

فرهنگ شفاهی مردم آذربایجان

رحیمه عباسی



فرهنگ شفاهی مردم آذربایجان

رحیمه عباسی

ناشر / آذرتوران و نباتی

تیراژ ۱۰۰۰ ج / قطع / وزیری

تعداد صفحه / 580 / چاپ اول / ۱۳۹۸

دیر / ۹۰۰۰۰ تومن

شابک / ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۶۳-۷۸-۴

مرکز فروش: تبریز- مابین سه راه طالقانی و تربیت -

مجتمع تجاری استاد شهریار طبقه زیر همکف

پلاک ۴۶ - تلفن: 35547510

سرآغاز

فرهنگ عامه مردم یا ادبیات شفاهی آذربایجان، از غنای بی‌مانندی برخوردار است که هرچند برای بررسی و تحقیقات گسترده‌تر، امکانات آکادمیک و علمی موجود نیست اما به عنوان بخشی از فرهنگ مردم دلاور و فرهنگدوست آذربایجان همواره مورد توجه بوده و بعد از انقلاب اسلامی هم صدها کتاب و هزاران مقاله و کوله‌باری گرانسنگ از مواد ادبیات شفاهی گردآوری شده است. بعد از انقلاب، هر محققی به فراخور توان و علاقه‌ی خود بخشی از این موارد را دستمایه‌ی پژوهشهای علمی – ادبی خویش ساخته، حتی هیچ نشریه و مجله‌ای نبوده است که صفحات و یا حتی ستونهایی از نشریه‌ی خود را به ارائه‌ی نمونه‌هایی از این ادبیات اختصاص ندهد. هر نشریه‌ای از بایاتی‌ها، ضرب-المثله‌ها، داستانها، افسانه‌ها و دیگر ماتریالهای فرهنگ مردمی گرد آورده و محققان بسیاری به بررسی آن نشست‌اند. ادبیات عاشیق‌لار از اقبال بالایی برخوردار بوده و ضمن چاپ و پخش اشعار عاشیق‌ها، بسیاری از منظومه‌های آنان نیز به صورت کتابهای جداگانه چاپ و منتشر شد و رویهم‌رفته آثار گرانقدری در این زمینه پدید آمد. با همه‌ی اینها، می‌توان ادعا کرد که هنوز اینهمه، در برابر عظمت و گستردگی فرهنگ شفاهی مردم آذربایجان بسیار ناچیز است.

در کشورهای همجوار و هم‌زبان ما، متخصصان بسیار گرانقدری هستند که حتی تخصص هر یک به بخشی از این ادبیات منحصر می‌شود. اساتیدی صرفاً نغمه‌ها، ترانه‌ها و سروده‌های آذربایجان را به بررسی می‌نشینند، استادان دیگری به پردازش داستانها (حماسی و عشقی) مشغولند، عده‌ای هم علم و هنر خود را در زمینه‌ی افسانه‌ها و اعتقادات به کار می‌گیرند و عده‌ای دیگر، موسیقی مردم را مورد مذاقه قرار می‌دهند و همه ساله با استفاده از آخرین امکانات علمی – آکادمیک به نتایج گرانباری دست می‌یابند، در حالی که ما هنوز اندر خم یک کوچه – ای، آنان هفت شهر عشق را گشته‌اند. در این زمینه جالب است اشاره ای کنم به دانشمندان کشورهای دیگر که با برخورداری از امکانات دانشگاهی، علم و ذکاوت ادبی، در مورد ادبیات عاشیقی آذربایجان، آثاری گرانقدر و پر محتوا آفریده‌اند که در نوع خود بی‌همتاست و ما برای شناخت عاشیق‌های ایرانی، نیاز به چنین کتابهایی داریم. دستشان مریزاد! این امر، بار مسئولیت را بر دوش محققان ما سنگین‌تر می‌کند تا مبدا دست روی دست بگذاریم و چشم به دست آنان بدوزیم.

در اینجا ضمن قدردانی و احترام به پیشکسوتان فرهنگ آذربایجان - محمد علی فرزانه، سلام‌اله جاوید، بهزاد بهزادی، صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و دیگران، دستان هنرمند صدها و هزاران هنرمند و ادیبی را که با عشق و علاقه در راه اعتلای فرهنگ جامعه‌ی ما تلاش می‌کنند می‌بوسم. همچنین فراموش نمی‌کنم زحمات بی دریغ دکتر محمدرضا کریمی را که بدون راهنمایی‌های ایشان این دفتر به سرانجام نمی‌رسید. چنانچه بتوانم تنها گوشه‌ای از غنای فرهنگ شفاهی مردم آذربایجان را نشان دهم به هدف نزدیک شده‌ام.

رحیمه عباسی

فهرست

۱۵.....	فولکلور آذربایجان.....
۱۸.....	تحلیلی از فولکلور آذربایجان.....
۳۰.....	اساطیر آذربایجان.....
۳۷.....	عناصر اسطوره ای.....
۴۷.....	افسانه‌ی آفرینش.....
۵۲.....	داستانهای آذربایجان.....
۵۲.....	نخستین داستانهای ترکی.....
۵۴.....	داستان شو.....
۵۵.....	داستان اوغوز.....
	اما داستانی که در نسخهی کتابخانهی ملی پاریس موجود است و حداقل به ۷۰۰ پیش از این مربوط میشود
۶۰.....	چنین آمده است:.....
۶۰.....	داستان اوغوز خاقان.....
۷۶.....	ماناس.....
۷۸.....	آسنا.....
۷۹.....	دوققوز اوغوز - اون اوغور.....
۸۰.....	بوغوتگین و دختر آسمان.....
۸۱.....	داستان افراسیاب.....
۹۳.....	عناصر ملی - هنری در داستانهای ترک.....
۹۴.....	نور.....
۹۴.....	درخت.....
۹۴.....	معادن و اسامی معادن.....
۹۵.....	بوزقورد.....
۹۵.....	اسب.....
۹۵.....	زن.....
۹۶.....	آب و چشمه.....
۹۶.....	موسیقی در داستانها.....
۹۷.....	منابع و مآخذ:.....
۹۹.....	فصل دوم.....
۱۰۱.....	افسانه‌ها.....
۱۰۱.....	سمندر.....
۱۰۲.....	ققنوس.....

۱۰۲.....	سیمرغ
۱۰۲.....	مرغ یوسف نصیب
۱۰۲.....	مرغ هدهد
۱۰۳.....	مرغ شاناپیپیک
۱۰۳.....	مرغ یاپالاق
۱۰۴.....	توراج
۱۱۵.....	افسانهی پروانه
۱۱۶.....	کوه آغری
۱۱۷.....	کوه آغری کوچک و آغری بزرگ
۱۱۷.....	نرگیز
۱۱۸.....	قیز بویو
۱۱۹.....	لاله و بنفشه
۱۱۹.....	ماه و دختر فقیر
۱۲۱.....	منابع و مأخذ:
۱۲۵.....	آداب و مراسم
۱۲۶.....	مراسم سیغیر
۱۲۶.....	مراسم شولن
۱۲۶.....	مراسم یوغ
۱۲۷.....	نوروز
۱۲۸.....	مراسم چارشنبه سوری
۱۳۷.....	تکم چی
۱۳۷.....	کوسا
۱۳۹.....	فال آچما
۱۴۰.....	مراسم مربوط به ازدواج
۱۴۰.....	اثلچی لیک
۱۴۱.....	حنابندان
۱۴۱.....	بئل باغلاماق
۱۴۲.....	هدیه دادن از جهیزیه
۱۴۲.....	آباق آچدی
۱۴۳.....	ادبیات مرثیه در تاریخ ادبیات آذربایجان
۱۴۴.....	مراسم سوگواری امام حسین (ع)
۱۴۶.....	شاخسئی
۱۴۸.....	شمائل گشائی
۱۴۸.....	مراسم روز تاسوعا

شبه خوانی.....	۱۵۰
شبه نامه‌نویسان.....	۱۵۳
تدارکات زمستانی.....	۱۵۵
منابع و مأخذ.....	۱۵۶
فصل چهارم.....	۱۵۷
ادبیات عاشیقلار.....	۱۵۹
گونه‌های ادبیات عاشیقی.....	۱۶۱
قوشما.....	۱۶۱
گرایلی.....	۱۶۲
بایاتی.....	۱۶۲
تجنیس.....	۱۶۲
اوستادنامه.....	۱۶۳
مخمس.....	۱۶۴
دئیشمه.....	۱۶۴
منظومه.....	۱۶۵
آداب داستان سرایی.....	۱۶۶
انواع آهنگهای عاشیقی.....	۱۶۷
«باغلاما» یا «قیفیل بند».....	۱۷۰
کنکاشی در ادبیات عاشیقی.....	۱۷۱
موسیقی عاشیقی.....	۱۷۷
زن در آفرینش عاشیقا.....	۱۷۹
عاشیق قوربانی.....	۱۸۲
بن‌نوشه‌نی.....	۱۹۱
قیز لارین.....	۱۹۲
دئیرسن.....	۱۹۲
ائیلهدیم.....	۱۹۳
منیم.....	۱۹۳
گلمیشم.....	۱۹۴
دؤنودو.....	۱۹۴
آیری.....	۱۹۵
شاه ختایی.....	۱۹۵
گوله - گوله.....	۱۹۶

۱۹۷	توفارقانلی عاشیق عباس
۲۰۳	توفارنلی عباس
۲۲۹	خسته قاسم
۲۳۵	آشنالینگی
۲۳۶	ائیلر - ائیلر
۲۳۶	ایشی
۲۳۷	بللی دیر
۲۳۸	تلمسه
۲۳۸	کیشی
۲۳۹	یاخشیدی
۲۳۹	دونیا سان
۲۴۰	دونیا نین
۲۴۰	گلیب - گئدیب
۲۴۱	ائیلر
۲۴۱	اوخوردو
۲۴۲	اولا
۲۴۲	ایندی
۲۴۳	گلدین سئوگیلیم
۲۴۴	گۆزه له
۲۴۶	عاشیق واله و زرنکار
۲۵۶	ساری عاشیق
۲۵۹	منابع و مآخذ:
۲۶۵	منظومه های عاشیق لار
۲۶۸	داستانهای محبت
۲۷۰	داستانهای دده قورقود
۲۷۴	سیمای زن در کتاب دده قورقود
۲۸۱	دلی دومرول داستانی
۲۸۹	کوراوغلو
۳۰۰	واریانت ترکان عثمانی
۳۰۰	واریانت ترکمنی
۳۰۱	واریانت ترکان عراق

۳۰۱		واریانت ارمنی
۳۰۱		واریانت تاجیکی
۳۰۲		واریانت اوزبکی
۳۰۲		واریانت بلغاری
۳۰۶		کوراوغلو در ضرب المثلها
۳۰۶		کوراوغلو تاریخی
۳۰۷		کوراوغلو اساطیری
۳۰۸		سیمای زن در داستانهای کوراوغلو
۳۱۳		کوراوغلونون استامبول سفری
۳۳۸		قاچاق نبی
۳۴۲		قاچاق کرم
۳۴۷		قوچاق ستار
۳۵۰		اصلی و کرم
۳۵۹		عاشیق قریب
۳۶۶		عباس و گولگز
۳۷۳		شاه اسماعیل و گولزار
۳۷۹		آپاردی سئلر سارانی
۳۸۴		منظومه‌ی قول محمود
۳۸۷		منظومه ی غلام حیدر
۳۸۸		منابع و مأخذ:
۳۹۱		فصل ششم
۳۹۳		ناغیل لار
۳۹۶		فاطمایاجیم
۴۰۲		امیر ارسلان نامدار
۴۰۶		اسکندر پادشاهین ناغیلی
۴۱۳		اُوچان خالچا
۴۱۹		خئیره سؤیلهمز
۴۲۱		شاه عباس و درویش حسین
۴۳۶		قورد ناغیلی
۴۳۷		ایکینجی داستان
۴۳۸		منابع و مأخذ:
۴۴۱		آتالار سؤزو
۴۴۸		بایاتی ها

۴۶۶	سایالار.....
۴۸۷	یاس سایاسی (آغی لار)
۴۹۳	یاغیش سایاسی (چومچه خاتون)
۴۹۸	یاغیش کسمه سایاسی (سایای بند آمدن باران).....
۴۹۹	سایاهای مجالس
۵۱۰	سینامالار
۵۱۳	آلقیشلار
۵۱۳	قارقیشلار
۵۱۴	اشعار کودکان
۵۱۶	قاخیشلار
۵۱۶	آندلار
۵۱۷	نازلامالار
۵۱۷	لای لای لار
۵۱۹	تاپماجالار
۵۲۴	حربه - زوربا
۵۲۵	دوعالار
۵۲۶	منابع و مآخذ:.....
۵۲۸	فصل هشتم.....
۵۳۰	پیرامون هجو، طنز، لطیفه و...و موضوعات مختلف.....
۵۳۱	چهره‌های کمیک آذربایجان
۵۳۴	لطیفه‌ها
۵۳۵	اعتقادات مردم.....
۵۳۷	گیاهان دارویی
۵۳۸	اندازه گیریها و مقیاسها
۵۴۱	منابع و مواخذ :-.....
۵۴۲	فصل نهم.....
۵۴۴	ماهنی لار.....
۵۵۰	قوی گولوم گلسین
۵۵۱	گوژهلیم سنسن
۵۵۲	اثولری وار خانا - خانا
۵۵۲	نبی
۵۵۳	آنا جان
۵۵۴	گردیم یارین باغچاسینا

۵۵۴.....	چال - اوینا.....
۵۵۵.....	ساری بولبول.....
۵۵۶.....	گول اوغلان.....
۵۵۷.....	داغلاردا چیچک.....
۵۵۸.....	سونا بولبوللر.....
۵۵۸.....	ساری گلین.....
۵۵۹.....	اوچ تنلی دورنا.....
۵۶۰.....	سودان گلن سورمه لی قیز.....
۵۶۱.....	آپاردی سئلر سارانی.....
۵۶۱.....	آی بری باخ.....
۵۶۲.....	خمار اولدوم.....
۵۶۳.....	قالادا یا تمیش ایدیم.....
۵۶۴.....	سوسن سونبول.....
۵۶۵.....	آذربایجان مارالی.....
۵۶۶.....	کوچه لره سوسپیمیشم.....
۵۶۶.....	قارا گیله.....
۵۷۰.....	کتابنامه.....



فولکلور آذربایجان

ادبیات هنر سخن است. موضوع آن حیات و انسان است. شاعر و نویسنده به عنوان آفریننده‌ی ادبیات واسطه‌ای است که احساسات، اندیشه‌ها و هیجانات انسانها را به قلم می‌کشد. ادبیات، ماهیت حوادثی که در حیات اتفاق می‌افتد بررسی می‌کند، علتها و نتایج آنرا نشان می‌دهد. حیات اجتماعی، افکار، آرمانها و ایده‌ها در هر دوره‌ای، انعکاس بدیعی خود را در ادبیات می‌یابد. ما به وسیله‌ی ادبیات شفاهی است که با دنیای معنوی مردم، بینشها و طرز معیشت مردم آشنا می‌شویم.

خادمان ادبیات هردوره‌ای کاری را انجام داده اند که با شمشیر، زور و مجادله نمی‌توان به انجام رساند. ادبیات با سخن و کلام سر و کار دارد. ادبیات بدیعی با توجه به جایگاه خود گاه سلاح جنگی نیرومندی بوده، گاه به روشنایی آفتابی تبدیل می‌شود که ظلمت شب را دریده و به روز روشن تبدیل کرده است. گاه دست کسانی را که راه صحیح حیات و انسانیت را نمی‌دانند گرفته و به راه راست کشیده است. ادبیات، روابط ما بین حوادث و فاکتها را نشان می‌دهد و مددکار انسان در درک حقایق عالم می‌گردد.

ادبیات همانند هر یک از فعالیتهای انسان، دارای خصوصیات مشخص، قوانین و پرنسیپهای خاص خود است. ادبیات شناسی نیز علمی است که همین خصوصیات، قوانین و مشخصات ادبیات بدیعی را بررسی می‌کند. ادبیات شناسی سه عرصه‌ی اصلی را داراست: تاریخ ادبیات، نظریه‌ی ادبیات، نقد ادبی. اگر این ساحه‌ها متفاوت از هم بوده باشند در عین حال وجوه مشترک بسیاری دارند.

تاریخ ادبیات، عرصه‌ای از ادبیات شناسی است که راه رشدی را که ادبیات هر ملتی از سر گذرانده به صورت روند تاریخی تحلیل می‌کند. در اینجا تاریخ ادبیات بدیعی هر ملتی با تاریخ ملت آفریننده‌ی آن مورد بررسی و کنکاش و تطبیق قرار می‌گیرد. در هر دوره‌ی جداگانه‌ای، تاریخ پر فراز و نشیب، علت‌های سیاسی و اجتماعی آن بررسی می‌گردد. بی‌تردید، حیات و مبارزه‌ی ملت که موضوع ادبیات بدیعی نیز هست انعکاس این مبارزه در تاریخ ادبیات دقت بسیاری می‌طلبد.

در تاریخ ادبیات در دوره‌های مختلفی که خالقان مختلف این ادبیات جای دارند راه آفرینش آنان و خصوصیات عقیدتی - بدیعی آثار آنان مورد توجه تدقیقگران تاریخ ادبیات قرار می‌گیرد.

نظریه‌ی ادبیات، اصول علمی نظریه ادبیات، قوانین کلی رشد، وضع و موقعیت آن در جامعه و وظایف آنرا مورد مذاقه قرار می‌دهد. پردازنده‌ی نظریه‌ی ادبیات، در ادعاهای نظری خویش، به نتایج بدست آمده توسل می‌جوید.

در ادبیات معاصر است که بحث نقد ادبی پیش می‌آید و یک اثر ادبی از تمامی جوانب اثرگذار در حیات انسانها، جامعه و آینده‌ی زندگی مردم مورد بررسی قرار می‌گیرد و نقاط مثبت و منفی آن نشان داده می‌شود.

در آثار ادبی هر دوره‌ای، حیات انسانها، بینشها، طرز معیشت و افکار آن دوره نشان داده می‌شود. هیچ سند تاریخی، هیچ زمینه‌ی آفرینش قادر نیست به صورت کامل و همه جانبه دوره و زمان را همچون ادبیات نشان دهد. خواننده‌ی معاصر با مطالعه‌ی آثار خلق شده در گذشته و با آشنایی با آن‌ها بهتر می‌تواند اوضاع زمان و انسانهای گذشته را دریابد. اوبه این طریق هم یاد می‌گیرد و هم آموزش می‌یابد. خواننده با خواندن آثار گذشتگان خواه ناخواه با فلسفه، بینش و عقاید گذشتگان آشنا شده و جنبه‌های مثبت آنرا از روی میل و علاقه برگزیده و از آن خود می‌سازد و بر معلومات خویش می‌افزاید.

ادبیات کلاسیک آذربایجان با قطران تبریزی در قرن ۱۱ میلادی آغاز می‌گردد و زیبایی‌های بیان، اعتقادات، طبیعت و انسانهای این دوره در آثار او منعکس می‌گردد و در قرن ۱۲ با ظهور مهستی، خاقانی، نظامی، ابوالعلا گنجوی، مجیر الدین بیلقانی و دهها و صدها شاعر دیگر، هنر آذربایجانی پا می‌گیرد و همراه با رنسانس آذربایجان در این قرن، آثار معماری، خطاطی، نقاشی، موسیقی و شعر نضج می‌گیرد و عالمگیر می‌گردد. از یک سو عمارات و قصرهای زیبا و بزرگ بر پا می‌گردد، از دیگر سو صنایع دستی و هنری همه‌گیر شده، موسیقی آذربایجان وارد میدان شده و حیات معنوی - اجتماعی مردم را رشد می‌دهد، فیلسوفان بزرگی چون سهروردی، بهمنیار پا به عرصه می‌نهند و تکانی در اندیشه و افکار جهانیان ایجاد می‌کنند، آنگاه مولوی، سلطان ولد، یونس امره، خواجه علی خوارزمی، شیاط حمزه، احمد یسوی، خواجه احمد فقیه تبریزی، مصطفی ضریر، قاضی احمد برهان الدین با ایده‌های تازه، افکار مردم را گسترش می‌دهند، صفی‌الدین اردبیلی در عرفان، صفی‌الدین اورموی و عبدالقادر مراغه‌ای در موسیقی، اوحدی و شبستری در کلام و شعر، دقت و توجه جهان را به خود معطوف می‌دارند، آنگاه عمادالدین نسیمی، قاسم انوار، نوایی، حبیبی، کشوری زمینه را برای ظهور ادبیات غنی آذربایجان آماده می‌سازند تا حقیقی‌ها، خطائی‌ها، فضولی‌ها و صدها شاعر، عالم، خطاط، موسیقیدان، معمار، منجم و... پا به میدان نهند. آنگاه به دنبال آنان صادقی افشار، خلیفه، فدایی، باز هم زمینه را برای ظهور صائب، تأثیر و قوسی و صدها شاعر دیگر مهیا کرده و به

دنبال آنان واقف، ودادی به همراه صدها شاعر تازه پرداز، رنسانسی دیگر در حیات اجتماعی آذربایجان پدید می‌آورند تا زمینه‌ی رشد و استقلال پیش آید و اندیشمندانی در سطح جهانی روی بنمایند و نخستین شرقشناسان از آذربایجان چهره بکشایند و فتحعلی آخوندزاده، توپچی باشی، محمد قلیزاده و عبدالله شائق به صحنه آیند و شهریارها بتوانند ادبیات آذربایجان را به جهانیان بشناسانند و به دنبال او هزاران شاعر و ادیب در قرن بیستم به منصفی ظهور درآیند. در کنار این گنجینه‌ی ادبی غنی و زوال‌ناپذیر آذربایجان، جنبه‌ی دیگر از ادبیات نیز با قدمتی بیشتر و کهن‌تر پیش چشم مجسم می‌شود و آن ادبیات شفاهی مردم آذربایجان است. در این عرصه، نغمه‌ها، ترانه‌ها، بایاتی‌ها، افسانه‌ها، لطیفه‌ها، ضرب‌المثلها، چیستانها، داستانها، آداب و مراسم خود می‌نماید که از نظر زیبایی، کیفیت بدیعی، رمز بزرگی و جاودانگی و دیر پایی مردم آذربایجان است. هزاران منظومه‌ی عاشقانه و حماسی از ساخته‌های خنیاگران بزرگ جهان - عاشیقها و دیوان شعر این اوزانها گنجینه‌ای دیگر است که در میان سایر ملتها نمی‌توان نمونه - ای از آنان یافت. این ادبیات نیز با غنا و توانمندی خویش چشم جهانیان را خیره می‌سازد و از خلال آن فرهنگ غنی مردم آذربایجان رخ می‌نماید. مردم آذربایجان دارای ادبیات شفاهی بسیار کهن و پر باری می‌باشد. ادبیات مدون و کلاسیک آذربایجان مدیون این ادبیات شفاهی است. نظامی گنجوی بدون داستانهای دده قورقود که در آن زمان در میان مردم شایع بود نمی‌توانست خمسه‌ی خود را خلق کند و بدون ترانه‌های عامیانه نمی‌توانست بزمها بیاراید و رزمها راه بیندازد. بدون ضرب‌المثلها‌ی پر بار آذربایجانی نمی‌توانست اشعاری بنویسد که امروز هر بیت از آنان چون ستاره‌ای بر تارک آسمان ادبیات فارسی می‌درخشد و اینها همه دینی است که ادبیات فارسی بدهکار ادبیات شفاهی مردم آذربایجان است. ادبیات مدون آذربایجان نیز بر اساس غنای ادبیات شفاهی مردم سرافراز گشته است. آثار شفاهی خلق ما در طول هزاران سال گذشته آفریده شده‌اند مانند اساطیر، افسانه‌ها، داستانها، ضرب‌المثلها، نغمه‌ها، تاپماجاها، لطیفه‌ها و غیره در عین عبور از سده‌ها و نسلها صیقل و جلا یافته و به شکل امروزی خود در آمده است. این ادبیات متفاوت از ادبیات مدون دهان به دهان گشته و به صورت شفاهی زندگی کرده است. هم چنانکه به صورت شفاهی خلق شده، به همان صورت نیز پخش شده است. بی‌هیچ تردیدی، ادبیات شفاهی بعد از پیدایش ادبیات مدون نیز همچنان آفریده می‌شود و پخش می‌گردد و هرگز از انتشار و توسعه باز نمانده و نمی‌ماند. این نمونه‌های ادبیات شفاهی بی‌تردید پاسخگو و ارضا کننده‌ی خواسته‌ها، امیال، بینشها و افکار و اندیشه‌های مردم است و همواره دوشاخه‌ی ادبیات - مدون و شفاهی - دست در دست هم خواهند توانست خدمتگزار مردم باشند. بررسی منابع اولیه‌ی آفرینش خلق، کشف زمان، محل و اینکه توسط چه کسی این

آفرینش انجام گرفته است بسیار مشکل و دشوار است. به هر حال می‌توان همراه با این دشواری بررسی، تخمین زد که نخستین آثار شفاهی با آغاز حیات آدمی همدوره است. نخستین اسطوره‌ها از نقطه‌ای آغازین تاریخ باز آمده‌اند. نغمه‌ها و ترانه‌ها، همگام اولیه‌ی انسانها در زمان کار و تلاش بوده‌اند. این نغمه‌ها و ترانه‌ها هماهنگ با کار و کوشش دسته‌جمعی انسانها به وجود آمده‌اند.

گروه دیگر از ترانه‌های نخستین ادبیات شفاهی نیز نغمه‌ها و سرودهایی است که در آیین دینی و مراسم عبادت انسانها به کار می‌آمده است. این نغمه‌ها و سرودهای عبادی - دینی مردم، تلاشی در جهت شناخت طبیعت، پدیده‌های طبیعی و در تلاش برای تبیین رویدادهای طبیعی است. انسانهای ابتدایی از رویدادهای طبیعی مانند طلوع آفتاب، رعد و برق آسمان، آمدن باران و برف، فراوانی محصول درختان و طبیعت، آیین و مراسمی پیدا کرده و به مرور آداب و مراسمی را جزو برنامه‌ی زندگی خود قرار داده‌اند. انسانهای ابتدایی برای تابع کردن طبیعت نسبت به خویش تلاش کرده و سرودهایی آفریده‌اند و به رقصهایی دست زده‌اند که امروزه نیز به شکلی هنری برای ما باقی مانده‌اند در حالیکه در اصل این رقص و آوازها، اهداف بزرگتری بغیر از شادیهای امروزی را پی می‌گرفته‌اند.

تحلیلی از فولکلور آذربایجان

وقتی سخن از فرهنگ می‌رود و از مردمی که دارای انسجام فرهنگی پذیرفته شده‌ای باشد تمامی مشخصاتی که در فرهنگ فولکلوریک آن مردم است بر تمامی انواع فرهنگی - یعنی در ضرب المثله‌ها، ترانه‌ها، داستانها، قصه‌ها و حتی ادبیات کتبی آنان یکسان وجود خواهد داشت؛ به عبارت دیگر می‌توان مشخصات واحدی را یافت که کما بیش در داستانها وجود دارد و از داستانهای ملت دیگر، انواع فرهنگ آن ملت نیز قابل جستجو و ریشه‌یابی است. در چنین صورتی می‌توان هویت فرهنگی آن ملت را غنی و توانمند یافت. چنین ملتی در حوادث تاریخی‌اش نیز برخورد مشخصی خواهد داشت.

مردم آذربایجان در طول تاریخ با همسایگان خود متشکل از اقوام مختلف زندگی کرده است و روحیاتی که در تمامی برخوردها از خود بروز داده کم و بیش منبعث از فرهنگ عمومی مردمش بوده است. می‌بینیم که در طول تاریخ قهرمانانی چون افراسیاب، بومین خاقان، بابک، شاه اسماعیل، ستارخان و دیگران بپا می‌خیزند و رهبری مردم را در برهه‌هایی از تاریخ به عهده می‌گیرند. در همین زمان، مردم آذربایجان همراه با دیگر اقوام ایرانی زندگی می‌کنند اما در تمامی مبارزات این زمان از دیگر اقوام جلوترند یا رهبری را بر عهده دارند. حتی شاعران این

ملت نیز از این سلحشوری و دلاوری سهمی دارند نسیمی، نفعی، واقف، نابدل و دیگران شاعرانی هستند که همچون بابک در برابر دشمن ایستاده‌اند و با فدای جان خویش از آرمان مردم خویش دفاع کرده‌اند. پس چنین روحیه‌ای که سمبل آنرا در قهرمانان و اندیشمندان می‌بینیم نمودی از روحیهٔ منبعث از فرهنگ مردم است. این روحیه را می‌توان در فرهنگ شفاهی مردم یعنی ترانه‌ها یافت. مضمون ترانه‌هایی در دفاع که جملگی دال بر رشادت و حمایت از مردانگی است از این فرهنگ مایه گرفته است. در ضرب‌المثلها نیز می‌توان چنین روحیه‌ای یافت، چرا که در صدها ضرب‌المثل از مردی و مردانگی، جسارت، وطن‌دوستی و... تعریف می‌شوند. همینگونه است دیدی که نسبت به زنان وجود دارد. بینشی که در مورد اعتقادات، حتی خرافات وجود دارد متمایز از ملت‌های دیگر است.

ضرب المثل:

کئچمه نامرد کؤپوسوندن قوی آپارسین سوسنی - یاتما تولکو دالداسیندا قوی یئسین آسلان سنی
بایاتی:

من گئدیرم آغلاما

عزیزینم آغلاما

نامرده بئل باغلاما!

گئدیب گله بیلیمه سم

در داستانهای آذربایجان می‌توان به روحیات بوز قورد و نقش اسطوره‌ی آن اشاره کرد که سایه‌های اسطوره و یا بینش اسطوره‌ای را می‌توان در داستانها، بایاتی‌ها، اعتقادات، آداب و رسوم مردم یافت. در همه‌ی این موارد بوزقورد سمبلی از جسارت، چالاکی و نیرومندی مردم است. او در اسطوره‌ها، بوجود آورنده‌ی اوغوز خان است، در داستانها نشان دهنده‌ی راه است، در افسانه‌ها با جسارت خاص خویش حتی قویتر از پلنگ و شیر خود می‌نماید. مردم دست‌گرگ را نگه می‌دارند تا بر پشت مریضی که از ترس دچار بیماری شده است بکوبند و ترس را از تنش بریزند.

اطلاعات مطرح شده در فوق در شکل تمامی داستانهای، تاریخی، افسانه، روایت تجسم یافته است. در همه‌ی اینها روح ترکانه‌ای از اخلاق، عشق، خانواده و سرزمین و دولت مترنم است و عظمت معنوی ترکان بازتاب خود را یافته و نسل به نسل منتقل شده است. در داستانهای ترک، فرزندان ایل با یک روشنایی الهی زاده می‌شوند. دنیایی که قاراخان می‌آفریند دنیای نور و روشنایی است، زنی که از دریا بیرون می‌آید تخیلی نورانی است. زمانی که اوغوززاده شد صورتی نورانی داشت و همسرش از نوری که از آسمان آمده بود به وجود می‌آید. بوزقوردی که راهنمای اوغوز می‌گردد گرگی است که از نور زاده می‌شود. اوغوز خان نام فرزندانش را خورشید، ماه، ستاره (گون، آی، اولدوز) می‌گذارد.

عشق نورانی ترکان به آب، درخت، آسمان و آتش نمادی از اعتقادات اولیه اوست. اعتقاد به آفرینش ۹ انسان در زیر یک درخت ۹ شاخه و به دنیا آمدن فرزندان اوغوز خاقان به نامهای گوئی، داغ و دریا که در زیر درخت به دنیا آمده و فرزندی که زیر درخت دیگری به دنیا آمده باشد نام قیچاق می‌نهد و این رمز علاقه ی ترکان به طبیعت است.

در داستانهای ترکان فلزات قیمتی نیز مانند طلا، نقره، آهن، سرب، قلع، برنج، فولاد و غیره برنام انسانها نیز آمده است. ترکان برای امرارمعاش خود به معدن کاوی پرداخته و توانسته‌اند فلزات قیمتی و محکم را استحصال کرده و از آن تجهیزات و یراق و سلاح بسازند. وسایل شکار می‌سازند. انسانها را نیز به دودسته تقسیم می‌کردند. افرادی در سمت راست خاقان می‌ایستادند طلا می‌نامیدند و دست چپ خاقان را نقره نام می‌نهادند. آنان تیر و کمان می‌ساختند و از طلا و نقره نه برای زینت‌آلات زنان، بلکه وسایل زندگی می‌ساختند.

در داستانهای آذربایجان اسامی قهرمانان به صورت آلتون، قیزیل، گوموش، دمیر، تیمور آمده است. توضیحات قهرمانان با فلزات می‌آمده: تونج اوزلو، دمیر بیلک لی، آلتون قلب لی، گوموش بدنلی و غیره. همه‌ی اینها گواهی می‌دهد که ترکان از ادوار بسیار قدیمی فلزات را کشف کرده و با معدنکاوی زندگی می‌کرده‌اند.

بوز قورد در داستانها، سمبلی از جسارت و قدرت ترکان به شمار می‌آمد. او راهنمای ایل و رها کننده‌ی آنان از گم شدگی بوده است از همین روست که قهرمانان داستانها به گرگ شبیه می‌شوند تا جایی که این رسم در آثار نظامی گنجوی نیز خود می‌نماید و او خود را از نسل گرگ می‌شمارد:

پدر برپدر مر مرا ترک بود،

که هر یک به نیرو یکی گرگ بود.

آری، نظامی کبیر نیز پدر و اجداد خود را در جسارت و چابکی چون گرگ می‌دانند. ناگفته نماند که گرگ در اسطوره‌های ترکان - در داستانهای اویقور، خدا به شکل گرگ ظاهر می‌شود. در داستان ارگنه‌قون، حاکم ترکان بؤرته چنه یعنی بورقورد (گرگ خاکستری) نامیده می‌شود. در یکی از نخستین پرچمهای ترکان، سربک گرگ طلایی بعنوان سمبل ترکان انتخاب شده بود. این پرچم در پیشاپیش اردو حرکت می‌کرد و حتی روی چادرهای ترکان عکس گرگ خاکستری کشیده می‌شده است.

همه‌ی اینها نشانگر اینست که گرگ در حیات ترکان نقش بسزایی داشته است. در همه‌ی داستانهای ترکان، علاقه و حرمت بسیار والایی نسبت به زنان ابراز می‌شود. زنی خیالی به نام آغ

آنا تانری دستور آفرینش دنیا را داده است. مادر اوغوز آی قاغان است که از نوری آفریده شده و چون حوریان زیبا و سفید بوده است.

در داستانهای ترکان، اسب نیز نقش ارزنده‌ای دارد. او دوست وفادار قهرمان داستان است و همچون سلاح در پیش قهرمانان احترام دارد و چون ناموس قهرمان مقدس است. از دیگر مشخصات داستانهای ترکان، ادغام شعر و موسیقی با روایت و داستان است و اوزانها داستانها را با مهارت و هنر موسیقی، آواز و رقص به اجرا در می‌آورند.

همه‌ی این مشخصات گفته شده در کل فولکلور آذربایجان وجود دارد. قهرمانی، دلاوری، رشادت، فداکاری جزو خصیصه‌های ملت آذربایجان به شمار می‌آید و در تمامی شئون زندگی او و در همه‌ی انواع فولکلوریک - بالکل فرهنگ مردم آذربایجان نفوذ یافته است.

به این ترتیب، نمونه‌های ادبیات شفاهی مردم آذربایجان در زمانهای بسیار دیرین و بر اساس اعتقادات، آداب و مراسم دینی آفریده شده‌اند و در طول سده‌ها و هزاره‌ها با گذشتن از نسلی به نسل بعد صیقل یافته و جلا داده شده‌اند. امروزه این وظیفه‌ی ادبیات شفاهی را، ادبیات مدون از جمله شعر، رمان، رقص، تأثر، علم و هنر بر عهده دارند.

خصوصیاتی هست که ادبیات شفاهی را با ادبیات مدون مشترک ساخته یا متفاوت می‌سازد. آنچه در این دو مشترک است خدمت آنها برای سعادت و خوشحالی انسانهاست. همانگونه که گفتیم ادبیات شفاهی در زمانی که هنوز نوشتن و الفبا در کاری نبوده پدید آمده است و به همین خاطر این ادبیات به نامهای مختلفی شناخته شده است: اثل ادبیاتی، اثل سؤزلری، آغیز ادبیاتی، شفاهی ادبیات، خالق ادبیاتی، فولکلور و غیره.

معلوم است که کلام مدون بعد از کلام و سخن شفاهی پدید آمده است و جالب است بدانیم که ادبیات شفاهی آذربایجان به طوری نجیبانه‌ای بر ادبیات شفاهی خلقهای همسایه تأثیر نهاده است که می‌توان اسناد فراوانی از این جنبه ارائه نمود.

تنوع ادبیات شفاهی نیز موضوعی است که نمی‌توان از آن رد شد. ترانه‌ها، ضرب‌المثلها، قصه‌ها، افسانه‌ها، آداب و مراسم، ادبیات عاشیقها شامل موسیقی، شعر و منظومه‌ها، بایاتی‌ها، لالایی‌ها، اوخشاماها، آلقیشها، قارقیشها و غیره آنچنان گنجینه‌ای را آفریده‌اند که بررسی کوتاهی از آنها چندین مجلد خواهد بود. اما موضوعیت لیریک، اپیک و دراماتیک چیزی است که مجموعه‌ی فوق هر یک در یکی از این سه نوع جای می‌گیرد. در همه‌ی این موضوعها، مضامین انسانی مطرح است و سادگی و همه‌جانبگی آن اساس اصلی این گنجینه است.

فولکلور یا ادبیات شفاهی مردم، اساس و پایه فرهنگهای ملل مختلف را تشکیل می‌دهد. فولکلور سرچشمه‌ی افکار، تجربه‌ها و اندوخته‌های توده‌ی مردم است که نسل به نسل

اندیشه‌های ارزشمند و گرانبهای خود را بر روی هم ریخته، عواطف و ذوق خود را بکار گرفته و گنجینه‌ی زوال ناپذیری را بوجود آورده‌اند. ادبیات شفاهی شامل ضرب‌المثلها، قصه‌ها، افسانه‌ها، متلها، عقاید، آداب و رسوم ملت می‌باشد که هر یک از انواع آن در شرایط خاصی بوجود آمده و روی هم رفته روحیات یک ملت را نشان می‌دهد و در حقیقت آئینه‌ی تمام نمای تاریخ و اراده و روحیات آن ملت می‌باشد.

متفکران بزرگ دنیا از اوایل قرن نوزده به ارزش این ادبیات پی برده و در نوشته‌هایشان مطالبی را در این مورد بیان کرده‌اند، از آنجمله به نظر ماکسیم گورگی، فولکلور برجسته‌ترین و کاملترین هنر مردم و شاهکار فرهنگ ملت‌هاست.

فولکلور گونه‌های متنوع و گسترده‌ای دارد که شامل ترانه‌های عامیانه، داستانها، افسانه‌ها، قصه‌ها، ضرب‌المثلها، متلها، بازیهای کودکان، آیینها و مراسم دینی - اجتماعی، اعتقادات و باورها، و... می‌باشد که شناخت، گردآوری و بررسی هر یک از این گونه‌ها ضرورتی انکار ناپذیر است و از فوریت خاصی نیز برخوردار است.

ترانه‌های عامیانه از لالایی مادران، مرثیه در عزای عزیزان از دست رفته، نغمه‌های شادی به روزهای سرور و... تشکیل شده که در عین حال قدیمیترین کلام موزون بشمار می‌رود. این شعر ابتدایی اگر از نظر وزن و قافیه و عروض دقیق نباشد، اما بسیار شیواتر و دلچسب‌تر از اشعار شاعران رسمی است.

مضامین این ترانه‌ها عمومی و اجتماعی است، چون درد و غم هر کسی در همین ترانه‌ها نهفته است و هر کسی که آنرا می‌خواند احساس می‌کند خود آنرا سروده است؛ چون تمام احساسات و عواطف خود را در آن می‌یابد و اگر نقصی داشته باشد هنر و ذوق خود را در آن دخالت می‌دهد. سراینده‌گان این ترانه‌ها گمنام و در عین حال تمام مردم است. این ترانه‌ها آواهای عمیق و حساس انسانها و نماینده‌ی روح هنری آن ملت می‌باشد. این ترانه‌ها در واقع صدای درونی ملت در تمام طول تاریخ است.

دلچسپی و شیوایی اشعار عامیانه در اینست که ساخته‌ی خود مردم است که عرض سالها و قرن‌ها زبان به زبان گشته و احساسات مردم زجر کشیده و ستم‌دیده با تمام حسرتها و امیال سرکوفته‌شان در آن مؤثر بوده و هر کسی بنا به مقتضای حال خود، این اشعار را بطرزی که به جان نشیند، زینت و آرایش داده و آراسته اند و بعید نیست که اینگونه اشعار برای عامه، بر اشعار ادیبان رجحان داشته باشد، چون با احساسات و عواطف هزاران انسان ساخته شده است.

ادبیات توده، پایه و اساس بزرگترین شاهکارهای هنری و ادبی جهان است. ترانه‌های عامیانه نخستین اشعار ادبی است که سینه به سینه نقل شده، هر کسی از ذوق و هنر خود بر آن مایه

گذاشته، آنرا صیقل داده، صافتر کرده و احساسات درونی خود را در آن زنده کرده است. ادبیات شفاهی آفریده‌ی مردمی است که زندگی، درد و غم، رنج و حسرت، مبارزه، شادی و سرور آنها در قالب اشعار، قصه‌ها، افسانه‌ها و زبان‌شان تجسم یافته است.

داستانهای فولکلوریک نیز اکثراً نیازهای معنوی و روحی زمانی مردم را اقناع کرده و نسبت به اوضاع زمان، داستانهای متفاوتی بوجود آمده است. اگر داستانهای حماسی و رزمی، از وطن و آزادی و مردم دفاع می‌کنند، زمانی بوجود آمده‌اند که کشورشان در دست بیگانگان بوده و جنگ و جدالها ادامه داشته است، اما داستانهای عشقی در زمان آسایش و راحتی خلق آفریده شده‌اند. در تمامی این داستانها آنچه مورد توجه بوده اینکه مردم خواستار آن است که منافع و حقوقش پایمال نگردد. در داستانهای فولکلوریک اگر قهرمانی وجود دارد، قهرمانی است که برای استرداد حقوق توده قیام کرده است و حتی مردان بزرگ زمان بنا به اقتضای دوران، نزد مردم رنگ قهرمانی گرفته، موضوع چکامه‌ها و سرودهای عامیانه شده‌اند و در توصیف چهره‌ی وی، افسانه‌ها و حماسه‌ها ساخته شده است.

افسانه‌ها و داستانها پر معنی‌ترین و عمیق‌ترین آفرینشهای هنری در دوران گذشته است. در میان ملل مختلف جهان نیز افرادی هستند که کارشان نقالی داستانهاست. این افراد در واقع حافظ و منتقل کننده‌ی ادبیات شفاهی مردم هستند. این افسانه‌ها و داستانهای باستانی را با آب و تاب بیان می‌کنند و طرفداران و علاقمندان بسیار دارند. در میان هر ملتی از این گونه نقالان یافت می‌شود. در آذربایجان عاشیقها این کار را برعهده دارند. آنها علاوه بر نقل داستانها، شعر می‌سرایند و آهنگ می‌نوازند. آفرینش و خلاقیت این نقالان، بزرگترین حماسه‌ها و داستانهای عشقی جهان را بوجود آورده است. ماکسیم گورکی در مورد این نقالان نظر جالبی دارد، او که در داغستان «عاشیق سلیمان» را دیده و مدتها از زبان عاشیقها ترانه‌ها و داستانها شنیده است، آنها را با «هومر» مقایسه کرده و عاشیقها را «هومرهای عصر» می‌نامد.^۱ (درحالیکه برای شناسایی این شاعران، خنیاگران و نقالان کارهایی که در ایران صورت گرفته بسیار ناچیز است).

فولکلور از تجربه‌ها سخن می‌گوید و این تجربه‌هاست که ضرب‌المثلها را بوجود آورده است و هر کسی تجربه‌ی خود را با جمله‌ای گفته و دیگران در بوته‌ی آزمایش گذاشته، نتیجه گرفته و قبول کرده‌اند.

فرهنگ یک ملت یعنی سرمایه‌ی مادی و معنوی آن ملت اعم از ادبیات، موسیقی، آداب و رسوم و.... می‌باشد که اساس آنرا همین فولکلور تشکیل می‌دهد و بر تمام هنرهای مردم تأثیر مستقیم می‌گذارد. فولکلور، بستگی به تاریخ و اوضاع زمان دارد، چون بنا به خواست زمان هر

^۱ الیاس افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰، ص ۵۴.

یک از موارد فولکلوری، زمانی اوج گرفته و زمانی سقوط کرده است. بنابراین مهمترین مسئله‌ای که می‌تواند وضع واقعی زمان را نشان دهد، فولکلور است که در دل مردم بوده و عامه‌ی مردم آنچه از اوضاع اطراف خود برداشت کرده، در قالبهای ابتدایی شعر و افسانه ریخته است، و آنچه بوجود آورده است از صداقت و احساسات او حاکی است و در حفظ احساسات خود صادق بوده و سفارشات در آن - مثل ادبیات - دخالتی نداشته است.

ماهیت و چگونگی آفرینش داستانها و مضمون آنها بستگی تمام به علل زمانی دارد، در هر زمانی نسبت به موقعیت مردم عامی و زحمتکش، داستانهای متفاوتی با زمانهای دیگر ساخته می‌شود و از روی همین داستانها می‌توان به روحيات مردم در زمان معین و تأثیر عوامل زمانی در زندگی و طرز معیشت مردم دست یافت. بدین خاطر باید فولکلور هر دوره از تاریخ جمع آوری شود. از روی آن بهتر می‌توان به مقاومتها و اراده‌ی مردم در مقابل ستمگران پی برد.

هر ملتی برای خود دارای فولکلوری است که با فولکلور ملت دیگر متفاوت می‌باشد. از این لحاظ می‌توان به روحيات و اخلاق آن ملت پی برد. البته فولکلور هر ملتی بستگی به عوامل مختلف جغرافیایی، تاریخی، زبانی و نژادی، جوی و... دارد و هر یک از مواد فولکلور با عوامل مختلف بستگی پیدا می‌کند، اما اینجا مجال این بحثها نیست و تنها به مسئله‌ی شباهت فولکلوری که در میان ملتها بچشم می‌خورد، اشاره‌ای کرده و نمونه‌ای ذکر می‌گردد.

از مقایسه قصه‌ها و افسانه‌ها و... ملل مختلف چنین بر می‌آید که بسیاری از آنها در میان ملل دیگر و یا شبیه آنها یافت می‌شود، مثلاً قصه‌های ایرانی با کمی تغییر در میان فرانسویها، آلمانیها و... وجود دارد، یا ضرب‌المثلهای که اکثراً در میان ملتها یک معنی واحد داشته، ولی در قالبهای متفاوت بیان شده است، یا اساطیر ملل و قهرمانیهای آنها در بعضی شرایط، شبیه هم می‌باشند که رویهم آثار کلاسیک جهان را تشکیل داده‌اند.

این تشابه و مشارکت علل زیادی می‌تواند داشته باشد که ذیلاً به چند تا از آنها اشاره می‌شود:^۱
(۱) ریشه‌ی بشری: منظور اعتقادات، خرافات و آداب و رسوم ابتدایی انسانهاست. انسان ابتدایی در مقابل حوادث طبیعی ضعف داشته و در مورد نیروی مافوق طبیعی عقاید و تفکراتی داشت که این عقاید با کمی اختلاف در میان مردم یکسان بوده است که رفته رفته این عقاید تکامل یافته، تغییر کرده و یا از بین رفته است، با اینحال معدودی از آنها باقی مانده است و در بعضی شرایط مخصوصاً در قالب مثلهای، آداب و رسوم، عقاید مذهبی و خرافات به چشم می‌خورد که با کمی ضعف و قدرت در میان تمام ملل یافت می‌شود. اعتقاداتی همچون عقاید در مورد پیدایش

^۱ م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، تبریز، انتشارات ایشیق، ۱۳۵۸، ص ۵۸.

انسان و جهان و در مورد طبیعت، خدا، زمین، خورشید و... که در میان مردم هنوز باقی مانده و شباهت‌هایی در این مورد در میان ملت‌ها چشم می‌خورد.

۲) دوستی ملت‌ها: در طول تاریخ ملت‌ها با هم روابط دوستانه‌ای داشته‌اند و این دوستی ممکن است به علل مختلف دینی، فرهنگی، اقتصادی و غیره بوده باشد. در هر حال این دوستی‌ها موجب نزدیکی ملت‌ها به یکدیگر شده و در نتیجه از عقاید، آداب و رسوم و کلا فرهنگ یکدیگر تقلید کرده و بر هم تأثیر گذاشته‌اند.

۳) هم‌زبانی و هم نژادی: ریشه‌ی نژادی چند ملت همسایه اکثراً به یک جا می‌رسد. وقتی قومی از سرزمین اصلی خود بجای دیگر کوچ کرده و در آنجا بنای تمدن و فرهنگ می‌گذارد، مسلماً این قوم موقع کوچ از وطن اصلی، فرهنگی همراه خود دارد و قوم‌های دیگری که بدین ترتیب از هم منشعب می‌شوند، همه فرهنگ ابتدایی خود را از یک نقطه برداشته‌اند و این وضع شباهتی را بین ملل هم‌زبان و هم نژاد بوجود می‌آورد، از این گذشته هم‌زبانی ملت‌ها همیشه موجب شده تا روابط حسنه‌ای بین آن دو ملت برقرار شود و از فرهنگ و تمدن همدیگر مطلع بوده که تأثیر و تقلید این‌ها اجتناب ناپذیر می‌باشد.

۴) ملت‌ها زیر نفوذ یک نوع حکومت؛ زمانی فاتحی کشورگشا، سرزمین پهناوری را زیر پا گذاشته و ملت‌ها را زیر فرمان خود در آورده است. ملت‌های مختلف از دست یک حکومت، یک نوع ستم و ظلم دیده‌اند، بنا براین تفکر آنها درباره‌ی این حاکم تا اندازه‌ای شبیه بهم خواهد بود. افسانه‌هایی که درباره همان شخصیت پرداخته می‌شود وجوه مشترکی خواهد داشت چنانکه افسانه‌های تاریخی بین ملت‌های همسایه بسیار شبیه هم است.

۵) وضع اجتماعی مشابه: ملتی زیر ظلم و ستم قرار می‌گیرد. ملت همسایه‌ی وی قبلاً چنین حالتی داشته و تجربه‌ای اندوخته است. این ملت از اندوخته‌ی همسایه‌اش مدد می‌طلبد و خود را برای مبارزه با وضع موجود آماده می‌کند و این وامی را که از همسایه گرفته، شکل خودی می‌دهد و اینجاست که شباهت فولکلور شدت می‌یابد.

مثالی که اینجا می‌آوریم حماسه‌ی «کوراوغلو» داستان آذربایجانی است. این داستان با گونه‌های مختلفی در میان ملل مختلف از جمله ترک، ازبک، ارمنی، تاجیک و ترکمن وجود دارد. در بررسی این داستان مهم‌تر از همه مسئله، هم‌زبانی جلب توجه می‌کند. چون ریشه‌ی زبانی این ملت‌ها به یک جا منتهی می‌شود، در نتیجه، رابطه‌ی فرهنگی نیز داشته و نسبت به اوضاع ملت‌های هم‌زبان خود توجه داشته‌اند و این خود یکی از عللی است که داستان کوراوغلو در میان ملل ترک‌زبان رخنه کرده است.

منظومه‌های کوراولو از آثار پرارزش ادبیات شفاهی مردم آذربایجان و یکی از غنی‌ترین آثار فرهنگی جهان است. چون این داستان بر همگان شناخته شده است تنها به توضیح مختصری اکتفا می‌کنیم. در قرنهای ۱۶ و ۱۷، آذربایجان میان اشغالگران ایران و عثمانی تقسیم شده و هر یک برای کسب ثروت طبیعی این سرزمین در جنگ و جدال بودند و آذربایجان روز بروز رو به ویرانی می‌گذاشت، بعد از روی کار آمدن شاه عباس صفوی این جنگها شدت یافت. مردم آذربایجان نیز نارضایتی نشان داده عصیان می‌کنند و آزادی سرزمین مادری خود را خواستار می‌شوند، در این میان چهره‌ی کوراولو نشانگر واقعی این عصیانهاست که به نحوی درخشان در فولکلور نیز با وسعتی وسیع گسترش یافته و سیمای قیام آن دوران را جلوه‌گر ساخته است.

منظومه‌های با شکوه کوراولو (تا حال ۱۸ قول یا داستان از حماسه‌ی کوراولو گرد آوری شده است)^۱ در میان تمام ملل جهان غوغایی بپا کرده است و یکی از معتبرترین منظومه‌های حماسی مردم آذربایجان است که از طرف محققین و منتقدین دنیا مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به عنوان قهرمان ملی آذربایجان شناخته شده است. برای اولین بار داستانهای کوراولو بسال ۱۷۲۱م. بزبان ترکی و با حروف ارمنی در تبریز نوشته شده است و بعد از آن در سال ۱۸۰۵م. عندلیب قراجه‌داغی در مجموعه‌ای از ادبیات شفاهی که جمع‌آوری کرده است. چند شعر از کوراولو را جمع‌آوری و نوشته است.^۲

کوراولو در آسیای میانه، در میان ملل مختلف آن، قهرمانی است که با شخصیتی مبارز ولی با نامها و مبارزات مختلف معروف و مشهور است.^۳ این داستان در میان مردم تاجیک بنام «گورگولی» معروف است. اساس داستان آن چنین است که سرزمین زیبای «چامبول» سرزمینی است که بین مردم مساوات و عدالت برقرار است. اشغالگران مختلف به این سرزمین هجوم می‌آورند. تمام مردم چامبول به دفاع از سرزمین خود برمی‌خیزند و در نتیجه‌ی همبستگی، بر دشمن غلبه می‌یابند. گورگولی قهرمان و نماینده‌ی مردم زحمتکش است که از میان توده‌ی فقیر برخاسته و فرزند قصابی بی‌چیز است و با اتحاد مردمی ساده و پاکدل، به دفاع از حقوق مردم برمی‌خیزد.

در میان مردم ترکمن، این داستان بنام «گوراولو» (گورزاد) معروف است. مضمون داستان اینست که «آدی بیگ» قهرمانی است که بعد از مرگ، صاحب پسر می‌شود و او را «روشن» می‌نامند و چون بعد از مرگ پدر بدنیا آمده، کوراولو صدا می‌کنند. «خان»، دایی کوراولو یعنی «مؤمن» را می‌کشد و چشمان پدر بزرگش «جیغالی بیگ» را از حدقه در می‌آورد.

^۱ کور اوغلو، پروفیسور محمدحسین تهماسب، کؤچورن: م. کریمی، چاپ دوم، تبریز، اختر، ۱۳۸۴.

^۲ پاشا افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰، ص ۲۱۴.

^۳ م. کریمی، کور اوغلو حماسه‌سی، تهران، اندیشه نو، ۱۳۸۲.

کوراوغلو از بچگی در کنار جیغالی بیگ و زن مؤمن، بزرگ می‌شود. خان با یکی از سرکرده‌های خود، زن مؤمن یعنی «گل اندام» را دزدیده و با خود می‌برد. کوراوغلو که هنوز به سن جوانی نرسیده، برای انتقام آماده می‌شود و چهل مرد جنگی را دور خود جمع کرده و بر رکاب اسب افسانه‌ای «قیرآت» می‌نشیند و دلاوریها نشان می‌دهد. سپس با «یونس پری» ازدواج می‌کند اما صاحب فرزندی نمی‌شود و «اووز» پسر «پولدور» را به فرزندی می‌پذیرد. از خصوصیات این قهرمان در میان مردم ترکمن، رشادت، مردانگی و جنگاوری می‌باشد. داستان کوراوغلو در میان ملت ترک نیز جلب توجه می‌کند. در این داستان دشمنان اصلی کوراوغلو بازرگانان و ثروتمندان هستند. بدین خاطر کوراوغلو، در سر جاده‌ها ایستاده و از آنها باج می‌گیرد. علاوه از روح قهرمانی، در این داستان روابط عشقی نیز جلب توجه می‌کند.

در این داستان، کوراوغلو چهل مرد جنگی را دور خود جمع کرده است، اما در این جا مبارزه-ی سیاسی و اجتماعی او علیه استثمارگران بچشم نمی‌خورد و موضوع اجتماعی و مساوات موجود بین مردم و قهرمانان دیده نمی‌شود و در حالت کلی اعتراض او علیه فئودالها، مسیر ضعیفی را طی می‌کند.

در میان مردم ارمنی، گونه‌ی دیگری از داستان کوراوغلو موجود است که از دیگر داستانهای ملل مختلف نسبت به کوراوغلوی واقعی آذربایجانی نزدیکتر است. در داستان ارمنی کوراوغلو، موضوعات اسبهای قیرآت و دورآت، دزدیده شدن قیرآت، موضوع تفنگ در پایان این مبارزه، کمک به فقیران و برقراری مساوات و شمشیر مصری شباهت زیادی با داستان آذربایجانی دارد. در گونه‌ی ارمنی داستان، کوراوغلو قهرمانی مبارز علیه فئودالها، مدافع حقوق عامه و قهرمانی وطن‌پرست شناخته می‌شود. ملت ارمنی نیز که در آن زمان زیر استثمار اشغالگران بودند، برای تقویت روحیه‌ی خود در مقابل ظالمان، این اثر قهرمانی را از فرهنگ آذربایجان به عاریت گرفته‌اند و این جریان بخاطر موقعیت اجتماعی و وضع سیاسی - اجتماعی مشابهی است که با آذربایجان داشتند. این داستانها از طریق ترجمه‌ی عاشیقها به زبان ارمنی بوجود آمده است و همسایگی دو ملت و روابط فرهنگی توانسته است این مشابهت را بوجود بیاورد.

داستان عشقی «اصلی و کرم» و «عاشیق قریب و شاه صنم» نیز از داستانهای هستند که در میان چند ملت مشهور بوده و هر ملت آنرا جزو فرهنگ و فولکلور خود بحساب می‌آورد، مسلم است که دوستی ملتها در این مشابهت تأثیر فراوان دارد.

فولکلور که سرچشمه‌ی فرهنگ هر ملتی است می‌تواند امروز در بارورتر ساختن فرهنگ هر ملت مؤثر باشد. با توجه به وسعت، گسترش و شیوایی فولکلور و ظرافت‌هایی که در آن بکار رفته، ادبیات کتبی می‌تواند از این منبع سرشار استفاده کند.

ادبیات اصیل هر ملتی، زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد که از قدرت فولکلوریک بومی مدد جوید و از آن ملهم شود. می‌تواند با مایه‌ای از قلمرو ادب توده، وارد زمینه‌ی اجتماعی شود؛ چنانکه آزمایشهایی صورت گرفته و نتیجه‌ی ثمر بخشی داده است.

در ادبیات فارسی، نظامی گنجوی یکی از شاعرانی است که با وسعت بیشتری از فولکلور و داستانهای مردمی استفاده کرده و وارد ادبیات کتبی کرده است. نظامی در خمسه‌ی خود مخصوصاً «مخزن الاسرار» داستانهای عشقی، اخلاقی، اجتماعی و تاریخی را از زبان مردم گرفته و بطرز هنرمندانه‌ای ثبت کرده است.

می‌توان با استفاده از زبان مردم و موضوع و ساختمان فولکلوری، بهترین شاهکارها را بوجود آورد، این کار چندان زحمتی نیز نمی‌خواهد، چنانکه امروز نمونه‌اش را در بعضی اشعار و کارهای هنری که از روی قصه‌ها، ترانه‌های عامیانه، داستانها و... ساخته شده‌اند می‌بینیم همواره کاری جالب و ستودنی است و اگر چنین هنری تقویت شود، مسلماً تأثیر فوق العاده‌ای خواهد داشت که اهمیتش از حدود ادبیات نیز فزونتر می‌شود.

ادبیات شفاهی هر ملتی، لوکوموتیو اصلی فرهنگ آن ملت است. مردم با این فرهنگ تربیت شده و پرورش می‌یابند.^۱ هرچه فرهنگ شفاهی غنی‌تر باشد تأثیر مستقیم آنرا در روابط انسانها، جامعه و حتی علوم می‌توان یافت. این فرهنگ شامل گذشته و حال مردم است، حوادثی که در گذشته از سر گذرانده، مبارزاتی که علیه بیداد و ستم پیش برده، شادیا و پیروزیهایی که کسب کرده، همچنین غمها و شکستهایی که داشته است، آمل و آرزوها، آداب و رسوم، طرز معیشت، توانمندیهای یک ملت در ادبیات شفاهی آن متبلور است. ادبیات شفاهی مردم آذربایجان بسیار غنی، گسترده و متنوع است و گنجینه‌ای است فنا ناپذیر، که از آفرینش انسان بر روی کره‌ی خاکی تا به امروز، فرهنگی بالنده و پویا برای ما به یادگار مانده است. تنوع و گستردگی ادبیات شفاهی آذربایجان آن چنان زیاد است که شاید در بین ملل دیگر نتوان نظیری بر آن یافت. این ادبیات شامل آداب و رسوم، باورها، اعتقادات، اشعار، ضرب المثله و بسیاری از انواع بیان است که در میان همه‌ی ملتها وجود دارد اما آذربایجان به دلیل قدمت تاریخی و گستردگی جغرافیایی‌اش دارای آداب و رسوم گسترده و قدیمی است. از دیگر سو، عاملی که باید به صورت مجزا روی آن تأکید کرد ادبیات عاشیقی است که هر چند می‌دانیم در میان ملتهای دیگر نیز دراویش، نقالان، خنیاگرانی وجود دارند که کارشان داستانسرایی، نقالی و آهنگسازی است اما این طبقات در آذربایجان نیز وجود دارند و عاشیقه‌ها مجزا از آنان در طول تاریخ همراه ملت

^۱ م. کریمی، زبان ترکی در بوته‌ی زبان شناسی تطبیقی، زنجان، ۱۳۷۸، ص ۱۷.

زندگی کرده‌اند و هزاران دفتر شعر، داستان و آهنگهای متنوع موسیقی به وجود آورده‌اند که خود در حد تاریخ ادبیات ملتی ارزشمند است.

در گردآوری فولکلور، حجم کتاب به وجود آمده مطرح نیست و نباید با گردآوری هر بیانی، داستانی، ضرب‌المثلی بر حجم آن افزود بلکه می‌بایست در اصالت آنچه گردآوری می‌شود دقت کافی به خرج داد تا موادی گردآوری شود که از درون خود ملت جوشیده باشد و گرنه ترجمه از زبانهای دیگر و فرهنگ ملل دیگر، غنای آنرا بالا نمی‌برد.

تلاش در جهت گردآوری فولکلور در آذربایجان، قدمتی کم و بیش ۲۰۰ ساله را داراست هر چند که علم فولکلورشناسی بیشتر از یک قرن عمر ندارد. بسیاری از ترانه‌های عامیانه تحت نام باباتی در نسخه‌های خطی کتابهای کلاسیک - در حاشیه و متن کتابها استنساخ یافته‌اند. بسیاری از ضرب‌المثلهای توسط شاعران کلاسیک وارد ادبیات مدون و رسمی گردیده‌اند. در این مورد حتی می‌توان ادعا کرد که بسیاری از شاعران والامقام ما که آثارشان را به زبان غیر مادری یعنی فارسی و عربی نیز نوشته‌اند از ضرب‌المثلهای و به طور کلی از فرهنگ شفاهی مردم وارد کرده‌اند همچنانکه می‌دانیم نظامی گنجوی صدها ضرب‌المثل، داستان از فرهنگ خودی را به زبان فارسی وام داده است.

عندلیب قره‌جه‌داغی در قرن ۱۸ برخی از مواد ادبیات شفاهی مردم آذربایجان را گردآوری کرده و در دفتر خویش نوشته است. در این اثر، باباتی‌ها، ترانه‌های عامیانه و اشعار مربوط به داستانها یا منظومه‌های حماسی و عشقی آورده شده‌اند.^۱ در کتاب «تجريد اللغات» اثر آخوند میرزا علی باکویی نیز، بخشی از فولکلور مردم آذربایجان گردآوری شده است. این اثر در سال ۱۲۴۶ هجری قمری نوشته شده و نخستین چاپ سنگی آن در سال ۱۳۱۴ هجری قمری (۱۸۹۶ م) در تهران انجام گرفته است.^۲ «امثال ترکانه» نیز توسط عباسعلی مراغه‌ای گردآوری شده است که بعدها چاپ گردید.^۳ از زمانی که مطبوعات در آذربایجان و ایران به راه افتاد همواره ادبیات شفاهی مردم آذربایجان جایگاه خاصی در آنها داشت. بعد از سال ۱۳۲۰ و فرار رضاخان، اوضاع کشور طوری بود که نشریات ترکی فرصتی برای عرض اندام یافتند از آن جمله مجله‌ی «وطن یولوندا» جای را برای انعکاس ادبیات مردمی باز کرد. در سال ۱۳۲۴ که حکومت ملی آذربایجان سر کار آمد نشر ادبیات شفاهی مردم نیز میدان یافت و پس از آن بسیاری از ادیبان توانستند ترانه‌های عامیانه، ضرب‌المثلهای، چیستانها و غیره را گردآوری کنند. این فعالیت

^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۵۰.

^۲ میرزا علی باکویی، تجريد اللغات، تهران، ۱۳۱۴.

^۳ عباسعلی مراغه‌ای، امثال ترکانه، تهران، ۱۳۳۴.

حتی در سالهایی که زبان ترکی در ایران ممنوع بوده است تداوم یافته و دفترهای بشمارای گردآوری و نوشته شده‌اند.

می‌دانیم که اوزئیر حاجی بیگلی در زمان مشروطه، نسبت به گردآوری ترانه‌های عامیانه و بایاتیها همت گماشته و بسیاری از بایاتی‌های شفاهی را گردآوری و منظم ساخته و در اوپراهای خود استفاده کرده است. پیش از انقلاب اسلامی کتابهای چندی در این زمینه چاپ و منتشر شد از آن جمله کتابهای صمد بهرنگی و بهروز دهقانی^۱ در این مورد حائز اهمیت است. این دو، افسانه‌های آذربایجان را گردآوری کردند و به چاپ سپردند. آن دو چیستانها را نیز به چاپ رساندند. دکتر سلام‌الله جاوید نیز در آن سالها بیکار ننشسته و آثاری چند را تقدیم جامعه‌ی فرهنگی آذربایجان نمودند.^۲ در این سالها محمدعلی فرزانه نیز با چاپ بایاتیلار^۳ گام محکمی برداشتند اما بعد از انقلاب اسلامی صدها و بلکه هزاران کتاب از ضرب‌المثلها، متلها، چیستانها و بویژه داستانهای عاشیقها در شهرهای مختلف آذربایجان چاپ و منتشر شد و هنوز صدها کتابی که در سالهای خفقان ستم شاهی نوشته شده‌اند به تدریج به چاپ سپرده می‌شوند. در اینجا از زحمات دکتر ح. م. صدیق، حسین فیض‌الهی، زهره وفایی، منظوری خامنه، محمدعلی نقابی، دکتر هیأت و دیگران می‌بایست قدردانی کرد.

اساطیر آذربایجان

اساطیر ملل همواره آمیزه‌ای از افسانه‌ها و حقایقی از تاریخ است که از خلاقیت انسانها توان گرفته و قهرمانانی خارق‌العاده‌اند. قهرمانانی که در مزرعه‌ی تاریخ پرورش یافته و از خلاقیت توده‌ها چنان توانی یافته‌اند که از عهده‌ی مبارزه با موجودات پلید و شیطانی چون دیو و اژدها برآمده و از آمال و آرزوهای مردم دفاع کرده‌اند و آنان را به سوی خوبی، نیکی، شادی و نور رهنمون گشته‌اند. اسطوره‌ها نشانگر افکار و اندیشه‌های بلند مردمی است که با آرمانهای والا طلبی به مبارزه علیه پلشتی‌ها و پلیدیها برخاسته‌اند. می‌دانیم که هیچ افسانه و داستانی بی-معنی و بیهوده نیست، بلکه دارای عناصری از حقایقند که با گذر زمان در ذهن و اندیشه‌ی مردم زنده مانده است. در این داستانها مبارزه‌ی دایمی نور با ظلمت، خودی با بیگانه، خیر با شر، عدل با ظلم، راستی با کژی، خوبی با بدی در جریان است. این آثار بازتابی از آرمانها و ایده

^۱ افسانه‌های آذربایجان، گردآوری صمد بهرنگی و بهروز دهقانی، تبریز، ۱۳۴۷.

^۲ دکتر سلام‌الله جاوید، آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر، تهران، ۲جلد، ۱۳۵۸.

^۳ محمد علی فرزانه، بایاتیلار، تهران، ۱۳۴۴.

آلهای مردمان سخت کوش و خیرخواه است. بی تردید شناخت این میراث گرانقدر فرهنگی، راه را برای شناخت صحیح تاریخ و ملل هموار می‌سازد.^۱

به جرأت می‌توان گفت این داستانها حقایق تاریخی‌اند اما در هیچ منبع تاریخی اثری از آنها نیست. تاریخی است که با چشم خلق قابل مشاهده و با روح خلق قابل لمس و احساس است و مطمئن‌تر از هر کتاب تاریخی، افکار، عقاید و روحیات مردم را نشان می‌دهد زیرا از اغراض و امراض مورخان و دستور دهندگان آن در امان بوده، سینه‌ی مردم محل نگهداری آن بوده است به طوری که قریحه و خلاقیت مردم، آن را بارورتر کرده و تصویری شکوهمند از پیکار انسان با نیروهای شر خلق کرده است.

اسطوره‌ها سرمایه‌ای فرهنگی و تجربه‌ی بزرگ انسانی است. آثار شکوهمندی که همواره در آن خیر بر شر چیره است و آرمانها و ایده آلهای انسانی تفوق دارد.

اساطیر خلقها از همدیگر الهاماتی گرفته‌اند. افسانه‌ی سام در شاهنامه را می‌توان در افسانه‌ی «آسنا»ی ترکی یافت. داستان رستم و سهراب را در افسانه‌های کوراوغلو می‌بینیم، داستان حضرت مریم را در «آلان قوا» به وضوح می‌بینیم. خویشاوندی اساطیر یونانی با اساطیر ترکی غیر قابل انکار است و بسیاری از افسانه‌های پارسیان شباهتهای زیادی با افسانه‌های ترکان دارد. تپه‌گوز در دده قورقود با داستانهای هومر قابل قیاس است و حتی ادعا شده است که هومر از داستانهای دده قورقود بهره گرفته است. در هر حال اگر این سخن صرفاً ادعا هم باشد عناصری از حقیقت در آن نهفته است.^۲

بی تردید اساطیر هر ملتی نشأت گرفته از تاریخ، روحیات، فرهنگ و آرمانهای آن ملت است و چه بسا تاریخ خود آنان است که پرشاخ و برگ گشته و چهره‌های تاریخی به صورت اغراق آمیز در اسطوره‌ها تجسم یافته‌اند. ما در این جا به بررسی برخی از اسطوره‌های ترکان آذربایجان می‌نشینیم.

اساطیر آذربایجان نیز همچون تاریخ و فرهنگ آن چنان گسترده، عمیق، پر رمز و راز است که برای شناخت آن می‌بایست با تمدنهای باستانی این منطقه از ۷ هزار سال پیش تا آمدن قبایل بعدی در هزاره‌های بعدتر و آمدن آریاییها و دیگر اقوام مهاجم آشنا شد. این بخش از فرهنگ آذربایجان آمیخته‌ای از فرهنگ قبایلی است که در این سرزمین سکونت یافته و تمدنهایی از خود به یادگار نهاده‌اند. آثاری که در دست است نشان از تمدنی ۷ هزار ساله دارد.

^۱ م. کریمی، نگاهی به اساطیر آذربایجان، امید زنجان، شماره های ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶.

^۲ در این زمینه اشاره به دو کتاب ارزشمند از دانشمندان آذربایجانی ضروری است:

الف) رحیم رئیس‌نیا، کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز، ۱۳۶۸.

ب) بهروز حق، جهان بینی حماسه کوراوغلو، برلن، ۱۳۶۷.

کتیبه‌های به دست آمده در جای جای آذربایجان که مربوط به سده‌های سوم و چهارم پیش از میلاد است به عنوان منبعی انکارناپذیر از غنای فرهنگی منطقه است. ادبیات شفاهی مردم این سرزمین با این گستردگی و غنایی که در ادبیات جهان کم نظیر است منبع صدیق دیگری بر این غناست. کتاب جاودانه و ارزشمند دده قورقود که در ایران نوشته شده است یکی دیگر از منابع پر بار فرهنگ آذربایجان است. این اثر که بالغ بر ۱۲ داستان حماسی، عشقی است به زندگی و مبارزات قهرمانان اسطوره‌ای آذربایجان می‌پردازد و چهره‌های زیبایی از عشق، قدرت، خلاقیت، مبارزه و پیروزی حق بر باطل را نشان می‌دهند. این اثر در میان آثار کلاسیک جهان حایز اهمیت چشمگیری است هر چند که در سده‌ی پیشین به عالم ادبیات شناخته شده است اما توجه همه‌ی اندیشمندان و فرهیختگان فرهنگ و ادب جهان را به خود معطوف داشته است. در کنار کتاب دده قورقود، منبع عظیمی از اساطیر آذربایجان وجود دارد و آن منظومه‌های آذری^۱ است. صدها منظومه آذری که روایان توانمندی چون اوزانها و عاشیقها به سرایش و روایت آن پرداخته‌اند گنجینه‌ی گرانبهایی است که هنوز تحقیقات علمی گسترده با امکانات دانشگاهی بر روی موضوعات و شخصیت‌های آنها انجام نگرفته و هنوز یک از دهها رمز و راز فرهنگ آذربایجان گشوده نشده است.

ما ابتدا به شناختی سطحی از چهره‌های اسطوره‌ای و داستانهای حماسی مبادرت نموده و سپس به بررسی زوایای مختلف آن خواهیم پرداخت. پس سخن را کوتاه کرده به اصل موضوع می‌پردازیم.

آذربایجان سرزمین رازها و شگفتی‌هاست. این شگفتی و راز در تاریخ و جغرافیای این سرزمین نهفته است. سرزمینی پر از کوههای سر به فلک کشیده و پوشیده از برف، با دامنه‌های سرسبز و زیبا، دریای جوشان و خروشان به همراه پهن دشت وسیعی با انواع عوارض و نعمات طبیعی. اقلیم جغرافیایی به ناچار بر فرهنگ مردم تاثیر می‌گذارد. قرار گرفتن آذربایجان در سر راه جاده‌ی ابریشم و محل تلاقی آسیا و اروپا، سبب تماس و برخورد فرهنگهای مختلف بوده است. هر یک از این فرهنگها دارای اسطوره‌های خاص خود بوده اند و این دیار پلی میان فرهنگ شرق و غرب بوده و پذیرای فرهنگ آنان نیز بوده است بنابراین غنای فرهنگی این سرزمین از این نظرگاه قابل تبیین است.

اسطوره بخشی از فرهنگ مردم است که به نگاه مردم نسبت به خدایان و قهرمانان ایزدی می‌پردازد و بستر تقویت و رشد باورهای مردمی است. این بخشی از اسطوره را تشکیل می‌دهد. باور مردم درباره‌ی آفرینش انسان و کائنات پایه‌های اساسی اسطوره را می‌سازد. آذربایجان

^۱ م. کریمی، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.

خاستگاه گوگ تانری، دین زردشت، شامانیزم و... بوده است. بی تردید دین و اساطیر هیچ ملتی جدا از بافت تاریخی آن قابل دریافت نیست و تاریخ هر ملت در باروری و پرورش اسطوره‌ها نقش بسزایی دارد. اما تاریخ آذربایجان هنوز در هاله‌ای از ابهام و تناقض‌گویی‌های محققان فرو رفته است. هنوز حقایق مورد قبول همگان نیست. بی شک با حل‌اجی اسطوره‌ها، دین و فرهنگ مردم، راه برای دریافت تاریخ حقیقی مردم این سرزمین گشوده خواهد شد.

آنچه امروز فرهنگ مردم آذربایجان را در جهان متمایز می‌سازد قدمت تاریخی، وسعت گسترده و غنای آن است. آذربایجان منطقه‌ی وسیعی است که از کوه‌های قفقاز تا مرکز ایران، از خراسان تا آناتولی را در بر می‌گیرد و قسمت عظیم آن جزوی انفکاک ناپذیر از ایران است و با فرهنگ ایرانی مأنوس و آمیخته است. از سوی دیگر زبان و فرهنگ مردم این دیار ترکی است و با فرهنگ ترکان جهان هم خانواده است لذا اسطوره‌های ترکان در آن بی‌تأثیر نبوده است. از دیگر سو دین اسلام از همان دوران ظهور با طیب خاطر توسط ترکان آذربایجان پذیرفته شده است و فرهنگ اسلامی جزء جدایی‌ناپذیر از فرهنگ آذربایجان است. بنابراین با توجه به عمق و وسعت و غنای فرهنگی، بررسی اسطوره‌های آذربایجان نیز از پیچیدگی خاصی برخوردار است. عمق این فرهنگ را از زمان سومریان می‌بایست پی گرفت، با دین گوگ تانری آشنا شد و آنگاه به حماسه‌ها و اساطیر این منطقه پرداخت. بنابراین از اطاله‌ی کلام پرهیز می‌کنیم.

اسطوره یکی از مبهم‌ترین، ناشناخته‌ترین و تاریک ترین عرصه‌ی دانش و فرهنگ بشری است. اسطوره و خاستگاه آن که نهاد و نهال آدمی است حوزه‌ای است پیچ در پیچ و بغرنج و دارای ابعاد گوناگون. از این رو، کاویدن و پژوهیدن در این عرصه کاری است بس دشوار.

تأثیر یافته‌ها و دریافت‌های انسانهای دیرینه از جهان پیرامون در ژرفای جان آدمی، خمیر مایه و مصالح اولیه تکوین و تکامل اسطوره را پدید آورده است. اسطوره، گونه‌ی آغازین اندیشه-ی بشری است و حاصل تلاش و کوشش خود جوش انسانها، که اقوام بشری در گذر زمان هاله-ای رازآمیز از خواب و خیال و آرزوهای دور و دراز برگرداگرد آن تنیده‌اند. به عبارت دیگر، اسطوره، آئینه‌ی تمام‌نمایی از آرمانهای جمعی انسانهاست که به سان نهالی در متن خاطره‌ی قومی و ذهنیت اقوام کاشته و پرورده شده است و سپس به درختی تناور تبدیل شده و در درازای هزاره‌ها پایدار مانده و به مرور پاس‌خگوی نیازهای انسان در راستای شناخت خود و تبیین جهان پیرامون و گشودن رازهای هستی شده است.

امروزه دوران تاریخی را از نظر جهان‌نگری به سه دوره تقسیم می‌کنند:

۱. دوران جهان‌بینی اسطوره‌ای

۲. دوران جهان‌بینی فلسفی (دینی)

۳. دوران جهان‌بینی علمی.

طولانی‌ترین و دیرپاترین دوران، دوره‌ی جهان‌بینی اسطوره‌ای بوده است و روزگارانی بس دراز، جهان‌بینی اسطوره‌ای، دین و دانش بشری بوده است. روان‌شناسان براین باورند که دوران اسطوره‌ای به دلیل دیرپایی‌اش، بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری منش و کنش انسان بر جای گذاشته و ردپای این دوران را در تکوین عناصر پیدا و نهان شخصیت انسان امروزی می‌توان دید. بازتابهای جهان‌بینی اسطوره‌ای در درونی‌ترین لایه‌های ذهن ته‌نشین شده و به پوسته‌ی خود آگاهی راه یافته است. روان‌شناسان معتقدند که با آنکه انسانهای امروزی قرن‌هاست حتی مرحله‌ی دوم یعنی جهان‌بینی فلسفی (دینی) را پشت سر گذاشته‌اند و امروز دوران خردگرایی یا جهان‌بینی علمی در جریان است هنوز جهان‌نگری اسطوره‌ای کارایی خود را از دست نداده است و هنوز انسان در سایه‌ی اسطوره زندگی می‌کند و در راه سفر به سوی تعادلی، هنوز از اسطوره‌ها الهام می‌گیرد:

تا چند دهه پیش با ساده‌انگاری و یک سویه‌نگری، اسطوره را خرافه می‌پنداشتند و حتی برای نبودن آن می‌اندیشیدند. اما امروز در سایه‌ی بینش علمی بدین باور رسیده‌ایم که با پیدایش اسطوره‌ها، نخستین شالوده‌ی فرهنگی بشر، روند تکوینی خود را شکل داده و با باور به زنده انگاشتن همه‌ی پدیده‌های جهان، انسان، زندگی نیمه حیوانی را پشت سر نهاده و وارد دوران بینش اسطوره‌ای شده است.

واقعیت اینست که انسان از راه اسطوره به نشانه‌ها و رد پاهایی از چشمه‌ی جوشان درونش می‌رسد و با توجه در اعماق وجود خویش، پی می‌برد که درونش نقطه‌ی اتصال انسان و خاستگاه عالم است و از همین نقطه است که نخستین اسطوره‌ها سرچشمه می‌گیرد.

انسان با بینش اساطیری، خود را با دنیای پیرامون هم جوهر، همسو و همسان می‌داند و برای درک و دریافت پدیده‌های طبیعت، با آنان در می‌آمیزد و فاصله‌ی بین خود و طبیعت را از بین می‌برد. بنابراین، انسان از درون به پدیده‌ها می‌نگرد و پدیده را شناسایی می‌کند و اعتقاد پیدا می‌کند که انسان و جهان یکی است. بازتاب این باور اینست که انسان همه چیز را از طبیعت بیجان تا گیاهان و درختان، جانوران، همه و همه را جاندار و با رفتاری انسانی تجسم می‌کند.

اسطوره را، رؤیای مشترک یک قوم یا یک ملت نیز نامیده‌اند.^۱ فروید اسطوره را برآیند رؤیاهایی می‌داند^۲ که تبار انسان در درازای هزاران سال زندگی خویش داشته است. بی‌تردید،

^۱ بتهای ذهنی و خاطره ازلی، داریوش شایگان، تهران، ۱۳۵۶.

^۲ بهروز حق، همان، ص ۴۴.

اساطیر هر ملتی، نشان دهنده‌ی فرهنگ و نحوه‌ی تفکر مردمان آن ملت در دورانهای کهن است؛ زبان گویای تاریخی است از دورانهای پیش تاریخی؛ نماینده‌ی تداوم زندگی یک ملت است.

در فرهنگ اساطیری آذربایجان، یا به عبارت صحیح‌تر ترکان، کل آفرینش در ۱۲۰۰۰ سال که به چهار دوره‌ی سه هزار ساله تقسیم می‌شود تبیین شده است. این چهار دوره به این ترتیب است:

۱- سه هزار سال نخستین به دو قلمرو اورمزدی و اهریمنی - نور و ظلمت، خیر و شر...

تقسیم می‌شود.

۲- سه هزار سال دوم، پیش نمونه‌های گیتی آفریده می‌شوند.

۳- سه هزار سال سوم با حمله‌ی اهریمن شروع شده و نخستین زوج آدمی پا به عرصه می‌نهد و رویدادها، شکل تاریخی را آغاز می‌کنند.

۴- سه هزار سال چهارم دین و علم تکوین می‌یابد.

در این تقسیم‌بندی^۱ پیدایش هر چیزی و تداوم هستی آن تبیین می‌گردد. شخصیت‌های اسطوره را موجودات مافوق طبیعی تشکیل می‌دهند و همواره‌هاله‌ای از تقدس، قهرمانان اسطوره را فرا می‌گیرد. حوادث مطرح شده در اسطوره‌ها همچون داستان واقعی تلقی می‌گردند و نقل دنبال منطق می‌گردد. دنبال منطق گشتن سبب می‌گردد اسطوره تکوین یابد و جای آنرا دین و بینش دینی فرا گیرد. رفته رفته اسطوره‌ها شکل نیمه تاریخی به خود می‌گیرند و تحول و تکامل حوادث توسط انسانهای زورمند و تنومند پیش می‌رود و داستانها ساخته شده و به تدریج هاله‌ای از تقدس دینی به دور قهرمانان حلقه می‌زند و جنبه‌ی الوهیت پیدا می‌کند.

اسطوره را می‌توان واکنشی از ناتوانی انسان دانست که در راه رسیدن به آرزوهای خود در مقابله با در ماندگی‌ها و ضعفش به خلق آن می‌پردازد. به این ترتیب خدایان خلق می‌شوند و رفته رفته به قهرمانان و شهriاران زمینی تبدیل می‌شوند، اما قهرمانانی که دارای ویژگی‌های خارق‌العاده هستند. اسطوره را می‌توان نشانه‌ای از عدم شناخت صحیح انسان از علل واقعی حوادث دانست و نخستین کوشش انسان برای شناخت طبیعت و حوادث آن به حساب آورد. در اینجا تخیل انسان به یاری اش شتافته و تخیل را با واقعیت‌ها پیوند می‌دهد.

اساطیر هر ملتی ویژگی‌های خاصی دارد که با مشخصات اساطیر ملل دیگر متفاوت است، اما ملتهای همجوار دارای اساطیر شبیه هم هستند. ویژگی عمده اساطیر آذربایجان همچون بسیاری از دیگر ملتها، ثنویت است و همیشه - در طول ۱۲۰۰۰ سال نیروهای خیر و شر، نیکی و بدی، نور و ظلمت در تقابل باهم هستند.

^۱ میرعلی سیدسلامت، مقدمه‌ای بر بررسی کتاب دده قورقود، تهران، ۱۳۶۷.

زردشت پیامبری است از اساطیر ترکان. او، همچون دیگر آدمیان دارای سه عنصر: فره، فروهر و جوهر است. فره همان موهبت الهی است که تجلی ظاهری آن در وجود زردشت نور است. فروهر در حقیقت روح اوست و نگهبان آدمی که قبل از تولد موجود است و بعد از مرگ او نیز باقی می‌ماند. جوهر، صورت مادی یا جسمانی آدمی است.

مادر زردشت دو غدو نام دارد. فره در لحظه تولد وارد بدن او می‌شود و درخشندگی خاصی به او می‌بخشد. این نور با تولد زردشت، از دو غدو به زردشت منتقل می‌شود. برای انتقال فروهر زردشت در آن جای می‌گیرد که در بالای کوه اساطیری اسنوندی (سهند) می‌روید.

دو غدو، مادرزردشت و پوروشسب، پدر اوست. تولد زردشت، پیشاپیش پیشگویی شده بود. سه روز پیش از تولد زردشت، خانه‌ی پوروشسب را نور فرا می‌گیرد. زردشت در لحظه‌ی تولد می‌خندد. او را در آشیانه‌ی گرگ ماده‌ای که بچه‌هایش را کشته‌اند قرار می‌دهند. زردشت با شیر گرگ بزرگ می‌شود و از ۱۵ سالگی دوران کمال اندیشه آغاز می‌گردد و تا چهل سالگی همواره با اورمزد گفتگو می‌کند. اورمزد اسرار دین را بر زردشت آشکار می‌کند و او نیز رسالت خود را اعلام می‌دارد. اهریمن در برابرش می‌ایستد. جادو، پزشکان، حاکمان به دشمنی با او برمی‌خیزند. زردشت اوستا - سرو همیشه سبز و آتش همیشه روشن را به دربار می‌برد ولی دشمنی‌ها، سرانجام زردشت را به زندان می‌کشاند، ولیکن بیماری گشتاسب و بهبودی او توسط زردشت وسیله‌ای می‌گردد تا گشتاسب بدو ایمان آورد. زردشت در ۷۷ سالگی کشته می‌شود.

بعد از زردشت، ترکان به قام یا شامان می‌گروند. تفکر قام - شامان به پیدایش بینش اسطوره‌ای - فلسفی می‌انجامد و بعد ها تکیه گاه بینش دینی می‌گردد. در این مرحله، تفکر مذکور محصول احساسی است از رو در رویی انسان با طبیعت، چگونگی تأثیر بر آن و درک محیط پیرامون توسط انسان. بینش این چنینی، حس علاقه به طبیعت توسط انسان را قوت بخشیده و در آفرینش یک نوع همبستگی بین انسان و طبیعت نقش مؤثری باز کرده است.

در اساطیر آذربایجان همچون دیگر ملتها، کوه، درخت، آب، اسب و... غالباً به صورت نیروهای ما فوق الطبیعه «خدایان و الهه‌ها» ظاهر می‌شوند. این جهان‌بینی ریشه در اعصار و قرون دارد و در این مقطع، انسانها بنا به شرایط تاریخی به تقدس آنها باور دارند.

بسیاری از داستانهای آذربایجان، ساخته‌ی دنیای اساطیری هستند که در موقع نیاز تاریخی برای اعتلای مبارزات مردم لباس اساطیری از تن در آورده و لباس تاریخی می‌پوشند و در کسوت قهرمانان مردمی بروز می‌کنند، از آن جمله می‌توان کوراوغلو را نام برد که اصولاً تمام مشخصات او با قهرمان و حتی حوادثی که پیش پای او گذاشته می‌شود و نیروی خارق‌العاده‌ای که از خود نشان می‌دهد همه و همه مشخصه‌های اسطوره‌ای هستند اما در تاریخ مورد نیاز -

قرنهای ۱۶ و ۱۷ میلادی کسوت قهرمانی و زمینی می‌پوشد و همگام مردم، آرمانهای آنان را برآورده می‌سازد.

عناصر اسطوره‌ای^۱

گفتیم انسان در دوران جهان‌نگری اسطوره‌ای، چون هنوز دلایل حوادث طبیعی را نمی‌داند برای انطباق خود با طبیعت، هر شئی‌ای را همچون خودش صاحب روح و فکر می‌داند. او با جاندار شمردن کوه، دریا، جنگل، رود، باد، آب، درخت و... سعی می‌کند این عناصر را بشناسد و آنان را به خدمت خود آورد و همین است که گاهی نقش بسیار برجسته‌تری بدانان محول می‌سازد و از اینجا الهه‌ها پدید می‌آیند. در این بینش ستارگان هر یک وظیفه‌ای دارند، خورشید و ماه رسالتی را دنبال می‌کنند، کوه به کمک انسان می‌آید، درخت غذایش را تهیه می‌کند. گاه دریا و کوه، باد طغیان می‌کنند یا به خشم می‌آیند و قربانی می‌طلبند.

افسانه‌ها و داستانهای هر ملتی پر است از پریان و شاه‌پریانی که همواره با دریا در ارتباطند و گاه این موجودات در کنار استخرها و رودخانه‌ها سکنی می‌گزینند و به هنگام نیاز، در پیکر کبوتری به پرواز در می‌آیند و یا خلعت دختر زیباروی «پری» ظاهر می‌شوند و به کمک قهرمان داستانها می‌شتابند، حتی با زبان انسانها سخن می‌گویند و آنان را در حل مشکلات جزدگی یاری می‌رسانند.

آب حیاتی که خضر از آن می‌نوشد و عمر جاودانی می‌یابد، همان آبی است که اسکندر به دنبال آن دنیا را زیر پا نهاده است، همان آبی است که کوراوغلو را روئین تن کرده است، این آب سرچشمه‌ی جاودانه‌ای است که اسب بابک همه‌ساله از آن بیرون آمده شیهه می‌کشد و سوار می‌طلبد، همان آبی است که مادیان دریایی از آن بیرون آمده و قیرآت و دورآت کوراوغلو را به دنیا آورده‌اند.

این آب مقدس است و همچنان که در میان اکثر ملل مشخصات اساطیری دارد در آذربایجان نیز مورد تقدس قرار گرفته و در آداب و رفتار و سنتهای مردم این دیار اثر گذاشته است. همین بینش اسطوره‌ای است که آذربایجانبان در پگاه چهارشنبه‌سوری با پریدن از روی آب جویبارها و چشمه‌ساران، نغمه‌های امید بخشی را می‌خوانند تا سال نیک بختی و پیروزی بر مشکلات فرا آید:

آتیل ماتیل چ‌رشنبه آیناتکین بختیم آچیل چ‌رشنبه

این آب، دارای خصایل میتولوژیکی است چرا که قهرمانان را روئین تن می‌کند و به آنان سجایای نیک هدیه می‌کند تا برای پیروزی بر دشمنان مسلح باشند؛ حتی به قهرمانان، اسبانی

^۱ در این زمینه اثر «جهان‌بینی حماسه کوراوغلو» از بهروز حق‌ی بسیار ارزشمند است.

تیز پا هدیه می‌کند تا یار و مددکار قهرمان مردم شود. همه‌ی اسبهای قهرمانان ترکان چنین خصایلی دارند. «ما آدای قارا» اسب اساطیری آلتایی‌ها از روح آب آفریده شده است. آلتایی‌ها بر این باورند که اسب قهرمان شکست ناپذیرشان را آب آفریده است و خود ماآدای قارا از الهه‌ی کوه به وجود آمده است.^۱

مقدس شمردن آب، در آداب و رسوم آذربایجان به عیان آشکار است. مراسم بزرگداشت الهه‌ی آب تا به امروز حفظ شده است. پریدن مردم از جاب در چهارشنبه سوری و گذاشتن آب در سفره‌ی هفت سین نوروز، نوعی مقدس شمردن آب به شمار می‌آید و نوعی ستایش الهه‌ی آب است. یاری طلبیدن دختران دم بخت و هزاران زن و مرد از آب چیزی جز باور و اعتقاد به تقدس آب نیست. این تقدس را در ادبیات شفاهی سومریان نیز مشاهده می‌کنیم. در داستان کهن گیل گمیش یا بیلقامیش بسیاری از شباهتهای ریشه‌ای بین ادبیات سومری و آذربایجانی قابل مشاهده است. نزدیکی افسانه‌ی حضرت خضر با داستان بیلقامیش امری تصادفی نیست، بسیاری از موضوعات افسانه‌های آذربایجان مانند درخت زندگی، دنیای زیرین، به آنسوی دنیا رفتن، آب حیات و زندگی جاودانه در داستان بیلقامیش هم وجود دارد.

بیل قامیش شهر بزرگی می‌سازد با دلیری و مردانگی خود با «انکیدو» که در میان حیوانات وحشی بزرگ شده است رفیق می‌شود. با هم به جنگل سدر رفته پیروزیهای زیادی کسب می‌کنند؛ اما به خاطر کشتن «قورخونج هوم بابا» مورد خشم خدایان واقع می‌شوند و حکم مرگ انکیدو از طرف خدایان صادر می‌شود. انکیدو پیش چشمان بیل قامیش می‌میرد. بیل قامیس در غم و اندوه فرو رفته و مصمم می‌شود با غلبه بر عفريت مرگ، انسانها را جاودانه سازد.

بیلقامیس یا بیلقامیش سفر دور و درازی را در پیش می‌گیرد و تا آنجایی که خورشید طلوع می‌کند ره می‌سپارد. در نهایت در آن سر دنیا با اوتنپیشتی که به حیات جاودان دست یافته است ملاقات می‌کند. اما اوتنپیشتی به او می‌فهماند که زندگی انسان نمی‌تواند جاودانه باشد. ولی بیلقامیس دست بردار نیست و از او می‌خواهد راز جاودانگی را به او نیز بیاموزد. اوتنپیشتی به او می‌گوید که جاودانگی انسانها در خیرخواهی و عشق به انسانهاست. او جای «گل جوانی» را در ته دریا به او نشان می‌دهد. بیلقامیس با استقبال از سختی‌ها، گل جوانی را به دست می‌آورد و چون می‌خواهد آنرا به مردم شهرش ارمغان ببرد خود از خوردن آن امتناع می‌ورزد. هنگام بازگشت، ناگهان ماری گل را ربوده و خود صاحب حیات ابدی می‌گردد.^۲

^۱ پروفیسور میر علی سیدوف، قیزیل دؤیوشچونون طالعی، باکی، ۱۹۸۴، ص ۱۶.

^۲ بیلقامیش داستانی، ای. ولی یف گنجلیک، باکی، ۱۹۸۵.

چنین داستان اسطوره‌ای را در کتاب دده قورقود نیز می‌یابیم. نخست دده قورقود را می‌بینیم که سرنوشتی چون بیلقامیس دارد. او نیز به حیات جاودانه دست یافته بود که قربانی مار می‌شود.

پاسداری از آب و نیالودن چشمه‌سارها، یادگاری از باور مردم به تقدس آب است. ترکان به پاس قدردانی از آب، تندیس الهه‌ی زمین و آب را در چشمه‌سارها و در جاهایی که آب غلغل-کنان بیرون می‌آمد می‌نشانند و بر این باور بودند که جهان از عنصر آب تشکیل شده است.^۱ در اوستا آمده است: «ز برای اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخته ای زرتشت از برای من از این چهار، باران و برف و ژاله و تگرگ می‌ریزد».^۲ در کتاب دده قورقود نیز، برای نشان دادن صفا و صمیمیت خود نسبت به یک قوم و قبیله می‌گویند: «گوره‌کلی سویون قوروماسین» «آب زلال و صافت خشک نشود».

در داستان کوراوغلو نیز آب از سجایای میتولوژیکی برخوردار است. «قوشا بولاق» دارای ویژگیهای اسطوره‌ای است و کوراوغلو از آب این چشمه روئین تن می‌شود. آلی^۳ کیشی، به فرزندش کوراوغلو چنین می‌گوید: پسر من در یکی از این کوهها دو چشمه «قوشا بولاق» وجود دارد که به آنها قوشا بولاق می‌گویند. از هر ۷ سال یکبار، روز پنجشنبه ستاره‌ای از شرق و ستاره‌ای از غرب ظاهر می‌شود. این ستاره‌ها بعد از حرکت، از محل اولیه‌ی خود در وسط آسمان با هم تصادم می‌کنند. در این زمان «قوشا بولاق» در اثر برخورد این دو ستاره، غرق در نور می‌گردد و چشمه‌ی دوقلو کف کرده سر ریز می‌کند. در این فرصت هر کس بتواند از آب آن بنوشد پیشگو، رهبر و عاشیق و خیرخواه مردم می‌گردد. علاوه بر این سجایا، صاحب آن چنان صدای پر طنینی می‌شود که شیران بیشه از وحشت آن صدا رم کرده و پرنده‌گان از پرواز باز مانده و اسبان و اشتران از ترس، سم بر زمین می‌کوبند. پسر من، اکنون ۷ سال مقدر در حال تمام شدن است. لحظه‌ی موعود فرا رسیده است. برو جستجو کن تا قوشا بولاق را پیدا کنی و از آب کف آلود آن پیمانه‌ای نیز برای من بیاور».^۴

کوراوغلو بنا به رهنمودهای پدرش بعد از جستجوی زیاد، قوشا بولاق سحرآمیز را در چمنزاری که بر فراز یک صخره بود پیدا کرد. در زیر یک درخت کهنسال، در وسط چمنزار، قوشا بولاق همچون چشمان درنا می‌درخشید و همچون سرشکی سرریز و جوانب خود را به برکه شیر مانده می‌کرد. کوراوغلو بعد از انتظاری، لحظه‌ی موعود که دو ستاره بر فراز قوشا

^۱ بهروز حق، جهان بینی حماسه کوراوغلو، برلین، ۱۳۶۷، ص ۱۳۶.

^۲ اوستا، پشت ها، پورداود، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۲۰.

^۳ برخی این را علی نوشته اند.

^۴ محمد حسین تهماسبی، کوراوغلو، کوچورن: م. کریمی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۴.

بولاق با همدیگر تصادم می‌کنند قوشابولاق سرریز کرده حباب - کف سفید به اندازه‌ای قد آدم بالا آمد. روشن در این لحظه‌ی سرنوشت ساز ظرفی را از کف - حباب پر کرده به سرش ریخت و یک ظرفی هم پر کرده نوشید. وقتی از نخواست ظرف آب را برای بردن به پدرش پر کند دید. ای داد و بیداد... از کف اثری بر جای نمانده است.

وقتی پیش پدرش برمی‌گردد و احوال را شرح می‌دهد آلی کیشی می‌گوید:

«فرزندم ماهها و سالها سپری می‌شود. نام تو از غرب تا شرق دنیا زبانزد همگان می‌شود از آن آب کف‌آلود قوشا بولاق بر بازوان تو قدرت و به خود تو استعداد شاعری داده شد، به صدا و نعره‌ی تو آنچنان قدرتی داده است که صور اسرافیل در پیش آن همچون وزوز مگسی خواهد بود. بیگها و خانها و پاشاها با شنیدن اسم تو زانو به زمین خواهند گذاشت و این تا موقعی است که سوار بر اسب «قیرآت»، «شمشیر مصری» را بر کمربندی و جایگاهت «چنلی بئل» باشد. هیچ نیرویی بر تو چیره نخواهد گشت.»^۱

در اینجا علاوه بر سجه‌ی اسطوره‌ای آب قوشا بولاق، کیفیت اسطوره‌ای اسب قیرآت، شمشیر مصری و چنلی بئل نیز معین می‌گردد. این کیفیات را در دیگر داستانهای حماسی آذربایجان می‌توان دید.

ستارگانی که در این داستان با هم تصادم می‌کنند و رویداد خارق‌العاده‌ای در چشمه اتفاق می‌افتد ستارگانی هستند که در اکثر داستانهای ترکان جایگاه مهمی دارند چه بسا با خدایان آسمانی برابری می‌کنند. بنا به باور شامانها، آرستارته (زهره)، نبو (زحل)، نرقال (مریخ) و آدار (مشتري) جزو خدایان می‌باشند. بنا به تفکر آنان زحل خدایی به نام آرزونیک می‌باشد. ترکان به ستاره‌ی عطارد که در بین محلهای مشرق زمین به نام کتاب "اولوالافلاک" مشهور شده «گوئی‌لرین کیتابی» می‌گفتند و به همین خاطر طلبهای خود را به نقش خورشید و ماه و ستارگان مزین می‌کردند.^۲

اوغوزخان قهرمان اسطوره‌ای ترکان فرزندان دارد به نامهای گوئی، گون، آی و اولدوز. اولدوز سمبل ستارگان بود و بر این باور بودند که سیارات، ستارگان و شهابها تیرهایی هستند که از طرف خدایان برای زدودن مرگ و فراری دادن شیطان پرتاب می‌شوند. آسمان در آیین ترکان هفت طبقه است و هفت ستاره وجود دارد. سرزمین ترکان در سومین اقلیم قرار گرفته و توسط مریخ اداره می‌شود و به رنگ سرخ می‌باشد.

^۱ همان.

^۲ بهروز حق، حماسه‌ی کور اوغلو، برلن، ۱۳۶۷.

مشخصه‌ی اساطیری آب را می‌توان در دیگر داستانهای آذربایجان نیز مشاهده کرد. در داستان «ملک دوچار» با چشمه‌ای روبرو می‌شویم که کبوتران در آن فرود می‌آیند. این همان آبی است که جان قهرمانان را بی‌کرانه ساخته و زداينده‌ی هرگونه آسیب و گزند است. این کبوتران تخمه‌ی همه‌ی گیاهان را با آب دریا می‌آمیزند و حیات را به وجود می‌آورند.

حیات جاودان بخشیدن آب در افسانه‌ها و داستانهایی انعکاس می‌یابد که در رابطه با تفکرات و باورهای اساطیری ساخته شده‌اند. همانگونه که اوتن‌پیشتی به بیل‌قامیش گفته بود زندگی انسان نمی‌تواند جاودانه باشد مگر با اعمال و کردار نیک. جاودانه بودن انسان، تنها در رابطه با کردار اهداف مقدس جامه‌ی عمل می‌پوشد. رمز جاودانگی حضرت خضر، کوراوغلو، بابک، دده قورقود و دیگر قهرمانان اسطوره‌ای در همین نکته می‌باشد. این قهرمانان چه در اسطوره و چه در تاریخ مدافع نیروهای خیرخواه و بالنده‌ی جامعه بوده و همواره با نادرستی و مکر و تزویر جنگیده‌اند. اسطوره، شناخت بینش اسطوره‌ای مردمان است و در واقع گذشت پروسه‌ی پر رنج و زحمت و در عین حال رو به تکاملی تاریخ پلی می‌شود بر روی دره‌ی خیال، تا انسان بتواند به ساحل واقعیت‌های تلخ و شیرین حیات بشری گام بگذارد. قوشا بولاق تنها در حماسه‌جی کوراوغلو واقعیت نمی‌یابد بلکه در داستان‌های بی‌شمار از فولکلور خلق آذربایجان می‌توان شواهد زیادی آورد. زردشت در جولانگاه اسرارآمیز خود «کوه ساوالان - ساوالان» با تمام وجود سعی می‌کند تا به اسرار کائنات پی ببرد و یا اگر خود نتوانست این بذر پویایی و خستگی-ناپذیری را در مزرعه سبز فلک بیفشاند تجربه‌ای باشد برای نسلهای آینده تا تسلیم بی‌چون و چرای سرنوشت نباشند.

حیات جاودانه آرزوی ابتدایی بشر بوده است و در جهان گزندى بزرگتر از مرگ وجود نداشته است. فرار از مرگ دده قورقود، افسانه‌ی او را ورد زبانها کرده است. خضر پیامبر این آب حیات را نوشیده و امروز هم زنده است. قهرمانان حماسی خلقهای مختلف گویی آب حیات را خورده اند. کوراوغلو مرگ نمی‌شناسد و در داستان ها، گم شدن او را می‌دانیم اما خبری از مرگ او نیست. اگر بابک مثله شد اسبش همه ساله از آب دریاچه ساوالان (سبلان) بیرون می‌آید و تداوم مبارزه‌ی عدالت‌خواهانه‌ی بابک را نوید می‌دهد. در کتاب دده قورقود قهرمان ایل اوغوز - دلی دومرول به جنگ عزرائیل می‌شود تا شر او را از سر جوانان کم کند و دیگر عروسی، مادری، پدری در عزای عزیزانش ننشیند.

ستارگان، عناصر دیگری هستند که خصایل میتولوژیک دارند از آن جمله دان اولدوزو، اؤلکر، هلال در روز اول ماه و غیره که خوش یمن بوده و چه بسا در دوران باستان مورد ستایش بوده-اند و امروزه فقط خوش یمن به شمار می‌آیند. نور نیز از عناصری است که دارای خصائل

میتولوژیک می‌باشد. آلان قوا مادر مقدس مغولها از نور آبستن می‌شود. او که در اتاق خوابیده است مشاهده می‌کند که نوری شبیه نور مهتاب وارد چادر شد و مدتی بعد آبستن گردید و فرزندی به دنیا آورد. این داستان شبیه حضرت مریم و تولد حضرت عیسی است.

نوری که از ستارگان ساطع می‌شود خوش یمن هستند. هر کس در آسمان یک ستاره دارد که به هنگام مرگش، ستاره‌ی او نیز افول می‌کند. به همین خاطر حتی امروز هم با فرو افتادن ستاره چنین می‌اندیشند که انسانی بدرود حیات گفت. محققینی که در مورد اساطیر آذربایجان کار کرده‌اند بسیار از داستانهای اساطیری آذربایجان را از این دیدگاه بررسی کرده‌اند از آن جمله نام دده قورقود در رابطه با آتش و روشنایی مفهوم می‌رساند، نام کوراوغلو روشن است، آلی کیشی که آل به معنی نور سرخ مفهوم می‌یابد. خسوف و کسوف در همین رابطه تبیین می‌شود. ماه و خورشید گرفتگی را، اسارت آنان در دست اهریمن می‌دانند و امروز نیز این عمل را بد شگون می‌دانند. شامانها به هنگام خسوف یا کسوف طبل می‌زنند و ورد می‌خوانند تا بتوانند این دو را از چنگال اسارت اهریمن رها سازند. این آداب امروزه هم در دین اسلام وجود دارد و در این مواقع نماز آیات می‌خوانند.

اسب در اساطیر ترکان از اهمیت خاصی برخوردار است. مورخین بسیاری اذعان کرده‌اند که رام کردن اسب را نخستین بار، ترکان انجام داده‌اند و تمام عمر بر روی اسب به پیکار و کار تداوم بخشیده‌اند. اسب برای آنان سودرسان بوده از شیرش قمیز درست می‌کردند و می‌نوشتند. برای سفر و جنگ و غیره از اسب بهره می‌گرفتند. گوشتش نیز مصرف خوراکی بود. اسب در میان ترکان بسیار مقدس و عزیز بوده است قهرمانان داستانهای حماسی اکثراً اسب را برتر از برادر و هم رزم می‌دانستند. در کتاب دده قورقود، کوراوغلو، افسانه‌های ملک محمد و غیره اسب هم‌ره خوبی برای قهرمان بوده، او را از مشکلات نجات داده و در بیشتر جاها، دارای خصائل میتولوژیک است. اسب بامسی بیرک در کتاب دده قورقود از مادیان دریایی است. در داستانهای کوراوغلو نیز، قیرآت و دورات از اسبان دریایی گرفته شده‌اند قاراقاشقای بابک نیز دارای چنین مشخصاتی است. این اسب سالی یکبار از دریاچه‌ی اسب «آت گؤل» واقع در قله‌ی سبلان بیرون می‌آید و بابک زمان را فریاد می‌کشد و چون بابکی نمی‌یابد دوباره در دریاچه گم می‌شود. اسب کوراوغلو نیز نامیرا و جاوید است. کوراوغلو در پیری چون آمدن تفنگ را می‌بیند قیرآت را در صحرا رها می‌کند و خود نیز از دیده‌ها ناپدید می‌شود. دیگر دوران اساطیری و حماسی به سر آمده است. هر دو امروز هم زنده‌اند و هر زمان که نیاز باشد، خلعت اساطیری را از تن به در کرده و لباس تاریخی خواهند پوشید. اسب با مسی بیرک، آتیا، گوگ اسب مربوط به بومین خاقان و دیگران از این گونه اسبها به شمار می‌آیند.

در کاوشهای زیرزمینی مجسمه‌هایی از اسبان بالدار کشف شده است و معتقد بوده‌اند که اسب دارای بال بوده و از آسمان بر زمین آمده است. قیرآت و دورآت در عین حالی که از اسبان و مادیان دریایی هستند دارای دوبرال می‌باشند اما اشتباه کوچکی از کوراوغلو باعث شده است بالهای این اسبان قابل مشاهده نباشند. اسب حضرت خضر نیز بالدار بوده، اسب ملک‌محمد نیز در آسمانها به پرواز درمی‌آید. اسب ملک‌محمد حتی زبان آدمیزاد را می‌فهمد و با او سخن می‌گوید.

آلی کیشی خطاب به فرزندش روشن می‌گوید: فرزندم به دقت گوش فرا ده که چشمان مرا به خاطر این دو کره اسب درآورده‌اند و از این رو باید با کمک اینان، انتقام خود را بگیریم ... این اسبان از اسبان دریایی به دنیا آمده‌اند. طویله‌ی بزرگی درست کن که از هیچ جا نوری بدانجا نتابد. این اسبها باید ۴۰ روز بدون اینکه چشمانشان به بیرون بیفتد در آنجا بمانند. جو و علوفه ۴۰ روزه‌ی آنها را به آخور ۴۰ خانه بریز و در بغل هر آخور چهار حوض کوچک درست می‌کنی که آبش را از چشمه‌ی زمرد بالای آبادی به آنجا می‌کشی. زنهار که در این ۴۰ روز چشم هیچ انسانی به آنها نیفتد.

روشن گفته‌های پدرش را به جای آورد ولی در نهایت روز سی و نهم تحمل نیاورده و از دریچه‌ی کوچکی که باز کرده بود به داخل طویله نگاه کرد. نخست به چشمانش باور نکرد، زیرا در شانه‌های قیرآت ۲ تا بال وجود داشت. بالها همچون شعله سوزان و همانند طلا می‌درخشید. روشن چشمانش را مالید و دوباره خواست تایک بار دیگر بالهای اسب را ببیند. این بار دید که شعله‌ی بالها به آرامی رو به خاموشی است. روشن از کرده‌ی خود پشیمان گشت تا خواست سوراخ را بگیرد متوجه شد که بالها یواش یواش ذوب شده از بین رفتند. روشن روز موعود به همراه پدرش پیش اسبان رفت و هیچ حرفی از آنچه رخ داده بود به میان نیاورد. پدر با دیدن اسبان به روشن گفت:

پسرم از من کتمان مکن. من به تو می‌گویم که چشم انسان به اسبها افتاده است و گر نه این اسبها می‌بایست بالدار می‌شدند....

می‌بینیم در زمانیکه کوراوغلو رخت اساطیر کنده و در قرن ۱۶ و ۱۷ وارد مبارزات مردم می‌شود دیگر مردم قبول ندارند که اسبی بالدار باشد. شواهد تاریخی بیانگر اینست که خلقهای ترک زبان از نخستین خلقهایی هستند که به اهلی کردن و تربیت اسب پرداخته‌اند. در دولت هون، اسب - تربیت و خرید و فروش آن - اساس اقتصادی دولت هون را که چند سده‌ای قبل از میلاد تأسیس شده بود تشکیل می‌داد.

ترکان باور داشتند که اسبها خدایی به نام «آپاستی» دارند و مقام اسب به حدی عزیز بود که مسکن آنها را در برکه‌ی شیری که در قسمت تحتانی کوه قاف قرار دارد می‌دانستند. کوه قاف

نیز از عنصری است که در اساطیر آذربایجان جایی برای خود دارد. پشت این کوه آب حیات قرار دارد که خضر از آن آب خورده و اسکندر به دنبال این آب به قفقاز آمده اما موفق به خوردن آب حیات نشده بلکه در ظلمات آن اسیر گشته است.

افسانه‌ای در آذربایجان وجود دارد که نخستین آدم را از بهشت توسط اسب بالداری بیرون کردند. آدم از ترس اینکه این اسب بالدار دوباره وی را به بهشت بر نگرداند بالهایش را قطع کرد. آلتایی‌ها معتقدند که اسبان از آسمان، از خورشید فرود آمده‌اند. ابوالرشید آل باکویی نویسنده‌ی قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی می‌نویسد که توققوز اوغوزها اسب را ستایش می‌کردند.^۱ در داستاهای دده قورقود اسب بیرک که بوزآت می‌باشد دارای خصایل اساطیری است. «باسات» قهرمان یکی از داستاهای دده قورقود قویتر از اسب تصویر شده است و نام اصلی اش «باس آت» می‌باشد. یاکوتها معتقد بودند که نخستین انسان به صورت نیمه اسب و نیمه انسان از آسمان فرود آمده است.^۲

محققان بسیاری هستند که اهلی کردن اسب را به ترکان منسوب می‌کنند از جمله د. شمیدت، ف. فلور و کوپر و... را می‌توان نام برد معتقدند بعد از ترکان چینیان از اسب استفاده کرده‌اند و آنان نیز تربیت اسب را از ترکان یاد گرفته‌اند.^۳ اسب هنوز هم مورد احترام و ارزش ترکان است. هنوز هم ضرب‌المثل‌های فراوانی وجود دارد که اسب را محترم می‌شمارد. گویند خانه‌ای که در آن اسب نگهداری می‌شود جن و شیطان نمی‌تواند وارد آن خانه گردد. در ضرب-المثلی می‌گویند: آت اؤلومو، ار اؤلومو اولماسین.

در کتیبه‌های اورخون نام تعدادی از اسبهای معروف آمده است مانند تادی گینچور، ایشبارا یا ماتور، گئدیم لیک، بابیرگان، باشکو، آلف سایجی و اسبانی نیز هستند که در تاریخ ذکر شده است از جمله اسب آتیلا، اسب ماناس و غیره... در داستانها آمده است که قیرآت (بخاطر رنگ اسب که قیری بوده) و دورآت (بوزآت) بعد از غیبت کوراوغلو، به آسمان پرواز کرده‌اند.^۴ به روایتی قیرآت از هر ۱۵ روز در بازار شام فروخته می‌شود و به روایتی دیگر هر ماه به خانه‌ی سقای فقیری رفته و بعد از یک ماه کمک به او از نظرها غیب می‌شود.^۵ گویند نفس اسب برخی از بیماریها را شفا می‌دهد. کسیکه قبل از طلوع آفتاب هفت بار با اسب از دره‌ای بگذرد سحر و جادو بر او اثر ندارد.

اسب در داستانهای حماسی آذربایجان دارای حصایل میتولوژیکی است. ماناس قهرمان کهن قیرقیزها که در زندان گرفتار آمده است توسط اسبش به نام چوپار نجات می‌یابد. اسب با وفای

^۱ بهروز حقی، ص ۱۶۲.

^۲ ك. ولي یف، انلین یادداشی، باکی، ص ۱۹.

^۳ بهروز حقی، همان، ص ۱۶۵.

^۴ ولي یف، همان، ص ۲۱.

^۵ بهروز حقی، ص ۴۷۴.

ملک محمد در افسانه‌های آذربایجان بارها و بارها قهرمان را از اسارت می‌رهاند. در همه‌ی این داستانها، اسب مقدس بوده و شهبیه‌ی آنها سمبل اعتراض و خیزش نیروی داد بر علیه بیدادگران تاریخ است تا حدی که کوراوغلو خطاب به قیرآت می‌گوید: آت دئمه رم سنه، قارداش دئیهرم.

نام اسب یا آت که در پسوند اسامی قهرمانان اساطیری وجود دارد نیز مبین احترام و تقدس خاص اسب است مانند ارجاسب، گشتاسب، آتارگیت تاه، هورپ آتیل، آت کال سو و غیره...

- برخی اعداد هستند که امروزه نیز مقدس به حساب می‌آیند و در آداب و رسوم امروزی نیز کاربرد دارند از آن جمله می‌توان اعداد ۱، ۷، ۹، ۴۰، ۷۷، ۱۲ و غیره را نام برد. در گذشته این اعداد برخوردار از مشخصات میتولوژیکی بوده‌اند. انسان باستانی برای اعداد روحی قائل بوده است برخی را خوش یمن و برخی اعداد را بدشگون می‌پنداشتند و با انجام مراسم مختلف رضایت خاطر نیروهای خیررسان را جلب و نیروهای ضرررسان را دور می‌کردند. عدد ۱۵ برای معرفی بهترین سن انسان کاربرد دارد، زرتشت در ۱۵ سالگی به دفاع از حقوق مظلومین به پا می‌خیزد، کوراوغلو در ۱۵ سالگی به مبارزه شروع می‌کند و روئین تن می‌گردد، تشر- فرشته‌ی باران به صورت جوانی ۱۵ ساله ظاهر می‌شود. عدد هفت نیز جزو اعداد مقدس است از هر ۷ ساعت یک بار اتفاق نویی می‌افتد، از هر ۷ خواهران، ۷ دلاور، ۷ طبقه آسمان، هفت شهر عشق، ۷ کشور، هفته ۷ روزه و دها و صدها مورد دیگر را می‌توان برشمرد. عدد ۱۲ نیز مقدس است از آن جمله یک سال ۱۲ ماه است، هر ۱۲ سال یک دوره از حیات بشری است. امامان ۱۲ نفرند... عدد چهل که در داستانهای مختلف از جمله دده قودقود، در همه داستانها قهرمان با ۴۰ دوست نشان داده می‌شود. دختران با ۴۰ دختر کمر باریک بیرون می‌آیند. چهل سالگی دوران پختگی انسان نامیده می‌شود. چهل مرد را با مراسم خاصی یاد می‌کنند. ۷۲ نیز ماهیت اساطیری دارد. ۷۲ ملت، ۷۲ قلم.

- کوه نیز یکی از عناصر اساطیری محسوب می‌شود، در کوه ساوالان است که زردشت به پیامبری مبعوث می‌شود. آب حیات در قله یا پشت کوه قاف قرار دارد. چلی بئل به عنوان شهر آرمانی کوراوغلو در کوهها قرار دارد، بابک قلعه بد را بر بالاترین نقطه‌ی کوه برپا می‌سازد. کوه به آسمان نزدیک تر است.

- آتش نیز عنصر اساطیری است انسان در فصول سرد سال به آتش پناه برده، هم از گرمای آن و هم از نور آن استفاده کرده است. آتش را همیشه زنده نگه می‌داشتند و مایه‌ی خوشبختی و سعادت می‌دانستند. امروز هم با روشن کردن شمع بر مزار اولیا از آتش امداد می‌خواهند. شمع، نماد زمینی خورشید است و آذربایجان سرزمین آتش نام گرفته است.

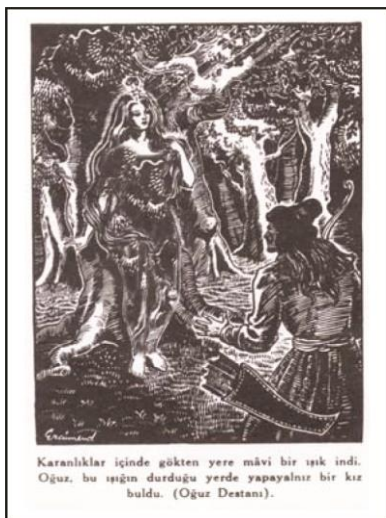
- ساز یا قوپوز نیز مقدس است. بی‌احترامی بدو نابخشودنی است. ساز، شادی و خوشبختی می‌آورد و شیطان و مرگ را از خانه و کاشانه می‌راند. دده قورقود برای رهایی از مرگ ساز می‌زند. دو دشمن که تشنه‌ی خون همند با دیدن ساز، دست از جنگ می‌شویند. موسیقی در بین ترکان از آن چنان احترامی برخوردار است که اختراع آنرا به خدایان و دانایان خیرخواه ایل و قبیله نسبت می‌دهند. صدای ساز کوراوغلو چنان پر طنین است که از صور اسرافیل قویتر به نظر می‌آید و آرزوی اتحاد و یگانگی و پدیداری جهانی نو را در انسانها برمی‌انگیزاند. عاشیق یا اوزان که امروزه روز نیز خنیاگر ساده‌ای است در گذشته از احترامی خاص برخوردار بوده است. دده قورقود عمر جاودانه‌ای داشت. همه عاشیقهای دده، به خدایان وابسته‌اند و امروز هم در داستانها می‌بینیم که عاشیقهای حق، از غیب برایشان کمک می‌رسد و کارهای خارق‌العاده را می‌توانند به انجام رسانند. عاشیقهای نامداری هستند که اعمالشان در حد معجزه و کرامت شمرده می‌شود و توانا به انجام کارهای فوق بشر هستند، قدرت پیشگویی دارند و از آینده خبر می‌آورند. عاشیق تنها نوازنده و خواننده نیست بلکه شاعری است چیره‌دست و توانا. آنان سیمهای سازشان را با غم و اندوه، سرور و نیک بختی، با دردها و شوربختی‌های خلق خود کوک می‌کنند و بدور از هرگونه ذهنی‌گرایی، مردم را با واقعیت‌ها روبرو می‌سازند. شعر و هنر عاشیقی در طول سده‌ها و هزاره‌ها، تریبون پرتوان هنر مردمی بوده و تربیت زیباشناسانه‌ی خلق، وظایف سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و فلسفی خود را انجام داده است. عاشیقها مبلغان اصلی اومانسیم، میهن پرستی و در عین حال مدافعان ستمدیدگان و زحمتکشان هستند. خصایل بارز انسانی مانند خیرخواهی، وفاداری، نועددستی، عدالت در هنر عاشیقی جای رفیعی دارد. آنان در مجموعه‌ی هنرهای عاشیقی چیره دستند مانند آهنگسازی، شاعری، خوانندگی، رقص و غیره ویژگی سینکراتیسم^۱ وجود دارد.

داستانهای بسیاری هستند که دارای عناصر اساطیری می‌باشند مثلاً همین کور اوغلو دارای شمشیری است که خصوصیت اسطوره‌ای را داراست چرا که از جنس معمولی نیست بلکه از آذرخش پدید آمده و هیچ شئی در برابر آن تاب مقاومت ندارد. وقتی شمشیر در دست کوراوغلو ست هیچ کس را یارای مقاومت در برابر او نخواهد بود. کوراوغلو یک اسطوره‌ی تمام معناست چرا که همه‌ی عناصر اساطیری را دارد. قیأت قادر به پرواز است، کوراوغلو روئین تن است، طنین صدایش لرزه بر کوه و صحرا می‌اندازد، صدای سازش همه را بیدار و آگاه می‌سازد، شمشیرش هم‌تا ندارد، چنلی بئل عاری از هر گونه ظلم و تعدی است. کوراوغلوی اسطوره‌ای

^۱ . سینکراتیسم مجموعه‌ای از هنرهای مختلفی است که در يك هنر نمایی عرضه می‌شود.

وقتی شمشیر مصری بر دست و سوار بر قیرات در چنلی بئل باشد هیچ شاه و سلطانی را امکان غلبه براو ندارد. آری کوراوغلو یک اسطوره است اما در مقطعی از تاریخ که مردم بدو نیاز دارند خلعت اساطیری را از تن در آورده و به کسوت سیمای تاریخی در می‌آید و در قرن ۱۶ و ۱۷ که اوج مبارزات مردمی با بزرگترین امپراتوریهای جهان "صفویان و عثمانیان" است در میان مردم ظهور می‌کند و برای حیات بخشیدن به آرزوها و آمال و آرمانهای خلق زنده می‌شود. اینجاست که چهره تاریخی‌اش نیز همواره در هاله‌ای از اسطوره باقی می‌ماند. جا دارد که در اینجا به تعدادی از روایات اساطیری آذربایجان اشاره شود. اسطوره را اگر تبیین آفرینش بدانیم داستان آفرینش در میان همه‌ی ملتها جزو نخستین روایات اسطوره‌ای به شمار می‌آید. اسطوره‌ی آفرینش در میان مردم آذربایجان نیز جدا از این مقوله‌ی عمومی نیست.

افسانه‌ی آفرینش^۱



برخی از مورخان، ترکان را توت‌م‌پرست و شامانیست دانسته‌اند. سمبل گرگ، عقاب و دیگر حیوانات را در روی پرچم ترکان دلیلی بر توت‌م‌پرستی آنان آورده‌اند. اما به نظر راقم این سطور، مهم‌ترین مشخصه‌ی ترکان را می‌بایست در ستایش خدای آسمان «گوگ تانری» جست. دین اساسی ترک‌ان برپایه‌ی شناخت گوگ‌تانری بوده است. گوگ تانری والاترین موجودی است که خالق کائنات و دارای ماهیت آسمانی است. او ناظر بر همه چیز است اما به چشم قابل مشاهده نیست. مته خان که در سال ۱۷۶ قبل

از میلاد بر تخت امپراتوری چین می‌نشیند پیروزی خود را مدیون لطف گوگ‌تانری می‌داند و خاقان آوار در سده‌ی سوم میلادی در معاهده‌ای که با بیزانسیان می‌بندد به گوگ تانری سوگند می‌خورد و در سنگ نبشته‌های گوگ تورک در سده‌ی ششم میلادی در یثنی سئی، سلطنت گوگ تورکها خواسته‌ی گوگ‌تانری و مقام خاقانی، هدیه‌ای از طرف گوگ‌تانری است. گوگ تانری قادر، ناظر ازلی و ابدی، همه جا حاضر است. امروز کلمه‌ی تانری در همه‌ی زبانهای

^۱ م. کریمی، نگاهی به اساطیر آذربایجان، امید زنجان. شماره ۱۱۳.

ترکی از جمله ترکی آذری محفوظ است و تاریخی هزاران ساله دارد. ترکان هر چند که به ادیان مختلف گرویده‌اند اما اسلام را با رغبتی فراوان پذیرفته و پرچمداران اصلی اسلام گشته‌اند. مورخان و محققان دلیل این حرکت را، شباهت و نزدیکی گوگ تانری با الله می‌دانند. اما افسانه‌ی آفرینش در بین ترکان بسیار جذاب و پرنکته است. زمانی که به جز گوگ تانری نبود همه جا را آب فرا گرفته بود و در عالم چیزی جز آب نبود. تانری از این یکنواختی عالم دلگیر شد. آب موجی زد و زنی به نام «آق آنا» به تانری گفت «خلق کن» و سپس خود در آب گم شد.

تانری، موجودی شبیه خود آفرید و او را انسان نامید. آن گاه انسان و تانری با هم به پرواز در پهنه‌ی آسمان پرداختند. انسان می‌خواست بالاتر از تانری پرواز کند. تانری خشمگین شد و قدرت پرواز از او بستد - انسان بر آب افتاد و در حال خفه شدن بود که از تانری کمک خواست. تانری او را نجات داد. چون روی آب آمد تانری خواست زمین را بیافریند تا انسان در خشکی زندگی کند. به انسان دستور داد از قعر دریا خاکی بگیرد و بر کف دریا آورد. انسان به عمق دریا رفت و خاک را آورد اما مقداری از خاک را در دهان خود نگاهداشت تا او هم برای خود جهانی بیافریند. آنچه با دست آورده بود به دستور تانری روی آب پاشید. خشکی پدید آمد و زمین پدیدار شد و خاکی که در دهان انسان مانده بود نیز شروع به رشد و بزرگ شدن کرد. اگر تانری نجاتش نداده بود انسان خفه می‌شد. دستور داد تا خاک را تف کند و از خاکی که از دهان انسان بیرون ریخت نیزار و باتلاق پدید آمد. تانری که از عمل انسان غضبناک شده بود او را از دنیای نور به دنیای ظلمات فرستاد و او را شیطان نامید. سپس ۹ درخت از زمین روئید و از شکم هر درخت انسانی بیرون آمد و اینان نیای ۹ نسل و ۹ نژاد انسانی شدند.

این انسانها خوب و پاکیزه بودند. شیطان در تلاش بود تا آنان را به سوی خود بکشاند و اغوا نماید. تانری آنان را که گول شیطان را خوردند به طبقه‌ی سوم از خاک فرستاد. تانری ۱۷ طبقه عالم آفرید که طبقات بالا از نور بود. خود تانری از طبقه‌ی ۱۷ به هدایت انسانها پرداخت و ملائکی نیز برای کمک به انسانها خلق کرد. گون آنا در طبقه‌ی هفتم و آی آتا در طبقه‌ی هشتم ساکنند.

- نامگذاری روزهای هفته نیز برخاسته از اساطیر است و هر روز هفته دارای ویژگی خاصی است. اوغوز و شش فرزندش ایام هفته را به خود اختصاص داده‌اند. اوغوز دارای شش فرزند به نامهای گون، آی، اولدوز، داغ، دنیز و گوئی می‌باشد که در اسامی ایام هفته ماندگار شده‌اند. این نامگذاری نه تنها در زبان ترکی بلکه در زبانهای دیگر نیز چنین است گونش گونو در انگلیسی Sunday در آلمانی sonntag، آی گونو در انگلیسی Monday در فرانسه Mundi و در

آلمانی Montag، اولدوز گونو در انگلیسی saturday در فرانسه mercredi (گویی) ایلدیریم گونو در انگلیسی Thursday، آلمانی Donnerstag، سوگونو یا دنیز گونو در فرانسه Mardi و روز جمعه یا ائلچی دوشمک گونو در انگلیسی Friday، در فرانسه Jeudi و در آلمانی Freitag نامیده شده‌اند.^۱

- اهورا مَزدا نخست کیومرث - اوغوز را آفرید در هزاره‌ی دوم از دوره‌ی ۱۲۰۰۰ سال، شش بن را آفرید و روی زمین مثل بهشت گردید. آفرینش گاه اول، اهریمن را به مدت سه هزار سال در گنجی فرو برد سپس گاه سوم آغاز شد. زمین محل جنگ و نبرد اهریمن و هرمز شد و نهایتاً اهریمن مغلوب می‌گردد. ضرب‌المثلی می‌گوید «قورخان اؤلدو». بنابراین اهریمن از شک آفریده شده و مرگ از ترس. انسان نخستین در جلو جهنم به گاه مرگ تخم انسان را می‌پراکند و ریشه‌ی اساطیری ققنوس را می‌سازد. انسان که در اول گاه سوم خلق شده است یعنی در ۷۰۰۰ سالگی آفرینش، دارای بخشهای جالبی است. هفتمین هزاره خود را در بیایاتی ها - بیات به معنی خدا، ارباب، انسان و خلق آمده است - خود می‌نامید و ۷ هجایی بودن بیایاتی به دلیل آفرینش آن در هفتمین هزاره است. هر مصرع بیایاتی ۷ هجا بیشتر نیست. اما در گاه چهارم، یکی از حوادث مهم آن به یغما رفتن خانمان قازان خان است. سرکرده‌های اهریمن موفق می‌شوند خورشید سرزمین روشنایی، رب النوع گاو (اوروز) و مادر قازان خان و بورلاخاتون را اسیر بگیرند. اوروز همراه گونش ۱۶ سال در اسارت می‌ماند و آنگاه خورشید از اسارت اهریمن (قارا ملیک) آزاد می‌شود. رقص اسطوره‌ای «ساری گلین» وابسته به همان اسطوره‌ی میترائیسم و یادآور نجات خورشید از اسارت اهریمن است. جالب است بدانیم که دستور اهورا مَزدا بر کاشتن تخمها بر زمین سیاه و حصار کشیدن بر آن در گاه چهارم، در موسیقی چارگاه و قطعه‌ی حصار خود را نشان می‌دهد. در گاه اول، «مقام»ها می‌مانند. در گاه دوم، دوگاه مقام، بیات تورک، زمین خارا (یئر یارانشی)، ماوراءالنهر (دنیز یارانشی) موجودند. در حوادث گاه سوم، مقام سه گاه، مویه، مایه، مبرقه (ایلدیریم و برق)، یانیق کرم به صدا در می‌آید. در گاه چهارم، مقام چارگاه، بسته نگار (اسارت خورشید) حصار (موالیف، نمره)، منصوریه مطرح می‌شوند.

- این اساطیر نه تنها در دده قورقود بلکه در اصلی و کرم نیز خودی می‌نماید. در اصلی و کرم صیحت از آهوی زخمی می‌رود که نشانگر دوران شکار است. صخره‌ها، کوه، رود، جنگل، راه و غیره به زبان می‌آیند و راه می‌نمایند. این نمونه‌ها نشانگر گاههای نخستین آفرینش است.

^۱ یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که چنین مفاهیمی در نامگذاری ایام هفته، ماه و سال در میان اکثر ملت‌های جهان وجود دارد.

هنوز هم قصه‌ها را چنین آغاز می‌کنیم «بیری وارمیش، بیری یوخوموش، تانریدان سونرا کیمسه یوخوموش». این بیان ما را یکسره به نخستین گاه می‌برد. اصلی و کرم بعد از این، چنین می‌آغازد: «نقل اندیلیر کی کچمیش زامانلاردا، گنجه شهرینده زیاده آدلی بیر خان یاشارمیش، اونون چوخ گوژهل خاصیتی واریمیش. هئچ کسی اینجیتمه‌زمیش، کیمسه‌نین حقیقی کیمسه‌ده قویمازمیش، مختصرینی رعیتینی عدالتله ایداره ائده‌رمیش»^۱ زیاده‌خان بنا به بسیاری از منابع تمثیلگر عدالت و خیرخواهی است و دقیقاً با خاصیت اهورا مزدا مطابقت دارد و قارا ملیک^۲ در برابر او سمبل اهریمن است. صاحب فرزند شدن ایندو در داستان از یک سیب طلایی، که نیمی اصلی و نیمی کرم است پدید می‌آید و این سیب در پایان همه‌ی قصه‌های آذربایجانی موجود است که به گوینده شنوندگان قصه هدیه می‌شود. این سیب از آسمان می‌افتد. قارا ملیک سمبل اهریمن، اصلی را اسیر کرده (اسارت خورشید) و به هر جایی که دلش می‌خواهد می‌برد و کرم نیز به دنبال او تا روزی خورشید را از دست اهریمن نجات دهد.

- اساطیر مطرح شده در متون خلقهای ترک، در اوستا و دیگر جهان‌بینی‌های قبل از آن در رابطه با «زروان» آمده است کائنات ۱۲۰۰۰ سال طول کشیده است و این ۱۲۰۰۰ سال یک دوره‌ی کامل شمرده می‌شود. وقتی این دوره به پایان می‌رسد دوره‌ی جدید شروع می‌شود. در پروسه‌ی هر دوره، مراحل مختلفی وجود دارد که مهم می‌باشند. هر دوره‌ای به هزاره‌ها تقسیم می‌شود و هر سال هم سمبلی از یک دوره است بنابراین سال ۱۲ ماه و هر دوره ۱۲۰۰۰ سال است. با شروع هر دوره، کائنات از نو آغاز می‌شود. چهارشنبه‌ی آخر سال - چهارشنبه سوری که روز آسمان خوانده می‌شود توفانها از آسمان شروع می‌شود و تا آخر سال همه چیز پایان می‌یابد و سال نو با نوروز دوباره آغاز می‌شود. به همین خاطر نوروز به عنوان عید، جشن گرفته می‌شود.

۱ - ۱۲ ماه هر سال سمبلی از هزاره‌ی ۱۲۰۰۰ ساله است. ۱۲ روز اول فروردین نیز سمبلی از هر هزاره است و وقتی روز دوازدهم به پایان رسید کائنات زیر و رو می‌شود به همین خاطر هیچکس روز سیزده فروردین زیر بام و سقف نمی‌ماند و همه بیرون می‌روند.

۲ - یک دوره ی کامل به چهار قسمت برابر تقسیم می‌شود و هر دوره‌ی ۳۰۰۰ ساله یک گاه یا گات نامیده می‌شود: گاه اول، گاه دوم (دو گاه)، گاه سوم (سه گاه) و گاه چهارم (چارگاه). گاه اول با نام زروان می‌آغازد. بنا به اساطیر، زروان هم پدر و هم مادر خلقت است. حتی خلق کلمه نیز منسوب بدوست گفته می‌شود: «زمانی که هیچ چیز اصلاً وجود نداشت، نه آسمان، نه

^۱ محمد حسین تهماسبی، آذربایجان محبت داستانلاری، باکی، ۱۹۷۶، ص ۷۱.

^۲ قارا ملیک پدر اصلی و چهره‌ی منحوس در منظومه‌ی اصلی و کرم.

زمین، نه هیچ آفریده‌ی دیگری، چه در آسمان، چه در زمین.^۱» در چنین زمانی «زروان ایستاد و زمزمه کرد تا فرزندی داشته باشد.^۲» زروان ۱۰۰۰ سال قربانی می‌کند تا صاحب فرزندی شود و نطفه اهورا مزدا در زهدان مادر بسته می‌شود. پس از گذشت ۷۰۰ سال زروان به شک می‌افتد آیا چنین جنینی در زهدان مادر وجود دارد یا نه، از این شک اهریمن در کنار اهورا مزدا به وجود آمد. زروان دایره‌ی ازلی است، تاریکی و روشنایی و خیر و شر در او بهم آمیخته‌اند.^۳

– «بنا به اوستا، دو نیرو بر جهان حکم می‌راند: خیر و شر. با این اعتقاد، این نیرو پیش از آفرینش انسان وجود داشته است. ابتدا، خیر و شر با هم حکومت می‌راندند. در سلطنت اولی بر روی زمین و سلطنت دومی بر آسمان، یکی با دیگری تلاقی نمی‌کرد، زیرا بین آندو فاصله بود. این دوره‌ی نخست که سه هزار سال طول می‌کشد هر دو سلطنت موازی هم هستند.^۴» در ادامه «اهریمن، نخست سلطنت روشنایی را می‌بیند، بدان نفرت می‌ورزد و می‌خواهد برای نابودی سلطنت هرمز آغاز کند. هرمز که این وضع را مشاهده می‌کند اهریمن را می‌ترساند. ۳۰۰۰ سال مهلت می‌خواهد. دوره‌ی دوم می‌آید. در این دوره، هرمز، آسمان و زمین، آب، گیاهان، حیوانات، گاو نخستین و انسان اولین را می‌آفریند» در گاه اول «آفرینش روحانی است. پس او به مینویی آن آفریدگان را که (برای مقابله) با آن افزار در بابست فراز آفرید، سه هزار سال به مینویی ایستادند که بی‌اندیشه، بی‌حرکت، ناملوس بودند.^۵» در گاه دوم در مهلت گرفته شده، بنا به روایت مختلف، هرمز قبل از هر چیز گاو مقدس را آفرید. «در بند هشن می‌خوانیم که نخستین جانور آفریده اهورا مزدا «ورز» بود.^۶» سپس شش بُن خلق می‌شود. در اوغوز نامه چنین می‌خوانیم: «تمام حیات اوغوز پر از معجزه‌هاست. روزی از روزها اوغوز به درگاه خدا دعا می‌کرد، یکباره هوا را ظلمت فرا می‌گیرد، شعاعی نورانی از آسمان می‌افتد، این شعاع روشنتر از خورشید و درخشانتر از ماه بود. اوغوز در داخل این شعاع دختری را می‌بیند، دختر آن قدر زیبا بود که اگر می‌خندید کائنات می‌خندید و اگر گریه می‌کرد کائنات به گریه می‌افتاد. اوغوز خان دل به عشق او می‌سپارد، او را دوست می‌دارد و به زنی می‌گیرد. اوغوز از او صاحب سه پسر می‌گردد: گون‌خان، آی‌خان، اولدوزخان.

مدتی از این حادثه می‌گذرد. اوغوز برای شکار بیرون می‌رود. درختی را در میان آب می‌بیند و در تنه‌ی درخت دختر زیبایی نشسته است. چشمانش آبی‌تر از آسمان و زلفانش همچون موج

^۱ زمز، زروان همای زردشتی گری، ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری، ص ۸۹.

^۲ همان، ص ۱۰۶.

^۳ گلی ترقی، صورت ازلی زن یا اصل مادینه، جلد پنجم الفبا، ص ۸۸.

^۴ پاشا افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰، ص ۱۳۸.

^۵ گزارنده دکتر مهرداد بهار، بند هشن، ص ۳۳.

^۶ جلیل دوستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۱۰۵.

دریاها و داندانهایش چون مروارید. اوغوز او را دوست می دارد و به زنی می گیرد. از او صاحب سه پسر می شود: گوئی خان، داغ خان و دنیز خان.^۱

داستانهای آذربایجان

ریشه‌ی ادبیات ترکی در عمق غنای داستانها نهفته است. داستانها ضمن اینکه ریشه در تاریخ دارند و از تاریخ الهام گرفته اند می توان طرز معیشت خلقدمان را حتی در دوره‌های پیش از تاریخ از داستانها به دست آورد. این داستانها منبع لایزالی برای هنرهای زیبا به حساب می آید. داستانهای ائپیک اصولاً دارای روحیه‌ی حماسی هستند. کلمه‌ی اپیک از کلمه «epos» یونانی آمده است. اشعاری که به قهرمانان می پردازد شعر حماسی گویند. شعر نیز انواع مختلفی از شعر داستانی، شعر حماسی دارد. محور اصلی این نوع شعر، قهرمانی است. اشعاری که اصولاً دارای مضامین مربوط به داستانهای ساختگی یا طبیعی، دلاوری، وطن دوستی، اعتقادات و اصطلاحات مردمی است عنوان حماسی دارند. در تاریخ هر ملتی حوادث فراوانی از جنگ، حوادث بزرگ اتفاق می افتد و خلقی که این وقایع و اتفاقات را به داستان می کشد قهرمانان خود را می آفریند. این داستانها از باورهای ابتدایی و باستانی که مربوط به دوران افسانه‌هاست تا زمانیکه آن ملت دارای حکومتهای مستقل و پایدار و قهرمانان تاریخی می گردد را در بر می گیرد.

گیل گمیش یکی از کهن ترین داستانهای تاریخ است. این داستان در حول محور گیل گمیش که قهرمانی نیرومند و ظالم است در نینوا پایتخت دولت آشور در ۱۲ تابلو و شامل ۳۰۰۰ سطر شناخته شده است. گیل گمیش منبع اصلی بسیاری از داستانهای کهن خلقهای آناتولی و آسیا بوده است. هر بخش آن برای نمایاندن ۱۲ ماه سال به ۱۲ قسمت تقسیم شده است. گیل گمیش قهرمان سومری است که هزاران سال پیش در شهر اوروک حکومت می کرد و در صفحات آتی بدان خواهیم پرداخت.

نخستین داستانهای ترکی

برای ورود به تاریخ ترکان می توان از طریق داستانهای ترکی وارد شد و برای شناخت پایه‌های تاریخ ترک با داستانهای باستانی راه جست. آنچه که تا به امروز حیات ترکان را تداوم بخشیده و فرداها نیز زنده خواهد بود همانا داستانهای باستانی هستند. تاریخ ترک مشحون از قهرمانان بزرگ و داستانهای قهرمانان است. داستانهای پیش از اسلام و بعد از اسلام در گهواره خلقدمان در طول هزاره‌ها و سده‌ها زنده مانده‌اند و ضمن در بر گرفتن باورها، اعتقادات و نگرشها

^۱ پاشا افندیف، همان، ص ۱۶۰.

ی مختلف و پیش رو تا زمان ما باقی مانده اند. وقتی داستانها را بررسی کنیم می‌توانیم بخشی از تاریخ اجدادمان و اندیشه‌ها و باورهایشان را از آنها دریافت کنیم. دانشمندان بسیاری از ملتها از جمله ژرمنها، اسلاو، فرانک و فینها داستانهای خود را از ترکان گرفته‌اند و بدین وسیله توجه همگان را به عالم داستانی ترکان جلب و معطوف ساخته اند. داستانهای باستانی ترکان را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

(۱) داستانهای باستانی ترکان

(۲) داستانهای هون

(۳) داستانهای گوگ تورک

(۴) داستانهای اویقور

در میان داستانهای باستانی می‌توان آلپ ارتونقا، شو

در میان داستانهای هون: اوغوز خاقان

در میان داستانهای گوگ تورک: ارگنه قون، بوز قورد

در میان داستانهای اویقور: داستان آفرینش، کوچ نمونه‌های زیبایی هستند. داستانهایی که از ترکان آسیای میانه معلوم شده اند قسمتهای اعظم آنرا نمی‌دانیم. پرورش انسان نخستین توسط گرگ، باور به تقدس گرگ، آهنگری، استادی در ساخت سلاح، جنگهای رهایی‌بخش از آسیای میانه به چهار گوشه‌ی جهان منتشر شده است و توانسته است این نمادها را همراه خود به دنیا منتشر سازد. البته هر ملتی دارای داستان نیست، ملتهایی را داستانهای فراوان و بزرگ است که در دوره‌های مختلف حیات خود حوادث سهمگین و فراموش نشدنی، جنگهای بزرگ، کوچها، استیلا، تلاشهای بزرگ در راه پدید آوردن تمدن و وطن از سرگذرانده باشند. انسانهای نخستین در دوران ابتدایی از حوادث طبیعت به وحشت می‌افتادند، دلایل بسیاری از حوادث طبیعی را نمی‌دانستند، چرا آسمان می‌درخشد، چرا طوفان می‌شود، جزر و مد دریا چرا اتفاق می‌افتد، چرا باران می‌بارد، زلزله برای چیست؟ آذرخش آسمان چگونه پدید می‌آید. اما او با خیال خود در صدد کشف دلایل آن، برای هر موجودی الهه‌ای در نظر می‌گرفت. الهه‌ی باران، الهه‌ی کوه، الهه-ی خورشید و... و هر کدام که موجب آزارش می‌شد فکر می‌کرد که الهه مربوطه خشمگین شده است. او چه کار کند تا از خشم آن الهه بکاهد؟ برای همین است که در طغیان رودخانه، دختری را قربانی می‌کرد تا خشم الهه‌ی آب بخوابد.

او نه تنها برای هر حادثه‌ای دلیل می‌تراشید و برای موجودات الهه‌ای تعریف می‌کرد قهرمانان و رهبران بزرگ را که قادر به انجام کارهای بزرگ بودند تا حد خدایان بزرگ می‌کرد. برای این قهرمانان خصلتهای خدایی قایل می‌شد و بدین طریق داستانها آفریده می‌شدند.

اما با گذشت زمان داستانهای در میان بزرگان و ملتها در میان بزرگان و جهان دیدگان آن ملت توسط افراد خاص که شاعر و راوی بودند حفظ می‌شد و آنان به پردازش این

داستانها می‌پرداختند و بدینوسیله شاعران ملت به عرصه آمدند. آنان توانستند این داستانها را بصورت منظومه درآورند و شاعران پا به عرصه بنهند.

داستان شو



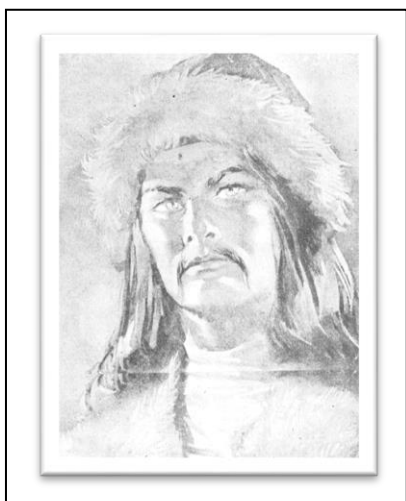
(Türk destanında canavar: Oğuz, canavarı, kılıcıyla öldürdü ve kılıcıyla başını kesti).

این داستان تاریخی است که در رابطه با زندگی حکمران ترک در قرن چهارم قبل از میلاد ساخته شده است. او قهرمانی است که در زمان حمله‌ی اسکندر به آسیای میانه، رهبری مقاومت قوشون ترک را به عهده داشته است. این داستان از همان زمان به صورت شفاهی در زبان مردم زنده مانده و نهایت در قرن ۱۱ میلادی، محمود کاشغری در کتاب دیوان لغات‌الترک به تحریر در آورده است. براساس این داستان، هنگامی که اسکندر مقدونی با قوشون چند صد هزار نفری هجوم می‌آورد، شو

همراه با قوشون خود یکباره رهسپار طرف چین می‌گردد. اما ۲۲ نفر همراه با خانواده‌هایشان نتوانستند برای سفر، اسب و ارايه ای پیدا کنند و آن شب را در همانجا باقی مانده اند. روز بعد در مورد این موضوع که پیاده بروند یا در همانجا اسکان یا بند تصمیم‌گیری می‌کردند که دو نفر دیگر نزدشان می‌آیند. این دو نفر تازه وارد به آن ۲۲ نفر خبر آمدن اسکندر را می‌رسانند. آن دو نفر چنین گفته‌اند: مردان، اسکندر فردی است که می‌آید و می‌رود و کسی نیست که در این سرزمین بماند، ما نیز در سرزمین خود می‌مانیم. آنگاه آن ۲۲ نفر خشمگین شده و به آن دو نفر گفته‌اند: قال آج!، (گرسنه بمان!) در دوره‌های بعدی نسل این دو نفر «قالاج» باقی مانده و به ترتیب به کلمه «خلج» تبدیل شده است.

اسکندر به دنبال خاقان ترکان - شو روانه گشته و در نزدیکی طایفه‌ی اویغورها، دو قوشون - اسکندر و شو - با هم رو در رو شده و جنگیده‌اند. سپس اسکندر از در آشتی با خاقان ترک در آمده، حتی شهرهای بسیاری را برای اویغورها بر پا ساخت و پس از مدتی اقامت در آن محل، به سوی پایتخت خود روانه شد. آنگاه شو، به طرف بالاساغون راه افتاده و شهر امروزی «شو» را ساخته است. ناگفته نماند که داستان شو، در عین حال، از داستانهای ساکایی نیز به شمار می‌آید.

داستان اوغوز



برای داستان اوغوز، دو گونه‌ی مختلف داستان روایت و ثبت شده است یکی از این داستانها به دوران پیش از اسلام مربوط می‌شود و دیگری رنگ اسلامی گرفته و در حقیقت بعد از اسلام روایت گشته است. نخستین بار این داستان در قرن ۱۳ میلادی با خط و زبان اویغوری به رشته‌ی تحریر در آمده است. اوغوز خاقان جد ترکان به حساب می‌آید و برخی از محققین احتمال می‌دهند که در سیمای حماسی او، مته‌خان - خاقان هون تصویر شده است. تنها نسخه‌ی دستنویس این داستان، امروزه در کتابخانه‌ی ملی پاریس

نگهداری می‌شود. محققین بزرگی از کشورهای مختلف بر روی این نسخه و داستان به تحقیق و بررسی پرداخته و هر یک از زاویه‌ای خاص به این داستان نگریسته‌اند. متن ترکی این نسخه به سال ۱۹۳۶ توسط Bang و پروفیسور رشید رحمتی آرات در ترکیه منتشر شده است. شکل اسلامی این داستان بعد از قرن ۱۳ میلادی به وجود آمده و در آثاری همچون جامع‌التواریخ اثر فضل‌الله همدانی و شجره‌التراکمه اثر ابولغازی بهادرخان نقل شده است. خلاصه‌ی داستان چنین است:

روزی از روزها چشم آی قاغا (مادر اوغوز خان) درخشیدن گرفت و صاحب فرزند پسری شد. صورت این پسر، آبی، دهنش سرخ، چشمانش آبی، زلف و ابروانش سیاه بود. زیباتر از پریان زیبا

بود. نام او را اوغوز نهادند. این پسر ۴۰ روزه بزرگ شد و راه افتاد، سوار اسب شد و قهرمانی بنام گشت. در آن زمان جانوری مخوف در جنگل آسایش مردم را به هم زده و دامهای آنان را می-کشت و می خورد. اوغوز خان به جنگل رفته و آن جانور را نابود می کند و مردم را از شر چنین حیوانی نجات می دهد. سپس شبی در راز و نیاز با خدا، نوری از آسمان فرود می آید و در میان انوار آن دختری را می بیند. آن دختر آنچنان زیباروی بوده است که چون می خندید، آسمان نیز می خندید و اگر گریه می کرد آسمان نیز به گریه می افتاد.

اوغوز خان با دیدن دختر، عاشق او شد و او را به زنی گرفت. از این دختر صاحب سه فرزند پسر شد، نامشان را گون (آفتاب) آی (ماه) و اولدوز (ستاره) نهاد.

بار دیگر، اوغوز خان برای شکار بیرون رفته بود، در تنه ی درختی دختری بسیار زیبا مشاهده کرد، بر او عاشق شد و او را به همسری برگزید. از او نیز صاحب سه پسر شد نام آنان را گوئی (آسمان) داغ (کوه) و دنیز (دریا) گذاشت. هر یک از ۶ پسر او صاحب ۴ پسر شدند که جمعاً ۲۴ نفر بودند. از فرزندان اوغوز، ۲۴ قبیله ی ترکان پدید آمدند.

بعد از آن اوغوز خان به شکار رفت و مهمانی بزرگ راه انداخت. همه بیگها و بزرگان جمع شدند. اوغوز خان خطاب به آنان گفت:

بن سیزلرگه بولدوم قاغان
آلاینگ یا تاکی قالقان
تامغا بیز گه بولسون بویان
گوگ بؤری بولسون قیل اوران
تمور جیدالار بول اورمان
او یرده یوروسون مولان
تاکی تالوی تاکی مورن
کون طوغ بول قیل گوگ قاریقان.

سپس فرستادگانی به چهار گوشه ی جهان فرستاد و گفت: هر کس از او اطاعت کند او را دوست خود شمارد و هر کس اطاعت نکند دشمنش خواهد بود و بر او هجوم آورده از میان بر خواهد داشت.

در سمت چپ خاقانی بود به نام اوروم. او اطاعت اوغوز خان نکرد. اوغوز خان با لشکری گران بر او هجوم آورد و بعد از ۴۰ روز به دامنه ی بوزداغی رسید. در آنجا چادر به پا کرد و ماند. روز بعد، هنگام طلوع آفتاب، انوار نور بر چادرش تابید. از میان شعاعهای نور گرگ نر بیرون آمد و به اوغوز خان چنین گفت: ای اوغوز تو در فکر حمله به اوروم هستی، من در خدمت تو خواهم

بود. سپس گرگ در پیش قوشون اوغوزخان راه افتاد و آنان را راهنمایی کرد. گرگ در کنار دریای ایتیل مورن ایستاد، اوغوزخان در آنجا با قوشون اوروم خاقان نبرد کرد و براو غالب آمد. سپس اوغوزخان همراه قوشون کنار رود ایتیل (ولگا) آمد و در اندیشه بود که چگونه از رود بگذرد. در آنجا مرد عاقلی به نام «اولوغ اوردو» وجود داشت. درختان را برید و به همدیگر بافت، از آنها قایقی ساخت و بر روی آن رفت و از رودخانه گذشت اوغوزخان بسیار شاد گشت و او را قیپچاق نامید و او را حاکم آن منطقه تعیین کرد. سپس اوغوزخان همراه با قوشون با راهنمایی گرگ به راه افتاد. اوغوزخان اسبی داشت که خیلی بدان علاقه نشان می داد. اسب از دست او رم کرد و بالای بوزداغی رفت. کسی نمی توانست بالای آن کوه پر برف برود. یکی از سرکرده های قوشون بالای کوه رفت و بعد از ۹ روز اسب را گرفت و برگرداند. سر و روی آن قهرمان پر از برف شده بود. اوغوزخان با مشاهده ی این جسارت اورا حاکم آنجا گرداند و نام «قارلوق» بر او نهاد.

سپس در سر راه خود به خانه ای رسید. دیوار خانه از طلا بود و پنجره هایش از نقره و سقفش از آهن، در خانه بسته بود. کلیدی هم نداشت. در میان قوشون، فردی صنعتگر بود. اوغوزخان بدو گفت: قال، آچ (بمان و باز کن!). پس از آن نسل بعد از او به قالاج و یا خلج معروف شد. سپس در سرراهشان، گرگ ایستاد. اوغوزخان دستور داد در آنجا چادر بپا کنند، خاقان آن منطقه که چورچیت نام داشت تابع خاقان نشد. جنگ آغاز شد و چورچیت در این جنگ کشته شد و غنائم فراوانی به دست قوشون اوغوزخان رسید. یکی از قهرمانان قوشون ارا به ای ساخت. دیگران نیز به او نگاه کرده و ارا به هایی ساختند، غنائم را بر ارا به ها زدند و به راه افتادند. آنان موقع بردن غنائم فریاد می کردند: قانقا، قانقا (به معنی ارا به). اوغوز خان با مشاهده ی این اوضاع آنان را قانقالوق یا قانقلی ائی نامید.

یکی از نزدیکان اوغوزخان، ریش سفیدی بود به نام اولوغ توروک. شبی از شبها اوغوزخان خوابی دید که کمانی طلائی از شرق به غرب کشیده شده و سه تیر به سمت شمال در حال حرکت است. اولوغ توروک پیش اوغوزخان آمد و خوابش را تعبیر کرد و گفت: خدای آسمانها، دنیا را از شرق تا غرب مسخر تو خواهد کرد و امر به دست تو خواهد داد. اوغوز خان از این تعبیر شادمان گشت و دستور داد که روز بعدش فرزندانش به نزد او بیایند. به آنان گفت که هوس شکار کرده ام امامن دیگر پیر گشته ام. گون، آی و اولدوز! شماها به طرف شرق بروید. گوی، داغ و تنگیز (دنیز) شما هم به طرف غرب بروید. سه فرزند بزرگ به طرف شرق و سه فرزند کوچک به طرف غرب راه افتادند، شکار فراوان به دست آوردند. و برای پدرشان آوردند. برادر بزرگتر در راه کمانی طلائی یافت و نزد پدر آورد. اوغوزخان شاد شد و کمان را به سه

قسمت تقسیم کرد و بدانان داد و گفت: ای پسران بزرگ من، کمان از آن شماست. شما هم همچون کمان، تیرها را با کمان بیندازید.

برادران کوچک نیز در راه سه تیر طلایی یافتند و برای پدرشان بردند. اوغوز خان شاد گشت و بدانان گفت: ای پسران کوچک من، تیرها از آن شما باد! کمان تیرها را افکند. شما چون تیرها باشید (براساس آداب و رسوم ترکان، کمان علامت حاکمیت و تیر علامت تابعیت است). سپس اوغوز خان کنگره ای بر پا ساخت و همه ایل آمدند و نشستند. اوغوز خان به مشورت با آنان پرداخت سپس سه فرزند بزرگ در سمت راست و سه فرزند کوچک رادر سمت چپ خود نشاند. ۴۰ شبانه روز خوردند و نوشیدند و شادمانی کردند. سپس اوغوز خان تمام سرزمینهای زیر نفوذ خود را بین فرزندان خود تقسیم کرد و چنین گفت:

آی اوغولار کۆپ من آشدوم
اوروشقولار کۆپ من گۆردوم
جیدا ایله کۆپ اوق آتدیم
آیقیر بیرله کۆپ یورودوم.
دوشمنلرینی ایغلا تور دوم
دوستلارومنی من کولتورودوم
گۆگ تنگریگه من اۆته دیم
سنلرگه بیره من یورتوم

اما داستان اوغوز که در کتابهای جامع التواریخ و شجره التراکمه آمده است کمی با داستان فوق متفاوت است. در جامع التواریخ چنین آمده است:

«در تواریخ مسلمانان مذکور است و در تورات بنی اسرائیل مسطور که نوح پیغمبر علیه السلام زمین را از جنوب تا شمال سه قسم کرد: اول را به حام از فرزندان خود داد که پدر سودان بود و میانه را به سام که پدر اعراب و فرس بود و سوم را به «یافت» که پدر اتراک بود و او را به جانب مشرق فرستاد - مغولان و ترکان نیز همین سخن می گویند - لیکن ترکان، یافت را ابوبجه خان (ابوالجه خان) خوانده اند و محقق نمی دانند که این ابوبجه خان پسر نوح (ع) بوده یا فرزند زادهی او. الا آنکه متفق اند بر آنکه از نسل او بوده و قریب العهد به وی. تمامت مغولان و اصناف اتراک از نسل وی اند و شرح برین موجب تقریر می کنند که ابوبجه خان صحرانشین بود و یایلاق او در اورتاق و کرتاق که کوههای عظیم و بلند است و در آن حدود شهریست اینانچ نام، و قیشلاق او هم در آن حدود به موضعی که نام او یورسوق و قاقیان و قرا قوروم است و شهرتلاس و قاری صیرم در نزدیکی آن افتاده ...

ابوبچه خان را پسری بود بنام **دیب باقوی** یعنی بزرگ جمهور قوم - و این پسر به شوکت و اسباب پادشاهی زیادت از پدر بود و چهار پسر داشت نام ایشان **قراخان، اورخان، کرخان** و **کزخان** و مجموع آن اقوام کافر بودند. قراخان قائم مقام پدر شد و از و پسری در وجود آمد که سه شبانروز پستان مادر نمی گرفت و شیر نمی خورد. بدان سبب مادرش می گریست و تضرع می کرد و هر شب در خواب چنان دیدی که آن بچه با وی گفتی که ای مادر اگر خدا پرست شوی و محبت خدا گردی، شیر تو بخورم. آن زن بواسطه‌ی آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر بودند ترسید که اگر اظهار خداپرستی کند او را با بچه هلاک گردانند؛ پنهان بخدای تعالی ایمان آورده و به اخلاص تمام محب خدا شد و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده و چون یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بود و آثار رشد و هدایت از ناصیه‌ی او بر می تافت. پدرش چون آن معانی در وی دید، گفت از قوم ما بدین شکل و صورت، هیچ فرزندی در وجود نیامده و این پسر از میان اقران و اکفا معظم و معتبر گردد و به مراتب کمال برسد و جهت نام نهادن وی با خویشان مشورت کرد. بچه ی یکساله به آواز آمده و گفته که نام من **اوغوز** نهید. حاضران از آن حال بغایت متعجب شدند و بموجب سخن او که اثر ارشاد حق تعالی بود او را اوغوز نام کردند... چون بحد بلوغ رسید پدرش قراخان از برادر زادگان خویش دختر کرخان که در غایت خوبی و پاکیزگی بود جهت او بستد. اوغوز در خفیه با آن دختر گفته که اگر خدا پرست شوی و محب حق گردی ترا دوست دارم و با تو نزدیکی کنم. او استبعاد عظیم نمود و آن نصیحت قبول نکرد... اوغوز بدانسبب بوی التفات ننمود و چون پدرش دید که او را دوست نمی دارد دختر برادر دیگر - کزخان را جهت وی بستد چون او را به اوغوز تسلیم کردند با وی همان گفت، دختر قبول نکرد و بخدای ایمان نیاورد. اوغوز او را نیز دوست نداشت و پیش او نمی رفت... روزی اوغوز راز خود با دختر اورخان بگفت. دختر اورخان قبول کرد و ایمان آورد و محب حق تعالی شد.

بعد از آن اوغوز او را بستد و دوست داشت. چون خدا شناس و با نیاز بودی نخواستی که به پدر و اعمام آمیزش کند چه، ایشان کافر بودند... روزی قراخان عروسان را طوی کرد و حال آنها و اوغوز از آنها پرسید و بر اسرار اوغوز آگاه گشت... آنگاه با خویشان و امرا مشورت کرد و جمله بر قتل اوغوز اتفاق کردند... اوغوز مصاف و محاربه را مستعد شد و تمامت نوکران و دوستان را خبر کرده پیش خواند و همه در شکارگاه به همدیگر پیوستند و پدر و اعمام و خویشان به قصد او بر نشستند و از جانبین صفها بر آراستند و جنگ کردند و در جنگ قراخان را شمشیری رسید و بدان زخم نماند... عاقبت الامر اوغوز غالب آمد و آن مناطق را از تلاس و صیرم تا بخارا بگرفت و آن ملک بر وی مسلم شد... آنگاه خرگاهی زرین بزد و طوی بزرگ کرد

و همه‌ی لشکریان را بناوخت و آن اقوام را که با وی متفق شده بودند **اویغور** نام نهاد که معنی آن بهم پیوستن و مدد کردنست و تمامت اقوام اویغور از نسل ایشانند و قوم دیگر را **قنقلی** نام کرد و اقوام **قبچاق**، **قلج**، **قارلوق** و **آغاجری** هم از میان آن جماعت اند که با اوغوز متفق شده بودند و با اروغ او در آمیخته...

این جماعت همواره با اوغوز بودند و در لشکر کشیهایش تا در بند همراه او بودند. اوغوز تمامت ممالک ایران و توران و شام و مصر و روم و افرنج و دیگر ولایات بگرفت و بعد از آنکه جمله را مسخر گردانیده بود به اورتاق و کرتاق که یورت اصلی او بود مراجعت نمود. اوغوز شش پسر داشت و هر یک از ایشان چهار پسر داشته و اوغوز دست راست و چپ لشکر بدیشان داده بدین تفصیل:

دست راست: گوئی خان - آی خان .. اولدوزخان - تابی بایات - یارز دوکر - آوشرقریق - القراولی - قرا اویلی - دو دورغه - یایرلی - بیگدلی - قارقین
دست چپ: گوگ خان، طاق خان - دنیگیزخان - بایندور - بجنه - سلود ایمور - بیکدیر - بوکدور - جاولدور - چینی - آلائی نتلی - اورکز بیوه قتیق.

بعد از وفات اوغوز بر وفق وصیت او گون خان بر تخت نشست و ۷۰ سال پادشاهی کرد. پدر او را نایی بود نام او ایکیت ارقیل خواجه، مشیر و مدبر و وزیر گون خان بود. روزی با گون خان گفت مصلحت در آن باشد که منصب و راه و نام و لقب هر یک علیحده معین و مقرر گردد و هر یک را نشانی و تمغایی باشد که فرمانها و خزائن و گله و رمه بدان نشان و تمغا مخصوص گردانند. تا هیچکدام با یکدیگر مجادله و عناد نتوانند کرد، و بدینسان ۲۴ قبیله ی اوغوز شکل گرفت. ترکان بصورت قبیله ای زندگی می کردند و از راه دامداری زندگی می گذراندند و بدین خاطر صدها قبیله از یکدیگر منشعب شده یا با هم متحد گشته اند و این امر کار مورخ را مشکل ساخته است.^۱

اما داستانی که در نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است و حداقل به ۷۰۰ پیش از این مربوط می شود چنین آمده است:^۲

داستان اوغوز خاقان^۳

متن کامل داستان اوغوز خاقان چنین است :

اولسون دئدیلر. اونون شکلی بودور.

^۱ (فضل الله همدانی، رشیدالدین، جامع التواریخ، دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۴۲.

^۲ اوغوز ناغیلی، رشید رحمتی آرات، استانبول، ۱۹۳۶.

^۳ دکتر علی قافقازی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، ۸ جلد، جلد ۱، ارزدم، ۲۰۰۲.

بوندان سونرا سئوینج تاپدیلار.
یئنه گونلرین بیر گونو آی قاغانین گۆزلری یاریدی، اوغلو اولدو.
بو اوغلانین اوزو گۆی ایدی.
آغزی آتش کیمی قیرمیزی، گۆزلری آلا،
ساچلاری
قاشلاری قارا ایدی.
گۆزهللیک ده ملکلردن ده
گۆزهل ایدی.
بو اوغلان آناسی نین دؤشوندن آغیز سودونو
امدی. بوندان سونرا
بیرده اممهدی،
چی ات، آش ایسته دی
شراب ایسته دی، دیل آچدی.
قیرخ گوندن سونرا
بؤیودو، یویودو، اوینادی.
اونون آیاغی، اؤکوز آیاغینا
بئلی، قورد بئلینه
کوره یی، سامور کوره یینه
کؤکسو، آیی کؤکسونه بنزه ییردی.
بدنی نین هر یثری،
سیخ توکله اؤرتولموشدو.
ایلخی یا باخیر،
آتلاری مینیر.
وحشی حئیوانلار اوولاییردی.
گونلر
گئجه لر اؤتدو، او بیر ایگید اولدو.
او واختلار او یئرده بیر اورمان واریدی
اوردان چوخلو ایریلی - خیردالی چایلار آخیردی.
اوردا وحشی حئیوانلار، اوچان قوشلار چوخ ایدی.

اورماندا نهنگ بیر قیات یشاییردی،
آتلاری، آداملاری یئییردی.
چوخ بؤیوک بیر ییرتیجی ایدی.
او، ائلین یاخشی گونون آلدی
آداملاری عذابا سالدی.
اوغوز قاغان جسور آلمپ ایدی.
او، بو قیاتی
اوولاماق ایسته‌دی.
گونلرین بیر گونو اووا چیخدی
جیدا، یای، اوخ، قیلینج، قالخان گۆتوردو،
یولا دوشدو.
بیر مارال توتدو.
بو مارالی سؤیود چوبوقلاری ایله بیر آغا
باغلادی، گئتدی.
سونرا اثرته سی گون، دان سؤکولنده گلدی
گۆردو کی، قیات مارالی آلیب گئدی.
یئنه بیر آیی توتدو، قیزیل کمری ایله اونو
بیر آغا باغلایب گئتدی.
اثرته سی گون دان سؤکولنده گلدی.
گۆردو کی، قیات آیینی آلیب گئدی.
یئنه همین آغاجین آلتیندا گلدی،
آغاجین آلتیندا دوردو.
قیات گلیب باشینی اوغوزون قالخانینا ووردو،
اوغوز جیدا ایله قیاتین باشینا ووردو،
اونو اۆلدوردو.
قیلینجی نی چکیب باشینی کسدی،
چیخیب گئتدی.
یئنه گلیب گۆردو کی، بیر سونقار قیاتین
قارنینی دئشیب،

ایچ آلاتینی یئییب دورور.

یای اوخو ایله شونقاری

اؤلدوردو، باشینی کسدی.

شونقارین شکلی

بودور.

اوندان سونرا دئدی کی، قیات

مارالی یئدی، آیی یئدی.

جیدام

اؤلدوردو اونو، دمیر ده اولسا

قیاتی شونقار یئدی.

یای اوخوم اؤلدوردو

کۆلک ده اولسا، دئییب گئتدی.

قیاتین

شکلی بودور.

یئنه گونلرین بیر گونو

اوغوز قاغان بیر یئرده دوروب تانرییا

یالواریردی.

قارانلیق چؤکدو.

گۆیدن بیر ایشیق دوشدو :

گوندن ایشیقلی

آیدان پارلاق ایدی.

اوغوز قاغان یوئودو، گۆردو کی

بو ایشیغین آراسیندا

بیر قیز دوروب، یالقیز اوتوروب.

چوخ گوزهل قیزدیر.

اونون باشیندا آتشی، ایشیقلی

ائدهر

آلتون قازیق (قطب اولدوزو) تک

یانان بیر خالی واردیر.

قیز او قدهر گۆزهل ایدی کی،
گولسه، ماوی گۆی گولر،
آغلاسا، آغلایاردی.
اوغوز قاغان اونو گۆردوکده
اؤزوندن گئتدی، قیزی سئودی، آلدی.
اونونلا یاتدی. دیله یین آلدی.
قیز حامیله اولدو،
گئجه لر اؤتدو
یوگون یئره قویدو، اوچ اوغلان دوغدو.
بیرینجی سینه گون آدینی قویدولار.
ایکینجی سینه آی آدینی قویدولار.
اوچونجوسونه اولدوز آدینی قویدولار.
یئنه گونلرین بیر گونو
اوغوز قاغان اووا گئتدی.
گؤل اورتاسیندا بیر آغاج گۆردو،
بو آغاجین اویوغوندا
بیر قیز واردی، یالقیز اوتورموش ایدی.
چوخ گۆزهل بیر قیز ایدی.
اونون گۆزلری گۆیدن ده گۆی ایدی.
ساچلاری دالغا کیمی،
دیشلری اینجی کیمی ایدی.
او قدهر گۆزهل ایدی کی، اونو گۆرونجه ائل :
- آی، آی، آخ، آخ، اؤللدوک دئدی.
او قدهر چاشدیلار، سودو قمیز ائتدیله.
اوغوز قاغان اونو گۆردوکده اؤزوندن گئتدی،
اوره یینه اود دوشدو، اونو سئودی
اونونلا یاتدی، دیله یین آلدی.
قیز حامیله اولدو.
گونلر، گئجه لر کنچدی.

یوگون یئره قویدو، اوچ اوغلان دوغدو.
بیرنجی سینه گؤی آدینی قویدولار.
ایکینجی سیه داغ آدینی قویدولار.
اوچونجوسونه دهنیز آدینی قویدولار.
بوندان سونرا اوغوز قاغان، چوبوق یوک
ییغناق قوردو، ائل گونونه یارلیق گؤندهردی.

ئل گون مصلحتلشدی، گلدی
اوغوز قاغان
قیرخ ماسا، قیرخ دا اوتورجاق دوزدوردو.
دورلو - دورلو آشلا، دورلو - دورلو یئمکلر
یئدیله،
دورلو - دورلو شیرینلر، قمیز ایچدیله.
ییغناقدان سونرا اوغوز قاغان بیگلرینه،
ئل گونونه یارلیق وئردی.
دئدی کی :
- من سیزلره اولدوم قاغان،
آلین اله یای، هم ده قالخان
بیزه تمغا اولسون یویان
بوز قوردو قوی اولسون اوران.
دمیرجیدا، بول اورمان
یئرده یویورسون چای، دنیز.
گون بایراغیمیز اولسون، گؤی آلاچیمیز
- دئدی. یئنه بوندان
سونرا اوغوز قاغان دؤرد طرفه یارلیق
گؤندهردی.
بیلدیریش یازدی، ائلچی لرینه وئردی،
هر طرفه گؤندهردی.
بو بیلدیریشده دئییلیردی :

اون اویقورون قاغانی اولدوم
دونیانین دؤرد طرفینه ده قاغان اولماغیم گرهک
بودور سیزلردن دیله ییم : منه اطاعت ائتمک.
اگر کیم منیم سؤزومه باخسا، هدیه
وئریب اونو
اؤزومه دوست بیلهرم.
اگر کیم منیم سؤزومه باخماسا،
غضبله نیب قولاغین چکهرم،
تئزجه باسیب، آلیب، یوخ ائده رم
اونو اؤزومه دوشمن بیلهرم.
یئنه او واختلار
ساغ طرفده آلتون آدلی
بیر قاغان واردی،
بو آلتین قاغان
اوغوز خاقانا ائلچی گؤنده ردی.
چوخلو قیزیل، گوموش، قیمتلی داش - قاش
یاقوت گؤنده ریب، اوغوز قاغانا
هدیه ائتدی،
اونا تابع اولدو.
اوغوقاغان
اونو اؤزونه دوست توتدو.
سول طرفده ده اوروم آدلی بیر قاغان واردی.
بو قاغانین ساییس - حسابسیز قوشونو
چوخلو شهرلری واردی.
بو اوروم قاغان اوغوز خاقانین
یارلیغی نی سایمادی، اونونلا بیرلشمه دی.
اونون سؤزلرینه باخمارام دئییب،
امرہ تابع اولمادی.
اوغوز قاغان غضب له نیب، قوشون چکدی،

اونونلا ووروشماق ایسته‌دی.
آتلاندی، قوشون چکدی،
بایراغینی آلیب گئتدی.
قیرخ گوندن سونرا «موز داغ» دئییه
داغین اته یینه چاتدی.
آلاچیق لاری قوردور دو، ساکیت لشدی
یوخویا گئتدی.
دان سؤکولنده اوغوز قاغانین آلاچیغینا
گون کیمی بیر ایشیق دوشدو.
بو ایشیق‌دان گۆی توکلو
گؤل یئلکه‌لی بوئیوک
ارکک بیر قورد گئدیر.
بو قوردون آرخاسینا دوشوب
آردینجا گئتدیلر.
بیرنچه گون سونرا
بوز توکلو، بوز یئلکه‌لی بو بوئیوک
ارکک قورد دایانیب دوردو.
اوغوز دا عسکرلری ایله دایانیب دوردو.
بو یئرده ایتیل چایی دئییلن بیر چای واردی.
ایتیل چایی ساحیلینده، قارا داغین اؤنونده
ووروش اولدو.
اوخ ایله، جیدا ایله
قیلینج ایله ووروشدولار.
قوشونلارین آراسیندا دؤیوش اوزون چکدی.
آداملارین قلبینی چوخلو قایغو
گلدی آلدی.
بو ووروش، بو چارپیشما
او قدەر یامان اولدو کی، ایتیل چایی‌نین
سولاری قیپ - قیرمیزی، سیپ سیغیر تک اولدو.

اوغوز قاغان دوشمنی باسدی،
اوروم قاغان قاچدی.
اوغوز قاغان اوروم قاغانین مملکتی نی
ائل گونونو آلدی.
اونون دوشرگه سینه چوخلو جانلی
جانسیز غنیمت داخل اولدو.
اوروم قاغانین
اوروس بیگ آدلی بیر قارداشی واردی.
بو اوروس بیگ اوغلونو
درین چای آراسیندا یاخشی
محکملندیر یلمیش بیر شهره گؤندهردی.
تا اونا دئدی کی، شهری قوروماق گرهدیر
سن شهری ساخلایب، وورشدان سونرا
قاییدیپ گلرسن.
اوغوز قاغان بو شهرین اوستونه یوروش ائتدی.
اوروس بیگین اوغلو اوغوز قاغانا چوخلو قیزیل -
گوموش گؤنده ردی.
دئدی کی: سن
منیم قاغانیمسان.
آنام منه بو شهری وئردی، دئدی کی: شهری
قوروماق گرهدیر.
سن شهری منه ساخلایب
وروشدان سونرا،
قاییت گل.
اگر سنه قارشی چیخیسا
منی سوچلو بیلمه.
سنین یارلیغینی
اؤزومه بؤیوکلوگ، بیلگی کیمی بیلهرم.
بیزیم خوشبخت لیگیمیز سنین خوشبخت لیگیندیر.

بیزیم اوروغوموز

سنین اوروغ آغاجی نین توخومودور.

تانری سنه: یئر اوزونو آل - دئییه، بویورموش.

من سنه باشیمی دا

خوشبخت لیگیمی ده وئرم.

وئرگی وئریب دوستلوغومدان چیخمارام.

اوغوز قاغانا ایگیدین سؤزو

خوش گلدی، سئویندی، گولدو.

تا بئله دئدی: - منه چوخ قیزیل گؤنده ریسن،

شهری ده یاخشی ساخلاییبسان.

بونا گؤره ده اونا ساقلاب آدینی وئردی،

اونونلا دوستلوق ائتدی.

اوغوز قاغان اوردوسو ایله ایتیل چایینا طرف گلدی.

ایتیل چوخ بؤیوک بیر جای ایدی.

اوغوز قاغان

بونو گؤروب، ایتیلی نئجه کئچه ک - دئییه

سوروشدو.

اوردودا یاخشی بیر بیگ وار ایدی.

اونون آدی اول

اوغ اوردو بیگ ایدی.

باجاریقلی، بلیکلی بیر کیشی ایدی.

گوردو کی ساحیلده چوخلو تال،

چوخلو آغاج وار.

بیگ بو آغاجلاری کسدی،

سونرا آغاجلارین اوستونه اوتوروب

چایی کئچدی.

اوغوز قاغان سئویندی، گولدو،

تا بئله سؤیله دی:

- ای بورادا قال، بورانین بیگی اول،

سنه قیپچاق آدینی قویدوم.
اؤزو ایسه ایره‌لی گئتدی ... بوردان سونرا
اوغوز قاغان بوز توکلو،
بوز یئلکه‌لی ارکک قوردو گۆردو.
بو قورد اوغوز قاغانا دئدی:
ایندی اوردو ایله یولا دوش!
اثل گونونو، بیگلرینی یولا چیخارت.
من سنه یولو گۆسته‌ررم.
دان یئری سؤکولنده
اوغوز قاغان گۆردو کی، ارکک قورد
اوردونون اؤنونده گئدیر.
اوغوز قاغان سئویندی، ایره‌لی گئتدی.
اوغوز قاغان بیر خاللی آقیرا مینمیشدی.
بو آقیری او چوخ سئویردی.
یولدا آقیر قاجیب گئتدی، گۆزدن ایتدی.
او یئرده بؤیوک بیر داغ واردی.
داغین اوستو سویوقدان بوزلا اؤرتولموشدو.
باشی دا سویوقدان آغ آپاغایدی.
بونا گۆره ده اونا بوز داغ دئییردیلر.
اوغوز قاغان آتی قاجیب همین موز داغا گئتدی.
اوغوزقاغان بوندان چوخ غصه‌لندی.
اونون اوردوسوندا
جسور بیر بیگ واریدی.
هئچ نه دن قورخمازدی.
یوروشده، سویوقدا بیر ار اوغلو اریثدی.
همین بیگ داغا قالخدی.
دوققوز گوندن سونرا،
آقیری اوغوز خانا گتیردی.
موز داغ سویوق اولدوغوندان

بیگ قارلا اؤرتولموشدو، آغ آپاق ایدی.
اوغوز قاغان سئویندی، گولدو، بئله دئدی :
- سن بورادا قال، بیگلره اول باشلیق.
بونون اوچون همیشه لیک آد اولسون سنه
قاغارلیق.

اوغوز قاغان اونا قیمتی هدیه لر وئردی،
یولونا داوام ائتدی.

یولدا بؤیوک بیر ائو گوردو
بو ائوین دامی قیزیلدان،

پنجره لری گوموشدن

قاپیلاری دمیردن ایدی.

قاپیلار باغلی، آچار یوخ ایدی.

اوغوز قاغانین اوردوسوندا بیر یاراشیقلی.

کیشی واریدی.

اونون آدی اوستا توموردو ایدی.

اوغوز قاغان اونا امر ائتدی: - سن بورادا قال،

قاپینی آچ!

آچاندان سونرا دوشرگه یه قاییت.

بوندان سونرا اونا «قالاچ»^۱ آدینی قویدو.

یولونا داوام ائتدی.

یئنه بیر گون بوز توکلو، ...

بورا بؤیوک بیر یورد، بؤیوک بیر ائل ایدی.

بو ائلده چوخلو ایلخی، اؤکوز، بیزوو

قیزیل گوموش، قیمتی داش قاش واریدی.

یئرده جورجیت قاغانین اوردوسو اوغوز قاغانا

قارشی گلدی.

ووروش - دؤیوش باشلانندی.

اوخلا، قیلینجلا ووروشدولار.

^۱ امروزه همان «خلج» ها هستند که قومی از ترکانند و بیشتر ساکن همدان و اطراف آن می باشند.

اوغوز قاغان

جورجیت قاغانی یئندی، باسدى، اۆلدوردو،

باشینی کسدى.

جورجیتین ائلینى اۆزونه تابع ائتدی.

ووروشدان سونرا اوغوز قاغانین

اوردوسونا، عسگرلرینه، ائل گونونه

او قدەر چوخ غنیمت دوشدو کی

یوکلەنیب داشیماغا

آت

قاطیر

اؤکوز

آزلیق ائتدی.

اوغوز قاغانین اوردوسوندا

تجربه لی، اوستا بیر کیشی واریدی

اونون آدی بارماقلوق جوسون بیگ ایدی.

بو اوستا بیر آرابا قاییردی.

آرابانین اوستونه جانسیز غنیمت لری قویدو،

جانلی غنیمت لری آرابایا قویدو،

دارتدیلار، گئتدیلر.

عسگرلر، ائل گون بونو گؤروب مات قالدی.

آرابالار دوزه لتدیلر -

قانغا - قانغا دئمکله

قانغا سؤزو بئله یاراندى.

بونون اوچون ده اونلارا « قانغا » آدینی قویدولار.

اوغوز قاغان آرابالاری گؤردو،

گولدو، بئله دئدی :

- آرابا ایله جانسیز غنیمتی

جانلی غنیمت چکیب آپارسین.

قانغالوق سیزه آد اولسون

بیلگی نیز ده آرابا اولسون.

بوندان سونرا بو بوز توکلو

بوز بیلکه‌لی ارکک قوردلا سیندو، تانقوت

شاغام طرف‌لره یولا دوشدو.

چوخ ووروشدان، چوخ ساواشدان سونرا اوغوز قاغان

اونلارا اوستون گلدی، باسدی، آلدی، اونلاری

اؤز یوردونا

قاتدی.

گوئی گیزلینده قالماسین، هامیا

آشکار اولسون کی،

گونئی طرفده

باراکا دئییه بیر یئر واریدی.

چوخ رنگین بیر یورد، چوخ ایستی بیر یئردی.

اورادا چوخلو وحشی حیوان واریدی.

چوخلو قیزیل - گوموش - قیمتلی داش قاش واریدی.

آداملارین بنیزی قاپ قارا ایدی.

اویئرین قاغانی ماسار آدلی بیر قاغان دی.

اوغوز قاغان اونون اوستونه یئری دی.

یامان ووروش اولدو.

اوغوز قاغان یئندی، ماسار قاغان قاچدی.

اوغوز قاغان اونو باسدی، یوردونو آلدی، گئتدی.

دوستلاری چوخ سئویندی، دشمنلری

غمگین اولدو.

اوغوز قاغان غلبه چالدی،

سایسیز - حسابسیز وار - دؤلت، ایلخی آلدی.

یوخودا، ائلینه طرف دؤندو، گئتدی.

یئنه گیزلینده قالماسین، بللی اولسون کی

اوغوز قاغانین یانیندا

آغ ساققاللی، آغ ساچلی،

اوزون تجربه‌لی، قوجا بیر کیشی واریدی.
خیر خواه، مدرک بیر کیشی ایدی، یوخو یوزان،
غیبدن خبر وئره ردی.
اونون آدی «اولوغ توروک» ایدی.
گونلرین بیر گونو او، یوخودا بیر قیزیل یایلا
اوچ گوموش اوخ گوردو.
بو قیزیل یای گون دوغاندان گون باتانا جان
اوزانمیشدی، اوچ گوموش اوخ ایسه
قوزئییه طرف قاناد لانمیشدی.
اویاندیقدا سونرا اولوغ توروک یوخودا
گوردوک لرینی اوغوز قاغانا بیلدیردی.
سؤیله دی: - آی قاغانیم،
سنین عؤمرون اولسون اوزون.
آی قاغانیم، قوی عدالت اولسون سنه قانون،
گؤی تانری منه یوخودا بیلدیردی.
قوی یوخوم چین اولسون.
آلدیغین تورپاغی سنین
اوروغونا وئرسین.
اوغوز قاغان اولوغ توروکون
سؤزونو بگندی، اؤیودونو دیلندی،
اؤیودونو توتوب عمل ائله‌دی.
سونرا صاباح اولونجا، بؤیوک قارداشلاری
کیچیک قارداشلاری چاغیریب، گتیردی.
تا، اونلارا بئله سؤیله‌دی: کؤنلوم اوو ایسته‌ییر.
قوجالیقدا یوخ داها منده طاقت
گوی، آی، اولدوز، سیز گون دوغانا طرف گئدین
گؤی، داغ، دنیز، سیز ده گون باتانا طرف گئدین.
بوندا سونرا اوچو گون دوغانا
اوچوده گون باتانا ساری گئتدی.

گون، آی، اولدوز چوخلو وحشی حیوان
چوخلو قوش اوولادیلار.

سونرا یولدان بیر قیزیل یای تاپدیلار.

یایی گۆتوروب، آتالارینین یانینا گلدیلر.

اوغوز قاغان سئویندی، گولدو،

اونو اوچ حیصهیه بۆلدو، دئدی:

- آی بۆیوک قارداشلار

یای سیزین اولسون.

اوخلاری گۆیلره آتین.

بوندان سونرا گۆی، داغ، دنیز

چوخلو وحشی حیوان، چوخلو قوش اوولاییب،

سونرا یولدان اوچ گوموش اوخ تاپدیلار.

گۆتوردولر، آتالارینا وئردیلر.

اوغوز قاغان سئویندی، گولدو،

اوخلاری هر اوچونون آراسیندا بۆلوشدوردو.

تا بئله دی: - آی کیچیک قارداشلار، اوخلار

سیزین اولسون.

یای اوخو آتدی. سیزلر اولون

اوخلار کیمی.

یئنه بوندان سونرا اوغوز قاغان

بۆیوک قورولتای چاغیردی.

گلدیلر، مصلحتلشدیلر، اوتوردولار، دوردولار،

اوغوز قاغان بۆیوک دوشرگه سینین

ساغ یانیندا،

قیرخ قولاج اوزونلوقدا آغاچ اوجالتدیردی.

اونون باشینا بیر قیزیل تویوق قویدوردو.

آیاغینا بیر آغ قویون باغلادتی.

سول یانیندا

قیرخ قولاجلیق آغاچ اوجالتدیردی.

اونون دا باشینا بیر گوموش تویوق قویدوردو.
آیاغینا بیر قویون باغلاتدی.
ساغ یاندا بؤیوکلری اوتورتدو
سول یاندا اوچوکلاری اوتورتدو
قیرخ گون، قیرخ گئجه یئدیله،
ایچدیله،
سئوینچ تاپدیله.
سونرا، اوغوز قاغان یوردونو بؤلوب اوغوللارینا وئردی.
دئدی:

- آی اوغوللاریم، من چوخ یاشاییب
چوخ ووروشلار گؤردوم،
چوخ جیدا، اوخ آتدیم،
آیقیریمی چوخ چاپدیم،
دوشمنلریمی آغلاتدیم،
دوستلاریمی
گولدوردوم.
گؤگ تانرییا من بورجومو اؤده دیم
وئردیم
سیزین اولسون بو یوردوم.

ماناس



ماناس که بزرگداشت هزاره‌اش در جهان برگزار شد
(سال ۱۹۷۷ میلادی از طرف سازمان فرهنگی یونسکو،
هزاره‌ی ماناس نامیده شد و درهمه‌ی کشورهای
جهان مراسمی بدین مناسبت برگزار شد) یکی از
قهرمانان حماسی اسطوره‌ای جهان ترک به ویژه قهرمان

ملی مردم قیرقیز است. پدرش یعقوب خان و مادرش جورچی است. ماناس بعد از ۱۴ سال از ازدواج یعقوب خان به دنیا آمد. هنگام تولد خون در مشتان خود داشت و این را سمبلی بر این که در آینده قهرمان بزرگی خواهد شد می‌دانستند. هنوز شیرخواره بود که لب به سخن گشود.

از مناطق مختلف که برای تبریک میلاد نوزاد به دیدنش می‌آمدند می‌دانستند که در آینده قهرمانی به نام خواهد بود. طولی نکشید که با رشد حیرت انگیزش به قد ۵ متری رسید. ۱۵ ساله بود که در پهلوانی رقیبی برایش متصور نبود. او دشمنان ملت و کشورش را به هراس انداخت و در این جنگها قهرمانی‌ها از خود نشان داد. او اسبی داشت همشان خود که تیر در تن او کارساز نبود.

یعقوب خان که از همان ابتدا پی به عقل و تدبیر، هوش و فراست، قدرت و نیرویش برده بود برای حفظ جان او دوست و یآوری به نام «باکای» همراه او کرد.

قوی ترین دشمن ماناس، «گوگچه» بود شرح جنگها و نبردهای این دو قهرمان بنای اصلی حماسه‌های ماناس را تشکیل می‌دهد. این داستان حماسی که هم اینک در دسترس جهانیان است شامل ۱۲۵۴۲ مصرع می‌باشد که در این اشعار ماجراهای هنگامه‌ی جنگ، مجالس شادی و سرور، باورهای متأثر از شامانیزم، آداب و رسوم مردم ترک و نقش کاهنان مذهبی به تصویر کشیده شده است.

ماناس یکی از چهره‌های تاریخی و حماسی است که چهره‌ی داستانی یافته و اسطوره‌های ترکان در سیمای او به تصویر درآمده است.

آنچه امروز تحت عنوان ماناس به صورت نوشته در دست ماست در طول سده‌های گذشته سینه به سینه، دهان به دهان از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و ماناس سرایان مختلف آنرا با وزن و آهنگ شعر ساخته و پرداخته‌اند و از فرهنگ شفاهی بدان رنگ و لعاب داده اند. اینک این منظومه در قالب هزاران بیت شعر از قهرمانی‌ها، وقایع خارق‌العاده و در برگیرنده‌ی سنتها، آداب و رسوم، طرز معیشت و شرایط اجتماعی - تاریخی، حتی فعالیت زنان ترک در یک دوره ی خاص تاریخی می‌باشد. در این منظومه نیز، رویدادهای تاریخی به همت تخیلات بدیع خنیاگران با داستانهای اساطیری درهم آمیخته و چنان سروده شده‌اند که گاه فرق گذاشتن بین افسانه و تاریخ را دشوار می‌سازد. این داستان سراپا سرشار از جنگهای استقلال طلبانه‌ی ترکان و مقاومت در برابر هجوم بیگانگان و ایجاد وحدت و یگانگی بین ملت قیرقیزهاست. البته این داستان از آن همه‌ی ترکان است اما سرزمین فعالیت ماناس همان سرزمینی بوده است که

امروز ملت قیرقیز در آن سکنی گزیده‌اند. این داستان همین امروز هم به همه‌ی ترکان تعلق دارد و مبلّغ دوستی و صلح بین خلقهای مختلف است.

این داستان با نیروی بدیع خنیاگران ترک و بازتاب شرایط اجتماعی تاریخی مردم و بروز مضامین اخلاقی و فلسفی ساخته شده و یکی از نادرترین شاهکارهای ادبیات ترکان به شمار می‌آید. داستان ماناس یکی از داستانهای جهانی است زیرا در آن آرمان عالی بشر دوستی سروده شده است. در پایان داستان، ماناس به همراه چهل تن از یاوران صدیقش کشته می‌شوند و به یک تراژدی تبدیل می‌گردد در حالیکه اگر آنان گوش به سخنان مردم خویش می‌سپردند دچار چنین سر نوشتی نمی‌شدند و نتیجه‌ی داستان این است که اگر قهرمان مردم به سخنان مردمش اعتنائی نکند با آنکه علیه ظلم و ستم می‌جنگد، جانبداری و حمایت خلق را پشت سر خود نخواهد داشت و نتیجه‌ی آن شکست قهرمان خواهد بود. بشر دوستی، پیام اصلی داستان ماناس است. سیمای زنان در این اثر همچون داستانهای آذربایجان مثل کوراوغلو، قابل تأمل است، زن در این جا صاحب عقل و ادراک والا، شخصیت انسانی و مساوی با مردان است و بهترین مشاور و رفیق صدیق مرد هموست.

محققان بسیاری بر روی این اثر کارهای تحقیقاتی انجام داده‌اند و امروز کتاب ماناس در حد کتابهای تورات و انجیل^۱ مقدس است. از دیگر محققین این کتب سترگ می‌توان ولی خانف را ذکر کرد که در سال ۱۸۵۶ داستان شفاهی آنرا از ماناس‌سرایان شنیده و به صورت مکتوب در آورده است. خدمات این دانشمند قزاقی بسیار ارزشمند است که به دنبال او دیگر عالمانی مانند و.و. رادلف، ۱.پتروسیان، م. عوض اف. پ. بیر، م. با گدائف و دیگران در این ساحه فعالیت کرده‌اند. این اثر گراندتر امروزه به اکثر زبانهای زنده‌ی دنیا مانند آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، اسپانیولی، فارسی و... ترجمه شده است.

آسنا

چینیان ترکان را توکیو (Tu - kyv) می‌نامیدند. اجداد توکیوها در سواحل دریای غرب که چینیان بدان سی‌هایی می‌گفتند می‌زیسته‌اند. یکی از حکمداران کشورهای همسایه بر آنان یورش آورده زن و مرد، پیر و کودک، همه و همه را از دم شمشیر گذرانده و قتل عام می‌نماید. از بین آنان تنها پسر بچه‌ای ده ساله زنده می‌ماند. دست و پای او را بریده، تک و تنها در میان نزارها رها می‌کنند. این کودک زخمی زنده می‌ماند. ماده گرگی پرستاری او را می‌کند. هر روز

^۱ چنگیز آیماتوف، ماناس، ترجمه ی فارسی از اسلم ادهم، تهران، ۱۳۷۴.

برای او تکه گوشتی می آورد و او را از مرگ می رهاند، به طوریکه بین ماده گرگ و پسرک دوستی و الفت برقرار می شود و گرگ پسرک دهساله را بزرگ می کند. زخمهای او التیام می یابد و چون سنش بالا می رود ماده گرگ از او حامله می گردد.

خاقانی که اجداد پسرک را کشته بود از زنده ماندن پسر جوان مطلع می شود. دستور می دهد تا او را یافته و بکشند. او را می یابند و به حاکم خبر می دهند. حاکم فردی را مأمور کشتن پسرک می کند. مأمور چون به نزدیکی پسرک می رسد در کنار او گرگی یافته و می ترسد. او اقدام به کشتن هر دو - گرگ و پسرک می کند اما تانری، جان هر دو را حفظ می کند. گرگ به همراه پسرک به شرق دریای غرب رفته و در اطراف کوههای همجوار کائوچانگ به غاری پناه می برند. پشت غار، شکارگاه پر نعمتی وجود داشت. اطراف شکارگاه را صخره های سستیگی فرا گرفته بود. گرگ در آن غار و دشت پر از نعمت ۱۰ بچه از آن پسرک به دنیا آورد که نام خانوادگی آسنا به خود گرفت. وقتی بچه ها بزرگ شدند از غار بیرون آمدند و هر یک از ایلات اطراف دختری فراری داده و به غار آوردند و با آنان ازدواج کردند.

با گذشت چند نسل، تعداد آنان فزونی گرفت. یکی از آنان به نام «آ - هی ئن - سه» رهبر آنان شد و از غار بیرون آمد. همگی به کوههای کین شان آمدند و ساکن شدند و به تاتارهای چون پیوستند. آنان به دلیل شباهت یکی از قله های این کوه به تاکیا، سرزمین و نام خود را «توکیو» نامیدند. آنان برای آنکه اصل و نسب خود را حفظ کنند شکل سر گرگ را بر پرچمهای خود نقش زدند.

دوققوز اوغوز - اون او یغور^۱

افسانه ای دیگر مربوط به انسانهایی می شود که از درخت زادند. یکی از خاقانهای دوققوز اوغوزها دارای دو دختر بسیار زیبا بود. این دختران تنها لایق خدایان بودند. پدرشان برای آن که آنان را از دیگران متمایز سازد معبدی ساخت و آنان را در آن جای داد و به دعا به درگاه تانری مشغول شدند.

از دعای آنان «بوزقورد» از آسمان آمد و با دختران ازدواج کرد. تانری از این دختران صاحب دوققوز اوغوز و اون او یغور شد. اینان با گذشت زمان زیاد شدند.

نوادگان دوققوز اوغوز در سرزمینی به نام «کوملانچو» سکنی گزیدند. در این سرزمین کوهی به نام هولین قرار داشت که دو رود بنامهای توغلا و شلنکا از آن سرچشمه می گرفت. بین این دو

^۱ م. کریمی، نگاهی به اساطیر آذربایجان، همان.

رودخانه دو درخت وجود داشت به نامهای قایین و چام. شبی نوری از آسمان بر این درختان تابید و با گذشت زمان شکم یکی از درختان بزرگ و بزرگتر شد و بعد از ۹ ماه و ۹ روز و ۹ ساعت دریچه ای از شکم درخت باز شد و از داخل آن پنج بچه با پستانکهای نقره‌ای بر دهان پدیدار شدند. از زمان تولد این بچه‌ها، دایره‌ای نقره‌ای اطراف درختان را فرا گرفت. همواره صدای موسیقی از درختان به گوش می‌رسید. ترکان دوققوز اوغوز تربیت این کودکان را بر عهده گرفتند و اسامی آنان را سونقور تگین، کوتور تگین، توقاق تگین، اورتگین و بوغو تگین نهادند. چون به سن ۱۵ سالگی رسیدند نام و نشان و پدر و مادر خویش پرسیدند. مردم آنان را کنار دو درخت مذکور آوردند. آنان به ستایش درختان پرداختند و دورشان حلقه زدند. آنگاه درختان به زبان آمدند و به دعای خیر اولاد خویش پرداختند.

مدتی گذشت مردم جمع شدند و بوغوتگین را به خاقانی خویش برگزیدند. چرا که بوغوتگین در عین باهوشی و درایت، زبان همه‌ی قبایل را می‌دانست و بر احوال همه واقف بود. او سه کلاغ داشت که اتفاقات چهار گوشه‌ی جهان را به او خبر می‌دادند. بوغوتگین شبی پیرمردی ریش سفید با لباسی سفید بر تن و عصایی در دست در خواب دید. به بوغوتگین بشارت داد که ترکان بر اکناف جهان سلطه خواهند یافت.

بوغوتگین و دختر آسمان

شبی بوغوتگین در خواب بود. ناگهان پنجره باز شد و دختری زیبا از آسمان فرود آمد. بوغوتگین چشمان خود را بست و خود را به خواب زد. دخترک تلاش کرد تا بوغوتگین را بیدار کند اما راه به جایی نبرد. قطع امید کرد و از پنجره بیرون آمد و رفت. شب دوم باز هم از آسمان پایین آمد. باز هم بوغوتگین خود را به خواب زد. این بار هم تلاش دخترک برای بیدار کردن او فایده‌ای نداشت.

بوغوتگین می‌دانست که آن دخترک باز هم خواهد آمد، به فکر چاره افتاد و با خود اندیشید و مصلحت دید تا با وزیرش در میان بگذارد. وزیر بدو گفت: فرزندم از این امر واهمه به دل راه مده. امر خیری در این واقعه اتفاق خواهد افتاد. آمدن او برای آموختن علوم مفید می‌باشد. فردا که آمد بیدار باشید، آنگاه دلیل آمدن را خواهید فهمید.

شب سوم دخترک آمد. این بار بوغوتگین به استقبالش رفت، بدو حرمت نهاد. احتمال وزیر صحیح بود. او حقیقتاً الهه‌ای بود که از آسمان آمده بود. آمده بود تا دینی تازه برای بوغوتگین معرفی کند.

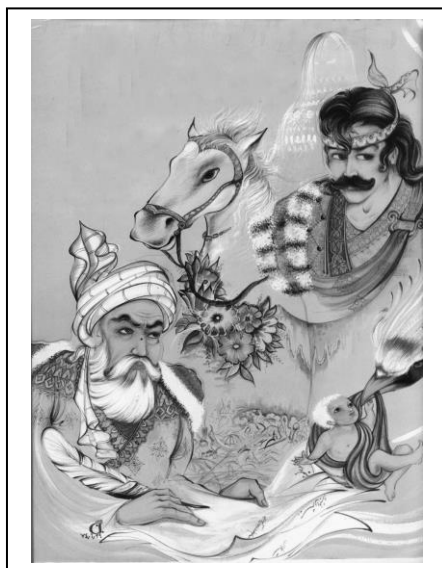
دخترک، بوغوتگین را همراه خود به «آغ داغ» برد و در آنجا افکار و رسوم دین تازه را به بوغوتگین یاد داد. از آن روز، دخترک پیش بوغوتگین می‌آمد و او را با خود به آغ داغ می‌برد. این وضع روزها و شبهای زیادی طول کشید. بوغوتگین اصول و اسرار دین تازه را فرا گرفت. رسالت الهه پایان یافته و مسؤولیت بر گردن بوغوتگین می‌افتاد. دخترک هنگام وداع گفت: هر چه در آسمان بود فرا گرفتید. من دیگر نخواهم آمد. از فردا به فتح چهار گوشه‌ی جهان بیایزید. در راهی که نشانان دادم عدالت را بگسترانید حقایق را که به شما آموختم در سراسر جهان پخش کنید!



Gök-Türklerin Ergenekon'dan çıkışlarını gösteren, temsili resim.

فردای آن روز
بوغوتگین برادران خویش
را فرا خواند. هر یک را به
رهبری اردویی برگزید و
برای فتح چهار گوشه‌ی
جهان گسیل داشت. خود
نیز با لشکری گران به
سوی چین رهسپار شد.

همگی از عهده‌ی مأموریت خویش برآمدند.



داستان افراسیاب^۱

افراسیاب قهرمان بزرگ ترکان همواره در مقابل دشمنان، قهرمانی‌های شگفت انگیزی نشان داده است. ترکان به او «آلپ ارتونقا» می‌گفتند و داستان چنین آغاز می‌شود:
آلپ ارتونقا دئیه‌رلر بیر خاقان واریدی

^۱ ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، جلد ۱.

اونا یئر اوزو دار، گؤی اوزو داریدی
توغ ائله میشدی گؤی اوزونه گونشی
بیلگه لیکده داخلی یوخدو بیر اشی.
گؤگ تورک، اویغور، قارلوق و قاراخانلی،
داها نئجه تورک لر، آدلاری شانلی.
اونو اؤز لرینه آتا سایدیلار
شؤهره تینی دؤرد بوجاغا یایدیلار.
اوچماغا وارینجا اول اولو خاقان
یخیلیدی اوستلرینه گؤی قوریقان
آنجا قانلی یاش تۆکوب یوخلادیلار
چیغیریشیب آغلادیلار، آغلادیلار ...

افراسیاب قهرمان باستانی ترکان است. نام ترکی او آلف ارتونقا است. آلف ارتونقا در قرن
هفتم پیش از میلاد، خاقان کبیر ترکان سکا (توران) بوده است. او در جنگهای ایران - توران
شرکت کرده و بارها ایرانیان را مغلوب ساخته است و در نهایت مغلوب کیخسرو شده و کشته
شده است. محمود کاشغری دانشمند بزرگ ترکان، هزار سال پیش در کتاب ارزشمند «دیوان
لغات الترك» بارها از این قهرمان بحث به میان آورده و سرود غمنامه‌ای را که در مرگ او سروده
شده است آورده است:

آلف ارتونقا اؤل دیمو
عزت اوجون قالدی مو؟
اؤد لک اؤجین آلدی مو؟
ایمدی یوره ک ییر تیلور.

یوسف خاص حاجب در اثر گرانقدر خود قوتادغو بیلک که سه سال قبل از نگارش دیوان
لغات الترك به رشته‌ی تحریر در آورده است این ابیات را درباره‌ی افراسیاب قید کرده است:

بو تورک بیگلرینده آتی بلگولوک
آلف آرتونقا ایردی قووه تی بلگولوک
بروک بیلگی بیرله اؤکوش اردی می؟
بیلیک لیک اوغوشلوق بوردون کودرمی؟
تاجیکلر ییر اونی افراسیاب

بو افراسیاب توتدی ایلر تالاب^۱

درباره‌ی افراسیاب روایات مفصلی در کتاب «شاهنامه»ی فردوسی وجود دارد. طبیعی است که فردوسی روایاتی را منعکس کرده است که بر خلاف امیال ترکان است. پشنگ پادشاه توران وقتی خبر مرگ منوچهر - شاه ایران را دریافت می‌کند برای جنگ با ایران، بزرگان ترک را گرد می‌آورد و می‌گوید: «شما خبر دارید که ایرانیان چه بر سر ما آورده‌اند. زمان انتقام گیری ترکان فرا رسیده است.» در دل فرزندش آلپ ارتونقا شوق انتقام به غلیان آمد. روبه پدر کرد و گفت:

«من مردی هستم که می‌توانم با شیران بجنگم. باید انتقام خود از ایرانیان بگیرم.» او قامتی سرو مانند و بازوانی چون شیر داشت. همچون فیل نیرومند بود. زبانش برنده چون شمشیر بود. زمانی که برای جنگ تدارک دیده می‌شد فرزند دیگر پادشاه ترک - آلپ آریز - پا به دربار نهاد و گفتج: «پدر! بزرگترین شخص ترکان هستی. منوچهر مُرد، اما ارتش ایران قهرمانان بزرگی دارد. عصیان نکنیم. اگر سر به شورش برداریم چه بسا کشورمان را بر باد دهیم.» پشنگ جواب پسرش را چنین داد: «آلپ ارتونقا در شکار چون شیر است و در جنگ، فیل جنگی است. تمساحی دلاور است. او باید انتقام پدران خود را بگیرد. تو هم همراه او باش. هنگام جنگ قشون را به طرف «آمول» بکشانید. ایران را زیر سم اسبان لگدکوب کنید. آب رودخانه را با خون آغشته سازید.»

فصل بهار بود که قشون ترک در زیر فرمان آلپ ارتونقا به طرف ایران حرکت کرد. به دهستان آمد. دو قشون رو در رو شدند. بارمان از قهرمانان ترک به طرف ایرانیان حرکت کرد و حریف طلبید. فرمانده ایران به لشکر نگریست. کسی از جوانان پیش نیامد. تنها برادر فرمانده به نام قباد جلو آمد. اما از او سنی گذشته بود. برادرش بدو گفت: «بارمان، جوانی شیر دل و سوار کار است. قامتش تا خورشید بالاست. تو سالخورده‌ای. اگر خون زلفان سفید ترا آغشته سازد ترس بر قشون مستولی می‌شود.» اما قباد گوش نداد و گفت: «انسان شکار است و مرگ شکارچی اوست» و وارد میدان شد. بارمان بدو گفت: «سرت را به من می‌دهی. اگر کمی درنگ می‌کردی بهتر بود. زیرا زمان قصد جان تو کرده است.» قباد با گفتن اینکه «من سهمم را از دنیا گرفته‌ام» به مقابله برخاست و اسب را هی کرد. دو پهلوان از صبح تا شام با هم گلاویز شدند. در آخر بارمان، قباد را مغلوب ساخت و پیروزمندانه پیش آلپ ارتونقا رفت. چون قشون ایران چنین دید دست به حمله برد. دو قشون وارد نبرد شدند. جنگی درگرفت که تا آنروز دنیا

^۱ ترجمه :

در میان بزرگان و شاهان ترك اقتدار آلپ ارتونقا معلوم و شناخته شده است او ضمن اینکه شاه بزرگی بود صاحب فضیلت فراوان نیز بود. او فرمانروایی دانشمند و خردمند بود. تاجیک ها نام او را افراسیاب خوانده اند، این افراسیاب جهان را گرفت.

به خود ندیده بود. آلپ ارتونقا پیروز شد. ایرانیان تاب مقاومت نیافته و از هم پراکنده شدند. پادشاه ایران دو فرزندش را به سوی کشور روانه ساخته زنان را رهسپار کوه زاوه کرد. دو قشون ترک و ایران بعد از دو روز استراحت، روز سوم آلپ ارتونقا جنگ را آغاز کرد. بزرگان ایران مردند و زخمی شدند و میدان از اجساد آنان پر شد. شب فرا نرسیده بود که ایرانیان مغلوب شدند. وقتی پادشاه ایران و فرماندهان اصلی چنین دیدند به قلعه‌ی دهستان پناه بردند. آلپ ارتونقا قلعه را تسخیر کرد. پادشاه ایران دست از قلعه کشید و پا به فرار نهاد. آلپ ارتونقا او را دنبال کرد و در نهایت دستگیر ساخت.

«زال» قهرمان پادشاه کشور کابل که تابع ایران بود به کمک ایرانیان شتافت. نبردهای سنگینی براه انداخت و قشون ترک را مغلوب کرد. آلپ ارتونقا که از این وضع عصبانی شده بود پادشاه ایران را کشت و می‌خواست که اسیران را نیز بکشد. اما برادرش آلپ آریز او را از این کار منع کرد. اسیران را به «ساری» فرستاده زندانی ساخت. خود نیز از دهستان به ری آمد و تاج ایران را بر سر نهاد و پادشاه ایران شد. اما برادرش آلپ آریز را که باعث فرار زندانیان ساری شده بود به قتل رساند.

وقتی زو بر تخت ایران نشست دو قشون دوباره وارد جنگی ۵ ماهه شدند. در این اثنا قحطی فرا رسید. بالاخره دو قشون برای اینکه انسانیت از بین نرود آشتی کردند. شمال ایران از آن توران گشت.

اما قبل از مرگ زو، آلپ ارتونقا دوباره به ایران لشکر کشید. چون آلپ ارتونقا برادرش آلپ آریز را کشته بود، پدرش همه را بدو واگذار کرد. اما پادشاه جدید ایران نیز مرده و تخت شاهی ایران خالی مانده بود، در این اثنا، پشنگ پادشاه توران خبر به آلپ ارتونقا فرستاد. فرمان داد از رود جیحون گذشته بر تخت پادشاهی ایران بنشینند. ایرانیان چون از هجوم ترکان با خبر شدند به زال پناه جستند. زال هم پیری و سالخوردگی خود را بیان کرده، فرزندش رستم را به یاری آنان فرستاده در مبارزه ی تن به تن بزرگان و رهبران دو لشکر، رستم غالب آمده و کیقباد را بر تخت شاهی ایران نشاند. در نبرد اصلی دو لشکر نیز، رستم و آلپ ارتونقا رو در رو شدند. چیزی نمانده بود که آلپ ارتونقا مغلوب گردد اما بهادران ترک او را نجات دادند. رستم در یک حمله ی دیگر ۱۱۶۰ قهرمان ترک را کشته و سبب شکست لشکر ترکان گردید. از رود جیحون عبور کردند. آلپ ارتونقا نزد پدر برگشت. پدر را متقاعد به صلح کرد. صلح انجام گرفت.

بعد از بر تخت نشستن کیکاووس، اعراب عصیان کردند اما کیکاووس که بر آنان چیره گشته بود در یک ضیافت مست کرد و از دنیا رفت. این خبر ایران را ملتهب ساخت. آلپ ارتونقا با لشکری گران بر اعراب حمله آورد و آنان را منهزم ساخت. لشکر ترک بر سراسر کشور ایران

مستولی شد و بسیاری را اسیر گرفت. ایرانیان باز دست به دامن زال شدند. زال، کیکاووس را که اسیر دست اعراب شده بود نجات داد و اعراب را به قشون خود اضافه کرد و به طرف ترکان روانه گشت. در یک جنگ خونین، نیمی از ترکان کشته شدند. آلپ ارتونقا شکست خورد و فرار کرد.

روزی رستم - قهرمان نامدار ایران - را مأموریت دادند تا به توران رفته و آلپ ارتونقا را دستگیر نماید. به شکارگاهی که در نزدیکی سرخس بود رفته و ۷ روز ماندگار شد. آلپ ارتونقا چون این خبر شنید همراه لشکر بدانجا رفت. در نبرد تن به تن، قهرمانان ترک بر ایرانیان غالب شدند و نوبت چون به رستم رسید همراه ۷ پهلوان اردوی توران را در هم کوبید. چیزی نمانده بود که خود آلپ ارتونقا نیز دستگیر شود.

کیکاووس در ایران مجالس عیش و نوش به راه انداخت و چون آلپ ارتونقا موقعیت را مناسب یافت با لشکری گران روی به ایران نهاد. این خبر به کیکاووس رسید. فرزندش سیاوش و رستم را علیه ترکان فرستاد. ارتش ترک را مغلوب ساخته و قلعه‌ی بلخ را به دست آوردند. در این اثنا، آلپ ارتونقا خوابی دید و چون با دانشمندان مشورت کرد و تعبیر خواب خود را خواست با ایرانیان صلح کرد. بخارا، سمرقند و چاچ را به ایرانیان واگذار کرد و به گنگ برگشت. اما کیکاووس راضی به این صلح نشد و رستم و سیاوش را مورد سرزنش و تنبیه قرار داد که در این میان رستم به شهر و زادگاه خود برگشت و سیاوش به آلپ ارتونقا پناهنده شد. سیاوش با احترام تمام تا شهر گنگ پایتخت توران آمد و محبوب مردم توران شد. حتی با دختر پیران یکی از قهرمانان برجسته‌ی ترک و مدتی بعد با فرنگیس دختر آلپ ارتونقا ازدواج کرد. از دختر پیران صاحب فرزند پسر شد. اسمش را کیخسرو نهاد.

مدتی بعد، دشمنان که چشم دیدن سیاوش را نداشتند به سعایت پیش آلپ ارتونقا پرداختند و بین آن دو فاصله و کدورت انداختند. سیاوش کشته شد. به همین خاطر، باز رستم وارد معرکه شد. در نخستین نبرد فرزند آلپ ارتونقا به نام «سارکا» را کشت. آلپ ارتونقا برای انتقام فرزندش حمله آورد. اما با پیروز شدن ایرانیان، او را تا دریای چین عقب نشاندد. رستم هر جا که تورانیان را یافت از دم تیغ گذراند و بعد از ۶ سال ماندن در توران به کشور خویش برگشت. آلپ ارتونقا چون شکست توران و کشته شدن ترکان را شنید خون گریه کرد. سوگند خورد که انتقام بگیرد. لشکر فراهم آورد و به ایران وارد شد. نبرد کرد و بر ایران حاکم گردید. قحطی پیش آمد و ایرانیان هفت سال گرسنگی کشیدند و مردند. برای نجات ایران، کیخسرو را از توران فراری دادند. کیکاووس تخت را به نوه اش کیخسرو سپرد. کیخسرو برای گرفتن انتقام از آلپ ارتونقا به آماده کردن لشکر پرداخت. اما این لشکر پیش از روبرو شدن با آلپ ارتونقا از هم پاشید. کیخسرو لشکر دیگری فرستاد. یکی از سرکردگان ترکان به نام بازور باز هم به رستم

گرویدند و او را به جنگ فرستادند. رستم بعد از نبردهای خارق العاده، اردوی توران را شکست داد و خاقان چین را که به تورانیان پیوسته بود دستگیر ساخت.

آلپ ارتونقا با شنیدن خبر، پریشانحال شد. بزرگان گرد آورد. اینان گفتند: «چه کار کنیم! لشکریان چین و سقلاّب شکست خوردند. برای لشکر توران چیزی نماند. گویی اینکه مادرمان ما را برای مردن زاییده است». آلپ ارتونقا به تجهیز نیرو پرداخت. پسرش «شیده» اراده‌ی او را محکّمتر ساخت. برای این نبرد، از طرف اردوی توران، لشکری از چین به نام «پولادوند» که در کوهها اسکان داشت شرکت کرد. او پهلوانان ایران را در هم کوبید اما از رستم شکست خورد. بعد از آن لشکریان ایران و توران در هم آمیختند. ایرانیان پیروز شدند. آلپ ارتونقا گریخت بعد از این، کیخسرو بر دو سوم جهان حاکم گشت. در حالیکه در دربار شراب خورده بود ایرانیان از مرز توران گذشتند. خبر به آلپ ارتونقا رسید که لشکریان ایرانی بر سرزمینهای توران دست یافته و به اذیت و آزار کشاورزان می‌پردازند. سرکرده‌ی لشکر ایران بیژن بود. او سرگرم عیش و عشرت بود و با دختران نشست و برخاست می‌کرد و در این میان به دختر زیبایی به نام منیژه دل بست. منیژه دختر آلپ ارتونقا بود. دل به هم دادند. منیژه او را به دربار دعوت کرد. آلپ ارتونقا با شنیدن این خبر خشمگین شد. بیژن را در چاهی اسیر کرد. دخترش را نیز بیرون راند. پادشاه ایران چون از عدم برگشت از کرده‌ی جوان با خبر شد رستم را به دنبال او فرستاد. رستم در لباس تاجران تا پایتخت ترکان رفت. بیژن را از چاه نجات داد و به سوی دربار حرکت کرد، منیژه را نیز به ایران فرستاد. آلپ ارتونقا از نو لشکری فراهم آورد و دست به حمله زد. پشت لشکر ایرانیان بیستون بود. باز هم ایرانیان به همت رستم پیروز شدند. آلپ ارتونقا تا قارلوق گریخت. به سران لشکرش گفت: «من وصیتم را می‌گویم. در زمان منوچهر ایران هرگز بر توران پیروز نشده بود. اما امروز ایرانیان در دربارم زندگی ام را تهدید می‌کنند. بر این اندیشه ام که انتقامی سخت بگیرم. یک بار با هزار و یک لشکر ترک و چین حمله خواهم آورد». شروع به تجهیز نیرو کرد. اما نخستین دور نبرد را که آلپ ارتونقا شرکت نکرده بود ایرانیان غالب شدند. پادشاه ایران فقط می‌خواست آلپ ارتونقا را از میان بردارد. باز لشکر از همه جا گرد آورد. آلپ ارتونقا بار دو و سوم لشکر را گرد آورد در شهر «بیگ کند» جلوس کرد. در قرارگاهش چادرهایی از پوست شیر وجود داشت. بر تختی جواهرنشان نشسته بود. در پیشش پرچمهای قهرمانانش در اهتزاز بود. چون از شکست اردویی که فرستاده بود با خبر گشت خشمگین شد. سوگند خورد که انتقام نگرفته بر نخواهد گشت. نیمی از لشکر را به فرزندش «قاراخان» سپرد و راهی بخارا کرد. «شیده» (نام اصلی اش پشنگ بود)، «جهن»، «افراسیاب»، «گردگیر» و «ایلیا» از فرزندانش در این اردو بودند. اقوام چیگیل، تاراز، اوغوز، قارلوق و ترکمن

ها جزو لشکریانش بودند. پیش از رودررویی دو لشکر، ابتدا کیخسرو با فرزند آلپ ارتونقا که شیده نام داشت روبرو شد. شیده مرد. آلپ ارتونقا تا خبر را شنید زلف بر آشفست. روز بعد، دو لشکر تا شب با هم نبرد کردند و شب هنگام از هم جدا شدند. روز سوم نیز با هم به مبارزه پرداختند. آلپ ارتونقا چون شیر ژیان می غرید. بسیاری از پهلوانان نامدار ایران را کشت. کیخسرو و آلپ ارتونقا رو در رو قرار گرفتند. اما پهلوانان ایران نمی خواستند او با پادشاه ایران روبرو شود به این خاطر اسب او را گرفتند و عقب کشیدند. آن شب آلپ ارتونقا از رود جیحون گذشت. سپس با لشکر قارخان به هم پیوستند و راهی بخارا شدند. کمی استراحت کردند. سپس به پایتخت خود گنگ برگشت. این شهر چون بهشت بود. خاکش طلا و کوههایش نقره بود. لشکر از همه سو فرا خواند. در این اثنا خبر آوردند که کیخسرو از جیحون گذشته و به سوی آنان می آید. کیخسرو وارد سغد شد. باز هم حمله آورد. تورانیان آب را بر ایرانیان بستند و سپس لشکریان ایران را محاصره کرده و کشتند. کیخسرو نیز هر که جلو می آمد - زن و بچه و پیر، همه را می کشت. دو لشکر در کنار رود گلزاریون رو به رو شدند. باهم درآمیختند. از اردوی آلپ ارتونقا ترس و وحشت بر اردوی کیخسرو مستولی شد. عقب کشید و دعا کرد و از خدا کمک طلبید. طوفانی شروع شد و اردوی توران زیر مه و غبار گم شد. ترکان شکست خوردند. اما آلپ ارتونقا از فرار لشکریان جلو گیری به عمل آورد. آنان برگشتند و دوباره نبرد کردند. چون شب فرا رسید دو لشکر از هم سوا گشتند. آلپ ارتونقا تمام نیرویش را گرد آورد تا کار ایران را یکسره کند. کیخسرو از نیت او آگاه شد و دست به دامن رستم گردید. آلپ ارتونقا وارد شهری شد که رستم در استراحت بود. کیخسرو رستم را آگاه کرد. در این شهر همه جا پر از حوضها و چشمه ها و جویبارها بود. شهری آباد و چون جنت بود. آلپ ارتونقا در پایتخت خود گنگ ماند. با شاه چین نیز نامه ای نوشت و از او کمک خواست. کیخسرو پیش رستم رفت و با هم متحد شدند. دور قلعه خندقها کردند. هیزم آوردند و آتش زدند. آلپ ارتونقا به همراه ۲۰۰ تن از قهرمانان از کانالی مخفی از شهر بیرون رفت. نزد پادشاه چین رفت. خاقان چین اردویی بسیار تجهیز کرده بود. ترکان پس از با خبر شدن از اوضاع، پیش آلپ ارتونقا گرد آمدند. کیخسرو اردویی به گنگ فرستاد خود به رو در روی آلپ ارتونقا رفت. روبرو شدند. آلپ ارتونقا نامه ای به او نوشت و از او خواست در منطقه به دور از مردم، به نبرد تن به تن بپردازند. کیخسرو در جلوی اردو خود خندقها کند. بخشی از نیرویش را به عقب اردوی ترکان فرستاد. ترکان شب هنگام حمله آورده و در خندقها افتادند. نیروهای پشت سرشان نیز بر آنان حمله آوردند. لشکر ترکان شکست خورد. کیخسرو به طرف گنگ برگشت. خاقان چین هم ترسید و رسولی پیش کیخسرو فرستاد. کیخسرو و به شرط اینکه به کمک آلپ ارتونقا نپردازند از در

صلح در آمد. آلپ ارتونقا با شنیدن اوضاع پریشان حال شد و بیرون آمد. کنار دریای زره دریایی بی‌انتها بود. آنجا کشتیبانی بود، گفت: «ای پادشاه! نمی توانی این دریای عمیق را بگذری. ۷۸ سال دارم و تا حال ندیده ام از اینجا کشتی ای عبور کرده باشد.» آلپ ارتونقا گفت: «مردن بهتر از کشته شدن است.» کشتی‌ای ساختند. سوار شد و بادبان بر افراشتند. وارد شهر «گانگیدیر» شدند. آلپ ارتونقا گفت: «گذشته را فراموش کنیم. طالع باز به سوی من می‌آید» و خوابید و خوابش برد. کیخسرو از گذشتن آلپ ارتونقا از آب آگاه شد. آماده شد و برخی از شهرها و سرزمینهای را فتح کرد و به ساحل دریای زره آمد. ۷ ماهه از دریا گذشتند. گانگیدیز را فتح کردند. آلپ ارتونقا گریخت. کیخسرو وارد پایتخت توران - گنگ شد. از حال آلپ ارتونقا پرسید. کسی آگاه نبود. در حالیکه او در همین حوالی بی‌آذوقه می‌گشت. غاری در سینه‌ی صخره‌ها را مأمن خود ساخت. در اینجا فردی معتکف به نام «هوم» می‌زیست. روزی صدایی از غار شنید. آلپ ارتونقا بود که از طالع خود شکایت می‌کرد. هوم از شنیدن کلمات ترکی او را شناخت و دستگیرش ساخت. اما او گریخت و به آب پدید. کیخسرو این خبر را شنید. آلپ ارتونقا را با هزار حيله و مکر از آب بیرون آوردند و کشتند.

داستان دیگری - "مولان"، اینک در دست است که متاسفانه تنها بخشهایی از آن باقی مانده است. ولی به دلیل حفظ اصالت‌های ترکی خود و تشابهات این داستان با مشخصات موجود در دیگر داستانهای حماسی ترکان شایسته‌ی دقت نظر است. این داستان به سده‌ی چهارم میلادی مربوط است. ترکان در جنگ با چینی‌ها به دلیل نبود جنگاوران مرد، دختری به نام مولان لباس مردانه می‌پوشد و به عنوان یک سرباز وطن‌دوست علیه دشمن می‌جنگد و رشادتها نشان می‌دهد، بهتر است این منظومه را با هم بخوانیم:

مولان قاپی یانیندا قوماش توخوئور
دزگاهین سه‌سی ائشیدیلمه‌ییر
گنج قیزلارین نفس آلیشلاری دویولور یالنیز،
قیزا نه دوشونودویونو سوروشورام.

نه‌یی خاطیرلا دیغینی سوروشورام قیزدان
قیز بیر شیر شئی دوشونومور
قیز بیر شیر شئی خاطیرلامر
عسگر گونده‌ریلدیگینی گوردون دون گئجه.

خاقان بوؤوک سفر برلیک اعلان ائتدی
عسگری لیستده اون ایکی پارچادیر
هر لیستده بابامین آدی دا وار
بابامین سائیتیشمیش اوغلو یوخ.

مولانیین (منیم) آقابیگی سی یوخ
بازاردان بیر آت، بیر آیر آلماق ایسته ییرم
بابامین یئرینه جبهه یه گئده جه یم
دوغو بازاریندان گوزه ل بیر آت آلدی.

باتی بازارینندان بیر آیر آلدی
گونئی بازارینندان بیر قمه آلدی
قوزئی بازارینندان دا اوزون بیر قامچی آلدی
صباحلاری آناسینا - باباسینا وداع ائدیب آیریلدی.

آخشام ساری ایرماغین کناریندا دینلندی
آرتیق آناسی نین - باباسی نین قیزلارین سس لرینی
ساری ایرماغین چاغلا ییشینی دویووردو یالنیز
صباحلارین ساری ایرماغا و داع ائدیب گئتدی.

آخشام هیشان تپه لرینده واردی
آرتیق آناسی نین - باباسی نین قیزلارین سه سینی
یئن - شان بربرلری نین آتلاری نین کیشنه مه لری دویولوردو یالنیز
بین لی قدهر یایا اولاراق جبهه یه یورودو.

گئچیدلر له داغلاردان اوچار کیمی گئچدی
قوزئی روزگارلاری گورولتولر گتیریردی
قارلار دمیر البسه اوزه رینده پاریلدیر
ساواشدا اولور ژنرال و سوبای لارین یوزلرجه سی.

عسکرلر اون ایلل سونرا دؤنور
خاقانین حضورونا چیخیرلار،
اونلارا خاقان اون ایکی روتبه وئیر
یوزلرجه، بینلرجه دن آرتیق ارمغانلار داغیدیرلار

خاقان اونلارا نه آرزی ائتدیک لرینی سوروشور
مولان هئچ بیر شئی ایسته میر
اییی بیر آت ایستیر یالنیز
خاقان چوجوغو یوردونا گؤنده ریر.

عائله‌سی‌نین گلدیگینی دویوبور کیچیک اثرک کارداشی
پیچاغینی بیلیر، قویونلارلا دونوزلارلا گئدیر
دوغودا کی آدامین قاپیسینی آچدیم
باتیداک کی صدرین اوزه رینه اوتوردوم.

ساواش پالتارلاریمی چیخارتدیم
اسکی زامانلاردا کی پالتارلاریمی گئیدیم
پنجره‌نین کناریندا گؤزل ساچلارینی تارادی
آینانین قارشیسیندا باشینا بیر گول تاختی.

قاپیدان چیخدی، آرخاداشلارینی قارشیلادی
آرخاداشلاری حیرتده قالدیلار
اون ایکی ایل بیر لیکده کئچیرمیشدی
مولانین قادین اولدوغونو آنلامامیشدی.

اثرک دوشانلارین ایقلاری بیر - بیرینه چارپار
دیشی دوشانلارین گؤزلی شاشقین باخار
دیشی دوشانلار یان - یانا گئده

ارکک می، قادین می اولدوغوم نئجه فرق ائدیلیر!..

داستان آتیلا^۱



یکی از داستانهای برجسته‌ی ترکان در مورد آتیلاست که در قرن پنجم میلادی، نصف اروپا را تحت سلطه‌ی خویش گرفت. ما در منابع اروپایی نیز به اشعار زیادی برمی‌خوریم که هونها در مورد آتیلا می‌خوانده‌اند ولی هنوز سند و نسخه‌ی ترکی آن تا به امروز به دست ما نرسیده است. این داستانها در ادبیات ملت‌های اسلاو، ژرمن، فین و فرانسه موجود است. آتیلا در قرن پنجم سرزمین‌های روس، هلند، مجارستان، آلمان، استرالیا و سرزمین‌های با لکان را تسخیر کرده بود.

در اسناد غرب، اشعار مرثیه‌ای که درباره‌ی وفات جهانگیر بزرگ هون - آتیلا توسط شاعران ترک و هون در اطراف چادر بزرگ این قهرمان سروده و خوانده می‌شده است ثبت شده‌اند. در کتاب «شاعران ساز ترک تا آخر قرن ۱۶» می‌خوانیم:

«نخستین اطلاعات تاریخی درباره‌ی شاعران و موسیقی شناسان ترکان به نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم میلادی یعنی دوران آتیلا مربوط می‌شود. بر اساس این اطلاعات از منابع غرب، در اردوی آتیلا شاعران و موسیقی دانان وجود داشته است؛ اینان در مهمانی‌های او، اشعاری را که در قهرمانی‌ها و پیروزی‌های او سروده بودند می‌خواندند. پر یسکوس صحنه‌های چنین جشنی را به تصویر کشیده است. در شامگاهان با روشن شدن مشعلها در چادر عظیمی که از ابریشم ساخته شده است آمدن دو شاعر مشاهده شد؛ اینان در مقابل آتیلا به زبان هون اشعاری را که خود تنظیم کرده بودند خواندند: این اشعار مربوط به قهرمانی‌ها و فتوحات آتیلا بود، آنانکه در این مجلس بودند با شنیدن این اشعار به شوق و ذوق آمدند؛ چشمانشان می‌درخشید و چهره‌هاشان حالتی ترسناک به خود می‌گرفت.

بسیاری گریه سر می‌دادند، جوانان اشک‌های پر از آرزو و احتیاض و پسران نیز اشک درد و تأسف می‌ریختند».

^۱ نهاد سامی بانارلی، تورك ادبيياتي تاريخي، استانبول، جلد ۱، ۲۰۰۴، ص ۱۴۰.

«در مراسم رحلت آتیلا نیز موقعیت ممتاز شاعران را مشاهده می‌کنیم: بدان مناسبت شاعران و محارب‌ان بر اساس داستانهای جنگ، مرثیه‌های خود را که به زبان هون سروده بودند قرائت کردند. آداب Goth این مرثیه را تا زمان gordanes حفظ کرده و مورخ نیز موفق شده است آنرا چنین بنگارد: ^۱

«آتیلا حاکم جسورترین اقوام، بزرگترین فرمانروای هونها و فرزند موندزوخ، که قبلاً از او با نیروی باور نکردنی تمامی سرزمینهای اسکاندیناوی و رژمن را صاحب گردید. او به شرط ضبط کردن بسیاری از شهرهای این کشورها، روم را به هراس انداخت؛ خوف آن می‌رفت که سرزمینهای بیشتری اسیر پنجه‌های وی گردد؛ روم توانست با خواهش و تسلیم در برابر او و دادن سالها باج بروی تسکین بیابد. بعد از انجام همه ی اینها به کمک خاص بخت فوت کرد، فوت او بخاطر دشمنان یا خیانت افراد خود نبوده است، او در اوج قدرت و محبوبیت خاص در میان ملت خویش دار فانی را وداع گفت.

افراد قشون که در پیرامون چادر ابریشمی که جنازه ی آتیلا در آن نهاده شده بود دایره تشکیل داده بودند این مرثیه و سروده‌های درد را تکرار می‌کردند». پریسکوسی که در فوق از آن نام برده شد معلم خطیب و مورخ نامدار بیزانس است که به عنوان سفیر در پیش آتیلا بوده است. در حالیکه نوشته تاریخی وی هنوز به دست نیامده است اما توسط gordanes که اصلاً Goth می باشد مشاهده شده است.^۲ به این ترتیب یادداشتهای مهمی درباره آتیلا از یادداشتهای پریسکوس وارد تاریخ gendanes شده است.

بنابراین به گفته‌ی پریسکوس، در چادر آتیلا که به سان قصری ابریشمین بوده است شاعران و خنیاگران به تألیف، سرایش و روایت داستانها می‌پرداختند. این داستانها در واقع برای تشویق و به هیجان آوردن جنگجویان هونیان جهت کسب پیروزیهای تازه‌تر به کار می‌آمدند و پیرامون قهرمانی‌های آتیلا آفریده می‌شدند.

عناصر ملی - هنری در داستانهای ترک

می‌دانیم که محققان بسیاری روی مشخصات و ویژگی های داستانهای ترکان بررسی و تحقیقات ارزنده‌ای به انجام رسانده اند و عناصر برجسته آنها شناخته‌اند از آن جمله به عناصر زیر به طور مختصر اشاره می‌کنیم:^۳

1) Amedee Thierry , Histoir DAHiea , Paris , 1856 , P 144 , 230

۲) حسین نامیق (اورخون)، آتیلا و اوغوللاری، استانبول، ۱۹۳۳، ص ۱۱۵.

۳ بهروز حق، حماسه کوراوغلو، برلین، ۱۳۶۸. م. کریمی، کوراوغلو حماسه‌سی، تهران، ۱۳۸۲. م. کریمی، اسطوره‌های آذربایجان، امید زنجان، شماره‌های مختلف، ۱۳۷۳.

نور

نور از عناصری است که در بیشتر داستانهای ترکی وجود دارد از جمله آلان قو و از نوری که در چادر به وی می‌تابد حامله می‌گردد. در داستان اوغوز خاقان نوری که از درخت ساطع می‌شود تبدیل به دختری زیبا می‌گردد که اوغوز خان با وی ازدواج می‌کند. خورشید و ماه نیز که با نورشان شناخته می‌شوند در داستانهای آذربایجان نقش اساسی دارد و گاه گون آتا و آی آنا به عنوان الهه شناخته می‌شوند.

درخت

درخت به عنوان منشاء زندگی و حتی درخت عشق در داستانهای ترکان دیده می‌شود. درخت که انسان ابتدایی از میوه‌های آن سیر می‌شد برای او ارزش فراوان داشت و دارای تقدس خاصی بوده است. در داستانهای آذربایجان همان اوغوز خاقان که همسرش از شکم درخت بیرون می‌آید یا درخت بالای قوشابولاق در داستانهای کوراوغلو درختی مقدس به شمار می‌آید. تقدس درخت تا جایی پیش می‌آید که حتی در اسلام نیز تقدس خاصی می‌یابد و شاعری چون یونس امره، آنرا از عناصر بهشتی می‌شناسد:

آلتوندان دیر دیره کلری
گوموشدن دیر یارپاقلاری
اوزانیدیقجا بوداقلاری
بیتر آلاه دییه - دییه ...

و یا در کتاب دده قورقود نیز به تقدس درخت برمی‌خوریم و حتی در کتاب دیوان لغات الترک در میان اشعار باقیمانده از دوران پیش از اسلام از مقدس بودن درخت بسیار سخن رفته است.

معادن و اسامی معادن

معادن جزو عناصری است که در داستانهای ترکان از ویژگی خاصی برخوردار است و جالب اینکه اکثر معادن و فلزات، اسامی اصیل ترکی دارند و در بسیاری از داستانهای کهن نام «آلتون»، «گوموش»، «تامیر» (همان دمیر) به کار رفته است و کمانهایی از طلا، تیرهایی از نقره و پرهایی از آهن داشته‌اند و جالب آنکه از زنگ زدن ابزارهایی که از دمیر بوده‌اند سخن به میان آمده است و این نشان می‌دهد که ذوب فلزات و فلز کاری در میان ترکان قدمت طولانی داشته است. ظروف خورد و خوراک از نقره بوده، حتی نعل فولادی که بر سم اسبان می‌زده‌اند نشان از قدمت این فرهنگ و تمدن در میان ترکان دارد.

بوزقورد

در اکثر داستانهای آذربایجان گرگ خاکستری از احترام خاصی برخوردار بوده و چنین نمی شد مگر باورهایی که ترکان به کمک وی در پرورش و حتی راهنمایی اوغوزخان داشته اند. امروز هم جسارت و جرأت گرگ در میان ترکان زبانزد همه است و دست گرگ در خانه‌ها



نگهداری می شود و مرضی که از ترس به وجود آمده باشد و با زدن دست گرگ بر پشت مریض، او را شفا می دهند.

اسب

اسب از عناصر اصلی داستانهای ترکان بویژه آذربایجان است. تربیت، اهلی کردن و پرورش اسب را به ترکان نسبت داده اند. تندیسهایی از اسبان بالدار که نشان از اسبان آسمانی است در سرزمینهای ترکان در کاوشهای زیرزمینی به دست آمده است. در داستان کوراوغلو، نشانه‌هایی از بال اسب قیرآت دیده می شود.

اسب گوگ تورکان در تاریخ مانده است. اسب آتیلا در تاریخ و افسانه‌ها معروف است. اسب بومین خاقان، بیلگه خاقان در کتیبه‌های یئنی سئنی نام برده شده اند. اسب بابک - قارا قاشقا و اسب سفید وی که همه ساله سراز دریاچه‌ی ساوالان در می‌آورد در داستانهای آذربایجان همچنان با قوت تمام باقی مانده است. حتی در افسانه‌ها - مانند ملک محمد، علاءالدین و غیره اسب، زبان آدمی می‌داند و دوست و رفیقی شفیق برای قهرمان به شمار می‌آید.

زن

هیچ داستان ترکی نداریم که در آن چهره‌ی زن به خوبی برده نشده باشد و حتی در هیچ داستانی، زن از نظر ارزش اجتماعی در پله‌ای پایین‌تر از مرد قرار نگرفته است و در خیلی از

موارد زن، مقدس‌تر، محترم‌تر از قهرمان مرد شناخته شده است. هیچ رفتار و اخلاق زشتی به زنان نسبت داده نشده است حتی در داستانهای ملل دیگر که گاهی از زن چهره ای ریاکار، فریبکار، حيله گر نمایانده شده است برعکس حتی یک مورد در داستانهای ترکان به بیجوفایی، حيله گری، مکاری و اخلاقیهای زشت در زنان اشاره نشده است بلکه برعکس گاهی قهرمانان حتی در شمشیر زدن و اسب سواری از زنان خود عقب می‌مانند و میدان را به دو می‌سپارند. زن دلی دمرول زنی وفادار و فداکار است. سالجان بانو شمشیر زن و دلاورتر از قان تورالی ترسیم می‌گردد، زن قازان خان، مادر بیرک، مادر دیرسه خان، همه و همه در دلاوری، انسانیت و رفتارهای حسنه از مردان عقب نیستند بلکه در خیلی از موارد بویژه در زمان گرفتاریها و مشکلات با راهنمایی‌های خوب، فداکاریها و دیگر رفتارهای حسنه، مردان، پدران و فرزندان خود را از محصه می‌رهانند. در داستانهای دده قورقود از این چهره‌ها فراوانند. نمونه‌ی بارز این زنان را در داستانهای کوراوغلو و سیمای نگار می‌بینیم که مادری مهربان برای همه دلاوران و همسری وفادار و از جان گذشته برای کوراوغلو ست. هر چند که کوراوغلو دچار اشتباهات می‌گردد اما در اخلاق، رفتار و برخوردهای نگار حتی یک نکته‌ی ضعیف نمی‌بینیم بلکه تمام ضعفهای کوراوغلو را متانت، درایت و تدابیر نگار می‌پوشاند.

آب و چشمه

آب و چشمه در اکثر داستانهای آذربایجان از تقدس خاصی برخوردار است. آب حیات یا آب زندگی جاودانه در پشت کوه قاف قرار دارد که بسیاری از چهره‌های افسانه‌ای و تاریخی برای برخورداری از این آب راه آذربایجان را در پیش می‌گیرند. حضرت خضر پیامبر از این آب خورده است و در بیشتر افسانه‌ها و داستانهای آذربایجان به کمک قهرمانان می‌آید. آب کوثر آبی است که عاشیقهای حق در آذربایجان قدحی از آن را از دست شاه مردان علی (ع) می‌گیرند و می‌آشامند و صاحب صدای خوب، هنر شاعری و غیره می‌گردند. کوراوغلو در آب قوشا بولاق روئین‌تن می‌گردد و صدایش چنان رسا و بلند می‌باشد که کوهها از نوای او به لرزه درمی‌آیند. آب، امروز هم در زندگی آذربایجانیان نشانه‌ی روشنائی، بخت خوب و دلگشایی است. پشت مسافر آب می‌پاشند تا به سلامت بر گردد و...

موسیقی در داستانها

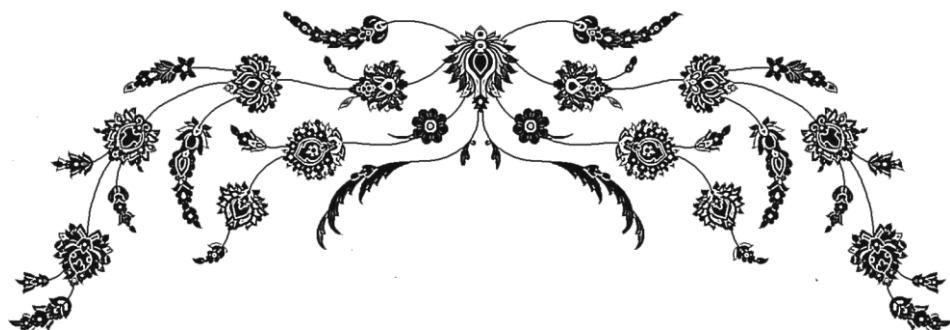
موسیقی از عناصر اصلی داستانهاست و نخستین اشعار ترکی برای داستانها و با وزن و آهنگ دلنواز سروده شده‌اند و نخستین شاعران آذربایجان خنیاگرانی بوده‌اند که قوپوزی در دست به

داستانسرایایی پرداخته‌اند. غنای موسیقی آذربایجان را در همین قدمت آن بایست دانست که به هزاره‌های پیش از میلاد برمی‌گردد. نخستین شعرهای ترکی دربارهٔ قهرمانان داستانها و همراه با ساز و آهنگ سروده شده‌اند. منبع اصلی شعر را می‌توان همین داستانها، بلکه بسیار پیشتر از آن در اسطوره‌ها که منبعی جز باورهای انسانهای اولیه ندارند جست. مراسم دینی همواره با شعر و موسیقی برقرار می‌شده است لذا مراسم دینی باستان ترکان جای بررسی دارد. از این مراسم می‌توان به سیغیر، شولن و یوغ اشاره کرد که در همین مجلد به این آداب و مراسم آذربایجان خواهیم پرداخت.

منابع و مآخذ:

- (۱) الیاس افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- (۲) م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۳) م. کریمی، زبان ترکی در بوته زبان‌شناسی تطبیقی، زنجان، ۱۳۷۸.
- (۴) هفته‌نامه‌های امید زنجان، بهار زنجان، فجر آذربایجان، ارک .
- (۵) ماهنامه پیک آذر، فصلنامه‌ی آذری .
- (۶) میرزا علی باکویی، تجریداللغات، تهران، ۱۳۱۴.
- (۷) مراغه‌ای، عباسعلی، امثال ترکانه، تهران، ۱۳۳۴.
- (۸) بهرنگی، صمد، دهقانی، بهروز، افسانه‌های آذربایجان، تبریز، ۱۳۴۷.
- (۹) جاوید، دکتر سلام‌الله، آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر، تهران، ۲ جلد، ۱۳۵۸.
- (۱۰) فرزانه، محمدعلی، بایاتیلار، تهران، ۱۳۴۴.
- (۱۱) م. کریمی، نگاهی به اساطیر آذربایجان، امید زنجان، ۱۳۷۷.
- (۱۲) رئیس‌نیا، رحیم، کوراوغلودر افسانه و تاریخ، تبریز، ۱۳۶۸.
- (۱۳) حقی، بهروز، جهان بینی حماسه کوراوغلو، برلن، ۱۳۶۷.
- (۱۴) م. کریمی، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.
- (۱۵) شایگان، داریوش، بتهای ذهنی، تهران، ۱۳۵۶.
- (۱۶) سید سلامت، میرعلی، مقدمه‌ای بر بررسی کتاب دده قورقود، تهران، ۱۳۶۸.
- (۱۷) سیدف، پروفیسور میرعلی، قیزیل دؤیوشچونون طالعی، باکی، ۱۹۸۴.
- (۱۸) ولی یف، ای، بیلقامیس داستانی، باکی، ۱۹۸۵.
- (۱۹) پوردادو، ابراهیم، اوستا، یشتها، تهران، ۱۳۳۷.
- (۲۰) تهماسب، پروفیسور، محمد حسین، کوراوغلو، کؤچورن م. کریمی، تهران، ۱۳۸۲.

- (۲۱) وای یف، ک، ائللین یادداشی، باکی، ۱۹۸۴.
- (۲۲) تهماسب، پروفیسور محمد حسین، آذربایجان محبت داستانلاری، باکی، ۱۹۷۹.
- (۲۳) زمز، زروان های زردشتی گری، ترجمه دکتر تیمور قادری، تهران، ۱۳۷۹.
- (۲۴) گلی ترقی، صورت ازلی زن با اصل مادینه، الفبا، جلد ۵، تهران ۱۳۵۶.
- (۲۵) اوستا، دکتر مهرداد بهار، بند هشن، تهران، ۱۳۶۷.
- (۲۶) اوستا، جلیل، دوستخواه، تهران، ۱۳۶۸.
- (۲۷) قافقازیالی، دکتر علی، ایران تورک ادبیاتی نین آنتالوژیسی، ارزروم، ۶ جلد، ۲۰۰۲.
- (۲۸) بانارلی، نهاد سامی، تورک ادبیاتی تاریخی، ۲ جلد، استانبول، ۲۰۰۴.
- (۲۹) نامیق، حسین، آتیل و اوغوللاری، استانبول، ۱۹۳۳.
- (۳۰) ح. صدیق، عاشیقار، تهران، ۱۳۵۵.
- (۳۱) ح. صدیق، سایالار، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۳۲) یکانی زارع، پرویز، آذربایجان، ائل ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۸.
- (۳۳) م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۳۴) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، ۲۰ جلد، باکی، ۱۹۸۱.
- (۳۵) ائلچین، شوکور، خالق ادبیاتینا گیریش، آنکارا، ۱۹۹۳.
- (۳۶) صفرلی، ائلزار، خلیل یوسف اف، قدیم و اورتا عصرلر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۲.
- (۳۸) بهادرخان، ابوالقاسی، شجره تراکمه، محرم ارگین، ترجمان ۱۰۰ تمل اثر، استانبول، ۲۰۰۲.
- (۳۹) اسلام انسیکلوپدیاسی، آذربایجان ماده سی، استانبول، ۱۹۷۹.
- (۴۰) هئیت، جواد، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران، ۱۳۶۷.
- (۴۱) م. کریمی، مقدمه ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، زنجان، ۱۳۶۷.
- (۴۲) م. کریمی، زبان ترکی در بوته زبانشناسی تطبیقی، زنجان، ۱۳۷۸.
- (۴۳) م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۴۴) تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، تبریز، فردوسی، ۱۳۵۷.
- (۴۵) ولیدی توغان، اوغوز داستانی، استانبول، ۱۹۸۲.
- (۴۶) اوژدک رفیق، تورکون قیزیل کیتابی، تبریز، ۱۳۸۰.
- (۴۷) اوژدک، رفیق، تورک لرین آلتین کیتابی، استانبول، ۱۹۸۰.
- (۴۸) سلمان ممتاز، آذربایجان ادبیاتی قاینقلاری باکی، ۱۹۸۶.
- (۴۹) کوچرلی، فریدون، آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۷۸.
- (۵۰) کومیسسون، آذربایجان فولکلورو آنتالوژیسی، باکی، ۱۹۹۶.
- (۵۱) کاپلان، محمد، تورک ادبیاتی اوزه رینه آراشدیرمالار، استانبول، ۱۹۸۷.
- (۵۲) حاجیف، واله، آذربایجان فولکلور و عنعنه لری، باکی، ۱۹۹۲.
- (۵۳) حاجیف، عباس، ادبیات شناسلیق اساسلاری، باکی، ۱۹۹۹.
- (۵۴) ارگون، نزهت، خلق ادبیاتی آنتالوژیسی، استانبول، ۱۹۳۸.



فصل دوم



افسانه‌ها

افسانه‌های آذربایجان آن چنان غنی، گسترده و متنوع‌اند که دسته‌بندی کردن آنها نیز به درازا می‌کشد ولی چاره‌ای جز این نیست. برای سهولت امر، افسانه‌ها را به دو گروه اصلی تقسیم می‌کنیم گروه اول افسانه‌هایی هستند که سعی دارند علت وجودی موجودات را توضیح دهند و به آفرینش اشیا می‌پردازند و افسانه‌های دسته‌ی دوم که بعداً بدان خواهیم پرداخت خود به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند. در این گروه افسانه‌های مربوط به موجودات خارق‌العاده مانند جن و پری، دیو و اژدها و اعمال خارق‌العاده‌ی قهرمانان مانند سخن گفتن با حیوانات یا به جلد جانوران در آمدن و یا سخن از عالم زیرزمینی و آسمانی و ... می‌آیند که در جای دیگر بدان می‌پردازیم.

اما افسانه‌هایی که باور مردم را در مورد چگونگی پیدایش اشیاء مختلف و جانوران توضیح می‌دهند بالفرض مردم در داستانهای کوتاهی می‌گویند میمون انسانی بوده است که دست خود را نشسته در حالیکه قبلاً با دستش شپش کشته بوده دست به نان زده و به صورت میمون در آمده است. یا خرس انسانی بوده است دست به دزدی زده و غسل همسایه را دزدیده و به شکل خرس در آمده است. و همین طور است افسانه‌هایی در مورد پرندگان و دیگر جانوران؛ که در اینجا به مواردی اشاره می‌کنیم.

سمندر^۱

گویند سمندر در کشورهای پر از برف و بوران - سرد زندگی می‌کند. او مرغ افسانه‌ای است که منقارش از فولاد، چنگاله‌ایش از سنگ چخماق و بالهایش از پنبه است. سمندر دو بچه می‌آورد. جوجه‌هایش یک ساله به پرواز در می‌آیند. سمندر وقتی پرواز جوجه‌هایش را می‌بیند از خوشحالی همه چیز را فراموش می‌کند و چنگاله‌ایش را بهم می‌زند از بهم خوردن چنگاله‌ایش جرقه تولید می‌شود و پره‌هایش آتش می‌گیرد و می‌سوزد و به خاکستر تبدیل می‌شود.

^۱ آنچه در این جا آمده است در میان مردم به همین گونه معروف و مشهور است و بسیاری از ادیبان آذربایجان، آنها را از زبان مردم گرد آورده اند.

ققنوس^۱

ققنوس نیز مرغی افسانه‌ای است، وطن خویش و لانه‌اش را بسیار دوست می‌دارد وقتی به وظایف خود عمل کرد در آشیانه‌اش آنقدر بال می‌زند که آتش می‌گیرد و می‌سوزد و از خاکسترش، جوجه‌هایش متولد می‌شوند.

سیمرغ

سیمرغ در قلعه‌ی کوه قاف زندگی می‌کند. او از هر ۵۰۰ سال یکبار به پرواز در می‌آید و به مصر می‌رود تا به معبد خورشید وارد شود، اما هرگز نمی‌تواند وارد آنجا شود چون به محض ورودش او را گرفته آتش می‌زنند. سیمرغ از آتش و شعله نمی‌ترسد، هر بار که آتش می‌گیرد باز از دل خاکستر بلند شده و چهل روز در مصر باقی مانده و سپس به هندوستان سفر می‌کند.

مرغ یوسف نصیب

گویند یعقوب دو پسر داشت. یعقوب، یوسف را بیشتر دوست داشت. روزی دیر وقت شد و یوسف به خانه نیامد. یعقوب دو تن از نوکرانش را صدا زد و گفت: فوراً بروید، یوسف را پیدا کنید و نزد من آورید.

نوکران همه جا را گشتند خبری از یوسف نیافتند. از پیران خواهش کردند که دو بال بدانان بدهد تا پرنده‌ای شده، یوسف را بیابند. آنان پرنده شدند و به آسمان پرواز کردند و به دنبال یوسف گشتند. اسم آنان یوسف نصیب شد. اینک همیشه یکی فریاد می‌زند «یوسف» و دیگری پاسخ می‌دهد «نصیب!» یکی صدا می‌زند و دیگری جواب می‌دهد و هنوز دنبال یوسف هستند.

مرغ هدهد

دو برادر یوسف و نصیب، خواهری به نام فاطمه داشتند. زلفان فاطمه مادرزادی شانه زده شده بود. هر یک از برادران اسبی داشتند. روزی از روزها اسبشان را گم کردند و به فاطمه خبر دادند: خواهر جان، ما برای پیدا کردن اسبها می‌رویم، تا آمدن ما آش شیر حاضر کن، تا آمديم بخوريم. زود برمی‌گردیم.

یوسف و نصیب به دنبال اسبها بیرون رفتند. فاطمه آش شیر آماده کرد. زمان گذشت و شب شد، از برادران خبری نشد. هر چقدر منتظر ماند برادرانش نیامدند. او گریست. در نهایت به جنگل رفت و در پی آنان بسیار گشت و برادران را نیافت.

^۱ آذربایجان ادبیاتی کتبخاناسی، جلد ۱، همان.

آرزو کرد کاش پرنده‌ای می‌شد به آسمان پرواز می‌کرد و زودتر برادرانش را می‌یافت. فاطمه به یک پرنده تبدیل شد. نامش را هدهد گویند. فاطمه به آسمان برخاسته و دنبال برادرانش می‌گردد و همواره چنین می‌خواند: هوپ هوپ، گل تاپ. یوسف - نصیب، سودلوآش.... بعد از پرنده شدن فاطمه، تمام مال و ثروت پدرش خاک گشت و نابود شد و اینک هر گاه از هدهد می‌پرسی که:

- هدهد، مال و ثروت پدر چه شد؟

او منقار به خاک می‌مالد و می‌گوید:

- مال و ثروت پدرم این خاک شد.

مرغ شاناپیپیک

شاناپیپیک عروس شده بود. روزی موهایش را شسته و داشت شانه می‌زد پدر شوهرش وارد می‌شود - عروس خجالت می‌کشد. به درگاه خدا التماس می‌کند:

- ای خدا، پدر شوهرم موهایم را دید، از خجالت نمی‌توانم به رویش نگاه کنم، مرا یا سنگ کن یا پرنده.

عروس به پرنده تبدیل می‌شود و شانه بسر می‌ماند و شاناپیپیک می‌گردد. شاناپیپیک هر چند که در صحرا زندگی می‌کند اما از شهر زیاد فاصله نمی‌گیرد، آخه چشمش به دنبال شوهر محبوبش است و چشم به خانه دارد....

مرغ یا پالاق

در زمانهای گذشته خواهر و برادری بودند. زن پدر ظالم، این دو بچه را اذیت می‌کرد. روزی از روزها زن پدر به آنان گفت:

- گاو را ببرید و در صحرا بچرانید. اگر بلایی سر گاو بیابد سرتان را زیر (دیپک)^۱ گذاشته له خواهیم کرد.

بچه‌ها گاو را به صحرا بردند. موقع برگشتن، گاو را گم کردند. خواهر در بیشه ماند و برادر گریه کنان به خانه آمد و ماجرا را گفت. زن پدر او را مفصل کتک زد و گفت:

- بروید، گاو را بیابید و بیاورید. اگر پیدا نکنید چشم هر دوتایتان را در می‌آورم. پسر برگشت و احوالات را به خواهراش گفت. آنان دنبال گاو گشتند اما نیافتند. از ترس هم برگشتند. رو به آسمان کردند و آرزو کردند کاش پرنده‌ای می‌شدند. هر دو به مرغ یا پالاق

^۱ دیپک وسیله‌ای چوبی است که وسط آن را گود کرده و در آن گوشت و حبوبات خرد و له می‌کردند.

تبدیل شدند. آنها پرواز می‌کنند یکی می‌گوید «یافتی؟» آن دیگری می‌گوید «نه» و هنوز هم دنبال گاو می‌گردند.

توراج

توراج به فارسی همان درآج نامید می‌شود. در زمانهای گذشته دختری به نام توراج در خانه ی خانی ظالم کلفتی می‌کرد. خانم خانه او را کتک می‌زد و بسیار اذیت می‌کرد. او نان به حد سیری به توراج نمی‌داد و لباس هم بدو نمی‌داد. روزی از روزها خانم او را صدا زد و گفت: - ای دختر، فوراً آب گرم کن تا سر و تنم را بشویم.

دختر رفت و آب را گرم کرد. اما هر چه گشت شانه را پیدا نکرد، نمی‌دانست شانه را کجا گذاشته. صدای خانم در آمد که:

- تکه تکه بشوی، پس چی شد؟

توراج هر چه گشت شانه را نیافت.

وقتی صدای پای خانم به گوشش رسید شروع به گریه کرد و گفت: چه می‌شد اگر پرنده می‌شدم، وقتی خانم چماق به دست وارد خانه می‌شود می‌پریدم. همینطور هم شد. یک باره یادش آمد که شانه روی تاقچه توی بوقچه است. پرید و بغل پنجره نشست و گفت:

- خانم تاقچا دا، بوقچادا! هنوز هم توراج چنین می‌خواند: خانم، تاقچادا، بوقچادا!

نمی‌توان برای به وجود آمدن آثار فولکلوریک و از آن میان افسانه‌ها و قصه‌ها تاریخ معینی قید کرد، خلق آن‌ها از دوران حیات ابتدائی بشر و دگرگونی زندگی می‌آغازد و تا امروز ادامه دارد^۱ یعنی از دوران تحول حیات، دوره‌های گردآوری خوراک، شکارچی‌گری، گله‌داری و کشاورزی تا عصر رادیو و تلویزیون.

طبیعت ملموس برای انسان ابتدائی پیوسته منبع الهام و سرچشمه‌ی تلقینات و کتاب آموزش بوده است. لطف و قهر طبیعت، گردش مرتب شب روز و ماه و سال و حوادث گوناگون طبیعی همیشه فکر و اندیشه و خیال او را به سوی خود کشیده و وادارش ساخته که پدیده‌های طبیعی و دیده‌های خود را تبیین کند و به خلق افسانه‌ها که در حقیقت توجیهی از حوادث مختلف دنیای اطرافش و معنایی از رویدادهای طبیعت است، بپردازد. از مهمترین جنبه‌های شاخص افسانه‌های آذربایجان، توجه به حیوانات است. و این طبیعی است، زیرا حیوانات از دیر

^۱ صمد بهرنگی، مجموعه مقاله‌ها، تیریز، ۱۳۴۷.

باز با حیات و سرنوشت بشری وابسته بوده‌اند و گذشته از آن، برخی افسانه‌ها را باید فسیل‌هایی از ابتدایی‌ترین حیات در روی زمین دانست.

حیوانات در افسانه‌های آذر بایجان، در دو بخش عمده جا می‌گیرند: حیوانات زیانکار و حیوانات سود رسان.

حیوانات دسته‌ی نخست، بیشتر در بیابان‌ها، زیرزمین‌ها و نقاط سخت و صعب‌العبور زندگی می‌کردند و گاهی به میان توده‌های مردم آمده باعث ناراحتی‌ها می‌شدند.

مردم این گونه جانوران را - که پیوسته برایشان سرچشمه‌ی وحشت و هراس بوده‌اند - به صورت‌های مبالغه آمیزی در قالب افسانه‌ها ریخته‌اند. ازدهای عظیم‌الجثه‌ای که چندین سر دارد، آدم‌های غول‌پیکری که دارای شاخ و دمند و تنی حیوانی دارند، دیوان، اجنه، شیاطین، حیوانات جادویی و غیره که عموماً سدّ راه و مانع قهرمانان افسانه‌ها هستند و نبردی میان آن‌ها و قهرمانان درمی‌گیرد که منتج به چریدن نیروی جسمی و فکری قهرمانان بر آنها می‌شود.

مثلاً ازدها که اغلب سرچشمه می‌خواهد و شهری یا منطقه‌ای را بی‌آب می‌گذارد، و این بیشتر در «قارانیق دنیا» یعنی جهان تاریکی رخ می‌دهد و سرانجام «ملک محمد» یا «آیغیر حسن» یافت می‌شود و او را از میان برمی‌دارد و مردم را از چنگش می‌رهاند. یا برخی آهوان که بیشتر خدمتکاری دیوان و پیر زنان جادو و قلعه‌های طلسم شده را دارند. همچنین گرگان و خوکان که به دست جادوگران به شکل‌های گوناگون در می‌آیند و قهرمانان را ناسوده می‌کنند یا او را فریب داده به قلعه‌های جادو می‌کشند، قلعه‌هایی که گاهی «در میان هفت کوه» و زمانی «در آن سوی کوه‌ها» قرار دارند. یا بعضی کبوترها که در اصل جادویی هستند و جلد کبوتر می‌گیرند و با حرف‌ها و حرکاتی قهرمانان را گمراه می‌کنند.

اما دسته‌ی دوم، جانوران سود رسانی هستند که زمانی نیروی بشر بر آنان چربید و به اهلی کردنشان آغازید.

انسان، اینگونه حیوانات را که سده‌ها و هزاره‌های متمادی هر کدام با وفاداری و صداقت بنحوی برایش سود رسانده‌اند، بنابراین «پدیده‌ها و عوامل طبیعی» زاینده‌ی قسمتی از افسانه‌های فولکلوریک هستند.^۱ به دیگر سخن، علت زایش ابتدائی‌ترین افسانه‌ها، همانا حوادث عالم و رویدادهای طبیعت ملموس بوده است.

اما رفته رفته که حیات انسانی دگرگون شد و جامعه‌ها و اجتماعات تشکیل گردید، آفرینش هنری انسان، در مسیر تازه‌یی افتاد و منبع الهام دیگری یافت که از آن به «عوامل و رخدادهای اجتماعی» تعبیر می‌شود.

^۱ ح. صدیق، داستانهای آذربایجان، تهران، ۱۳۵۱.

این قسمت از افسانه‌ها، عظیم‌ترین بخش گنجینه‌ی فولکلور است و مدت هاست نظر دانشمندان دنیا را به خود جلب کرده است و در تدوین تاریخ اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و غیره بنحو شایسته‌ای از آنها سود می‌جویند و افسانه‌ها را منابعی غنی و پر ارزش در پژوهش‌های جامعه‌شناسی تلقی می‌کنند. زیرا در این نوع از افسانه‌ها، بوضوح تمام، فراز و نشیب‌ها و جریان‌های اجتماعی، جنگ‌های گروهی و قبیله‌یی و تمام حوادثی که در اجتماعات بشری رخ داده، به دست خود مردم تصویر شده است.

افسانه‌های مورد بحث این مقاله از نوع افسانه‌هایی که سبب زایش و آفرینش آنها حوادث اجتماعی بوده‌اند لباس خدایی و ایزدی پوشانده است. و در مقابل حیوانات زیانکار را عوامل جهان تاریکی و دیو و اهریمن انگاشته است.

در اوستا، از کهنسال‌ترین گنجینه عظیم اسطوره‌های ملل شرق، این جانوران سودمند، در پنج دسته شناسانده شده‌اند.

در یسنا ۷۱: ۸ می‌نویسد: «... همه‌ی جانوران آبی، زیرزمینی، پرنده، رونده و چرنده را می‌ستاییم.» و همین سخنان را بنحوی دیگر در نخستین کرده و سپرد تکرار می‌کند و چندین بار هم در جاهای دیگر، و از جمله در فروردین یشت از این «جانوران سودرسان پنجگانه» نام برده می‌شود. و «یشتها» را بگیریم که هر کدام در ستایش حیوان و عنصر سود رسانی سروده شده‌اند. مثلاً یشت نهم ویژه‌ی ستایش DRaSP است. این کلمه از دو جزء تشکیل شده: DRVa که همان «درست» ASP که همان «اسب» است. و رویهم یعنی دارنده‌ی اسب درست و سالم. در «گانه‌ها» قدیم‌ترین بخش اوستا، فرشته و ایزد «گئوش اورو» GEUSh – URVa یعنی «روان جانداران» یا خدای گاو به گونه‌ی ایزدی که طرف توجه اهورا مزدا خدای ایزدان است، جلوه‌گر شده است.

در افسانه‌های آذربایجان این حیوانات سود رسان عموماً که اغلب به صورت مبالغه‌آمیزی هم تصویر می‌شوند - به خلاف جانوران دسته‌ی نخست، یار و یاور وفادار و همراه فداکار قهرمان افسانه در مصائب و مشکلات و موانعی که پیش روی او قرار دارد هستند، و این دشواری‌ها، معلول مبارزاتی‌اند که میان قهرمان و نیرومندان صورت می‌پذیرد.

این نیرومندان، گاهی نیروهای موهوم و مافوق‌طبیعه و دیوان و پریانند. ولی اغلب انسان‌های قدرتمند و جاه طلب و برتری جویی هستند که سد راه و مانع آسایش قهرمانند. و در هر حال عوامل جهان تاریکی و دروغ به شمار می‌روند. در مقابل، قهرمانان افسانه‌ها وابسته به جهان روشنایی و راستی هستند. و در واقع افسانه‌های آذربایجان بیان‌کننده‌ی ادامه‌ی نبرد آشتی-ناپذیر «سپننه مائینیو» (خرد مقدس - اهورامزدا) و «انگره مائینیو» (خرد ناپاک - اهریمن) هستند.

قهرمان افسانه‌ها، در این مبارزات، فقط از دوستان بی‌زبان خود یعنی حیوانات سود رسان و مظاهر نیک طبیعت^۱ چشم یاری دارد و به عناصر طبیعی و نیروهای خیر پناه می‌برد.

یکی از قهرمانان این گونه از افسانه‌های آذربایجان، «کچل» است.

کچل، بطور کلی در افسانه‌های آذری، جای ویژه‌ای دارد. این قهرمان عموماً زیرک، عاقل، کارکن، دوراندیش و بسیار دان توصیف می‌شود و گاهی در برخی از افسانه‌ها بجای قهرمانی مضحک و کومیک می‌نشیند. چنین افسانه‌هایی در عین حال که برای خنداندن مردم به وجود می‌آیند، خود مبین حقایق عمیقی از حیات اجتماعی مردمند.^۱

این افسانه‌ها، بطور کلی در ردیف «افسانه‌های طنزی» قرار می‌گیرند.

در افسانه‌ها گاهی حیوانات جای قهرمانان اول را می‌گیرند که از آن میان می‌توان «روباه» را نام برد که اغلب مظهر تظاهر به دینداری و بسیار عاقل، نابکار و فریفته نشدنی است.

روباه در نیرنگ‌بازی و کاردانی آنچنان استاد است که می‌داند چگونه گرگ و شتر را، پلنگ و شغال را، شیر و استر را، و بسیاری حیوانات دیگر را به جان هم اندازد و آنها هم با دست خودشان همدیگر را بکشند و آنگاه مشغول شود به خوردن تن گرم هر دوتاشان. و یا می‌داند که چسان با تظاهر به دینداری، ساده لوحی چون خروس و مرغ و کبک و کلاغ و گرگ را بفریبد و خوراک خود سازد. اما کلاغ سیاه همیشه برای او بلایی است. درست است که فریبش را خورده به چنگش می‌افتد ولی از روباه استادتر است و همیشه با حق‌های از دستش در می‌رود و دماغ سوخته‌اش می‌گذارد. در برابر آن، شیر با آن همه نیرو و توانایش همیشه طعمه‌ی وی است. روباه حتی می‌تواند این سلطان حیوانات را - که از خرد بی‌نصیب است با همه‌ی هفت بچه‌اش فریب داده بخورد. گاهی از غرور و تکبرش استفاده می‌کند و زمانی از بی‌عقلیش. این بی‌عقلی و غرور ویژه‌ی شیر نیست. گاهی در گرگ و شغال ملک دار و گاو فرماندار نیز یافت می‌شود و مسلم است که همه‌ی آنها با چنان صفاتی هر اندازه هم نیرومند باشند - طعمه‌ی کوچک روباهند. گذشته از آن، این بسیار دانی روباه است که در همه حال می‌تواند شکم خود را سیر کند. حتی در ته چاهی که با شیر و گرگ و شغال و مار و خروس محبوس است. در این چاه هر هفت حیوان نامبرده چند روز گرسنه می‌مانند و راهی هم ندارند. فکر می‌کنید چه باید بکنند؟ زیاد هم تعجب نکنید اگر گفته شود روباه بتدریج همه‌ی آنها را می‌خورد و سد جوع می‌کند.

روباه همچنان که دغلباز و بسیار دان است، تیره‌درون نیز هست. او حتی بر اتحاد و همدستی و دوستی گاوها نیز رشک می‌برد و آنها را با جدا کردن از هم یک یک نابود می‌کند و می‌خورد. گاهی گرگ را می‌فرستد پیش شتر که از او «حق چرا» گیرد و به نزاعشان وا می‌-

^۱ ح. م. صدیق، هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان، تهران، ۱۳۵۶.

دارد. کدام مغلوب می‌شود شتر یا گرگ؟ هر دو! و شکم روباه را با گوشت خود سیر می‌کنند. زمانی هم لک لک را چنان می‌ترساند که بیچاره با دست خودش بچه‌هایش را می‌اندازد پائین برای خوردن روباهک. اما این بار هم کلاغ پیدایش می‌شود. و لک لک در برابر روباه به عتاب می‌خیزد و عصیان می‌کند. روباه هم می‌داند که این کار باید از آن کلاغ باشد. و دنبالش را می‌گیرد. این هر دو که «صدتا کل را کلاه و صدتا کور را عصایند» اینک روبروی همند. گاه او و گاه این فریب می‌خورد، اما سرانجام باز کلاغ می‌رهد و می‌گریزد. برای روباه این حادثه و واقعه‌های گذشته، درس و تجربه است. وقتی می‌بیند گرگ با چابک‌پوشی نکردن برای شیر به چه حالی افتاد، فوری متنبه می‌شود و رفتاری دیگر در پیش می‌گیرد. شاید هم گرگ را او یاد داده بود که در برابر شیر به عصیان برخیزد. که می‌داند؟ آخر به این دم بریده هر وصله‌ای ببندی جور می‌آید.

اما این همه دغلبازی، این همه فریبکاری و نادرستی سرانجام نیکو ندارد. درست است که مدت زمانی کامیابش می‌کند، ولی بالاخره فریفتگان بیدار می‌شوند، حتی طبیعت هم تاب نیاورده مقهورش می‌کند. سرانجام گرفتار مردی می‌شود که هر شب مرغ‌هایش را می‌برد و می‌خورد، و مرد دق دلش را باز می‌کند و قصاص رفته‌ها را می‌گیرد. این روباه بسیاری گاهی همه‌ی نیروی خود را با وفا و صداقت در راه شخصی بیکس و مظلوم می‌نهد و اندیشه‌اش را در راه درست و راست بکار می‌اندازد. شوم بختی را که ماری از قفس آزاد کرده بود و اینک مار می‌خواست نیکی او را با بدی عوض دهد یاری می‌کند و از دست مار می‌رهاند. ولی توی این دنیا همیشه پاسخ نیکی، بدی است. شاید هم روباه دانا بهمین جهت عادت به دغلبازی دارد. همچنانکه آخر سر به دست همو به دام شکارچی می‌افتد و در محاصره‌ی تازی‌ها می‌ماند. یا اینکه از پسر رانده شده‌ای که به فرمانروایی رسانده بود، بی حرمتی عجیبی می‌بیند. اما او می‌داند آدمیزاد عاقبت نیکی ندارد و براینست چنان حقه‌ای سوار می‌کند که وقتی می‌میرد، با دم و دستگاه دفنش می‌کنند!

همه به دانایی او باور دارند حتی دیوها. هر گاه جایی گیر کردند، پشت خمیده و دست به سینه به درس می‌روند و از او درس می‌گیرند.

از این‌ها که بگذریم، جالب توجه‌ترین نکته‌ی افسانه‌ها جایی است که به جای پای آداب و رسوم کهن مردم برمی‌خوریم. آیین‌هایی که انسان به درخت، آب، خاک، آتش، باد و نظایر آن مقام الوهیت می‌داد و آنان را در حیات خود بهترین یاور و رهبر خویشتن در مبارزه‌ی با تاریکی می‌شمرد.

این بخش ها تحت تأثیر «اوستا» و «کتاب دده قورقود» به وجود آمده‌اند.^۱ مثلاً در اوستا عناصر چهارگانه بعنوان خدا و ایزد پرستیده می‌شوند و در مبارزات مردم علیه تاریکی، مستقیماً بدانان یآوری می‌نماید و حیات پر سر ی برای آنان ارمغان می‌بینند. انسان عصر زرتشت، عناصر چهار گانه را به کثافت نمی‌آلاید که هیچ، مجدانه می‌کوشد که آن ها را از خود راضی نگهدارد. مثلاً خدای خاک را با آبادانی، کشت و ورز، افشاندن تخم، پروراندن گاو و گوسفند، کندن جوی و کاریز و تخم و شیار از خود خوشنود می‌کند و در ستایش او «زامیاد یشت» ترتیب می‌دهد و سرود می‌سراید. در فقره‌ی ۹ از کرده نخست فروردین یشت می‌گوید:

«ما می‌ستاییم زمین فراخ پر فروغ و فرا که بسی
چیزهای خوب از جاندار و بیجان و کوه‌های بلند
دارای چراگاه‌های پهناور و آب فراوان در آغوش دارد»
و یا «وایو» خدای باد، بغ بانو «اردو یسور اناهیتا» خدای آب، و آذر یا «آتر» خدای آتش که عمیقاً ستوده و پرستیده می‌شوند.

و یا در «کتاب دده قورقود» مثلاً در داستان «به یغما رفتن خانه‌ی سالور قازان» دومین داستان کتاب؛ «اوروز خان» به درختی که می‌باید او را از آن بیاویزند، سخن می‌سراید و «قازان» به رود، گرگ و سگ می‌گرید و خبر خانه‌اش را می‌گیرد. وی گرگ را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

«ای که در شبان سیاه خورشید زرینت طالع می‌شود!
ای که مردانه در برابر توفان و بوران می‌ایستی!
اسبان از وحشت تو شیبه می‌کشند
و شتران از بیمت می‌نالند؛
اگر از اردویم خبر داری، بر گومرا
سر سیاهم فدای تو باد ای گرگ!»

در افسانه‌ها هم، عناصر چهارگانه بخواش قهرمان افسانه و بخاطر پیروزی او بر جادو، به او یاری می‌کنند: ابر زمین را آب می‌پاشد؛ باد، باله‌ایش را باز می‌کند و جارو می‌کند؛ درختان یکی یکی می‌ریزند و راه می‌روند، رود به قهرمان راه می‌دهد که رد شود و جادوگر را می‌بلعد؛ درها حرف دیوان را گوش نمی‌کنند و بسته نمی‌شوند؛ سگ و اسب بخاطر نیکی‌یی که از قهرمان

^۱ بهروز حقی، همان.

دیده‌اند نیز از فرمان دیوها سر می‌پیچند، مشک‌های آب یکی یکی پر می‌شوند و به راه می‌افتند و مانند آن که نشان‌های بارزی هستند از فرهنگ اولیه‌ی قومی و معتقدات ابتدایی مردم.

چنین افسانه‌ها، پیوسته به خرمی و پیروزی می‌انجامند و روشنایی بر تاریکی غلبه می‌کند که از ایمان و باور عمیق مردم این سرزمین به پیروزی حق و راستی و شکست ناحق و ناراستی سیراب می‌شود.

یکی دیگر از نکات جالب افسانه‌ها، افتادن دختری شجاع و دل‌داده، پی معشوق خود و تن در دادن به هر بلا و سختی در راه وصل است.

اصولاً دفاع از ارزش‌های مثبت حیات، از فراخ‌ترین زمینه‌های افسانه‌ها است و هواخواهی و دفاع از حیثیت زن، از بارزترین جنبه‌های آنهاست.

می‌دانیم که در محیط‌های فئودالیت‌ی قرون وسطی و در جامعه‌های آذری پس از سده‌های هفت و هشت میلادی، گستاخی در پائین آوردن ارزش زن در حیات تا جایی رسیده بود که وجود دختر بیشتر را در خانه، وبال سر افراد خانواده انگاشته‌اند و کسی را که پسر نداشته، «ایتر» نام داده‌اند. چنانکه فی‌المثل در خانواده‌ای که دختر زیاد متولد می‌شد، اسم یکی را می‌گذاشتند: «بستی» که یعنی بس است دیگر!

علی‌رغم این تلقینات، مردم می‌گویند «شیر، نر و ماده ندارد.» و دختر آذربایجانی شیر زنی است که وقتی عاشق می‌شود، برای نوشیدن شربت و صل، تن به هر بلا و سختی می‌دهد، از راه‌های صعب‌العبور می‌گذرد؛ به حیوانات درنده و آدمخواران دو پا برمی‌خورد، به جادوها و طلسم‌ها گرفتار می‌شود، ولی سرانجام به خواست خود می‌رسد، البته تنها یاور این شیرزن آذربایجانی در اینهمه حوادث و مصائب، اسب اوست. حتی در بیابان به کسی و چیزی اعتماد نمی‌کند و سر طنابی را که با آن به ته چاه می‌رود، به گردن این یار وفادار و صدیقش می‌بندد. در چنین مواردی، مادر بخصوص تا آخرین مرحله‌ی پرستش کشانده می‌شود. می‌توان گفت که ستایش از محبت شکوهمندانه‌ی مادر، یکی از بارزترین زمینه‌های افسانه‌های آذربایجان است.

و باز از این جهت می‌گوئیم که این افسانه‌ها از آب‌شخور حیات عشایری ابتدایی مردم سیراب می‌شوند و شاید یادگار از زمانی باشند که نسبت انسان از سوی مادر می‌رسیده است.

گاهی اعضاء این مادران به دست ظالم و نامردم انسان‌هایی بریده می‌شود و قهرمان باز به عناصر و مظاهر طبیعت پناهنده می‌شود: گیاه مخصوصی اعضاء بریده شده را شفا می‌بخشد.

و چنین حوادث امکان می‌دهد معتقد باشیم که این نوع افسانه‌ها، نشانه‌هایی از زمان‌هایی دارند که انسان کم‌کم به وجود گیاهان شفابخش پی برده بود. همچنانکه به میان کشیده شدن

پای حیوانی نظیر اسب، گاو، گوسفند و غیره که اغلب با صفات خارق‌العاده‌ای هم وصف می‌شوند، حکایت از این دارند که انسان رفته رفته به گله‌داری و اهلی کردن جانوران می‌پرداخته است. مسأله‌ی مورد بحث دیگر افسانه‌های آذربایجان مسأله‌ی دیوان است. این دیوان، گاهی حتی اسمشان هم سخت شبیه اسامی دیوانی - است که در اوستا و دیگر متون کهن موجودند. در این خصوص، آوردن چند نام را برای نمونه که در افسانه‌های آذربایجان به چشم خورده، بی‌فایده نمی‌دانم.

مثلاً کلمه‌ی کوبود Kobud که نام دیوی است نزدیک است با نام kaput یا Pehin نام گرگی که در مینو خرد ۲۷،۵۰ آمده است. همچنین هشش دئو با Aeshma دیو خشم، دیغادئو Drui یا دروغ، کامان دئو با Aka marna یا بد نهاد - دیوی بر ضد و هومناه، آردان دئو با Indra روح گمراه کننده، در اوستا و وداها نزدیک اند. علاوه بر شباهت‌های لفظی، اوصاف آن‌ها نیز گاهی به همدیگر همانندند.

این دیوان در افسانه‌های آذربایجان، نر و ماده و پیر و جوان دارند و در مکان‌های سخت و صعب‌العبور می‌زیند و زندگی عجیب و پر تجملی را دارا هستند. و اغلب بالدار هم هستند و در یک لحظه می‌توانند به هر جا که لازم است خود را برسانند.

گاهی این دیوان، برخی از حیوانات را به خدمتکاری خود می‌گمارند که به وسیله‌ی آنان قهرمان را گمراه کنند. از این دسته حیوانات، می‌توان «کبوتر» را نام برد. کبوتر، بطور کلی در افسانه‌های آذربایجان، چهار چهره‌ی متضاد دارد:

یا در اصل دیوی و جادویی است که جلد کبوتر می‌گیرد و با حرف‌ها و حرکاتی قهرمانان را گمراه می‌کند، و یا خدمتکار آنان است باز با همان شخصیت.

یا آنکه یاور و دلسوز قهرمان است که پیوسته در روی درخت‌ها و تخته سنگ‌ها سر راه او سبز می‌شود و به زبان انسانی او را از خطرات احتمالی آگاه می‌سازد. یا درمان دردش را می‌گوید و از زیر بال خود برگی یا پری می‌اندازد که شفا بخش است و خواص بسیار دارد.

تصویر سوم، دختر پری‌ای است که در باغی با قهرمان آشنا می‌شود برای پیروزی به او یاری می‌کند، و وقتی هم یک انسان است که برای نجات و فرار از ظلم به جلد کبوتر در می‌آید. زمانی هم این کبوتر، جان و عمر دیو را در خود نگهداشته است و با کشته شدن وی دیو نیز از بین می‌رود.

گفتیم بیشتر افسانه‌ها نشانه‌هایی از صورت ابتدائی و بدوی قصه‌سازی‌اند. از آن جمله است توصیف‌های مبالغه آمیز اسبان «چیل مایدان» «قارا آت»، «یئل آتی» او را تا از طویله

بیرون می کنی روی هوا می ایستد. هم اسب است، هم مرغ. آنچنان ظاهری ترسناک دارد که یک سپاه عظیم تا او را می بینند، پا به فرار می گذارند.

همین گونه اسب «چیل میدان» آنچنان وحشی و رام نشدنی است که می باید قهرمان افسانه در کنار دریایی که او هست سنگر گیرد و پنهانی دو مشک شراب غلیظ بر استخری که او از آن آب می خورد، بریزد. تازه وقتی «چیل میدان» این دو مشک شراب را می نوشد و مست و بی حال می افتد، باز هنگامی که قهرمان به چابکی زین را پشتش گذاشته رویش می پرد، ناآرامی و جست و خیز می کند و اجازه ی سواری نمی دهد. اما وقتی نیرو و شجاعت و مردانگی سوار را می آزماید برای او دوستی می شود دلسوز و نزدیکتر از برادر. و در راه او حاضر است خود را به هر مهلکه یی بزند و با هر بلایی برخورد کند.

«چیل میدان» تمام اسبها و اسبی چون «گؤی آت» را پشت سر می گذارد که هیچ، حتی دیوهای هم که بال گرفته به آسمان می روند، نمی توانند به گرد او برسند. قهرمان افسانه به امید «چیل میدان»، به قلعه های جادویی، به مکان های دیوان، به جایگاه اژدها و مادران و به دره و تپه هایی که گذر از آنها حتی در ذهن آدمیزاد نمی گنجد، راه پیدا می کند، به کارهای خارق العاده دست می زند، صندوق را از دست مار و اژدها می گیرد، بالش را از زیر سر «دئو قاریسی» بیرون می کند، حتی «دف جادویی» را هم از دست «گؤبودئو» می رباید، و تا روی چیل میدان می پرد، فرسنگها از این مکانها دور می شود.

همین گونه است «یئل آتی»ی مذکور. در داستان خنده آوری که آمده است، این اسب برای قهرمان ترسو و بزدل اما کومیک و مضحک و دغلباز، تا پای جان یاری می کند که مبادا مشتش باز شود. او را با هفت لای طناب مختلف روی اسب می بندند، «یئل آتی» به هوا می رود و در یک پرواز پیش سپاه دشمن می رود.

این قهرمان مضحک از ترس با دست به درختی عظیم، که سیصد سال عمر دارد، می چسبد. «یئل آتی» با یک حرکت آن درخت را از جای می کند و می پراند به میان سپاه.

البته این «یئل آتی»ها یکی دو تا نیستند. ممکن است خیلی جاها پیدا شوند، اما تا چه کسی را یاری کنند. مثلاً اسب نامبرده در «ایلخی» فرمانروا بود و کسی جرأت نزدیک شدن به او را نداشت. لکن وقتی مظلومیت و ستمدیدی قهرمان افسانه را دید، به او نزدیک شد: «غم مخور! به پرروی من، به تمام آرزوهایت می رسانم!...» و با این حرف علیرغم همه ی مردمی که با زور و ستم و شقاوت قهرمان افسانه را از خود می رانده اند، او را جان در کف دوستی کرد، با تمام چابکی و مهربانی او را از همه ی موانع گذراند، حتی وقتی دید به سهو و فریب سر برده که از آب جادویی بنوشد، به زبان انسانی هشدارش داد. قهرمان افسانه او را چنان مهربان و قابل

اعتماد و به خود نزدیک یافت که در هر مشکلی از او مدد جست، خطاب با او گریه کرد، چشم‌هایش را بوسید و راه چاره خواست. راه چاره ای برای رهایی از شقاوت‌های انسانها. انسان - هایی که قدرت و زور و تمول چشمانشان را کور می‌کند، و چنانچه نمی‌توانند ببینند و بفهمند که قهرمان ما هم انسان است، همان گونه نیز در نمی‌یابند که او تنها نیست و دوستش «یئل آتی» با وفاداری و صداقت او را به تمام سوراخ سنبه‌های قضیه آگاه می‌کند و راهی را که باید برود و کاری را که باید بکند تا پیروز گردد، برایشان شرح می‌دهد. البته وظیفه‌ی خود را در همین جا پایان یافته نمی‌بیند، بلکه دوست خود را تا آخرین دم پیروزی همراه و یاور است.

گاهی مشتی از خاکی که پای سم «یئل آتی» بدان نخورده است درمان کوری چشم است و این خاک کنار اجاقی است در دژی جادویی که به دور وبر آن اگر حتی پرنده‌یی پرواز کند، بالش می‌سوزد، احیاناً اسبی قدم گذارد، سمش می‌افتد. لکن «یئل آتی» از این بلاها نمی‌ترسد، بخاطر اینکه قهرمان افسانه را پیروز گرداند و از بند و زنجیر آزادش کند؛ حتی به کنار آن دژ هم می‌رود، دیوها را می‌کشد، طلسم‌ها را می‌شکند، جادوها را نابود می‌کند و سرانجام با دوست خود پیروز برمی‌گردد.

می‌بینیم این اسب‌ها گاهی در دریا می‌زیند. روی هم رفته اسب دریایی طرف توجه افسانه‌ها است، می‌دانیم که دو اسب معروف «کوراوغلو» نتیجه‌ی آمیزش اسبان فرازمینی بوده اند. گاهی اگر انسانی در شیر مخلوط چهل تایی از آنها تن خود را بشوید، اگر پنجاه ساله هم باشد، پانزده ساله خواهد شد. لکن چه کسی قادر است این اسبان را یکجا جمع کند و شیرشان را بدوشد؟ اگر فرمانروایی، قهرمان افسانه را دنبال این کار می‌فرستد، بی‌گمان داستان را می‌برد کنار دریا و شیر چهل مادیان را برای او حاضر می‌کند، لکن راضی نیست فرمانروای ستمکار در این شیر تن خود را بشوید، چرا که او دوست مردم است و دوست قهرمان مردم و دشمن سرسخت کسانی که ستم و زور به مردم روا می‌دارند. به همین جهت به زبان انسانی به قهرمان افسانه می‌گوید که اول خود او در این شیر تنش را بشوید و دوم بار شخص معهود، تا می‌افتد توی دیگ شیر، سوخته و خاکستر می‌شود زیرا که «قیزیل آت» از آب دهانش انداخته بود توی شیر.

این اسب گاهی در کنار دره‌ها و تپه‌ها و دژهای دور افتاده جا گرفته و از مردم چاپلوس و بی‌مایه‌ی روزگار بدور است و کسی را به خود راه نمی‌دهد، جز اینکه جوانی مظلوم و پاکدل و رانده شده‌ای به او راه یابد و برایش بگوید که بخاطر نجات دادن هزاران مردمی که در طلسم جادویی‌اند به او پناه آورده... آنگاه است که این «قارا آت» با صحبت به او یاری می‌کند و تمام وسایل و راههای پیروزی را در اختیارش می‌گذارد. و حتی پس از پایان کار چند تار مو از یال

و دمش به او می دهد که هر وقت لازم شد آن ها را به آتش گیرد و او را حاضر کند. این حادثه بی شباهت نیست به احوالات سیمرغ، و گاهی مورچه ای و کبوتری همچنین قدرتی دارند. گاهی این اسب خاصیتی عجیب دارد. زنی به اشتباه از پیشاب او که در گودالی جمع شده است، می خورد و پسری را که پس از او به دنیا می آید، افسانه ساز با نیرویی شگفت انگیز و خارق العاده وصف می کند. او در هفت سالگی جوانی است تنومند و در ده - دوازده سالگی مبارزی برایش در میان آدمیزادان که هیچ، در بین تمام مخلوق جهان هم یافت نمی شود. همین جمله برای وصف این «آیغیر» بس است. بعلاوه او دلی هم دارد پر محبت و جوشان، و بی اندازه درستکار و وفادار است و بطور کلی، از هر لحاظ با تمام انسان هایی که او را به چاه انداخته بودند و نقشه های مرگ برایش کشیده بودند، بزرگوارانه و با نهایت سخاوت و پاکدلی می بخشد. و بدون اینکه نظری و ادعایی داشته باشد، اژدهایی را که جلوی چشمه ی آب خوابیده سرزمینی را بی آب گذاشته بود و هر روز برایش دو سه دختر زیبا به قربانی می آوردند، می کشد و هم بچه های سیمرغی را از دست ماری ظالم نجات می دهد. البته در برابر این نیکی، نیکی هم می بیند. چنانکه مردم همان کشور گرد آمده تمام خواست های او را بجا می آورند و سیمرغ هم وی را با فداکاری عجیب به (جهان روشنایی) می برد.

این «آیغیر» تمام صفات «انسانی» را که تنها در قالب آرزوها و امیدهای خلق جا می گیرد و این خود نهایت توجه مردم آذربایجان را به اسب نشان می دهد.

همچنانکه در بسیاری افسانه ها پسری به دنبال دختری می افتد و برای پیدا کردن او به هر بلا و سختی گرفتار می شود، گاهی هم دختری شجاع و دلداده این کار را می کند، چرا که عشق این سو و آن سو نمی خواهد. باده ی وصال می نوشد معشوق خود را می گیرد، از راه های صعب - العبور می گذرد، به حیوانات درنده و آدمخواران دو پا بر می خورد، گرفتار جادوها و طلسم ها می شود ولی سرانجام به خواست خود می رسد.

در برخی از این گونه افسانه ها نظر افسانه ساز بیشتر معطوف است به وصف دلیری، چالاکی و سوارکاری قهرمان افسانه. مثلاً در افسانه ای که برادر کوچک سه روز متوالی با سه اسب گوناگون در مسابقه های اسب دوانی پیروز می شود. بی گفتگوست که نیروی اسب ها چندان در نظر نبوده، بلکه خواست افسانه ساز وصف چابک سواری بوده است. چنانکه شاید برادران دیگر قادر نمی شدند با آن سه اسب پیروزی ها به چنگ آورند. البته این گونه افسانه ها را باید از متأخرترین افسانه ها به شمار آورد لکن افسانه هایی که کم و بیش تحلیل آنها گذشت، بی گمان نشان هایی دارند از دوران ابتدایی.

با این اوصاف، پیداست که تحقیق و بررسی و تدوین افسانه‌های عامیانه تا چه حد باید عاجلانه و به بایستگی انجام پذیرد تا بتوان آنها را دست‌موزه‌یی سالم در تدوین تاریخ اندیشه‌ها و اجتماعات قرار داد.

خوشبختانه در کشورمان اقدامات گرانبھائی در این مورد شده است، اما هنوز خیلی راه داریم تا به کاروان پیشتاز جهانی برسیم. در بعض جاها، کار تدوین فولکلور به انجام رسیده و مجموعه‌های فولکلوریک با پژوهش‌های دقیق مکرر چاپ شده است.

افسانه‌ی پروانه

دختری بود به نام پری. او از خانواده‌ای ثروتمند بود و بسیار هم زیبا. پسری او را بسیار دوست می‌داشت. چنان دوستش داشت همچون زندگی‌اش. دختر نیز پسر را از صمیم قلب دوست می‌داشت. پسر نمی‌تواند شبها از درد دختر بخواهد. روزی به خواستگاری دختر می‌فرستد، پدرش دختر را نمی‌دهد. زیرا تمامی مردم آن ایلات در غم و درد بودند زیرا مدتها بود که طایفه‌های دشمن که از طرف یانار داغ حمله کرده بودند اجاق این ایلات را خاموش کرده بودند. اینک از هیچ اجاقی دودی به هوا بر نمی‌خاست. در چنین موقعیتی عروسی به یاد کسی می‌افتد؟ اما محبت با هیچ چیزی طرف حساب نیست.

پسر دست از محبت خود نمی‌کشد. روزی که دوباره به خواستگاری رفته بود پدر دختر می‌گوید: اگر پسر بتواند از آتش یانار داغ تکه‌ای به ایلات بیاورد و اجاق این ایل را روشن کند، دخترش را به او خواهد داد.

شرطی که پدر دختر گذاشته بود بسیار سنگین بود. پسری تنها بدون همیار و قشون چگونه می‌توانست از دست دشمن آتش بگیرد. اما پسر لحظه‌ای هم تردید به دل راه نمی‌دهد. به این فکر می‌کند که اگر شجاعت به خرج دهد هم ایل به آتش دست پیدا می‌کند و هم او به سوگلی‌اش می‌رسد.

پسر آهسته و از راههای مخفی به بالای کوه یانارداغ می‌رود. وقتی می‌خواهد آتش را بردارد او را می‌بینند و می‌شناسند. او را به محاصره می‌اندازند. پسر وقتی چنین می‌بیند خود را به آتش می‌زند، آتش می‌گیرد و جلو می‌آید. همه فرار می‌کنند، همه در حیرت فرو رفته، راه را بر او باز می‌کنند. پسر در حالیکه می‌سوزد به طرف ایل خود راه می‌افتد و در لحظات پایانی به اجاق ایشان می‌رسد و آنرا روشن می‌کند. اجاقها آتش می‌گیرند اما پسر هلاک می‌شود.

وقتی دختر می‌شنود که پسر به خاطر عشق و محبت او چگونه خود را به آتش زده و آنرا به اجاق ایل آورده است رو به آسمان کرده و از خدا می‌خواهد مرا چنان جانی ده که تمام عمر

در آتش سوگلی‌ام گرم شوم، بسوزم و دور آتش او بچرخم. آسمانها به آرزوی او پاسخ مثبت می‌دهند و او تبدیل به پروانه می‌شود.

به همین خاطر، پروانه همواره در آتش سوختن را شرف و حیثیت خود می‌داند. پری نیز از آن روز دیوانه‌ی محبت سوگلی خود و پروانه‌ی اوست....

کوه آغری^۱

بنا به افسانه‌ها کوههای آغری و قارنی یاریق دو برادر بوده‌اند. کوه آغری برادر بزرگتر و قارنی یاریق برادر کوچکتر بوده‌است. برادر کوچک بخاطر صمیمیت، دلاوری و محبت بیش از حد، برادر بزرگتر را دوست می‌داشت. حاضر بود در راه او کشته شود. اما برادر بزرگتر نسبت به برادر کوچکتر سرد مزاج و بی‌تفاوت بود.

روزی برادر کوچکتر عاشق دختری می‌شود. دختر نیز او را دوست می‌دارد. برادر کوچکتر اصولاً بدون مشورت برادر بزرگتر کاری انجام نمی‌داد. این بار نیز چنین می‌کند. اما برادر بزرگ با دیدن سوگلی برادر کوچک، دل بدو می‌بندد. برای رسیدن به آرزوی دلبال راه می‌گردد.

در حالیکه همه‌ی مردم خاطر برادر کوچکتر را می‌خواستند نسبت به برادر بزرگ بی-تفاوت بودند و حتی با وی مخالف بودند. روزی از روزها می‌شنوند که دشمن به روستای همسایه آمده و مخفی شده‌است و می‌خواهد برادر بزرگ را بکشد. برادر کوچکتر برای یافتن و نبرد با او می‌رود. برادر بزرگتر که برادر کوچک را به جنگ دشمن می‌فرستد خود به پیش دختر رفته و او را برداشته و فرار می‌کند.

برادر کوچک با دشمن جنگیده و پیروز می‌شود و انتقام برادر خود را می‌گیرد. شاد و خوشحال به ده خویش برمی‌گردد. اما نه از برادرش خبری پیدا می‌شود و نه از سوگلی اش. سرانجام مردم ده حقیقت را می‌گویند و به او خبر می‌دهند که برادرش در غیاب او سوگلی او را برداشته و فرار کرده‌است. برادر کوچکتر که سالها عشق دخترک را در سینه پرورده بود اینک نمی‌تواند آرام بگیرد، دلش می‌جوشد و پاره می‌شود و تبدیل به کوهی می‌گردد که بدو کوه قارنی یاریق می‌گویند. امروز هم به زیارت این کوه مقدس می‌روند.

این خبر به گوش برادر بزرگتر می‌رسد. بعد از مرگ برادر کوچکتر، دنیا بر او تنگ می‌گردد. در قلب او دردهای وحشتناک سر می‌گیرد. او نیز تبدیل به کوه می‌شود

او را کوه درد (آغری) می‌نامند. بخاطر مناسبت سرد برادر بزرگتر، همواره سینه‌ی کوه آغری پردرد و همواره پر از سرما و برف است.

^۱ آذربایجان ادبیاتی کتابخانه‌سی، ۲۰ جلد، ۱ جی جلد، باکی، ۱۹۸۱.

کوه آغری کوچک و آغری بزرگ

کوه آغری چندین قله دارد که همواره با هم رقابت داشته‌اند و همیشه بحث می‌کرده‌اند که سر کدامیک بلندتر از دیگری است.

گویند چوپانی بود که دختر ارباب خود را دوست می‌داشت. نام دختر بسدی بود. بسدی نیز پسرک چوپان را دوست داشت. چوپان هر روز گله را به بالای کوه می‌برد و آنها را می‌چرانید و خود نی بر لب می‌نهاد و نغمه‌های سوزناک می‌خواند و نی می‌زد. همه، از عشق دختر و پسر آگاه بودند. چوپان روزی گله را به این کوه و روز دیگر به کوه دیگر می‌برد.

چوپان هر روز نی می‌زد و از زیبایی‌های سوگلی‌اش بسدی ترانه می‌خواند. این خبر به گوش ارباب می‌رسد. خشمگین می‌گردد. فوراً دستور می‌دهد نوکرانش به دامنه‌ی کوه سرازیر شوند و چوپان را بیابند و تکه تکه‌اش کنند. چوپان به کوه پناه می‌برد و نوکران به دنبال او. چوپان گاه به کوه بزرگ پناه می‌برد و گاه به کوه کوچک. اما کوهها همچنان سرگرم مباحثه‌ی خود بودند و صدای چوپان پناه جو را نمی‌شنیدند. وقتی چوپان می‌بیند که دیگر او را دستگیر خواهند کرد رو به آسمان کرده آرزو می‌کند که کاش سنگ می‌شد. دعای او مستجاب شده خود و تمامی گله تبدیل به سنگ می‌شوند. امروز هم این چوپان و گله‌ی سنگ شده‌اش همچنان در دامنه‌ی کوه آغری موجود است.

به هر حال، می‌گویند دو کوه کوچک و بزرگ آغری که سرشان به رقابت در شهرت گرم شده بود متوجه می‌شوند که دیگر صدای نی و ترانه‌ی چوپان نمی‌آید و دیگر صدایی در دامنه‌ی کوه منعکس نمی‌شود. می‌بینند که چوپان و گله‌اش سنگ شده‌اند. از یکدیگر ناراحت می‌شوند و به همدیگر پرخاش می‌کنند و چون گناهکار بودند نفرینشان نسبت به هم مستجاب می‌گردد. کوه کوچک، کوه بزرگ را نفرین می‌کند که سرش همیشه پر از برف و سرما باشد و مه و توفان قطع نگردد و کوه بزرگ، کوه کوچک را نفرین می‌کند که همواره سینه و سرش پر از مار باشد. همین نیز می‌شود.

امروز هم هیچ وقت برف و بوران از سر کوه بزرگ کم نمی‌شود و کوه کوچک نیز همواره پر از مار و مارمولک است.

نرگیز

همان گل نرگس است. گویند نرگس پسری زیبا بوده است. تمامی دختران، حتی الهه‌ها نیز به محض دیدن او، یک دل نه، بلکه صد دل عاشق او می‌شدند. اما هیچ دختری مورد پسند نرگس واقع نمی‌شد.

بنا به افسانه‌ها، حتی الهه‌ی زیبایی نیز مفتون نرگس می‌شود. اما نرگس او را نیز دوست نمی‌دارد. الهه‌ی زیبایی که از این امر مکدر شده از شدت هیجان آتش می‌گیرد و تبدیل به یک سنگ سیاه می‌گردد و دیگر از او در دنیا نه نامی می‌ماند نه صدایی.

بنا به گفته‌ها، نرگس که روزی در کنار استخر صورت خود را می‌شست عکس خود را در آب می‌بیند. او بی آنکه بداند عکس خود اوست به آن عکس که داخل آب استخر بود عاشق می‌شود. او چنین می‌اندیشد که عاقل‌ترین فرد عالم از داخل آب بدو می‌نگرد، در این نگرش معناهای بزرگ در می‌یابد. به نظرش چنین می‌آید زیباترین فرد عالم بدو می‌نگرد، در این نگرش همه چیز زیباتر می‌گردد. شاخه‌های غرور بلافاصله برگ و بار می‌دهد. چنین به نظرش می‌آید که قوی‌ترین و سحر انگیزترین فرد دنیا به دو می‌نگرد، با این نگرش هر چیزی حتی حشرات ضعیف نیز در خود قدرت فیل می‌بینند. بدین صورت نرگس زیبا، عاشق روی خود می‌شود. او نمی‌داند چکار باید بکند و می‌خواهد عکس خود را در بغل بگیرد. خود را به روی عکس انداخته و در آب استخر غرق می‌شود. از آن روز، همه، نتیجه‌ی مفتون خود شدن را می‌بینند.

قیز بویو

این هم شکوفه و گلی زیباست، گلی به رنگ زرد و بسیار ظریف. گویا این گل ابتدا دختری بوده است که او را نامزد پسر عمویش کرده بودند. قیز بویو نیز عاشق چوپان پدرش بوده است اما والدین او به هیچ وجه راضی به این امر نبودند. عشق چوپان قیز بویورا دیوانه می‌کند. قیز بویو خوب درک می‌کند که عشق پاک او را هیچ کس درک نخواهد کرد. او بسیار می‌اندیشد و خیلی از راهها را امتحان می‌کند اما نمی‌تواند راهی برای وصال با چوپان پیدا کند. ناچار مانده به فکر خودکشی می‌افتد. یکباره به خاطر می‌آورد که چوپان همواره در کوه، دشت، صحرا و چمنزارها و در آغوش گلها و شکوفه‌هاست.

قیز بویو سر به بیابان نهاده و از خانه و دست ظلم فرار می‌کند. در چمنزاری زیبا نشسته و رو به آسمان دعا می‌کند که او را شکوفه‌ای رنگارنگ و معطر تبدیل کند و در چمنزاری برویاند، بلکه از این طریق به چوپان برسد.

قیز بویوی زیبا تبدیل به شکوفه‌ای می‌گردد و از آن وقت در چمنزارها می‌روید. چوپان که از بوی عطرش، سوگلی خود را می‌شناسد هر روز عطر دختر را می‌بوید و دل بدو می‌سپارد. از سوی مردم نیز، شکوفه‌ی قیز بویو دوست داشته می‌شود و او را در چمنزارها می‌پروراند.

لاله و بنفشه

بنفشه دختری بود و لاله هم پسری. آنها همدیگر را دوست می‌داشتند. آنان عهد می‌بندند که روز اول بهار در یک چمنزار آفتابی، پر از گل و شکوفه و پر از نغمه همدیگر را ملاقات کنند. بنفشه به موقع به سر ملاقات می‌آید، اما هر چند که روز نخست بهار بود، در چمنزار نه آفتابی دیده می‌شود، نه شکوفه‌ای و نه نغمه‌ای. در عوض بنفشه را برف و بوران و سرما می‌زند، از سرما کبود می‌شود. چون وعده کرده بود، از حرف خود بر نمی‌گردد. بغل بوته‌ای کز کرده در حالیکه گردنش را کج کرده در سوز و سرما منتظر سوگلی اش لاله می‌ماند. او می‌داند که هر کجا باشد بالاخره خواهد آمد.

لاله روز پر آفتاب، پر شکوفه و پر نغمه‌ای را انتظار می‌کشد. تا وقت وعده چنین نشده و تأخیر می‌کند. وقتی خود را به قرارگاه می‌رساند بنفشه را می‌بیند که از سرما کبود شده، گردنش خم شده و زیر بوته‌ای نشسته و انتظار سوگلی اش را می‌کشد. لاله نمی‌تواند تحمل بی‌وفایی را بکند، آتش می‌گیرد و می‌سوزد، خون دلش بر رخسار می‌آید، بنفشه نمی‌تواند سر بلند کرده و به روی او نگاه کند، از بخت خود می‌رنجد. از آن موقع به این گلها بنفشه‌ی گردن شکسته و لاله‌ی خونین دل می‌گویند.

ماه و دختر فقیر

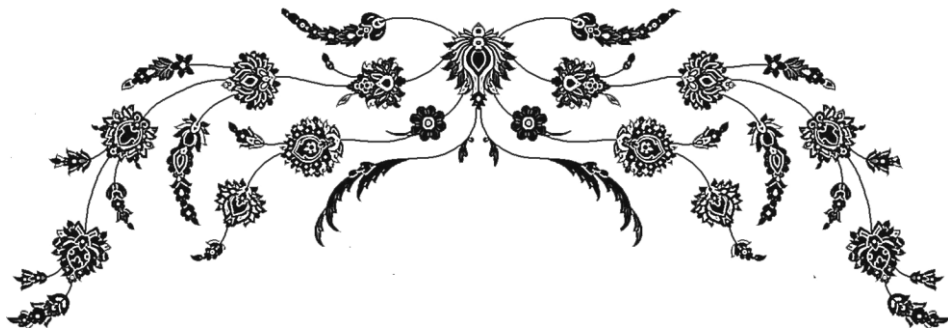
این داستان نیز سخنها دارد و ملهم از اعتقاد و باورهای مردمان نخستین است. در این داستان دخترکی به تصویر در می‌آید که در یک روز سرد زمستانی برای آوردن آب از چشمه به سوی کوه روان می‌شود. تن نیمه عریان و پاهای بی‌پوشش او از یخ و سرما ورم کرده، شکمی گرسنه و چشمانی پر از اشک دارد.

ماه از آسمان محو تماشای دخترک می‌شود. دلش به حال او می‌سوزد و چنین می‌اندیشد که حتماً نامادریش بدو ظلم می‌کند. ماه اسبی را از آسمان می‌فرستد تا دخترک را سوار کرده و پیش ماه آورد. چون دخترک رهسپار آسمانها شده و پیش ماه می‌رسد ماه دل به عشق دخترک می‌سپارد و از آن روز چهره‌اش رنگ به رنگ گشته، هر روز شکلی دگر می‌گیرد. این تغییر رنگ و شکل ماه، نتیجه‌ی عشق او به دخترک فقیر است. در آن شبهای نخست، ماه نیز جان می‌گیرد و به بدر می‌رسد. هر گاه که دخترک به سرای ماه سر می‌زند و به دیدار ماه می‌آید ماه شاداب و سرحال شده و چون دخترک سری به سرای ماه نمی‌زند ماه از هجر یار و سوگلی خویش ضعیف می‌گردد و به هلال تبدیل می‌شود.

اما ماه در این سودا و عشق تنها نیست. او رقیبی سرسخت دارد. خورشید نیز دل به عشق دخترک بسته است و این دو در جنگ و گریزند تا دل دخترک را به دست آورند. در این میان مبارزه ماه، ۲۵ روز طول می‌کشد، اما سه روز آخر را که مغلوب شده از ترس خورشید مخفی می‌شود.

- (۱) بهرنگی، صمد، مجموعه مقاله‌ها، تبریز، ۱۳۴۷.
- (۲) ح. م. صدیق، داستانهای آذربایجان، تهران، ۱۳۵۱.
- (۳) حقّی، بهروز، جهان بینی حماسه کواوغلو، برلین، ۱۳۶۷.
- (۴) قافقاز یالی، علی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲.
- (۵) آذربایجان ادبیاتی کیتابخاناسی، جلد ۱، باکی ۱۹۸۱.
- (۶) فرمانبر جهادی، شهین، افسانه‌های عامیانه آذربایجان، تبریز، تلاش، ۱۳۷۳.
- (۷) گئورک بورکهارت، گیل گمیش، ترجمه داود منشی زاده، تهران، ۱۳۷۸.
- (۸) یکائی زارع، پرویز، آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینایر باخیش، تهران، ۱۲۷۷.
- (۹) فر آذین، جوانشیر، پژوهشی در اسطوره دده‌قورقود، تبریز، ۱۳۸۱.
- (۱۰) فضل الله رشید الدین همدانی، اوغوز، چئویرن رم. شوکوراوا، تبریز، انتشارات ائلدار، ۱۳۸۲.
- (۱۱) م. کریمی، ادبیات باستانی آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۱۲) بهادرخان، ابوالقازی، شجره تراکمه، محرم ارگین، ترجمان ۱۰۰۱ تمل اثر، استانبول، ۲۰۰۲.
- (۱۳) الچین، شوکور، خلق ادبیاتینا گیریش، آنکارا، ۱۹۹۳.
- (۱۴) هئیت، جواد، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران، ۱۳۷۷.
- (۱۵) م. کریمی، مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، زنجان، ۱۳۷۸.
- (۱۶) کومیسسون، آذربایجان فولکلور و آنتالوژیسی، باکی، ۱۹۹۶.
- (۱۷) اوژدک، رفیق، تورک لرین آلتین کیتابی، استانبول، ۱۹۹۰.
- (۱۸) اوژدک، رفیق، تورکون قیزیل کیتابی، تبریز، ۱۳۸۱.
- (۱۹) ولیدی توغان، اوغوز داستانی، استانبول، ۱۹۸۲.
- (۲۰) حاجیف، واله، آذربایجان فولکلور و عنعنه لری، باکی، ۱۹۹۲.
- (۲۱) حاجیف، واله، آذربایجان فولکلورونون افق لری، باکی، ۱۹۹۱.
- (۲۲) حاجیف، عباس، ادبیات شنا سلیغین اساسلاری، باکی، ۱۹۹۹.
- (۲۳) ارگون، نزهت، خلق ادبیاتی آنتالوژیسی، استانبول، ۱۹۳۸.
- (۲۴) پاشایف، س، آذربایجان خلق افسانه لری، باکی، ۱۹۸۵.
- (۲۵) آلب تگین، علی برات، خلق حیکایه لری نین موتیف یاییسی، آنکارا، ۱۹۹۷.
- (۲۶) افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- (۲۷) جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتالوژیسی، ۴ جلد، جلد ۲، باکی، ۱۹۹۴.

- ۲۸) قوجاتورک، وصفی ماهیر، تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۶۴.
- ۲۹) عنان، عبدالقادر، ماناس داستانی، استانبول، ۱۹۹۲.
- ۳۰) چنگیز آیتماثف، ماناس، تهران، ۱۳۸۱.
- ۳۱) ح. م. صدیق، هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان، تهران، ۱۳۵۶.



فصل سوم



آداب و مراسم

آذربایجان سرزمین کهنی است که مراسم خاصی را نیز داراست. گردش ایام و تحولات طبیعی در مراسم و آداب مردم تجسم یافته و نخستین آیینها و آداب در این سرزمین پا گرفته و سده‌ها و هزاره‌ها در این دیار ریشه دوانیده و برخی از این سنن تا امروز نیز باقی مانده اند. در صفحات نخستین این کتاب، از دوران ۱۲۰۰۰ ساله سخن گفتیم که این ۱۲۰۰۰ سال به چهار دوره‌ی ۳۰۰۰ ساله تقسیم می‌گردد و آفرینش در طی این دوره تکوین یافته است. سمریل دوره‌ی ۱۲۰۰۰ ساله را در ۱۲ روز اول فروردین می‌بینیم و روز ۱۳ که روز انهدام کائنات است با مراسم سیزده به در برگزار می‌شود. عدد ۱۲ جزو اعداد مقدس در میان ترکان و مردم



آذربایجان به شمار می‌آید. هر ۱۲ سال از عمر بشر نیز خود دوره‌ی خاصی به شمار می‌آید ۱۲ سال اول عمر، دوران کودکی است، دور دوم ۱۲ ساله، یعنی از ۱۲ الی ۲۴ سالگی دوران

جوانی به شمار می‌رود، دور سوم ۱۲ ساله یعنی ۲۴ الی ۳۶ سالگی دوران پختگی و کاردانی انسان می‌باشد، دوره‌ی چهارم یعنی از ۳۶ تا ۴۸ سالگی دوران تکامل انسان بوده و دوره‌ی پنجم یعنی از ۴۸ الی ۶۰ سالگی دوران میانسالی و از ۶۰ الی ۷۲ سالگی نیز دوران پیری انسان به شمار می‌آید.

تقویم حیوانی ۱۲ ساله نیز منتسب به ترکان است و هر سالی به نام حیوانی مشخص می‌گردد که سال موش، گاو، پلنگ، گربه، اژدها، مار، اسب، بز، میمون، خروس، سگ و خوک به ترتیب نام سالهای یک دوره‌ی ۱۲ ساله را تشکیل می‌دهد. قدمت این تقویم به هزاره‌های قبل از میلاد مربوط می‌شود. جالب آنکه هر سال نیز ۱۲ ماه است. هر روز به ۱۲ ساعت و هر شب هم به ۱۲ ساعت تقسیم شده است. اما در طول یک سال که ۳۶۵ روز می‌باشد برخی از ایام مقدس شمرده می‌شوند و دارای مراسم و آداب خاصی هستند که به برخی از این آداب و مراسم مختص روزها اشاره می‌شود.

مراسم سیغیر^۱

مراسم سیغیر در واقع مراسم مذهبی ترکان بوده است. این مراسم مربوط به زمانی است که توتم یا اونگون در میان ترکان مورد پرستش قرار می‌گرفت و «تانری» نامیده می‌شد. البته تانری یا الهه به عنوان سمبلی از خدای قابل مشاهده در نظر گرفته می‌شد. توتم نیز یا از حیوانات یا نباتات بودند. گرگ خاکستری توتم ترکان کهن بوده است یادریخت «آننه آغاج» مدتی توتم برخی قبایل ترک بوده است. سیغیر نیز توتمی است در میان ترکان. ترکان سالی یک بار برای شکار بیرون می‌جایند و طی مراسمی به شکار می‌پردازند. این مراسم خاص در زمانهای باستانی اجرا می‌شده و همراه با شعر و موسیقی بوده است.

مراسم شولن^۲

این مراسم نیز از آداب خاصی است که در میان ترکان اجرا می‌شده است و جزو مراسم دینی آنان محسوب می‌شد. ترکان به مراسم جشنی که در دوران باستان اجرا می‌کردند دو نام داشتند: مراسم و جشنهایی که جنبه مذهبی نداشته و صرفاً با خوراک و نوشیدنی جشن می‌گرفتند «توی» می‌نامیدند و اما جشنهایی که جزو مراسم دینی به حساب می‌آمد شولن می‌گفتند. ترکان حیوانی را که توتم می‌دانستند شکار نمی‌کردند و تنها سالی یک بار از آن حیوان قربانی می‌کردند و در بقیه مواقع از خوردن گوشت آن جلوگیری می‌کردند. در روزی که توتم را قربانی می‌کردند مراسمی که برای آن برگزار می‌شد مراسم شولن می‌نامیدند. در مراسم شولن شاعران ساز، اشعار و سروده‌ی خود را می‌خواندند و هیجان معنوی در برگزار کنندگان به وجود می‌آوردند و بدینوسیله موسیقی نیز در این مراسم جای خود داشت.



مراسم یوغ^۳

یوغ به معنی گریه سر دادن بود و این مراسم بیشتر در میان ترکان آسیای میانه اجرا می‌گشت. یوغجی اسم فردی بود که مراسم گریه را رهبری می‌کرد و مرثیه می‌خواند. در این مراسم که برای درگذشت مردم برقرار می‌شد اگر سرداری یا امیری می‌بود معمولاً شرکت کنندگان در این مراسم (یوغ) با

^۱ بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۲، ص ۴۵.

^۲ همان .

^۳ همان.

هم، همقسم می‌شدند تا انتقام او را از دشمن بگیرند.

رهبری این مراسم، به عهده‌ی کسی بود که یوغچی نامیده می‌شد و گفته‌های خود را با شعر و آهنگ ادا می‌کرد.

معمولاً با مرگ فرماندهی یا حاکمی، مراسم یوغ برگزار می‌شد، شعر و سرود با آهنگ و ساز اجرا می‌شد و معمولاً بالبال‌هایی درست می‌کردند و در اطراف مقبره‌ی مرده قرار می‌دادند. بالبال مجسمه‌هایی را گویند که خیلی دقیق نیستند بلکه سمبلی از نیروهای دشمن می‌باشند که با بر پا کردن این بالبالها معتقدند دشمن را تسلیم و گرفتار کرده‌اند.

اشعار سروده شده در ماتم را سیغیر یا ساغو نامند. امروز از این «ساغو»ها فراوان در دست داریم. هر چند که این اشعار به دست آمده یا از منابعی است که بعد از اسلام ساخته شده اند و یا اگر مربوط به دوران پیش از اسلام باشد معمولاً از منابع ملل همجوار از جمله چینیان، ژرمنها و دیگر ملل ترجمه شده‌اند. در دیوان لغات‌الترک (نوشته شده در قرن پنجم هجری یا ۱۱ میلادی) بسیاری از این اشعار از جمله درباره‌ی آلپ ارتونقا موجود است. مرثیه‌های مربوط به آتیلان نیز که از طرف شاعران سروده شده است از طرف پریسکوس و جوردانس ثبت و ضبط شده است. در این اشعار غمناک که برای قهرمان فوت شده سروده شده اند علاوه بر غمناکی، دارای روحیه‌ی قهرمانی نیز می‌باشند.

نوروز

نوروز، یکی از اعیاد خاص ترکان و مردم آذربایجان و ایران است. سال جدید با نوروز آغاز می‌شود و تا روز ۱۲ فروردین ادامه دارد که همین ۱۲ روز، خود سمبل ۱۲ ماه یک سال است و روز ۱۳ که روز انهدام کائنات می باشد مردم زیر سقف نمی‌مانند و بیرون می‌روند. عید نوروز مراسم خاصی دارد که از آن جمله می‌توان سفره‌ی عید نوروز که پارسیان سفره هفت سین پهن می کنند مردم آذربایجان سفره‌ی نوروز می‌چینند و در آن انواع شیرینی‌ها، آجیل، حبوبات و غذا می‌گذارند. البته گذاشتن سبزه، گل و میوه نیز مرسوم است بویژه موقع تحویل سال، غذا در حال پختن و غلغل باقی می‌ماند از جمله معتقدند دلمه‌ی در حال پخت سمبل برکت و نعمت است.

زنان خانه دار معمولاً از هفته‌ها قبل به استقبال نوروز می‌روند به این ترتیب همه جا را جارو می‌کنند و غبارروبی انجام می‌دهند. فرشها، پرده‌ها را می‌شویند در ظرفی سبزه می‌کارند تا در سفره‌ی نوروز سبزی تازه داشته باشند. همه‌ی خانواده هنگام تحویل سال، لباسهای نو می‌پوشند و منتظر می‌مانند. قرآن یا دعا می‌خوانند و آرزو می‌کنند تا سالی خوب و پر برکت

داشته باشند. بعد از تحویل سال همه‌ی اهل خانواده پولی را که قبلاً در لای قرآن گذاشته‌اند برمی‌دارند و به عنوان سفته نگه می‌دارند و معتقدند که تا زمانی این سفته را نگه دارند جیبشان بی‌پول نمی‌ماند. همه‌ی اهل خانه عید را به همدیگر تبریک می‌گویند و رو بوسی می‌کنند. سپس به دیدار بزرگترها می‌روند تا عید نوروز را تبریک بگویند. معمولاً از مهمانان نیز با شیرینی، آجیل و میوه پذیرایی می‌کنند و اصولاً به کوچکترها عیدی می‌دهند. نوع عیدی بستگی به فردی دارد که عیدی می‌دهد و یا می‌گیرد. معمولاً به بچه‌ها پول، تخم مرغ، جوراب و غیره می‌دهند. اما به تازه عروسها و تازه دامادها هدیه‌هایی را می‌دهند که از قبل گرفته و آماده کرده‌اند. عید نوروز معمولاً برای جوانهایی که نامزد هستند بسیار شیرین و خاطره‌انگیز است زیرا عیدی دختر و یا پسر را از قبل آماده کرده و به در منزل می‌فرستند. گاهی با «خونچه» این هدایا را می‌فرستند.

روز اول عید معمولاً به دیدن خانواده‌هایی می‌روند که کسان نزدیکشان در یک سال پیش فوت کرده است روز اول عید، چنین خانواده‌هایی در خانه می‌مانند و از میهمانانی که برای تسلیت می‌آیند پذیرایی می‌کنند. پذیرایی این خانواده‌ها معمولاً با خرما، شکر، پنیر و حلوا است. مراسم نوروز و دید و بازدید ممکن است در هر یک از شهرهای آذربایجان با دیگر شهرها اختلاف‌های جزئی وجود داشته باشد اما اصلشان یکی است.

مراسم چارشنبه سوری

آخرین چارشنبه ی سال یکی از با شکوهترین روزهای مردم آذربایجان است. در این روز، بیشتر روستائیان به شهر آمده و از بازار خرید عیدشان را انجام می‌دهند. عصر چارشنبه معمولاً مراسم اصلی این روز برگزار می‌شود. خرید عید در بعد از ظهر این روز انجام می‌گیرد. آجیل چارشنبه نیز خریداری می‌شود که شامل آجیل شیرین، باسلیق و ... می‌باشد. غروب نیز معمولاً آتش روشن می‌کنند و از روی آن می‌پرند و می‌خوانند:

آتیل ماتیل چارشنبه

آینا تکین بختیم آچیل چارشنبه

مراسمی مانند آویزان کردن شال از دریچه‌ی پشت بام از کهن‌ترین مراسم مردم آذربایجان بوده است. معمولاً خانواده‌ای که جوانی شال از دریچه‌ی اتاقشان آویزان کرده باشد عیدی او را به شال بسته و برایش می‌فرستند. این مراسم از پر احساس‌ترین حرکت‌های نوجوانان و جوانان به شمار می‌آید. اصولاً به افراد خانواده سفارش می‌شود که عصر چارشنبه حرف‌های خوب زده شود چرا که عده‌ای از جوانان نیت کرده و فال گوش می‌ایستند. به این ترتیب که

آچار یا کلیدی را زیر پا نهاده و پشت در می‌مانند و به سخنانی که رهگذران با هم رد و بدل می‌کنند گوش فرا می‌دهند و بر اساس گفته‌های آنان فال می‌گیرند. اگر رهگذران حرفهای شادمانه بزنند فال کسبیکه گوش ایستاده است خوب خواهد بود وگرنه نیت آنان با پاسخهای بد داده می‌شود. قاشق‌زنی در آذربایجان رسم نبوده است اما ترکه‌ترکاندن در بسیاری از روستاها وجود داشته است اما روشن کردن آتش بسیار مرسوم است. همه‌ی این مراسم در شب چهارشنبه یا سه شنبه شب انجام می‌گیرد اما صبح روز چهارشنبه اهل خانه به کنار رودخانه یا برکه می‌روند و از آب آن به صورت می‌زنند و دختران دم بخت با قیچی آب را قیچی می‌کنند.

از مراسم بسیار کهن مردم آذربایجان می‌توان نوروز و چهارشنبه سوری را بر شمرد. این مراسم با زردشتی‌گری، اسلامیت و در دوره‌های بعدتر نیز رابطه داشته و محققان بسیاری را به خود مشغول داشته است. عید نوروز در طول سده‌ها و هزاره‌ها عید ملتها تلقی گشته و منحصر به مردم آذربایجان نمانده است و بسیاری از خلقهای مشرق زمین در تلاشند تا در این رابطه مراسم، افسانه‌ها، روایات و آداب خاصی را پیدا کنند. ترکان نیز این مراسم و اعیاد را جزو فرهنگ خود می‌شمارند. بررسی بنیادهای آن در میان اسطوره‌ها، آداب و رسوم و غیره نشانگر گوشه‌هایی از فرهنگ و مدنیت ملت ماست. از دوران کهن، عناصر چارگانه آب، باد، خاک و آتش در حیات مردم ما نقش بسزایی داشته‌اند. خاک که پرورشگاه گیاهان و آذوقه‌ی انسانهاست برای باروری خود نیاز به آب و گرما و هوا دارد و در رابطه با این چهار عنصر آداب و آئینهای خاصی در میان ترکان اجرا می‌شده است. ۴۰ هفته مانده به عید نوروز این آئینها و اعتقادات اجرا می‌شود و چهار چهارشنبه آخر سال با عنصر در رابطه بوده و اجدادمان تصورات و باورهای خود را به اجرا در می‌آورده‌اند و هر چهارشنبه‌ای در رابطه با یکی از عناصر چهارگانه، شادیها و جشنها برگزار می‌شد.

چهار عنصر مقدس آب، خاک، باد و آتش که حیات بخش انسانها به شمار می‌آمده‌اند چهار چهارشنبه‌ی آخر سال را با مراسم خاصی جان بخشیده و تا به امروز نگه داشته‌اند. چهار چرشنبه‌ی مقدس که هر یک با مراسم خاصی جشن گرفته می‌شود نخستین چهارشنبه را «سو چرشنبه‌سی» نامیده‌اند. آب در فرهنگ اسطوره‌ای مردم آذربایجان ارج و قرب خاصی دارد. سوژه‌های بسیار کهنی در رابطه با آنان و ناهید الهه‌ی آب در میان مردم پخش شده است. احترام به آب و مقدس دانستن آن تا امروز در میان مردم ما جاری است. آنجا که صبح روز چهارشنبه آب کف آلود از چشمه بیرون می‌زند درمان دردهاست و به احتمال زیاد حضرت خضر آب حیات را در همین چرشنبه صبح نوشیده است، همانگونه که آب قوشابلاق برای کوراوغلو برکت آور بوده، اورا روئین‌تن ساخته و بدو هنر شاعری و شمشیرزنی عطا کرده است.

در مراسم آذربایجان به کسانی که غم و دردی رخ داده آب صبحگاهی می نوشاندند و بسیاری از بیماریهایی از آب چهارشنبه سوری بهبود می یابد. تمام مراسمی که در سرچشمه، کنار رودخانه اجرا می شود نشانگر قدسیت آب در میان مردم آذربایجان است. نغمه های مخصوص این روز نیز امروزه نیز در یادها مانده است.

مراسم خاص چهارشنبه ی آب بدین ترتیب است که نخستین چهارشنبه که یک ماه مانده به عید نوروز است صبح زود به کنار چشمه ای، رودخانه ای، آسیابی رفته و درد و کدر را در آب می ریزند. روی همدیگر آب می پاشند. دست و صورت خود را در آب می شویند و از روی آب می پرند و معتقدند تمامی خستگی، درد، بیماری و گناهان به آب افتاده و آب آنها را می برد و دور می سازد. برای همین است که امروز مردم به آب قسم می خورند. مراسم با خواندن ترانه های زیر به پایان می رسد:

سئل چاپار، سوچاپار
بیر گونا ایشلتدی آی یار،
گل اونو توت آپار
سئل چاپار، سو چاپار
گل آپار، گل آپار...

با آب روز چارشنبه فال می گیرند بدین ترتیب که از چشمه ای، رودخانه ای آب را پر کرده و بدون آنکه با کسی صحبت کنند به خانه می آورند. آب را در چندین پیاله نگهداری می کنند. شبانگاه دختران گرد می آیند و هر کسی انگشتری را به زلف خویش مالیده و داخل آب می اندازد و فال گرفتن آغاز می شود. وقتی انگشتر را به داخل پیاله یا کوزه می اندازد از وقتیکه از دهانه وارد شده تا در کف کوزه یا پیاله فرونشیند چندین بار به دیواره ها برخورد می کند و بر اساس تعداد برخوردهای انگشتر به دیواره ی پیاله، مشخص می کنند که چند سال دیگر به خانه ی بخت خواهد رفت.

فال گرفتن دیگری نیز با آب چارشنبه انجام می دهند و آن بدین ترتیب است که هر دختری برای اینکه معلوم شود آیا به سوگلی خود خواهد رسید یا نه دو سوزن را برداشته و در طرف سوراخ آن پنبه می پیچد و سپس آنرا در پیاله ی آب می اندازد. اگر سوزنها در آب پیاله به یکدیگر برسند علامت وصال دو سوگلی خواهد بود و اگر هر یک از سوزنها از هم فاصله بگیرند و روی سطح آب باقی بمانند نشانه آنست که به وصال یار دیگری امیدوار باشند و اگر سوزنها سریعاً به ته پیاله برسند آن آب را «لال سو» می دانند. آب چارشنبه چنین خاصیتی دارد.

افسانه‌ی اسطوره‌مانندی نیز در مورد آب و گرگ وجود دارد. گویند اوغوز اوغلو که با اولاد خویش در بیشه‌زاری زندگی می‌کرد با گرگی روبرو می‌گردد. گرگ راه را بر او بسته و می‌گوید: ای فرزند اوغوز! من دختری دارم که دیروز شکارچیان شکم او را پاره پاره کردند. اینک انتظاری از تو دارم. فردا صبح از آب بوز بولاغی آبی برداشته و به زخمهای دخترم بمالی تا بهبود یابد. م نیز مدیون تو می‌مانم و نسل اوغوز را ابدیت می‌بخشم.

دل فرزند اوغوز جوشید و صبح زود به سرچشمه رفت و دید که مردم صبح زود، دور آب چارشنبه (یا چرشنبه) گرد آمده‌اند. دست و روی خود را شست و ظرفی پر از آب کرد و نزد بچه گرگ آمد. با آب زخمهای او را شست. بچه گرگ چشمانش را گشود، زخمهایش بهبود یافته بود. گرگ از بهبودی فرزندش خوشنود گشت و دخترش را به اوغوز اوغلو داد و گفت: این وصلت برای تو، حیات و قدرت ابدی خواهد بخشید و از فرزند تو هفت فرزند به دنیا خواهد آمد که خاقان قدرتمند هفت کشور خواهند شد.

دومین چهارشنبه از چهار چارشنبه‌ی سال، چارشنبه آتش است که مردم بدال اوسگو چارشنبه، اوسگو گئجه‌سی، اودلو چارشنبه می‌گویند. اود چارشنبه سی در رابطه با ستایش انسان به آتش، خورشید و حفاظت از آتش به وجود آمده است. این آداب و مراسم به دوران پیش از زردشت بر می‌گردد. آتش به عنوان سمبلی از خورشید بر روی زمین نمادی مقدس بخشیده است. جالب است بدانیم که آتش به انسانها گرمی و حررات می‌داده است بنابراین ستایش درخت از سوی انسان از این نقطه‌ی نظر نیز جالب توجه است.

از مراسم آذربایجانی است که در چهارشنبه‌ی دوم از چهار چارشنبه‌ی آخر سال، مردم بر پای تپه‌ای گرد آمده و آتش روشن می‌کردند و تا شب شادی می‌کردند تا وقتی که طلوع آفتاب را ببینند و آنگاه از تپه پایین آمده و به دنبال کار روزمره‌ی خود می‌رفتند.

با طلوع آفتاب، سرود قودوخان را می‌خوانده، دور آتش می‌گشتند و سپس مشعلی از این آتش روشن کرده و به اجاق خانه‌ی خویش می‌بردند. ترانه‌ی قودوخان که بر دور آتش می‌خواندند چنین است:

قودوخان قودوخان

سؤندورمه اودو، خان

آت اوسته قود گتیر

اولوسا اود گتیر

سؤزو بال قودوخان

اؤزو آل قودوخان

قودوخان دالدادیر
آل آتی یالدادیر
دون تیکک قودویا
آخ چکک قودویا
سؤزو بال قودوخان
اؤزو آل قودوخان

قودویا آت آپار
دالینجا تات آپار
یالیندا یات آپار
قان تره بات آپار
سؤزو بال قودوخان
اؤزو آل قودوخان.

قودوخان یولدادیر
الری بالدادیر
بساطی دالدادیر
سؤزو بال قودوخان
اؤزو آل قودوخان
قودوخان گوی خاندیر.

قودوخان داغ خاندیر
قودوخان آغ خاندیر
سؤزو بال قودوخان
اؤزو آل قودوخان.

از دیگر مراسم اود چرشنه در میان اجداد ما، بردن قربانی برای آفتاب بوده است. در زمانهای بسیار دیرین اسب کهر را که سوار بر آن بود به بالای تپه برده و فردی دیگر با تبری در دست انتظار آنان را می کشید و با طلوع آفتاب، این اسب را قربانی می کردند. معتقد بودند که این قربانی، سعادت و خوشبختی برای مردم ایل می آورد. این مراسم بر روی تصاویر صخره های آذربایجان مرسوم گشته است.

گویند در آغکند آتشگاهی هست که داستان زیر را بر پیشانی دارد. گویند «اود بابا» نگهبان شبانه ی آتشگاه را به دختری می سپرد. "گۆزه ل شاه" یکی از این دختران جسور ایل بود که

چون نوبت بدو رسید آن چنان آتشی بپا کرد که همه جانوران گرم گشتند. نیمه شب که اود بابا برای سرکشی بدانجا آمده بود از شدت نور و گرما دچار حیرت شد و پرسید: دخترم اگر هیچ هیزمی نداشته باشی چه می‌کنی؟ گفت: خودم را در آتش می‌اندازم تا این آتشگاه خاموش نشود. اودبابا از پیشانی او بوسید و قدرت و زیبایی بی‌مانندی بدو بخشید.

گویند روزی حاکم آز، بر سرزمین آنان یورش آورد و آتشگاهها را ویران ساخت. چون به آتشگاه گوزه‌ل شاه رسید با قدرت این دختر نگهبان روبرو شد بطوریکه از دهان گوزه‌ل شاه نیز آتش می‌بارید و بدین نحو، او و لشکریانش را نابود کرد. حاکم آز هر چه التماس کرد کارگر نیافتاد و نهایت بدان نتیجه رسیدند که حاکم آز به ازای هر آتشگاهی که ویران ساخته بود دو آتشگاه بر پا کند و آنگاه از آن منطقه دور گردد.

گویند هنوز هم گوزه‌ل شاه و و اودبابا در آن کوهها می‌زیند و هر چهارشنبه آتش به آتشگاه قوناقلند می‌آیند و مردم را در مراسم آن روز مشایعت می‌کنند.

سومین چهارشنبه از چهار چهارشنبه‌ی آخر سال «یئل چرشنبه‌سی» نام دارد که در مناطق مختلف به نامهای کولک اوپادان، یئل چرشنبه، حیدر چرشنبه نامیده می‌شود. به اعتقاد مردم، در این روز، باد همه‌ی عرض زمین را می‌چرخد و آب و خاک را از خواب بیدار می‌سازد و زیدن این باد، آمدن بهار را بشارت می‌دهد. به باور مردم، چهار نوع باد وجود دارد که هر یک وظیفه‌ی خاصی دارد و هر یک به لباسی خاص خود می‌نماید. این باد، سراسر دنیا را می‌چرخد. ترانه‌های عامیانه‌ی بسیاری امروز در زبان مردم ترنم می‌گردد که اعتقاد مردم به این مراسم را نشان می‌دهد. تعدادی از این اشعار چنین است:

یئللی بابام یئل بابام

یئللی بابام یئل بابام

ائیلیم - گونوم یاتدی گل

چر پلنگیم چاتدی گل

تکنه‌ده قالدی آشیم

یاتدی دییرمان داشیم

یئللی بابام یئل بابام

گول پری‌نین آرپاسی

خان مرادین یارماسی

نوباتدا دالدا قالدی

چیگنیمه دوشدی باشیم
تیاتدی دییرمان داشیم
یئللی بابام، یئل بابام

گوللو توتدو ساواشیم
تکنه ده قالدی آشیم
چیگنیمه دوشدی باشیم
یاتدی دییرمان داشیم...
تئللی بابام، ئتل بابام
دردیمی گل بیل بابام
گل بابام، آی گل بابام!

آخرین چهارشنبه‌ی سال نیز تورپاق چرشنبه است. آنرا تورپاق چرشنبه‌سی، یئر چرشنبه‌سی یا چرشنبه سوری می‌نامند. معلوم است که در این چارشنبه زمین از آب بیدار می‌شود و برای رویش و خلق حیاتی دیگر به پا می‌خیزد. این آخرین چهارشنبه با مراسمی خاص اجرا می‌شود که تا امروز نیز باقی است و حتی ملتهای همسایه‌ی آذربایجان نیز این مراسم را به ودیعه گرفته‌اند. مراسم این چهار شنبه از روز سه شنبه آغاز می‌گردد و تا آخر شب چارشنبه تداوم می‌یابد و هر ساعتی و وقتی از آن مراسم خاصی دارد. خرید چهار شنبه سوری، بویژه خریدن اسباب بازی برای کودکان، خریدن آجیل شیرین و خوردن آن، روشن کردن آتش و پریدن از روی آن در شامگاه چرشنبه، فال گرفتن آچار، آویزان کردن شال بیگ از باده‌ی پشت بام، فرستادن خونچه از خانه‌ی داماد به خانه‌ی عروس و غیره از مراسم خاص این روز است.

در این چهارشنبه سری به قبرستان زدن و فاتحه‌ای برای اموات خواندن نیز جزو مراسم مردم آذربایجان است. عصر هنگام وقتی از روی آتش می‌پرند چنین می‌خوانند:

آغیر لیغیم، اوغورلوغوم گئت
قادا - بالا بیزی ترک ائت...

شال انداختن دیگری هم در برخی از مناطق آذربایجان رسم است و آن اینکه پسری جوان که خواستار دختری از یک خانه باشد شال را باز کرده و پس می‌فرستند و پسر مطمئن می‌گردد که می‌تواند خواستگاری برود. پختن سمنو نیز برای نوروز در همین روز آغاز می‌گردد و تدارک آنرا می‌بینند.

یادآوری می‌شود دهها و صد ضرب المثل، آند، قارغیش، تاپماجا در پاره‌ی این مراسم و اعیاد چارشنبه وجود دارد که محقق آذربایجانی آزاد مولود اوغلو آنرا گرد آورده است.

و



جشن چهارشنبه‌ی آخر سال
را از عید نوروز مهم‌تر می‌شمارند. و در این روز:
* حیوانات خود را صبح زود به چشمه می-
برند که از آب صبح چهارشنبه بنوشند.
* یال و دم اسب و دیگر حیواناتش را می‌زنند.
* بکسی علف و مایه‌ی پنیر و ماست نمی‌دهند.
شب بچه‌ها از بالای بام خانه قورشاق
یا شال می‌اندازند و اهل خانه مجبورند
عیدی آنان را به سر قورشاقشان ببندند،
عیدی معمولاً از تخم مرغ، جوراب، دستمال
و نظایر آن تجاوز نمی‌کند.

اما دولتمندان در موارد مخصوص، گوسفند و جز آن نیز می‌بخشند
* تا ظهر هیزم و بوته‌ی لازم را جمع آورده انبار می‌کنند که شب آتش به پا کنند.
* شب از روی آتش می‌پرند و همان حرف‌ها را که هنگام پریدن از جوی آب می‌گفتند، می‌خوانند.
* اگر آن روز هدهد و شانه سر (بوبو) به ده بیاید، نشانه‌ی آن است که اگر کسی تا آن وقت
نتوانسته است روغن تهیه کند، دیگر تا آخر سال خانواده اش بی‌روغن خواهد ماند.
* سعی می‌کنند که به مسافر خانه نروند و اگر در سفر باشند می‌کوشند تا آن روز به خانه‌ی
خود بر گردند.

* در خانه جمع می‌شوند و کشمش چهارشنبه می‌خورند.
* دوچوب به دست می‌گیرند و به هم می‌زنند و به در خانه‌ها می‌روند و این را می‌خوانند:
قیشدان چیق‌دیق، یازا گیردیک،
وئرین، وئرین، بولوتلارا کؤینک آلاق.

از آداب عید نوروز

* در بعد از ظهر آخرین روز سال، مردم ده یکجا جمع می‌شوند و به در خانه‌ی کسانی که در
آن سال متوفائی داشته اند می‌روند و می‌گویند،

سون غمینیز اولسون

گلن گونلریز خیر اولسون

* صبح نخستین سال نو در قبرستان دهکده جمع می‌شوند و پس از فاتحه خواندن سال نو را

به یکدیگر تبریک می‌گویند:

«بایرامین مبارک اولسون!

– سنلن بئله!»

و بلافاصله برای سال جدید، چوپان، گله بان، میراب، قوروقچی و جزآن را تعیین می‌کنند و حق و مزد آنان را هم تعیین می‌نمایند. این کار، گاهی تا ظهر طول می‌کشد.

* در هر حال اغلب تا نزدیکی های ظهر به خانه برمی‌گردند و با یک کله قند، انار و مانند آن دسته جمعی به خانه‌ی بزرگترها می‌روند. ظهر در خانه‌ی خود ناهار می‌خورند و بلافاصله راهی دهات نزدیک می‌شوند که محترمان از آن‌ها نرنجند.

* روز دوم سال فرصت پیدا می‌کنند که به خانواده و بستگان خود برسند و چه شکوهمندی و صمیمیتی در این روز به چشم می‌خورد.

* در این روز تا غروب آفتاب به هر جا که می‌روند، حق دارند هر چه که دلشان می‌خواهد، بردارند و بخورند و صاحبخانه نمی‌تواند اعتراض کند و به همین سبب در این روز در اکثر خانه‌ها، ماست، شیر، شیرینی، نان و مانند آن فراوان است.

* تا سیزده بدر عید است و به همین علت هر روز زن‌ها در خانه گندم برشته می‌کنند و شب‌ها که از کار روزانه فراغت حاصل می‌کنند و دور هم جمع می‌شوند، آن را می‌خورند و پس از سیزده بدر دیگر از گندم برشته خبری نیست.

* با برشته کردن هفت چیز «قاورقا» درست می‌کنند. آن چیزها عبارتند از: نخود، جو، گندم، مرجی، دارچین و جز آن که روی هم «یئدی لؤم» - " Yeddi Loom " می‌خوانند و مخصوص شب عید است که پس از خوردن مشتی به عنوان «تاراز» یا (طراز) برمی‌دارند و توی دستمال می‌پیچند و به کنار ظرفی که در آن کره درست می‌کنند (یعنی: نئهره - Nehra) می‌بندند تا عید دیگر. صبح روز اول هم سه سنگ‌ریزه از چشمه‌ی دهکده برمی‌دارند و می‌آورند و می‌اندازند توی تاراز و کمی هم اسپند را با آن قاطی می‌کنند و به آن می‌دوزند.

هر وقت از سال که آسمان بغرد، هر کس بقدر استطاعت خود مقداری گندم جدا می‌کند و می‌ریزد نزد تاراز و می‌گوید: (بیر - بئله یاغیمیز اولسون!) یعنی: روغمان این قدر باشد!

این چیزها آمد نیامد دارد

کبوتر نگهداشتن، قاشق چوبی گرفتن، پیاز کاشتن، پنیر از شیر گاو گرفتن، نقل مکان کردن، سبز کردن گندم و تهیه‌ی سمنو برای جشن بهار، دیدن جغد روی دیوار منزل، وارد شدن شخص تازه مانند عروس و داماد به جمع خانواده، خواندن مرغ، سکونت اختیار کردن یک غریبه در ده.^۱

تکم چی^۲

یکی از مراسم نزدیک عید نوروز مربوط به تکه‌چی می‌باشد. روزهای آخر سال و نزدیکی عید، تکم چی به در خانه‌ها می‌آید، او تکم تکم می‌خواند و با آهنگ مخصوصی که با زدن چوب تکم به وجود می‌آورد بشارت آمدن عید و بهار را می‌دهد و از مردم پول، قند، چای و غیره جمع می‌کند. تکم چی از پارچه‌های رنگارنگی که سر یک چوب می‌بندد مجسمه‌ای مانند بز درست می‌کنند و با رقصاندن آن آواز می‌خواند. ضمن رقصاندن تکم، گویی با آن آهنگ نیز می‌نوازد اشعاری مثل شعرهای ذیل می‌خواند:

تکه گلیر هاوادان قانادی یئل قاوادان
تکه‌نین پایین گتیر خانیم، ائوین آوادان.

بو تکه نظر تکه ائولری گزه‌ر تکه
گزه‌ین آروادلارین چؤلمه‌ینه چزه‌ر تکه.

بو تکه‌نین فندی وار چوخ کسسکجلی کنددی وار
هر قاپیدا اویناسا بیر بئله کی قندی وار.

واژه‌ی تکم Takam از دو بخش «تکه» و «م» تشکیل یافته که به معنی تکه‌ی من است.

کوسا

یکی از مراسمی که همراه با رقص و نمایش اجرا می‌شد مراسم بود که بی شباهت به پیک نوروزی نبوده است این مراسم کوسا اویونی (کوسه بر نشین یا کوسه گردانی) نام داشت. واژه کوسا برگرفته از کوسان یا همان گوسان به معنی خنیاگران و نوازندگان دوره گرد است. و از سوی دیگر کوسا در زبان آذربایجان به مردمی گفته می‌شود که فقط در زرخش موی روئیده و

^۱ محمدزاده صدیق، حسین. هفت مقاله پیرامون ادبیات مردم آذربایجان، تهران، دنیای دانش، ۱۳۵۵، ص ۱۲۳ - ۱۲۷.

^۲ برای بحث تکمچی و کوسا و . . . رجوع کنید به مقاله "تکم، تکم" در هفته نامه ی "امید زنجان" شماره ۳۷، ۱۳۷۲.

گونه‌هایش بدون مو باشد. چون این مراسم را فردی کوسه اجرا می‌کرده است، این نام را بر بازی نهاده‌اند.

مراسم کوسه بر نشینی در عهد کهن چنین بوده است: مردی کوسه بر خری می‌نشسته و کلاغی در یک دست و بادزنی در دست دیگر گرفته که با آن خود را باد می‌زده و در شهر می‌گشته است. این نمایش یا بازی پیش از فرا رسیدن سال نو و در اواخر زمستان اجرا می‌شد و چون کوسه در فصل سرما خود را باد می‌زد این عمل او برای مردم خنده‌دار بود. از سوی دیگر، کوسه با عمل خود نشان می‌داد که زمستان به پایان می‌رسد و بهار در راه است و در واقع گرما و حرارت زندگی دوباره به سراغ طبیعت می‌آید کوسه در مقابل این کار خود از مردم پول یا تحفه می‌گرفت.

نمایش «کوسا اویونی» بعد از ورود اسلام به آذربایجان نیز با تغییراتی ادامه یافت شعر و آوازی را که در این نمایش خوانده می‌شد اغلب به سایاچی‌ها ربط می‌دهند. کوسا با صدای بلند خبر تمام شدن فصل زمستان و آمدن بهار را می‌داد و از مردم انعام می‌خواست مردم نیز چون او را پیک بهار می‌دانستند و آمدنش را به فال نیک می‌گرفتند در حد توانایی خود با او کمک می‌کردند.

با گذشت زمان در "کوسا اویونی" تغییراتی بوجود آمد بدین صورت که بازیگر نقش کوسا صورتک بز به صورت می‌زد و یا کلاهی از پوست بز بر سرش می‌گذاشت که اگر رنگ کلاه سفید بود بازی را «آق کوسا» و اگر سیاه بود «قره کوسا» می‌گفتند. گاهی کوسا با زن و بچه‌های خود به در خانه‌ها می‌رفت و به رقص و پایکوبی می‌پرداخت، اشعاری مربوط به ایام نوروز و مبارک بودن این ایام می‌خواند و به کمک همراهانش یعنی زن و بچه‌هایش شیرین کاریهایی انجام می‌داد و اهل خانه را به وجد می‌آورد و در مقابل هدایائی از اهل خانه می‌گرفت و آنگاه در حق آنها دعا می‌کرد.

ای کوسا کوسا گلمیه گلیب سلام وئرمیه

چمچه‌نی دولدورسانا کوسانی یولا سالسانا

بچه‌ها و مردم کوچه و بازار وقتی کوسا را می‌دیدند به دنبال او راه می‌افتادند و دست زنان و شادی‌کنان او را هر کجا که می‌رفت همراهی می‌کردند کوسا خود یک دایره زنگی یا نقاره در دست داشت که آن را می‌زد و می‌خواند گاهی عده‌ای بعنوان سازچی (نوازنده) نوا زندگی کوسا را انجام می‌دادند و او را یاری می‌کرد. سازچی‌ها اغلب سرنا و طبل و نقاره یا دایره می‌زدند.

در نوع دیگری از "کوسا اویونی" شخصیت نمایشی دیگری نیز وجود داشت که آنرا صنم یا گلین می‌خواندند. معمولاً یک پسر نوجوان نقش این صنم و گلین را بازی می‌کرد که لباس

عروس بر تن می‌کرد، خودش را مانند زنان بزرگ می‌کرد و روبند بر چهره‌اش می‌زد و همراه کوسا در کوچه‌ها راه می‌افتاد و شیرین کاریهایی را با هم انجام می‌دادند این بازی را «کوسا گلین اویونی» می‌گفتند.

در قسمت‌های شمالی آذربایجان کوسا اویونی بصورت تک نفری و شکلی متفاوت نیز اجرا می‌شده است. در این نوع بازی، کوسا لباسی وصله دار و رنگارنگ می‌پوشید و بر سرش کلاه مخروطی شکلی می‌گذاشت و بر خودش یک جارو می‌بست و گاهی خود را به صورتی مضحک بزرگ می‌کرد با نقاره یا دایره‌ی زنگی که در دست داشت می‌زد و می‌خواند و کوچه‌ها و جلوی مردم می‌رقصید این نوع بازی در برخی از روستاهای آذربایجان هنوز هم متداول است. کوسا اویونی عنوانهای گوناگونی به خود گرفته که هرکدام به منطقه‌ای اختصاص دارد مانند: کوسا گلین - ناقلی کوسا - کوسا چوبان - آق کوسا - قره کوسا و....

علیرغم اسم‌های متفاوت، موضوع اصلی همه آنها یکی است و هدف از اجرای آنها هم ایجاد سرور و شادی در مردم در آستانه‌ی سال نو است.

این مراسم از دوران کهن تا دهه‌های اخیر در اکثر نقاط به شکلهای گوناگون رایج بوده است و یکی از ابتدایی‌ترین نمایشها بشمار می‌آید. سیر تحولی کوسا اویونی باعث پیدایش گونه‌های دیگری از مراسم و نمایشهای نوروزی در آذربایجان و سرزمینهای همسایه شده است.

فال آچما

از مراسم مخصوص اعیاد مذهبی از جمله غدیر خم انداختن «مونجوق» (دانه‌ی مروارید) در خمره است. معمولاً این مراسم مخصوص زنان است. یک روز مانده به عید غدیر خم، هر یک از زنان، منجیق یا انگشتر یا اشیایی شبیه آن در یک خمره می‌ریزند تا فردای آن روز که همان عید غدیر خم است در یک خانه گرد می‌آیند و شادی می‌کنند یکی از زنان مسئول اینست که تک به تک منجیق‌ها یا انگشترها را بیرون می‌آورد در هر بار که انگشتر یا منجیق بیرون آورده می‌شود زنی - هر کس می‌تواند باشد آنچه به دهندش می‌آید مانند بایاتی، قوشما یا حتی ضرب-المثل را به زبان می‌آورد و صاحب آن منجیق یا انگشتر با توجه به نیتی که کرده بود این شعر کوتاه را برای نیت خود تفسیر و تعبیر می‌کند.

این گونه فال، بایک تسبیح و به نوبت بایاتی خواندن تک تک خانمها نیز رایج بوده است و آخرین دانه‌ی تسبیح و آخرین بایاتی در حقیقت فالی است که نیت کننده باید آنرا تفسیر نماید.

مراسم مربوط به ازدواج

ازدواج از امور بسیار مهم در زندگی هر فردی است و به همین خاطر مراسم مربوط بدان از گستردگی خاصی برخوردار است و زمان نسبتاً طولانی‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. مراسم عروسی بستگی به وضع مالی عروس و داماد (خانواده‌ی آن دو) دارد. این روزها این مراسم تا حد امکان کوتاه‌تر شده و با یک جشن یکی - دو روزه خاتمه می‌یابد در حالیکه در گذشته چهل شبانه روز ادامه داشت از نامزدی تا عروسی گاهی از چند ماه تا چند سال طول می‌کشد. همیشه چنین بوده است که دختری را برای پسری می‌پسندیده و انگشتر به انگشت عروس می‌کردند و دختر نامزد می‌شد و اجازه نداشت خواستگار دیگری را به خانه راه دهد و پسر به دنبال آماده کردن خرج عروسی می‌رفت در این دوران گاه اجازه داشتند دختر و پسر با هم دیداری بکنند و همدیگر را بهتر بشناسند.

در قدیم رسم «گوُبک کسدی» نیز رسوم بوده است بدین معنی که گاهی موقع به دنیا آمدن دختری، او را نامزد پسر بچه‌ای از فامیل می‌کردند و منتظر می‌ماندند تا وقتی آن دو به سن ازدواج رسیدند با هم عروسی کنند.

اُتلچی‌لیک

خواستگاری رفتن از مراسم اصلی عروسیها ست معمولاً مادر و خواهر داماد هستند که دختر را شناسایی کرده و برای پسر یا برادر خود انتخاب می‌کردند ابتدا قبل از خواستگاری رسمی، مادر، خاله یا زنی از طرف داماد به خانه‌ی عروس می‌روند تا با خانواده‌ی عروس آینده آشنا شوند. وقتی مادران پسر و دختر توافق کردند موعدی را مشخص می‌کنند تا خانواده‌ی پسر برای خواستگاری رسمی به خانه‌ی دختر برود. در این خواستگاری، معمولاً از افراد نزدیک پسر، همچنین دختر در مجلس حاضر می‌شوند تا طرف مقابل را بسنجند و جواب «بله» را در همان جلسه یا در روزهای نزدیک آینده می‌گیرند و پس از آن نوبت پدرها می‌رسد و خواستگاری اصلی زمانی است که پدر پسر و دختر، صحبت را تمام کنند و به توافق برسند.

بعد از آن نوبت عقد عروس و داماد (کبین کسمک) فرا می‌رسد در عقد دختر و پسر که معمولاً در خانه‌ی دختر صورت می‌گیرد بزرگان و نزدیکان دو خانواده شرکت می‌کنند و شاهد عقد آن دو می‌باشند بعد از عقد، دختر و پسر، محرم همدو می‌توانند به راحتی رفت و آمد داشته باشند و با اخلاق و روحیات همدیگر آشنا شوند این دوران، آداخلی‌لیق یا نامزدی نامیده می‌شود که ممکن است از چند ماه تا چند سال نیز طول بکشد. وقتی امکانات عروس مهیا شد، دو خانواده خود را برای برگزاری جشنهای عروسی آماده می‌کنند.

فراموش نکنیم که در دوران نامزدی، هدیه‌های مخصوص ایام عید - مانند نوروز، چارشنبه، قربان و غیره بین دو خانواده رد و بدل می‌شود و دو طرف سعی می‌کنند احترام طرف مقابل را به جای آورند. چند روز مانده به عروسی معمولاً جهیزیه‌ی دختر آماده می‌شود و فامیلها و همسایگان برای دیدن جهیزیه دعوت می‌شوند. جهیزیه‌ی هر دختری بستگی به استطاعت مالی خانواده دارد. بعد از دیدن جهیزیه، معمولاً به خانه‌ای که عروس بعد از ازدواج در آن بسر خواهد آورد می‌برند. قدیم‌ترها جهیزیه را توسط خونچا برها می‌بردند و کاروانی از این افراد به راه می‌افتاد.

حنابندان

یک شب مانده به شب عروسی، حنابندان در خانه‌ی داماد و عروس، بطور جداگانه انجام می‌گیرد و معمولاً آخر شب یک کاسه حنا به همراه هدایایی به خانه‌ی عروس می‌برند تا پاسی از شب رقص و آواز ادامه می‌یابد و با مراسم خاصی ساغدوش، سولدوش انتخاب می‌شوند ساغدوش معمولاً از فامیلهای نزدیک یا دوستان بسیار صمیمی عروس و داماد پذیرفته می‌شوند ساغدوش داماد معمولاً فداکارترین دوست داماد و همواره در طول زندگی یاور و مددکار او خواهد بود.

بئل باغلاماق

شب عروسی در قدیم‌ترها در خانه‌ی عروس و داماد بطور مجزا صورت می‌گرفت و نصف شب خانواده‌ی داماد برای بردن عروس می‌آمدند در خانه‌ی عروس، معمولاً برادر کوچکتر داماد کمر عروس را می‌بندد و آنرا به دست داماد می‌سپارد پسری که کمر عروس را می‌بندد این شعر را نیز می‌خواند:

گلین گلین قیز گلین اینجی‌لرین دوز گلین
یئدی اوغلان ایستهرم سون بئشیگین قیز گلین.

سپس عروس را به خانه‌ی داماد می‌برند و تا پاسی از شب رقص و آواز ادامه می‌یابد. معمولاً برای بدرقه‌ی عروس، تنی چند از زنان عروس «یئنگه» می‌روند اما مادر و پدر عروس در خانه می‌مانند.

فرمای عروسی «دواق قاپدی» اجرا می‌شود. این مراسم کاملاً زنانه است و در منزل داماد برگزار می‌شود. دختران و زنان هر دو فامیل گرد می‌آیند (معمولاً عصر) و پسر بچه‌ای ۷ - ۸

ساله از طرف خانواده‌ی پسر آمده و روسری عروس را می‌دزدد. مراسم به این ترتیب صورت می‌گیرد که پسر بچه دو چوب کوتاه با دو دست روی سر عروس می‌گذارند و می‌گویند:

قایم، قایم

یکی از زنان حاضر در مجلس: قایم، بخته وردیر.

پسر: قایم، قایم؟

- قایم، اوغلان دوغاجاق.

برای سومین بار پسر می‌گوید: قایم، قایم؟

- قاپسان، سنه خلعت وئریله‌جک.

در اینجا پسر بچه، روسری عروس را برمی‌دارد و فرار می‌کند سپس به پسر هدیه‌ای داده و روسری را می‌گیرند.

هدیه دادن از جهیزیه

دو - سه روز بعد از دوواق قاپدی، خانواده‌ی پسر، از جهیزی که از خانواده‌ی دختر آمده است خلعت‌ها را برداشته و به خانواده‌های نزدیک می‌فرستند.

آیاق آچدی

این رسم نیز از مراسم اصلی عروسی است. چند روز پس از عروسی، خانواده‌ی دختر، عروس و داماد را برای مهمانی مفصلی دعوت می‌کنند و در این مراسم به عروس و داماد هدیه‌ای می‌دهند و از آن پس، عروس و داماد به عنوان یک خانواده‌ی مستقل می‌توانند با خانواده‌ها رفت و آمد برقرار کنند.

از ترانه‌های بسیاری می‌توان نام برد که معمولاً مرسوم است که در عروسی‌ها می‌خوانند از آن جمله می‌توان ماهنی‌های زیر را نام برد:

دولدور شربتیلله جامی قوناقلارا وئر سلامی

ساغ اولسون اوغلان آدمی توپلار موبارک، موبارک بادا

اوغلان ایگید، قیز قشنگ هامی دئسین اوره‌کدن:

آی قیز توپون موبارک اوغلان توپون موبارک.

بازاردان آلدیم سوغانی بوسوغانی، اوسوغانی

یاشاسین اوغلان دوغانی توپون موبارک، موبارک بادا.

بازاردان آلدیم مکه‌نی او مکه‌نی، بو مکه‌نی
یاشاسین اوغلان اکه‌نی تویون موبارک، موبارک بادا.

بازار دان گلیب آیناسی اوستونده وار نیشاناسی
دهه‌سی‌نین بیر داناسی ننه‌سی‌نین ارک - نازی
ای گول ریحان، موبارک بادا.

بازاردان آلدیم سینی‌نی اوسینی‌نی، بوسینی‌نی
یاشاسین آقائی‌نی تویون موبارک، موبارک بادا.

قوی گلین ائوده یئریسین شوقی دونیانی بوروسون
دوشمنین گۆزی چوروسون تویون موبارک، موبارک بادا.

ادبیات مرثیه در تاریخ ادبیات آذربایجان

مردم آذربایجان مردمی مذهبی با اعتقادات راسخ و شیعه‌ی ۱۲ امامی هستند. در طول تاریخ نیز، مذهب در تمام شئونات زندگی و مبارزات این مردم نفوذ کرده و جزو فرهنگ عامه‌ی مردم گشته است. برگزاری بزرگداشت ائمه بویژه شهادت امام حسین (ع) با شکوه خاصی در تمامی شهرها و روستاهای آذربایجان بر پا می‌گردد و در همین زمینه، ادبیاتی بسیار غنی و گسترده چه به صورت ادبیات مدون و چه به صورت ادبیات شفاهی وجود دارد. بسیاری از شاعران والامقام آذربایجانی، ذوق و احساس، علم و دیانت خود را در خلق ادبیات مرثیه به کار گرفته و دیوانها ترتیب داده‌اند.^۱ مولانا محمد فضولی بزرگترین شاعر سه زبان‌ه‌جی آذربایجان، با خلق اثر گرانددر حدیقه السعدا در رثای امام حسین (ع) و سرودن اشعار فراوان در ایام سوگواری امام حسین (ع)، بنای عظیم ادبیات عاشورایی را استوار ساخته است و پس از او، اکثر شاعران بزرگ آذربایجان، بخشی از خلاقیت ادبی خود را به این امر اختصاص داده و اشعار سوزناکی در شهادت ائمه اطهار سروده‌اند که بررسی این شاخه از ادبیات، خود چند مجلد را شامل می‌گردد. در ادبیات شفاهی نیز، مردم آذربایجان صاحب فرهنگ غنی و اعتقادات استوار

^۱ م. کریمی، مرثیه ادبیاتی، امید زنجان، شماره‌های مختلف سال ۱۳۷۳.

در این زمینه اند بطوریکه با جرأت می توان گفت ادبیات مرثیه در حفظ فرهنگ و زبان این دیار نقش بسزایی ایفا کرده است. در خفقان ترین دوران سلطنت پهلوی علیه زبان این مرز و بوم، نوحه‌های ترکی که برخاسته از باورهای دینی و استواری مردم به فرهنگ اسلامی - ترکی بوده است زبان ترکی را در این سرزمین از هر گونه گزند محفوط ساخته است بطوریکه در دوره‌ی رضاخان، برخی از مسئولان پی به این واقعیت برده و دستور داده بودند که مردم در عزای عزیزان خود نیز به ترکی مرثیه نخوانند. اما قضیه‌ی امام حسین (ع) با این مسئله فرق می‌کرد بطوریکه مردم مسلمان آذربایجان در ایام محرم بویژه تاسوعا و عاشورا از خانه بیرون آمده و حرف دل سوخته خویش را به زبان مادریشان فریاد می‌زدند. همین امر در طول سالهای ستم شاهی، زبان ترکی را زنده نگه داشت و تمام نیروی مردم آذربایجان برای حفظ زبان متوجه ادبیات مرثیه شد و از این طریق بود که ادبیات مرثیه‌ی آذربایجان به اوج خود رسید. مرثیه‌سرایی در سالهای خفقان، میدان مبارزه علیه نظام سلطنتی بوده است و به همین دلیل شیواترین، روانترین و زیباترین مرثیه‌ها و نوحه‌ها در این دوران سروده شده‌اند و دهها و صدها نوحه سرا در این زمان به عرصه رسیدند و صدها دیوان نوحه تقدیم جامعه کردند. بسیاری از نوحه‌ها و مرثیه‌های شاعران کلاسیک نیز ورد زبان مردم گشت و جزو فرهنگ عامه‌ی مردم شد. مراسم ایام محرم در آذربایجان با شکوه خاصی به اجرا در می‌آمد بطوریکه احساس می‌شد مردم ائمه را در مقابل ستمهای شاهنشاهی قرار داده‌اند و به همین خاطر با پرچم اسلام علیه شاه و دارو دسته‌اش قیام می‌کردند. شور و شوق مردم در این ایام به قدری بود که عوامل نظام نیز توانایی مقابله با آنرا نداشتند. در هر کوی و برزن، در هر دهکده و روستایی علاوه بر تشکیل دسته‌های عزاداری، به اجرای شبیه خوانی نیز می‌پرداختند و بدین ترتیب نمایشهای مذهبی پیشرفت و رونق می‌یافت. این امر به حدی غنی و گسترده بود که بسیاری از مردم مناطق دیگر ایران برای تماشای آن به آذربایجان مسافرت می‌کردند. و به تماشای این مراسم می‌پرداختند. پرداختن به ادبیات مرثیه آذربایجان، آنچه به صورت مدون می‌باشد بسیار گسترده خواهد بود زیرا صدها شاعر با صدها دیوان و گسترده‌گی مضامین آن، خود ادبیات مستقلی را تشکیل می‌دهد که در اینجا فقط اشاره‌ای کوتاه به این ساحه از ادبیات کرده و خواهیم گذشت.

مراسم سوگواری امام حسین (ع)

مراسم سوگواری امام حسین (ع) بیشتر به صورت دسته‌روی و مویه‌گری شروع شد و در دوره‌های مختلف از سنتهای محلی و بومی در نحوه‌ی اجراء آن بهره جست و در یک سیر تکاملی قرار گرفت در دوره حکومت صفوی، این تکامل به اوج خود رسید چون شاهان صفوی

شیعه مذهب بودند و نسبت به امامان شیعه ارادات خاصی داشتند و در تجلیل از مقام آنان و بخصوص برپائی مراسم سوگواری و تعزیه‌ی اما حسین (ع) به کوشش جانانه برخاستند و در این دوران هنر سخنوری، نوحه‌سرایی، نقالی، جمله‌خوانی و حماسه‌خوانی به اوج شکوفایی رسید. پس از دروان صفوی، این روضه‌خوانی‌ها و نوحه‌سرایی‌ها تبدیل به نوعی شبیه‌خوانی (احتمالاً تک و یا دو نفره) شد و شاید بتوان گفت که تجارب اولیه‌ی شبیه‌خوانی در این دوره بدست آمد و در یک روند تکاملی در دوره‌ی قاجاریه شکل نمایشی کاملتری پیدا کرد. در این دوره گروه‌های شبیه گردانی متعددی تشکیل یافتند و همزمان با اینها تکایایی به منظور تعزیه و اجرای شبیه بوجود آمد. مهمترین این تکایا، تکیه‌ی دولت بود که به دستور ناصرالدین شاه قاجار در تهران ساخته شد.

شبیه را نباید با تئاتر مقایسه کرد. شبیه، تئاتر نیست؛ شبیه، یک نمایش مذهبی و سنتی است که ذوق و سلیقه‌ی بومی در شکل اجرایی شبیه به خوبی دیده می‌شود متأسفانه با نفوذ افکار فرنگی و اشاعه‌ی تئاتر و نمایش به شیوه‌ی اروپائی در ایران، شبیه خوانی در شکل سنتی خود باقی ماند و فرصت رشد و تکامل نیافت.

مراسم عزاداری در آذربایجان از پیشینه‌ی ای طولانی برخوردار است. همانگونه که گفتیم، عزاداری برای امام حسین (ع) و یارانش در دوران حکومت آل بویه در ایران بصورت رسمی برپا شد و از همان زمان تعزیه و عزاداری برای سرور شهیدان در مناطق مختلف رایج شد. در آذربایجان با آنکه این مراسم در ابتدا شکل و نظم معینی نداشت ولی بتدریج شکل کامل و جامعی بخود گرفت و بخصوص در شهرهای اردبیل، تبریز و... از رونق خاصی برخوردار شد.

عزاداری با تشریفات خاصی شروع می‌شود. چند روز قبل از ماه محرم، مراسم طشت گذاری در محلات اصلی و شعبات آن بر پا می‌شود. که در گذشته برای این مراسم از رؤسای ادارات و علما و تجار شهر بوسیله‌ی نامه دعوت به عمل می‌آوردند و بصورت یک مراسم رسمی اجرا می‌شد. «طشت گذاری معمولاً بعد از ظهرها یا شب‌ها اجرا می‌شد. در این مراسم دسته سینه زنان و زنجیر زنان به همراه ریش‌سفیدان محله طشت‌های بزرگ مسی یا برنجی را بر دوش گرفته و به طرف مسجد راه می‌افتادند و پیشاپیش آنها نیز علما و سالخوردگان حرکت می‌کردند. چون طشتها به مسجد می‌رسید. همه‌ی حاضران در مسجد برای احترام بپا می‌خاستند و حاملین آنها و مشایعین یکی دوبار در داخل مسجد دور می‌گشتند و نوحه خوانی و عزاداری می‌کردند آنگاه طشتها را در جای مخصوص خود که غالباً طاقچه بزرگ با سقف ضربی

بود می گذاشتند و بلافاصله آنها را پر از آب می کردند و شروع به نوحه خوانی و زنجیر یا سینه زنی می کردند.^۱

طشت و آبی که در آن است معنی مقدسی برای مردم داشته و دارد. این طشت مظهری از مظلومیت امام حسین (ع) و یاران با وفایش در جریان نبرد خونین کربلا است که برای دفاع از حق و حقیقت قیام کردند و عطشان و تشنه لب شهید شدند. طشت عزاداری به اعتقاد مردم یکی از مراکز توسل به ائمه اطهار و مخصوصاً سالار شهیدان است و به خاطر همین مسئله قرائت فاتحه کنار طشت از تشریفات مخصوص برخوردار است. در روزهای عزاداری که دسته‌های سینه‌زن یا زنجیرزن از محله‌ای به محله دیگر می‌روند چون وارد مسجد محله می‌شوند گروه موزیک و طبال دسته، در بدو ورود جلوی محل طشت‌ها می‌ایستند و برطبل می‌زنند و همه باهم می‌خوانند: السلام، السلام، ای شهنشاہ عالم تشنه لب حسین. و بعد از چند بار تکرار به سوی دیگر مسجد می‌روند و دسته عزادار پشت سر آنها وارد مسجد می‌شوند.

بعد از مراسم طشت‌گذاری عزاداری‌ها بصورت رسمی در محلات شروع می‌شود بازار و کاروانسراها و خیابانها نیز همانند مساجد و تکایا سیاه پوش می‌شوند معمولاً شبها، دسته‌های عزادار در مسجدها جمع می‌شوند و طبق برنامه از پیش تعیین شده به محلات دیگری می‌روند. گروه موزیک دسته عزاداری را همراهی می‌کند. گروه موزیک محله‌ها معمولاً از یک طبل بزرگ، چند طبل کوچک، سنج و شیپور و یانی تشکیل می‌شود که با آهنگ عزا و گاهی حماسی دسته‌های سینه و زنجیر زنی را همراهی می‌کنند حرکت دسته‌ها در شهر از شب اول تا شب تاسوعا یعنی به مدت ۹ شب ادامه می‌یابد.

رفته رفته در حول و حوش مراسم اصلی عزاداری یعنی سینه‌زنی، زنجیرزنی، نوحه‌خوانی و روضه‌خوانی مراسم فرعی نیز به منظور بال و پر دادن به عزاداری سید الشهدا (ع) بوجود آمد که بیشتر جنبه نمایشی دارد.

شاخسئی

یکی از این مراسم مربوط به شاه حسینی‌ها «شاخسئی چی» هاست. شاخسئی مراسمی بود که قبل از ایام محرم در خیابانها و میدان‌های شهر توسط مردان اجرا می‌شد واژه «شاخسئی» برگرفته از «شاه حسین» است که در هنگام اجرا آنرا «شاخسئی» تلفظ می‌کردند. کارهای مقدماتی مراسم شاخسئی حدوداً ۱۵ روز قبل از ماه محرم شروع می‌شد. دسته شاه حسینی (یا همان شاخسئی) از مردان و جوانان محله تشکیل می‌شد و این افراد توسط یک

^۱ ر.ک. به اردبیل در گذرگاه تاریخ - بابا صفری - جلد دوم - صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸

نفر ریش سفید یا رهبر دسته تمرین داده می‌شدند. در این ایام که دسته شاخسئی در حال تمرین بودند عده‌ای دیگر از افراد این دسته مسئول جمع‌آوری و تدارکات مراسم بودند چون مراسم هنگام غروب و بعد از آن اجرا می‌شد، میدان یا محل اجرا می‌بایست روشن می‌شد. روشنایی دسته توسط مشعلهای بزرگ آهنی تأمین می‌شد. خود این مشعلها با آتش زدن موادی مثل پارچه‌های کهنه، تپاله و نیز هیزم و چوب به محیط روشنایی می‌بخشید. افرادی که مسئول تدارکات دسته بودند در طی ۵ روز یا یک هفته در محله می‌گشتند و با صدای بلند از مردم کمک می‌طلبیدند. هر خانواده‌ای به تناسب توان خود برای برپایی این مراسم کمک می‌کرد و از کبریت و نفت گرفته تا هیزم و تپاله برای ایجاد روشنایی به این افراد می‌داد.

بعد از این مدت، حدود ۱۰ روز مانده به محرم مراسم شاخسئی همه روزه تا اول ماه محرم اجرا می‌شد. هنگام غروب جوانان و مردان محله در میدان محله یا جلوی مسجد جمع می‌شدند هر یک از آنها چوبدستی بلند و محکمی در دست داشتند و به دستور رئیس دسته صف می‌بستند و چوبدستی‌ها را همانند شمشیر در دست راست می‌گرفتند و دست چپ را از پشت برکمر نفر سمت چپ خود قرار می‌دادند و با نظم خاصی حرکت می‌کردند در این موقع مشعلهایی را که آماده کرده بودند روشن می‌کردند در پرتو نور آن صف مردان بصورت محیط دایره بزرگی در آمده بدور مشعل می‌گشت افراد در صف و حرکت خودشان پاشان را به ریتم خاص و هماهنگ جلو و عقب می‌بردند و چوبدستی‌ها را بر بالای سر خود می‌بردند و می‌چرخاندند و نوک آنرا بر زمین می‌آوردند و یا این چوبدستی‌ها را بصورت نیزه در دست می‌گرفتند و حرکتی دیدنی و مهیج از خود ارائه می‌دادند تمامی این حرکات بصورت رزمی و حماسی بود و ضمن حرکت سر دسته اشعاری را می‌خواند و تمامی دسته جواب آنرا با صدای بلند و محکم می‌گفتند که خود این شعر و حرکت آن دارای یک ریتم و ضرباهنگ بود اشعار سردهسته بیشتر جنبه حماسی داشت و آمادگی افراد را برای فداکاری در راه امام حسین (ع) می‌خواست وقتی سردهسته با ریتم کند شعر می‌خواند دسته با ریتم کند جواب می‌داد: «شاخسئی، شاخسئس» و با بالا بردن ریتم شعر دسته نیز حرکت خود را تندتر انجام می‌داد و با هیجان و شور حال بیشتری جواب می‌داد و در این حین حرکت موزون پای افراد نیز تندتر می‌شد.

گاهی چند طبال و سنج زن نیز این دسته را همراهی می‌کردند و با حرکات آنها آهنگ رزمی و حماسی می‌نواختند وقتی دو دسته شاخسئی به همدیگر می‌رسیدند و می‌خواستند از کنار همدیگر رد شوند صدای طبالها به اوج می‌رسید و دو دسته بصورت پرسش و پاسخ ضمن انجام حرکت خودشان این شعر را برای همدیگر بصدای بلند می‌خواندند:

هانسی گروهین بئله مولاسی وار شیعه لرون حضرت عباسی وار

شاخصی گویا یک تمرین و مشق نظامی بوده که از دوره‌ی صفویه متداول شده است. این مشق نظامی برای آمادگی بیشتر قزلباشها صورت می‌پذیرفت در اوایل، در این مراسم، بجای چوبدستی از شمشیر استفاده می‌کردند. اکنون هم مراسم شاخصی در شهرهای آذربایجان مثل تبریز متداول است.

شمائیل گشائی

شمائیل گشائی یکی از مراسم پرشور و هیجان عزاداری در آذربایجان است که معمولاً در شبهای آخر دهه اول محرم یعنی در شبهای هفتم به بعد معمولاً دیر وقت و در اواخر عزاداری در مساجد اجرا می‌شود معمولاً اکثر مساجد تابلوی نقاشی بزرگی دارند که تمام حوادث عاشورا در آنها نقاشی شده است و در روزهای عادی پرده‌ای سفید یا سیاه روی آنرا پوشانده است. در شبهای خاص عزاداری وقتی با نوحه‌خوانی و ذکر مصائب، شور و هیجان دوستداران حسین به اوج می‌رسد، چراغهای مسجد را خاموش می‌کنند و آنوقت بوسیله طنابی که بر پرده متصل است طی مراسم نوحه خوانی ویژه ای پرده را بتدریج باز می‌کنند تا زمانی که تمام تابلوی نقاشی دیده شود. بادیدن صحنه‌های دردناکی که در تابلو از مصائب حسین (ع) و یارانش نقش بسته عزاداران به سر و صورت و سینه می‌کوبند و اشک وآه و فریاد چنان بالا می‌گیرد که خیلی‌ها غش می‌کنند. این مراسم را به زبان ترکی «شمائیل آشماق» می‌گویند در مسجد نمه‌لر اردبیل تابلویی وجود دارد (هنوز هم) که حوادث دهه محرم ۶۱ هجری از زمان حرکت حضرت حسین از مکه تا ظهر عاشورا، لحظه به لحظه نقاشی شده است^۱ این پرده گویا بصورت لوله شده نگهداری می‌شود و به طریق افقی (یعنی از یک سمت به سمت دیگر) باز می‌شود که صحنه‌ها یکی یکی ظاهر می‌گردد و نوحه خوانان هر صحنه را با طول و تفصیل بیان می‌کنند.

مراسم روز تاسوعا

در روز تاسوعای حسینی عزاداری دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی مثل روزهای قبل صورت نمی‌گیرد در این روز مردم، بخصوص افرادی که نذر دارند، شمع بر می‌دارند و پیاده در شهر می‌گردند و در چهل مسجد شمع روشن می‌کنند یکی دیگر از مراسم مختص به این روز خیمه زدن است برخی از محله‌ها در روز تاسوعا اقدام به برپائی چادر و خیمه گاه در مسیر دسته‌های عزاداری می‌کنند این چادرها و خیمه‌ها که نشانه ای از خیمه‌های حضرت امام

^۱ اتابک نادری، سیر نمایش در اردبیل، اردبیل، ۱۳۷۴ ص ۵۶.

حسین (ع) و اهل بیت و یارانش در کربلاست سابقاً صورتی ساده داشت و شامل یک خیمه سبز رنگ بزرگ و چند چادر سفید کوچک بود. که در ظهر روز عاشورا توسط اشقیا به آتش کشیده می‌شد امروزه در محلات به همت جوانان و راهنمایی ریش سفیدان، این مراسم با تشریفات بیشتری برگزار می‌شود تعزیه گردانان محلات چادرهای با شکوه و بزرگی را به رنگهای مختلف در وسط خیابان و مسیر دسته‌های عزاداری برپا می‌کنند این چادرها از نظر اندازه و رنگ با هم تفاوت دارند مثلاً خیمه حضرت امام حسین (ع) چون خیمه فرماندهی و ولایت و امامت است نسبت به سایر خیمه‌ها مجلل‌تر و بزرگتر ساخته می‌شود و رنگ‌های تیره در آن به کار می‌رود. سایر چادرها در یک اندازه و تا حدودی در یک رنگ و کوچکتر از چادر فرماندهی ساخته می‌شوند و در یک ردیف وسط خیابان، قرار می‌گیرند در میان آنها یک چادر از سایرین متمایز است و آن چادر حضرت قاسم تازه داماد است که بصورت حجله عروس و اتاق تازه داماد تزیین می‌شود رنگ این چادر روشن‌تر و شادتر از دیگر چادرهاست، مدخل چادر را پرده توری می‌کشند و آستانه آنرا با دسته‌های گل تزیین می‌کنند.

چادرها را با وسایلی دیگر نیز تزیین می‌کنند مثلاً سپر و شمشیر و نیزه به داخل و بیرون آنها می‌آویزند یا در مقابل خیمه حضرت امام حسین (ع) طشت پر از آب می‌گذارند، قمقمه (یا مشک) خالی آب را در آستانه خیمه حضرت ابوالفضل (ع) آویزان می‌کنند و....

گهواره گردانی که به زبان ترکی «بئشیک گزدیرمک» گفته می‌شود از مراسم دیگر روز تاسوعاست که مختص بچه‌ها و دختر بچه‌هاست یک دسته دختر بچه جمع می‌شوند و یک گهواره چوبی کوچک را که روی آن پرده توری کشیده شده و داخل آن یک تکه پارچه سبزرنگ قرار دارد، بر روی سر می‌گذارند و پیاده در خیابانها و مسیر دسته‌های عزادار و مردم سیاه پوش به راه می‌افتند. یک نفر بعنوان سر دسته گهواره ای را بالای سر خود می‌گیرد و اشعاری را با صدای بلند می‌خواند، دختر بچه‌ها نیز جوابش را می‌دهند اشعاری که آنها می‌خوانند زبان حال حضرت علی اصغر و حضرت رقیه کودکان معصوم امام حسین (ع) خطاب به عمه‌شان حضرت زینب علیه‌السلام است. نمونه ای از اشعاری که دختر بچه‌ها می‌خوانند:

بانو بانو مدینه
بس نئيله سون سکینه
بیر بو گئجه اکبردی سنه یار سکینه
صباح اولاجاق شمره گرفتار سکینه
عمه دو چراغی یاندور
بو خرابه‌نی دولاندور

آختاریم تاپیم بابامی

گؤرسه‌دیم اونا یارامی

وقتی دسته گهواره گردانها جلوی طشت‌های مساجد می‌رسند ادای احترام می‌کنند و فاتحه می‌خوانند و آنگاه به مسیر خود ادامه می‌دهند. مردم در برخی موارد بر پارچه‌ی سبز این گهواره‌ها اسکناس را بعنوان نذری سنجاق می‌زنند گاهی همه بچه‌ها گهواره در دست و بالای سر می‌گیرند و برای تزئین بیشتر اسباب بازی و پارچه‌های الوان و حتی عروسک در داخل این گهواره‌ها می‌گذارند این مراسم فقط در روز تاسوعا اجرا می‌شود.

نوع دیگری از تعزیه که در روزهای بعد از عاشورا اجرا می‌شود تعزیه‌ی دسته یا قبیله‌ی بنی اسد است. قبیله‌ی بنی‌اسد تنها قبیله نزدیک به محل جنگ خونین کربلا بوده است که چند روز (احتمالاً ۳ روز) بعد از واقعه کربلا با بیل به طرف محل شهادت یاران امام حسین (ع) می‌روند تا پیکرهای پاک شهدا را دفن کنند. معمولاً در روز سوم بعد از عاشورا عده‌ای با بیل و کلنگ، «لبیک یا حسین» گویان در شهر راه می‌افتند و محله به محله می‌گردند گویا این تعزیه را تعزیه گردان معروف اردبیل، مش جبار، با شکوه تمام در عالی قاپو به راه می‌انداخته است. او حتی بیل و کلنگ‌های کوچکی نیز ساخته بوده که به دست کودکان خردسالان می‌داده و آنها را نیز در اجرای این مراسم سهیم می‌کرده است.

شبیه خوانی

برای شبیه خوانی در آذربایجان، تاریخ مشخصی را نمی‌توان ارائه داد ولی با توجه به اظهار نظر برخی از محققان، و روایاتی که در چند سفرنامه از سیاحان فرنگی وجود دارد، این مراسم مذهبی از دیر باز اجرا می‌شده است. آدام اولتاریوس یک سیاح آلمانی است که به همراه سفیر آن کشور در عصر حکومت صفوی از راه روسیه به ایران سفر کرده است. این هیأت آلمانی مدتی را در ایام ماه محرم در آذربایجان سپری کرده و آدام اولتاریوس فرصتی یافته تا مراسم عزاداری برای سالار شهیدان را در اردبیل مشاهده و در سفرنامه خود نقل کند.

اولتاریوس که در سال ۱۶۳۶ میلادی برابر با محرم سال ۱۰۵۶ (ه. ق) در اردبیل بوده در بخشی از شرح و تفصیل مراسم عزاداری چنین نوشته است:

«... اسب‌ها و شترهایی را که بر پشت آنان پارچه نیلی رنگ انداخته بودند در شهر به گردش در آوردند در پارچه‌های یاد شده تیرهایی فرو کرده بودند که به نظر می‌رسید بر اثر تیراندازی به بدن چارپایان فرو رفته باشد و نمایانگر تیرهایی بود که دشمن به بدن امام حسین (ع) فرو نشانده بود. بر پشت اسبها و شتران پسر بچه‌هایی نشسته بودند (اسرا) و در مقابل

خویش تابوتهایی داشتند که با کاه و پوشال پر شده بود اینها تمثیلی از فرزندان وحشت زده ی خاندان امام حسین (ع) بودند بر روی چند اسب دیگر دستاری زیبا، شمشیر، کمان و تیردانی پراز تیر به چشم می خورد که نشان دهنده ی اسلحه امام حسین (ع) بود.^۱

بازسازی واقعه روز عاشورا بشکل نمایشی ساده اعم از تزئین اسب و شترها و نوحه خوانی توسط اسرا در واقع مقدمه ای بر اجرای شبیه خوانی اردبیل در آن دوران بوده است که این سیاح فرنگی آنرا از نزدیک دیده است.

در واقع شروع تعزیه گردانی و شبیه خوانی به شکل امروزی را باید از دوره ی قاجار دانست در این دوره است که ساخت انواع تکایا و حسینیه ها برای اجرای شبیه و برپائی تعزیه در اکثر شهرهای ایران معمول می شود. در این زمان، اردبیل به عنوان یکی از شهرهای مذهبی در تعزیه گردانی و شبیه خوانی پیشگام می شود و شبیه خوانان و شبیه گردانان برجسته ای در این شهر ظهور می کنند که از نظر نحوه اجرا و برپائی تعزیه و راه انداختن انواع نمایش های مذهبی و شبیه گردانی در منطقه شهرتی بهم می رسانند.

یکی از چهره های معروف تعزیه و شبیه گردانی در اردبیل فردی بود مشهور به «مش جبار» (علاقایونون جباری)^۲ که نام اصلی اش جبار فیاض بوده است^۳ وی در محله علاقایی (عالی قاپودروازه معروف بقعه ی شیخ صفی بود که بعدها آنرا به کلی خراب کردند ولی نام آن هنوز بر روی محله مانده است) سکونت داشته و در جنب مسجد محله صاحب چند باب مغازه بوده و یک کارگاه جوراب بافی نیز داشته است مش جبار در سال ۱۳۲۲ (هـ. ش) وفات یافته و گویا هنگام مرگ هفتاد و چند سال داشته است. مش جبار در اجرای شبیه و تعزیه گردانی دارای سبکی خاص بود و شگردهای تازه ای بکار می برد که دلیل شهرت او در بین سایر شبیه خوانان نیز همین نوآوریهایش در نمایش شبیه بوده است او نیز همانند سایر تعزیه گردانان علاقه ی وافری به خاندان عصمت و طهارت داشت و در برپائی هرچه باشکوهتر مجالس عزا و سوگواری سالار شهیدان تلاش می کرد.

نقل است که یک ماه قبل از شروع عزاداریها و سوگواریها وی لباس فارتوق^۴ می پوشیده است و شمشیرها و نیزه ها و سایر اسباب شبیه خوانی و تعزیه را تمیز می کرده، روغن جلا می داده و برای استفاده حاضر می کرده است محل اجرای شبیه های مش جبار میدان عالی قاپو

^۱ سفرنامه آدام اولناریوس - ترجمه احمد بهپور - ص ۱۱۷ و ۱۱۸ .

^۲ مردم می گفته اند: «اوج تو کانون اتلاری - سرچشمه نون طبالی - علاقایونون جباری» یعنی که جبار از مشاهیر تعزیه اردبیل بوده است. علاقایی به معنی عالی قاپو بوده است.

^۳ برخی از مهمترین نام خانوادگی وی را ابراهیم زاد می دانند که بنا به اظهار حاج محمد تعلیمی، یکی از معاصرینش، این نام خانوادگی متعلق به برادرش بوده است.

^۴ نوعی لباس کارگران بود که بصورت پیش بند یک سره تا زیر زانو درازا داشت.

بوده است شبیه‌هایی که او اجرا می‌کرد، علاوه بر وقایع کربلا، داستانهای دیگری را نیز شامل می‌شد که از آن جمله شبیه سلطان قیس و رهایی این شاه هندی از چنگ شیر درنده توسط امام حسین (ع) بود که در آن زمان برای مردم اردبیل تازگی داشت و باعث حیرت آنان می‌شد در این نمایش، یک شیر زنده نیز حضور داشت که برای نشان دادن آن از ماسک و عروسک استفاده می‌شد عروسکی که در اجرای این شبیه به کار می‌رفت از یک ماسک (نقاب) و یک تن پوش پوستی تهیه شده بود. بازیگری به نام مصیب معصوم زاده این لباس را می‌پوشید و نقش شیر را اجرا می‌کرد تهیه و ساخت نقاب شیر بر عهده مش جعفر معمار و استاد آیش بود.

بدرستی که مشخص نیست که مش جبار نسخه‌های شبیه‌خوانی را از کدام منبع تهیه می‌کرد ولی به گفته‌ی برخی از سالمندان اردبیل، او یک کتاب قدیمی دست‌نویس داشته که مجالس شبیه را از آن استخراج می‌کرده است.^۱ مش جبار علاوه بر اجرای شبیه در میدان عالی قاپو، نوعی شبیه سیار نیز در شهر می‌گردانید که داستان و شکل اجرائی آن نیز برای مردم تازگی داشت. یکی از شبیه‌های سیاری که توسط مش جبار اجرا می‌شده داستانی مربوط به مسیحیان و اهمیت واقعه کربلا در میان آنان بوده است. برای اجرای این شبیه سیار یک گاری را تزئین می‌کردند به این ترتیب که در وسط گاری یک ناقوس را همانند برج کلیسا نصب می‌کردند و در اطراف این برج و بر روی گاری چند مرد با هیأت راهبان مسیحی می‌ایستادند و سوگواری می‌کردند آنها کلاه و ردای مخصوص روحانیون مسیحی را می‌پوشیدند و اشعاری را در رثای امام حسین (ع) و عظمت واقعه کربلا می‌خواندند و مردم را برای سوگواری این مصیبت آل علی (ع) دعوت می‌کردند.^۲

بعد از مش جبار در دوره‌های بعد دسته‌های شبیه خوان، اجرای شبیه خوانی سیار را ادامه دادند اینان صحنه‌های مختلفی را در روی چندین گاری بازسازی می‌کردند و این گاریها پشت سر هم در مسیر عزاداران روز عاشورا حرکت می‌کردند بر روی یک گاری صحنه‌ای از غنایم جنگی را نشان می‌دادند و بر روی گاری دیگر، آزار و اذیت اسرا - شادکامی و عیش و نوش لشکر کفار - مداوای بیماران جنگ و... که هر کدام از این صحنه‌ها در واقع تابلوهای غم- انگیزی از وقایع کربلا بود که بشکل بسیار چشمگیری برای مردم نمایش داده می‌شد.

شبیه خوانانی که مش جبار را در تدارک این شبیه‌ها یاری می‌کردند، با اسم مستعار مشهور شده اند مثل: میرزا رحیم - شمر حسین و... جبار شبیه خوانهایی را نیز از جاهای دیگر

^۱ این کتاب احتمالاً یکی از دو کتب مرجع و قدیم برای شبیه‌خوانان در آذربایجان یعنی «قمري» اثر میرزا علي تاجر دربندی و «دخیل» اثر ملا حسین مراغه‌ای بوده است.

^۲ این لباسها را چند تن از ارامنه آن دوران اردبیل بنامهای بارون سیمون و بارون شامیل در اختیار شبیه خوانان قرار می‌دادند - بنا به گفته رحمت الهی .

برای همکاری دعوت می‌کرد مثلاً بالتاچی فردی بود که مش جبار بخاطر رنگ موها و فرم چهره اش او را برای اجرای نقش عمر سعد از تالش به اردبیل دعوت می‌کرد و در مدت اقامتش از او پذیرایی می‌نمود.

آنچه مسلم است اینکه جبار فیاض عناصر نمایش را به خوبی می‌شناخته است و با ذوق و قوه ابتکار خویش توانسته بود صحنه‌های زیبای نمایشی خلق کند که پس از چندین سال، خاطره‌ی بازسازی صحنه‌های حماسه کربلا توسط او در اذهان مردم زنده و باقی مانده است. او در طول حیات خود خدمات زیادی را در راه برپائی تعزیه و سوگواره‌های سالار شهیدان انجام داد و در این زمینه طرح‌های نوئی را نیز ارائه و اجرا کرد دو طرح وی برای شبیه خوانی، که موفق به اجرای آنها نشد، یکی تعبیه کانالی از دکانهای کنار مسجد به وسط میدان عالی قاپو بود که می‌خواست در یکی از شبیه‌ها - که اجنه به یاری امام می‌آیند - جن‌ها را از طریق آن از زمین بیرون بیاورد. دیگری منجینی بود که می‌خواست بوسیله آن ملائکه را برای یاری امام از پشت بام مسجد عالی قاپو به وسط میدان نازل کند.

شبیه نامه‌نویسان

از نگارندگان شبیه نامه‌ها در آذربایجان اسناد معتبری در دست نیست. گو اینکه اردبیل مهد شعرای دلسوخته و مداحان پرشور آستان ابا عبدالله الحسین (ع) بوده است که در رثای آل پیامبر دیوانها و کتابها نوشته‌اند، اما شبیه نامه‌ای از آنان دیده و شناخته نشده است در موزه مذهبی واتیکان بیش از هزار نسخه دست‌نویس شبیه خوانی از ایران موجود است که چند نسخه از شهر اردبیل هم در آن موزه به ثبت رسیده است تاریخ تحریر اغلب آنها به بیش از نیم قرن پیش می‌رسد اسامی محرران و کاتبانی نیز ذکر شده است که در واقع گرد آورندگان نسخه‌ها بوده‌اند این مجالس چنین ذکر شده‌اند:^۱

مجلس: عبدالله عقیف با ورود به کوفه (ترکی و فارسی): ورود به مدینه - وفات فاطمه (س)

محرر و کاتب: عزت علی عبداللهی - میرزا احمد ولد ملاعیسی الوندی - ذبیح الله ولد مرحوم ملا ابراهیم الوندی - الحاج نقی ولد کدخدا محمد علی - میرزا محمد علی عبداللهی - با توجه به دست نوشته‌های مشهدی حبیب الله و رمضان زهرائی.

مجلس: شهادت حر (ترکی و فارسی)

کاتب: میرزا احمد ولد ملاعیسی الوندی - ذبیح الله ملا ابراهیم الوندی - مشهدی حسن علی.

مجلس: هاییل و قابیل (ترکی)

^۱ فهرست توصیفی نمایشهای مذهبی ایرانی - گردآورنده: انریکو چرولی - ترجمه ی دکتر جابر عناصری، انتشارات موسسه فرهنگی گسترش هنر - صفحات ۲۷۳ تا ۲۷۹ - سال ۱۳۶۸

مجلس: شهادت حمزه (ترکی)

مجلس: شهادت علی اکبر بافدائی خود (یعنی غلام ترک (ترکی)

مجلس: حضرت مسلم بن عقیل - طفلان مسلم - حضرت معصومه (س)

مجلس: شهادت علی اکبر

مجلس: وهب نصاری «وصیت وهب به مادر خود» - «شهادت عباس» - «شهادت امام

حسین (ع)» - «فرد شیطان و ابن سعد در مجلس وهب نصاری»

علاوه بر اجرای شبیه خوانی و تعزیه در ایام ماه محرم، بنا به گفته‌ی برخی از سالمندان، شبیه گردانان اردبیلی شبیه‌هایی را با مضامین اخلاقی - اجتماعی به اجرا می‌گذاشتند. نمونه این نوع شبیه خوانی در اردبیل که اصطلاحاً «گوشه» گفته می‌شود، شبیه «عاق والدین» است موضوع این مجلس در خصوص احترام فرزندان به پدر و مادر و مسائل اخلاقی و تربیتی در خانواده‌هاست که هر چند سال یکبار، در غیر ایام سوگواری و در مناسبت‌هایی برای عموم اجرا می‌شده است. شبیه خوانان و شبیه گردانان اردبیل، در راه تکامل این هنر مردمی و برپایی هر چه با شکوه‌تر نمایش شبیه خوانی فداکاریها و جانفشانی‌های زیادی از خودشان نشان داده‌اند حتی در سال ۱۲۹۹ که برگزاری تعزیه ممنوع اعلام شده بود این شبیه خوانان در روستاهای اطراف شهر به صورت مخفیانه دست به اجرای شبیه می‌زدند از جمله این افراد سخت کوش علی عناصری ریش سفید محله معمار بود. که در بدترین و دشوارترین شرایط حاکم بر اجتماع از برپائی تعزیه و اجرای شبیه دست بر نمی داشت.

شبیه گردانان و شبیه خوانانی نیز بوده‌اند که در راه زنده نگه داشتن یاد و خاطره وقایع کربلا و جانفشانی‌های حسین (ع) و یارانش، از هیچ کوشش و تلاشی مضایقه نکرده‌اند نظیر: مرتضی دلجو - بابا امانی - شمر حسین - میرزا علی اکبر - مصیب معصوم زاده - میرزا یوسف و میرزا رحیم - مازان قاسمی - اکبر پورباقری - درویش کریم - ایروان نخجوانی - میر یونس راشدی و... یاد همگی گرامی باد.

شبیه خوانی یک نمایش مردمی است و در اجرا و تدوین و تنظیم آن نیز روحیه‌ی گروهی و مردمی کاملاً احساس می‌شود محل اجرای آن از آغاز ساده، بی پیرایه و در میان مردم بوده است بطوری که همنفسی شبیه خوان با تماشاگر باعث زنده بودن این نمایش گردیده است معمولاً مجالس شبیه در میدان‌های جلوی مساجد یا محوطه‌های وسیع محلات به نمایش گذاشته می‌شد بعدها که تکایا و حسینیه‌هایی برای عزاداری و سینه زنی در اردبیل بوجود آمد، مجالس شبیه خوانی نیز به آنها منتقل شدند از جمله: حسینیه‌ی وکیل در کوی طوی - حسینیه حاج اسماعیلی در کوچه ملاهادی - حسینیه میرزاده خانم در محله حسینیه، حسینیه‌ی اوچ دکان در کوی ابراهیم آباد و....

مهمترین و بزرگترین این اماکن که از نظر معماری و قدمت تاریخی نیز برتر از سایرین است، حسینیّه مجتهد (یا مجتهد زاده)، منسوب و متعلق به حاج میرزا محسن مجتهد اردبیلی است. او یکی از چهره‌های برجسته مذهبی و روحانی قرن سیزدهم هجری قمری در اردبیل بوده که در زمینه برپائی مجالس تعزیه و شبیه‌خوانی اقدامات شایانی انجام داده است. احداث این حسینیّه، تهیه وسایل و اسباب تعزیه، پرداختن به شبیه‌خوانی بصورت جدی و دائمی و حمایت از این هنر نمایشی از جمله کارهای او بوده است.^۱

بعد از مرگ حاج میرزا محسن، این حسینیّه و وسایل آن توسط فرزندان و نوادگانش تکمیل و نگهداری شده است. حسینیّه مجتهد، دارای تالار و محوطه‌ی وسیعی برای تعزیه، همچنین وسایل و لباسهای مختلف و مجهز برای اجرای شبیه‌خوانی و برپائی مجالس تعزیه است. بنای حسینیّه مجتهد، قدمتی بیش از ۱۳۰ سال دارد و در نوع خود از بناهای بی نظیر تاریخی در اردبیل بشمار می‌رود آقای یوسف محسن اردبیلی در توضیح این ساختمان چنین گفته است:

«... این ساختمان با تبعاتش در زمینی به مساحت یک هزار و چهارصد مترمربع احداث گردیده که یکی از شاهکارهای معماری عصر ناصری در اردبیل می‌باشد. حیاط آن در حدهای شرقی و جنوبی و غربی با ایوان‌های دو طبقه محصور شده که ایوان‌های طبقه اول با سقفهای چوبی و ایوانهای طبقه دوم که بوسیله دالانهای میانی کلاً به همدیگر ارتباط دارند با طاقهای ضربی ساخته شده است که در موقع اجرای شبیه این ایوانها با محوطه حیاط و سقف بامها و ساختمانهای شمالی در حدود چهار هزار تماشاگر را در خود جای می‌دادند بانوان از درب عقب حیاط وارد ساختمان شده از پله‌ها بالا رفته در ایوانهای فوقانی جا می‌گرفتند و آقایان از درب‌های شمالی و جنوبی وارد محوطه شده و در ایوانهای طبقه...؟»

تدارکات زمستانی

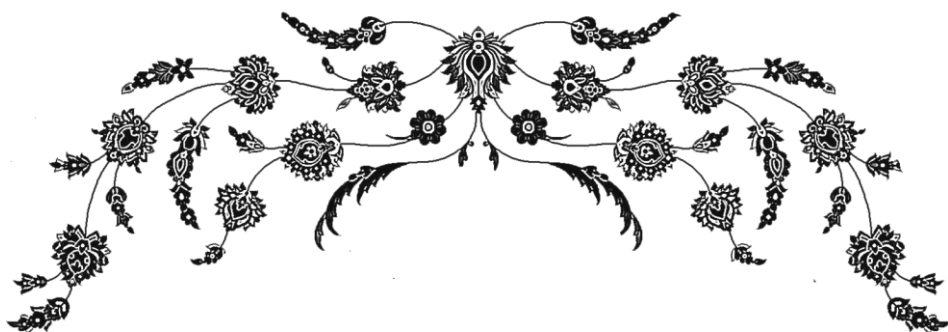
زمستان، و تدارکات مایحتاج جزو فرهنگ مردم آذربایجان است که در فصول قبل از زمستان، به تدارک مایحتاج زمستانی همت می‌گمارند مثلاً هیزم، زغال برای گرمایش زمستان را در تابستان و دیگر فصول سال فراهم می‌کنند. این امر نیز از فرهنگ و ادبیات مردم نشأت

^۱ حاج میرزا محسن آقا مجتهد اردبیلی - در هفدهم ربیع الاول سال ۱۲۱۹ (ه. ق) در اردبیل متولد شد خانواده پدری و مادری او پدر و پدر پیشه تجارت داشتند - پدرش حاج عبدالله از تجار نامی و خیر اردبیل بود. وی تحصیلات خود را در شهرهای زنجان، قزوین و اصفهان به پایان رسانید و به اردبیل مراجعت کرد. حاج میرزا محسن به هنگام درگذشت پانزده پسر و ده دختر در قید حیات داشت که شش تن از پسرانش در کسوت روحانیت بوده اند که چهار نفر آنان مرحومان: حاج میرزا لطفعلی آقا - میرزا علی اکبر آقا - آقا میرزا یوسف آقا - آقا میرزا عبدالله از مجتهدین بنام دوران خود شمرده می‌شدند. حاج میرزا محسن در سال ۱۲۹۴ (ه. ق) وفات کرد. وی در بخشی از وصیت نامه خود به فرزنداناش چنین گفته است: «اوصیکم یا اولادی: مبدا مبادا از حرمت این شاه شهادت فرزند فاطمه (س) دست بکشید و مبدا در تعزیه داری این مظلوم کوتاهی بنمائید. بحمدالله جمیع اسباب تعزیه داری؛ من خودم درست کرده جابجا نمودم دیگر برای شما مخارجی نگذاشتم که در صرف او کوتاهی ننمائید الا مخارج شما اشک چشم است برای این مظلوم...»

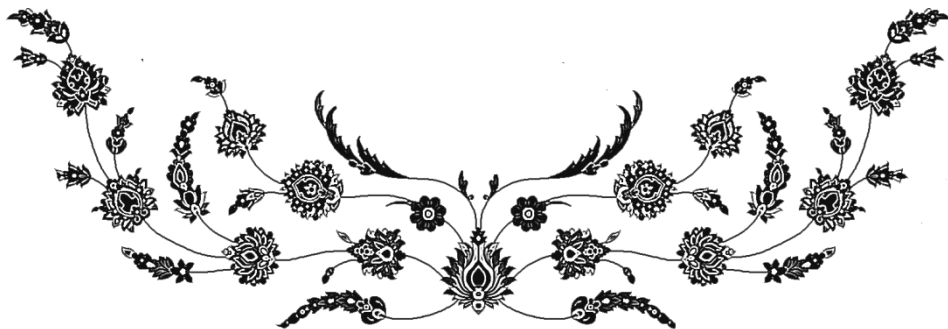
می گیرد. هنوز هم در بسیاری از روستاها و حتی شهرها در هر خانه‌ای تنوری است که نان زمستان را پخته و در گنجه‌هایی نگهداری می‌کنند یا رشته درست کرده و در ظروف مخصوص برای آش و پلوی زمستانی نگهداری می‌کنند. ترشیجات، انگوری که از سقف آویزان می‌کنند تا خشک شود، قورمه که در پاییز معمولاً گوسفندی را ذبح کرده، گوشتش را قورمه می‌کنند در خمره‌هایی برای زمستان نگه می‌دارند، پنیر و قاورقا برای زمستان تهیه و نگهداری می‌کنند. برای سیستم گرمایی هنوز در روستاهای آذربایجان به غیر از گردآوری هیزم، از علفهای خاردار مانند چالی، آغ چالی، یولقون، قالقان، تیکان، سوتلوی و از یاپسا، کرمه و تیغ که از فضولات دامهاست استفاده می‌کنند. تهیه‌ی زغال نیز از مواردی است که روستائیان اقدام می‌کنند و از خاکه‌ی آن نیز کونده درست کرده و استفاده می‌کنند.

منابع و مآخذ

- (۱) بانارلی، نهادسامی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
- (۲) محمدآقا محمدی، فرهنگ مردم ابهر، زنجان، ۱۳۷۴.
- (۳) یکانی زارع، پرویز، آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۷.
- (۴) محمد خانی، حسین (گونیلی)، مئشین کندی نین تاریخی - دبلری - گلیریوللاری و....، تهران، ۱۳۷۰.
- (۵) ناصری بیله سوار، احد، دشت مغان در گذرگاه تاریخ، بی‌جا، بی تاریخ.
- (۶) محبوبی، جمشید، نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندواب، تکاب و شاهین دژ، تهران، ۱۳۷.
- (۷) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، ۲۰ جلد، بیرینجی جلد، باکی، ۱۹۸۱.
- (۸) مولود اوغلونبی‌یف، آزاد، ایل آخیر چرشنه، کؤچورن بهرام اسدی، ارومیه، ۱۳۸۲.
- (۹) قافقازیالی، علی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، بیرینجی جلد، ارزروم، ۲۰۰۲.
- (۱۰) نبی یئف، آزاد، ائلین عزیز گونلری، باکی، معاریف نشریاتی، ۱۹۹۹.
- (۱۱) هئیت، جواد، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران، ۱۳۷۸.
- (۱۲) افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- (۱۳) ولی یئف، واقیف، آذربایجان فولکلور و، باکی، ۱۹۸۵.
- (۱۴) جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتا لوژیسی، ۴ جلد، باکی، ۱۹۹۴.
- (۱۵) میرهدایت حصاری، آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر، تهران، ۱۳۷۰.



فصل چهارم



ادبیات عاشیق‌لار



ادبیات شفاهی مردم آذربایجان بسیار غنی و پر بار است در این میان عاشیق‌ها با خلق اشعار، موسیقی، هنر نقالی، خلق داستان و غیره از اهمیت خاصی برخوردار هستند عاشیق‌ها دارای تاریخی چند هزار ساله‌اند^۱. نخستین مجسمه‌ی پیدا شده در میان گنجینه‌های سومری، تصویری حک شده بر سنگ است که در آن اوزانی قوپوز به دست گرفته است. این مجسمه به هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد مربوط می‌شود و نشان می‌دهد که اوزان یا عاشیق در آن زمان به عنوان خنیاگر زبردست، نامی و

نشانی داشته است. از آن زمان تا به امروز، سلسله وار هزاران هنرمند تحت عنوانین اوزان، یاشاق و در نهایت عاشیق به میدان آمده و با خلق اشعار مردمی و داستانهای حماسی، عشقی و روایت هنرمندانه‌ی آن همراه با ساز و سُرنا، به عنوان خالق بخش مهمی از تاریخ ادبیات ترکان فعالیت کرده اند. میراث غنی شعر و ادب آذربایجان بر دوش هزاران هزار اوزان در طول هزاران سال حمل گشته و امروز گنجینه‌ای پر بار در دست است که در مقایسه با ادبیات ملت‌های دیگر، غنای بی‌چون و چرای خود را نشان می‌دهد.

اوزان‌ها یا همان عاشیق‌ها بخاطر هنر شعر و موسیقی همچون هنرمندان زبردستی از احترام خاصی در میان ملت آذربایجان برخوردار بوده و در هر مجلسی که حضور یابند بر صدر نشینند و قدر بینند^۲. در اشعار و داستانهای عاشیق‌ها، زندگی توده‌ی مردم، محرومیت‌ها، مظلومیت‌ها و ایام فاجعه‌آمیز خلق، همچنین عشق، محبت، ایثار، قهرمانی، ایام فتح و ظفر، شادی و عروسی مردم ترنم می‌گردد و شاید صادق‌تر از ادبیات مکتوب می‌توان با تکیه بر ادبیات عاشیقی اوضاع زمان را ارزیابی کرد. چون در داستانهای عاشیقی، قهرمان رفتار انسانی دارد و این قهرمانان ساخته‌ی همین اوزان‌هایی هستند که خود جزوی از توده‌ی مردم‌اند. اینطور نیست که در برج عاج نشسته باشند و با تخیلات به آفرینش بپردازند بر عکس، خلاقیت اوزان‌ها کاملاً رئال و واقعی

^۱ برای تهیه‌ی مطالب این بخش از تحقیقات گسترده‌ی پاشا افندیف استفاده کرده‌ام.

^۲ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۳۲.

است و قهرمانان در همین جامعه زندگی می‌کنند. بنابراین تاریخ، اوضاع و احوال مردم را با تکیه بر این ادبیات می‌توان به طور کاملاً صحیح فرا چنگ آورد. در اشعار و داستانهای عاشیقهها اصالت، امانت، صداقت، رفاقت، جسارت، مردانگی، فضایل انسانی، شان و شرف، علم، صلح و صفا، صمیمیت و دوستی، عشق و محبت به شکل بدیعی و واقعی ترسیم می‌گردد. اوزان تنها روایتگر ساده‌ی میراث فرهنگی ما نیست بلکه بسیاری از این اوزانها خود خالق آثاری بی‌بدیلند.^۱ در طول تاریخ صدها و هزاران اوزان خالق پا به عرصه‌ی وجود نهاده و یادگارهای فراموش نعاشدنی از خود به یادگار نهاده‌اند.

تردیدی نیست که ادبیات عاشیقهها بخشی از ادبیات مکتوب آذربایجان محسوب می‌شود مثلاً دیوان عاشیق قوربانی و امانی، خسته قاسم، عاشیق علسگر، عاشیق عباس تور فارقانلی را نمی‌توان از ادبیات مدون آذربایجان کنار گذاشت. چون این عاشیقهها از اساتید بی‌همتایی هستند که خود خالق دیوان شعر هستند و در تاریخ فرهنگ مردم ما تأثیر گذار بوده‌اند.^۲ هر چند مورخان ادبیات آذربایجان دیوان امانی را جزو ادبیات عاشیقهها می‌دانند ولی آیا می‌توان غزلیات او را از ادبیات مدون جدا ساخت؟ یا قوشماهای زیبای قوربانی را جزو ادبیات محسوب نداریم؟ این عاشیقهها در زمان خود جزو افراد تحصیل کرده بوده‌اند که مدارج علمی را تا عالی‌ترین رده‌ی آن گذرانده‌اند. خسته قاسم خود فقیهی عالم و عابدی دانا بوده و اشعارش بوی غلیظ عرفان اسلامی را دارد.

در زمان سلجوقیان، اوزانها در تشکیل و حفظ حکومت اوغوزها مشارکت داشته‌اند. در دربار هونها، اوزانها گردآمده و در شادیهای دربار شرکت می‌کرده‌اند. عاشیقهها در میان همه‌ی ترکان جهان وجود دارند، در میان ترکان آسیای صغیر، عاشیقهها فعال بوده‌اند. تنها اختلافشان در نام آنهاست که نامهای مختلف قام، شامان، بخشی، عاشیق و غیره داشته‌اند. قوپوز یا سازشان اختلاف اندکی باهم دارند اما جالب توجه آنکه بسیاری از داستانهای اصلی این اوزانها در تمام دنیا به هم نزدیکند مثلاً کوراوغلو در میان همه‌ی ترکان روایت می‌شود اما چهره‌های متفاوتی دارند. یا داستانهای اصلی و کرم، عاشیق قریب و غیره تنها به آذربایجان منحصر نمی‌گردد بلکه واریانتهای مختلف از آنها در میان همه‌ی ترکان وجود دارد و اوزانها با سلیقه و بیان خاص خود به تعریف آنان می‌پردازند.

^۱ ح. صدیق، عاشیق‌لار، تهران، ۱۳۵۵.

^۲ م. کریمی، عاشیق‌لار ادبیاتی، پیک آذر، ۱۳۸۱، شماره‌های مختلف.

گونه‌های ادبیات عاشیقی

ادبیات عاشیقی گونه‌های فراوان دارد که همه تحت قوانین طبیعی زبان به اوزان هجایی سروده می‌شوند مانند قوشما، گرایلی، تجنیس، دئییشمه، باغلاما، اوستادنامه، قیفیل بند، سایا، تاپماجا، قوشایارپاق، حربه- زوربا و غیره. ما در جلد دوم تاریخ ادبیات به برخی از فرمهای شعری آذربایجان پرداخته ایم و نیاز به این نیست که در اینجا دوباره تکرار کنیم اما روی برخی از این فرمها که مخصوص ادبیات عاشیقی است تأکید خواهیم کرد.

آهنگها و هاواهای عاشیقی نیز بسیار متنوع و گسترده است. یادآوری این نکته‌ی ابتدایی ضروری است که برخی از آهنگها مانند کوراوغلو، مصری، اورتا دیوانی در خواندن اشعاری به کار می‌رود که موضوع آنها حماسی است و در آن سخن از دلاوری، جسارت به میان می‌آید، در آهنگهایی همچون قمرجانی، گۆزه‌لله‌مه، گۆیچه‌گولو، احوال و روحیه‌ی نشاط و سرور مطرح است و در آهنگهایی مثل دیلغم، یانیق کرم، تجنیس، احساسات محبت‌آمیز و عاشقانه و یا موتیوهای غصه و حسرت مد نظر می‌باشد. به هر حال در هر زمینه‌ای هنر خاصی به کار می‌رود و نیاز به شناخت تک به تک این هنرها احساس می‌گردد.

قوشما

رایج‌ترین فرم شعری ادبیات عاشیقی است که در سده‌های ۱۸ به بعد وارد ادبیات کتبی نیز گردیده و امروزه یکی از بهترین فرمهای شعری ادبیات آذربایجان است. قوشما شعری است که دست کم متشکل از سه بند و حداکثر ۷ بند می‌باشد و هر بند نیز دارای چهار مصرع می‌باشد و اصولاً قافیه‌بندی قوشما مهم است به این ترتیب که در بند اول، مصرع دوم و چهارم هم قافیه بوده و همان قافیه در مصرعهای چهارم هر بند تکرار می‌شود، بعلاوه اینکه از بند دوم به بعد مصرعهای اول و دوم و سوم نیز با هم تشکیل قافیه می‌دهند بنابراین ردیف قافیه‌ها را می‌توان چنین نوشت:

$a - b - c - b, d - d - d - b, e - e - e - b, f - f - f - b \dots$

در بند آخر هر قوشما می‌تواند تخلص شاعر یا عاشیق ذکر شود. آنچه مهم است اینکه قوشما در اوزان هجایی می‌باشد و تعداد هجا می‌تواند تا ۱۷ تا باشد اما هرچه تقطیع داخلی هجاها یکسان و زیبا باشد به همان مقدار آن شعر دلنشین و آهنگدار خواهد بود و این امر نکته‌ای است که شاعران بدان توجه دارند و عاشیقها توجهشان به این امر کمتر است اما در هر

حال عاشیقهای بزرگ نیز این امر را رعایت می‌کنند و جای گلایه است که متأسفانه شاعران تازه‌ی ما به این امر کمتر توجه دارند. قوشما از زیباترین و روان‌ترین فرمهای شعری آذربایجان است که واقف این فرم شعری را وارد ادبیات رسمی کرد و پس از او شاعران نامداری چون ودادی، ذاکر، نباتی، مدینه گولگون، بالاش آذراوغلو، صمد ورغون و حتی شهریار از آن استفاده کرده و شاهکارها آفریده‌اند.

گرایلی

گرایلی نیز از رایج‌ترین فرم شعری ادبیات عاشیقی است که نمونه‌های آنرا می‌توان در ادبیات رسمی آذربایجان حتی در دیوان شاعران بزرگی چون نسیمی، ختایی و دیگران یافت. آنچه در گرایلی مهم است اینکه تعداد هجاهای هر مصرع فقط ۸ تا خواهد بود و از این نظر محدودیت دارد اما همچون قوشما می‌تواند تعداد بندها از سه و بیشتر باشد و هر بند نیز چهار مصرعی است. ردیف و قافیه‌های گرایلی نیز همچون قوشما از فرمول زیر تبعیت می‌کند:

$$A - b - c - b, d - d - d - b, e - e - e - b, f - f - f - b, \dots$$

بایاتی

می‌دانیم که بایاتی، کهن‌ترین و رایج‌ترین فرم شعری آذربایجان است. هر بایاتی تنها از ۴ مصرع تشکیل می‌شود اما تعداد هجاهای هر مصرع فقط ۷ تا است. بایاتی، قدیمی‌ترین فرم شعری است و دارای ارزش دینی - مذهبی و اسطوره‌ای می‌باشد. برخی از محققان معتقدند بایات علاوه بر آنکه نام یکی از بزرگترین قبیله‌های ترک است به معنای خداوند نیز آمده است و این جنبه بدان رنگ تقدس می‌بخشد. نخستین بایاتی‌ها در حقیقت دعاها یا اشعار عبادی بوده‌اند. برخی محققین در بررسی جنبه‌ی اساطیری بایاتی به این تأکید دارند که انسان بعد از شش بُن پا به عرصه‌ی حیات نهاده است بنابراین هفتمین بُن آفرینش می‌باشد و تعداد هجای هفت بدان دلیل برای بایاتی مقرر گشته است.

تجنیس

عاشیقها در اشعار خود از هنرهای مختلفی سود می‌جویند از آن جمله به کار گرفتن جناس در قافیه‌ها شعر او را به تجنیس تبدیل می‌کند. به عبارت دیگر تجنیس شعری است که در آن جناس به کار رفته باشد.

این جناسها یا قافیه‌های همصدا طوری انتخاب می‌شوند که معانی عمیق و متنوعی از آنان مستفاد گردد و از این طریق، بسیاری از عاشیقهای ماهر اندیشه‌های دقیق، اسرار مگو، معانی عمیق را در لباس جناس پوشانده و در فرم تجنیس می‌سرایند. تجنیس را بیشتر در دیوان عاشیقهای بزرگی چون عاشیق عباس توفارقانلی، خسته قاسم، عاشیق علسگر و دیگران می‌توان یافت و هر عاشیقی قادر به خلق آن نمی‌باشد.

تجنیسها از ۳ یا بندهای بیشتر تشکیل می‌شوند و خود به انواع مختلفی نیز تقسیم می‌گردد از جمله انواعی مانند جیغالی، دوداق دیمز وجود دارد که سرودن آنها مشکل‌تر می‌باشد و در سرودن آنها باید از ظرایف زبان ترکی استفاده کرد مثلاً حروف صامتی را به کار گرفت که در تلفظ آنها، لبها بهم برنخورند و اشعاری متشکل از کلماتی ساخته شده از این حروف در آن به کار رفته باشد.

اوستادنامه

عاشیقها معمولاً هنر خود را با اوستاد نامه آغاز می‌کنند و یا هر داستان و منظومه‌ای که شروع می‌گردد با ذکر اوستاد نامه ممکن می‌گردد. در اوستادنامه، در حقیقت عاشیق، مردم را مورد خطاب قرار داده و به پند و اندرز روی می‌آورد و از نیکی و خیرخواهی و احترام به آداب و سنن، بزرگان و عالمان سخن می‌راند و در حقیقت اوستادنامه‌ها حاوی اشعار پندآموز و دارای مضامین اخلاقی، فلسفی و اجتماعی است و در مقدمه‌ی همه‌ی داستانهای آذربایجان وجود دارد و گاهی نه تنها از یک اوستادنامه، بلکه از دو یا سه اوستاد نامه استفاده می‌شود. عاشیقهایی که روایت داستان را آغاز می‌کنند لازم نیست از اوستاد نامه‌های خود بخوانند بلکه از اشعار استاد‌های سلف خود می‌خوانند زیرا اوستادنامه را عاشیقی می‌سراید که در میان مردم دارای موقعیت برتر بوده و حرفش مورد پذیرش مردم باشد و فی‌الواقع مردم احساس نیاز به نصیحت‌های او داشته باشند.

موضوع اوستادنامه‌ها بسیار متنوع است و عاشیق با توجه به مجلسی که در آن به هنر نمایی می‌پردازد موضوع آنرا انتخاب می‌کند. در این اوستاد نامه‌ها برخی موضوعات اساطیری وجود دارد و یا از فلسفه‌ی حیات، از آفرینش، خلقت کائنات و انسان و جز اینها سخن به میان می‌آید.

مخمس

مخمس در ادبیات رسمی نیز موجود است و دیگر فرمهای شعری که در ادبیات رسمی موجود است در ادبیات عاشیقی نیز کاربرد دارد، حتی عاشیقهای معروف و توانمند توانسته‌اند از اشعار عروضی مانند غزل در ساز و نواهای خود بهره گیرند. مخمس نیز فرم شعری ادبیات رسمی و عاشیقی است که هر بند آن پنج مصرع می‌باشد. گاهی عاشیقها هنگام خواندن این مخمس‌ها هر مصرع را تقطیع کرده و به صورت دو پاره می‌خوانند که این هنرها بستگی به مهارت موسیقی عاشیق دارد. ما در اینجا از دیگر فرمهای شعری که در ادبیات رسمی متداول‌تر است بحث به میان نمی‌آوریم.

دئیشمه

دئیشمه یا مناظره از هنرهای خاص عاشیقهاست و عاشیقها در هنرنمایی در برابر یکدیگر از این هنر استفاده می‌کنند. طبق سنت کهن، عاشیقها به مبارزه با هم می‌پردازند، گاهی عاشیقی از یک شهر به شهر دیگر می‌رود تا با عاشیق آن شهر مبارزه کند و شرط می‌بندند که اگر عاشیقی باخت و نتوانست در مناظره با شعر و موسیقی، پاسخ سؤالهای عاشیق مقابل را بدهد ساز خود را تحویل دهد و حتی از کار عاشیقی دست کشد. حتی در داستانها می‌شنویم که وقتی عاشیقی می‌بازد مدتها اجیر عاشیق برنده شده، برای او کار می‌کند. در داستانها و منظومه‌های زیادی به روایاتی برمی‌خوریم که فی‌المثل سلطانی معمایی مطرح می‌کند که هر عاشیقی توانست آنرا حل کند دخترش را بدو می‌دهد و یا اگر بتواند با عاشیق دربار او مناظره کرده و پیروز شود مقام و منصبی را بدو می‌دهد. در این دئیشمه‌های بین عاشیقها، از انواع فرمهای شعر عاشیقی مانند تجنیس، قیفیل بند، باغلاما، حربه - زوربا و غیره استفاده می‌کنند و هر عاشیقی گنجینه‌ی علمی را که در سینه دارد و تلاش می‌کند طرف مقابل را در برابر موضوعات قرآنی، واژگانی، موسیقایی و غیره به زانو در آورد. در این مواقع معمولاً عاشیقهای ماهر و کار کشته وارد کارزار می‌شوند، عاشیقهایی که بتوانند فی‌البداهه شعر بسازند و در اشعار او از معلومات دینی، اساطیری، ادبی، تاریخی، علمی و غیره استفاده کرده و از رقیب سؤالاتی را بپرسند که او را عاجز نمایند یا چنان معلوماتی داشته باشند تا پاسخ سؤالهای رقیب را بدهند. دئیشمه‌های بسیاری از عاشیقهای معروف آذربایجان گردآوری و چاپ شده است از جمله خسته قاسم با لزگی احمد، شاه اسماعیل با عرب زنگی، واله با زرنگار و دیگران.

منظومه

مهمترین بخش هنر عاشیقی را منظومه تشکیل می‌دهد. منظومه‌های آذربایجان بسیار گسترده، متنوع و از نظر حجمی بسیار دارای اهمیت هستند. منظومه‌ها در حقیقت رمانهایی هستند که به صورت نظم و نثر توسط عاشی‌ها روایت می‌گردند. عاشی‌ها معمولاً بخشهای نثر را با هنرهای خاصی مانند نقالان روایت کرده و قسمتهای نظم را که اصولاً گفتگوی بین شخصیت‌های منظومه می‌باشد در ریتم‌ها و آهنگهای مخصوص عاشیقی می‌خوانند. نظم و نثر در این منظومه‌ها مکمل همدیگرند.

منظومه‌های آذربایجان به دو نوع اصلی تقسیم می‌شوند: ۱ - منظومه‌های حماسی و قهرمانی ۲ - منظومه‌های عاشقانه. در منظومه‌های حماسی، زندگی و مبارزات قهرمانان اساطیری و تاریخی روایت می‌شود و مبارزات مردم علیه ظلم و بیداد، موضوع اصلی این داستانهاست. موضوع داستانهای عاشقانه، محبت و دلدادگی بین عاشق و معشوق و مشکلاتی است که در سر راه وصال آن دو پیش می‌آید. اما نوع سوم از منظومه‌ها نیز وجود دارد که هم حماسی است و هم عاشقانه. به این ترتیب که در مبارزات قهرمانان، موضوعات عشقی نیز چاشنی داستان می‌گردد یا به عبارت دیگر داستانی عاشقانه است که قهرمان برای وصال به معشوق ناچار از دست بردن به شمشیر و مبارزه با دشمنان می‌گردد.

داستان‌های حماسی آذربایجان مانند ۱۲ داستان کتاب دده قورقود و دهها واریانت دیگر آن، داستانهای کوراوغلو با تنوع و گستردگی فراوانش، داستانهای قاجاق نبی، قاجاق کرم، ستارخان و غیره. داستانهای عاشقانه مانند اصلی و کرم، عاشیق قریب، عباس و گولگز و دهها منظومه‌ی دیگر. منظومه‌های حماسی - عشقی مانند شاه اسماعیل - گلزار، اسماعیل - عرب زنگی و غیره.

عاشی‌ها در نقالی و یا نقل داستان‌های هنرهای خاصی را از خود بروز می‌دهند و با تکیه کلامهایی زیبا، توجه خوانندگان را روزها و هفته‌ها و ماه‌ها به خود جلب می‌کنند و محل داستانسرایی را مملو از جمعیت مشتاق شنونده نگه می‌دارند. در این گفتگوها و بیانها زیباترین، دلنشین‌ترین تعبیرات و تشبیهات را به کار می‌گیرند و رغبت مردم را بجان می‌خرند. محل نقل منظومه‌ها معمولاً، جشنها، عروسیها، مجالس شادی و سرور، قهوه‌خانه‌ها و جاهای تجمع مردم است، که تعریف هر منظومه‌ای ممکن است ماه‌ها طول بکشد. ما به بررسی چندین منظومه‌ی معروف که ارزش ادبی - تاریخی - اجتماعی دارند خواهیم پرداخت.

آداب داستان سرایی

یکی از هنرهای عاشیقها، منظومه‌گویی در جمع مردم است. عاشیق می‌بایست سالها در پیش عاشیق استادی شاگردی کند تا به رمز و رموز عاشیقی و منظومه‌سرایی واقف شده و امتحانات سختی را پشت سر نهاده تا بتواند اجازه‌ی منظومه‌سرایی در جمع را بگیرد. طرز بیان، نوع ایفاگری، نوازندگی، صدای رسا: گرم کردن مجلس و غیره از جمله مهارتهایی است که عاشیق می‌بایست در طی سالها و اجرای برنامه‌های متنوع کسب کند و توانمندی خود را نشان دهد. تازه، داستان را چگونه آغاز کند، مجلس را آماده سازد، با آهنگ توجه‌ها را جلب کند و بعد از یک سری مقدمه‌چینی‌ها بتواند داستان را گفته و در نهایت به نتیجه‌ی دلخواه برسد. معمولاً عاشیق وقتی ساز را از قاب آن بیرون می‌کشد در پرده‌ی «شورختائی» آغاز کرده به آهنگ «باش دیوان» رسیده و «اوستاد نامه» می‌خواند. عاشیق از «پس» آغازیده به طرف «زیل» رفته و نوازندگی را پی می‌گیرد، به عبارت دیگر، عاشیق از «پس» یواش - یواش به «زیل» می‌رود و صدا را منظم می‌سازد. شروع عاشیقها از «شورختائی» در حقیقت احترام به شاه ختائی - شاه اسماعیل صفوی است که در تاریخ بیشترین حمایت را از عاشیقها به عمل آورده و عاشیقها، امروز هم به پاس احترام وی با خواندن اشعاری از شاه ختایی، کار و هنر خود را آغاز می‌کنند.

عاشیق بعد از «باش دیوانی»، دومین تجنیس را می‌خواند. تجنیس در شکل‌گیری صدای عاشیق مهم است و رفته رفته صدای عاشیق باز می‌شود. او در سومین مرحله «اثل هاواسی» را می‌زند و مجلس را به شور و شوق می‌آورد. بطور کلی با این سه آهنگ مجلس را آماده‌ی شنیدن داستان می‌کند. سپس با مجلس در مورد نقل کدامین داستان به مشورت می‌پردازد تا بداند ذوق مجلس کدام داستان را می‌پسندد. در انتهای داستان نیز، آهنگ مورد استفاده، مهم تلقی می‌گردد. اصولاً داستانی را که در آخر با شادکامی قهرمانان به پایان می‌رسد همچنانکه ابتدا با «باش دیوانی» یا «اوستاد نامه» آغاز شده بود با یک مخمس «دوواق قاپما» پایان می‌پذیرد. اما داستانهایی که با فاجعه‌ی مرگ قهرمانان به اتمام می‌رسد مانند اصلی و کرم، قربانی و غیره، دیگر از آهنگهای شاد خبری نیست. در عین حال در پایان داستانهای حماسی و قهرمانی نیز از «جهان نامه» استفاده می‌شود.

طرز منظومه‌گویی عاشیق نیز حایز اهمیت است. گاهی که می‌خواهد از روایت به آهنگ برسد از عبارات زیر استفاده می‌کند: «این را نمی‌توان به سخن گفت، باید با ساز سرود!» یا: «او ساز را گرفت و چنین سرود» و یا: گرفت، ببینیم چه پاسخ داد. من عرض کنم و شما بشنوید» و... ضمناً در روایت داستان نیز از کلام قافیه‌دار و تعبیرهای بومی چنین استفاده می‌کند: «اگر

دریاها مرکب شود و جنگلها قلم، نمی‌شود شمار دارایی او را نگه داشت!» یا «هفت قلم آرایش کرد و مثل ماه شب چهارده زیبا شد و رو در روی او ایستاد» و یا «سخت‌و خالق جوشیده بود و هنگامیکه پخش زیبایی می‌کرد نخستین خط را از آن این دختر کرده بود» و یا «از سرپوشید و در پا قفل کرد، از پا پوشید و در سر قفل زد و....»

بالاخره، در منظومه‌ها که از نظر فرم، سلسله قطعاتی به هم پیوسته از نثر و نظم می‌باشد اصل داستان نشان دادن رفتار قهرمانانی است که یا در راه وطن، مردم جانفشانی می‌کنند و شخصیت‌های ارزشمند برای وطن و ملت هستند و یا قهرمانانی که بنا به اصل فداکاری و از خودگذشتگی، صداقت، محبت و عشق به انسانها - در لباس یار - نشان می‌دهد و با قدرت و هنر خود نیروهای شر و مانع در راه به هم رسیدن دلداگان را افشا می‌کند. عاشیق خود قهرمانی است. داوری است که در جبهه ی تقابل خیر و شر، به کمک نیروهای مثبت، بالنده و انسانی می‌آید.

انواع آهنگهای عاشیقی

غنا ی ادبیات عاشیقی تنها به شعر بستگی ندارد، بلکه موسیقی نیز در این بالندگی و غنا، رل معینی ایفا می‌کند. همچنانکه هر فرم شعری از قوشما، گرایلی، تجنیس، قیفیل بند و غیره در جای خود استفاده می‌شود، در بخش موسیقی نیز، آهنگهای مختلف هر یک جایگاه خاص خود را دارد. آهنگهای موسیقی عاشیقی در روند و پروسه تکامل خود از مراحل مختلفی گذشته و امروز با دارا بودن صدها آهنگ که تحت عنوان «عاشیق هاوالاری» می‌شناسیم موسیقی آذربایجانی را از گنجینه ای زوال ناپذیری برخوردار ساخته است.

آهنگهای عاشیقی در موقعیتهای مختلفی خلق شده و بویژه در مجالس یا در ضمن روایت منظومه، آهنگهای خاص در موقعیت های خاصی ایفا می‌گردد و با توجه به شخصیت قهرمانان که می‌تواند دارای روحی حماسی، لیریک، نصیحت آموز یا ساتیریک و گمیک باشد آهنگ آن نیز بایستی دارای چنین خصوصیت‌هایی باشد. مثلاً آهنگهای «کوراوغلو»، «مصری» و «اورتا دیوانی» را در زمانی که به توصیف روحیات مردانگی، جسارت و شهامت قهرمان می‌پردازد می‌نوازند و آهنگهای «قمرجانی»، «گوزه لله مه» و «گوئیچه گولو» را در موقع شادابی و زمان عیش و عشرت و «دیلغم» و «یانیق کرم» و «تجنیس» را در زمان احساسات لیریک، غصه و حسرت می‌نوازند. تعداد آهنگهایی که عاشیقها در موقعیتهای مختلف استفاده می‌کنند بسیار زیاد است. مثلاً «ائل هاواسی» از جمله آهنگهای قدیمی و شادی است که به نامهای «قاراجی» و «درویشی» نیز خوانده می‌شود. برخی از آهنگها به دلیل اینکه در منظومه ی خاصی به کار رفته

است اسم قهرمانان آن منظومه بر آهنگ نهاده شده است مثلاً آهنگ «آلی خان» آهنگی است که به خاطر اینکه در داستان «آلی خان و پری خانیم» نواخته شده است چنین نامی بخود گرفته است.

آهنگ ساز «بایرامی» به نامهای «پرده سیز» و «گولایی»، «قاراکهری» نیز نامیده شده است به عبارت دیگر این آهنگ در میان عاشیقهای مناطق مختلف به این اسامی خوانده شده- اند.

سازها نیز کوک می‌شوند. در طول تاریخ ساز به شکل‌های مختلف و با تعداد سیم‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است و امروز هم سازهایی که در آذربایجان استفاده می‌جشود با ساز ملتهای ترک زبان دیگر متفاوت است و تعداد سیمها نیز متفاوت است. بد نیست بدانیم که کوک بیش از ۱۰۰ آهنگ عاشیقی در آذربایجان در ۶ کوک ذیل تنظیم می‌شود:

۱- شاه پرده	۲- مصری	۳- چوبان بایاتی سی
۴- آیاق دیوانی	۵- عرفانی	۶- دیلغم

پرده‌های مختلف ساز نیز با توجه به موقعیت شعر و به مناسبت روحیه‌ی مجلس وجود دارد. در میان پرده‌های ساز، «شاه پرده» پرده‌ی اصلی به شمار می‌آید و فرم شعری قوشما دقیقاً در آهنگ این پرده است، به عبارت دیگر «شاه پرده» همزاد قوشماست. بالاتر از شاه پرده «پس» و پایین تر از آن «زیل» می‌باشد. پرده‌های دیگری بخاطر تخصصی بودن مسئله، جای بررسی اش در کتابهای تخصصی است.

در موسیقی عاشیقی آذربایجان بالغ بر ۱۰۰ آهنگ وجود دارد که در تطابق با فرم شعری مورد استفاده با قوشما یا بایاتی باشد. در اینجا برخی از آهنگهای معروف در مطابقت با فرمهای شعری ذکر می‌گردد:^۱

الف) آهنگهای گرایلی

۱- آتلی کوراوغلو، ۲- آیاق جلیلی، ۳- آزافلی دو بیتي یا توووز دوستی، ۴- باش ساری تئل، گه وری،

۵- باغداد دوبیتی، ۶- بورچالی دوبیتی، ۷- وان آغزی، فخری، توراجی، الاچینی، ۸- قازاخ دوبیتی، ذوالفقاری، میرزه دوبیتی، ۹- ایران دوبیتی، ۱۰- محمد حسینی، حیدری، کوردو گرایلی، ۱۱- نخجوان گولو، ۱۲- موللا جومه دوبیتی، شکی دوبیتی، ۱۳- اورتا ساری تئل، ۱۴- پاشاکوچدو آذربایجانی، ۱۵- کوراوغلو بحری سی، ۱۶- گرایلی، ۱۷- مینا گرایلی، ایمران گرایلی،

^۱ صمد چایلی، دیللن سازیم، تبریز، ۱۳۷۸.

۱۸- پیشرو، ۱۹- ساللما گرایلی، جیغالی گرایلی، ۲۰- صیادی، ۲۱- ترس گرایلی، ۲۲- تجنیس، ۲۳- حجاز گولو، ۲۴- شیرین قالا، ۲۵- شاهسون، ۲۶- شمکر سارایی.

ب) آهنگهای قوشما

۱- آغیر شریلی، گۆزه‌لله‌مه سی، ۲- عباس شکسته سی، ۳- داستانی، عاشیق حسینی، ۴- بهمنی، بوزوغو، ۵- بایرامی، قارا کهری، پرده سیز، ۶- بادامی شکسته، ۷- قوبا کرمی، ۸- غربتی کرم، ۹- قهرمانی، ۱۰- قافیه، ۱۱- قارا گئز، ۱۲- قاراباغ قایتاغی، ۱۳- قمرجانی، ۱۴- دؤیمه کرمی، ۱۵- دؤشه مه کوراوغلو، ۱۶- دول هجران، ۱۷- دیلغمی، ۱۸- دوراخانی، ۱۹- ائل هاواسی، قاراجی درویشی، ۲۰- زارینجی، کوهنه زارینجی، ۲۱- ایران کرمی سی، ۲۲- ایروان چوخورو، ۲۳- یانیق کرمی، ۲۴- یونگو شریلی، ۲۵- یورد یثری، ۲۶- کرم کؤچدو، ۲۷- کرم شکسته سی، ۲۸- کوراوغلو بوزوغو، ۲۹- کوراوغلو قایتارماسی ۳۰- کوراوغلو رباعی سی، ۳۱- کئشیک اوغلو، ۳۲- گوللو قافیه، ۳۳- گؤیچه گولو، ۳۴- اران گوزه‌لله‌مه سی، ۳۵- گویچه قایتارماسی، ۳۶- گیلنه نار، ۳۷- میصری، ۳۸- منصور ی ۳۹- میخه‌یی، ۴۰- میرزه جانی، ۴۱- شقای، ۴۲- نجفی، ۴۳- نخجوان، ۴۴- عثمانلی بوزوغو، ۴۵- اووشاری (افشاری)، ۴۶- اورتا جلیلی، ۴۷- ساللما کرمی، ۴۸- سلطانی، ۴۹- سئیرانی، ۵۰- سمندری، ۵۱- ساری تورپاق، ۵۲- عرفانی، ۵۳- هجران کرمی سی، ۵۴- جنکی کوراوغلو، ۵۵- شیروان کؤچری- سی، ۵۶- شیروان شکسته سی، ۵۷- شئشنگی.

ج) آهنگهای بایاتی

۱- ائل بایاتی ۲- کؤچ بایاتی، آت اوستو ۳- چوبان بایاتی سی، قایا باشی

د) آهنگهای تجنیس

۱- تجنیس ۲- جیغالی تجنیس

هـ) آهنگهای ترانه‌های مردمی

۱- واقف گوزه‌لله‌مه سی، واقفی ۲- قاراباغ شریلی سی ۳- گؤده ک دونو، آیدینی ۴- تاهاری، ابراهیمی، قارا تئللی

و) آهنگهای دیوانی

۱- آباق دیوانی، عثمانلی دیوانی، میدان دیوانی ۲- باش دیوانی، شریکائی، مجلس دیوانی.

ز) آهنگهای مخمس

- ۱- باش مخمس
۲- کوراوغلو مخمسی، کوراوغلو گوزه‌الله‌مه‌سی
۳- اورتا مخمس
۴- جیغالی مخمس

«باغلاما» یا «قیفیل بند»

دو عاشیق در یک مسابقه یا مناظره از همدیگر سؤال می‌پرسند و طرف مقابل باید جواب دهد. اصولاً عاشیقی که ادعای استادی دارد نخست می‌پرسد اگر عاشیق مقابل پاسخ صحیح داد و جواب، مورد قبول حضار قرار گرفت اینک او اجازه دارد که سؤال بکند و این بار عاشیق اول باید پاسخگو باشد. این مسابقه تا جایی ادامه می‌یابد که یکی از عاشیقها در پاسخ بماند. برای نمونه به یک سؤال و جواب ساده نگاه می‌کنیم. این باغلاما از کتاب «آذربایجان فولکلوروندان نمونه لر» از دکتر سلام الله جاوید آورده‌ایم:

سؤال: مندن سلام اولسون عاشیق حسینه

او نه دیر کی «عؤمری بیر ایل» یاشار هئی؟

نه کلامدی مرکب‌سیز یا زیلار؟

او نه دیر کی گوندن گونه جوشار هئی؟

پاسخ: آل جوابین دئییم آی کشیش قیزی

سمندردی عؤمری بیر ایل یاشار هئی.

او کؤنولدو مرکب‌سیز یا زیلار

عشق دریاسی گوندن گونه جوشار هئی.

سؤال:

او نه‌دی کی نفسی وار، جانی یوخ؟

او نه‌دی کی بدنی وار قانی یوخ؟

او کیم‌دی کی اونون دین - ایمانی یوخ؟

او نه‌دی کی اود آتش سیز داشار هئی؟

پاسخ:

او کؤروکدو، نفسی وار، جانی یوخ.

او آیدی کی بدنی وار، جانی یوخ.
او شیطانندی دینی - ایمانی یوخ،
اوزهرریکدی او آتش سیز داشار هئی.

همانگونه که می بینیم عاشیق می بایست اطلاعات و معلومات خوبی داشته باشد، همچنین تاپماجا‌های زیادی بداند تا بتواند پاسخ این سؤا‌ها را بدهد. ممکنست در این پرسش و پاسخها گاهی موضوعات مذهبی، گاه اجتماعی، گاه علمی مطرح گردد و بستگی دارد به معلومات عاشیقی که سؤال می کند و برای اینکه عاشیق مقابل بتواند پاسخگو باشد می بایست در همه زمینه‌ها دارای معلومات کافی باشد.

کنکاشی در ادبیات عاشیقی

یکی از پربرترین شاخه‌های ادبیات آذربایجان و غنی ترین بخش ادبیات شفاهی مردم در این خطه و در جمع در کل ملل ترک زبان، ادبیات عاشیقی است. کهن ترین اشعار به یادگار مانده برای ما مربوط به اشعار کوتاهی است که سرایندگان آنها مردم هستند و بازگوکنندگان و خوانندگان آنها اوزانها می باشند. قدیمی ترین اثری که راجع به موسیقی به دست آمده است عبارتست از سنگی که روی آن اوزانی حک شده که قوپوزی در دست دارد. این مجسمه مربوط به دوران سومریان یا حداقل ۴ هزار سال پیش از میلاد می باشد. همین امر نشان می دهد که در این برهه از تاریخ اوزانها در میان مردم حضور داشته اند. اگر قوپور تقدسی نداشت و اوزان قابل احترام نبود تصویرش بر روی سنگ حک نمی شد. داستانها و حماسه ها از طریق همین اوزانها نسل به نسل انتقال یافته و امروزه گنجینه ای فناپذیر از این گونه ادبیات در اختیار ملت ماست.

اگر خالق ادبیات شفاهی را بحق، مردم بدانیم در رأس آنان اوزانها یا به زبان امروز عاشیقها ایستاده اند. ادبیات عاشیقها در عین غنا و گران سنگی اش، وزنه ای قابل توجه در ادبیات مدون به شمار می آید. هر چند که از این تاریخ چند هزار ساله، شاید تاریخ چند سده به صورت نوشته و مدون به دست ما رسیده باشد اما تاریخ کهن و ارزشمند آن قابل انکار نیست.

گسترده گی و حجم این ادبیات نیز آنچنان قابل توجه و تأمل است که بسیاری از برجسته ترین ادیبان و منتقدان ادبی جهان در برابر این وسعت و غنا نتوانسته اند حیرت خود را پنهان دارند از آن جمله ماکسیم گورگی چنان از ملاقات با عاشیقها و توجه و بهره گیری از هنر عاشیقی شگفت زده می شود که عاشیقها را هومرهای عصر می نامد و هومر را که بزرگترین داستان سرای یونانی است با هر عاشیقی قابل مقایسه می داند. در واقعیت هم عاشیق خنیاگری

است که هم ساز می‌زند و هم می‌خواند و گاه به رقص نیز در می‌آید. سرودها را بیشتر عاشیقهای ماهر، خود می‌سرایند، داستانهای حماسی و عشقی روایت می‌کنند و گاه با این روایت‌هایشان تاریخ را زنده نگه می‌دارند. بنابراین حق را به ماکسیم گورگی می‌دهیم که عاشیقها را هومر عصر بداند.

از دهه ی سوم قرن بیستم در آذربایجان شمالی تلاش مضاعف به عمل آمد تا آثار عاشیقی و شرح احوال عاشیقها گردآوری و دیوان هر یک تدوین گردد. این تلاشها بسیار مثمر ثمر افتاد و صدها عاشیق شناسایی و دیوانهایشان تدوین گردید. از جمله بزرگانی که به همین امر خطیر همت گماشتند می‌بایست از پروفسور محمد حسین تهماسب، همت عزیزاده، اهلیمان آخوندوف نام برد که کارهای ارزنده‌ی آنان، راه را برای تدوین تاریخ ادبیات عاشیق‌لار هموار ساخت. تحقیقات ارزنده‌ی پروفسور تهماسب و پروفسور حمید آراسلی نیاز به بررسی‌های عمیق دارد و در این زمینه علم، هنر و متدهای ادبی این بزرگواران چراغ راه آیندگان است. در این سالها در جمهوری آذربایجان بالغ بر صدها اثر (دیوان عاشیقی) به نگارش درآمد، صدها عاشیق که فقط نام و نشانی از آنها در زبان عاشیقهای معاصر وجود داشت مورد تدقیق و بررسی قرار گرفت و در نهایت زندگی و آثارشان به دست آمد و شناخته شدند. در همان حال صدها عاشیق پا به عرصه نهادند و به خلاقیت ادبی - هنری گرویدند. نیمه ی دوم قرن بیستم در آذربایجان دوران شکوفایی ادبیات عاشیقی است که آثار بسیاری تدوین و چاپ شد که از مهمترین آنها می‌توان به «عاشیق یارادیجیلیغی»^۱ اثر پروفسور آراسلی و پروفسور تهماسب، «عاشیق شعرینده رئالیزم»^۲ از منتقد بزرگ آذربایجان پروفسور میرزه ابراهیمف نام برد و دیوان عاشیقهای معروفی چون عاشیق قوربانی، عاشیق علسگر، عاشیق شمشیر، موللا جومه، خیاط میرزه، ساری عاشیق، عاشیق پناه، عاشیق احمد، عاشیق میرزه و دیگران که در سالهای اخیر تعداد این عاشیقها و دیوانهای چاپ شده، دیگر از شمارش بیرون است.^۳

چنین تحقیقات و تدقیقاتی در ترکیه نیز اوج گرفت و ادبیات اوزانی بالندگی خود را بروز داد و صدها اوزان پا به عرصه نهاد و در سطح آکادمیک به بررسی ادبیات عاشیقها پرداخته شد. اما در ایران، تحقیقات در زمینه‌ی عاشیقها را نویسندگی فقید صمد بهرنگی آغاز کرد. او در مورد برخی از عاشیقهای معروف تاریخ از آن حمله ساری عاشیق مقالات ارزنده‌ای نوشت و

^۱ آراسلی، حمید، م.ح. تهماسب، عاشیق یارادیجیلیغی، باکی، ۱۹۶۰.

^۲ میرزه ابراهیمف، عاشیق شعرینده رئالیزم، باکی، ۱۹۶۶.

^۳ عاشیق علسگر - گوزملیک نغمه‌کاری، ایکی جلد، باکی، ۱۹۶۳.

- عاشیق شمشیر، باکی، ۱۹۶۳. - عاشیق پناه، باکی، ۱۹۶۶. - عاشیق احمد، باکی، ۱۹۶۵. - عاشیق میرزه، باکی، ۱۹۶۸. - خیاط میرزه، باکی، ۱۹۶۶. - موللا جوما، باکی، ۱۹۶۶.

جرقه‌ی اصلی را زد.^۱ بعد از او می‌بایست از استاد محمدعلی فرزانه و استاد ح. م. صدیق نام برد که اوّلی در سال ۴۴ با انتشار بایاتیلار^۲ زمینه را باز کرد و بعدها کتاب دده قورقود را منتشر ساخت.^۳ ح. م. صدیق در دهه‌ی پنجاه با نگارش چندین مقاله و گردآوری این مقالات در یک کتاب^۴ و در سال ۱۳۵۵ بخشهایی از «آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی» از افندیف و پاشایف را تحت عنوان «آشیقلار»^۵ به چاپ رساند. در همین سالها، م. کریمی اثر «منظومه‌های آذری» را تألیف کرد که در آن داستانهای حماسی و عشقی عاشیقه‌ها را گردآوری و مورد بررسی قرار داد.^۶ ناگفته نماند که کتابهای کوراوغلو، اصلی - کرم و عاشیق قریب جزو پرفروشترین کتابهای ترکی در ایران به حساب می‌آید. در عین حال عاشیقه‌ها در دوران پیش از انقلاب اسلامی تا فجر انقلاب در جشنها و سرورها، قهوه‌خانه‌ها و گاهی دانشگاه‌ها به ارائه هنر عاشیقی مشغول بودند. در بحبوحه‌ی انقلاب، تنها هنر موسیقی که توانست در کانون این انقلاب خودی بنماید همانا عاشیقه‌ها بودند. اما بعد از انقلاب صدها جلد کتاب در شعر و منظومه‌های عاشیقه‌ها چاپ و منتشر شد و امروز هزاران کتاب عاشیقی در ایران نوشته شده است. تأثیر شعر عاشیقی در ایران امروز (ادبیات و شعر معاصر آذربایجان) چنان قوی است که بسیاری از شاعران معاصر ما در فرمهای شعری عاشیقه‌ها به شعر سرایی می‌پردازند. همه‌ی اینها نشانگر بالندگی این ادبیات است. دور نیست آن روزی که با رسمیت یافتن کرسی زبان و ادبیات ترکی در کشور اسلامیان، شاهد بررسی عالمانه و علمی این ادبیات به صورت آکادمیک و امکانات دانشگاهی باشیم.

عاشیقه‌های امروز، وارث گنجینه‌ای فناپذیر از هنر و ادبیات تاریخی اسلاف خویشند و سروده‌های ماهرانه و داهیانیه‌ی آنان، با ایده‌های بشر دوستانه و هنر موسیقی جذاب خویش در میان مردم رواج یابد و هنر موسیقی جانی دوباره گیرد. امروزه نه تنها در روستاها بلکه در شهرها نیز مجالس جشن و عروسی با حضور عاشیقه‌ها شکل می‌گیرد و هر روز ترانه‌ها و منظومه‌های دلنشین خلق می‌شود.

عاشیق که تداوم گر راه اوزان در هزاره‌های پیشین است ساز یا قوپوز^۷ می‌نوازد.

^۱ صمد بهرنگی، مجموعه مقالات تبریز، ۱۳۴۷ (پادآوری این نکته ضروری است که زنده‌یاد صمد بهرنگی، مقالات خود را در هفته‌ی نامه‌ی ادبی هنر و اجتماع، ضمیمه‌ی مهد آزادی چاپ می‌کرد و سپس در اثر مستقل مجموعه‌ی مقالات، چاپ و منتشر شد.

^۲ بایاتیلار، گردآوری محمد علی فرزانه، تبریز، ۱۳۴۴.

^۳ دده قورقود کتابی، به همت محمد علی فرزانه، تهران، ۱۳۵۸.

^۴ ح. صدیق، هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان، تهران، ۱۳۵۵.

^۵ ح. صدیق، آشیقلار، تهران، ۱۳۵۵.

^۶ محمدرضا آذرلو، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.

^۷ ساز یا قوپوز آلتی است شبیه تار، مرکب از ۹ سیم. همراه عاشیق ساز زن که کار خوانندگی را نیز انجام می‌دهد معمولاً یک بالابانچی و قوالچی نیز مشارکت دارند.

اوزان یا عاشیق به عنوان خنیاگری چیره دست که با سازی در دست و سینه‌ای پر از سخن و هنر شعر و موسیقی رهبری ایل را بر عهده می‌گیرد و در طول هزاره‌ها و سده‌ها بخوبی از عهده‌ی رسالتی که به گردن گرفته بر آمده است. عاشیق، داستان‌سرایی است که با هنر شعر بر شیوایی داستانهایش می‌افزاید و با تنوع آهنگهایش رفتار مردمش را هدایت می‌کند. او، رهبر سیاسی - مذهبی ایل بوده و در جشنها و شادیها، جنگها و نبردها یار و مددکار ایل بوده و در انتهای هر کارزاری به جمع‌بندی تجربیات و تحلیل و تفسیر رویدادها پرداخته و تاریخ را با شعر و روایتش به داستان کشیده است.

تصویر حک شده‌ای بر روی سنگ از یک اوزان مربوط به هزاره‌های پیش از میلاد از آذربایجان به دست آمده است. اوزان از زمان سومریان در طول حکومتها و مدنیتهای مختلفی در میان مردم ارزش و اعتباری داشته است. اوزان که بعدها به عاشیق و به نظری به عاشیق تبدیل شده است هنوز نظریات مختلفی را دور خود جمع کرده است. برخی از اساتید معتقدند کلمه‌ی عاشیق در لوحه‌های سومری به صورت Ashux که مرکب از دو جزء: Ash از مصدر Ashmax به معنی خنیاگری و جوش و خروش و ux پسوند اتصاف ترکی باستانی به معنای سرود ساز و کلام گو و در مجموع Ashux به معنی کسیکه با پیغام موزون خود نشاط و شادی می‌آفریند. اما همین کلمه‌ی عاشیق در دوره‌های بعدتر و منسوخ شدن الفبای سومری، گوگ-تورک و اویقوری که دوران پذیرش الفبای عربی می‌رسد کلمه‌ی عاشیق بخاطر همصدایی با عاشق که از عشق گرفته شده است تغییر معنی می‌دهد و همواره به صورت عاشیق نوشته شده است. البته بسیاری از ادیبان و منتقدان آذربایجان هنوز عاشیق را بر عاشق عربی ترجیح می‌دهند و از آن معنای خنیاگری و نه عشق ورزیدن را در می‌یابند.

اما آلت موسیقی که امروز «ساز» نامیده می‌شود قبلاً قوپوز نام داشت قوپوز را نیز از دو جزء قوپ از مصدر Xopmax به معنای سروده و نظم و کلمه‌ی Uz برگرفته از کلمه‌ی اوغوز - جد اساطیری ترکان می‌دانند. اوزان و قوپوز هر دو، عضو یک مقوله هستند و به نظر بسیاری از دانشمندان که عمری را در بررسی اساطیر خلقها به سر آورده‌اند معتقدند که آن مقوله عبارتست از آفرینش و ساماندهی چرخه‌ی حیات. اوزان، نوازنده‌ی قوپوز است که بی آن معنایی ندارد و قوپوز بدون اوزان نیز از ایفای نقش خود باز می‌ماند. داستان ساختن قوپوز در کتاب باستانی دده قورقود چنین آمده است:

دده قورقود می‌خواست سازی بسازد که با آن بتواند تمامی ملودی‌ها را بنوازد ولی تقلای او به نتیجه نمی‌رسید. روزی در جنگل که در پی یافتن درخت مناسب برای ساختن ساز بود به شیاطین برخورد. شیاطین از او خواستند سازی را که مقرر بود بسازد به آنان نشان دهد. ولی

دده قورقود به بهانه‌ی خروج از جنگل، از موضوع طفره رفت و بعد پشت درختی پنهان شد و به صحبت‌های آنان گوش داد و شنید که شیاطین در مورد جنس ساز به صحبت مشغولند، بدین قرار: اگر دده قورقود بخواهد چنان سازی بسازد جنس آن از هر چوبی مقدور نیست بلکه چوب آن باید از درخت لوگ ژیت باشد که آنرا چوپان وحشی شکسته است و پوست آن باید از پوست دل شتر و تارهای آن از موی دم اسب سفید باشد و او آنها را روی کدو تنبل محکم کند و بعد تارهای آنرا با ماده‌ی چسبنده‌ای بمالد تا ساز خوبی مهیا گردد.^۱

البته این درخت باید همان درختی باشد که قازاچیق چوپان در داستان «یغمای خانمان سالور قازان» از زمین برکنده است. آقایار شوکور آف معتقد است درخت در مفاهیم اساطیری نماد ۸ جهت و رمز کیهان است و درخت بی‌مرگی و جاودانگی است. شتر نماد عالم اثیری (بین ناسوت و ملکوت)، اسب سفید عالم نور و لاهوت است و کدو تنبل نشانه‌ی خرد و زمینی بودن است. پس ساز دده قورقود چهار عنصر نمادین دارد. این نمادهای زمینی، اثیری و لاهوتی در ساز جمع شده اند. شکستن درخت، نشان گذر از عالمی به عالم دیگر معنا می‌شود و اسکلت قوپوز که از آن درخت ساخته شده پس قوپوز نقش تحویل و تحول در آفرینش را بر عهده دارد و یا به عبارت دیگر وحدت مبداء و مقصد است.

این عالم نیز «قوپوز» را از دو جزء قو و پوز می‌داند که قو به معنی صدا - همانگونه که در کلمه‌ی قولاق به معنی صداست و پوز به صورت فعل امر پوزماق، یعنی در هم ریختن می‌باشد بنابراین معنای آن «اعلام کننده» یا «صدا پراکن» نوشته شده است. قو به معنی صدا در ضرب‌المثل «قو وورورسان قولاق توتولور» به کار رفته است.

تفسیر دیگر از کلمه‌ی قوپوز آنست که این کلمه را از دو جزء قوپ + پوز از مصدر قوپماق و پوزماق دانسته اند. امروز معنای نقش آفریدن صدا و حتی به معنی ساز آفرینش نیز مورد قبول قرار گرفته است.

در داستانهای دده قورقود که اصولاً می‌توان جزو نخستین محصولات ادبیات عاشیقی به حساب آورد، می‌توان مفاهیم اساطیری مردم ترک را یافت. در تک تک این داستانها اسطوره و مفاهیم اساطیری نهفته است که هرچند در دنیا روی این موضوع بسیار کار شده است اما در کشور ما هنوز موضوعی ثقیل و دیر هضم به حساب می‌آید.

ادبیات عاشیقی شامل آثاری چون داستانها، دیوان اشعار، آهنگهای موسیقی است که عاشیقهای بزرگ در طول هزاره‌ها آفریده‌اند و این داستانها، اشعار و موسیقی، بخش عظیمی از فرهنگ ملت ماست و آنچنان غنی و پر بار است که در میان دیگر ملتها چنین غنایی را نمی-

^۱ آقایار شوکوراف، دده قورقود میتولوژیسی، باکی، ۱۹۹۹، ص ۳۵ - ۳۴.

توان یافت. زندگی و خلاقیت عاشیقها نیز جزو این ادبیات به شمار می‌آید. با این توصیف می‌توان گفت که ادبیات عاشیقی ملت آذربایجان، خود مدینیتی قابل توجه و درخور افتخار و بالیدن است. بی‌تردید داستانهای باستان ترکان همچون داستانهای آلپ ارتونقا، گوگ تورک، ارگنه قون، ماناس و غیره و مهمتر از همه داستانهای اسطوره‌ای کتاب دده قورقود جزو ادبیات عاشیقی است که جز کتاب اخیر، بقیه‌ی داستانها به صورت پراکنده به دست ما رسیده است و کتاب دده قورقود که به احتمال بسیار زیاد نگارش آن به سده‌ی پنجم هجری مربوط می‌شود موضوع آن نشانگر بینشهای اساطیری مردم آذربایجان است و مسلماً به دوران پیش از اسلام مربوط می‌گردد.

امروز در گوشه و کنار آذربایجان صدها عاشیق به خلاقیت ادبی و هنری مشغولند و مالک گنجینه‌ای عظیم هستند که با روحیه و ایده‌های بشر دوستانه و با الهام از زندگی، طبیعت و مدنیت غنی مردم آذربایجان بخشی از فرهنگ ملت بزرگوار ما را تشکیل می‌دهد و ادبیات عاشیقی نه تنها در جشنها و عروسیها، بلکه در میدان کار و تلاش نیز لحظه به لحظه با زندگی مردم ما عجین شده است. امروزه نه تنها در روستاها، بلکه در شهرها نیز جشنی بدون حضور عاشیقها و بدون موسیقی اصیل آن برگزار نمی‌شود. عاشیقها در مجالس مختلف علاوه بر ساز و نغمه‌های شادی آفرین، با سخنان حکمت آموز و پند و نصیحتهای ماندگار با منظومه‌های دلنشین نیز مردم را به شوق می‌آورند.

عاشیق معمولاً تنها نیست بلکه همراه با دو - سه نفر دیگر تحت عناوین بالابانچی، قوالچی و زیرناچی، ارکستر کاملی را تشکیل می‌دهند و گاه با رقص و پایکوبی، برنامه‌ی خود را تکمیل می‌کنند. منبع الهام عاشیقها همین زندگی و کار و تلاش مردم عادی است که زوایای همین زندگی در سروده‌ها و ساخته‌های عاشیقها با مهارتی استادانه به تصویر کشیده می‌شوند. غمها و شادیه‌ها، آداب و رسوم توده‌های مردم، گستره‌ی اصلی و اساسی هنر عاشیقی است که از اعماق سده‌ها سر برآورده و به روزگار ما رسیده است. این ادبیات را جزو ادبیات شفاهی مردم آذربایجان می‌شناسیم چرا که تا سده‌ی اخیر بیشتر این میراث به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده و به صورت مدون به دست ما نرسیده است. تنها در سده‌ی اخیر است که هزاران کتاب ارزشمند در ساحه‌ی این ادبیات گردآوری شده است. البته طوری هم نیست که تمامی این ادبیات شفاهی باشد بلکه در خلاقیت عالمان و شاعران کلاسیک آذربایجان، بسیاری از هنرهای عاشیقی موجود است و حتی برخی از کلاسیک‌های بزرگوارمان همچون نسیمی، ختایی و دیگران در این شیوه و سبک به خلاقیت ادبی پرداخته‌اند حتی روایت و ذکر رفته

است که شاه ختایی علاوه بر قوشماها و گرایلی‌هایی که در دیوان خود جای داده است ساز نیز می‌زده است.

در مرحله‌بندی ادبیات عاشیقی می‌توان رستاخیز ادبی شاه ختایی را نقطه‌ی عطفی در ادبیات عاشیقی دانست چرا که در متون پیش از آن همواره نام عاشیق به صورت اوزان برده شده و ساز همواره قوپوز خوانده شده است اما از زمان قره قویونلو، آق قویونلو و بویژه صفویان نامهای عاشیق و ساز همه گیر شده است.

اگر سر منشاء ادبیات ترکی را آسیای میانه بدانیم، ادبیات عاشیقی نیز از همین خطه سر بر آورده است. داستانهای مولان که به صورت «مولان تورکوسو» در منابع چینی زنده مانده است جزو نخستین منظومه‌های عاشیقی است که متأسفانه عدم تصاحب ما و حمایت از فرهنگ خود، امروز مولان به عنوان یک رزمنده‌ی چینی معرفی شده است که علیه هونها به مبارزه برخاسته است!^۱ این در حالیست که در منابع چینی، مولان دختر مبارزی است از هونها که علیه سلسله‌ی چینیان می‌جنگد.

موسیقی عاشیقی

عاشیق داستان سرا، نقال، خواننده، نوازنده و شاعر مردمی آذربایجان است و در کنار موسیقی آذربایجان، خود گنجینه‌ای سرشار و منبع تغذیه‌ی موسیقی ملی و رسمی آذربایجان است. همچنانکه می‌دانیم موسیقی در میان مردم آذربایجان از قدمتی کهن برخوردار است. از حکاک‌های روی دیوارهای غار تا به دست آمدن مجسمه‌ای سنگی در حالیکه اوزانی قوپوز در دست مربوط به هزاره‌های پیش از میلاد، نشانگر قدمت موسیقی در میان مردم آذربایجان است. ادبیات آذربایجان همانند بسیاری از ملتهای دیگر با ادبیات داستانی آغاز شده است و موسیقی در ادبیات داستانی، همزاد شعر است، زیرا داستانها همواره به زبان نظم و آهنگدار بوده و اصولاً این داستانها به صورت شعر و همراه با آلات موسیقی روایت می‌گردید. داستانهای مربوط به آلپ ارتونقا، آتیل، اوغوز و دیگر قهرمانان مردم ترک زبان همواره به شعر و همراه موسیقی بوده است. نظامی گنجوی برخی از روایتها و نقل داستانها را در کتابهای خود ترسیم کرده است. با توجه به قدمت تمدن در آذربایجان شواهد تاریخی مانند طرح روی دیواره‌ی غارها، ظرفها و... تجربه‌های موسیقی بشر را در این دیار به دوران پیش از میلاد می‌رسد. محققان تأیید کرده اند

^۱ داستان این دختر قهرمان هون از طرف شرکت... آمریکایی به صورت کارتون ساخته شده و به اکثر زبانهای دنیا نیز دوبله گشته است که در آن، مولان که خود از هونهاست دارای ماهیت معکوس ساخته شده و علیه هونها شخصیت پردازی شده است!؟

که تجربه‌های اولیه بشر در ایجاد و ترکیب اصوات و به وجود آوردن ابزار و آلات موسیقی هم در این منطقه، زودتر از دیگر جاها انجام گرفته باشد.

داستانهای دده قورقود، شاهی بر غنای موسیقی در این دیار است اما با آمدن اسلام، تعریف دیگری از موسیقی وارد میدان گردید. محدودیت اسلام در موسیقی شامل حال درباریان و جلوگیری از خوشگذرانیها و لهو و لعب شاهان و اشراف می‌گردید در صورتیکه موسیقی آذربایجانی رنگ شدید و تند مذهبی و آیینی داشته است بطوریکه موسیقی‌نوازان آذربایجان از جمله عاشیقیها، رهبری مذهبی مردم را نیز بر عهده داشته‌اند.

اما در قرنهای سوم و چهارم هجری، موسیقی از نظر علمی مورد بحث‌های دانشمندان آذربایجانی قرار گرفت. ابوالحسن بهمنیار که در فلسفه از پیروان معلم اول به شمار می‌آید کتابی در باب موسیقی تألیف کرده و کارهای علمی ابوریحان بیرونی را در باب موسیقی تداوم بخشیده است. محققان معتقدند بهمنیار در قرن پنجم هجری پایه‌های علم موسیقی را در آذربایجان محکم کرد.^۱ قطران تبریزی در دیوان اشعارش به موسیقی و آلات موسیقی پرداخته است. خاقانی شروانی هم از فعالیت نوازندگان در آذربایجان یاد می‌کند، نظامی گنجوی نه تنها از نوازندگان و مغنی‌های مرد بلکه از نوازندگان و رقاصان زن نیز در آذربایجان می‌نویسد و نهایت مولانا فصولی از جمله شاعران والا مقامی است که با تار و چنگ نوازندگی می‌کرده است. سازی بادی به نام دودک نام می‌برند که اولیا چلبی اختراع آنرا به خواجه نصیر طوسی نسبت می‌دهد و خواجه نصیر آنرا در آذربایجان اختراع کرده و مورد استفاده قرار داده است و محققان معتقدند همان توتک که امروز مردم بدان اطلاق می‌کنند همان دو دوکی است که خواجه نصیر ساخته است.

در دوره‌ی سلجوقیان، موسیقی آذربایجان رشد قابل توجهی یافته و پرداختن به فن موسیقی مورد حمایت قرار گرفته است در این دوره ظهور صفی الدین اورموی، نقطه‌ی اوجی در این هنر به شمار می‌آید و نگارش چند جلد کتاب در باب موسیقی دارای اهمیت خاصی است. در سده‌ی بعدی، دیگر موسیقیدان بزرگ آذربایجان - عبدالقادر مراغه‌ای هم عصر امیر تیمور پا به میدان نهاده و موسیقی این سرزمین را رشد داده است. مورخین، دوران اوزون حسن را از دوره‌های رونق موسیقی آذربایجان به شمار می‌آورند.^۲

موسیقی عاشیقی در زمان قره‌قویونلوها و آغ‌قویونلوها به اوج هنر خود رسیده است و در زمان شاه اسماعیل صفوی اوج شکوفایی موسیقی آذربایجانی - عاشیقی را شاهدیم و به تأیید

^۱ روح اله عباس خانی، سیر تطور هنر در آذربایجان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۴۸.

^۲ سیر تطور هنر در آذربایجان، ص ۹۶۹.

همه‌ی محققان این موسیقی در زمان صفویان، علاقه‌ی توده‌ی مردم را جلب کرد و موسیقی در قهوه خانه‌ها، کاروانسراها، میادین شهرهای آذربایجان اجرا می‌گردید و عاشیقها مورد احترام قرار می‌گیرند. عاشیق هنرمندی است که هم شاعر، هم نوازنده، هم خواننده و هم داستان‌گو می‌باشد. ویژگی مهم موسیقی عاشیقی با داشتن خاستگاه مردمی، با غمها و شادیهای مردم به وجود می‌آید و از گذشته‌های دور تاکنون به طور شفاهی و غیر رسمی سینه به سینه منتقل شده و باقی مانده است. رسالت عاشیق در این بوده است که این ویژگی را حفظ کرده و در بند ابتدال و بی‌محتوایی نیفتند.

زن در آفرینش عاشیقها

سیمای حقیقتی زن در آذربایجان را می‌توان در آفریده‌های فولکلوریک مردم مشاهده کرد زیرا در این آفریده‌ها زن را به گونه‌ای که مردم دوست می‌دارند زینت داده‌اند و بدان گونه که می‌پسندند می‌آفرینند. در هر سه گونه از منظومه‌های آذری (حماسی، حماسی - عاشقی، عشقی) سیمای زن هماهنگ با مضمون منظومه خلق شده است. در منظومه‌ی حماسی زنانی چون بانو چیچک، سالجان خاتون، نگار، هاجر و... در کنار زیبایی سحر انگیز خویش از شجاعت، دلاوری و جنگاوری برخوردارند و در راه آزادی وطن و ایل خویش به مبارزه روی می‌آورند. در منظومه‌های حماسی - عاشقی، زنانی چون عرب زنگی، رعنا خانیم و... زیبایی و محبت از یکسو، جنگ و دلاوری از دیگر سو چاشنی زندگی پر تلاطم و هیجان قهرمانان منظومه‌هاست. اما در منظومه‌های عشقی، زنان منظومه چون اصلی، گولگز، پری، سارا و... در راه وصال به عاشق خود به رفتارهای انسانی چون وفاداری، صداقت، پاکی، نجابت، فداکاری و تحمل دردها و رنجهای دوران متوسل می‌شوند. ناگفته نماند هر یک از این گونه‌های منظومه، به زمان خاصی تعلق دارد؛ از جمله داستانهای حماسی دده‌قورقود به دوران پیش از اسلام مربوط می‌شود، داستانهای کوراولو به قرن ۱۵ و قاچاق نبی به سده‌ی پیشین منسوب است، همین گونه منظومه‌های دیگر در سده‌های مختلف رخ داده و آفریده شده‌اند. بی‌شک در آفرینش منظومه‌ها، اوضاع اجتماعی - سیاسی - فرهنگی دوران، همچنین محیط آفرینش در روند شکل‌گیری شخصیت قهرمانان و پروسه‌ی منظومه تأثیر داشته است.

مضمون اصلی منظومه‌های عاشقانه، دوری و جدایی، آرزوی وصال و قصه‌ی حرمان و حسرت است. در منظومه‌ی عاشیق قوربانی، پری دختر زیبا و وفاداری است که در راه سوگلی خویش به انتظاری طولانی و تحمل دردها و مصیبت‌های فراوان طاقت می‌آورد. (عاشیق قربانی نخستین عاشیق آذربایجانی که دیوان کاملش به دستمان رسیده است و در دربار شاه اسماعیل

ختائی در مجالس شعر شرکت داشته است) شاه صنم در منظومه‌ی عاشیق قریب ۱۶ سال در انتظار برگشت یار خویش صبر می‌کند. هرچند که خواستگاران فراوان دارد اما به عاشیق قریب فقیر و بی‌کس اما دلاور و عاشق دل بسته است و به این عشق وفادار می‌ماند. عاشیق قریب برای تهیه‌ی جهیزیه سنگینی که برای شاه صنم مقرر کرده‌اند ۱۶ سال در دیار غربت از طریق خلاقیت‌های هنری تلاش می‌کند و با دهها حادثه روبرو می‌شود. گولگز دختر زیبایی است که دل به عاشیق عباس توفارقانلی (عاشیق بزرگ آذربایجان در زمان شاه عباس صفوی است که دیوانش امروز در دست است) سپرده است هرچند که زیبایی خیره کننده اش شاه ستمگر ایران - شاه عباس کبیر! را واداشته است او را به دربار شاهی ببرند و در حرمسرا طعمه شاهانه اش سازند اما این سوگلی پاک و نجیب، عاشیق عباس را بر شاه ترجیح می‌دهد؛ چرا که عاشیق عباس نیز دل در گرو او دارد و برای وصال به یار خویش با ساز و سخن به جنگ شاه غدار می‌رود.

از توفارقان تا اصفهان همراه کاروان به راه می‌افتد و در سرای شاهی با هنر ساز و سخن به مقابله با حیل‌های شاه عباس می‌نشیند و سوگلی خویش را در این مبارزه تن به تن از شاه می‌ستاند و به ایل خویش برمی‌گردد.

زمینه‌ی خلاقیت این منظومه‌ها، نشان دادن حرمانها، حسرتها، رنج و عذاب زنانه است که در آن دوران تحمل می‌کرده‌اند. سیمای این زنان مبین اوضاع نابسامان اجتماعی - سیاسی است و در هر اوضاع و احوالی، سیمای زنان این منظومه، مجسمه‌ی پاکی و وفاداری، عشق و محبت، حسرت و درد است و بیانگر ستمی است که بر زنان می‌رفته است و زنان این منظومه‌ها از نجابت، عشق، صداقت حماسه‌ها آفریده‌اند.

حوادث این منظومه‌ها بسیار اندک است اما عاشیق‌ها که راویان داستانهای هفت‌ها و ماه‌ها با ساز و شعر، قصه را دنبال می‌کنند در حالیکه می‌جبینیم کل داستان را می‌توان در چند دقیقه تعریف کرد. عاشیق‌ها از این روایت‌های طولانی چه انتظاری و چه هدفی دارند؟ هدف یکی است و آن نشان دادن صمیمیت، صداقت، پاکی، نجابت، فداکاری، محبت و... است و جا انداختن سیمای دوست داشتنی زنی که این همه را در خود دارد.

جا دارد، نظری کوتاه به داستان سارا داشته باشیم: سارا دختر زیبا روی و ساده‌ی یکی از روستاهای آذربایجان است. زمان وقوع این داستان به دوران معاهده‌ی گلستان و ترکمن‌چای برمی‌گردد که بین دولت روس و ایران بسته شده و آذربایجان به دو قسمت تقسیم شده است که یک قسمت آن زیر سلطه‌ی روس رفته است. سارا دختر زیبارخ و ساده‌ای که مادر خویش را در دوران کودکی از دست داده و تنها با پدر خویش «سلطان» بزرگ شده و اینک دل به جوانی ساده از روستای خویش داده است که او نیز کار ساده‌ای چون شبانی دارد. چوپان برای

چرانیدن گوسفندان به ییلاق می‌رود، در این حین، خانی از آن سوی ارس به روستای آنان می‌آید و زیبایی سارا چشمان هیز او را خیره می‌کند. تصمیم می‌گیرد به هر قیمتی شده، سارا را یار خود سازد و تهدید می‌کند که اگر سارا را بدو ندهند به زور ستانده و تمامی روستا را زیر و رو خواهد کرد. هر چند که سلطان، پدر سارا در برابر او مقاومت می‌کند اما سارا به ظاهر می‌پذیرد که لباس عروسی خان را بر تن کند تا از خونریزی و قتل و غارت روستائیان جلوگیری کند. لباس عروسی بر تن می‌کند و رهسپار ایل خان که در آن سوی ارس است می‌شود اما موقع گذر از پل رودخانه، خود را به جریان رود خروشان می‌اندازد تا دست نامحرم بدو نرسد.

آری داستان سارا به همین سادگی است اما دنیایی محبت، صداقت و عشق در آن نهفته است و از آن رازی بزرگ ساخته است بطوریکه عاشیقه‌ها ماه‌ها به روایت آن ادامه می‌دهند تا بتوانند عظمت، صداقت، وفاداری و فداکاری این دختر ساده‌ی آذربایجانی را نشان دهند. پرداخت این داستان در دل روستائیان ساده آذربایجانی و زبان شیوای عاشیقه‌ها صورت گرفته است. این حادثه در زمان خود چنان انعکاس در اکناف آذربایجان یافت که شاعر بزرگ آذربایجان، ابولقاسم نباتی با تخلص «خان چوبان» شعری زیبا در بیان صداقت و پاکی سارا سرود و ترانه معروف «آپاردی سئلر سارانی» در این زمینه ورد زبانها شد. یادآوری این نکته ضروری است که هر بیت از شعر او بیانگر مسائل سیاسی - اجتماعی آن دوران است و به همین خاطر چون در ابهامی بزرگ باقی مانده است و در حقیقت رمز و رازهای سیاسی - اجتماعی آذربایجان است که در دوران پنجاه ساله‌ی خفقان پهلوی کسی را یارای پرداختن بدان نبود. سیالیت و عشق زلال از یک سو، خفقان سیاسی از سوی دیگر، هاله‌ای از ابهام دور این منظومه کشیده است.

عاشیق قوربانی^۱



قرن دهم هجری، دوران شکوفایی فرهنگی و ادبیات آذربایجان به شمار می‌آید.^۲ در این سده، توسعه و رشد هنرهای مختلفی مانند نقاشی، خطاطی، موسیقی و نیرومندی روابط سیاسی - اجتماعی سبب پیدایش ادبیاتی غنی و بالنده در این دوران شد. در همین قرن دهها دیوان شعر بوجود آمد، اوج غزل ترکی و بزرگترین غزلسرای آذربایجان، مولانا فضولی با ۱۹ اثر جاودانه وارد عرصه شد، نسخه‌های چندی از عظیم‌ترین یادگار ترکان - کتاب دده

قورقود - در این دوره استنساخ گردید، دربار صفوی جمعی از بزرگترین شعرای ترکی گوی را پیرامون خود گردآورد، هنر عاشیقی توانست در کانون توجه دولت و ملت قرار گیرد، علاوه بر آنکه عاشیق‌هایی مثل محمد امانی و قوربانی در دربار و در کنار شعرای بزرگ جای گرفتند در میان توده‌ی مردم نیز این هنر طالبان فراوان یافت.

کلمه‌ی عاشیق در این دوره بر زبانها افتاد اما باید به خاطر داشت این عنوان یا لقب حداقل دو قرن پیش از این زمان نیز برای شاعران بزرگی مانند عاشیق پاشا، یونس امره و دیگران به کار رفته بود، هر چند که پیشتر از این دوره عنوان اوزان مطرح بوده است. عاشیق آنچنان بین مردم رایج گشته بود که حتی محمد امانی که یکی از شاعران بلند مرتبه‌ی دوران نهضت ختایی است با عنوان عاشیق بین مردم معروف گشته بود.

در هر صورت، ادبیات عاشیقی آذربایجان را همواره بعد از دده قورقود که با عنوان اوزان از او یاد می‌گردد، عنوان عاشیق نیز با عاشیق قوربانی وارد ادبیات گشته است. ادبیات عاشیقی بخشی قابل ملاحظه از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان است، بنابراین اشعار، داستانها و دیگر آفریده‌های عاشیقی سینه به سینه، نسل به نسل، دیار به دیار گشته و در قرنهای متمادی، گاه توسط علاقمندان گردآوری و ثبت شده و گاه در گوشه و کنار نسخه‌های خطی از دیوان شاعران بزرگ نیز تحریر گشته است، اما گردآوری جدی و علمی این آثار از اواخر قرن ۱۹

^۱ برای تهیه‌ی شرح احوال عاشیق‌ها که به ترتیب خواهیم آورد از دو کتاب پر ارزش «آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی» پاشا افندیف استفاده شده است.

^۲ م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، جلد ۲، زنجان، ۱۳۸۴.

شروع شده است و در اندک مدتی وارد تاریخ ادبیات ملت ما شده است. پروفیسور حمید آراسلی در نشر نخست «تاریخ ادبیات آذربایجان» به سال ۱۹۴۳، از روابط صمیمی شاه اسماعیل صفوی و عاشیق قوربانی سخن گفته و از شعر:

مرشد کاملیم، شیخ اوغلو شاهیم

بیر عرضیم وار قوللوغونا شاه منیم

عزیز باشین اوچون، اوخو یازیمی

آگاه اول حالمیدان گاه با گاه منیم.

چنین مستفاد شده است که عاشیق قوربانی هم عصر شاه اسماعیل بوده و درد دل خود را با شاه در میان نهاده است. حمید آراسلی با دیگر شعر تازه به دست آمده‌ی قربانی:

من حق عاشیقی یام حق یولا مایل

کیتابیم قرآندیر، اولموشام قایل

ای منیم سلطانیم، شاه اسماعیل

دردیمین الیندن فریادا گلدیم.

با قاطعیت تمام از معاصر بودن این دو شخصیت دفاع می‌کند. به دنبال او، پروفیسور محمد حسین تهماسب نیز درباره‌ی شخصیت قربانی و رابطه‌اش با شاه اسماعیل به نوشته‌ی ح. آراسلی استناد می‌کند.^۱ در این میان نخستین اطلاعات دقیق و جامع را مدیون سلمان ممتاز هستیم که حداقل ۲۰ سال جلوتر از نشر تاریخ ادبیات آذربایجان، با تدقیق و بررسی عمیق اشعار قربانی و داستانهای منسوب بدو دریافته بود که در زمان شاه اسماعیل صفوی، هر چند که قربانی را دست بسته به حضور شاه می‌برند. اما قربانی در این زمان شخصیت شناخته شده‌ی عالم علم و ادب بوده است و نشان می‌دهد که در این زمان سنی از او گذشته بوده است. از سوی دیگر عاشیق قوربانی اشعاری درباره‌ی وفات شاه اسماعیل سروده است و حتی در مراسم تدفین شاه اسماعیل شرکت داشته است با این تفصیل، عاشیق قربانی پیش از شاه اسماعیل به دنیا آمده و بعد از او نیز زیسته است.^۲

قوربانی در اشعار خود، از دست وزیر پیش شاه شکایت می‌برد و او را که دست بسته از روی پل آراز گذرانده‌اند و به حضور شاه آمده است تلاش می‌کند شاه عادل را از اوضاع و چگونگی وضع آگاه گرداند^۳ و با صراحت از اینکه آسوده خاطر در دیار و خانه‌ی خود نشسته بوده است او را در بدر و آواره کرده اند، سخن می‌راند:

^۱ آراسلی، حمید، آذربایجان ادبیاتی تاریخی، ۲ جلد، ۱۹۶۰، باکی.

^۲ م. کریمی، عاشیق ادبیاتی، پیک آذر، ۱۳۸۱.

^۳ عاشیق قوربانی، دیوان، باکی، ۱۹.

بولبول ایدیم، آیری دوشدوم گولومدن
فلک ووردو جدا سالدی ائلمیدن
قوربانلی-یم قارا وزیر الیندن
شیخ اوغلونا شیکاوته گلمیشم.

با این شعر، معلوم می‌گردد که قوربانی به دربار شاه اسماعیل راه یافته و از این فرصت بهره جسته تا از وزیر او شکایت کند. در این زمینه ادیبان بزرگ آذربایجان مانند میرزا ابراهیم اف، محمدحسین تهماسب و دیگران تدقیقات را به عمل آورده و اوضاع زمان را از نظر اجتماعی و سیاسی به بررسی نهسته‌اند. آنان در بررسی‌های خود از بینش‌های مترقی عاشیق قوربانی دفاع کرده است در یک دوره‌ی پرآشوب، دشمنان این شاعر مردمی، او را به مخالفت با دین و مذهب متهم ساخته و دستگیر ساخته‌اند. او در این مقطع تاریخی صاحب نظر و اندیشه بوده و بین تمام مردم از موقعیت خوبی برخوردار بوده و طرفدارانی داشته است. دشمنان با اتهاماتی واهی او را اسیر دست مأموران می‌سازند و به صورت دست بسته از پل خدا آفرین گذرانده و به محکمه و دیوان شاه اسماعیل می‌آورند. او که موفق به حضور در دیوان شاه اسماعیل شده از فرصت استفاده کرده و حقایق را به گوش شاه و مرشد کامل می‌رساند.

همین ادیبان به این نتیجه نیز رسیده‌اند که این دیدار دو شخصیت برجسته‌ی ادبیات آذربایجان، نخستین دیدار نبوده و آندو قبلاً با هم آشنا بوده‌اند.^۱ در تاریخ خوانده‌ایم که در میان قشون شاه اسماعیل و در پیشاپیش طلیعه‌داران لشکر او، عاشیقها با ساز و آواز در تهیج سربازان علیه دشمن فعالانه شرکت داشته و خود شاه اسماعیل ساز می‌زده و اشعار مردمی می‌سروده است. بنابراین عاشیق قوربانی در چنین موقعیتی می‌بایست از ارزش و احترام خاصی در دربار برخوردار بوده باشد که نظر ادیبان نیز چنین بوده است. بین این دو شخصیت اختلاف مذهبی و بینشی نیز منتفی دانسته شده است مگر اینکه دشمنان قوربانی، با استفاده از بل بشوهای احتمالی در مناطق دور از مرکز، چنین شخصیت والایی را به بهانه‌های واهی دستگیر کرده باشند که قوربانی نیز با استفاده از هنر و موقعیت خود، در راه رفع چنین محدودیتهایی زبان گشوده است.

در اشعار عاشیق قوربانی نشان داده شده است که علاوه بر اینکه شاه اسماعیل به عنوان پیرو مرشد او به حساب آمده، وی آماده بوده است جان خود را در طبق اخلاص نهاده و تقدیم شاه جوان بکند. او وقتی می‌گوید: «آگاه اول حالیدمان گاه به گاه منیم» (گاهگاهی از احوال من خبردار شو) نشان می‌دهد که رابطه‌ی قبلی با شاه داشته و از او می‌خواهد که از وضع و

^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۱۴۱.

حال او بی خبر نباشد و گاهگاهی از احوال او خبر بگیرد. مسلماً این آشنایی به خاطر شاعر بودن خود شاه اسماعیل نیز بوده است.

دهها شعر از دیوان عاشیق قوربانی، در موقعیتهای متفاوت در رابطه با شاه اسماعیل می- باشد و نشان می‌دهد که دیدار ایندو زود به زود تازه می‌شده و باهم و به هم علاقه داشته‌اند. عاشیق قوربانی مرثیه‌ای تحت عنوان «گئتمیش ایدیم مرشدیمه، دردیمه دوا قیلا» به وفات شاعر منحصر کرده است. نشان می‌دهد که از دیدار آن دو زیاد نگذشته است. زیرا شاه اسماعیل را در بهار آن سال ملاقات کرده بود و در این شعر نشان می‌دهد که همراه حسن بیگ خان شکی در گرجستان بوده و سپس از آنجا به اردبیل آمده و با شاه ملاقات کرده و سپس به (دیری) روستای عاشیق قوربانی برگشته بوده است و باز مجبور بوده است به دلایلی که هنوز بر ادیبان روشن نشده به تبریز بیاید که با خبر مرگ شاه اسماعیل روبرو می‌گردد. عاشیق قوربانی در شعری دیوانی که به وفات شاه نوشته است آشکارا چنین می‌گوید:

فلک، سنله ووروشماغا بیر قابل مئیدان اولا
توت الیمی فورصت سنین، کاش بئله احسان اولا
گئتمیش ایدیم مرشدیمه، دردیمه دوا قیلا
من نه بیلیم من گلینجه خاک ایله یکسان اولا.

م.ح. تهماسب با استناد به شعر:

عزیدن یوز اوچ کئچنده
اجل جامین ایچدی شاهیم
بو دونیا دان کؤچدو شاهیم.

با استفاده از ماده تاریخ به حساب ابجد کلمه‌ی «عزیدن» سال ۸۲۷ را نشان می‌دهد که به گفته‌ی خود شعر ۱۰۳ سال بدان اضافه گردد سال $۸۲۷+۱۰۳=۹۳۰$ دقیقاً سال وفات شاه ختایی است و سال ۸۲۷ نیز سال پوست کردن عمادالدین نسیمی که برای شاعر مبداء تاریخی به حساب آمده است.

اما دیوانهایی که در زمان شاه اسماعیل برگزار می‌شد مورد اعتراض شدید عاشیق قوربانی است و بسیاری از دستگیر شدگان به اتهامات واهی صورت می‌گرفته است. نمونه‌ای از اعتراض عاشیق قوربانی را به چنین دیوانهایی در ذیل می‌خوانیم:

کوفه اهلی، بی‌حیالار، حیا شرمی - آتدیلار
آرام اولان یولدان چیخیب، بیر - بیرین آلداتدیلار
قاضی شرعه رشوت وئریب، شرعی باطل ائتدیلر

بو دیوان کی، دیوان دگیل، عدالت دیوان گره ک.
آخسام اولجاغین مشرقده باتدی شمس، دوغدو قمر
یئر اوزونه غلغله دوشدوکی تا اولدو سحر
عاقلم ایتیردیم، الیم تیتزر، گؤزم آغلار سراسر
پیریم گریب اول نقابه گئتمه‌لی‌ایدی جوان گره‌ک.

گره‌ک بیچاره قوربانی، سن بوجبره دؤزه‌سن
ال اوزالیدیب او یاسمن باغدان بیر گول اوزه‌سن
یاشین یئتیردین اللی یه ایندی اوز توت یوزه‌سن
اصلیمیز ترابدان دیر، مسکنیمیز کان گره‌ک.

در این شعر می‌بینیم که اعتراض اصلی عاشیق به دیوانها و اینکه قاضی شرع رشوه می‌گیرد و شرع را باطل می‌کند نشان می‌دهد. از دیگر سو، وفات شاه اسماعیل زمانی بوده است که عاشیق مورد نظر ما ۵۰ ساله بوده است با این حساب عاشیق قوربانی در سال ۸۸۰ به دنیا آمده است. عاشیق قوربانی، شاعر مردمی آذربایجان دارای دید وسیع سیاسی - اجتماعی بوده است و بی‌خود نیست که با دربار رفت و آمد دارد و در پیش شاه اسماعیل دارای احترام و اعتبار است. آنچه از دیوان عاشیق قوربانی و دیگر شاعران این دوره می‌توان دریافت اینست که بعد از مرگ شاه اسماعیل، کلیه‌ی امیران، قاضیان و صاحبان شریعت که تحت نظارت شاه اسماعیل بوده اند بعد از وفات وی، دست و بالشان باز شده و از فرصتهای پیش آمده برای منافع خود بهره برداری کرده اند، چنانکه دیگر شاعر این دوره، مولانا حیرتی از رشوه خواری مفتیان و قاضیان سخن به میان می‌آورد:

بلکه ده دیوان مالیندان پول یئرلر هر بیر
سربه سر، بول - بول سویور قال صاحبی، پول صاحبی.^۱

از حوادث مهم زندگی عاشیق قوربانی می‌توان، دستگیر شدن او را که از پل خداآفرین گذرانده و به دیوان شاه آورده بوده‌اند که این حادثه را خوب از سر گذرانده و بر خلاف، در آگاهی شاه از اوضاع نابهنجار کشور خدمت کرده است و شاه او را به عنوان دوستی قدیمی مورد پذیرش قرار داده است.

ذکر این نکته ضروری است که به نظر برخی محققان، عاشیق قوربانی بعد از وفات شاه اسماعیل از طرف مأموران عثمانی دستگیر شده و از خدا آفرین به سوی کشور عثمان برده شده

^۱ آذربایجان ادبیاتی تاریخی، ص ۵۴۵.

است. باز، اختلاف نظری بین محققان در این مورد وجود دارد و آنان معتقدند که عاشیق قوربانی، نه بعد از وفات شاه اسماعیل، بعد از جنگ چالدران، توسط مأموران عثمانی دستگیر و به کشور آنان تبعید شده است و اینک بعد از ده سال (جنگ چالدران ۱۵۲۴م) به ایران برگشته و موفق به دیدار شاه گشته است.^۱

در دیوان عاشیق قوربانی، بازتاب اوضاع زمان به زیبایی و روشنایی تمام به تصویر کشیده شده است شعر زیر نمونه‌ای از آنهاست:

هجران گنجه‌لری قایغی چکمکدن
الیف قدیم اگری یایا دؤنوبدور
بد اسیلین آتشین تک سؤزلرین
یقین ائتدیم عؤمروم زایا دؤنوبدور

دونیدا قالماییب ذره‌جه حؤرمت
قارداش قارداشینا ائیلر خیانت
گدالار بیگ اولور، بیگلر رعیت
آغ پوللار چؤنوب ربایه دؤنوبدور

اوچوشور دورنالار، سکیر تیهلر
نامرد آدام غالب‌لیگین آرزیلار
بولاندی دریالار، هم جوشدو سولار
قایناقسیز بولاقلار، چایا دؤنوبدور.^۲

قوربانی از محرومیت‌هایی که داشته است سخن به میان می‌آورد و به جرأت می‌توان گفت اوضاع اجتماعی سیاسی دوران را بهتر و دقیقتر از هر شاعر دیگری ترسیم کرده است:

دوست یولوندا یاخا یرتدیم، باش آچدیم
گنجه - گوندوز داد و بیداد ائیلهدیم
اؤز الیمله ییخدیم اؤزوم ائویمی
مدعی‌لر ائوین آباد ائیلهدیم.

^۱ دیوان عاشیق قوربانی، باکی.

^۲ همان.

شاهین - شونقار بیگ اوغلونون قولوندا
سئیراگیبلار هم ساغیندا، سولوندا
قوربانی دیر: بیر نامردین یولوندا
حاییف، جوان عؤمروم بر باد ائیلهدیم».

البته می‌دانیم که شاه اسماعیل در دوران حیات خود، یکپارچگی امپراتوری را حفظ کرده، حتی یک وجب از خاک را به دشمن نسپرد، حتی بعد از شکست چالدران، مردم با توجه به علاقه‌ای که به شاه جوان داشتند آنچنان در برابر عثمانیان ایستادند که آنان یک سال هم نتوانستند در تبریز بمانند و راه خود را کشیدند و رفتند. شاه اسماعیل نفوذ و حاکمیت خود را بر سرتاسر امپراتوری حفظ کرد عاشیق قوربانی نیز تا آخرین درجه از صداقت و ایمان، نسبت به شاه جوان وفادار ماند همچنانکه شکایت‌هایش نیز، شکایت مردم است.

با وفات ناگهانی شاه اسماعیل، پسر ده ساله‌ی وی شاه تهماسب بر جای او نشست. بی-تردید بسیاری از هرج و مرج طلبان در این زمان از فرصت استفاده کرده و توانسته‌اند از موقعیت و مقام خود به نفع منافع شخصی و به زیان کشور عمل کنند. بر همین اصل، جنگ‌های خانوادگی نیز در این زمان پا گرفته و فرصت را برای حمله‌های مکرر عثمانیان به آذربایجان فراهم آورده‌اند. اما چیزی نگذشته است که شاه تهماسب به سن ۲۰ رسیده و توانسته است نظام را استحکام بخشیده و دست اراذل و اوباش را از غارت کشور و ملت کوتاه کند.

آنچه از دیوان عاشیق قوربانی مستفاد می‌شود اینکه در اواخر عمر، زمانی که هفتاد ساله بوده است به موطن خود «دیری» برگشته و با آسودگی و طیب خاطر و امنیت زندگی گذرانده است.

دیری - زادگاه عاشیق قوربانی در کنار رود ارس و در قسمت شمالی آن قرار دارد که در زمان خود مرکز منطقه به شمار می‌آید و خان آن مناطق کسی نبود جز عموی عاشیق قوربانی. عموی قوربانی به نام حسینعلی خان و نام پدرش میرزا علی خان بوده است. البته نمی‌توان بی-تفاوت ماند که در برخی از داستانها و اشعار عاشیق قوربانی، او خود را اهل قره‌داغ می‌شناسد از آن جمله:

اسمیم قوربانی دیر، کندیم دیری دیر

قارا داغدان قاراباغا گئدیم

و یا در یک داستان وقتی از او موطنش را می‌پرسند می‌گوید: «قاراداغلی‌یام، آی بیگ، آدیم دا قوربانی دیر!» همچنین در مصرعی گفته است:
قوربانی دئییر: اصلیم داغلی دیر.

شاعر حق دارد خود را قاراداغلی نیز بداند و چه بسا عمرش را در آنجا سپری کرده است اما در بسیاری از داستانها و اشعارش روستای زادگاه خود را «دیری» نامیده و امروزه قبرش نیز همانجاست. «دیری» روستایی آباد، پر از گل‌های وحشی و منطقه‌ای سرسبز و زیباست. اطرافش باغات مختلف میوه، دشتهایش پوشیده از لاله و بنفشه، مزارعش سبز و پر بار، آب‌هایش زمزمه‌کنان و زلال. امروز وقتی اشعار قوربانی را می‌شنویم دقیقاً ما را با این طبیعت زیبا آشنا می‌کند و چنین فکر می‌کنیم که بارها در آن باغها گشته‌ایم و به سیاحت پرداخته‌ایم. این از هنر شعر قوربانی است.

روانی بیان، سادگی گفتار به همراه تصاویر زیبایی از طبیعت و انسانهای پاکدل دور شاعر، از مشخصات شعر قوربانی است. ما صراحت لهجه و جرأت اعتراض این شاعر مردمی را کمتر در میان شاعران دیگر می‌بینیم. اگر شاعران برای بیان اوضاع ناهنجار دوران زبان می‌گشایند در هزار توی شعر و واژگان پنهان می‌سازند اما عاشیق قوربانی با صراحت تمام چنین می‌گوید:

وزیر سنی قارغاییرام حق، دیله‌گین یئتیرمه‌سین!

گوئیدن مین بیر بلا یئنه بیرین سندن اؤتورمه‌سین!

نفرینی این چنین آشکار، نمونه‌ای ندارد و یا در اشعار مختلف به صراحت تمام می‌گوید:

اوغلو اؤلموش وزیر قضا ائیلهدی

وزیر ده منیم تک کامین آلماسین

باشیم اوسته قانیم ایچن جلادیم

شاعر دلبسته‌ی تمام عیار مردم وطن خویش است. غربت ودوری از وطن دل حساس شاعر را به درد می‌آورد:

باغیریم دلیک - دلیک، سینه‌م پیکاندی

منیم اوزوم گولمز وطندن آیری.

او هر چند که عمری در غربت به سر برده، اما منتظر روزی است که خبر خوشی بیاید و بتواند به سوی وطن پرواز کند:

نه اولاه، بیر شادلیق خبری گله

یوکلنه بار خانام ائلره دوغرو!

زیبایی‌های بدیعی و هنری اشعار عاشیق قوربانی، شعر او را درعین سادگی و مردمی بودنش، قابل مقایسه با اشعار شاعران کلاسیک ادبیات آذربایجان می‌کند، در شعر او بنفشه‌های دشتهای دیری و لاله‌های سرخ‌گون آن طراوت و زیبایی خود را نشان می‌دهند، عطر خوشایند

گلها با نسیم ملایم سحری، احساس لطیف هر خواننده‌ای را برمی‌انگیزد و اشعار لیریک وی، زخمه‌ای است بر تارهای دل هر انسان عاشق پیشه:

سحرین دان یئلی کیمی

اسمه، قاداسین آلدیغیم!

منیم صبر و قراریمی

کسمه، قاداسین آلدیغیم!

و یا:

دوروم، دولانیم باشینا

عاشیقیندن کوسن دیلبر!

گۆزلرینی تیک گۆزومه

نه من دینیم، نه سن دیلبر!

هنرهای بیانی عاشیق حد و انتهایی ندارد، او به زیبایی تمام از زبان مردم، ضرب‌المثلها، اصطلاحات و فرهنگ مردم استفاده کرده و اشعاری را خلق کرده است که امروز از ۵۰۰ سال پیش همچنان در زبان مردم زمزمه می‌شود و حاوی مضامین عمیق اجتماعی نیز هست:

مثل‌دیر دئیهرلر: قورد قوجالاندا

تولکلو مییدان آچیب، دووشان گولرمیش.

همانگونه که در اول مقال گفتیم اشعار او، هر چند که به صورت دیوان مدون در ابتدا نوشته نشده است اما اشعارش در یاد داشته‌ها و جنگهای مختلف ذکر و ثبت شده است قدیمی‌تر از آن، در یک نسخه‌ی مربوط به سال ۱۷۷۵ م اشعاری از قوربانی ثبت شده است.^۱ اشعار متنوعی از قوربانی در جنگهای سده‌ی ۱۸ و ۱۹ ثبت شده است، حتی در جنگهای فارسی نیز، ضمن آوردن اشعار ترکی وی «شعری فارسی» نیز بدو نسبت داده‌اند و گویا تنها شعر فارسی است که منسوب به عاشیق قوربانی باشد.^۲

در «جنگ بیاض» مربوط به میرمهدی خزائی که در آرشیو دولتی آذربایجان حفظ می‌شود و مربوط به قرن ۱۹ میلادی است از اشعار قوربانی آمده است. اما نخستین کار علمی روی اشعار قوربانی توسط سلمان ممتاز صورت گرفته است. ایشان در سال ۱۹۲۷ با نشر کتاب ارزشمند «اثر شاعیرلری»، کار تحقیق و نشر آثار قوربانی را شروع کردند.^۳ در همان سالها دیگر محققان آذربایجان همچون محمد راحیم، ج رستم و سپس آخوندف داستانهای مربوط به

^۱ پروفیسور غضنفر کاظم اف، قوربانی، کؤچورن ناصر احمدی، تبریز، ۱۳۸۰، ص ۴۵.

^۲ همان، ص ۴۷.

^۳ سلمان ممتاز، اثر شاعیرلری، باکی، ۱۹۲۷.

قوربانی را گردآوری و چاپ کردند. در این داستانها بسیاری از اشعار عاشیق قوربانی ذکر شده- اند. داداش زاده در سال ۱۹۷۲، ۵۵ شعر قوربانی را با همین نام منتشر ساخت و سپس کتاب «آذربایجان عاشیق‌لاری و ائل شاعیرلری، در سال ۱۹۸۳، تعداد ۷۴ شعر او را منتشر ساخت». ناگفته نماند که تحقیق درباره‌ی آثار قوربانی با گستره‌ی وسیعی در میان سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۳۰ در جمهوری آذربایجان با جدیت ادامه داشته است و انعکاس آنها را می توان در مقالات نویسندگان آذربایجان در ایران (با توجه به ممنوع بودن زبان و ادبیات آذربایجان در دوره‌ی ستم شاهی) همچون صمد بهرنگی، ح. م. صدیق و دیگران یافت.

بنو‌شہ‌نی

باشینا دؤندوگوم، آی قشنگ پری
عادت‌دیر، درلر یاز بنو‌شہ‌نی.
آغ نازیک آلرله در، دسته باغلا،
تر بوخاق آلتیندا دوز بنو‌شہ‌نی.

تانری سنی خوش جمالا یئتیرمیش
سنی گؤره‌ن عاشیق عاغلین ایتیرمیش
ملک‌لرمی درمیش، گؤی‌دن گتیرمیش
حئیف کی، دریلر آز بنو‌شہ‌نی.

باشینا دؤندوگوم، باغا گل باغا
او گؤزل حسنوندن باغا نور یاغا
دسته - دسته دریب تاخار بوخاغا
بنو‌شہ، قیز ایگلر؛ قیز بنو‌شہ‌نی.

سحر اولجاق شئیدا بولبول اوخوشدو
حکم اولوندو سلیمانلار یئریشدی
سرت قیش گلدی، گولون واختی سوووشدو
داها ایگله‌میریک بیز بنو‌شہ‌نی.

قوربانی دئیر: «کؤنلوم بوندان سایری دیر
نه ائتمیشم یاریم مندن آیری دیر؟
آیریلیق می چکیب بوینو اگری دیر؟
هئچ یترده گؤرمه‌دیم دوز بنو‌شہ‌نی!»

قیزلارین

آخشامدان یاغان قار چیخیبیر دیزه
کسیلیب بولاقدان یولو قیزلارین
سنه گین دولدوروب قویاندا دوزه
اوشودو بارماغی، آلی قیزلارین.

گۆزه لر ییغیلیب هامیسی کنده
سنه گین دولدوروب بوردان اؤتنده
شاماخی شده لی، گردنبند تنده
اگریمجه دن گئچر بئلی قیزلارین.

قوربانی دئر: «بو دردلی بیله سیز
قوهوم - قارداش ییغیلیبان گله سیز
آدینه آخشامیندا وخت قویاسیز
کسیله غوغاسی، قالی قیزلارین»

دئیرسن

قاصد گئدر اولسان یارین یانینا
منیم عرض - حالیم یارا دئیرسن.
اگر خبر آلسا یار احوالیمی
کؤنلوم شکست، گونوم قارا دئیرسن.

گئتسن، اؤلکه سینده بیر زمان یوبان
گؤرسه، خبر آلا او شیرین زبان
سن اولسان سنی شاه خراسان
نئجه کی گؤررسن، اؤیله دئیرسن.

گئدرسن پریمین خاک راهینا
کؤنول سجده قیلیر حق در گاهینا
قصریندن چیخاندا سئیرانگاهینا
یار یانیندان وارا - وارا دئیرسن

آرا لیقدان حق گؤتورسون خایینی
خایین اولان حق دن آماز پایینی

طیفیل «قوربانی» نین عرض حالینی
یالوارا - یالوارا یارا دئیرسن.

ائیلهدیم

دوست یولوندا یاخا ییرتدیم، باش آچدیم
گئجه - گوندوز داد - بیداد ائله‌دیم
اؤز ایمله ییخدیم اوزوم ائویمی
مدعیلر ائوین آباد ائیلهدیم.

دوست یولوندا اوز قویوبان باش کسدیم
آغلاماقدان بو دیده‌مدن یاش کسدیم
شیرین اوچون بیستوندان داش کسدیم
مناسب آدیمی فرهاد ائیلهدیم.

شاهین - شونقار بگ اوغلونون قولوندا
سئیر اغیبلار همی ساغ - سولوندا
قوربانی دئر: «بیر نامردین یولوندا
جوان عمروم حئیف بر باد ائیلهدیم!»

منیم

مورشود کاملیم، شیخ اوغلو شاهیم
بیر عرضیم وار قوللوغونا، شاه، منیم
عزیز باشین اوچون اوخو یازیمی
آگاه اول حالیمدان، قبله گاه منیم!

درین - درین دریالاری بویلا دی
خنجر آلیب قارا باغیریم پئیلهدی
اوغلو اؤلوموش وزیر قضا ائیلهدی
گئتمز داماغیمدان دود - آه منیم.

شاعیر اولان درسین آلاز پیریندن
باش آچمادیم سئیراغیبین سریندن
قولو باغلی کئچدیم خدا فریندن
اوزوم گولمز هئچ آچیلماز، آه منیم!

قوربانی دئر: «باهار اولور گلیر یاز
گؤلله‌ره اوزوشور اؤردک ایله غاز،

سریم توئی دیر، اوزوم پای انداز
یوخدو بوندان غیری بیر ماته منیم!»

گلمیشم

دیری داغلاریندان، اوزاق یوللاردان
البتہ کی بیر مرادا گلمیشم
عشقین ستمندن ، چرخین آلیندن
بیر شاهیم وار، اونا دادا گلمیشم.
فراغت ائویمده اوتدوغوم یئرده
اوخیوب علمیمه چاتدیغیم یئرده
بیر شیرین یوخودا یاتدیغیم یئرده
ایچیریلر منه باده گلمیشم.

بولبول ایدیم، آیری دوشدوم گولومدن
فلک ووردو، جدا سالدی ائلیمدن
«قوربانی» یم قارا وزیر آلیندن
شیخ اوغلونا شکایتہ گلمیشم.

دؤنوبدو

هجران گئجه لری قایغی چکمکدن
الف قدیم اگری یایا دؤنوبدو
بد اصلین ائشیدن تک سؤزلرین
یقین ائتدیم عمروم زایا دؤنوبدو.

دونیادا قالمایب ذرّه جه حؤرمت
قارداش - قارداشینا ائیلر خیانت
گدالار بگ اولوب، بگلر رعیت
آغ پوللار چئوریلیب ربایه دؤنوبدو.

اوپوشور دورنالار، سکیر تئیهولار
نامرد آدام غالب لیگین آرزیلار
بولاندی دریالار، هم جوشدو سولار
قایناقسیز بولاقلار چایا دؤنوبدو.

بیزده قوناق اولدوق قارصلی عثمانا
یونس تک لاپ دالین قعر عمّانا

قوربانی دئر: «دؤنسون بئله زامانا
گوئیده کی اولدوز لار آيا دؤنوبدو.»

آیری

سحر بولبوللری نه فغان ائیلر
دوشرسه گذاری چمندن آیری!
سحر - سحر غونچا سیندان آیریلان
شقایق لر گولمز سمندن آیری!

یانیندا دایانان یولداشلارین وار
سیرینی ساخلایان سیرداشلارین وار
سنین ائلین، گونون، قارداشلارین وار
منیم کیسه نم یوخ، یار، سندن آیری.

دئدیم، پری نه ائلسن، مه پاره
منیم حسرت گؤزوم هئچ اویماز خاره
بیر قطره یاش تۆکدون، بیرده دوباره
عقیق دن، یاقوت دان، یمن دن آیری!

قوربانی دئر: «مگر آخر زمان دی؟!
سئوگی سئوگی سیندن آیری یامان دی.
باغیریم دلیک - دلیک، سینهم پیکان دی
منیم اوزوم گولمز وطن دن آیری!»

شاه ختایی

گؤزل شاهیم شیخ اوغلودور
شاه ختایی، شاه ختایی!
شاه مردانا با غلیدیر
شاه ختایی، شاه ختایی!

بو دنیا دا بیر حق دیوان
او دنیا دا جنت مکان
قوی وار اولسون تورکو زبان
شاه ختایی، شاه ختایی!

«قوربانی» تک قول پناهی
قبله عالمین ماهی

او جهانیین قبله گاهی
شاه ختایی، شاه ختایی!

گوله - گوله

گیردیم یارین باغچاسینا
دئدیم دردیم گوله - گوله
من اونا ائله موشتاقام
نئجه بولبول گوله - گوله.

ناشی باغبان، ساتما گولو
حرامدی باغچاسی، پولو
کوسدوردون شئیدا بولبولو
داها گلمز گوله - گوله.

«قوربانی» یم ائرمه میشم
یار قصرینه گیرمه میشم
بئله جلااد گؤرمه میشم،
آلدی جانیم گوله - گوله.

توفارقانلی عاشیق عباس



بی‌تردید عاشیق عباس توفارقانلی از معروفترین عاشیقهای زمان خود بوده که اشعارش مایه‌ی پرورش شعر و داستان در دست عاشیقهای بعد از خود بوده است. داستان عباس و گولگز را، عاشیقهای بعدی با توجه به زندگی و اشعار عاشیق عباس ساخته و پرداخته‌اند بطوریکه در طول ۴۰۰ سال گذشته، این منظومه همواره مجالس زیادی را رونق بخشیده و هنر عاشیقی را پویا و بالنده نگهداشته است.

عاشیق عباس سراینده‌ی بسیاری از شعرهای

زیبا و آهنگداری است که از همان زمان حیات خویش در بین عاشیقها راه یافته و تا امروز زنده مانده است. اشعار عاشیق عباس از اواخر قرن ۱۹ گردآوری شده و شاید نخستین بار مجموعه اشعار وی شامل ۲۷ شعر توسط ۱. داداش زاده در باکو توسط انتشارات گنجلیک در سال ۱۹۷۳ چاپ گردید. اما داستان «عباس و گولگز» در دهه‌های پیش از این بارها چاپ شده بود. از آن جمله در جلد دوم اثر «ائل شاعیرلری» در سال ۱۹۲۸، سپس در اثر «آذربایجان عاشیق‌لاری» سال ۱۹۳۵ و بعد در کتاب «عاشیق‌لار» به سال ۱۹۵۷ چاپ گردیده است. در این کتابها به قسمتی از اشعار دیگر عاشیق نیز اشاره شده است. داستان «عباس و گولگز» در اثر گرانقدر «آذر بایجان خالق داستان‌لاری» در سال ۱۹۶۱ به طول کامل چاپ گردید. در این اثر حدود ۱۰۰ صفحه به این داستان اختصاص یافته بود. اثر دیگر، کتاب ۶ جلدی «آذربایجان داستان‌لاری» است که در سال ۱۹۶۶ چاپ گردید که داستان مورد نظر در جلد دوم آن چاپ گردیده است. بررسی این داستان توسط ادیبان بزرگ آذربایجان بارها صورت گرفته و از همه جوانب مورد تدقیق قرار گرفته است از جمله در کتاب «آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی» از پاشا افندیف و پاشایف مورد بررسی عالمانه‌ای قرار گرفته است.

اما این داستان در ایران توسط عاشیقهای بسیاری روایت گردیده و یکی از منظومه‌های معروف در ایران است. این داستان بارها به نوار کاست ضبط شده و از رادیو تبریز پخش شده

است. اما گفتنی است راقم این سطور در سال ۱۳۵۴ بخشی از کتاب «آذربایجان شفاهی خلق ادبیتی» را به فارسی ترجمه و چاپ کرد که این داستان نیز در آن بررسی شده است و به نام «منظومه‌های آذری» چاپ گردید. دکتر ح. م. صدیق در سال ۱۳۵۵، کتاب عاشیق‌لار را که از همان کتاب اقتباس شده بود منتشر ساختند و زندگی عاشیق عباس را مورد بررسی قرار دادند. لازم به یادآوری است بعد از انقلاب در ایران آقای عباس مهیار، واریانت‌هایی از این داستان را در مجله ی وارلیق به چاپ سپردند و آقای عبد‌الکریم منظوری خامنه در سال ۱۳۶۹ کتاب مجزایی تحت عنوان «عباس و گولگز» در تبریز زیر چاپ بردند، باز عاشیق حسین ساعی اثر «توفارقانلی عباس» را در سال ۱۳۸۱ در تبریز چاپ کردند. بی‌تردید در صدها کتابی که از عاشیق‌ها و ادبیات عاشیقی در ایران چاپ شده است اشاره‌ای به این عاشیق برجسته و داستان مورد نظر شده است.

داستان از توفارقان (آذرشهر کنونی) در نزدیکی تبریز آغاز می‌شود^۱ که خواجه مایل نامی در این شهر دو فرزند داشت که فرزند کوچکش عباس نام، از کودکی صاحب فراست و عقل بوده است. او را در مکتبی پیش ملا فرستادند. زمانی که ملا در مکتب نبود به تشویق هم-مکتبی‌هایش اشعار عاشقانه را با آواز خوانده و ملا او را به فلک بسته بود. لذا عباس دیگر به مکتب نرفته بلکه دنبال ساز عاشیقی رفته و در اندک زمانی به عاشیقی پر آوازه تبدیل می‌شود. روزی با دوستان به باغی رفته، پس از مدتی گشت و گذار دراز کشیدند و استراحتی کردند و همه را خواب برد. پس از مدتی هم بیدار شدند اما عباس همچنان در خواب بود. هر چه کردند بیدار نشد. او را در خواب با خود برداشتند و به خانه‌شان بردند. رمال‌ها، فالگیرها را آوردند، هر کسی چیزی گفت، پیر زنی گفت: او به خواب عشق فرو رفته است.

به راستی هم او در خواب، شاه مردان را دیده و قدحی از دست وی ستانده خورد و از وی بوت‌ا^۲ گرفت. معشوقه‌ی او خواهر باتمان قیلیچ، پری خانم بود.

سه روز بعد، عباس از خواب بیدار شد. و دید دور و بر او جمع شده‌اند.

مادرش گفت: بلایت بجانم، چرا سه روز از خواب بیدار نشدی؟

عباس گفت: سازی برایم بیاورید تا دردم را بگویم.

ساز آوردند و او چنین خواند:

آغالار آغاسی، آغالار خاصی

آنا، موولام منه بوت‌ا وئریبدی

دولدولون صاحبی، قنبر آغاسی

^۱ عاشیق حسین ساعی، توفارقانلی عباس، تبریز، ۱۳۸۰.

^۲ بوت‌ا الماق: پیر را در خواب دیدن و از او نشانه‌هایی دال بر آینده و سوغلی را شناختن است که در داستانهای آذربایجانی وجود دارد.

آنا، موولام منه بوتا وئریبدی.

حاجا گنده ر حاجی لارین حاجی سی

بیلین اولماز شیرین آغزیم آجی سی

منیم یاریم مجمز بیگین باجی سی

آنا، موولام منه بوتا وئریبدی.

منیم آغام شاه مردان علی دی

حؤکم ائیله سه، دشمن باغیرین اریدی

عباس دییه ر: یاریم آدی پری دی

آنا، موولام منه بوتا وئریبدی.

بعد، از پدر و مادر اجازه خواست تا دنبال پری به شهر تبریز برود. چاره‌ی دیگری نبود. او را بدرقه کردند اما در راه برده‌ای را آزاد کرد و او غلامش شد و همواره با عباس در راه بود. در تبریز، سازی خرید که هر کسی از عهده‌ی نواختن آن بر نمی‌آید. سپس با چند عاشیق مناظره کرد و برنده شد. پس از آن گذرش از کوچه‌ی پری افتاد و او را دید و دو عاشق و معشوق همدیگر را شناختند.

اما باتمان قلیچ حاکم عدالت پرور تبریز بود که در دربارش بیش از ۴۰ عاشیق جمع می‌شدند و مشاعره می‌کردند. عاشیق عباس که آوازهاش در تبریز پیچیده بود به دربار باتمان قلیچ دعوت شد و از مناظره‌ها سربلند بیرون آمد و به باتمان قلیچ گفت که برای خواستگاری از خواهر او آمده است. باتمان قلیچ با این ازدواج موافقت کرد اما قرار شد عاشیق عباس به پدر و مادرش خبر دهد و باتمان قلیچ هم به مأموریتی از تبریز دور شد. فراموش نکنیم که وزیر باتمان قلیچ، پری را برای پسرش می‌خواست بنابراین سعی می‌کند بین ازدواج عباس و پری را بگیرد. چندین حیل به کار برده، ولی موفق نشده بود تا اینکه پیش شاه عباس رفته و آن چنان از گولگز پری تعریف می‌کند که آب دهن شاه عباس راه افتاده و به دلی بجان دستور می‌دهد به تبریز رفته و گولگز پری را به اصفهان بیاورد.

دلی بجان به همراه آلاّه وئردی خان به تبریز آمده و به خانه محمد بیگ باتمان قلیچ می‌روند. دلی بجان مادر پری را صدا کرده و می‌گوید: - دستور شاه عباس است که باید پری را به اصفهان ببرم.

مادر پری: دختر من نامزد دارد.

دلی بجان: زیاده حرف زن، وگرنه ترا هم به دم اسب می‌بندم و تا اصفهان می‌برم.

مادر پری: می‌بری هم ببر، من نیرویی ندارم، قشون ندارم، اما این را بگویم که پسر
برمی‌گردد این قصاص را رو زمین نمی‌گذارد.

در این میان پری خانم خشمناک می‌گوید: هیچ کس نمی‌تواند مرا ببرد.
اما دلی بجان به زور وارد خانه شده و پری را به زور با خود می‌برد.
پری، موقع خداحافظی چنین می‌سراید:

اگر عباس گلر اولسا بورایا
سؤیله گیلن دالیمیز جا گلمه‌سین
اؤلدوره‌لر، ایتیره‌لر آرادا
نا حق قانی اوستوموزه سالماسین.

آی آنا جان، بو درد منده قالینجا
اینجه‌لینجه، سارالینجا، سولونجا
او منیم‌دی، من اونونام اؤلونجا
منن غیری اؤزگه‌لری آلماسین.

من پری یم، الیم یاردان اوزه‌لی
یازیق جانیم بو دردله دؤزه‌لی
یئتیشسین دادیما مرتضی علی
اوز چئویریب اصفهان گلمه‌سین.

قنبر، دوست عاشیق عباس با اطلاع از اوضاع راهی توفارقان می‌شود تا خبر را به عباس
برساند. عباس با شنیدن خبر راهی تبریز می‌جشود. اما کاروان شاه عباس که گولگز پری را
همراه خود می‌برد خیلی از تبریز فاصله گرفته بود. عباس راه پنج روزه را یک روزه طی می‌کند
و به کاروان می‌رسد. سینه اش پر از درد است و با خواندن و سرودن، گولگز را از وجود خود
آگاه می‌کند:

باشینا دؤندویوم، قوربان اولدوغوم
قویما، دلی بئجان یاریم آپاردی.
آلیشیب اودونا بوریان اولدوغوم
قویما، دلی بئجان یاریم آپاردی.

شاه عباس حؤکمیه نامه‌نی یازیر
قوروب کجاوه‌نی اولوبدور حاضیر
اصفاهاندان گلدی او ظالیم وزیر
قویما، دلی بئجان یاریم آپاردی.

من عباسام، هئچ واخت سؤیلهمم یالان
ائلیمه، اؤلکهمه سالدیلار تالان
خوجا، دلی بئجان، آلااه وئردیخان
قویمما، دلی بئجان یاریم آپاردی.

دلی بجان نیز از آمدن عاشیق عباس باخبر شده، او را دستگیر و به چاهی که در سر راه بوده می‌اندازد و روی چاه را می‌بندد و کاروان به راه خود ادامه می‌دهد. جالب آنکه صاحب چاه آمده و چون در چاه را با سنگی بزرگ بسته می‌یابد به ده برمی‌گردد تا چند نفری با خود بیاورد و در چاه را باز کند. در این زمان عاشیق عباس به راز و نیاز می‌پردازد و شاه مردان او را از چاه بیرون می‌آورد در حالیکه عاشیق عباس در خواب بوده است. هنوز عاشیق در خواب بوده که خوابی می‌بیند و شاه مردان به کمکش می‌آید و او را در اصفهان بر زمین می‌نهد. او بیدار می‌شود و خود را در اصفهان می‌یابد. در این شهر در قهوه خانه‌ای به شاگردی مشغول می‌شود.

۴۰ روز بعد کاروان به اصفهان می‌رسد و مجالس شادمانی آغاز می‌گردد. دلی بیجان در نگاه اول عاشیق عباس را می‌بیند و در حیرت می‌ماند. رو به وزیر - آلااهوئردی خان می‌کند و می‌پرسد: وزیر، ما عباس را در نزدیکی تبریز توی چاه نینداختیم؟ چگونه است که او از چاه بیرون آمده و زودتر از ما به اصفهان رسیده است؟

عاشیق عباس ساز بر سینه می‌کوبد و آمدن خود را خبر می‌دهد. حیرت وزیر و دلی بجان زمانی بیشتر می‌شود که می‌شنود او چهل روز است که در اصفهان به سر می‌برد. کاروان پیش شاه عباس می‌آید و دلی بجان می‌گوید: قبله ی عالم زنده باد! پری را آوردیم اما نامزد او هم آمده است.

شاه عباس گفت: این چه حرفی است؟ یعنی چه؟

- شاه به سلامت باد! پری نامزدی به نام عباس دارد. او به دنبال ما راه افتاده و تا اینجا آمده است. ما در راه او را در چاهی زندانی کردیم و رویش سنگی گذاشتیم که ده نفر به زور می‌توانستند جابجا کنند. تازه، چهل روز است که در اصفهان به سر می‌برد.

شاه دستور داد عباس را پیش او آورند. وقتی به حضور شاه رسید شاه عباس پرسید: - ببینم، اینان ترا در چاه انداخته‌اند. تو چگونه از آنجا نجات یافتی؟

عاشیق عباس گفت: شاه، اگر به زبان بگویم، زبانم خشک می‌شود بگذار با ساز بگویم.

آنگاه آنچه بر سرش آمده بود به شعر و آواز بیان کرد. شاه خشمگین گشت و فریاد زد: - اینها چه حرفهایی است که می‌زنی؟ الان من ترا در چاهی پر از زهر می‌اندازم تا ببینیم چگونه نجات می‌یابی؟

تدبیر شاه، دلی بجان و وزیر را خوش آمد و از هر سو فریاد: «شاه به سلامت باد! تدبیر خوبی است!» به گوش می‌رسید. عاشیق عباس دوباره ساز بر سینه کشید و خواند:

بیر سؤز دئییم سنه، غضبه دولما
نامردین الیندن هئچ باده آلما
سئیر اغیب آداملا اوتوروب دورما
بیر گون ائیلر سنی پوچ، آدام اوغلو.

عباس دییه‌ر: جسم نه‌دی، جان نه‌دی
عرصاتدا گدا نه‌دی، خان نه‌دی
ظولمکار پادشاهای دین، ایمان نه‌دی
قویوبسان کو فرودن تاج، آدام اوغلو.

خشم شاه بیشتر شد و دستور داد او را در چاه پر از زهر بیندازند. سپس خود پیش گولگز پری رفت.

از آن طرف باتمان قلیچ به تبریز برگشت و خبر را شنید فوراً گروهی برای گردآوری اطلاعات به اصفهان فرستاد و خود به تجهیز ساز و برگ جنگ پرداخت.

اما عباس به مدد بوتا، زنده ماند، زهر چاه به گلاب مبدل گشت و چاه به اتاقی زرین. پیش پری پیرزنی بود به نام «بگیم» او زنی رحم‌دل و مهربان بود. بگیم و پری بالای چاه آمدند و مطمئن شدند عاشیق عباس سالم است.

عاشیق عباس به خواب رفت و شاه مردان او را نجات داد. عباس وقتی به خود آمد به سوی باغ گولگز پری به راه افتاد. دلی بجان او را دید و دستگیر کرد و یکسره پیش شاه عباس برد. شاه عباس تعجب کرد و گفت: عباس، چه شد که در چاه زهرآلود نمردی و نجات یافتی؟ عاشیق با ساز جریان را تعریف کرد. شاه عباس او را دوبار دیگر به روشهای دیگری مورد آزار قرار داد اما کارگر نیافتاد. سرانجام وزیران و وکیلان را پیش خود خواند و گفت: عباس عاشیق حق است. اگر سوگلی او را از دستش بگیریم ممکن است بلایی بر ما نازل شود. او از امتحانها به سلامت گذشت. می‌خواهم پری را به او بازگردانم. همه با این پیشنهاد موافقت کردند. گولگز پری و عاشیق عباس را به دربار خواندند و دست آن دو در دست هم نهادند.

باتمان قلیچ به دروازه‌ی اصفهان رسیده بود. شاه عباس با شنیدن این خبر، او را به اصفهان دعوت کرد، احترام به جای نهاد و پری و عباس را بدو سپرد. او نیز ازدواج آن دو را

جشن گرفت و با هم به تبریز برگشتند. عباس و پری تا آخر عمر در پیش هم به خوشی زندگی کردند.^۱

توفارنلی عباس

بیر بئله گشته واراندا،
عجب یایلاق مزه داغی.
لاله سی، گولو، سونبولو،
بنؤوشه سی تزه داغی.

مزه داغی گؤیچک اولار،
اوستو دولو چیچک اولار،
آغ اوزده تئل بیر چک اولار،
آز قالار کی ازه داغی.

سونالار اوچدو گؤلوندن،
آیریلدیم اولوس ائلیمدن،
«عباس» قوشلارین الیندن،
قان یاش تۆکوب گزه داغی.

گؤزه‌لیگین تکدیر مه جبان دلبر،
باشینا دولانیم نه زیان ائیلر.
قاشلارین ترسانی دینه گتیره،
گؤز لرین ترسانی مسلمان ائیلر.

گرفتارام اوزونده کی خالینا،
قوناق ائيله دوداغینین بالینا،
جاوان جانیم قوربان اولسون جانینا،
عشقینه دوشن کس نه طوفان ائیلر.

من قوربانام یارین چشمی مستینه،
جلاد اولوب گیردی جانیم قصدینه،
«عباس» دئییر منیم قنبریم اوستونه،
زولفلرین آچ گؤزه‌ل گول افشان ائيله.

^۱ عباس و گولگز، به همت منظوری خامنه‌ای، تهران، ۱۳۵۸.

بو شلا گلسین ترلانیمی،
اینجیده رالترین سنین.
تۆکولوبدور دۆرد طرفه،
اوسیا تئلترین سنین.

سنی گؤره ن منی نئیلر،
دیلیم حقیقتی سؤیلر،
گئده نی یولوندان ائیلر،
او شیرین دیللترین سنین.

«عباس» دئییر بوردا قالیم،
قولومو بو یونونا سالیم،
قورخا - قورخا خبر آلیم،
نئچ اولوب ائلترین سنین؟

باشینا من دؤنوم ای ملک سیما،
مگر هر سیرری ده یادا دئیهرلر.
سوروشارلار اونون عاغلی کامالین
یئتیریبین بیل اوستادا دئیهرلر.

هر مفرغ اولانا زر دئمک اولماز،
میداندا گزه نه نر دئمک اولماز،
یئریندن قالخانا ار دئمک اولماز،
ار اولانا اصیل زادا دئیهرلر.

دونیا رحم ائلمز پیره جوانه
گولگزین عشقینده منم دیوانه
اگر یولوز دوشسه مولکی ایرانه
عباس کیمی نوجوانی دئیرلر

سحری گولشن سئیرینده،
بو گلن یارا من قوربان.
شکر یاغیر دوداغیندان،

نازلی نگارا من قوربان.

ایچیدی باده مست اولوب،
قیزیل گوله پیوست اولوب،
تازه من ایله دوست اولوب،
چشم خومارا من قوربان.

«عباسام» چیخدیم شیکارا،
وورولموشام نازلی یارا،
یولوندا چکسه لر دارا،
او چوبی دارا من قوربان.

ناگهاندان بئله باغا،
گلن عؤمرو تزهله نیر،
قول بوینونا، لب دهانا،
سالان عؤمور تزهله نیر.

تیرمہنی چکیب دیزینه،
سورمہنی چکیب گؤزونه،
ترشئج نم دوشوب اوزونه
سیلن عؤمرو تزهله نیر.

«عباس» دئییر ائلدن ائله،
بولبول ماییل اولوب گوله،
بو قیزینان بئله - بئله،
گولن عؤمرو تزهله نیر.

اوغرون یوللارا باخماقدان،
باغیریم قان اولدو یار گلمز.
آغلاماقدان گؤزوم یاشی،
سئل عَمّان اولدو یار گلمز.

منیم یاریم بویو بسته،
دردیندن اولموشام خسته،
یقین چیخیدی تخت اوسته،

سلیمان اولدو یار گلمز.

داغلارین قاری سؤکولدو،
آخدی چایلارا تۆکولدو،
«عباس» دئییر بئل بوکولدو،
قد کمان اولدو یار گلمز.

من گئدیردیم تو فارقانی ائلینه،
یولوم دوشدو اوباسینا پریمین.
سلام وئردیم، علیک آلدی سلامیم،
قوناق اولدوم باباسینا پریمین.

پریم تکلیف ائتدی اوردا دوشمهیه،
سو ایسته دیم شربت وئردی ایچمهیه،
کؤنلوم قوشو پرواز لانیب اوچماغا،
اوچوب قونار یاخاسینا پریمین.

دال گردنه تۆکولوبدور هؤرمه لر،
مینا کمر اینجه بئلی دورمه لر،
اطلس قوفا اوسته قیزیل دویمه لر،
دوزولوبدور یا خاسینا پریمین.

«عباس» ایدییم گلدیم بوردا قالمغا،
سارالیبان هئیوا کیمی سولماغا،
جفا چکیب بئله گؤزه ل آلمغا،
عجب دوشدوم سئوداسینا پریمین.

کؤنلومون بو ملول چاغی،
بو دور یار گلدی یار گلدی،
عاشیقین چشمی چیراغی،
بودور یار گلدی یار گلدی.

سئیراقیبیلار باشیم قاتدی،

سۆزوم درجه یه چاتدی،
اوزوندن نقابی آتدی،
بو دور یار گلدی یار گلدی.

من «عباسام» چکمم آهی،
گۆردو گۆزوم گۆزه ل ماهی،
اولمو شام یارین مدّاحی،
بودور یار گلدی یار گلدی.

باشینا دولانیم گئدن معلّم،
معلّم دردیمی یارا یاز یارا.
آلیشیب اودونا بریان اولموشام،
معلّم دردیمی یارا یاز یارا.

اوزو قیزیل گولدن لاپ اولوب تزه،
سۆزلی شکر دیر دیلی دیر مزه،
گۆزوم دوشوب پاشا قیزی گولگزه،
معلّم دردیمی یارا یاز یارا.

عالم بیلیر اؤز ایشیمده دوغرو یام،
قلینجیم وار سئیراغیبی دو غرو یام،
آدیم «عباس» ممد تاجیر اوغلو یام،
معلّم دردیمی یارا یاز یارا.

من قوربانام سنی چکن نقاشا،
یئتیردین الیمی دامانا گولگز.
خدام قلم چکیب مه قلم قاشا،
یئتیر دین الیمی دامانا گولگز.

هئچ ایش دئیل والله سنه قاداغا،
جاوان جانیم اولسون سنه صاداغا،
گل وئره ک لب - لبه، دوداق - دوداغا،

بو سینهم - سینهنه دایانا گولگز.

سن منی قورتاردین آلودان اوددان،
«عباسین» سئوگی سی اویان غفلتدن،
اؤزه نگین تو تارام گولگزیم آتلان،
اؤزوموزو چاتدیراق ایرانا گولگز.

یاتمیشدیم بئی زمینده،
قولاغیماندا گلدی.
اویانندیم خواب غفلتدن،
قولاغیماندا گلدی.

درین دریا یا دالمیشدیم،
کؤنول ظولماتا سالمیشدیم،
هامی دان دالدا قالمیشدیم،
دادیما بییر خدا گلدی.

اؤزوم دوغورو سؤزوم دوز دور،
بدن بیردی یارا یوزدور،
«عباس» دئییر نورلو اوزدور،
اوائشیتدی دادا گلدی.

باشینا من دؤنوم منیم اؤز آقام،
یئتیر منی یارا آب و تابینان.
بیر دسته گول ایدی چیخدین بهشتدن،
توتموشدون الینده آب و تابینان.

سنه قوربان اولوم ای حسن قاضی،
قویوبسان دونیا یا میزان ترازی،
داوودا وئریبسن نه خوش آوازی،
اوخور سسی گلر آب و تابینان.

سنه قوربان اولوم ای حسن بابا،
گئجه گوندوز هئی با خارسان کتابا،
یکشنبه گونونده دوزه لدی کعبه،

قویدو لار بیناسین آب و تابینان.

«عباس» سؤزون سؤیلر روز ازل باشند،
علی نظر سالدی سو چیخدی باشند،
محمد المصطفی ائندی معراجدان،
یئره قدم قویدو آب و تابینان.

دومان گل گئت بو داغلاردان،
بهار گلدی قار اگلنمز.
سئوگی سی گؤزهل اولانین،
کؤنلونه غبار اگلنمز.

گؤزلری قاشی قارا دیر،
بایقونون مئیلی هارا دیر،
بو دونیا کاروانسرا دیر،
هر گلن قونار اگلنمز.

«عباس» دئییر حج اولاندا،
کعبه ده معراج اولاندا،
دوغرو یولدان کج اولاندا،
ناموس گئدره عار ائتمز.

من اولموشام دردی غمین بارکشی،
غمدن تیکدیرمیشم نه قالامیندی.
ایسته دیم کی یارا بیر نامه یازام،
نه مرکب تاپدیم نه قلم ایندی.

لیلی مجنون مسکیننی داغ ائتدی،
سینه م اوستون دویون ائتدی داغ ائتدی،
فلک ووردو لشکریمی داغیتدی،
لشکریم قالمادی نه قالام ایندی.

بیر عرضیم وار من ده دئییم شاهانا،
ایلاهی یه شوکر ائیلهرم شاه، نه،
قورخورام کی نازلی یاری شاه آنا،

نه غوغایام ایندی نه قالام ایندی.

کتابلار اوخودوم جمادا گئتدی،
محمد معراجا جومادا گئتدی،
«عباس» آغلار گولگز جومادا گئتدی،
پری سیز دونیادا نه قالام ایندی.

گلدیم گۆردوم پریم کۆچوب یوردونان،
یایلاق یئری چمن اولموش آی اولموش.
بونان بئله من ساغلیغی نئیلهرم،
رقیبلر بدگمان اولموش آی اولموش.

یئنه یاتدی من فاغیرین علمی،
چرخ فلک ترسه چالیدی قلمی،
گۆز یاشینا غرق ائیلهرم عالمی،
قطره سولار عمان اولموش ای اولموش.

مجلسیمه صراحی لر دوزولدو،
گۆزوم یاشی گۆزلریمدن سوزولدو،
آغلا «عباس»! الین یاردان اوزولدو،
پبوگون آخیرزمان اولموش آی اولموش.

باشینا دولانیم گول اوزلو عمی،
منیم عرضیم گندیب خانا یئتیشر.
قاشلاری لعل اولسا یوخدور قیمتی،
اودا من تک بزیرگانا یئتیشر.

مجلسیمه صراحی لر دوزولر،
آلا گۆزلر خومارلانیب سوزولر،
بیر توکو اوزولسه جانیم اوزولر،
زلزله سی آل عثمانا یئتیشر.

«عباس» دئییر یاریم نقابین آتدی،
جمالین گۆرستدی گونو یوباتدی،
آغ اوزده خالاری مثلی نباتدی،
سککیز جنت بیر رضوانا یئتیشر.

آرادیم عثمانی گزدیم عجمی،
صری، اوستانبولی، شامی گۆرموشم.
هارداد آدی بللی گۆزهل وارديسا،
آراییب اختاریب هامی گۆرموشم.

منه یارین هر ستمی گۆزهلدی،
اوره ییمده درد دی غمی گۆزهلدی،
پریم قشنگ گۆزهل، نامی گۆزهلدی،
سراسر او پری نامی گۆرموشم.

من «عباسام» سۆزلریم دیر دیل ازبر،
حک اولوب سینهمده دردییم بیر دفتر،
شاهیم سیزین اولسون مسجد و منبر،
من گۆزومله مصلّامی گۆرموشم.

تکبر ائیله ییب لاف ائتمه کؤنول،
بو بیر چۆلدور اهل ایمانلار ایتیبدی.
خالیقی بیلیمه یین مکانا یئتمز،
بو بیر چۆلدور چوخ کاروانلار ایتیبدی.

قیزیل گول غنچه سین طرح ائتدی آیا،
خدادان سالگینان باشینا سایا،
اوغوللار آتایا قیزلار آنایا،
عاق اولوبان دین ایمانلار ایتیبدی.

«عباسام» آغلارام اودلارا باخیب،
بو جاوان جانیمی اودلارا یاخیب،
یولوما گۆرورسن اوچ جادا چیخیب،
منیم کیمی سخن دانلار ایتیبدی.

ازلدن سن منه یار - یار دئیهردین،
ایندی اؤزگه لر باخ، آیدین اولسون.
من جان سؤیله ینده جان جان دئیهردین،

جانیمی اودلارا یاخ، آیدین اولسون.

ایندی سن اؤزگه یه دوروب باخیبسان،
جاوان جاننی آتشلره چاخیبسان،
گؤرورم اللره خینا یاخیبسان،
یاخگینان سئوگیلیم یاخ آیدین اولسون.

من «عباسام» گئجه گوندوز آغلارام،
سینه م اوستون دویونله رهم داغلارام،
کیمه گئدیب کیمه اومود باغلارام،
سئوگیلیم گؤزلرین چوخ آیدین اولسون.

باد صبا بیر مویونو اوزونده،
سن منیم جانیمی اوزه رسن یاریم.
جاوان جانیم قوربان اولسون جانینا،
بو درده دئگیلن دؤزه رسن یاریم.

چؤلده گزن بیر مارالسان آهوسان،
گؤزهل دئسن گؤزه للرین شاهی سان،
آه چکرم سن یارینین آهی سان،
باهم اولوب یارلا گزه رسن یاریم.

من «عباسام» حقیقتی بیلهرم،
معریفتی طریقتی بیلهرم،
یاراداندان مورادیمی دیلهرم،
انشاءالله دردلره دؤزه رسن یاریم.

درس آلمادی، آچدی کتاب اوخودو،
محتاج دئیل هئچ اوستایا قاشلارین.
تزه چیخب کماندارین الیندن،
بنزه اوچ گئجه لیک آیا قاشلارین.

اووچو اولان دورار داغ دامانیندا،
دردلی اولان دورار دردلی یانیندا،

نه دوروبسان سگ رقیبین دالیندا،
وئریبدی عؤمرومو ضایا قاشلارین.

بیر خالین بزیرگان، بیر خالین خوجا،
خمس - زکاتینی وئر من تک آجا،
من « عباسام » ائیلهمز دیم التجا،
منی گتدی التجایا قاشلارین.

نه آغلارسان نه سیزلارسان؟
بیر دردی بیئش اولان کؤنلوم.
آخیردا ورم باغلارسان،
غمه یولداش اولان کؤنلوم.

«عباس» آغلار عارسیز - عارسیز،
دونیا سن سن اعتبارسیز،
دئییردین دؤزه رم یارسیز،
دؤز باغری داش اولان کؤنلوم.

دومان گل گئت بو داغلاردان،
داغلار تزه بار ائیله سین.
نه گؤزلریم سنی گؤرسون،
نه کؤنلوم غبار ائیله سین.

حاشا سئودیجه ییم، حاشا،
یاز یلانلار گلدی باشا،
بیر یانندان اؤزون باس داشا،
بیر یانندان ائل جار ائیله سین.

قوی « عباس » زنداندا قالسین،
مولاسیندان درسین آلسین،
نه گولگز باشینی یارسین،
نه طبیب تیمار ائیله سین.

آی آقالار بیر زامانا گلیبدی،

آلا قارغا شوخ ترلانی به به نمیر.
اوغوللار آتانی، قیزلار آنانی،
گلینلرده قاینانانی بگنمیر.

آدام وارکی گئتمه یه سن ایشینه،
آدام وارکی دولانسان باشینا،
آدام وارکی ایران تاپمیر آشینا،
دیندیریرسن یاغی نانی بگنمیر.

آدام وار اینینه گئییه نمیر دری،
آدام وار دونیادا گزیر سرسری،
آدام وار معرفتدن یو خودو خبری،
دیندیریرسن یول ارکانی بگنمیر،

آدام وار چؤللری گزیر کلاهی،
آدام وار تانیمیر او بیر آلاهی،
آدام وار کی بیلیمیر او بسم آلاهی،
آدام وارکی دین ایمانی بگنمیر.

آدام وار دولانار صحرانی دوزو،
آدام وار دوشورهر گولو نرگیزی،
آدام وار گئیمه یه تاپانمیر بئزی،
آدام وارکی آل تا فتانی بگنمیر.

آدام وار چوخ ایشلر ائیلر اراده،
آدام وارکی یئته بیلمز مرادا،
آدام وارکی چؤره ک تاپمیر دونیادا،
مین نعمتلی بیر سوفرانی بگنمیر.

آدام وارکی آداملارین ناخشی دیر،
آدام وارکی آنلامزدی ناشی دیر،
آدام وارکی حیوان اوندان یاخشی دیر،
دیندیریرسن هئچ انسانی به یه نمیر.

آدام وار دستینه وئره سن گوللر،
آدام وار گؤزونه چکمه سن میللر،
«توفارقانلی عباس» با شینا کوللر،
نه گونده سن یارین سنی بگنمیر.

حکمت مجلسینده ایله شن عالییم،
قال ها قال سالمانان بیردهن ائده جوش
خبر آلدیم اصول دین نئچه دیر،
عرب خمس و فارسی پنج و تورکو بئش.

دوزولوبدور صف اولوب یکایک،
صرآف گله قیمت قویار یکایک،
ایله شیبیدی صف اولوب یکایک،
عرب سینان، فارسی دندان، تورکو دیش.

نامردینن سن گل اولما آشینا،
بیرگون اولار زهر قاتار آشینا،
«عباس» دئییر سالیم شاهین باشینا،
عرب حجر، فارسی سنگ و تورکو داش.

پیس اولادی ازل باشندان تانیرام،
چؤر چؤب ییغار یاد اوجاغین یانديرار.
سحر دورار عار و ناموس گؤزله مز،
سویوتؤکر اؤز اوجاغین سؤندوره.

اولغون جوشا گلسه کؤپوک یاغ اولماز،
سؤیود بار گتیرسه باغچا باغ اولماز،
زیبیل تپه اولسا کوللوک داغ اولماز،
یئل اسنده آلچاقلارا یئندیره.

«عباس» بو سؤزلری دئیهر سریندن،

آرخی وورون سویو گلسین دریندن،
سۆز بیر اولسا داغ اوینادار یئریندن،
ائل بیر اولسا ضربی کرهن سیندیرار.

کۆنول مجنون کیمی یاییل داغلارا،
اییل بو لاله‌نین بوداغیندان اۆپ.
پروانا تک دولان یارین یاشینا،
آرالا تئلیرین بوخاغیندان اۆپ.

آلماق اولماز نانجیبین قیزی،
چکمک اولماز بداصیلین نازی،
او اوزونو، بو اوزونو، گۆزونو،
دیلیندن، دیشیندهن، دوداغیندان اۆپ.

باغچالار تیتره‌شیر باردان اۆتری،
آلمادان هئیوادان ناردان اۆتری،
عباس آغلاییردین یاردان اۆتری،
دور شاهی مردانین آیاغیندان اۆپ.

باشینا دولانیم آلاگۆز پری،
آپاردین عاغلیمی آی بویاندادور.
عاغیل باشدا دئییل روحدا بدنده،
ائیله‌دین تار و مار آی بویاندادور.

حالالداندير مایام بولونماز حارام،
قیرخلار مجلسینده من اوردا وارام،
سگ رقیب آداملا هئچ اولماز آرام،
شیطان دیر فعلیندن آی بویاندا دور.

«عباسام» دورانیم آی بئله کئچدی،
دولانندی روزگار آی بئله کئچدی،
ساللاندی بیر پریم آی بئله کئچدی،
اوسبدن دئدیم: آی بویاندا دور.

اۋزوندن کیچیگی بویورما ایشه
سۆزون یئره دوشن، هئچ مقدار اولماز.
هر نه کی، ایش توتسان اۋز الینله توت
انسان اۋز ایشینده جفاکار اولماز.

اۋزونن بؤیوگون ساخلا یولونی
دوشن یئرده سوروش عرض حالینی
امانت، امانت قونشو مالیینی
قونشو یوخ ایسته یین اۋزو وار اولماز.

سوروشون، قول عباس، حالین نئجه دی؟
گوندوزلریم آی قارانلیق گئجه دی
سرو آغاجی هر آغاجدان اوجادی
اصلی قیتدی، بوداغیندا بار اولماز.

پوچ اولسون، نامردلر سارالیب سولسون.
بد اولادی ازهل باشدان تانیرام
چۆر - چۆپ ییغار یاد اوجاغین یانديرار
سحر دورار، اۋز اوجاغین سۆندورەر،

اولغون جوشا گلسه، کۆپوک یاغ اولماز
سؤیودبار گتیرسه، باغچا باغ اولماز
زیبیل تپه اولماز، گوللوک داغ اولماز
یئل اسنده آلچاقلارا ائندیرەر

عباس بو سۆزلری دئیهر سرینن
آرخى قازین، سویو گل سین دریندن
ائل بیر اولسا، داغ اوینادار یئریندن
سۆزبیر اولسا، ضربی کرهن سیندیرار!

سحر - سحر سرچشمه لر باشیندا
گون کیمی عالمه یاییلان پریم!
هر کیم مندن سنه یامان قانديرسا

یا عقرب دیشله سین، یا ایلان پریم L

قووما درگاهیندان شیرین نؤکری
گئیمه رم هر شالی، هر قلمکاری
هجران خسته سییم یئم شگری
قوینونداکی نارا مائیلیم پریم!

گوئتور سورمه نی چک قاشینا گل سین!
چال اگری چالمانی باشینا گل سین!
عباسین سؤز لری خوشونا گل سین!
حوری لر قیزینان ساییلان پریم!

آی آغالار، گلین سیزه سؤیله ییم
اوزولمه سین الدن الی بو بیگین!
جنت اعلا ده، باغی بهشت ده
خوش نشان دؤشنسین یئری بو بیگین!

اگنینه گئییدی زر ایله خاردان
خدام غنی ائدیب دولت و واردان
نفسی کسگیندی او ذوالفقاردان
کمرین قورشاسین "علی" بو بیگین!

شاهلارین شاهینان چیخایدی اووا
قدرت شمشیرینی گتیرسین سووا
گئجه - گوندوز عباس ائیله سین دوعا
حقدن اوزون اولسون عمرو بو بیگین!

کؤنول بیر جانانین سئوداسیندادی
جسمده انساندی، ماه انوردی
بویونو آرزولار باغچادا بولبول
بیلیمیرم سوسندی، یا صنوبردی

سئودېگیمین حسنو قریشین نوری
کنعانین یوسفی، چینین فغفوری
دئیرلر بهشتده چوخ اولور حوری

اونلاردا کهنه‌لیب، یار تزه تردی.

چوخو عاشیقلیقی آسان شئی ساندی
جفاسینی گۆردو، چوخ تئز اوساندی،
عباس بیر پری‌نین اودونا یاندی
گۆره‌نلر دئدیله: باخ سمندر دی.

آی آغلار، گلین سیزه سؤیله‌ییم،
یالقوز داشدان اولماز دیوار، دئیهرلر
بزیرگانسان، آچ ماتاحین، خورد ائله
آلانلار یوکونده نه وار، دئیهرلر.

بیگلر اولان ساخلار آلیجی قوشو
صراف اولان سئچهر قیمتلی داشی
بیر اوغول آتادان آرتیرسا ایشی
خلق ایچینده اونا وار اول ! دئیهرلر.

اسکندر آتلاندی چیخدی طولوماتدن
خضر پیغمبر ایچدی آب - حیاتدان
سؤز دوشدو ایگیددن، قیلینج‌دان، آتدان
سیر فانی اونلاردان سیوار دئیهرلر.

بیر باغچانین اگر باری اولماسا
آلماسی، هئیواسی، ناری اولماسا
ایگیدین دونیادا واری اولماسا
خلق ایچینده اونا سفیل دئیهرلر.

تيفارقانلی عباس گئجه‌لر یاتماز
پیغمبر قارغاییب مخنث آرتماز
هر نه وئرسن حقین یولوندا باتماز
مین جورقادا باشدان سووار، دئیهرلر.

آی آغلار، گلین سیزه سؤیله‌ییم
کسیب قارا باغیریم گۆزه توتارلار.
ازهلدن بئله‌دی دونیانین ایشی

قیامت پرده سین اوزه توتارلار.

یئرییر مایالار دالیندا کؤشک
دونیایا گلن لر بیرگون کؤچه جک
وارلی یالان دئسه، یوخسوللار گئچک
یوخسولون سؤزونو سؤزه توتارلار.

عباس، گرهک دوستون ذاتین بیله سن
خنجر کیمی باغرین باشین بؤله سن
قارا وزیر، یوز ایل قازانچ ائله سن
آخیردا بئش آرشین بئزه توتارلار.

باشینا دؤندویوم آلا گۆز پری
تانری سنی مننن آیری سالماسین!
حق گؤتورسون بو قارینی آردان
نشانه سی قیامتہ قالماسین!

گئده نین گلمه سین، یاتانین اؤلسون!
فلک الی دئیسین، دؤرانین دؤنسون
فرشته لر وورسون، آغزی اییلسین
سنین بیر دردینی بیلن اولماسین!

سوروشمادین یازیق عباس حالینی
من سنه نئيله دیم، تانری ظالیمی؟!
عزرائیل دونوندا آلیم جانینی
اوستوندۀ بیر خ شیر قوران اولماسین!

پری سنین او گؤزلرین
هئچ بیلیمیرم نه یه بنزه ر
بیری یاسین سورہ سی نه
بیری الف - بئیہ بنزه ر.

بیری میم دی، بیری جیم دی
ونلاری خلق ائدن کیمدی!
بیری سحر دوغموش گوندو،

بیری بدیر آیا بنزهر.

بیری آلاختاین آلماسی

بیری باغدادین خورماسی

بیری شکرین خیرداسی

بیری شامامایا بنزهر.

من عباسام، آغلیم چاشیر

قوللاریم بوینومدان آشیر

قیزیل تخت اوستده بویلاشیر

بیر جوت شهزادهیه بنزهر.

پاییز اولجاق باغلار تۆکر خزه‌لی

باهار اولجاق باغچامیزا بار گلیر.

بیر ایگیدین اولسا باختی، اقبالی

جنت باغچاسینان اونا نار گلیر.

من بو یئرده نه آشنایام، نه یادام

یار یانیندا نه غمگینم، نه شادام

آی جماعت، نه بلالی صیادام

تور قورورام طرلان اوچون، سار گلیر.

عباس دئیهر: گنجین اوستو بدن دی

قارا باغیریم ده‌لیک، زدن - زدن دی

آی حضرات، هئچ بیلیمیرم نه‌دن دی

عالمه گئن دونیا منه دار گلیر.

باشینا دؤندویوم، آی اسمر خانیم

نه گؤیچک یارادیب یارادان سنی

منیم مئیلیم سننن بئله کی، خوشدو

ایسته‌مم گئده‌سن بورادان سنی.

باشینا دؤندویوم آلاگؤز پری

گئینمیش یاشیلی، آیینان اوینار.
جواهر متاعی، در خریداری،
توتوبدو دستینده لعلنن اوینار.

سئودیگیم اگنینه گئیددی آغی
چکیبدی سینه مه دویونو، داغی
زولفون نئجه بینی نئیلر مزاغی
آغ اوزده منور خالینان اوینار.

عباس دئیهر: پری نین بوچپ ایش لری
یورغون مارال کیمی خوش باخیشلاری
اینجی دن، صدفدن، دردن دیش لری
قایماق دود اقلاری بالی نان اوینار.

دومان، گئل گئئت بوداغلاردان
داغلار تزه بار ائیله سین
نه گؤزلریم سنی گؤرسون
نه کؤنلوم غبار ائیله سین

یاشا سئدیجیگیم، یاشا
دئیلن لر گلدی باشا.
بیر یاندان اؤزون توت داشا
بیر یاندان ائل جار ائیله سین.

عباس آغلار زاری - زاری
گئتمز کؤنلونون غباری
ایلقاریننان دؤنن یاری
تانری تئز بازار ائیله سین.

قاصد گلدی، یاردان خبر گتیردی
نئجه چکیم بو فراقی، گئتدیلر
عاشیق معشوقینی قهره یئتیردی
چکدیلر سینه مه داغی گئتدیلر.

مال و ملک وئریب آخچا آلدیلار

ایلقاری وئردیلر، بوخجا آلدیلار
باری ترک ائتدیلر، باغچا آلدیلار
پریشان قویدولار باغی گئتدیلر.

عباس، جوان عمرون سن وئردین بادا
گونو گوننن دردین اولدو زیادا
یئدیلر، ایچدیلر فانی دونیادا
آلدیلار بئش آرشین آغی گئتدیلر.

صدا گلدی منه جانان ائلیندن
اویاندیم یوخودان بو صاباحلاری.
بولبول آیری دوشوب غنچه گولوندن
گؤروم آچیلماسین بو صاباحلاری.

دیندیرمه یین، قان آغلارام
آرتیبدی فراغیم منیم.
دوروب باش آلیب گئدهرم
توتدوقجا آیاغیم منیم.

فلک منی سالیب لنگه
دوشموشم غوغایه، جنگه
گئدهرم هنده، فرنجه
هئچ گلمز سوراغیم منیم.

عباس غربت ائله وارسا
محنتدی گئتری قالسا
دئیلن لر گئرچک اولسا
سؤنوبدو چراغیم منیم.

نه آغلارسان، نه سیزلارسان
بیر دردیی بئش اولان کؤنلوم!
آخیردا زونار باغلارسان

غمه یولداش اولان کؤنلوم!

یاریم گئیدیب اوباسیننان
آلیم دردی - بلسیننان
چرخ فلک باداسیننان
ایچیپ سرخوش اولان کؤنلوم!

دویمامیشام گؤز قاشیننان
عالم یانار آتشیمنان
هئچ دومان گئتمیر باشیمنان
باهاری قیش اولان کؤنلوم!

عباس آغلار عارسیز - عارسیز
دونیا، سنسن اعتبارسیز
دئییردین دؤزه رم یارسیز
دؤز، باغری داش اولان کؤنلوم!

من اولموشام درد و غمین بار کشی
غمدن تیکدیرمیشم نه قالام ایندی
ایسته دیم کی، یارا بیر نامه یازیم
نه مرکب تاپدیم، نه قلم ایندی.

لیلی مجنون مسکنینی داغ ائتدی
سینه م اوستون دویون ائتدی، داغ ائتدی
فلک ووردو، لشکریمی داغیتدی،
لشکریم قالمادی، نه قالیم ایندی؟

بیر عرضیم وار، من ده دئییم شاهانا
ایلاهی یه شوکور ائیلهرم، شاهانه؟
قورخورام کی، نازلی یاری شاه آنا
نه قووقایام ایندی، نه قالام ایندی.

کتابلار اوخودوم، جیماده گئتدی
محمد معراجا جومادا گئتدی
عباس آغلار، گول گز، جومادا گئتدی
پری سیز دونیادا نه قالام ایندی؟

باشینا دۇندویوم، قوربان اولدوغوم
قویما، دلی بئجان یاریم آپاردی!
آلیشیب اودونا بوریان اولدوغوم
قویما، دلی بئجان یاریم آپاردی!

شاه عباس حؤکم ایله نامه نی یازیر
قوروب کجاوه نی اولوبدور حاضیر
اصفاهندان گلدی او ظالیم وزیر
قویما، دلی بئجان یاریم آپاردی!

من عباسام، هئج واخت سؤیلمم یالان
اٹلیمه، اؤلکه مه سالدیلار تالان
خوجا، دلی بئجان، آله وئردی خان
قویما، دلی بئجان یاریم آپاردی

بئجان، سن ائله مه قدیمی کامان
عاشیقه، معشوقه چکدیرمه آمان
سن اولاسان او دوز-چؤرک، نمک - نان
آییرما عباسدان، ظولمودو منه.

پری درد الیندن یئتیشدی جانا
اولدوم یار عشیقیندن دهلی، دیوانا
غفله - قاطیر ایشلر اول تیفارقانا
آییرما عباسدان، ظولمودو منه.

آی آغالار، گئدهنه باخ، گئدهنه
منی گؤزویاشلی قویوب، یار گئدهر
یوکلنه ییدی قاطیر، بارخانا،
ساناسان کی، کل عالم وار گئدهر.

بیزیم یئرین بئؤوشه سی بیتیدی
حئیف، جوان عمروم باشا یئتیدی
کجاوه سی گئدیب گؤزدن ایتیدی

دهوه بوزلار ساروان آغلار، نر گئدهر.

گزدیم آلچاقلاری، گزدیم اوجانی
گؤروم یولدا قالسین دلی بئجانی
یار یولوندا قویوم بو شیرین جانی
عباس آغلار، پری کیمی یار گئدهر.

قالدیم غریب زمینده
گوشیمه بیر ندا گلدی.
ویاندیم خواب غفلتدن
قولاغیما صدا گلدی.

درین دریایا دالمیشدیم
کؤنول ظولماتا سالمیشدیم
هامیدان دالدا قالمیشدیم
دادیما بیر خدا گلدی.

اؤزوم دوغرو، سؤزوم دوزدو
بدن بیردی، یارا یوزدو
عبتاس دئیهر: نورلو اوزدو
اواشیتدی، دادا گلدی.

باشینا دؤندو گوم آلا گؤز پری
گاهدان آغلا، گاهدان یادا سال منی
قارا باغیریم شان - شان اولدو، دهلیندی
گاهدان آغلا، گاهدان یادا سال منی.

باغبان اولدوم، باغیم تغاییر اولدو
گؤزوم گؤردو، آغلیم تغاییر اولدو
خوریات الی دگدی، تغاییر اولدو
گاهدان آغلا، گاهدان یادا سال منی.

من سنه جان دئدیم، سن ده منه جان
آلیش عشق اودونا، منیم کیمی یان

آدیم عاشیق عباس، یئریم تیفارقان
گاهدان آغلا، گاهدان یادا سال منی.

دوروم دولانیم باشینا
آلا گؤزلو یار، اؤلورم.
اؤلسم، بویونا صداغا
تامام، انتظار اؤلورم.

مردایله ائیلله الفتی
چکمه نامرددن مننتی
بولبول کیمی گول حسرتی
قیشی، یازی، زار اؤلورم.

عباس دئیهر: گول فصلی دی
بوندان آرتیق درد هانسی دی
ایریلیغین وعده سی دی
گل کؤنلومو آل، اؤلورم.

باشینا دؤندویوم گول اوزلو جوان
حلال - همت ائيله، گل اوننان آیریل!
بیلمه زایدیم بئله هجران دردینی
لطف ائله، اوزومه گول، اوننان آیریل!

قاصد گلدی، قصداً خبر گتیردی
الیف اولان قدیم دالا یئتیردی
آخدی چشمیم یاشی، اوزوم گؤتوردو
عینیم، دامجیلارین، سیل اوننان آیریل!

عشقین آتشی دی سینه مده دفتر
گئجه گوندوز سنسن دیلیمده ازبر
سن اول بو پیری یه بوتوا وئرلر،
قولونو بوینوما سال، اوننان آیریل!

باشینا دۇندویوم، قوربان اولدوغوم
هارا گئتدی بختی قارا، گلمه‌دی؟
بولبول اویبدو، سولدو گولون یارپاغی،
قسمت اولدو غنچه خارا، گلمه‌دی.

شاه حکمویه یار اوستونه خان گئتدی
آغلار دیدم، یاش یئرینه قان گئتدی،
قول بوشالدى، ديل دولاشدى جان گئتدی
آخیر آپاردیلار دارا، گلمه‌دی.

عباس دئیهر: بو آد یامان آد اولدو
جسمیم آتش، قوینوم دولو اود اولدو
من دوست دئدیم، دوستلار منن یاد اولدو
ایندی اوزاق دوشدو آرا، گلمه‌دی.

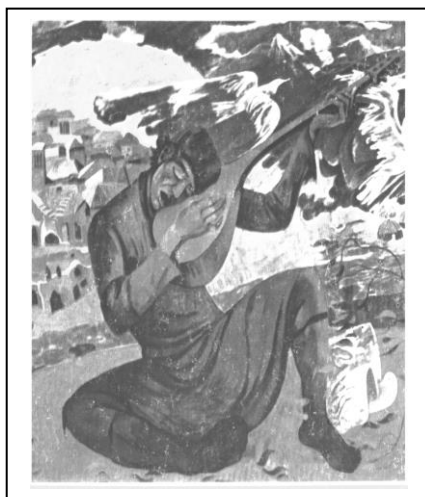
کؤنول، مجنون کیمی یاییں داغلارا
اگیل بو لاله‌نین بوداغیندان اؤپ!
پروانه تک دولان یارین باشینا
آرالا تئل‌لرین، قاباغیندان اؤپ!

آلماق اولماز نانجیبین قیزینى
چکمک اولماز بداصیلین نازینی
او اوزونو، بو اوزونو، گؤزونو،
دیلیندن، دیشیندن، دوداغیندن اؤپ!

کتابدا اوخونان سینا یاخشیدی
سگ رقیب گردنی سینا یاخشیدی
من دئدیم: اؤپمه‌یه سینه یاخشیدی
کؤنول ها یالواریر بوخاغیندان اؤپ.

باغچالار تیتره شیر باردان اؤتری
آلمادان، هئیوادان، ناردان اؤتری
عباس، آغلاییردین یاردان اؤتری
دور شاه مردانین آیاغیندان اؤپ.

خسته قاسم



ادبیات عاشیقی، اوج تکامل خود را در قرن دهم هجری به انجام رساند و نهضت شاه ختائی، زمینه را برای رشد و بالندگی این ادبیات فراهم آورد و شاعران مردمی تحت عنوان «عاشیق‌لار» مورد حمایت قرار گرفتند و دهها عاشیق پا به عرصه نهضت نهاد که از جمله‌ی این شاعران می‌توان عاشیق قوربانی و عاشیق امانی را نام برد. در تداوم این نهضت در سده‌های بعدی نیز عاشیق‌های بزرگی وارد عرصه شدند از جمله عاشیق عباس توفارقانلی را می‌بایست نام برد و در ادامه به دیگر عاشیق برجسته‌ی آذربایجان - خسته قاسم

برمی‌خوریم. در اشعار این شاعر والامقام می‌توان به وضوح تبیین اندیشه‌های والا و بینشهای اجتماعی، فلسفی و هنری را مشاهده کرد. فلسفه‌ی عشق و حیات الهی و نور فناپذیر برخاسته از دنیای معنوی شاعر در بیت بیت اشعار او ترنم می‌گردد و مرده ریگ میراث ادبی - فرهنگی وی، گنجینه‌ای ارزشمند برای تاریخ ادبیات آذربایجان محسوب می‌شود.^۱

خسته قاسم، عاشیقی تحصیل کرده، روزگار دیده و اهل فکر و اندیشه است که در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، جای خاصی را گرفته است. وی به سال ۱۰۸۱ هجری شمسی در تیکمه داش - ۷۸ کیلومتری تبریز به دنیا آمد.^۲ او دوران کودکی را در روستای تیکمه داش گذرانده و تحصیلات سنتی را در نزد مکتب ملا به پایان برد و برای ادامه‌ی تحصیل به اردبیل رفته و در مسجد شیخ صفی تحصیل کرده و از همین سالها نیز به آفرینش ادبی - هنری پرداخته است. بعد از اتمام تحصیل در اردبیل، برای تکمیل درس فقاقت به شهر قم و سپس نجف می‌رود و ۱۴ سال تمام در عتبات عالیات تحصیل کرده و سپس به موطن خویش مراجعت

^۱ منظومه‌های آذری، ص ۸۶.

^۲ عاشیق داستانلاری، خسته قاسم، تبریز، انتشارات زرنگار، ۱۳۸۰.

نموده، به راهنمایی و ارشاد مردم خویش همت گماشته است تا اینکه در سال ۱۱۵۷ هجری شمسی در سن ۷۶ سالگی بدرود حیات گفت و در زادگاه خود تیکمه داش دفن گردید.^۱ در سالهای اخیر مقبره‌ی این شاعر و عاشیق والامقام در حال ساخت است که مسلماً مایه‌ی مباحثات خواهد بود.^۲

خسته قاسم در اردبیل با طریقت شیخ صفی آشنا گشته و وارد خانقاه شیخ صفی شده و مدتی در چله نشسته است تا به «وحدت وجود» واصل گردد. خسته قاسم شاعری والامقام و فقیهی بزرگ بوده است که به نوشته‌ی خویش، باده از ساقی کوثر گرفته و مست الست گشته و به قول عاشیقها از حضرت علی «بوتا» گرفته است. خود او گوید:

خسته قاسم دئییر : دست دست اولدوم ،
 شاه الیندن باده ایچیپ مست اولدوم،
 سایی قیرخ گون شیخ صفی ده بست اولدوم
 اوندا بیان اولدو دؤرد کتاب منه.^۳

می‌دانیم که در آیین و سنت عاشیقها، عشق به حضرت علی (ع) باعث می‌گردد بعد از طی منازل عرفانی و گذشت از مراحل مختلف طریقت به کشف شهود نایل گردد و بعد از خوردن باده از دست شاه مردان «محو و فانی» می‌شود. این امر را می‌توان از تأثیرات متقابل "تصوف و عاشیق" به شمار آورد، آنکه از حضرت علی «بوتا» می‌گیرد بر تمام علوم مالک می‌شود. در برخی از شعرهای خسته قاسم از تأثیر متقابل این دو - تصوف و عاشیقی - سخن به میان آمده است، نزدیکی وی به اهل طریقت را نشان می‌دهد:

یاتمیشدیم خوابین ایچینده
 گؤردوم «یاهو» دئییر سرور
 سوروشدوم - شاهاسن کیم سن؟
 - بیل منم شیر غصنفرا!

در اشعار دیگرش از رسیدن وی به حق با عبارت رسیدن به کوه قاف و سیمرغ - تانری - سخن به میان می‌آورد.

داستانهای چندی درباره‌ی احوالات خسته قاسم و مناظره‌های وی با عالمان و دیگر عاشیقهای نامدار آذربایجان در دست است که از آنها نیز می‌توان به حیات شاعر پی‌برد. از جمله در داستان «سفر خسته قاسم به داغستان» معلوم می‌گردد خسته قاسم وقتی به تبریز می‌رسد

^۱ محمدعلی نقابی، خسته قاسم، تبریز، ۱۳۷۳.

^۲ حسین سیامی، خسته قاسم، تبریز، ۱۳۷۳.

^۳ عاشیق داستانلاری، همان.

او را مورد شناسایی قرار داده و برای محاکمه نزد عالمان زمان می‌برند و او با آنان به بحث و مناظره نشسته و با ابراز معلومات حیرت انگیز خسته قاسم، در حیرت مانده‌اند.

مسلم اینست کسیکه مکتب ملا را در روستا و شهر خود به پایان برده، در اردبیل ادامه ی تحصیل داده و ۱۴ سال در عتبات عالیة بویژه نجف مشغول تحصیل بوده است حتماً به درجات عالیة ی فقه و اصول دست یافته و مجتهد گشته است و از طرف دیگر او حافظ، قاری و مفسر قرآن بوده است همچنانکه خود می‌فرماید:

یوز اون دؤرد سوره نی معنا ائیلهرم

من از بردن قرآن خوانام، سن نه‌سن؟^۱

و در شعر دیگری گوید:

ازل آدمدن خاتمه صاحب ایمان منم

آلتی مین آلتی یوز آیه ، قاری قرآن منم.^۲

کسیکه ۱۱۴ سوره ی قرآن را معنا و تفسیر کند نمی‌توان در اجتهاد وی تردید کرد. از آن گذشته تسلط کافی و وافی بر سه زبان دنیای اسلام عرب و فارس و تورک داشته و خود می‌گوید:

عرب، عجم، فارس، سریان دیلی له

عالم ایچره اهل عرفان، منم، من!

و بر اساس شعر زیر:

تام بیلهرم ترسه «ابجد»، «هوزی»

ایسته‌سم یازارام مین قاتار سؤزی

عالم بر علم جفر - اعداد بوده است و در بسیاری از اشعارش وقوف وی را بر حروف و اعداد مسلم می‌دانیم و از این هنر بارها و بارها در اشعار خود استفاده کرده است. آیا می‌توان در علم و اجتهاد وی شک کرد؟ شهود فراوان در این زمینه در دیوان خسته قاسم موجود است که برای پرهیز از اطاله ی کلام، بدان نمی‌پردازیم.

اما تخلص او «خسته قاسم» است، لقب خسته بنا به نظر بسیاری از ادیبان و منتقدین آثارش می‌تواند در سه نظریه ی کلی جمع‌بندی گردد:

۱- عده ای معتقدند قاسیم بیمار بوده و از طریق حضرت علی (ع) شفا یافته و لذا همواره خود را «خسته» نامیده است.

^۱ عاشیق حسین ساعی، همان.

^۲ همان.

۲- دسته ی دیگری معتقدند او تخلص «خسته» را برای نشان دادن اوضاع نامناسب زمان برای خود برگزیده است همانگونه که مسکین آبدال، قول عباس، دیلقم و دیگران کرده‌اند.

۳- گروه دیگر نیز معتقدند او خود را خسته ی عشق نامیده است از جمله ی این ادیبان فولکلورشناس سترگ "سد نیک پاشایف" است که می نویسد شاه ختایی نیز با تخلص «خسته» اشعاری سروده است و عاشیق قاسیم بنا بر احترام شاه ختایی این تخلص را برای خود برگزیده است.^۱

خسته قاسم در عین عاشیق بودن، اهل عرفان و تصوف است و چهار مرحله ی تصوف را پشت سر نهاده است. این چهار مرحله عبارتند از: شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت. خسته قاسم در اشعار مختلفش به این مراحل اشاره‌ها دارد:

حقیقت، معرفت حاقدیر قانیرام
طریقت، شریعت قوشا یازیلدی.

و یا:

حقیقت بحرینده غواصام دئیهن
غواص سانسا گیر دریایا اوزها اوز!

بررسی کنندگان زندگی و آثار این عاشیق معتقدند که خسته قاسم که معاصر نادرشاه افشار بوده است همواره مناسبی مخالف و منفی با وی داشته است و علیه تضادهای اجتماعی که در زمان او بخاطر عملکرد خودسرانه ی حاکمان و مأموران وی به وجود آمده بود همچون شاعری مبارز به پا خاسته و نفرت و خشم خود را علیه ظلم و تعدی او ابراز نموده است.^۲

نادرشاه که حکومت رسمی وی از سال ۱۱۱۴ آغاز گردد علیه مذهب صفویان شوریده و فرهنگ دو قرن پایدار در ایران را زیر سؤال برده و باعث گشته بود میدان برای تشیع و عالمان شیعه و اهل طریقتها محدود گردد و بسیاری از عالمان از این وضع ناراضی بوده‌اند. از آن جمله خسته قاسم نیز در این دوران همچون عالمی فرهیخته اعتراض خود را علیه حکومتیان ابراز داشته است. او در عالم سیاست مداخله می‌کرد و در برابر ناهنجاریهای اجتماعی - سیاسی می- ایستاد:

اؤز لرین دریا بیلن لر
منی پیادا بیل سین لر.

^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی.

^۲ محمد عبادی قاراخانلو، خسته قاسم، تبریز، ۱۳۸۴، ص ۳۰.

سیاستدن دالی قالسام منی افتاده بیلسینلر.

در تاریخ می بینیم که نادر شاه در جنگهای داغستان دچار خسارت فراوان شد و بعد از برگشت از آن منطقه مردم را تحت فشار قرار داده و مالیاتهای سنگین از آنان می‌گرفت و بخاطر حفظ حکومت چند روزه ی خود دماغ و گوش بسیاری را برید و چشم از حدقه ی بسیاری از نزدیکانش از جمله پسرش در آورد و این سیاست شوم باعث خیزشهای عصیانگرانه علیه حکومت نادر شاه شد. بنابراین خسته قاسم در چنین اوضاع و احوال نمی‌توانست موافق سیاستهای دوران باشد.

خسته قاسم خطاطی ماهر نیز بوده است و برخی از محققان وی نوشته‌اند که آثار او توسط مأموران نادرشاه در رودخانه ی «ینو» واقع در تیکمه داش انداخته شده است.^۱ تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد خسته قاسم در دورانی که به مکتب می‌رفت با دختری که دختر حاکم تیکمه داش بود آشنا شده و دل به عشق وی سپرده است :

بیر نازنین سئودیم مکتب‌خانادا
حق کلامین دیل از بردن او خوردو.
الینه آلمیشدی عشقین کیتابین
منیم درسیم بیل از بردن او خوردو.

در داستانهای مختلفی که درباره ی خسته قاسم است نظرات مختلف در مورد همسر وی نوشته‌اند برخی همسر او را «لاچین خانیم» دختر حاکم تبریز، برخی دیگر او را دارای دوزوجه به نامهای گول اندام و خرامان دانسته‌اند، برخی دیگر معتقدند سوگلی زیبایی به نام صنم داشته است و دیگران سلبی خانیم اهل اورمیه را همسر او دانسته‌اند. اما نتیجه ی تحقیقات اینست که خسته قاسم یک همسر بیشتر نداشته و نام او سلبی خانم بوده است و دارای یک دختر به نام خرامان و یک پسر به نام احمد بوده است. از دیوان خسته قاسم در می‌یابیم که نام پدرش نیز ابراهیم بوده است.^۲

خسته قاسم تسلط کامل بر ادبیات عربی و فارسی و ترکی داشته و بویژه شاعران بزرگ آذربایجان را می‌پسندیده است. او در یک شعرش به نسیمی اشاره می‌کند، در چندین شعر از شاه ختایی به احترام یاد کرده و فضولی نیز شاعر مورد پسند وی بوده است و حتی خود را از نسل او می‌داند:

^۱ ح. م. صدیق، عاشیق‌لار.
^۲ دیوان خسته قاسم، تبریز.

او محتشم فضولی نین نسلی یم
بحرلرده من عمانام، سن نه سن؟
یوز اون دورد سوره‌نی معنا ائیلهرم
من ایزردن قرآن خوانام، سن نه-سن؟^۱

بی تردید خسته قاسم دیوانی کامل و مشتمل بر غزل و قصیده و مثنوی داشته است که مقدار بسیاری کمی از آنها به ما رسیده است. مناظره‌های وی با احمد لژی بسیاری معروف است. اشعار او توسط بسیاری از عاشیق‌ها در طول سده‌های گذشته با ساز و آهنگ عاشیق‌ها خوانده شده است و تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر عاشیق‌های سده‌های بعدی نهاده است از جمله عاشیق آلی، دوللو مصطفی، عاشیق علسگر، عاشیق حسین بوزالقانی، عاشیق حسین شمکیرلی، بر اشعار او نظیره‌ها ساخته و بر او احترام نهاده اند. ناگفته نماند که استاد شهریار نیز بر شعر «یالان دنیا»ی خسته قاسم نظیره نوشته است.^۲

هنر خسته قاسم بسیار ارزشمند بوده است. هنرهای بدیعی بسیاری می‌توان در دیوان او سراغ گرفت در ادبیات عاشیقی نخستین «دؤشله‌مه» از ابداعات او شمرده شده است. نخستین نمونه‌های «دوداق دیمز» نیز به نام او ثبت شده است و بسیاری دیگر از صنایع شعر عاشیقی را بدو نسبت داده اند. ناگفته نگذاریم برخی قیغیل بندها و باغلاما‌های او هرچند که از طرف عاشیق‌های بزرگی مانند عاشیق علسگر، نورس ایمان، عاشیق بهمن گوچه‌لی، حسن پروانه و دیگران حل شده‌اند اما برخی نیز همچنان حل نشده باقی مانده است.

خسته قاسم شاعری به تمام معناست. روانی شعر، سادگی بیان و مضامین اخلاقی تربیتی

وی بی‌همتا است:

ای آق‌لار گلین سیزه سؤیله‌ییم
ازل یاخشی اولار یار آشینالیغی
سن سئوه‌سن یارین سنی سئومه‌یه
اولار بولبول ایله خار آشنالیغی.

عشق وطن در شعر او جای والایی دارد :

یئننه وطن یادا دوشدو
بیز اولدوق ائلر آیریسی.
یاریم بیر گونه دؤزمزدی

^۱ دیوان خسته قاسم، تبریز.

^۲ کلیات استاد شهریار، به همت پروفیسور دکتر حمید محمدزاده، تهران، ۳ جلد. ۱۳۶۷.

ایندی قال ایلر آیرسی.

بهره گیری وی از ضرب‌المثلها، تکیه کلامها، اصطلاحات عامیانه و فرهنگ مردم بر شعر او جذابیت و سادگی و زیبایی خاصی بخشیده است.

درباره‌ی او تا امروز داستانهای مختلفی روایت شده است که می‌توان نمونه‌های زیر را نام

برد:

۱) سفر اردبیل خسته قاسم

۲) سفر اورمیه خسته قاسم

۳) سفر داغستان خسته قاسم

۴) علی یار و معصوم

۵) خسته قاسم و ملک سیما

۶) جمال و عبدالله

۷) سفر مشکین خسته قاسم و...

اشعار خسته قاسم اگر چه به صورت مدون و یکجا به دست ما نرسیده است اما در جنگهای مختلف در سده‌های گذشته، برخی از اشعار او آمده است. در اواخر قرن ۱۹ نخستین بار دیوان اشعار خسته قاسم توسط م. محمود بی‌اف چاپ شده است. نشریه‌ی «کاسپی» شماره ۱۳۷ در سال ۱۸۹۵ نیز داستان ملا قاسیم را چاپ کرده است. پروفیسور سدنیک پاشایف در سال ۱۹۷۵ در باکو دیوان مستقل و کامل او را چاپ کرد. در ایران نیز اشعار خسته قاسم بارها به چاپ رسیده است از آن جمله محمدعلی نقابی در سال ۱۳۷۳ مجموعه اشعار خسته قاسم را در تبریز به چاپ رساند. حسین سیامی در سال ۱۳۷۳ ضمن چاپ اشعار او در تبریز، معلومات و تحقیقات خوبی درباره‌ی حیات و آثار خسته قاسم ارائه داده است. عاشیق حسین ساعی در سال ۱۳۸۰ کتابی تحت عنوان «خسته قاسم و عاشیق داستانلاری» در تبریز به چاپ سپرد و در نهایت مجموعه‌ای بسیار نفیس از اشعار خسته قاسم با مقدمه‌ای عالمانه از طرف محمد عبادی قاراخانلو (آلشیق) در سال ۱۳۸۴ در تبریز به چاپ رسید.

آشنالیغی

آی آغلار گلین سیزه سؤیله ییم،

ازل یاخشی اولار یار آشنالیغی.

سن سئوه‌سن، یارین سنی سئومه‌یه،

اولار بولبول ایله خار آشنالیغی.

باغبان اودور زحمت چکه الشه،

سالدیغی باغ چیچک‌لشه گوللشه،
اگر گوجسوز گوجلو ايله گولشه،
اولار ترلان ايله سار آشنالیغی.

«خسته قاسم» غم الیندن مست اولا،
اهل درویش خرقة سینده^۱ پوست^۲ اولا،
بیر آدام کی لقمه ايله دوست اولا،
اولار یاغیش ايله قار آشنالیغی.

ائیلر - ائیلر

ائله بیر کیشی-نین توت اتگیندن،
بیل سنه ایمدادی اول ائیلر - ائیلر.
ذرّه داش گوّتورسن لعل ائیلر - ائیلر.
یئردن داش گوّتورسن لعل ائیلر - ائیلر.

بؤهتان دئمه، بؤهتان توتار آدامی،
قول ائیلر، بازار دا ساتار آدامی،
جهنّم اودوندان بتر آدامی،
یوخسوللوق یاندیریب، کول ائیلر - ائیلر.

عاقل اینسان دئمز هر گؤردوگونو،
دالدالار دوشماندان وای دئدیگینی،
گؤرمز سن ناکسین پای وئردیگینی،
وئرسه ده متّین بول ائیلر - ائیلر.

«خسته قاسم» دئیر سؤزون بو باشندان،
پای اومما قوهومدان، یاردان، یولداشدان،
اؤزون امک چکسن سو چیخار داشتان،
اریدر داغلاری یول ائیلر - ائیلر.

ایشی

آدام وارکی اؤز گه‌لره لاغ ائیلر،
فیکیر وئرسن عیبه‌جردی هر ایشی.
هر مجلسده اؤز یئرینی تانیماز،

^۱ خرقة : درویش لر گئین پالتار.

^۲ پوست : دري - درویش‌لر ریاضت اوچون دریدن پالتار تیکیب گئیرمیشلر.

ائل یانیندا اولماز اونون ارزیشی.

نامرد جهدی اونو مرده یئتیرمز،
قوناق گلسه پارا چۆره ک گتیرمز،
وت کۆک اوسته بیتر، اصلین ایتیرمز،
اینانمیرسان ائیله گیلن تفتیشی.^۱

یالان سۆز بعضینه شوکتدی، شاندی،
آخشام سۆز دانیشیر، سحر پئشماندی،
یئیر نان و نمک گئدر دوشماندی،
ائله آدام نه آرواددیر، نه کیشی.

«خسته قاسم» سن دوشمانین آتگینان،
متاحینی خریدارا ساتگینان،
شاهی مردان دامنیدن توتگینان،
آلاهی سن چاغیر ائتمه تشویشی.^۲

بللی دیر

آی آغالار سیزه تعریف ائیله ییم،
گلن آیین گلیشیندن بللی دیر،
کیمی قونار، کیمی کۆچر یوردوندان،
فلکین ده گردیشیندن بللیدیر.

نامرده اوز سالما اوزون گۆتورمز،
نامرد قوناغینا چۆره ک گتیرمز،
وت کۆک اوسته بیتر اصلین ایتیرمز،
بد اصیل ده یئیریشیندن بللی دیر.

هر کیم قاپیسیندا بئش کئچی ملر،
تکبر ائیله ییب مجلسه گلر،
گۆزو کله سینده هر جای^۳ گولر،
هر جای ده گولوشوندن بللی دیر.

صباح محشر گونو قورارلار سانی،
کیمسه سالا بیلمز قصری ائیوانی،

^۱ تفتیش : آختاریش - تحقیق.

^۲ تشویش : اضطراب.

^۳ هر جای : آوارا، سراسری.

هر آنلاماز دئییر منم کئیوانی.^۱
کئیوانی دا تیکیشدن بللی دیر.

«خسته قاسم» سؤزون سالما درینه،
عاشیق، معشوق ایلن گرک سورونه،
مرد آند ایچر ایستکلینین سرینه،
ایستکلی ده با خیشیندان بللی دیر.

تلسمه

فلک کمند آتیب سنی ده ییخار،
دلی کؤنول دؤلت وارا تلسمه.
باجارسان همیشه یاخشیلیق ائيله،
خایین دوشر آهی زارا تلسمه.

بختین گر یار اولسا سنی اوجالدار،
بئفر قوهوم قانا نلاری قوجالدار،
ظالم دونیا بیر گون سنی گيجلدر،
بارسیز باغلار یئتر بارا، تلسمه.

بختین گتیرمهسه داغلارا قاچما،
بختین گتیرنده یئتنی سانجما،
«خسته قاسم» نادانلارا سیر آچما،
قانانا وار اومید چارا تلسمه.

کیشی

ار^۲ اودورکی ائل باشینی ساخلایا،
الته اؤزباشین ساخلار هر کیشی.
دوشمان باریشدیرا، قانلار باغلایا،
اودور ائل ایچینده معتبر کیشی.

نامردین چؤره گی قارین دویورماز،
ایکی قانلی بیر - بیریندن آییرماز،
یوز نامرد ییغیشا بیر ایش قاییرماز،
الته کی ایش دوزلدر نر کیشی.

^۱ کئیوانی : کندخدا، خان.

^۲ ار : ایگیت.

من «خسته قاسم» هم کمر بسته،
کیشی لر یارانیب بیر نچه دسته،
کیشی وارکی داغی قویار داغ اوسته،
سؤیله یرلر اونا پرهنر کیشی.

یاخشیدی

دلی کؤنول مندن سنه امانت.
دئمه بو دونیادا قالیم یاششیدی.
بیر گون اولار قوهوم قارداش یاد اولار،
دئمه اولوسوم وار ائلیم یاششیدی.
بیر یئرہ گئدندہ اؤزونو اؤیمہ،
شیطانا باج وئریب، کیمسہ یہ سؤیمہ،
قوتلی اولساندا، یوخسولو دؤیمہ،
دئمه کی زورلویام قولوم یاششیدی.
قوچاقدان اولوبسان قوچاق اولگینان،
قادادان بالادان قاقاق اولگینان،
ال آچیق اول، مرد اول، آچاق اولگینان،
دئمه واریم چوخدور، پولوم یاششیدی.
«خسته قاسم» کیمہ قیلسین دادینی،
جانى چيخسين اؤزو چکسين اودونو،
یاخشى ایگیت یامان ائتمز آدینی،
چون کی یامان آددان اؤلوم یاششیدی.

دونياسان

نه قدر زحمت چکيب حؤرمت ائيلهيم،
آخير دا گؤرورم يالان دونياسان.
يارانميشلار اولماز سندن ايراضى،
قانانا بير کلمه تالان دونياسان.
کيمينين آليرسان ناموسون عارين،
گولويستان اولاندا گؤرمه ديم بارين،

مین ایل عؤمر ائدهنین دؤولتین وارین،
گؤز یوموب آچینجا آلان دونیاسان.

گلن گئدیرسن کی هله قالیرسان،
گونده بیزه مین بیر هاوا چالیرسان،
«خسته قاسم» دئیر: دائم دولورسان،
اول نوحی نبی دن قالان دونیاسان.

دونیانین

چرخ فلک منله یامان باشلادی،
نه چوخوموش آهی زاری دونیانین.
باغبان اولدوم گیردیم دنیا باغینا،
حئیف کی یوخوموش باری دونیانین.
ازلدن دوست ائتدی منی قانیدردی،
یالان ساتدی اوره گیمی یانیدردی،
دردمنی چولقادی^۱ بوش دولانیدردی،
هئچ یوخوموش اعتباری دونیانین.

«خسته قاسم» دئیر: اوزوم گولمه‌دی،
حکیم لقمان درده درمان بیلمه‌دی،
گؤزومون یاشینی کیمسه سیلمه‌دی،
تؤکولدو باشیما ناری^۲ دونیانین.

گلیب - گئدیب

قوجا دنیا سنی گزیب دولانان،
نئچه - نئچه رستم زال گلیب - گئدیب.
ایلانین آغزیندا زهری مار اولوب،
آری نین آغزیندا بال گلیب - گئدیب.

قوجالیدیپ ایللری قوجالیدیپ آیی،
قوجالیدیپ باهاری قوجالیدیپ یایی،
هم عمی قوجالیدیپ همده کی دایی،
کیمی ده دنیا یا لال گلیب - گئدیب.

«قاسیم» دئیر کیم کی سنه وورولدو،

^۱ چولقادی : بورودو.

^۲ نار : اود، آتش .

سنه باخیب داهی عؤمرو یورولدو،
عؤمور گردیشیمین ایپی قیریلدی،
کیمینین اینینده آل گلیب - گئدیب.

ائیلر

آی آقالار گلنه باخ گلنه،
ائیلهسه دردیسه بو درمان ائیلر.
بیر درده دوشموشم یوخدور علاجی،
نه افلاطون درمان، نه لقمان ائیلر.

من تانیرام جانیم اودا یاخانی،
قیزیل هئیکل^۱ دال گردنه تاخانی،
قایداسی دیر بو گؤزله باخانی،
نه چین لی، نه خوی لو، نه یامان ائیلر،
قیرخلار مجلسینده ساقی اولدوغوم،
دوشمان میدانیندا یاغی اولدوغوم،
یار قاپیندا من دوستاغی اولدوغوم،
نه قانون باغیشلار نه فرمان ائیلر،
«خسته قاسم» دئییر: بئله یارلارین،
ظولم وستم ائدیر غمگسار لارین،^۲
من اؤلرم خوریاد^۳ درسه نارلارین،
اوندا بو کؤنلومو پریشان ائیلر.

اوخوردو

بیر نازنین سئودیم مکتبخانادا،
حق کلامین دیل از بردن اوخوردو.
الینه آلمیشدی عشقین کیتابین،
منیم درسیم بیل از بردن اوخوردو.

من تا نیرام اؤز یاریمی نفسدن،
اول سبیدن کؤنول دوشمز هوسدن،
طاووس کیمی صدا وئره قفسدن،

^۱ هئیکل : حمایل، گردنبند .

^۲ غمگسار : غمخوار، وفالی دوست.

^۳ خوریاد : الچاق و پیس آدم .

بولبول کیمی خوش دفتردن اوخوردو.

«خسته قاسم» کؤمک دیلر خدادان،
ناز، غمزه سی عاشیقلا ری آلدان،
حیا ایله، حجاب ایله ملّادان،
گاه یواشدن، گاه بتردن اوخوردو.

اولا

بیر گؤزل سئوہسن بویو تاماشا،^۱
گؤرهن کیمی کؤنول اونا بنداولا.
گؤزه للیگی، گول جمالی بیر یانا،
دیل دوداغی شکر اولا، قند اولا.

بیر گؤزل سئوہسن قامتی بسته،^۲
گؤره نده عاشیغی ائیلہ یه خسته،
چوخدان آختاریرام بیر ائله کسده،
اشاره آنلایلا، دردمند اولا.

من «قاسیمام» ال گؤتورم جاناندان،
جانان قارشى گلسه کچه رم جانان،
رنگی آرتیق اولا گولدن - ریحاندان،
زولفلری بویینوما بیر کمند اولا.

ایندی

نه مد تدیر حسرتینی چکیردیم،
زنخدانی^۳ ائتدین منه آل^۴ ایندی.
تالان سالمیش هنده، بلخه، حبشه،
اوقاش ایندی، او گؤز ایندی، خال ایندی.

مجلسینده آل^۵ شرابلا ریچیلیلیر،
بوخاغیندان گوللر عطری ساچیلیلیر،
دیندیرنده دهانیندان آچیلیلیر،
شکر ایندی، نبات ایندی، بال ایندی.

^۱ تاماشا: اوجا بویلو آغاج آدیدير.

^۲ بسته: بیر قدر آچاق.

^۳ زنخدان: چنه ده و یا یاناقدا اولان چوخور.

^۴ آل: حیلہ، کلک.

^۵ آل: قیرمیزی.

قوربان اولوم اولوسونا ائلینه،
زر نیشانلی شلته سالمیش بئلینه،
پای اندازدی نازلی یارین یولونا،
بو باش ایندی، بو جان ایندی، مال ایندی.

یتر گئیدیگی اطلس^۱ ایله خارادی،^۲
منی قویوب اؤز گه لره وارادی،
آی آغالار منیم باختیم قارادی،
کیتاب آچدیم بئله گلدی فال ایندی.

«خسته قاسم» دوست کویانا وارانلار،
ناموس آنلار، غیرت آنلار، عار آنلار،
حرف ایچینده الیف ایدیم یارانلار،^۳
فلک ایدی قدیم اولدو دال ایندی.

گلدین سئوگیلیم

قدم باسدین دیده لریم اوستونه،
سن خوش گلدین، صفا گلدین سئوگیلیم.
قوربان اولوم سیاه چشمین مستینه،
نه عجب انصافا گلدین سئوگیلیم.

صاباحادک دیده لریم اویمازدی،
سئیراغبیلار^۴ قانیمیزدان دویمازدی،
او ظالیم لر سنی منه قییمازدی،
سن ائیلهدین وفا گلدین سئوگیلیم.

عندلیب تک آیین دیلار گولومدن،
آه چکیرم اوره گیمدن دیلیمدن،
اغیار طعنه سیندن منیم ائلیمدن،
چکدین جو رو جفا گلدین سئوگیلیم.

یار یانیندا یاسلاتارام من یوز ایل،
سن تزه غنچه سن من شیدا بولبول،
بو درد منی اؤلدوردی یقین بیل،

^۱ اطلس : ایک پارچا.

^۲ خارا : ناخیشلی ایک پارچا.

^۳ یارانلار : یولداشلار.

^۴ سگ رقیبلر

سن دردیمة شفا گلدین سئوگیلیم.

من «قاسیمام» سینهم حاققین کلامی،
شوکور حاققا یار ائشیدیب نالامی،
جمالین شعلهسی باسمیش عالمی،
دوشوب قافدان - قافا گلدین سئوگیلیم.

گۆزه له

گزه - گزه بیر حیکمته توش اولدوم،
عجب قارشى گلدی گۆزهل - گۆزه له.
آتدی کیرپیکلرین یاخدی جانیمی،
بیلیم نه سؤیلهدی گۆزهل - گۆزه له.

تغایر^۱ اولموشام آزیله چوخلا،
ساخلا نظربنده سن منی یوخلا،
لطف ائيله بیر گئجه قوینوندا ساخلا،
بو سینیق کؤتلومو گۆزهل - گۆزه له.

بئله جبرلره من چوخ دؤزموشوم،
گۆزهل جمالینین وصفین یازمیشام،
بیچاره «قاسیمام» دونیا گزمیشم،
گۆرمه دیم سنین تک گۆزهل گۆز آلا.

^۱ تغایر : دیشیکلیک.

عاشیق واله

اگر از زندگی عاشیق واله اطلاعات دقیقی در دست نداریم بر اساس منظومه‌ی معروف واله و زرنگار می‌توان گوشه‌هایی از زندگی و آثار ادبی او را به دست آورد. آنچه از این مجموعه به دست می‌آید اینکه او، یکی از عاشیقهای قرن ۱۸ میلادی است که در قره باغ به دنیا آمده و تحصیلات کاملی را به انجام رسانده و شاگردان بسیاری را تربیت کرده است. او، تحصیلات دینی را به پایان رسانده و به ادبیات سه زبان فارسی، عربی و ترکی تسلط کامل داشته و دیوان شاعران بزرگی چون حافظ و نوایی، فضولی، نظامی، جامی، سعدی را مطالعه کرده است. از لحن اشعارش چنین بر می‌آید که او مرگ واقف شاعر بزرگ آذربایجان را درک کرده است زیرا در شعری از مرگ او سخن می‌گوید و تأسف خود را از نبود او بیان می‌کند:

هانی موللا پناه، بی وفا جهان

تخلوصو واقف، نظمی در افشان

ایندی ائله ییسن حق ایله یکسان

تا پماق اولماز او کمالدا، جاهانی^۱

واله علاوه بر مسائل دینی و ادبی، واقف به مسائل تاریخی، فلسفی بوده و تسلط کامل بر مسائل روز داشته است. آنچه از مرده ریگ میراث واله می‌توان استنباط کرد که وی، دارای اطلاعات کافی و بینش عمیق در مسائل اجتماعی بوده است.

هیچ دیوانی از عاشیق واله در دست نداریم فقط برخی از اشعار او را در داستان «واله و زرنگار» می‌توان یافت. این داستان در طول چند سده توسط دهها عاشیق روایت گردیده و اشعار واله در آن گنجانیده شده است. این منظومه بیشتر شکل مناظره بین عاشیقها را دارد. می‌دانیم عاشیق واله استادی به نام عاشیق صمد دارد که واله خود در بسیاری از اشعارش به احترام تمام از او نام می‌برد. در عین حال شاگردی هم به نام صمد دارد.

شاگردش عاشیق صمد، روزی رو در روی استادش واله قرار می‌گیرد و کار به جدایی می‌کشد. عاشیق صمد به تنهایی به هنر عاشیقی می‌پردازد و آوازه‌ی نیگارخانیم به گوش او می‌رسد. نگار دختری بود زیبا و سخندان که شرط بسته بود اگر عاشیقی پیدا شود که او را در مناظره (دیشمه) ببرد همسر او خواهد شد. عاشیق صمد با این آرزو که نگار را در مناظره برده و با وی ازدواج خواهد کرد راهی سرزمین نگارخانیم می‌گردد اما مغلوب شده و به زندان می‌افتد. نگار خانیم از زبان عاشیق صمد، نام و نشان عاشیق واله را یاد می‌گیرد و طی نامه‌ای او

^۱ واله و زرنگار، به همت جواد در بندی، تهران، ۱۳۸۰.

را به مبارزه دعوت می‌کند. عاشیق واله چون نامه را دریافت می‌کند تصمیم می‌گیرد تا به این مناظره بپردازد. از نامزدش صنم جدا شده و در سر راه با چند عاشیق روبرو گشته و همه را مغلوب می‌سازد تا پیش زرنگار خانم می‌رسد چندین بار با هم به مناظره می‌پردازند و هر بار عاشیق واله او را مغلوب می‌سازد، اما او دیگر نمی‌تواند با زرنگار ازدواج کند زیرا خود نامزدی زیبا دارد و نسبت بدو وفادار است از طرف دیگر بعد از این مناظره، عاشیق واله باعث می‌گردد همه ی چهل عاشیقی که زندانی زرنگار شده بودند آزاد گردند، جوانی دیگر به نام قره خان، زرنگار را دوست می‌داشت و عاشیق واله که برنده ی این میدان بود دست زرنگار را در دست قره خان می‌گذارد و با هم ازدواج می‌کنند و خود به سرزمین مادری اش قره‌باغ بر می‌گردد. اینست داستان عاشیق واله و زرنگار. آقای جواد در بندی این داستان را بر روی کاغذ آورده و در سال ۱۳۸۰ در تهران به چاپ سپرده است.

عاشیق واله و زرنگار

نچه پادشاهلار گلدی صاحب جنگ،
جمشید جم، نوشیروان و هوشنگ،
دقیانوس، هلاکو، چنگیز، تیمورلنگ،
اونلاردان بیرجه‌سی بوزامان هانی؟
هانی خسرو، شیرین، یوسف، زلیخا،
هانی اصلی، کرم وامق و عذرا،
شیخ صنعان سئومیش ایدی بیر ترسا،
اونلارین، بیرجه‌سی بو زامان هانی؟
حافظ و نوائی، فضولی، جامی،
شیخ سعدی، هلالی، عرفی نظامی
دونیا سنده گشت ایلیب، تمامی،
فردوسی تک نطقی درخشان هانی،
هانی؟ موللا پناه، بیوفا جهان،
تخلوصو، واقف نظامی در افشان.
ایندی ائله‌میسین حق ایله یکسان.
تاپماق اولماز اوکامالدا، جاهانی؟

ایتیرمیشم مارالیمی،
بیر سینه‌سی یارالیمی:

گوندوز، صبر و قراریمی،
گئجه یوخوم، کسن دیلبر.

بونه عادتیر انساندا،
اختیار قویمادین جاندا،
بو ظلم اولماز مسلماندا،
کافی رمی سن؟ نه سن دیلبر؟

چهار عنصردن، شش جهتن،
بیر قطره، منی دن اولموشوز پیدا،
عدم دریاسیندا قالدیم آلتی آی،
قدرت قادر و خالق اشیاء،

رحم ایچینده اول بنیاد اولدو دیل،
ایکی نقطه گوزوم اولدو مقابل،
بیر داماق بیر جیگر اولوندو حاصل،
دو ققوز گونده تامام اولدو بو اعضاء،^۱

ساللانا، ساللانا، باغا گلنده،
سرو قامتیندن، خجالت چکر،
لاله، یانا قلاردان، نرگس، گوزونده
غنچه، گولوشونده، ندامت چکر،

نسترن، بنفشه، چالیش سا، یوزایل،
چتیندیر، غمزه نه، یئتیشسین، موشگول،
مگر زولفلرینده بحث ائدر سونبول،
دوشر ایاقلارا، غرامت چکر.

والهین باغیرینی ائیلهدین بریان،
یاندیردین یولوندا ای ابرو کمان!،
بیر تک من دگیلم حسنونه حیران،
حسرتینی گل ولایت چکر.

^۱ آذربایجان تاریخینه بیر باخیش، دوققور جواد هیات تهران، ۱۳۵۸، جلد اول صفحه ۱۵۴.

گۆرهن دئیر نه آغلارسان،
هر دردی، باش اولان کؤنول،
آخیردا، زوتار باغلارسان،
غمه یولداش اولان کؤنول،
دؤیمادیم من، گؤز قاشیندان،
یاندیم عشقین، آتشیندان،
گئتمز دومان هئچ باشیندان،
باهاری قییش اولان، کؤنول.

واله دئیر: گوللو خارسان
بیوفا، بی اعتبارسان
دئدیم بلکه، دؤزن یارسان،
گول باغری داش اولان کؤنول.

جنت شهرینه وارد اولموشام،
بیلیمیر یار ایچون، نه ائدیم ایندی.
زولفون لشگر چکمیش گنجین اوستونه،
نه بیدق گؤرونور، نه عالم ایندی،
توکنمز زولفولرین ها، سای ائلهدیم،
موسانین دستینده، عصای، ائلهدیم،
بیر بدخو طرلانا، هاسای ائلهدیم،
نه منه، رام اولدو، نه اله میندی
واله: اینان سگ رقیبدير بد انسان،
کؤنول برک آلمادین خالدا بد انسان،
نه قدهرکی جان چیخماييب بدین، سان،
کسیلمز « یئنی دهن، نه عالم ایندی.

آدم آتا ایچون فرمان ائئنده،
یئتمیش ایکی میلت، سؤیلر آمان هی!
بیر پادشاه، قاثیم اولسا یئرینده
ساقی سی، صهباسی، سؤیلر آمان هی!

آق قار آندا، قاطیر آندا، آت آندا،
اوخو تیتیرهک اووچو، اوون آتанда،
حلاج منصور، پاموغونو آتанда،
توخماق دئیهر: کیریش سؤیلر آمان هی!

خسته واله، مین سمندین، سور، یئری،
قیامتده سالیناندا، سور، یئری،
غوغا گونو، مین اؤکوزون، سور، یئری.
کوتان ده گر داشا، سؤیلهر، آمان هی!

یول گئیچیبن زیارته گئدهنلر،
بیر یتیمی، سئویندیرسن یاخشیدیر.
نه لازیمدیر زحمت چکیب یول گئتمک،
آج، چیلپاقی گئیندیرسن یاخشیدیر.

من بیلیرم شهرت اوچون گئدیرلر،
اوزون یوللارینی، گؤدهک ائدیرلر،
آخیر گلیب فقرانی، دیدیرلر،
دوز انسانین خیرین دئسن یاخشیدیر.

من واله ام، دوز دور منیم ایلقاریم،
هئیچ کیمسه یه یوخدور منیم آزاریم،
منه قسمت اولسا او زرنگاریم،
او یار قوللوغوندا دورسان یاخشیدیر.

دئی نئجه شاداولوم بو عالمده من
دنیا فانی، انسان مهمان دگیل می؟
اون سگیزمین بؤیوک سیرلی دریالار،
باشدان باشا دولو آل قان دگیل می؟

تریخین جریانی بیزه یان وئیر،
ظالیمه، جلادا، قووت، قان وئیر،
فقیر فقرالار، واختسیز، جان وئیر،
زامانا یوخسولا دوشمان دئگیل می؟

۲۵۰ / فرهنگ شفاهی مردم آذربایجان

ظالیمی شاه ائدهر بی مروت فلک
ظولمونو گؤرنده: دئییر؛ مبارک
قویمويور عالمدہ، بیزده گون گؤره ک
انسانا ظولم ائدن، انسان دگیل می؟

واله نئجه دؤز سون بئله محنته؟
طریق اهلی دوچار اولوب مهلته
نئچه پیرانه لر گلیب - منته
قامچی آلتدا، جسمی عریان دگیل می؟

باشینا دولانیم ای عاشیق واله،
اگر عاشیق سن سن؟ بو میدان گل!
یا عاشیقلیق آدین گؤتور اوستوندهن،
یا سور، سمندینی بو مئیدانه گل،

دیلیمدهن چیخیبدیر، بیر بئله ایلغار.
کیم، منی باغلاسا، اولام اونا، یار،
عاشیقلار باشیندان تیکدیرهم منار،
قییار اولسان سن ده، شیرین جان گل.

بیر نئجه عاشقی ائله میشم بند،
ایاغیندا کونده، بو یینو ندا کمند،
آدیم زرنگار دیر، مکانم دربند
آلار اولسان سن ده داغستانا گل

دو، دئییبن قره باغدان، گلیرهم
مندن داوطلبی، وارسا، دئ گل سین!
بودونیا دا جهنمی، گؤرسه دیم،
هانسی بنده، گوناهاکارسا، دئ گل سین.

میدانا، گیره رم، دیوانه، نسبت،
پهلوانم، ابول مرجانه نسبت
فضولی، فردوسی، نظامی نسبت،
اولاردان دا، خبر وارسا، دئ گل سین.

واله‌ام مولام تک گیرم جنگه،
نئجه کی، مرحبی، سالمیشدی، تنگه،
من ده گللم، دمیرقاپی دربنده،
اؤزوندهن اوستادی، وارسا دی گلسین.

توی ائویندهن گلن قیزلار گلین‌لر!
تویونوز دان عجب - حاللی گلیرسیز،
عاشیق اؤلدورمگه واردی قصدی نیز،
فیکر ائیله‌ییب، نه خیاللی گلیرسیز.

بیر بیرین چاغیریر، نه شیرین باجی،
بیر درده، دوشموشم، یوخدورعلاجی،
نه واختدیر، دهانیم، دادیر آجی،
هر اوچووز ده، لی باللی گلیرسیز.

عینیوی، عینیمدهن سن سالما ایراق،
تؤکولور چشمیمدهن او قانلی فراق،
بیر واله، بیر صنم، بیر خلوت اوتاق،
حاییف اولسون قیل و قاللی گلیرسیز.

سنی گۆردوم، هوش اوینادی، سریمدن،
بیر اود سالدین شیرین جانہ گئدیرم.
آتشین دن، اود دوتوبان آلیشدیم،
پروانه تک یانا یانه گئدیرم.

شیدا بولبول جوت دولانیر گولشاندا،
یعقوب تک آغلارام دائم کنعاندا،
چون شاگردیم، صمد قالیب زنداندا،
قوتار ماغا، داغستانه گئدیرم.

گۆزونون یاشینین، فداسی اولوم،
گئدرسم، گلهرم سن گوزله گولوم.
دمیرقاپی دربنده، دوشوب یولوم.
شاگردیم، آماغا، داغستانه گئدیرم.

باشینا دؤندیوم آنا،
حلال ائیله، همت ائیله،
سودون امدیم قانا قانا،
حلال ائیله همت ائیله!

گئدیرم من دوزلریله،
ویداعلاشمام سیزلریله،
یئنی یئتمه، قیزلاریله،
حلال ائیله همت ائیله!

سوسن لی، سونبوللو داغلار،
حلال ائیله همت ائیله،
بنووشه لی، گوللو باغلار،
حلال ائیله، همت ائیله!...

گوئی چمن لی دوزلری ایلن،
دؤوران سوردوم، سیزلریلن،
یئنی یئتمه، قیزلاریلان،
حلال ائیله، همت ائیله!...

واله گئدیر بیر مورادا،
سیغینار، قادر اوستادا،
یا گلیم، گلمی ییم، یادا!
حلال ائیله، همت ائیله!...

بیر قیز ایله، بیر گلینین بحثی وار،
گلین دئیر: بوگون یدان منیم دیر.
قیز دئیر: آچیلمامیش غنچه ییم
فصل باهار: باغ - ریحان منیم دیر.

گلین دئیر: اؤردگیم وار، غازیم وار.
شیرین - شیرین صحبتیم وار، سازیم وار.
سالاناندا، یوز قیز قدر، نازیم وار.
حیا، ایمان، ادب، ارکان منیم دیر

قیز دئییر: من اوخشامیشام آناما،
لعل و مرجان دوزولوبدور، تاناما،
ال وورسالار، سیندیر ارلار شاماما،
ال دیمه‌میش تاغ و بستان منیمدیر.

گلین دئییر: گل قیز دوشمه آرایا،
گر من اؤلسم، عالم باتار قارایا،
بزه‌نهرک، ساللام، سنی بلایا،
شوق سالان، جمال و جان منیمدیر،

واله دئییر: ایکینیزه من قوربان،
یولونوزدا، من قویموشام، باشلاجان
ائیلهمه‌یین بو غریبی خسته جان،
سیزدن اؤترو چشم گریان منیمدیر.

آلا گؤز بیر جوت سونانین.
هانسینا قوربان من اولوم،
عشوه ساتیپ جان آلانین.
هانسى نا قوربان من اولوم.

قـدی، قامتی دونیادا،
ماشـا آلاـه چکن اوستادا
هر ایکیسی، ملکزاد!
هانسینا قوربان من اولوم.

بیری ماه منوردی،
بیری شمس ایلن قمردی،
هر ایکسی چوخ گؤزهلدی،
هانسینا - قوربان من اولوم.

واله دئییر: باغ ایچینده،
شامامالار، تاق ایچینده،
بیر خلوت اوتاق ایچینده،
هانسینا، قوربان من اولوم؟

ایکی تازه نوجوانیم،
غمزەلری تۆکور قانیم،
واله دئیر: بیرده خانیم؟
هانسینا قوربان من اولوم؟

بوردا، بیر گۆزەله، نابلد اولدوم.
بیر سۆز دئدیم، قورودیلە بوکولموش.
خطائی نی گۆر جک، خطا ائله دیم،
دُرر گوهر سر مندیله بوکولموش.

یولوم دوشدو، قوناق اولدوم بونلارا،
گئینیپ، بزه نیب یاشیل آل لارا،
قیزیل، قولباق لؤلؤ شمشاد قول لارا
گوموش کمر اینجه بئله بوکولموش.

قوربان اولوم، آلا گۆزون مستینه،
بال تۆکولوب، آل دوداغین شستینه،
آلیم قویوم، ترسینه نین اوستینه،
دار چینە، میخه یه، هله بوکولموش.

قوربان اولوم، اودومونا، سویونا،
مینا گرد نینه، اوجا بویونا،
دیوانه واله ی سن آل قوینونا،
گۆرن دئسین بولبول گوله بوکولموش.

باشیوا دولانیم آی زنبور چایی
گلیب سندەن نئجه جانلار گئچیددی،
چای منی اۆلدورسه، سن اولدون قانلی
نئجه نئجه قهرمانلار گئچیددی.

اوجا داغلار آرامیزی آلماسین،
فلک منی داھی گۆزده ن سالماسین،
ایستیرسن کی، سئوگیم آغلار قالماسین،
چوخ عاشیقلار چوخ عومانلار گئچیددی.

واله دئییر اعتبار یوخ بئش گونه،
رحمین گلین، من فاغیرا، مسکینه،
شاهلار شاهی، شاه مردان عشقینه،
واله کیمی نو جاوانلار گئچیدی.

قاراباغدان سفر ائتدیم،
مولک شیروانا، من گلدیم،
مجنون تک دوشدوم صحرا،
دلی، دیوانه، من گلدیم.

شامانی شهرینه یئتدیم.
عجائب، سیئرلر ائتدیم،
داش کسن، گدی یی، اؤتدوم،
هانسی رضوانه من گلدیم.

خوشدو، جاوانی، یایلاغی،
سویوق سولار، تر بولاغی،
باهار فصلی، گولون چاغی،
عجب خندان، من گلدیم.

من واله ام زرنگارا،
سیغیندیم پروردگارا،
جانیمی سالدی اودلارا،
مثل پروانه من گلدیم.

ساری عاشیق

ساری عاشیق یکی از عاشیقهای نامدار و برجسته‌ی ادبیات آذربایجان است که دیوان اشعارش حاوی بهترین بایاتی‌های عاشقانه می‌باشد. آنچه از دیوان وی به دست می‌آید اینکه او یکی از معروفترین عاشیقهای قرن ۱۱ هجری است. مقبره‌ی وی در روستای «گوله‌بورد» کشف شده است که تصویر سازی بر روی سنگ قبر وی کنده شده است. این مقبره در سال ۱۹۲۷ کشف شده و بر اساس این یافته، تحقیقات ارزنده‌ای صورت گرفته و آثار این عاشیق از جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته و مقالات ارزشمندی به چاپ رسیده است. نخستین بار دیوان کامل وی به همراه اطلاعات قابل توجه درباره‌ی زندگی و بررسی آثارش توسط ادیب گرانمایه - سلمان ممتاز چاپ گردید. این دیوان در سال ۱۹۳۴ نیز چاپ شده و مورد توجه ادیبان قرار گرفت و در سالهای بعد توسط بسیاری از ادیبان، مقالات ارزنده‌ای در مورد ساری عاشیق و منظومه‌هایی درباره‌ی زندگی وی نوشته شده و جای خود را در تاریخ ادبیات آذربایجان باز کرده است. بسیاری از محققان و اساتید ادبیات شفاهی آذربایجان تلاشهای عالمانه‌ای را در بررسی بایاتی‌های ساری عاشیق به کار بستند از آن جمله نویسندگان «ادبیات شفاهی مردم آذربایجان» ساری عاشیق را به خوبی شناسانده و در آثارش تدقیق لازم به کار برده‌اند.

در ایران ابتدا صمد بهرنگی در مقاله‌ای مفصل این عاشیق را معرفی کرد، سپس دکتر ح. م. صدیق در کتاب «عاشیق‌لار» او را معرفی کرد، در همان سالها، راقم این سطور در اثر «منظومه‌های آذری» به بررسی آثار و زندگی عاشیق همت گماشت که تداوم این بررسیها را می‌توان در دوران بعد از انقلاب در نشریات مختلف از جمله امید زنجان دید.^۱

ساری عاشیق در یکی از روستاهای اهر به دنیا آمده و دوران جوانی و باروری هنری خود را در قاراداغ به سر آورده و سپس به «زنگه‌زور» واقع در نخجوان رفته و در روستای «قاراداغلی» مسکن گزیده است. مقبره‌ی وی در روستای گوله‌بورد از توابع زنگه‌زور در تپه‌ای به نام عاشیق یایلاقی کشف شده است و بر روی مقبره‌اش گنبدی به سبک معماری آذربایجان در دوران صفوی بنا گردیده است. اما بر روی سنگ قبر وی علاوه بر تصویر ساز، جهت قبر وی نیز رو در روی قبر معشوقه‌اش «یاخشی» قرار گرفته است. دلیل چنین دفنی را - ساری عاشیق رو به روی یاخشی - شعر ذیل می‌دانند:

من عاشیق ترسینه قویون

^۱ صمد بهرنگی، مجموعه مقالات، تبریز، ۱۳۴۷.

- ح. م. صدیق، عاشیق‌لار، تهران، ۱۳۵۵. - محمدرضا آذرلو، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴. - م. کریمی، ساری عاشیق، امید زنجان، شماره ۷۵، ۱۳۷۴.

تر تنی، تر سینه قویون
یاخشی نین قیبله سینه
عاشیقی تر سینه قویون.

امروز بایاتی‌های بسیاری در زبان عاشیقه‌ها و مردم عادی زمزمه می‌گردد که آگاهان به ادبیات عاشیقی، این بایاتی‌ها را از آن ساری عاشیق دانسته‌اند، به نمونه‌هایی از این بایاتی‌ها توجه کنید:

عاشیق یامانا گله
دردین یامانا گله
یاخشی یاخشییا گنده
یامان یامانا گله.

من عاشیق بوداغ ایلن
گول سینمیش بوداغلین
سنة یاخشی دئمزلر
من اؤلسم بو داغ ایلن.

دایرةالمعارف آذربایجان، جلد ۱، زیر عنوان عاشیق چنین نوشته است: «آذربایجاندا ائل شاعیری، چالقیچی، بسته کار، مغنی، عاشیق یارادیحیلیغی، ادبییات، موسیقی، ایفاجیلیق، رقص و تئاتر المنت لرینی اؤزونده بیرلشدیرهن چوخ جهتلی، سینکرتیک صنعت دیر. عاشیق هم شعر و هاوا قوشور، هم ده ساز چالا - چالا اوخویوب اویناییر-».

جای تردید نیست که همانگونه که خود ساری عاشیق به خلق پیوسته است بایاتی‌های او نیز قاطی بایاتی‌های خلق شده است. به نمونه‌های دیگری از بایاتی‌های او توجه کنید:

عاشیقام باغدا دارا
زولفونو باغدا دارا
وفالی بیر دوست اوچون
روموگوز، بغداد آرا.
من عاشیقام قانلی گول
قانلی سئویش، قانلی گول
یئمیش بولبول باغرینی
چیخمیش آغزی قانلی گول.

بو عاشیق اودا یانندی
اود دوتدو اودا یانندی

یار چکدی من یئریدیم

من چکدیم او دایاندی.

در منظومه‌ای که بعد از مرگ ساری‌عاشیق، درباره‌ی او ساخته‌اند و عاشیقها در مجالس مختلف به نقل آن می‌پردازند، ماجرای عشق «یاخشی» و مخالفت برادر او «یامان» که همواره سد راه وصال این دو دلدادۀ بوده است داستان را پراز اضطراب و هیجان ساخته است. وصف ماجرای دلدادگی و تحمل رنج و عذابهای آندو، تم اصلی منظومه‌ی ساری‌عاشیق را تشکیل می‌دهد. بنا به همین داستان، یاخشی در جوانی فوت کرده و مرگ نابهنگام وی تأثیر عمیقی بر دل شاعر نهاده است و ساری‌عاشیق اکثر بایاتی‌های جانسوز خود را به او منحصر ساخته و در مرگ او سروده است.

ساری‌عاشیق از هنرمندان برجسته‌ی عصر خود بوده و امروزه نیز مقبره‌ی وی علاوه بر آذربایجانیان زیارتگاه دیگر ملل همسایه نیز می‌باشد و بایاتی‌های او در میان ارمنی‌ها و گرجی‌ها نیز مشهور است. محققان، بایاتی‌های ساری‌عاشیق را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: دسته‌ای شامل ترنم احساسات نجیب انسانی، عشق و محبت است که در آنها، عاشیق بادل‌ی عاشقانه، هیجانات، اضطرابات و جدایی و هجران دلدادگان سخن می‌گوید و حسرت وصال را به شکلی جاندار و طبیعی وصف می‌کند.

دسته‌ی دیگر از بایاتی‌های ساری‌عاشیق حاوی مضامین اجتماعی و سیاسی دوران خویش است.

ساری‌عاشیق در بسیاری از اشعارش، نام دلبر خویش را می‌آورد:

قاراقاشین اوخدور، گیر پیگین الماس

هارامدان اوخلاسان یارام ساغالماز

گئدر بو گوژه‌للیک سنه ده قالماز

اگر چه سرخوشان، آییل آیاخشی.

منی سنه عاشیق ائتدی یارادان

سگ رقیبی حق گوئتورسون آرادان

ایسته‌یرسن خبر توت گیل سارادان

یوللاریندا منم ساییل، آیا خشی.

او در قوشمایی دیگر، باز ردیف یاخشی را به کار بسته است:

گوژوم گوژجک سنی، ایستر کام آلا

بورقه‌یین یوزوندن داغیدیر یاخشی.

فلک قویماز کیمنه یئتسین کامالا

باخما بوکج رویین داغیدیر یاخشی.

در اشعار عاشقانه‌ی ساری عاشیق، معشوقه‌ی شاعر چنان توصیف می‌شود که گویی زلف او چون زنار است و سینه‌اش سجاده، رخ زیبایش قشنگتر از پریان افسانه‌ای و زیباتر از حوریان بهشتی است. در شعرهای ساری عاشیق، اندیشه‌ها و احساسات عاشقانه‌ی وی صریح و روشن بیان می‌شود و شکستن دل انسان، بویژه انسانی که پای بند عشق است به معنای نابودی و شکست مهرورزی است:

من عاشیق، یوز قانندی
اللی قانندی، یوز قانندی
کعبه ییخماق بیر ائودی
اوره‌ک سیندی یوز قانندی.

شکوه و شکایت نیز در اشعار ساری‌عاشیق جای خاصی دارد. ساری عاشیق از کوچهای بی-امان و اجباری سخن به میان آورده و از غربت نالیده است. معلوم است کوچهای اجباری یا تبعید مردم آذربایجان توسط شاه عباس صفوی و یا به اسارت افتادن مردم در جنگهای بی‌خود میان صفوی و عثمانی، مضامین اساسی شعر او را به خود معطوف ساخته است. اما در غم عاشقانه‌ی ساری عاشیق، بار معنایی اجتماعی نیز موجود است. او در بسیاری از اشعار خود، از شور بختی و بد طالعی مردم هم روزگار خود سخن می‌گوید:

من عاشیق‌ام، گوله ناز
بولبول ائدیر گوله ناز
دونیا پیس بیردونیا دیر
آغلایان چوخ، گولن آز

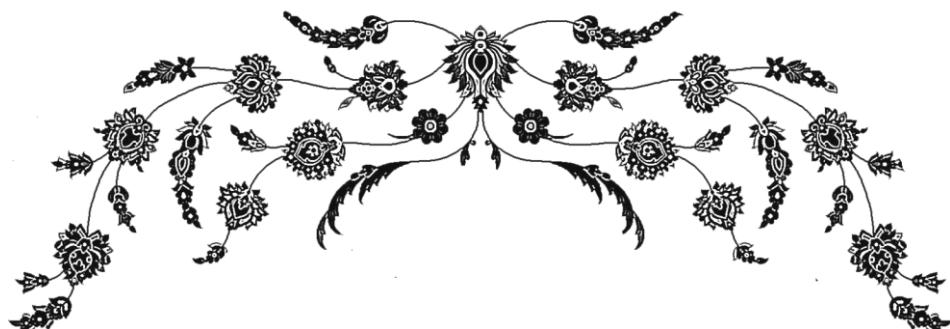
منابع و مآخذ:

- (۱) افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- (۲) ح. صدیق، عاشیق‌لار، تهران، ۱۳۵۵.
- (۳) م. کریمی، عاشیق‌لار ادبیاتی، پیک آذر، ۱۳۸۱.
- (۴) چایلی، صمد، دیللن سازیم، تبریز، ۱۳۷۸.
- (۵) بهرنگی، صمد، مجموعه مقالات، تبریز، ۱۳۴۷.
- (۶) فرزانه، محمد علی، بایاتیلار، تبریز، ۱۳۴۴.
- (۷) دده قورقود، به همت محمد علی فرزانه، تهران، ۱۳۵۸.

- ۸) ح. صدیق، هفت مقاله، تهران، ۱۳۵۵.
- ۹) محمد رضا کریمی (آذرلو)، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۰) شوکوراف، آقایار، دده قورقود میتولوژیسی، باکی، ۱۹۹۹.
- ۱۱) عباسخانی، روح الله، سیرتطور هنر در آذربایجان، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۲) م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، جلد ۲، زنجان، ۱۳۸۴.
- ۱۳) آذربایجان ادبیات تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
- ۱۴) عاشیق قوربانی، دیوان، باکی، ۱۹۸۴.
- ۱۵) کاظم اف، پروفیسور غضنفر، قوربانی، کوچورن ناصر احمدی، تبریز، ۱۳۸۰.
- ۱۶) ممتاز، سلمان، ائل شاعیرلری، باکی، ۱۹۲۷.
- ۱۷) عباس و گولگز، به همت منظوری خامنه، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۸) عاشیق داستانلاری، خسته قاسیم، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۰.
- ۱۹) نقابی، محمد علی، خسته قاسیم، تبریز، ۱۳۷۳.
- ۲۰) سیامی، حسین، خسته قاسیم، تبریز، ۱۳۷۳.
- ۲۱) سجادی قاراخانلو، محمد، خسته قاسیم، تبریز، ۱۳۸۴.
- ۲۲) کلیات استاد شهریار، به همت پروفسور دکتر حمید محمدزاده، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۳) واله و زرنگار، به همت جواد دربندی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲۴) جواد دربندی، عاشیق‌لاردونیاسی، تبریز، ۱۳۸۳.
- ۲۵) هئیت، دکتر جواد، آذربایجان ادبیاتی تاریخینه بیر باخیش، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۶) م. کریمی، سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲۷) م. کریمی، کوراوغلو حماسه سی، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲۸) دقوقی، ابراهیم، کرکوک بایاتیلاری، ۱۹۸۴.
- ۲۹) حقی، بهروز، جهان بینی حماسه کوراوغلو، برلن، ۱۳۶۷.
- ۳۰) رئیس نیا، رحیم، کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز، ۱۳۶۸.
- ۳۱) مجله تورک ادبیاتی، نمره ۱۱۰، استانبول، ۱۹۸۶.
- ۳۲) منشی، اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۳) پتروشفسکی، دولت صفویه در سده‌های ۱۶ و ۱۷.
- ۳۴) تاریخ آذربایجان، آکادمی علوم آذربایجان، باکی، ۱۹۸۰.
- ۳۵) تاریخ عثمانی، اسماعیل حقی اوزون چارشیلی، آنکارا، جلد ۳، ۱۹۵۴.
- ۳۶) تهاسیب، محمد حسین، کوراوغلو، کوچورن: م. کریمی، تهران، ۱۳۸۲.
- ۳۷) م. کریمی، قاچاق نبی، زنجان، ۱۳۶۹.
- ۳۸) عاشیق داستانلاری، قاچاق نبی، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۰.

- ۳۹) قاجاق کرم، تهران، انتشارات شیرازه، تهران، ۱۳۸۰.
- ۴۰) روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۶۹.
- ۴۱) عیوضعلی، قاجاق کرم، باکی، ۱۹۷۶.
- ۴۲) بامداد، مهدی، تاریخ رجال، تهران، (بی تا)، انتشارات زوار.
- ۴۳) امیر خیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز، ۱۳۵۶.
- ۴۴) آذربایجان قهرمانلیق داستانلاری، باکی، ۱۹۸۰.
- ۴۵) سیروس قمری، اصلی و کرم، تبریز، کتابخانه فردوسی، بدون تاریخ.
- ۴۶) اصلی و کرم، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- ۴۷) سید سلامت، میر علی، اصلی و کرم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۴۸) سیروس قمری، عاشیق قریب، تبریز، کتابخانه فردوسی، بدون تاریخ.
- ۴۹) م. کریمی، نظامی گنجوی، تهران، ۱۳۸۲.
- ۵۰) آخوندف، فتحعلی، تمثیلات، ترجمه قره جه داغی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۵۱) م. کریمی، شاه خطائی، تبریز، ۱۳۵۹.
- ۵۲) عاشیق داستانلاری، شاه اسماعیل، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- ۵۳) م. کریمی، آپاردی سئلر سارانی، روزنامه ارک، تبریز.
- ۵۴) فصلنامه آذری، ماهنامه پیک آذر، هفته نامه‌های امید زنجان، بهار زنجان.
- ۵۵) امیر ارسلان نامدار، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- ۵۶) امیر ارسلان، تبریز، کتابخانه فردوسی، بدون تاریخ.
- ۵۷) ساعی، عاشیق حسین، امیر ارسلان، تبریز، ۱۳۸۲.
- ۵۸) حسین کوردشبهستری انتشارات زرقلم، تبریز، ۱۳۸۰.
- ۵۹) اسکندر پاشاهین ناغیلی، فریدون پور حسین، تبریز، ۱۳۷۰.
- ۶۰) یکانی زارع، پرویز، آذربایجان ائل ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۸.
- ۶۱) یزدانی، عزیز، عاشیق علسعگر، تبریز، ۱۳۸۰.
- ۶۲) عزتی، سخاوت، عاشیق‌لاردان، تبریز، ۱۳۸۰.
- ۶۳) بزرگ امین، اکبر، یازا عاشیق‌قام (عاشیق شعرلری)، ارومیه، ۱۳۷۹.
- ۶۴) فیض الهی وحید، حسین، آذربایجان معاصر عاشیق‌لاری، تبریز، ۱۳۶۹.
- ۶۵) بزرگ امین، عباس، گوژه للیک نغمه کاری، ۲ جلد، تهران، ۱۳۷۰.
- ۶۶) عثمان افندی، کتاب دده قورقودون فلسفی ادراکی، کؤچورن امیر عقیقی بخشایشی، قم، ۱۳۸۰.
- ۶۷) آذربایجان عاشیق داستانلاریندان، توپلایان: بهرام اسدی، قنبر حقیری، ارومیه، ۱۳۸۲.
- ۶۸) آذربایجان قهرمانلیق داستانلاری، بهروز سلطا نیور، تهران، ۱۳۶۹.

- ۶۹) سید سلامت، میر علی، مقدمه ای بر بررسی کتاب دده قورقود.
۷۰) سید سلامت، میر علی، اصلی و کرم، تهران، ۱۳۸۴.
۷۱) جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتالوژیسی، ۴ جلد، باکی، ۱۹۹۴.
۷۲) ادیسی، حبیب، آذربایجان عاشیق‌لاری و ائل شاعیرلری، تهران، ۱۳۵۸.
۷۳) جعفر زاده، عزیزه، آذربایجانین عاشیق و شاعیر قادی‌نلاری، باکی، ۱۹۹۱.
۷۴) فیض الهی وحید، حسین، اللی عاشیق، اللی نغمه، تبریز، ۱۳۷۰.
۷۵) پروفیسور مرسل حکیم اف، عاشیق شعرى نین نوع لری، باکی، ۱۹۸۷.
۷۶) محراب، محمد، آدلیم بایاتیلار، استانبول، ۱۹۹۵.
۷۷) قاسم اف، ح، بایاتیلار، آذرشر، باکی، ۱۹۵۶.
۷۸) م. کریمی، کوراوغلو حماسه سی، تهران، اندیشه نو، ۱۳۸۲.
۷۹) اوزون، انور، کوراوغلو، استانبول، ۱۹۹۷.
۸۰) فواد، محمد، کوراوغلو، استانبول، ۲۰۰۱.
۸۱) یاغجی، اؤنر، کوراوغلو، یاشاییشی و شعرلری، استانبول، ۲۰۰۰.



فصل پنجم

منظومه‌های عاشیق‌لار^۱

منظومه^۲ در ادبیات آذربایجان شامل داستانهای مشتمل بر نظم و نثر است. عاشیقها در مجامع عمومی همچون جشنها و عروسیها، قهوه‌خانه‌ها و غیره به باز گویی آن می‌پردازند و در این داستانسرایی از هنرهای خاص خود، ساز و آواز و حتی رقص بهره می‌گیرند. منظومه‌های آذری دارای وسعت، گستردگی و غنای خاصی است و هر عاشیقی دهها و شاید صدها از این داستانها را از حفظ دارند و با هنر داستانسرایی برای مردم باز گویی و هنر آفرینی می‌کنند.^۳ تاریخ منظومه گویی در آذربایجان با تاریخ ملت آذربایجان یکی است چرا که اوزان - سراینده و گوینده‌ی این منظومه‌ها از زمان پیدایی جوامع انسانی، در درون جامعه بوده و با موقعیت اجتماعی و رسالت تاریخی، رهبری اجتماعی - مذهبی جامعه را به عهده داشته و با سرودن قهرمانی‌های دل‌آور مردان ایل و تبار خود، به حفظ ماتریالهای تاریخی پرداخته و با سرایش قهرمانی روح شجاعت و دلاوری در مردم دمیده است و بدین گونه حماسه‌ها را جاودانه ساخته است. منظومه‌ها ساخته و پرداخته‌ی اوزانها و به دنبال آن عاشیقهاست که در طول سده‌ها زبان به زبان، سینه به سینه و ایل به ایل گشته و برای ما به یادگار مانده است. از تدوین نخستین منظومه‌ها بیش از ۶-۵ سده نگذشته است. اما امروزه صدها منظومه از زبان عاشیقها روی کاغذ ثبت گشته و به ادبیات مدون تبدیل شده است. منظومه‌های آذری به دو گونه‌ی اساسی حماسی و عشقی تقسیم گشته است. در منظومه‌های حماسی، دلاوری، قهرمانی و فداکاری قهرمانان در راه وطن و ایل تعریف و تمجید می‌گردد و در منظومه‌های عاشقانه، رفتار محبت آمیز قهرمانان به تصویر در می‌آید. منظومه‌های دیگری هم وجود دارد که در آنها قهرمانان برای رسیدن به محبوب خویش، شجاعت و از خود گذشتگی نشان داده و دست به شمشیر نیز برده و برای وصال به مبارزه بر می‌خیزند. در منظومه‌های حماسی، دفاع از وطن، جانبازی در راه سعادت و آزادی مردم، مبارزه برای برقراری در جامعه، مضمون اساسی منظومه‌هاست. هدف عاشیق از سرودن این داستانها نیز به وجود آوردن روحیه‌ی جنگاوری، از خود گذشتگی و آزادی وطن از یوغ بیگانگان و آزادی ملت و مردم است. داستانهای دده قورقود، کوراوغلو، قاجان

^۱ م. کریمی، منظومه‌های آذربایجان، امید زنجان، ۱۳۷۳.

^۲ محمدرضا آذرلو (م. کریمی)، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.

^۳ افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، همان.

نبی از این سری داستانهاست. در تمامی ۱۲ داستان دده قورقود می‌توان این سیمای قهرمانان را مشاهده کرد. آنان برای حفظ و پاسداشت ارزشهای ملت به پا می‌خیزند و به جنگ دشمن می‌روند و از ارزشهای ایل و تبار و خانواده دفاع می‌کنند. جنگ دومرول با عزرائیل برای نجات مردم خویش از مرگ و هلاکت بیان می‌گردد. او هر چند که با نیروهای خارق‌العاده درگیر است اما روح سلحشوری و حماسی خود را در راه آزادی و سعادت بشر به کار می‌گیرد. بیرک برای دفاع از وطن، رهسپار دیار غربت گشته و به دفاع از مردم خویش به مبارزه با بیگانگان شمشیر می‌کشد. اوروز، باسات، بوغاچ و دیگر قهرمانان کتاب دده قورقود برای نجات مردم و حفظ کانون خانواده و حراست از ناموس جامعه با دشمنان مبارزه می‌کنند و چون در این راه، هنرو قدرت خود را ابراز می‌دارند دده قورقود برایشان نام می‌گذارد و داستانشان را می‌سراید تا برای همه‌ی ایل و برای آیندگان سر مشق باشد. داستانهای کوراوغلو حماسی است و در آن نه تنها کوراوغلو، بلکه دیگر قهرمانان چنلی‌بئل علیه ظلم و ستم خانها، سلاطین و پادشاهان مبارزه می‌کنند و خزانه‌ی آنها را به دست آورده و در میان فقیران تقسیم می‌کنند. چنلی‌بئل جایگاه و مسکن دلاور مردانی است که با آگاهی از راه و رسم مبارزه‌ی کوراوغلو به آنجا آمده‌اند و از این پایگاه برای گسترش عدالت و نابودی ظلم و جور علیه دشمنان قیام می‌کنند. کوراوغلو نیز هر جا سر کرده‌ای، مبارزی می‌یابد او را به چنلی‌بئل می‌آورد و وارد دسته‌ی پارتیزانهای خود می‌کند. دشمنان اصلی کوراوغلو، خانها، پاشاهای عثمانی، بیگها و شاهان ایرانی است. او به دفاع از روستائیان و شهریان آذربایجان به پا خاسته و مردم را در مقاومت برابر شاهان و سلاطین یاری می‌کند. در داستانهای کوراوغلو در عین حالیکه قهرمانان شمشیر می‌زنند و نبرد ها می‌کنند روابط عاشقانه‌ی ای نیز دارد؛ زیرا چنلی‌بئل فقط به مردان تعلق ندارد. شیر زنایی نیز مردان را در این مبارزه یاری می‌کنند حتی دختر خانها و پاشاها با آگاهی از مبارزه‌ی کوراوغلو و دوستانش با طیب خاطر و با همکاری قهرمانان چنلی‌بئل به آنجا راه می‌یابند و با این دلاور مردان ازدواج می‌کنند و کوراوغلو را در رسیدن به اهداف عالی خود کمک می‌کنند. بنابراین قهرمانان زن همدوش با جوانمردان مرد در این کارزار شرکت می‌کنند و عشق و سرزندگی را در چنلی‌بئل زنده نگه می‌دارند. این زنان هیچ کسری از مردان ندارند و همانند آنان شمشیر به دست می‌گیرند و در راه مردم و وطن مبارزه می‌کنند و چه بسیار خطاهای مردان را تصحیح می‌کنند. عشق و محبت بین مردان و زنان در جریان است و کوچکترین خطائی در چنلی‌بئل متصور نیست. پاکی، صداقت، نجابت، صمیمیت، فداکاری و شجاعت از خصیصه‌های مردان و زنان کوراوغلوست. از دیگر داستانهای حماسی آذربایجان داستانهای قاچاق نبی است. او نیز در راه آزادی مردم خویش با خانها و بیگها در تمامی روستاها و شهرهای کوچک آذربایجان از

تبریز گرفته تا دربند و گنجه و دیگر شهرهای قفقاز در جنگ و نبرد است. مبارزه ی او تا جایی بالا گرفته است که تزار روس دسته‌های مختلفی را برای سرکوب حرکت قاچاق نبی به آذربایجان می‌فرستد اما او یک جا نمی‌ماند و با حرکت‌های پارتیزانی هر جا که مناسب می‌یابد بر دسته‌های نظامی تزار ضربه می‌زند. شاهان قاجار ایران نیز با تزار در سرکوبی نبی همکاری می‌کنند. در مبارزه‌ی نبی نیز جوانان و دلاور مردان از سراسر آذربایجان خود را به گروه وی می‌رسانند و با او همکاری می‌کنند. زنان و دختران نیز همدوش نبی مبارزه می‌کنند بویژه هجر خانیم سمبلی از زنان از جان گذشته و جنگاور آذربایجان به شمار می‌آید. او، همدوش نبی جنگیده، حتی بعد از مرگ وی نیز، تفنگ از کف بر زمین نهد و همچنان علیه ظلم و جور مبارزه کرده است. ستارخان نیز قهرمان منظومه‌های چندی از این نوع می‌باشد. عاشیق‌ها با توجه به دلاوری‌ها و رشادتهای بی‌مانند وی در انقلاب مشروطیت و مبارزات بی‌امانش علیه شاهان قاجار و دفاع از مردم مبارز و حق طلب، داستان‌ها سروده و در میان مردم زنده نگه داشته‌اند.

در داستانهای عاشقانه، روابط عشقی و محبت آمیز بین عاشق و معشوق بیان می‌گردد که هرچند بسیاری از این داستانها به صورت مدون توسط شاعران کلاسیک به رشته تحریر در آمده است. عاشیق‌ها نیز این داستانها را با هنرساز و آواز و روایت خاص خود پرورش داده‌اند. هرچند که داستانهای عاشقانه‌ی ملل خاور نزدیک مانند لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و غیره در میان مردم آذربایجان نیز شایع و جاری است داستانهای عاشقانه‌ی مردم آذربایجان حلاوت و شیرینی خاص خود را دارد از آن میان اصلی و کرم، عاشیق قریب و شاه صنم، عباس و گولگز و صدها داستان دیگر رنگ و بوی فرهنگ مردم این دیار را دارد. برخی از این داستانها در ادبیات کتبی نیز به صورت آثار گراندی موجودند همچون ورقا و گلشا، که چندین شاعر آنرا به نظم کشیده اند و از آن میان ورقا و گلشای شیخ رکن‌الدین مسیحی جزو آثار جاودانه‌ی ادبیات آذربایجان به شمار می‌آید. ورقا و گلشای عاشیق‌ها نیز طراوت و زیبایی خاص خود را دارد. در این داستان علاوه بر اشعار زیبا و متنوع عاشیق‌ها، سخنوری و هنر موسیقی عاشیق‌ها نیز اضافه می‌گردد و خود داستان نیز در طی سده‌های مختلف با روح و خواسته‌ی مردم تغییر یافته است. در منظومه‌های عاشقانه مضامین جدایی، حسرت، حرمان، فقر و نداری در ترنم است و قهرمانان برای وصال با انواع پلیدیها، دورویی‌ها و رفتارهای ناشایست مخالفان مبارزه می‌کنند و گاه به مراد نیز نمی‌رسند. از آن جمله کرم در داستان اصلی و کرم با دورویی و تزویر مذهبی روبروست. البته این داستان برای دوستی بین دو ملت مسلمان و ارمنی ساخته شده است و پدر اصلی که کشیش ارمنی است با انواع حیل و ریاها مانع از وصال دو جوان می‌باشد. اما روند

داستان معتقد است که اختلاف دین و مذهب نمی‌تواند مانع عشق و محبت بین انسانها باشد. در گونه‌ی سوم از این منظومه‌ها که به عنوان داستانهای حماسی عشقی از آن نام می‌بریم قهرمانان برای وصال، دست به شمشیر هم برده و دشمنان را با دلاوری و شجاعت از سر راه بر می‌دارند. از این گونه داستانها می‌توان داستانهای مربوط به شاه اسماعیل را نام برد که برای رسیدن به معشوق با کی از مبارزه در میدان ندارد و با فداکاری و از جان گذشتگی معشوق نیز همراه است.

داستانهای محبت

داستانهای محبت یا به عبارت دیگر عاشقانه، بخش دیگری از داستانهای شفاهی مردم آذربایجان است که عاشیقتها همراه با ساز و نوا و شعر و رقص در مجالس برای مردم نقل می‌کنند. اگر داستانهای حماسی از وطن، آزادی، عدالت و مردم دفاع می‌کنند زمانی به وجود آمده‌اند که در کشور جنگ و فلاکت، اشغال میهن وجود داشته است اما داستانهای عشقی در دوران آسایش نسبی مردم امکان رشد و خلاقیت یافته‌اند که در اینجا صداقت، محبت، وفا، دوستی و رفاقت، انساندوستی و عشق جای والایی برای خود دارد.

داستانهای محبت در واقع رمانهای خلقند که در آنها عاشق و معشوق در راه رسیدن به یکدیگر از موانع راه می‌گذرند و بعد از عبور از راههای سخت و حل مشکلات عدیده به یکدیگر می‌رسند و زندگی سعادت‌مندی را آغاز می‌کنند. در آذربایجان تعداد اینگونه داستانها کم نیست که معروفترین آنها عبارتند از: اصلی و کرم، عاشیق قریب، عباس و گولگز، قوربانی، شاه اسماعیل و گلزار، علی خان و پری خانیم، ورقا و گلشا و ...

در این سری از داستانها، قهرمان برای رسیدن به یار و معشوق خود گاه از قدرت بازو و زور شمشیر و از طریق مبارزه با قلدران، خانها و بیگها استفاده می‌کند و به وصال یار می‌رسد و گاهی با توسل به قدرت معنوی از جمله هنر عاشیقی بهره‌جسته و به دلدار خود می‌رسد. چنین موضوعی را می‌توان در داستانهای عاشیق قریب، قوربانی، عباس و گولگز مشاهده کرد.

در داستانهای محبت، قهرمان اصلی، بیشتر همان عاشیق است که با ساز و آواز و هنر عاشیقی به مبارزه می‌پردازد و بیشتر مواقع مدافع حقوق مردم نیز می‌باشد، در عین حال قهرمانی است که آرزوها و آمال مردم را تمثیل می‌کند و برای آمال و آرزوهای خلق جانفشانی می‌کند. او به مردم و آرمانهایش ایمان دارد و در راه سعادت مردم خود را به آب و آتش می‌زند. معشوق او جزوی از این مردم و تمثیل‌گر همان آرزوهاست. چنین هدفی را در داستانهای لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، اصلی و کرم، ورقا و گلشا و ... می‌توان دید.

داستانسرای و هنر عاشقی دارای مقدمات و اصول خاصی است. در مقدمه ی هر منظومه ی عاشقانه معمولاً استاد نامه‌هایی گنجانده می‌شود. این استاد نامه‌ها مملو از پند و اندرز و نصیحت‌هایی است که عاشیقه‌ها برای نیوشندگان خود باز گو می‌کنند و در همین استاد نامه‌ها، معمولاً عاشیق را وی از استاد خود نام می‌برد و احترام بدو را فراموش نمی‌کند و سعی دارد بدین طریق نام استادش را جاودانه سازد. در این استاد نامه‌ها ضرب المثلها نیز به کار گرفته می‌شوند و بیشترین موضوع آنها، هدایت مردم به راه راست و تربیت و پرورش جوانان است :

فرصت الهه ایکن یاخشیلیق ائيله همیشه الینده اختیار اولماز

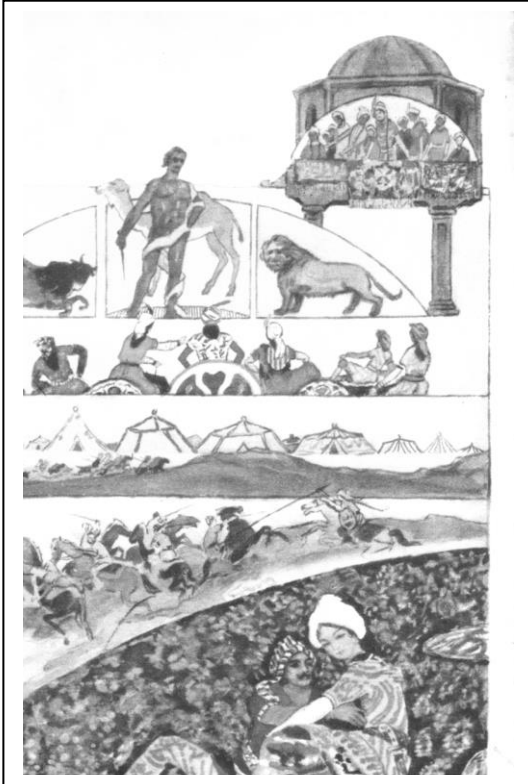
گل گووه‌نمه دولتینه - مالینا مالا - مولکه، عمره اعتبار اولماز.

در یک بند از شعر زیر یا چهار مصرع، از چهار ضرب‌المثل استفاده شده است :

اولغون جوشا گلسه کؤپوک یاغ اولماز سؤیود بار گتیرسه، باغچا - باغ اولماز

زیبیل تپه اولسا، کوللوک داغ اولماز یئل اسنده آلچاقلارا ائندییره.

داستانهای دده قورقود



اسطوره‌ی دده قورقود، یکی از میراث‌های فرهنگی مهم کهن و جزو آثار کلاسیک جهان می‌باشد. بی‌هیچ تردیدی کیتاب دده قورقود یکی از شگفتی‌های ادبیات جهان است که مایه‌ی مباهات و افتخار ملت آذربایجان نیز به‌شمار می‌آید.

شواهد و آثار بر جای مانده نشان می‌دهد که در دوره‌های پیش از اسلام، کتب زیادی به زبان ترکی نوشته شده است از آن جمله می‌توان داستان چستانی بیگ متعلق به سده‌ی چهارم میلادی و کتاب آلتون یاروق درباره زندگی بودا که در قرن‌های پنجم و ششم میلادی نوشته شده‌اند نام برد. هر چند کتیبه‌های

یئنی سئی و اورخون جزو آثار ادبی - تاریخی همه‌ی ترکان به‌شمار می‌آید (نوشته شده در قرن هفتم و هشتم میلادی) اما کتاب دده قورقود را می‌بایست جزو نخستین آثار ترکی آذربایجان نامید چرا که چنین اثر بزرگ و ارزشمندی در میان ادبیات ملت‌های کهن دنیا کمتر نظیره‌ای دارد. این کتاب از هر لحاظ سند تاریخی و اسطوره‌ای ملت کهنسال آذربایجان است که می‌بایست خلق آنرا در سده‌های پیش از اسلام دانست هرچند که نسخه‌های به دست آمده مهر سده‌های بعدی را بر پیشانی دارد. اما به جرأت می‌توان گفت این کتاب، کهن‌ترین و ارزشمندترین داستان‌های حماسی، تاریخی و فولکلوریک مردم آذربایجان است که از لحاظ زیبایی‌شناختی، شیوه‌ی ادبی، جلوه و شکوه صحنه‌ها، اصالت و انعکاس باورهای اسطوره‌ای آذربایجان قابل مقایسه با ماندگارترین آثار جهان می‌باشد. هر چند نخستین نسخه‌های تدوینی آن هنوز به دست ما نرسیده است اما قدیمی‌ترین نسخه‌ی نوشتاری آن تاریخ ۴۴۴ هجری

قمری را بر پیشانی دارد. داستانهای آن که مشتمل بر ۱۲ داستان مستقل و در عین حال داستانهای در پیوند با یکدیگر هستند به زمانهای اساطیری مردم آذربایجان و باورها و پندارهای اسطوره‌ای آنان مربوط می‌گردد. در این اثر سترگ، رویدادها و مسائل پیچیده‌ی تاریخی و منطقه‌ای محفوظ مانده است و تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد که این اثر بزرگ در زمانی بس طولانی و طی مدتهای متمادی و در شرایط اجتماعی - تاریخی گسترده‌ای در زندگی نسلهای متوالی مردم آذربایجان شکل گرفته و صیقل یافته است و اوزانهای طی قرون متمادی این اساطیر را حفظ کرده و در روزگاران متأخرتر به صورت نوشتار در آمده است. این اثر را می‌بایست باورها و اعتقادات نیاکان کهن مردم آذربایجان دانست و خوشبختانه از طرف ادیبان سراسر جهان مورد مذاقه قرار گرفته است.



بی‌تردید داستانهای دده
قور قود دارای قدمت و
اصالت فوق‌العاده‌ای می-
باشند که امروزه نیز
سادگی و صراحت
صمیمانه‌ی خود را حفظ
کرده‌اند. نشانه‌های
اعتقادات باستانی اجداد
ما در این کتاب حفظ
شده است. نیروهای

ماوراءالطبیعه و مظاهر طبیعی آن مورد احترام مردم در آن وجود دارد. ویژگی‌های زندگی حماسه‌آمیز و سلحشورانه، بعلاوه‌ی ارزشهای باستانی در آن بازتاب خود را دارند در هر سطر آن، نحوه‌ی بیان، گفتگوی قهرمانان، پیمانها و سوگندها، رنگ و ویژه‌ی اسطوره‌ها را دارد. می‌دانیم که در جهان اساطیری، نام اشیاء، حیوانات و انسانها دارای بارهای نمادین و رازناک است، اسامی قورقود، اوغوز، قازان خان، قازلیق (نام اسب) بوغا (گاونر)، تپه گوژ، باسات، بامسی بیرک و دیگر اسامی مناطق، کوهها، رودها، قبائل، قهرمانان، همه و همه به گونه‌ای تلویحی به زمانهای اساطیری مربوط می‌گردد. اعمال و رفتارها نیز دقیقاً اساطیری است. رویدادها و حوادثی که در داستانها اتفاق می‌افتد ویژگی‌های خاص انسانهای کهن و دیرین سال مردم آذربایجان را به تصویر می‌کشد. داستانها ما را با انسانهایی که دوران شکار را می‌گذرانند، سپس به دامداری و کشاورزی روی می‌آورند و سپس از وطن و ملت خویش جانانه دفاع می‌کنند، شیوه‌ی زندگی و

تولید مردم را در آن زمان نشان می‌دهد. اشارات کتاب حاکی از آن است که جانورانی مانند گرگ، گاو، شیر و برخی پرندگان هنوز جنبه‌ی توتمی totemn دارند. بنابراین باز تاب نگرشهای آیینی قهرمانان به همراه اسلوب و ویژگی‌های بدیعی بیان به زیبایی و صمیمیت خاص خود آشکار می‌گردد. وجود شواهدی مانند نیزه‌های چوبین، کمانهای سنگین، ناشناخته بودن فلزات، تولد رازناک تپه گۆز، نقش زنان در دامداری و کشاورزی و استفاده از گیاهان در بهبودی بیماران، تقدس جانورانی مانند گرگ و گاو، قدمت این اثر را به دوران دیرین‌تری می‌رساند. این کتاب بخاطر حفظ رگه‌هایی از باورهای دیرین، همچنین برخورداری از موضوعات نمادین و سمبلیک، در ردیف کهن‌ترین و ارزشمندترین آثار حماسی - اساطیری جهان قرار می‌گیرد. متأسفانه درونمایه‌های اسطوره‌ای این اثر در ایران به خوبی مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است.

این داستانها، میراث فرهنگی ارزشمندی از اساطیر و باورها و آیینهای کهن را در خود نهفته دارد تا جایی که می‌توان گفت مقدم بر آیینهای میترائیسم، زردشت و مانویت می‌باشد. اینان مولود دوران معینی از تحولات روحی و ذهنی بشر و شیوه‌ی خاصی از نگرش به پدیده‌ها و تغیر آنها، همچنین بازتابی از عوالم درونی انسانهای نخستین و تجلی ناخودآگاه جمعی و خاطره‌ی ازلی در شعور اجتماعی و حاصل شکل‌بندیهای اقتصادی - فرهنگی و شرایط اقلیمی و اجتماعی است.

بی‌تردید شجره‌نامه‌ی اوغوزخان و شش فرزندش گون، آی، اولدوز، گوئی، داغ و دنیز ادغامی از بینشهای آنمیستی، توتویستی، آنتروپومورمنیستی با جهان‌نگری اساطیری می‌باشد و یا به عبارت دیگر می‌توان گفت سرگذشت حماسی اوغوزخان و فرزندان اوست که دنیای اساطیری بر آن سایه افکنده است. تک‌تک داستانها نشان می‌دهد که انسان در این مرحله هنوز به دوران اهلی کردن حیوانات نرسیده است. سمبل گرگ و تقدس آن زمانی ممکن می‌گردد که انسانها هنوز به دامداری نرسیده‌اند زیرا پس از آن، سگ به عنوان نگهبان گله و ممانعت از حمله‌ی گرگ همراه انسان می‌گردد و گرگ چهره‌ای خونخوار و دشمن می‌یابد. و یا مبارزه‌ی بوغاچ با گاونر، حتی نه تنها در این داستان، بلکه داستانهای دیگر نیز نشان از آن دارد که هنوز انسان قادر به اهلی کردن گاو نشده است. هرچند روند همه‌ی داستانها چنین نیست قاراجا چوبان در داستانهای بعدی نشان می‌دهد که آنان موفق به اهلی کردن حیوانات شده و گله‌داری را آغاز کرده‌اند و یا در داستان بگیل، اسب و گاو در کنار گرگ، مقدس شمرده شده‌اند. محققان هر یک از قهرمانان این کتاب را به عنوان رب‌النوع شناخته‌اند مثلاً قازان خان رب‌النوع اسب، مادر او، رب‌النوع شتر، بورلاخاتون رب‌النوع گوزن، اوروز رب‌النوع گاو، خود

دده قورقود رب النوع گرگ، قاراجا چوبان رب النوع سگ و سالجان رب النوع خورشید شناخته می‌شوند. اسارت سالجان در حقیقت به عنوان اسارت آفتاب و روشنایی در دست اهریمن قلمداد می‌شود و همه عوامل مثبت و رب النوعها برای رهانیدن خورشید از چنگال اهریمن به تلاش می‌افتند

رب النوع گرگ یعنی قورقود دارای قدرت فوق العاده ای است. او رهبری اردوی اوغوز خان را به عهده می‌گیرد و وجود او همواره با تجلی نور همراه است. گرگ که جنبه‌ی توتمی دارد این واقعیت را به اثبات می‌رساند که هنوز الزامات شیوه‌ی تولید شبانی و دامپروری مهیا نشده است و گرنه سیمای مطلوب گرگ به جانوری درنده و دارای جنبه‌های منفی حمله به گله و نابودی حیوانات اهلی تبدیل می‌گشت. این امر نشانگر قدمت اساسی این کتاب است. همانگونه که در دین زردشت و آیینهای آن، گرگ چهره‌ای اهریمنی می‌یابد و در برابر سگ رنگ می‌بازد. در اوستا می‌بینیم که گرگ توسط گرشاسب هلاک می‌گردد و سگ دارای حقوقی همچون انسان می‌شود و بزرگترین حافظ منافع انسانها می‌باشد.

کاوشهای باستان‌شناختی در آلتون تپه‌ی ترکمنستان و کشف مجسمه‌ی طلایی از گرگ نشان می‌دهد که در آن روزگار، گرگ مورد تقدس بوده است. مجسمه‌های کشف شده از گرگ در زیگورات نیز، نشان داده است حدود ۵۰۰۰ سال پیش گرگ در میان سومریان نیز از تقدس بر خوردار بوده است و در دوره‌های بعدتر سر گاو طلایی جای آنرا گرفته است و گاو، حیوان مقدسی به شمار آمده است. همچنین کشف معبد اسب در شیز نشانگر تقدس اسب در این مرحله‌ی تاریخی است و امروز کشف مجسمه‌ی طلایی دده قورقود در زیگورات حائز اهمیت فراوان است.

نام قورقود به صورتهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است^۱ بسیاری قور را به معنی آتش و قود را به معنی گرگ و برخی به معنی سعادت گرفته‌اند و معنی مستفاد از دده قور قود به صورت «گرگ آتشین» و «آتش مقدس» مورد شناخت بوده است. در آیینهای مختلف امروزهم این مرده ریگ باستانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در معالجه‌ی پاره‌ای از بیماریها که معتقدتد از ترس بر جان بیمار افتاده است پنجه‌ی گرگی را که در برخی از منازل هنوز حفظ کرده‌اند بر پشت بیمار زده و «قادا بالا» را از تن بیمار بیرون می‌رانند. گرگ آتشین و یا همان قورود امروزه در آیینها و ضرب‌المثلهای مردم آذربایجان زنده است مثلاً می‌گویند «فلانی قورددی، هیچ زاددا قالماز!» یعنی مثل گرگ است و از عهده‌ی هر کاری بر می‌آید و یا عمر طولانی گرگ را مثال می‌آورند و می‌گویند «قوردونان قیامته قالاچاق» یعنی همراه گرگ تا روز

^۱ آنار، سیزسیز، دده قورقود دنیاسی، باکی، ۱۹۸۰.

قیامت زنده خواهد ماند. در کتاب دده قورقود، وقتی دده قورقود از پیش قاجار دیوانه‌سر بر می‌گردد می‌پرسند گرگی یا بره؟ البته قورقود به معنی آتش مقدس، امروزه در آذر خش یا برق



آسمانی در نام «گورگور بابا» هنوز باقی مانده است.

سخن آخر آنکه تمامی عوامل از جمله دده قورقود، اوغوز خاقان و شش پسرش با آن نامهای اساطیری گون، آی، اولدوز، گوی، داغ و دیزز همچنین مبارزه‌ی دومرول با عزرائیل، داستان باسات، تپه‌گوز و غیره و غیره نشانگر اینست که کتاب دده قورقود و موضوعات اساطیری آن به هزاره‌های پیش از میلاد

مربوط می‌شود و حتی در نسخه‌های نوشته شده و حتی روایات موجود در بین مردم نشانگر قدمت چندین هزار ساله‌ی این کتاب است و به جرأت می‌توان آفرینش آنرا به پیش از اوستا نسبت داد.

سیمای زن در کتاب دده قورقود

افسانه‌ی بزرگ طبیعت همانا «حیات» است و حقیقت حیات در هاله‌ی غلیظی از ابهام فرو رفته است. از سوی دیگر بدیهی‌ترین شکل حیات در وجود آدمی تجسم یافته است. حقیقت بدون حیات متصور نیست و بی‌حیات، حقیقی وجود ندارد و انسان راز نهائی این حقیقت و این حیات است. هدف هستی انسان است. اوست که حیات را معنی می‌بخشد. او شعله‌ایست که بر کائنات نور می‌افشاند و ابدیت می‌آفریند. باغبان باغ حیات، انسان است. اوست که این مشعل

فروزان را در دست دارد و آن را جاودانه روشن نگه می‌دارد. در سینه‌ی وسیع او شعله‌ای قد می‌کشد که خورشید همتای اوست و با سوختنش ابدیت نور می‌گیرد.

آنچه آمد در شروع کتاب «دده قورقود» آمده است که تماماً در تعریف وجود آدمی بویژه ارزشمندتر انسان یعنی زن است؛ بویژه مادر که خالق حیات است و انسانها همگی از مادر زاده شده‌اند. انسانها در دامن مادر بزرگ شده‌اند پس دایه‌ی انسانیت نیز هم اوست اما سیمای دیگر زن نیز به عنوان همسر مرد مطرح است. در این جا زن به عنوان نیمه‌ی انسان و همطراز مرد - نه چیزی کمتر و نه بیشتر مطرح است. کتاب دده قورقود قدیمی‌ترین سند از فرهنگ ترکی است و سیمای زن در هر یک از ۱۲ داستان آن از هر حیث جالب و زیباست. در این کتاب در کنار قهرمانان مرد، زنان قهرمان وجود دارند. اصولاً سیمای زن در این کتاب ارزشمند و مثبت است و خالی از لطف نیست نگاهی هر چند کوتاه به داستانها بیندازیم:

دومرول قهرمان یکی از ۱۲ داستان این کتاب است. او که مردی نیرومند است روزی شاهد ناله وزاری، شیون و فریاد کاروانی بود که در نزدیکی اوتراق او خیمه زده‌اند. دلیل این ناله و افغان را جویا می‌شود. می‌گویند عزرائیل به امر حق تعالی از آسمان فرود آمده و جان مرد جوانی را گرفته است، مادر پیر و همسر جوانش بدان دلیل می‌گریند. دومرول از این خبر برمی‌آشوبد و سراغ عزرائیل را می‌گیرد. از حق تعالی می‌خواهد تا عزرائیل را بدو نشان دهد تا به جنگ او رفته و انسانها را از شر او برهاند تا جان زنان و مردان از گزند او در امن ماند. اما این سخن دومرول به درگاه ایزد متعال خوش نیامده و به عزرائیل امر کرد جان او را بگیرد و نفسش را ببرد. که عزرائیل سر می‌رسد. آمدن او را نه نگهبان فهمید و نه جارچی خبر داد. از هیبت عزرائیل رنگ از رخسار دومرول پرید و زبانش بند آمد. عزرائیل خود را معرفی می‌کند. دومرول خشمگین می‌شود و فریاد برمی‌آورد که تویی که جان جوانان و عروسان را می‌ستانی و عروسان و پیر زنان را به گریه می‌اندازی؟ پس این همه ناله و شیون از دست توست. بیا که مشتاق مبارزه با توام. تویی که چشمها را گریان، دلها را داغدار و سینه‌ها را سوزان می‌کنی. باید که قصاص پدران و مادران سپیدگیسوی داغدار و چشمان گریان یتیمان و تازه عروسان را از تو بستانم. تویی که حسرت هزاران آرزو را به دلها می‌نهی. ترا در آسمانها می‌جستم در زمین به جنگم افتاده‌ای. سپس شمشیر می‌کشد و چون شاهینی حمله می‌آورد. عزرائیل به صورت کبوتر در آمده و از پنجره بیرون می‌پرد. دومرول خوشحال و سرخوش از این پیروزی که عزرائیل از ترس او چون پرنده‌ای از سوراخ پریده است.

روزی دیگر دومرول سوار بر اسب در شکار گاه بود که ناگاه اسبش فرو می‌گلتد و بر زمین می‌افتد. در همین هنگام عزرائیل برسینه‌اش می‌نشیند تا جانش بگیرد. دومرول به عجز و لابه

می‌افتد که چرا دزدانه جان می‌گیری؟ نمی‌دانم اگر خالق جانها خداست تو چرا جان می‌ستانی؟ و با خدا به راز و نیاز می‌پردازد که ای خدایی که نه در آسمانهایی و نه در زمین، بلکه در قلب مؤمنان هستی! ای خالق جانها اگر جان می‌ستانی خود بستان و به عزرائیل وا مگذار! سخنان دومرول خدا را خوش آمد و به عزرائیل فرمان داد: به جای جان او، جان یکی از عزیزانش را بگیر و او را رها کن. عزرائیل امر خدا را به دومرول ابلاغ کرد. دومرول عزرائیل را نزد پدر برد تا شاید پدر با دادن جان، فرزندش را نجات بخشد، پدرش از دادن مال و منال دریغ نورزید اما راضی به دادن جان نشد. پیش مادر رفتند مادر نیز رفتاری همچون پدر داشت و از دادن جان دریغ ورزید. دومرول گفت که کسی را ندارد و اجازه خواست تا از همسر و فرزندانش وداع کند. همسرش چون حکایت بشنید تحمل نتوانست کند و آماده شد که تا جان فدا سازد و همسر را از مخمصه برهاند اما دومرول نپذیرفت. نهایت تصمیم گرفتند هر دو با هم بمیرند. اما این تصمیم زن و مرد و نیروی لایزال عشق و محبت، اراده خداوندی را تغییر داد و خدای متعال به عزرائیل امر فرمود هر دو را ببخشد و جان دیگری را بگیرد.

راستی در این داستان - هر چند که با معیارهای افسانه و اسطوره قابل تبیین است نقش زن چه زیبا و دوست داشتنی است. در این داستان زن از پدر و مادر نیز نزدیکتر شمرده شده و صداقت و وفای او را نشان می‌دهد. هموست که در ناملایمات در کنار همسر خویش می‌ماند و او را یگه و تنها نمی‌گذارد. براستی که چنین سیمایی را در ادبیات جهان کمتر سراغ داریم. در داستان دیگری از کتاب دده قورقود، قانتورالی قهرمان داستان در پی انتخاب همسر شایسته همه جا را زیر پا می‌نهد. او زنی می‌خواهد که قبل از او از خواب برخیزد. پیش از او بر دشمن حمله برد و پیش از او و بیش از او رشادت و دلآوری نشان دهد.

الحق سالجان دختری با این مشخصات است. او دختر سلطانی است که پدرش او را به کسی می‌دهد که سه حیوان وحشی را در میدان مبارزه به قتل برساند و قهرمانان زیادی در این راه سر به باد داده‌اند و جان باخته‌اند. قانتورالی وارد چنین مبارزه‌ای می‌شود و پیروز می‌گردد و سالجان را تصاحب می‌کند و در راه بازگشت، قانتورالی به خوابی عمیق می‌رود. در این اثنا سالجان لباس رزم می‌پوشد و نگهبان همسر می‌شود. چون دشمنان فرا می‌رسند قهرمانانه بر آنان حمله می‌آورد و رشادتها نشان می‌دهد چنانکه قانتورالی انگشت حیرت به دهان می‌ماند.

در این داستان نیز سیمای زن به عنوان همسر، جالب و زیباست چرا که او علاوه بر زیبایی و لطافت، شجاعت و دلآوری نیز دارد و در تمامی مشکلات زندگی شریک مرد خویش است. حتی در میدان جنگ و در رویارویی با دشمنان چیزی از مرد کم نمی‌آورد. او در عقل،

متانت، دور اندیشی و انتخاب نیکی‌ها به خوبی و سرافرازی از امتحان بیرون می‌آید. علیه پلیدیها و زشتی‌ها مبارزه می‌کند. چنین سیمایی از زن در کتابهای ادبی جهان کمتر دیده شده است. ارزش چنین شخصیتی زمانی بیشتر می‌گردد که داستان بر گرفته از فولکور یا ادبیات شفاهی مردم باشد و کتاب دده قور قود از چنین مشخصه‌ای برخوردار است.

زن خالق و مادر انسانها و به عنوان نیمی از حیات از احترام خاصی در میان ترکان برخوردار است. آنچه در داستان‌ها، افسانه‌ها و ادبیات فولکوریک مردم آذربایجان در شأن و شرف زن آمده است شاهد این مدعاست. کتاب ارزشمند دده قورقود بعنوان نخستین و قدیمی‌ترین اثر مدون آذربایجان - که تاریخ آفرینش آن به دوران آغازین پدر سالاری مربوط می‌شود، نشان می‌دهد که زن از نظر موقعیت اجتماعی ارزشی همانند مرد دارد. در این اثر، زن سیمای برجسته‌ای دارد و کانون اصلی خانواده و قبیله را تشکیل می‌دهد و مرد به عنوان رئیس خانواده و قبیله همواره با مشورت و همیاری زن قادر به انجام وظیفه‌ی رهبری است. سیمای زن در تمامی داستانهای این اثر قابل تأمل و تفکر است.

در داستان «بوغاج» دیرسه خان صاحب فرزندی نیست. او ضمن مشورت با همسرش برای بچه‌دار شدنش نذر و نیاز می‌کنند. آنان معتقدند که باید یتیمان را تیمار کرد، گرسنگان را سیر ساخت، برهنگان را پوشاند و... تا خدا بچه‌ای بدانان ارزانی دارد. چنین می‌کنند و چنان نیز می‌شود. فرزندشان در ۱۵ سالگی رشادتها از خود نشان می‌دهد و به خاطر مبارزه‌اش با یک حیوان وحشی لقب «بوغاج» از دده قورقود می‌گیرد. اما حاسدان پیش پدرش سعایت می‌کنند که: بوغاج نسبت به مظلومان و فقیران ظلم می‌کند، به مال دیگران دست درازی می‌کند، چشم به ناموس دیگران دارد و... دیرسه خان ناراحت از رفتار فرزند به مرگ وی راضی می‌شود در نهایت در شکار گاه بر بوغاج زخم می‌رسانند.

اما مادر به محض اطلاع بر بالین فرزند زخم خورده‌اش در بیابان حاضر می‌شود از ملغمه شیر خود و گیاهان صحرائی مرهمی می‌سازد و زخم فرزندش را بهبود می‌بخشد و به دور از چشم پدر به تیمار او می‌پردازد. کافران بیکار ننشسته و می‌خواهند دیرسه خان را نیز از میان بردارند لذا او را نیز دستگیر کرده و با خود می‌برند.

مادر بوغاج که او را دور از چشم پدر پرستاری کرده و بهبودش حاصل شده بود. فرزندش را ترغیب می‌کند تا پدرش را از دست دشمنان برهاند. بوغاج برای رهایی پدر به جنگ دشمن می‌رود و با غلبه بر آنان، پدر خویش را نجات می‌دهد.

در این داستان، مادر بوغاج در عین حال که مادری دلسوز، مهربان، عاقل، دلاور، و دوراندیش است همسری مهربان، صادق، وفادار و فداکار نیز است. او مانند پدر فریب سخن

دیگران در حق فرزندش را نمی‌خورد بلکه به قلب مادرانه اش رجوع می‌کند و مرتکب اشتباهی نیز نمی‌شود. او برای همسرش دیر سه خان نیز مشاوره خوب است. در حل مشکلات یار و یاور شوی خویش است. او نمونه‌ای از همسر و زن وفادار و فداکار و مادری دلاور و مهربان است.

در داستان سالورقازان، قازان خان برای دور کردن تنبلی از تن و جان ایل خود مدتی همراه مردان ایل به شکار می‌روند. دشمنان که مترصد فرصت بودند بر دیار آنان حمله آورده، زنان و کنیزان را اسیر کرده با خود می‌برند و اموال و احشام را نیز به غنیمت می‌گیرند. دشمن سر خوش از این پیروزی بزم می‌آراید و مجلسی به پا می‌کند و می‌خواهد بورلاخاتون شهبانوی ایل، ساقی مجلس باشد و برقصد. اما کنیزان همه خود را بورلاخاتون معرفی می‌کنند و دشمن از شناخت بورلاخاتون واقعی عاجز می‌ماند و به حيله‌های مختلف متوسل می‌شود. آخر سر تصمیم می‌گیرند امروز فرزند بورلاخاتون را شکنجه کنند و چون مادرش تحمل نخواهد کرد خود را عیان خواهد ساخت. اما امروز به خاطر حفظ ناموس همه زجرها و شکنجه‌ها را تحمل کرده، خم به ابرو نمی‌آورد. در این اثنا، خبر به قازان خان می‌رسد و او حمله آورده، دشمنان را از هم می‌پاشد و زنان را نجات می‌دهد.

در این داستان، بورلاخاتون در عین حالی که نمونه مادری دلسوز، مدبر و مهربان است سیمای خوبی از همسری وفادار، عاقل و فداکار است.

داستان دیگری که در آن به بررسی سیمای زن می‌پردازیم داستان «اوروز» فرزند قازان خان است. اوروز ۱۵ ساله شده و هنوز رشادتی و هنری از خود نشان نداده است که لایق نام باشد و دده قورقود به او لقبی دهد ولیاقت جانشینی پدر را داشته باشد. پدر تصمیم می‌گیرد مدتی او را به شکار برد تا اسب سواری و تیراندازی و هنرهای رزمی را بیاموزد. دشمن بر آنان حمله می‌آورد و هر چند که مجبور به عقب نشینی می‌شوند اوروز را دستگیر کرده و با خود می‌برند. پدر پیش خود چنین می‌اندیشد که فرزندش از میدان جنگ گریخته است و لذا لیاقت لقب و عنوان را ندارد. لذا به ایل خود برمی‌گردد اما بورلاخاتون همسر قازان خان سراغ فرزندش را می‌گیرد. پدر فرزندش را که فکر می‌کرد از میدان گریخته و به ایل خود پناه آورده است نمی‌یابد، به جستجو می‌پردازد و جسدش را در میان کشته شدگان نمی‌یابد. صفها می‌آراید و بر دشمن حمله می‌آورد و فرزند خود را اسیر می‌یابد. اما دشمنان او را نیز زخمی و اسیر می‌سازند. از سوی دیگر بورلاخاتون بلافاصله لباس رزم می‌پوشد و سوار بر اسب شده به همراه چهل کنیز خود به دنبال فرزند و همسر بر دشمن حمله را شروع می‌کنند و بعد از غلبه بر دشمن، قازان خان و اوروز را نجات داده؛ پیروزمندانه به ایل خود برمی‌گردند. قازان خان به میمنت این پیروزی، جشن به پا می‌سازد و غلامان و کنیزان زیادی را آزاد می‌سازد.

در این داستان، قهرمان اصلی بورلاخاتون است. بورلاخاتون از چهره‌های زیبای کتاب دده قور قود، نمونه خوبی از یک مادر مهربان و عاقل و همسری فداکار حماسه می‌سازد. او به خاطر فرزند و همسرش لباس رزم می‌پوشد و با کینه‌ای عمیق بر قلب دشمن حمله می‌آورد. سیمای زنان در این داستان بسیار خوب تصویر شده است آنان همچون مردان برای دفاع از حریم ایل و دیار خویش دست از جان شسته، جان فدای ملت و کشور خود می‌سازند. آنان همانند مردان در اسب سواری ماهرند، در شمشیر زنی دلیر و بی‌باکند. در تیر اندازی چابک و زرنگند. همچنانکه به فرزندان و همسران خویش عشق می‌ورزند علیه دشمن نیز نفرت دارند. سیمای خواهران امروز نیز همچون دیگر زنان ایل، زن کارزارند و زن خانه و دشت. در حالیکه از نعمت زیبایی برخوردارند، رفتارشان کبک و آهو را بیاد می‌آورد به گاه کارزار چون شیر و ببر می‌غرند. در کتاب دده قورقود زنان منزلتی ارجمند و ستایش آمیز و همطراز مردان دارند. زن بازیچه دست قدرتمندان یا ابزاری برای خدعه و نیرنگ نیست بلکه زنان دده قورقود بانی و عامل مردان و بالا بردن شخصیت و پرورش شخصیت مردانند.

لیاقت و صداقت مردان، جسارت و شهامتشان آنان را لایق زنان می‌نماید. مرد نالایق سزاوار نزدیکی و داشتن زن و همسر نیست. زن با تمام عواطف انسانی، شهامت، عزت اخلاقی و موقعیت برتر مادری جلوه می‌نماید.

اینک به بررسی سیمای ارزشمند زن در یکی از شیرین‌ترین داستانهای کتاب دده قورقود می‌پردازیم که در عین حال رد پای این داستان را در بسیاری از آثار کلاسیک ملتهای جهان می‌توان یافت. این داستان به نام «بامسی بیرک» معروف است. بیرک یکی از قهرمانان بی‌باک و بهادر بنام ایل اوغوز است. او را در طفولیت طبق عادت اوغوزان با دختر عمویش بانو چیچک نامزد می‌کنند. بیرک چون به سن جوانی می‌رسد چنان رشادتهایی در دفاع از میهن و ایل خود نشان می‌دهد که همه ایل اوغوز از خرد و بزرگ با احترام بدو می‌نگرند و اسب خاکستری را از طرف ایل بدو هدیه می‌دهند؛ تا اینکه روزی در دشت با حریفی روبرو می‌گردد که کسی جز دختر عموی خود او نیست هرچند که همدیگر را نمی‌شناسند. بانو چیچک اجازه نمی‌دهد جوان وارد منطقه‌ای گردد که حفاظت آن را خود به عهده دارد. به مبارزه روی می‌آورند در اسب سواری به رقابت می‌پردازند. در تیراندازی هنرنمایی می‌کنند و سرانجام کشتی می‌گیرند هر چند که در همه مسابقات بامسی بیرک پیروز می‌گردد اما بانو چیچک نیز رقیبی است که واهمه در دل بیرک می‌نشاند و چون نسبت به یکدیگر لیاقت دارند با هم نامزد می‌شوند اما برادر بانو چیچک اجازه نمی‌دهد خواهرش با هر جوان از راه رسیده‌ای ازدواج کند مگر اینکه از آزمون برادر نیز سربلند بیرون آید. بیرک لیاقت خود را در این آزمون نیز نشان می‌دهد و

موافقت حاصل می‌گردد. اما دشمنان در شب عروسی حمله کرده و بیرک را دستگیر می‌کنند و بسیاری را به قتل می‌رسانند.

ماهها می‌گذرد و خبری از بیرک نمی‌آید. تمامی ایل اوغوز سیاه می‌پوشند و در سوگواری بیرک فرومی‌روند. سالها گذشت بانو چیچک به دنبال بامسی بیرک می‌رود و نمی‌یابد. ۱۶ سال بدین منوال می‌گذرد. دیگر همه ناامید می‌شوند. یالتاجوق را مأمور می‌کنند تا آخرین کاوشها را از زنده یا مرده بودن بیرک انجام دهد و او به دروغ خبر مرگ بیرک را شایع می‌سازد. ایل بر این اساس تصمیم می‌گیرند و خانواده چیچک به ازدواج دخترشان با یالتاجوق رضایت می‌دهند. اما از سوی دیگر خانواده بیرک نیز به کاوشهای خود ادامه می‌دهند تا اینکه روزی بازرگانان اوغوز در سرزمین کفار بیرک را در واقعه پارسا بایبورد اسیر و در زنجیر می‌یابند. بازرگانان خبر ازدواج چیچک با یالتاجوق را به بیرک می‌رسانند بیرک بعد از ۱۶ سال از زندان می‌گریزد و به ایل خود برمی‌گردد. او لباس اوزانها (عاشیقها) را می‌پوشد و بعد از پشت سر نهادن حوادثی چند به مجلس عروسی راه می‌یابد و بانو چیچک او را می‌شناسد و تمامی ایل و تبار به دورش گرد می‌آیند و یالتاجوق رسوا می‌شود. بعد از آن ایل اوغوز بر دشمن حمله کرده، دوستان بیرک را نیز از زندان نجات می‌دهند و جشن عروسی بیرک و چیچک را برپا می‌سازند.

بانو چیچک، چهره‌ی بسیار زیبایی از دختران ایل اوغوز است. او خود شوهر خود را انتخاب می‌کند و شوی انتخابی او بایستی از هر حیث: وفاداری به ایل و دیار، جوانمردی، بهادری، جسارت، و توانایی آزموده شده باشد. او خود اسب سواری چابک، تیر اندازی ماهر و شمشیر زنی بی‌باک است. چون نامزدش اسیر می‌گردد خود سالها به عشق خود وفادار می‌ماند. او نمونه‌ای اسطوره‌ای از زنی وفادار، فداکار و بهادر است. تمامی زنان، دختران و خواهران تصویر شده در این داستان چهره‌های زیبا و دوست داشتنی دارند، گویی در میان آنان نیرنگ و فریب مفهومی ندارد.

در دیگر داستانهای کتاب دده قورقود - یگنگ، باس آت، ایمران، سیگرگ، رهایی قازان، یورش اوغوز درونی، سیمای زن همانی است که در داستانهای قبلی آمده است و همان چهره‌ها با همان اعمال و کردار در این داستانها نیز تکرار شده است.

هرچند که دنیای قهرمانی دنیای مردهاست اما در کتاب دده قورقود، زنان نیز فراموش نشده‌اند. به طور کلی در تمامی داستانهای دده قورقود زنان با مردان دارای مقام و موقعیتی هم‌تراز هستند زنان به عنوان مادر مورد ستایش و حرمت فراوان قرار گرفته و به عنوان زن، مورد علاقه و احترام واقع می‌شوند آنان اغلب مشاوران خوبی برای شوهرانشان هستند. دیرسه

خان (در داستان بوغاج) و بگیل (در داستان ایمران) از ورطه‌های بحرانی بدان لحاظ سالم بیرون می‌آید که نصایح مدبرانه زنان خود را به کار می‌بندند.

اکثر محققان کتاب دده قورقود معتقدند که این کتاب در اوایل ظهور اسلام در آذربایجان آفریده شده و در آن آفرینش دسته جمعی بر ابداع فردی تفوق دارند.

اجتماعی که داستانهای این کتاب بر بستر آن خلق شده است، نشانگر جامعه‌ای نیمه عشیرتی است و هر چند که نشانگر دوران پدر سالاری است اما زنان هنوز نقش عمده‌ای در روند تشکیل حوادث دارند. تعداد قهرمانان زن در این اثر کمتر از مردان نیست چرا که اسم بیست و چهار زن قهرمان در این کتاب آورده شده است که از میان آنان چیچک خاتون، سالجان خاتون، بورلاخاتون شخصاً در نبرد علیه دشمن درگیر شده و پیروز هم می‌شوند.

در این اثر تعدد زوجات وجود ندارد. یکی از شیوه‌های مرسوم در انتخاب همسر، هم آوردن دختر و پسر در فنون کشتی، اسب سواری، تیر اندازی و شمشیرزنی است.

دلی دومرول داستانی^۱

آما ای خان! اوغوزدا دوخاقوجا اوغلو دلی دومرول آدیندا بیر دلاور وار ایدی. بیر قوروچابین اوستونه بیر کۆروپو سالدیرمیشدی. کئچندن اوتوز اوچ آخچا، کئچمه‌یندن دؤیه - دؤیه قیرخ آخچا آلاردی.

بونو نیه بئله ائله‌ییردی؟ اونا گۆره کی مندن دلی مندن گوجلو قهرمان کیم وار؟ چیخا منیمله ساواشا دئییردی. منیم ارلیگیم، بهادرلیگیم، دلاورلیگیم، ایگیت‌لیگیم روم، شاما گئدیب چاتا.

گون‌لرین بیر گونو کۆرپونون یانیندا بیر بؤلوک اوبا اوتراق ائتمیشدی. او اوبادا بیر یاخشی گۆزل ایگیت خسته‌لنمیشدی، آلاسه امری ایله او ایگیت اؤلدو. کیمی اوغول دئییه، کیمی قارداش دئییه آغلاشدیلار. او ایگیدین اوستونده بؤیوک بیر شیون اولدو. بویاندان دلی دومرول چاپار یئتدی.

دئدی: مره قووات لارا! نه آغلایرسیز؟ کۆرپومون یانیندا بونه غوغادیر؟ نیه شیون ائدیرسیز؟ دئدیلر: ای خان! بیر یاخشی ایگیدیمیز اؤلدو، اونا آغلایریق.

^۱ لازم به ذکر است دلی دومرول از جمله داستانهای مشهور کتاب دده قورقود است که واریانتهای مختلفی از آن در میان مردم وجود دارد. صمد بهرنگی داستان آنرا به صورت خلاصه تحت عنوان دومرول دیوانه‌سر به چاپ رساند. بولود قاراچورلو آنرا به زیباترین شکل به شعر کشید و در مقدمه و مؤخره آن به بیان شاعرانه‌ای از عشق و فداکاری موفق شد. بدالله پورصمد کارگران موفق آذربایجانی، فیلم سینمایی ده لی دومرول را به دوزبان ترکی و فارسی روی پرده کشید و دهها نویسنده، شاعر، نقاش اثری بر پایه این داستان خلق کردند و آنچه اینجا می‌خوانید خلاصه و ساده شده‌ای از کتاب دده قورقود می‌باشد که بهرام اسدی آنرا به قلم آورده و در ارومیه بچاپ رسانده‌اند.

دلی دومرول دئدی: مره! ایگیدینیزی کیم اولدوردو؟

دئدیلر: واللاه بگ ایگیت! آلاه تعالادان امر اولدو قیرمیزی قانادلی عزراییل او ایگیدین جانین آلدی.

دلی دومرول دئدی: مره، عزراییل دئدیگینیز نه کیشی دیر آدامین جانین آلیر؟ یا قادر آلاه! بیرلیگینین، وارلیغی نین حقی اوچون عزراییلی منه گؤستر ساواشیم، چکیشیم، ووروشوم، یاخشی ایگیدین جانین قورتاریم. بیرداها یاخشی ایگیدلرین جانین آلماسین.

دلی دومرول قاییتدی، ائوینه گلدی. دومرولون سؤزو حق تعالایا خوش گلمه‌دی. باخ، باخ، دلی قووات منیم بیرلیگیمی بیلمز، شوکور قیلماز، منیم عظمتلی درگاهیمدا گزه - گزه منم - لیک ائدر، دئدی.

عزراییل امر ائله دی یا عزراییل! گئت او دلی قوواتین گؤزونه گؤرون! اوزونو سارالت! خیر لاردیب جانینی آل!

دلی دومرول قیرخ ایگیدی ایله یئییب - ایچیپ اوتوران حالدا بیردن - بیره عزراییل چیخیب گلدی. عزراییلی نه چاووش گوردو نه قاپیچی.

دلی دومرولون گؤررگوزوگورمز اولدو، توتار الی توتماز اولدو. دنیا عالم گؤزونه قارانلیق اولدو. چاغیریب گؤره ک عزراییل نه دئدی؟

نه هیبتلی قوجاسان سن آقوجا
قاپیچی لار گؤرمه‌دی نه دن سنی
(منیم گؤره ر گؤز لیم گورمز اولدو)
توتار الیم توتما ییر دای هئچ نه دنی

منیم جانیم تیتره‌دی یامان جوشدو
قیزیل قدح الیمدن یئره دوشدو
آغزیم ایچی بوزکیمی سویوقلاشدی
سؤیله قوجا قورخوتدون نه دن منی؟

سوموک لریم دوز کیمی اولدو قوجا
ای ساققالی آغ قوجا گؤزو هاچا
نه هیبتلی قوجاسان دئ آستاچا
قادام - بلام توتاجاق یوخسا سنی.

دلی دومرول بئله دئجک عزراییلین آجیغی توتدو. دؤندو گؤره ک دلی یه نه دئدی؟

بگنمیرسن گؤزومون سن قیلیغین،
گؤزوگؤیچگ چوخ قیزدان جان آلمیشام.

چوخ گلینین گۆزونون نورون آلیب،
یاناق لاری قیرمیزدان جان آلمیشام.
(ساققالیمین آغ لیغین بگنمیرسن)
چوخ آغ ساققال قوجادان جان آلدیم من،
چوخ جوانین ائوینه سالدیم شیون،
من باهادان اوجوزدان جان آلمیشام.

سیرری بودور ساققالیم آغ لیغی نین
رمزی بودور جانیمین ساغ لیغی نین
سورسان علت دلیمین داغ لیغی نین
تازه دوغان اولدوزدان جان آلمیشام.

عزراییل بونلاری دئییب آرتیردی: مره دلی قووات (اده زیرپی!) اویونوردون دئییردین
قیرمیز قانادلی عزراییل الیمه دوشه ایدی اۆلدوره ایدیم، یاخشی ایگیدین جانین قورتارایدیم،
ایندی مره دلی! سنین جانینی آلماغا گلیمیشم، وئیرسن می؟ یوخسا منیمله جنگ ائدیرسن؟
دلی دومرول دئدی: مره! قیرمیز قانادلی عزراییل سنسن می؟

- بلی منم.

- بو یاخشی ایگیدلرین جانینی سن آلیرسان می؟

- بلی من آلیرام.

دلی دومرول هایلادی: قاپیچی لار قاپی لاری باغلایین! مره عزراییل من سنی گن یئرده
آختاریردیم یاخشی کی دار یئرده الیمه دوشدون. ایندی من سنی اۆلدورهرم، یاخشی ایگیدین
جانین قورتارام. بونو دئییب قارا قیلینجین سی ییردی، الینه آلدی. عزراییلی چالماغا هجوم ائتدی.
عزراییل بیر گۆیرچین اولدو، پنجره دن اوچوب گئتدی.

بشرلر اژدهاسی دهلی دومرول الین الینه چالدى، قاس - قاس گولودو دئدی: ایگیتلریم!
عزراییلین گۆزونو ائله قورخوتدوم کی گن قاپینی قويدو، دار باجادان قاچدی، منیم الیمدن گۆیر
چین کیمی قوش اولدو اوچدو. مره! من اونو توغانا (اووچوقوش) توتدورمايینجا اوتورمارام.

دوردو آتینا میندی، توغانین الینه آلدی. دالینا دوشدو. بیر ایکی گۆیرچین اۆلدوردو. دؤندو
ائوینه گلرکن عزراییل آتینین گۆزونه گۆروندو، آت اورکدو، دهلی دومرولو گۆتوردو یئره ووردو.
باشی بوکولو قالدی. عزراییل آغ سیننه سینین اوستونه قوندو، باقادان میرلایان (رجز اوخویان)
ایندی خیر لاماغا باشلادی دئدی:

آمان دیر عزرائیل آمان دیر الامان
حقّین بیرلیگنه عالمده یوخ گومان
من سنی هئچ بئله بیلمز دیم کم فرصت
بیلمز دیم اوغرونجا سن ده آارسان جان.

بؤیوک - بؤیوک بیزیم داغلاریمیز اولور
(اوداغلاریمیزدا باغلاریمیز اولور)
اوباغلاردا اوزوم تاغلاریمیز اولور
شرابلاری چیخار اوزوم لری سیخسان.

اوشرابدان ایچن سرمست اولاراق من ایچدیم او شرابدان سرمست اولار ایکن
نه سؤیله دیگیمی درک ائتمه دیم اصلاً دؤیمادیم ایگیت لیگه الامان! آما جان.
عزرائیل دئدی: مره! دلی قووات، منه نیه یالواریسان؟ آلاّه تعالایا یالوار، منیم الیمده نه
وار؟ من اؤزوم ده، بیر ال اوشاغیام.
دلی دومرول دئدی: هن! پس جان وئرن، جان آلان آلاّه تعالادیرمی؟
بلی، اودور دئدی.

دؤندو عزرایلا: پس اوندا سن نه ایلمکلی (دولاشیق) قاداسان؟ سن آرادان چیخ، من آلاّه تعالا
ایله دانیشیم.

دلی دومرول بورادا دؤندو حق تعالایا:

(اوجالاردان اوجاسان
کیمسه بیلمز نئجه سن)
گؤزل تانری! جاهل لر
پرده گؤزلو غافل لر
سنی گؤیده آختارار
یاخود سنه یئر آرار
درک ائله مز کی خود سن
نه گؤیده نه یئرده سن
سنین یئرین درینده
مؤمن لری کؤنلونده
دایم دوران جبّارسان
باقی قالان ستّارسان

جانیم آلسان اوزون آل

عزراییلی اوزاق سال.

دلی دومرولون بوسؤزلری آلاهی تعالایا خوش گلدی، عزراییلاندا ائلهدی: یا عزراییل! چون
دلی قووات منیم بیرلیگیمی بیلدی، بیرلیگیمه شوکور قیلدی، جانینین یئرینه جان تاپسین اؤز
جانینی قورتارسین، دئدی.

عزراییل دئدی: مره! دلی دومرول آلاهی تعالانین امری بئله اولدوکی جاننی یئرینه جان
تاپسین اؤز جاننی آزاد اولسون.

دلی دومرول دئدی: من نئجه جان تاپیم؟ آنجاق بیر قوجا بابام، بیر قاری آنام وار. گل
گئدهک بلکه ایکی سیندن بیرری جان وئره، جانین آل منیم جانیمی بوراخ.

دلی دومرول سوردو بابا سینین یانینا گلدی، باباسینین الین اوپدو، دؤندو گؤرهک نه دئدی؟
(آغ ساققال لی عزتلی جانیم بابا) بیلیرسن می آی بابا اولدو نه لر؟
کفر دئدیم تانریا خوش گلمه دی گؤی اوزونده عزراییل آلدی خبر.

اوچوب گلدی عزراییل سینهم اوسته خیرلادیبان جانیمی ائتدی خسته
چاغیردیم من تانرینی سون نفسه یالواریشیم گؤستردی منه اثر.
امر اولوندو جانیناجان تاپاسان گئتمه لی دیر بو جانین یوخسا آسان
جان دیلرم آی بابا وئریر سن جان؟ یوخسا منه ائتمزسن بیرده نظر.
باباسی دؤندو دومرولون جوابیندا:

(اوغول اوغول آی اوغول، آی جانیمین بیر پاراسی اوغول)

دوغولان گون دوققوز دوه کسمیشم من سنه آسلانیم
گئجه لری پاریلدا یان ائویمین نور - ایشیغی سان سن
قازابنزر گلینیمین - قیزیمین چیچگی ای جانیم.

قارشى یاتان اوجاداغیم گره کسه، عزراییلن اولسون!
سویوق - سویوق بوز بولاغیم گره کسه، عزراییلن اولسون!
تاوولا - تاوولات - یاراغیم گره کسه، عزراییلن اولسون!
قاتار - قاتار دوه لیریم گره کسه، وئریم من اوغلانیم!

آغاییلدا آغ قویونوم گره کسه آپاروئر اونا سن!
قیزیل - گوموش پول گره کسه کؤکونو قوپار وئر اونا سن!

منندن شیرین آنان واردیر بو سؤز و چاپار وئر اونا سن!

دونیا شیرین، جان عزیزدیر وئره مم ای اوغول بو جانیم.

دلی دومرول باباسیندان اوز گؤرمه دی. سوردو آناسینین یانینا گلدی:

آغ بیرچکلی مهربان گؤزهل آنا (بیلیرسن می آی آنا اولدو نه لر؟)

گؤی اوزوندن عزراییل اوچوب گلدی منیم بو آغ سینهنده قوردو چپر.

منیم جانیم خیر لادیب آلا ر اولدو جان ایسته دیم بابامدان قالار اولدو
ایندی اوغلون سندن جان دیلر اولدو وئیررسن می جان منه؟ سؤیله خبر.

یوخسا اوغول دئییه رک قالیرسان می؟ آجی دیرناق آغ اوزه چالیرسان می؟

قارغی کیمی ساچینی یولورسان می؟ بابام دئدی گئت آنان جانین وئرر.

آناسی دؤندو دومرولون جوابیندا:

(اوغول اوغول آی اوغول، ای جانیمین بیر پاراسی اوغول)

دوققوز آیی دار قارنیمدا سنی من اوغول گؤتورموشم

اوغول، دولما بئشیکلرده سنی من دوغرو بله میشم

اون آییندا بو دونیایا سنی من اوغول گتیرمیشم.

دولاب - دولاب آغ سودومو دیونجا امدیر میشم سنه

حاصارلادا توتولسایدین قورتارماق آسان ایدی منه

کافرلره توتولسایدین بیل قیرغین الاردیم دوشمنه

گؤرردین کی آنالیغی او زمان من نجه بیتیرمیشم.

قیزیل - گوموش من تۆکردیم گوجونه سنی قورتاراردیم

اوجا داغدا ساخلانسایدین زیروه سین او داغین یاراردیم

یامان یئره گئتدین اوغول سنه دای ائده نمرم یاردیم

دونیا شیرین، جان عزیزدیر سنی من دای اوغول ایتیرمیشم.

آناسی داونا جان وئرمه دی. بو صحبت لردن سونرا عزراییل گلدی ده لی دومرولون جانین آلمغا.

دلی دومرول دئدی: مره عزراییل! آمان! تانرینین بیرلیگینه یوخدور گومان.

عزراییل دئدی: مره ده لی قووات! داعی نه آمان ایسته بیرسن؟ آغ ساققال لی بابان یانینا گئتدین

جان وئرمه دی. آغ بیر چکلی آنان یانینا گئتدین جان وئرمه دی. داعی کیمین وار جان وئره؟

ده لی دومرول دئدی: حسرتیم وار قوی گؤروشوم.

عزراییل دئدی: مره دهلی! حسرتین کیمدیر؟
دئدی: یادقیزی حلالیم وار. اوندان ایکی اوغلو وار امانتیم وار. اونلاری تاپشیریم اوندان سونرا
جانیمی آل، سوردو حلالینین یانینا گلدی:

بیلیرسن می حلالیم نه لر اولدو منه؟
گؤی اوزوندن عزراییل منه اوچوب گلدی.
منیم بو آغ سینهمه قونوب اوتوردو او
منیم دادلی بو جانیم اوندان برک سیخیلدی.

من هاراما گئتدیمسه منه جان وئرمه دی
من باباما کئتدیمسه منه جان وئرمه دی
من آناما گئتدیمسه منه جان وئرمه دی
دونیا شیرین جان دادلی منه سؤز دئییلدی.

ایندی اوجا داغلاریم سنه یایلاق اولسون
(سویوق - سویوق سولاریم سنه بولاق اولسون)
تاوولا - تاوولا آت لاریم سنه آفاق اولسون
قاتار - قاتار دوه لر سنه کاروان اولدو.

آغاییلدا آغ قویون سنه شولن اولسون
گؤزون کیمی توتارسا گؤزون اونلا دولسون
کؤنلون کیمی سئورسه سؤیله سنی آلسین
ایکی اوغلو امانات مندن سنه قالدی.

دلی دومرولون حاللی دؤندو گؤره ک دومرولون جوابین نئجه وئردی؟
نه سؤیلرسن؟ نه دئیهر؟ ای گؤز آچیب سنی نئجه گؤردوگوم ای
کؤنول وئریب سئودیگیم قوچ ایگیدیم، شاهیم، تاجداریم،
دادلی داماق وئرهرک سوروشدوغوم منیم ای مزه لیم
بیر یاسدیغا باش قویوب یاتدیغیم ای منیم گؤزه ل یاریم!

قارشی یاتان داغلاری سندن سونرا گزسم گوروم اولسون
(سویوق - سویوق سولارین ایچر اولسام منه قان ایچیلسین)
قیزیل - گوموش خرجه سم آلدیغیمدان کفن قوی بیچیلسین
مینر اولسام آتلارا تابوت اولسون سنسیز او آت لاریم.

سندن سونرا بیرینی سئویب گئتسم دئسم منی آلسین
آلا! یلان اولوب اودؤشه ک اوسته یاریم منی چالسین

نە اولدو کی سین اوتا - آنان جانا قیتمیر اولسون
بیر جانیم وار سنه من وئره م اونو، یوخدو آرتیق واریم.
قادین بونلاری دئییب آرتیدی : عرش شاهد اولسون، کورس شاهد اولسون، یئر - گۆی
شاهد اولسونلار، قادر آلاهی شاهد اولسون، من جانیمی سنه قوربان وئیرم.
عزراییل، خاتنین جانین آماغا گلدی.

بشرلر اژدهاسی دلی دومرول یولداشینا قییمادی. دؤندو آلاهی تعالایا یالواردی، گۆرهک نجه یالواری؟

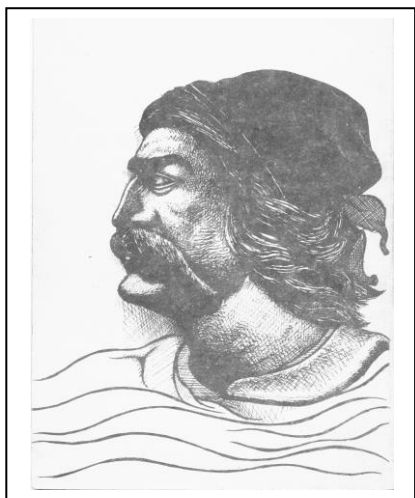
(اوجالاردان اوجاسان	کیمسه بیلمز نئجه سن
گۆزل تانری جاهل لر	پرده گۆزلو غافل لر
سنی گۆیده آختارار	یاخود سنه یئر آرار
درک ائله مزکی خودسن	نه گۆیده نه یئرده سن
سنین یئرین درینده	مؤمن لرین کؤنلونده
دایم دوران جبارسان	باقی قالان ستارسان
ای آلاهییم من سنه	نذر ائدیم سن منه
بیر نظر ائت آی آلاهی	قویما چکیم من چوخ آه
عمارت لر یاپارام	یوخسول لاری تاپارام
دویورارام آج لاری	وئرهم لوته پالتاری
آلیرسان سن اگر جان	ایکیمیزدن اول آلان
قویورسان اگر جانی	قوی منیم له جانانی
کرمین چوخدور سنین	شریکین یوخدور سنین.

دومرولون بوسؤزلری حق تعالایا خوش گلدی، عزراییل امر ائله دی: اوایکی حلالا یوز قیرخ
ایل عؤمور وئردیم گئت دلی دومرولون آتا - آنا سینین جانین آل!

عزراییل گئتدی اوایکی سینین جانین آلدی. دلی دومرول یولداشی ایله یوز قیرخ ایل یاشادیلار.
ددهم قورقوت گلیب بوی بویلا دی. سؤی سؤیله دی (داستان باغلادی. شعر اوخودو):
بوی بوی دلی دومرولون اولسون. اونومندن سونرا قهرمان اوزانلار اوخوسونلار، آلنی آچیق جومرد
ایگیت لر ائشیتسینلر.
دعا ائدهک ای خان!

یئرلی اوجا داغلارین ییخیلماسین! کؤلگه لی بؤیوک آغاجین کسيلمه سین! سرعت له آخان گۆزه -
ل سویون قوروماسین! قادر آلاهی سنی نامرده محتاج ائله مه سین! آغ آنیندا بئش کلمه دوعا قیلدیق
قبول اولسون! ییغیشدیر سین، دوروشدورسون. گوناھینیزی آدی گۆزهل محمدّه باغیشلا سین! ای خان!

کوراوغلو



از آثار ارزشمند ادبیات شفاهی و آفرینش عاشیقی همین داستان کوراوغلوست. از خصوصیات این داستان، قهرمانی، وطن پرستی، احترام به ملل دیگر، دوستی، صداقت، برادری و برابری، مهمان نوازی و ... می باشد.

ارزش جهانی چنین اثری بسیار خوشحال کننده است. در سده های ۱۶ و ۱۷ که آذربایجان بین اشغالگران ویران می شد و هر یک از دول همجوار برای کسب ثروت طبیعی این سرزمین در جنگ و جدال بودند آذربایجان و

مردم آن تحت شرایط بسیار بدی روزگار می گذراندند و بار هزینه های جانی و مالی این جنگها - بین ایران و عثمانی - بر دوش مردم این دیار سنگینی می کرد. مردم تمامی رنجها و مشقتها را تحمل کرده، در عین حال، اعتراض و نارضایتی های خود را نیز بروز می دادند و گاه کار به عصیان و شورش می کشید. در این میان قیام کوراوغلو تمثیل گر این اعتراضات و مبارزات مردم بود. او به نحوی بسیار منسجم، منظم و عادلانه مردم برگزیده ای از طبقات و گروه های مختلف را در کوه های آذربایجان گرد هم آورده و برای مبارزه با چپاولگران و اشغالگران تمرین می داد و ضربه های مهلکی بر دشمنان مردم که خانها، سلطانها، پاشاها و شاه ایران و عثمانی بودند وارد می آورد و با شجاعت و قهرمانی دست غارتگران را کوتاه می کرد بطوریکه چهره ی تاریخی اش به افسانه مبدل شد و سمبلی از آرمانها، ایده آله ها و آرزوی مردم این دیار و ملل همجوار برای رسیدن به آزادی و عدالت گردید. داستانهای کوراوغلو اینک جزو داستانهای حماسی مردم آذربایجان و مطرح در میان بیشتر ملتهاست که از طرف منتقدین و ادیبان جهان مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به عنوان قهرمان ملی آذربایجان محک خورده است.

این داستان در سال ۱۷۲۱م در تبریز به رشته ی تحریر در آمده، بسیاری از اشعارش در سال ۱۸۰۴م در فرهنگ و جنگ گردآوری شده توسط عندلیب قره جه داغی گردآوری شده است. داستان کوراوغلو در میان مردم تاجیک، تورکمن، اوزبک، قیرقیز، ارمنی، ترک و دیگر ملل آسیای میانه رواج کامل دارد و داستانهای کوراوغلو با گونه های مختلف در میان مردم رواج

یافته است و شاید صدها واریانت بتوان گردآوری کرد. کوراوغلو با این وسعت و گستردگی یکی از شاهکارهای فولکلوریک مردم آذربایجان به شمار می‌آید. مردم تاجیک نام او را «قورقولی» و یا «کوراوغلی» می‌نامند. اساس داستان «قورقولی» اینست که سرزمینی زیبا و عدالت‌گستر به نام «چامبول» مورد هجوم غاصبان قرار می‌گیرد و مردم چامبول به دفاع از سرزمین خود به مبارزه علیه اشغالگران قیام می‌کنند و با اتحاد و یگانگی و با رهبری قورقولی بر دشمنان غلبه می‌کنند. قورقولی قهرمان مردم و نماینده‌ی آنان است. او اشراف زاده یا از طبقه‌ی بالا نیست بلکه از میان خلق برخاسته و فرزند قصابی به نام «آواز» است که همراه با مردم ساده و پاکدل به دفاع از حقوق مردم برخاسته است.

داستان گوراوغلو یا قبراوغلو در میان تورکمن‌ها بدین ترتیب است که قهرمانی به نام «آدی بیگ» بعد از مرگ، صاحب فرزند می‌شود. اسم فرزندش را «روشن» می‌گذارند اما به گوراوغلو یا فرزند قبر نامیده می‌شود. «خونکارخان»، «مؤمن» دایی گوراوغلو را می‌کشد و چشم پدر بزرگش «چیغالی بیگ» را از حدقه در می‌آورد. او نزد چیغالی بیگ که کور است و پیش زن دایی‌اش بزرگ می‌شود. نام زن دایی او «گول اندام» است. یکی از سرکرده‌های خونکار، گل اندام را می‌دزد و با خود می‌برد. با اینکه گوراوغلو پسری خردسال است برای انتقام از او آماده‌ی جنگ می‌شود. ۴۰ جوان شجاع را دور خود گرد می‌آورد و روی اسب افسانه‌ای «قیرات» از خود قهرمانی‌ها و شجاعت‌ها نشان می‌دهد. او به مبارزه با خونکار و عرب ریحان بر می‌خیزد. سپس با دختر زیبایی به نام «یونس پری» ازدواج می‌کند. اما چون خود صاحب فرزندی نمی‌شود «اووز» فرزند «پولدور» را به فرزند خواندگی قبول می‌کند. از خصوصیات این قهرمان، در میان مردم ترکمن، رشادت، مردانگی، جنگاوری و دفاع از مردم است.

در میان ملل مختلف آسیای میانه، کوراوغلو قهرمانی است که با انواع شجاعت‌ها و دلوری‌ها ورد زبان مردم است و پشتگر می‌مردم در مبارزه با دشمنان، هموست. در میان مردم ترک (ترکیه) سیمای کوراوغلو هر چند که با سیمای آذربایجانی تفاوت‌هایی دارد اما برگرفته از قهرمان آذربایجانی است و دارای خصوصیات برجسته‌ای است. او در گردنه‌ها، راه را بر بازرگانان، دستجات دولتی حتی قشون شاه می‌بندد و از آنان باج می‌ستاند. در این داستان علاوه بر قهرمانی و مبارزه، روابط عاشقانه نیز وجود دارد. در این داستان، ۴۰ مرد جنگی به دور کوراوغلو حلقه زده‌اند. اما در این داستان، آن مبارزه‌ی سیاسی - اجتماعی که در واریانت آذربایجانی علیه اشغالگران، استثمارگران وجود دارد به چشم نمی‌خورد و آزادی و عدالت مطرح در داستانهای آذربایجانی دیده نمی‌شود. حتی تعداد قهرمانانی که معروف و نامدار باشند در این جرگه وجود

ندارد در حالیکه در واریانت های آذربایجانی، برای هر یک از قهرمانان مانند ایواز، دمیرچی اوغلو، بللی احمد، عیسی باللی برای خانمها تल्ली خانیم، دورنا خانیم، داستانهای جداگانه ای وجود دارد و کوراوغلو تنها نیست. در داستان عثمانی، اعتراض این مبارزه علیه فئودالها و اشغالگران بسیار ضعیف است.

گونه‌ی دیگری از داستان کوراوغلو در میان ارمنی‌ها نیز وجود دارد که در حقیقت بیشتر از کوراوغلوهای دیگر ملتها به داستان واقعی کوراوغلوی آذربایجان شباهت دارد. در داستان ارمنی کوراوغلو، موضوع اسبان دریایی قیرآت و دور آت، همچنین موضوع پیدایش تفنگ در داستان آخرین، دزدیده شدن قیرآت، کمک به فقیران، شمشیر مصری و دیگر موضوعات آن شباهت فراوانی به واریانت های آذربایجانی دارد. در واریانت ارمنی نیز، کوراوغلو قهرمانی عدالت گستر، وطن پرست، آزادیخواه، مبارز علیه فئودالها و مدافع حقوق مردم شناخته می‌شود. خ. راموئیلیان در مورد واریانت ارمنی این داستان می‌نویسد: «داستان کوراوغلو به همان اندازه که در میان آذربایجان محبوبیت دارد برای مردم ارمنی نیز عزیز و دوست داشتنی است. این اثر حماسی، برای برقراری عدالت و مساوات، دفاع از منافع مردم به وجود آمده است». مردم ارمنی نیز کمرشان زیر بار استثمار خم شده است، مالکان، پولداران و فئودالها ظلم و ستم را بر مردم اعمال می‌کنند بنابراین جای تعجب نیست که کوراوغلو در میان این خلق نیز بخاطر مبارزه برای عدالت و آزادی مشهور شده است. وجود واریانت‌های مختلف داستان کوراوغلو در میان این ملت، به خاطر شباهت سیاسی - اجتماعی این دو ملت قابل تبیین است. محققان ارمنی تأکید دارند این داستانها توسط عاشیقه‌های آذربایجانی به میان مردم ارمنی راه یافته و عاشیقه‌های ارمنی تحت نفوذ عاشیقه‌های آذربایجانی این داستانها را روایت می‌کنند. یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که بسیاری از عاشیقه‌های ارمنی، با ساز و آواز خود اشعار آذری نیز می‌سرایند. ساموئل دیگر محقق ارمنی می‌نویسد: «می‌توان گفت که آفرینش عاشیقه‌های ارمنی گاه آنقدر به آفرینش عاشیقه‌های آذربایجانی نزدیک می‌شود که دیگر آذربایجانی است و نه ارمنی. داستان کوراوغلو که زندگی مبارزات یک قهرمان آذربایجانی را به تصویر می‌کشد در میان ملل شرق محبوبیت خاصی دارد»^۱. اکثر نویسندگان معروف ارمنی درباره‌ی کوراوغلو به تحقیق پرداخته و از او به عنوان سمبل شجاعت و قهرمانی نام برده‌اند.

کوراوغلو داستان قهرمانی است که علیه اشغالگران، استثمارگران و طبقات ظالم و در راه آزادی وطن، عدالت و مساوات، برابری و برادری بین مردم به مبارزه برمی‌خیزد. پدر کوراوغلو «علی کیشی» به دست پاشای عثمانی، چشم خود را از دست می‌دهد و کوراوغلو ابتدا به

^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، همان، ص ۲۱۵.

خونخواهی پدر به پا می خیزد و مبارزه را آغاز می کند اما به زودی مبارزه اش از جنبه ی فردی به سمت اجتماعی و سیاسی سوق داده شده و در مدتی اندک مبارزان و ناراضیان از سراسر سرزمینهای دور و نزدیک به گرد او جمع می شوند و برای حفظ و صیانت از وطن و مردم علیه غاصبان و ستمگران به پا می خیزند. وطن پرستی، مضمون اصلی این داستانهاست. چنلی بئل سرزمین مقدس کوراوغلو و دلاور مردان گرد آمده بر دورسر اوست. آنان اجازه نمی دهند پای دشمنی بدان برسد و در راه حفظ میهن تا پای جان مقاومت می کنند:

قیررام قایالاری، ییخارام داغی

خانلار زهر ایچر، سلطانلار آغی

چنلی بئلدی قوچ کوراوغلو اویلاغی

شاه دا گلسه چنلی بئله قویمارام!

وابستگی این ملت سلحشور به وطن از اشعاری که خطاب به کوههای استوار و مغرور چنلی بئل سروده شده است نمایان می شود :

منی بینادان بسله دی

داغلار قوینوندا - قوینوندا.

تولک ترلنلار سسله دی

داغلار قوینوندا - قوینوندا.

دولاندا ایگید یاشیما

یاغی چیخدی ساواشیما

دلیر گلدی باشیما

داغلار قوینوندا - قوینوندا.

سفر ائیله دیم هریانا

شاهلاری گتیردیم جانا

قیرآتیم گلدی جوولانا

داغلار قوینوندا - قوینوندا.

کوراوغلو خود را فردی از قهرمانان چنلی بئل می داند و خود را برتر از آنان نمی شمارد. او در حل مشکلات به مشورت با آنان می نشیند، از آنان مدد می جوید. در مبارزه با فئودالها از قهرمانان خود داد سخن می دهد :

قیرخ مین گورجو، لزگی، روستم اوولادی

چکر قیلینچ، کسردمیر پولادی

سالار جانا قورخو کوراوغلو آدی

کوراوغلو اوستونه شیرلرله گلیب

او برای غلبه بر دشمن نیاز به اتحاد دارد و برای ایجاد دوستی و برادری و برابری بین آنان تلاش می‌کند.

نام او « روشن » است اما چون پدرش به دست پاشای عثمانی کور می‌شود به « کوراوغلو » معروف می‌گردد. مبارزه‌ی او علیه پاشای عثمانی سبب می‌شود تا از طرف مردم نماینده‌ی دفاع از حقوق مردم گردد و طولی نمی‌کشد که همه گرد او جمع می‌شوند و حسّ قهرمانی و برابری عود می‌کند. او برخاسته از خانواده‌ای فقیر و تنگدست است و جان خود را در طبق اخلاص نهاده و برای مردم مبارزه می‌کند:

قول دییه رلر، قولون بویونون بورارلار

قوللار قتاباغیندا گئدن تیرم من.^۱

او مال‌التجاره‌هایی را که از بازرگانان می‌ستاند و یا از قشون شاه اخذ می‌کند بین فقرای شهر و روستا تقسیم می‌کند مردم نیز به کمک او می‌شتابند و حتی اگر قدرت مبارزه ندارند آرزوی پیروزی کوراوغلو را دارند. از آن جمله در داستان « دورنا تئلی » کشاورزی که خبر بدار آویخته شدن دوستان کوراوغلو را می‌شنود شروع به گریه می‌کند و اصلان پاشا را لعن و نفرین می‌کند، چرا که توانایی مبارزه ندارد. اما کوراوغلو به کمک دوستان می‌شتابد و او را نجات دهد، در عین حال بعد از شکست دشمن - "اصلان پاشا" - خزانه‌ی او را گشوده بین فقیرا تقسیم می‌کند. او در میان دلاوران به رجز خوانی و به هیجان آوردن آنان عمل می‌کند و خود به قلب دشمن حمله می‌برد:

هویدو دلی‌لریم، هویدو

یئری یین دوشمن اوستونه

من اؤزوم اصلان پاشانین

هره نیز بیر خان اوستونه^۲

کوراوغلو در عین حالیکه شمشیر زن قهاری است عاشیق ماهری نیز است. او در جنگها در عین حالیکه شمشیر می‌کوبد ساز می‌زند و دوستان را با شعر و آواز خود تشویق می‌کند و لرزه بر اندام دشمنان می‌اندازد. سخنانش محکم، کوبنده و زیباست همراه با یک موسیقی حماسی.

^۱ افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۱۷.

^۲ همان، ص ۲۱۸.

در دسته‌ی کوراوغلو و در چنلی‌بئل مردم عادی گرد آمده‌اند و دوستان او مشاغل ساده‌ای دارند، آنان آهنگران، نعلبندان، چوپانان و مردم معمولی هستند و دشمنانش خانها، پاشاها، بیگها، بازرگانان، شاه، سلطان و ... است. از نکته‌های جالب داستانهای کوراوغلو، شخصیت محبوب این قهرمان اینست که هر گاه دچار مشکلی می‌گردد برای تصمیم‌گیری به صورت انفرادی عمل نمی‌کند بلکه همه را دور خود گرد آورده و با آنان به مشورت می‌نشیند. از آن جمله در شعر زیر مطرح می‌گردد:

ایگید دلی‌لریم، خبردار اولون بوگون بیر تدبیره گلک گرکدیر^۱
او مشاهده می‌کند که کارها با تصمیم جمعی و رضایت همگان سریعتر و صحیحتر به انجام می‌رسد و پیروزی حتمی است. باز نکته‌ی جالب‌تر اینست که هر گاه کوراوغلو از مشورت با دوستانش سرباز می‌زنند و یا به تنهایی تصمیم می‌گیرد با حوادث فلاکت‌باری مواجه می‌گردد، مثلاً در داستان دزدیده شدن قیرآت توسط کچل حمزه - که در این داستان کوراوغلو نسبت به کچل حمزه مسامحه به خرج داده و بخاطر وضعیت خراب ظاهریش - که خود را به فقیری و بیچارگی زده بود او را به چنلی بئل پذیرفته و بدو مسئولیت نگهداری اسبها را سپرده بود با وجود ناراضیتی مردم - کوراوغلو حرف خود را به کرسی می‌نشانند ولی عواقب این تک روی را به صورت نارو زدن کچل حمزه می‌بیند. حتی نگار خانم که همواره پشتیبان کوراوغلو و طرف مشورت او بوده است زبان به سرزنش کوراوغلو می‌گشاید:

کال قوشوب، کوتان اکمه‌ین
نانین سفره یه تۆکمه‌ین
آری نین قهرینی چکمه‌ین
بالین قدیرین نه بیلر؟
اوتان قوچ کوراوغلو، اوتان!
داغلاین دامنین توتان
سنین کیمی باشا چاتان
اٹلین قدیرین نه بیلر؟

در اینجا کوراوغلو پی به اشتباهات خود می‌برد و اعتراف می‌کند و برای جبران خطاهای خویش به مبارزه‌ی جدی می‌پردازد و قیرآت را به تنهایی نجات می‌دهد.
کوراوغلو به راهی که در پیش گرفته است ایمان دارد، به وطن و مردم عشق می‌ورزد و از اینکه مردم به دورش گرد آمده‌اند برخورد می‌بالد و قدر آنان را می‌داند:

^۱ م. کریمی، کوراوغلو حماسه‌سی، تهران، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۸۲، ص ۵۴.

دئمه کی کوراوغلو تکدیر
یئتمیش یئددی دلی سی وار
دمیرچی اوغلو، بللی احمد
ایواز، عیسی بالی سی وار.
دارا دوشسم ائیلر کؤمک
داعوا گونو، دوستا گره ک
آچار سفره، وئرهر یئمک
غیرتی وار، ناموستی وار.
کوراوغلونون اوجا بویو
هر یئرده توتولور هویو
چنلی بئلده گؤتور - قویو
آغیر اوبا - اولوسی وار.

چهره‌ی بسیار زیبای این داستانها، نگار خانم است. او، همسر کوراوغلو و دختر سلطان عثمانی است. او، ابتدا در نامه‌جای به کوراوغلو چنین می‌نویسد:

من خونکار^۱ قیزیام، نگاردیر آدیم،
شاهلارا، خانلارا محل قویمادیم،
بیرسنسن دونیادا منیم مورادیم،
ایسته‌رم اؤزونه ائله یار منی.

او به کنار کوراوغلو آمده و تا آخر عمر وفادار و یار کوراوغلو می‌ماند و در حوادث و مشکلات به کمک کوراوغلو می‌شتابد و بیشتر از زور و توان، از تدبیر و عقل خود استفاده می‌کند و مشکلات چنلی بئل را برطرف می‌سازد. در چنلی بئل همه‌ی مردم پیر و جوان، زن و مرد، از طبقات پایین جامعه که در آنجا گرد آمده‌اند با هم می‌نشینند، با هم می‌خورند و می‌آشامند، با هم و دوش به دوش هم به جنگ می‌روند و فرقی بین هیچکدام وجود ندارد. اما در سیمای نگار، مادری دلسوز و مهربان تصویر شده است و تمامی قهرمانان همچون فرزندان اویند. او همه را دوست می‌دارد، کمکشان می‌کند و به همه محبت و علاقه نشان می‌دهد. اما حسرت مادری و داشتن فرزند در ابتدای ورودش به چنلی بئل او را می‌آزارد:

نئجه باخیم ائو - ائشیگه،
یارالی کؤنلوم اوشویه،

^۱ گاهدان "خودکار" دا یازیلیر.

توز - بوروموش بوش بئشیگه،
شیرین لایلا چالان یوخدور.

چنلی بئلی گوللر بزهر،
گوللر سارالسا، کیم اوزهر؟
هر قوش بالاسیله گزهر،
نییه سنین بالان یوخدور؟

اما ایواز که قهرمانی جسور و از طبقه‌ی پایین جامعه است جای فرزند او را می‌گیرد. از چهره‌های به یادمانی این داستانها عاشیق جنون است که داستانی مستقل بدو اختصاص یافته، در عین حال در دیگر داستانها نیز مشارکت دارد. او در میان مردم شهرها و روستاها می‌گردد و با توصیف چنلی بئل، قهرمانان را شناسایی و به چنلی بئل رهنمون می‌گردد و از خبرهای شهر به چنلی بئل می‌رساند. سیمای زنان نیز از نکات قابل توجه این داستانهاست.

داستانهای کوراوغلو منبع الهام دهها و صدها اثر سترگ جهانی است، داستانها، رمانها، اپراهای با شکوه، نمایشهای زیبا توسط هنرمندان خلق شده است. موضوع بسیاری از اشعار شاعران و منظومه‌های مختلف در جهان شده است. اپرای با شکوه کوراوغلو از اوزبک‌ها، بیگلی از شاهکارهای هنر قرن بیستم است.^۱

دعوت کوراوغلو به مبارزه از جالب‌ترین قسمتهای این داستانهاست. او بی باکانه و جسارت خاص خود در برابر سلاطین و شاهان ایستاده و مردم خود را برای سرنگونی آنان فرا می‌خواند:

دولون آت بئلینه قوچ دلی‌لریم
خودکاری تختیندن ائندیراق، هویدو.
تالایاق مولکونو، آلاق جانینی
شاهین چیراغینی سوندوراق، هویدو.

کوراوغلو مجموعه‌ای از داستانهای حماسی است که نه تنها در آذربایجان، بلکه در میان همه ملت‌های ترک‌زبان، همچنین ملت‌های همسایه، بویژه همسایه‌های ملت آذربایجان نیز وجود دارد. هر ملتی می‌کوشد کوراوغلو را با افتخار تمام از آن خود بینگارد و از آنجائی که این سنت، سابقه‌ی دیرینه دارد ما امروز شاهد این هستیم که همه‌ی خلق‌های ترک‌زبان، کوراوغلو را در خلعت خود به میدان آورده‌اند و در میان اساطیر و افسانه‌های خود زنده نگه داشته‌اند. بی‌تردید

^۱ م. کریمی، کوراوغلو حماسه‌سی، کوراوغلو اوپراسی.

رونق و رواج چنین داستانی در تربیت نسلهای آینده‌ی هر ملتی نقش بزرگی ایفا می‌کند و روحیه‌ی جوانمردی، مبارزه، گذشت و دیگر خصایل خوب را تقویت می‌کند.

کوراوغلو اینک نه تنها در میان ملت‌های ترک‌زبان، جزو فرهنگ خودی شناخته می‌شود به زبانهای مختلف دنیا نیز ترجمه شده است. داستانهای کوراوغلو سالهاست که تلاش محققین و دوستداران آثار فولکلور یک جهان را به خود معطوف داشته و آنان را به تحقیق در جوانب مختلف این حماسه وا داشته است. علاوه بر این، بسیار از این محققان، این اثر را به زبان خود نیز ترجمه کرده‌اند. بر این اساس است که امروزه کوراوغلو به اکثر زبانهای دنیا مانند زبانهای روسی، آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، اسپانیولی، بلغار و مجار ترجمه شده است و شاید با جسارت می‌توان گفت که یکی از معروفترین داستانهای حماسی جهان به شمار می‌آید.

نخستین بار مورخ نامدار «تبریزی آراکل» و سپس «الیاس موشقیان» ضمن درج قسمتی از داستان و اشعار کوراوغلو از شخصیت تاریخی کوراوغلو سخن به میان آوردند. این اتفاق در قرن ۱۷ میلادی افتاد. اما داستانها و اشعار کوراوغلو به صورت شفاهی در سازو آواز عاشیق‌های آذربایجان ورد زبانها بود و همه را خوش می‌آمد و روزها و شبها، اوقات فراغت مردم آذربایجان را به خود مشغول می‌کرد. تا اینکه "الکساندر خودزکو"، نویسنده و سیاستمدار انگلیسی به گردآوری داستانهای کوراوغلو از زبان عاشیق‌ها همت گماشت و به زبان انگلیسی به رشته‌ی تحریر در آورد. البته خودزکواز تخیل و نویسندگی خود نیز استفاده کرد و شاید برخی مفاهیم این داستان را تغییر داد. به هر حال، او نخستین مستشرقی بود که داستان کوراوغلو را به اروپائیان شناساند. سپس مستشرقین فرانسوی، آلمانی و دیگر ملل اروپایی پا در این عرصه نهادند و کوراوغلو را به زبان خود ارمغان بردند.

دانشمندان آذربایجان در قرن بیستم این آثار را مورد توجه قرار داده و به گردآوری و تحقیق علمی روی این آثار روی آوردند که خوشبختانه با نیروی علم و علاقه به نتایج خوبی دست یافتند. ح. علیزاده در سال ۱۹۴۱، ۱۴ داستان و ۴۰ ترانه از کوراوغلو را به صورت یک کتاب مستقل و ارزشمند به چاپ سپرد. پروفسور محمدحسین تهماسب با سخت‌کوشی بی‌مانندی کلیه‌ی آثار دستنویس و چاپ‌شده را مورد مطالعه قرار داد و در سال ۱۹۴۹ تکمیل‌ترین و علمی‌ترین مجموعه‌ی کوراوغلو را چنان ترتیب داد که به صورت یک رومان خواندنی تمامی جوانب این حماسه را در بر می‌گرفت. البته او در این اثر، مجموعه‌ای از ۲۰ داستان را گرد آورد و در حالیکه از دهها داستان دیگر نیز در این زمینه مطلع بود ولی آنها را دارای ارزش

علمی ندانسته بنابراین آنها را در داخل این مجموعه وارد نساخت.^۱ یادآوری می‌شود که تا امروز نه تنها در آذربایجان، بلکه در بیشتر کشورهای ترک زبان بالغ بر ۱۰۰ داستان از کوراوغلو در زبانهاست و حتی به صورت کتاب نیز چاپ شده است اما بی‌تردید همه این واریانتها را نمی‌توان در ردیف داستانهای علمی کوراوغلو قرار داد. بلکه عالمان با تفحص و دقت در این داستانها، می‌بایست صحت و سقم این روایات را بررسی کرده ارزشگذاری نمایند واز ورود داستانهای سطح پایین به داخل این مجموعه جلوگیری کنند.

واریانتهای زیر از مجموعه داستانهای کوراوغلو در دست است.

(۱) پیدایش کوراوغلو	(۲) پرورش کوراوغلو
(۳) مبارزه‌ی کوراوغلو با حسن پاشا	(۴) آمدن گیزیر اوغلو مصطفی بیگ به چنلی بئل
(۵) آمدن مرجان خانم به چنلی بئل	(۶) آمدن زرشال خانم به چنلی بئل
(۷) کوراوغلوی معروف روم	(۸) فراری دادن نگار خانم
(۹) آمدن ایواز به چنلی بئل	(۱۰) منم شیر و پلنگ این سرزمین
(۱۱) فرستادن ایواز به شام	(۱۲) سفر ترکمن
(۱۳) سفر روم	(۱۴) دیدار کوراوغلو با دیوها
(۱۵) قهرمان	(۱۶) سفر کوراوغلو به تهران
(۱۷) سفر کوراوغلو به توقات	(۱۸) سفر کوراوغلو به ارز روم
(۱۹) دزد دیده شدن شمشیر کوراوغلو	(۲۰) دزد دیده شدن قیر آت
(۲۱) سفر کوراوغلو به استانبول	(۲۲) آمدن بنفشه خانم به چنلی بئل
(۲۳) سفر کوراوغلو برای آوردن نگار خانم	(۲۴) کوراوغلو و عاشیق جنون
(۲۵) کوراوغلو و دمیرچی اوغلو	(۲۶) کوراوغلو و بولوبیگی
(۲۷) سفر روم	(۲۸) سفر دربند
(۲۹) دورنا تئلی	(۳۰) کوراوغلو و کچل حمزه
(۳۱) آمدن محبوب خانم به چنلی بئل	(۳۲) کوراوغلو در بایزید
(۳۳) گم شدن دورآت	(۳۴) حمله حسن پاشا به چنلی بئل
(۳۵) سفر بغداد	(۳۶) سفر کوراوغلو به باللی جا
(۳۷) گم شدن کوراوغلو در قارص	(۳۸) پیری کوراوغلو
(۳۹).....	

^۱ این رمان توسط م. کریمی برگردانده شد و بارها در ایران چاپ شده است نخستین چاپ آن در سال ۱۳۸۲ توسط انتشارات اندیشه نو بود و سپس انتشارات اختر آن را منتشر ساخت.

کوراوغلو شناسان دنیا سالهاست که برای روشن شدن اتنوگرافی یا بوم شناسی کوراوغلو کار کرده اند و نهایت این داستان را از آن ملت آذربایجان دانسته اند اما شکل اسطوره ای آن مربوط به همه ی ملتهای ترک می باشد. بیشتر محققان بر این عقیده اند که کوراوغلو نه برای گرفتن انتقام فردی، بلکه برای مبارزه با نیروهای ارتجاعی عصر خود مبارزه کرده است.

الکساندر خودزکوبا آنکه کوراوغلو را در آذربایجان گردآوری کرده است اما زادگاه او را خراسان می داند. همو کوراوغلو را از قبیله ی « تکه لو » از ترکمنها می شناسد.

س. نزهت کوراوغلو را از آتاتولی می داند. ف. گزیر اوغلو، کوراوغلو را از خراسان می داند که با مبارزان آتاتولی نیز رابطه داشته است. میرعلی سیدف دانشمند بزرگ آذربایجان او را با عصیان «جلالی ها» در سالهای ۱۵۹۹م که نهضتی دهقانی و با شرکت صدها هزار زحمتکش رخ داده است در پیوند می یابد. "آرمینوس وامبری" سیاح مجار نیز خود به داستانهای کوراوغلو در میان ترکمنها گوش فرا داده است. میرزا ولی زاده، کونوش، س. پن، و. خولوفلو، ساروس و دیگران نیز او را ترکمن شناخته اند. ح. آراسلی، خ. سا موئلیان، فرهاد فرهاد اف، خ. ق. کوراوغلو، م. رفیعلی، ا. جندلی، مولوف و بسیاری دیگر کوراوغلو را قهرمان و عاشیق آذربایجانی دانسته اند و بسیاری دیگر از کوراوغلو شناسان به آذربایجانی بودن کوراوغلو تأکید داشته اند.

سیاستهای نفاق افکنانه ی شاه عباس صفوی وزندگی اسفبار توده ی دهقانان در اثر افزایش مالیاتها، قلدری مأمورین دولتی، تجاوز به شرف و حیثیت مردم باعث شده است کوراوغلوی اساطیری و افسانه ای، خلعت تاریخی بپوشد و از حقوق مردم دفاع کند. به نظر مورخین دوره ی شاه عباس، هنگامی که خبر حرکت قشون شاه عباس به گوش توده ها می رسید برای حفظ ناموس خود، دختران و زنان جوان خود را مخفی می کردند و یا به غارها و مناطق صعب العبور می بردند تا به دور از دسترس مأموران دولتی شاه عباس بمانند. آنان دسته - دسته در برابر پاشاها و بیگهای شکمبار و چپاولگر شاه عباس دست به عصیان می زدند و باعث شعله ور شدن عصیانهای دهقانی می گشتند. زحمتکشان اقوام دیگر و همسایه ی آذربایجان نیز در این شورشها شرکت می کردند بنابراین طبیعی است که آداب و سنن مشترک ترکان آذربایجان، گرجیان، ارمنیان و خلقه های ترکمن و خراسان و آتاتولی در این مبارزه و سمبل آن مبارزه ی کوراوغلو، خودی نشان دهد. جلالیان نیز دقیقاً در همین تاریخ از یک سو بازورگویی های سلاطین عثمانی و از دیگر سو با شاه عباس صفوی به مبارزه برخاسته و بیش از ۳۰ سال این مبارزه را تداوم بخشیده اند. بنابراین بعید نیست که مردم با الهام از مبارزه ی اسطوره ای کوراوغلو، با جلالیان همکاری معنوی کنند و آنان را به لباس کوراوغلو در آورند. مسلماً رویدادهای سیاسی و اجتماعی باعث شکوفایی آفرینشهای هنری نیز می گردد و سیمای

حماسی آذربایجان با ساز و آواز عاشیقها بر پایه‌ی قهرمانان واقعی و حوادث اجتماعی بنیان نهاده می‌شود و یا به عبارت دیگر، قهرمانان ادوار گذشته با چهره‌های آشنای خود در جامه‌های نو باز می‌گردند و با قهرمانان زمان در می‌آمیزند. کوراولو در میان ملتهای دیگر، با همه‌ی شباهتهایی که با داستان آذربایجانی دارد، واریانت جداگانه‌ای به شمار می‌آید که به برخی از این مشخصات اشاره می‌کنیم:

واریانت ترکان عثمانی^۱

واریانت آناتولی کوراولو عیناً مانند داستان آذربایجانی است اما رخت بومی به تن کرده است. قیر آت و دور آت از اسبان دریایی که در کنار رود فرآت هستند به وجود می‌آیند. نام پدر کوراولو در واریانت آناتولی، کور یوسف است. کوراولو قدرت خود را در خواب از حضرت خضر می‌گیرد و دشمن او بولویگی می‌باشد. کوراولو در این واریانت بعد از اختراع تفنگ به چهل تنان پیوسته و غیب می‌شود. سر گذشت کوراولو در واریانت آناتولی متشکل از ۲۴ بخش رزمی و عشقی می‌باشد و کوراولو، شاعرتر از واریانت آذربایجانی است بطوریکه دیوان شعرش امروز نیز چاپ می‌شود.

واریانت ترکمنی

در واریانت ترکمنی پهلوانی به نام آدی بیگ وجود دارد که بعد از مرگش، همسر وی فرزند او را به دنیا می‌آورد و او را گوراولو - فرزند قبر - می‌نامند. در واریانت دیگری از ترکمنها، مادر کوراولو می‌میرد و کوراولو در قبر از شکم مادر بیرون می‌آید. کوراولو دوران کودکی‌اش را پیش جیغالی بیگ و زن دایی‌اش - گول اندام - می‌گذراند. گل اندام توسط یکی از سرکرده‌های عرب ریحان دزدیده می‌شود و کوراولو از آن لحظه با عهده پیمانی که با ۴۰ تن از بهترین فرزندان ایل می‌بندد برای دفاع از ثروت و ناموس ایل بر علیه فئودالها قیام می‌کند و با پشتیبانی قیر آت وارد میدان می‌رود. با آغایونس پری ازدواج می‌کند اما صاحب فرزندی نشده، فرزند بولدور قصاب را به فرزندی می‌پذیرد. کوراولو مصطفی بیگ بعد از یک مبارزه‌ی تن به تن، دوست وفادار و صادقی می‌گردند.

^۱ م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، تیریز، ایشیق، ۱۳۵۸.

واریانت ترکان عراق

در میان ترکان عراق، کوراوغلو به صوت کوله اوغلو یعنی برده‌زاده معروف است و محقق بزرگ ترکان عراق - ابراهیم دقوقی^۱ - معتقد است: «در میان طایفه‌ای از آذر بایجانیان مقیم عراق، روایتی است که بر اساس آن کوراوغلو را کوله اوغلو - برده زاده می‌نامند.» او برده‌ای است همچون اسپارتاگوس. به هنگامی که پیشاپیش لشکر زحمتکشان حرکت می‌کند زمین را به لرزه در می‌آورد و شاهان و سلاطین از ترس به زانو در می‌افتند. در میان ترکان عراق، کوراوغلو به نام قارا اوغلو نیز دارای داستانهای دیگری است این شعر معروف کوراوغلو:

قول دئییرلر، قولون بوینون بورارلار
قوللار قابا غیندا گئدن تیرم من.
این بیت معروف کور اوغلو، همواره در این داستانها مطرح می‌شود.

واریانت ارمنی

به دلیل اشتراک آرمانها و آرزوهای خلق ارمنی با خلق آذربایجان، این داستان در میان ارمنیان نیز رواج دارد. بخشهای مختلفی از این داستان توسط عاشیقهای همچون عاشیق جمالی در سالهای ۱۸۹۸، ۱۹۰۰ و ۱۹۰۴ به ارمنی ترجمه شده است و برخی از عاشیقهای ارمنی نیز داستانهایی را بنا بر ذوق و هنر خود و به الهام از داستان آذربایجانی ساخته و پرداخته‌اند. داستانهای ارمنی شباهت فراوان به واریانت آذربایجانی دارد ولی برخی از اساس فرق دارد مثلاً نام حسن پاشا پدر نگار خانم، که در اینجا نامش خواجه قمبر (قنبر) شده است. سلطان پولیس همان بولوبیگی است.

برخی ترجمه‌ها، عیناً از آذربایجانی ترجمه شده است از آن جمله مترجمی، داستان بولوبیگ را در سال ۱۹۰۵ به آراکل آنماساتوریان هدیه کرده است. مترجم آن سوکاس کاراپتیان بوده است.

واریانت تاجیکی

در بین این ملت نیز، کوراوغلو با خصایل انسانی از شگفتی و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کوراوغلو، یار ویاور رزمندگان تاجیک است که در این واریانت به نام قورگلی، یعنی گل

^۱ کرکوک بایاتیلاری، ابراهیم دقوقی، ۱۹۸۴.

آتشین، اخگر بوده و سنگر و پایگاهش جامبول نام دارد. در این واریانت، او فرزند قصاب زحمتکشی است که با چشیدن طعم تلخ فقر و ستم، پیشاپیش توده‌های مردم به مبارزه علیه خانها و سلاطین به پا می‌خیزد. چنلی بئل به شملی بئل تغییر نام داده، کچل حمزه، قیزیل نامیده شده و اختلافات جزئی با گوراوغلو آذربایجان دارد. سفرهای استانبول و دیگر سفرهای گوراوغلو به شهرهای مختلف آذربایجان و آناتولی عیناً در واریانت تاجیکی وجود دارد.

واریانت اوزبکی

در این واریانت، سلطان خون‌آشام اصفهان به سرزمین ترکان یورش می‌آورد و بعد از غارت و ویران کردن آبادی ترکان، اسیران زیادی را با خود می‌برد. در بین اسیران روشن، جیغالی بیگ و خواهرش بی بی هلال هستند. روشن به عنوان برده به فروش می‌رود و با بی بی هلال آشنا می‌شود. عشق و علاقه‌ی ایندو به ازدواج می‌انجامد. بی‌بی هلال در حال حاملگی می‌میرد و فرزندش بعد از مرگ او به دنیا می‌آید و به گوراوغلو معروف می‌شود.

گوراوغلو در این واریانت قهرمانی شکست‌ناپذیر و صاحب کرامات است. او زبان پرندگان و حیوانات را می‌داند. با دیوها و اژدهاها می‌جنگد و با عوض کردن جلد به صورت حیوان یا پرنده در می‌آید و دارای سجایای فوق بشری است و به نیروی سنگی که سحرآمیز است همواره حریفان را مغلوب می‌کند

در این واریانت، گوراوغلو در راه تحقق آمال و آرزوهای پاک زحمتکشان و فقیران مبارزه می‌کند و به عنوان قهرمانی شکست‌ناپذیر از طرف توده‌ها محبوب می‌گردد.

واریانت بلغاری

دانشمندان مجارو بلغار در گردآوری، تحقیق و تفحص در داستانهای گوراوغلو در میان ملت‌های ترک زبان و ملت خودشان، کارهای ارزنده‌ای را به انجام رسانده‌اند. ای. کونوشون دانشمند مجار و رضا مولوف دانشمند بلغاری در این زمینه کار کرده و واریانتهای مجاری و بلغاری را به چاپ رسانده‌اند. در این واریانت‌ها، داستانهای مختلفی که در میان هونهای اسکان یافته در سواحل دریای سیاه وجود دارد آورده شده است.

می‌دانیم بلغارها در اوایل قرن هفتم میلادی، حکومت بلغار را به پا کرده و بارها با اسلاوها، خزرها دوست و دشمن شده‌اند.

کوراوغلو هم چهره‌ای تاریخی دارد هم چهره‌ای افسانه‌ای - اسطوره‌ای. او، تنها نیست به روایتی ۷۷ تا ۷۷۷۷ نفر از قهرمانانی همچون خود او، دور سر او گرد آمده‌اند که نام تعدادی از آنها را می‌توان از واریانتهای مختلف به دست آورد که معروفترین آنان عبارتند از:^۱

ایواز	دمیرچی اوغلو	گیزیر اوغلو مصطفی بیگ
توپ داغیدان	عجم اوغلو	دلی خویلو
دیزلار	هالای پوزان	عاشیق جنون
توخماق ووران	تانری تانیماز	قبره سیغماز
خوجا عزیز	زنجیر احمد	مهرت یعقوب
قاجار الی	بللی احمد	با شما قچی احمد
قوجا بیگ	قوجا عرب	کوسا صنعان
جلالی بیگ	عیسا باللی	دلی حسن
بیگ ولی	اوروشان آلی	بیگی پوسف
موسا ایروانی	گورجواوغلو محمد	پولاداوغلو
قاراسعید کوردحیدر	محمد قلندر اوغلو	دلی ذوالفقار
عبدالحلیم قارایازیچی	بابا کنعان	گودومن
اینچه عرب	اوستاد آرزومان	قارا حسین
و.....	عرب ریحان	دلی بالتا

کوراوغلوی آذربایجان در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی با در آوردن رخت اسطوره‌ای‌اش، لباس تاریخی پوشیده است و در مبارزات این عصر در برابر شاه عباس صفوی و آل عثمان به مبارزه‌ی مقاومت جوانه‌ی مردم آذربایجان پیوسته و در رأس این عصیان ایستاده است. در تاریخ، بین سالهای ۱۵۷۱ الی ۱۵۷۴ عصیانهای مردم آذربایجان بویژه شهر تبریز علیه جنگ بیهوده‌ی ایران و عثمانی برپا می‌شود که در این عصیانها کفاشان، دوزندگان، نعلبندان، آهنگران و... شرکت دارند.^۲ تبریز که تا این زمان پایتخت بوده و بزرگترین مرکز تجارت منطقه بوده است رفته رفته موقعیت اقتصادی خود را از دست می‌دهد. تا این زمان مرکز توجه کشورهای مختلف آسیا و اروپا بوده است. در کتابهای تاریخی ایران از قهرمانی به نام کوراوغلو نام برده شده است. در کتاب عالم آرای نادری در توضیح شورش دنبلی‌ها در خوی به سال ۱۱۵۶ هجری (۱۷۴۴) از

^۱ بهروز حق، جهان بینی حماسه‌ی کوراوغلو، برلن، ۱۳۶۷.
^۲ همان.

چنلی بئل نام برده می‌شود.^۱ فاروق سومر از چنلی بئل که بین ایران و عثمانی بوده است و از تجاری که ظروف آلات مسی به ترکیه و سوریه می‌بردند اسم می‌آورد.^۲ خودزکو از چنلی بئل در دره‌ی سلماس نام می‌برد.^۳

وضع تجاری و بازرگانی آذربایجان در این قرن‌ها بسیار خوب بوده است و تجار کشورهای طرف معامله با ایران، در تبریز سکنی می‌گزیدند و افراد فرهنگ پروری بوده‌اند که علاوه بر تجارت و انجام معاملات تجاری، به خاطر شیفته بودن به ادبیات، به گردآوری داستان‌ها و روایات شفاهی آذربایجان نیز دست زده و به عنوان هدیه‌ی ادبی - اجتماعی، این میراث گرانبها را به کشور خود برده‌اند. مسلماً جنگ‌های خانمانسوز بین ایران و عثمانی نفعی برای توده‌های مردم نداشته است و اینان خواستار صلح و دوستی بوده و ملتی برادر و همزبان بوده‌اند. اما شاه عباس با بردن پایتخت از تبریز به اصفهان و رسمی کردن زبان فارسی، باعث از رونق افتادن موقعیت آذربایجان و به کل مردم ترک زبان بوده و مردم از این شاه، رنجیده شده‌اند. جا دارد که داستان‌ها و شورش‌ها نیز علیه او پدید آید که نمونه‌ی حماسی آن کوراوغلو و نمونه‌ی دیگری مانند عاشیق عباس، اصلی و کرم، عاشیق قریب و غیره، ارزش بررسی دارند. نوشته‌های آراکل تبریزی و آچمیازین در بررسی تاریخ صفویان و روابط مردم آذربایجان با آنان - بویژه شاه عباس، گویای بسیاری از واقعیت‌هاست. مورخ ارمنی معروف به آراکل تبریزی از سال‌های گرسنگی مردم آذربایجان سخن می‌راند و از قحطی و خشکسالی مردم می‌گوید و نهایتاً از قیام کوراوغلو و مصطفی بیگ نیز داستان‌ها می‌نویسد.^۴

جنبش‌های دهقانی عصر کوراوغلو را محققان در دو عرصه بررسی می‌کنند:

- (۱) در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی علیه حکومت مرکزی و فئودال‌های محلی
 - (۲) در عرصه‌ی مبارزه‌ی ملی میهنی بر علیه اشغالگران خارجی و حمایت از زبان و فرهنگ ملی.
- پتروشفسکی از امپراتوری صفوی از رسمیت یافتن زبان ترکی در دربار و سپاه، برخوردار بودن آن از اهمیت خاصی سخن می‌گوید و عملکرد شاه عباس را در خلاف این جریان، به وجود آورنده‌ی نارضایتی مردم آذربایجان می‌شمارد.^۵ پروفیسور مصطفی آقداغ نیز خالی از سکنه شدن دهات آذربایجان را در این موقعیت تاریخی مطرح می‌سازد. بر تولد اشپولر نیز از قبول زبان فارسی به عنوان زبان دربار شاه عباس و جریحه دار شدن غرور ملی

^۱ رحیم رئیس‌نیا، کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز، ۱۳۶۷.

^۲ همان.

^۳ بهروز حقی.

^۴ افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی...

^۵ همان.

خلقه‌های ترک زبان سخن می‌راند.^۱ کوچاندن هزاران هنرمند، عالم، شاعر آذربایجانی از تبریز به اصفهان، فرار صدها شاعر و عالم آذربایجان از سیطره و سلطه‌ی شاه عباس، رفتن به هند و پناه بردن صدها عالم و شاعر دیگر به دربار عثمانی و غیره و غیره، جریان نارضایتی مردم آذربایجان را آشکار می‌سازد.^۲ بنابراین شورش مردم آذربایجان علیه شاه عباس منطقی و واقعی است.

برخی از نویسندگان، قارایازچی را آغاز گر نهضت معرفی کرده‌اند که در زمان سلطان محمد خان با عده‌ای از عصیانگران راه را بر تجار بسته و به مصاده‌ی اموال آنان دست می‌یازیدند.^۳

مراد پاشا با لشکری بیکران علیه آنان هجوم آورده و در تاریخ ۲۲ ربیع الآخر ۱۰۱۷ (۵ اوت ۱۶۰۸) لشکر جلالی را به عقب نشینی وا می‌دارد. جلالی‌ها بعداً در حوالی تبریز سکنی می‌گزینند.^۴ عالم آرای عباسی در صفحه ۷۷۵، به تفصیل اسامی جلالی را در قلم آورده و تعداد آنان را ۱۳۶۰۵ نفر خوانده است.^۵

«در سال ۱۵۱۱م. شورش بزرگی رخ داده که حسن اوغلو ملقب به شاه قلی قزیلباش از قبیله‌ی تکه لو پیشوای این شورش بود»^۶

فدایی، شاعر رئالیست آذربایجان در این عصر که با نگارش بختیارنامه جاودانه گشته است^۷ در اشعار خود از شورش جلالی‌ها سخن به میان آورده است.

پایتخت کردن اصفهان در سال ۱۵۹۸ نارضایتی آذربایجانیان را دامن زد و عصیانهای خلقی را سبب شد. آراکل تبریزی ضمن یادآوری این عصیانها از پیشوای چندی نیز نام می‌برد و از آن جمله می‌نویسد: «کوراوغلو... این همان کوراوغلو است که نغمه‌ها و شعرهای بیشمار را عاشیقها دربارهای آن میخوانند.

«گیزیر اوغلو مصطفی بیگ نیز که نامش به دفعات در اشعار تکرار می‌شود از دوستان نزدیک کوراوغلو است. آنها همگی از جلالی‌ها بودند که بر ضد حکومت قیام کرده بودند»^۸ مورخ ترک - اسماعیل حقی اوزون چارشیلی - مراد پاشا را که جلالیان در آن زمان در آتاتولی شورش کرده اند معرفی کرده و گفته است که مجموعاً ۶۵ هزار نفر آدم کشته است.^۱

^۱ تورک ادبیاتی (مجله)، استانبول، نمره ۱۱۰، احمد کاباکی.

^۲ بهروز حقی، همان.

^۳ همان.

^۴ بهروز حقی، ص ۱۱۰.

^۵ اسکندر منشی بیک، عالم آرای عباسی، ص ۷۷۵.

^۶ پتروشفسکی، دولت روسیه در سده ی ۱۶ و ۱۷، ص ۸۷.

^۷ م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، جلد ۲.

^۸ تاریخ آذربایجان، پژوهشی از انستیتوی تاریخ، آکادمی علوم آذربایجان، ص ۱۱۲.

گریکور راهب ارمنی نیز در مورد مراد پاشا می‌نویسد: «مرادپاشا در هر جا که اتراق می‌کرد ابتدا دستور می‌داد تا چاه‌هایی را برای زنده به گور کردن مخالفین خود بکنند. همو جلالی را و آدمهایی را که خطرناک تشخیص می‌داد به قتل می‌رساند و نعششان را در چاه می‌انداخت».^۲

کوراوغلو در ضرب المثلها

علاوه بر داستانهای کوراوغلو که اینک ورد زبان عاشیقه‌ها و مردم آذربایجان است صدها اصطلاح، ضرب‌المثل و قوشماهای او در زبان مردم از بر خوانده می‌شوند. می‌توان ضرب المثلها و اصطلاحات زیر را مثال آورد:

- کوراوغلو کیمی جانیمدان کئچمیشم.
- کوراوغلو دئمیش، هئچ ایگیدی یوخسول اولماسین.
- کوراوغلونا توتماغا بیر کچل حمزه گره‌ک.
- کوراوغلو کیمی سسی داغلاردان گلیر.
- کوراوغلو دئمیش قورد اوره‌یی یئمیش.
- کوراوغلو دئمیش "قورددان قورد تۆره".
- هر کورون اوغلونا کوراوغلو دئمزلر
- چوخلاری دده‌سی‌نین گؤزون چیخارتدی کوراوغلو آدلانسین، آما کور کیشی‌نین اوغلو دئدیلر.

کوراوغلوی تاریخی

از منابع فوق چنین برمی‌آید که کوراوغلوی آذربایجان، چهره‌ای تاریخی بوده که علیه شاه عباس صفوی و عثمانیان جنگ کرده و آذربایجان را از سلطه‌ی آنان به در آورده و استقلال بخشیده است. این کوراوغلو در میان مردم آذربایجان جای خاصی دارد و حتی در کنگره‌ی سال ۱۹۳۸ در جمهوری آذربایجان به عنوان قهرمان ملی آذربایجان شناخته شده است. اما چهره‌ی دیگری هم در این داستانها قابل مشاهده است و آن کوراوغلوی حماسه‌ها است که می‌توان در سیمای او بومین خاقان، جوانشیر و بابک خرم‌دین را یافت و چه بسا بعد از افسانه‌ها، او را در سیمای اسطوره‌ای‌اش یافت.

^۱ تاریخ عثمانی، اسماعیل حق‌ی اوزون چارشیلی، انکارا جلد ۳، ۱۹۵۴، ص ۱۱۷.
^۲ جنبشهای توده‌ای ترک و انقلابها، ص ۲۴۶ و ۲۴۵.

کوراوغلوی اساطیری

اگرداستانهای کوراوغلو، سیمای تاریخی کوراوغلو را مد نظر داشته باشند عناصری از اساطیر بدان زده شده است یا بهتر بگوییم بر چهره‌ی او رخت اسطوره پوشانده‌اند و یا می‌توان گفت کوراوغلوی تاریخی به دلیل محبت بیش از حد توده‌های مردمی، دارای قدرت خارق العاده بوده و نیروهای مافوق طبیعی به کمکش می‌آیند و در مجموع او را چون اسطوره‌ها می‌آریند.

کوراوغلوی اسطوره‌ای، روئین تن است و شکست ناپذیر. نیروهای اسطوره‌ای دیگر نیز او را همراهی می‌کنند. شمشیر مصری‌اش همتا ندارد و از برق آسمانی ساخته شده است. قیر آت او بال دارد و پرواز می‌کند. این اسب از مادیان دریایی به وجود آمده است. صدای کوراوغلو آنچنان قوی و ابهت‌آمیز است که از صدایش کوهها به لرزه در می‌آیند و از صور اسرافیل قویتر است. چنلی بئل نیز یک شهر اتوپایی است، شهری است که عقابها در آن پر می‌ریزند و هیچ پرنده‌ای جرأت پرواز از آن ندارد فقط جوانمردان و دوستان کوراوغلو در آن سکنی دارند. آنجا یک شهر آرمانی است که اثری از استثمار در آن وجود ندارد.

محققان بسیاری از چهره‌ی واقعی و اسطوره‌ای کوراوغلو نمونه‌هایی ذکر کرده و به پژوهش در این باره پرداخته‌اند. از میان این بزرگان می‌توان م. حاتمی، پروفیسور ایلحان باش گوژ، آتلا اؤزکریملی، حسن سئچمن و دهها عالم دیگر نام برد که همگی در عین اشاره به سیمای تاریخی کوراوغلو، اذعان کرده‌اند که داستانهای کوراوغلو دارای تاریخی بسیار قدیمی است. او، یک قهرمان اساطیری است که به ضرورت‌های عینی سده‌های ۱۵ و ۱۶ توسط نیک اندیشان قوم و عاشیق‌ها خلعت تاریخی به تن کرده و از نو توده‌ها را به فرجام مبارزات ضد فئودالی امیدوار می‌سازد.

این کوراوغلو، هیچگاه نمی‌میرد و ممکن است بارها به تاریخ بیاید و ضمن انجام مبارزات خود دوباره ناپدید گردد. کوراوغلو نمرده است بلکه با ایجاد تفنگ، میدان را از آن نامردان دانسته و غایب شده است. در داستان پیری کوراوغلو، روایات مختلفی وجود دارد. گویند روزی که کوراوغلو، دیگر با دیدن تفنگ و گذشت دوران مردانگی و دلیری، به ظاهر از صحنه‌ی مبارزه خارج شده بود، با عده‌ای دزد که مشغول نقب زدن به خزانه‌ی شاه هستند مواجه می‌شود. کوراوغلو می‌خواهد هر طور شده آنان را از دزدی بر حذر داشته و راه دلیری و مردانگی به آنها بیاموزد. نگار نگران پیامداین مداخله است و سعی می‌کند او را از این کار باز دارد اما کوراوغلو راضی نشده و می‌گوید: « شاهد دزدی بودن و دم فرو بستن به نوعی دزدی است ».

کوراوغلو دزدان را دستگیر و تحویل خزانه‌دار می‌دهد. خزانه دار خبر را به شاه می‌رساند. شاه فوراً دستور می‌دهد کوراوغلو و نگار را به حضور شاه ایران ببرند. شاه او را شناخته و پیشنهاد می‌کند در دربار اوبماند و مشاور او باشد. کوراوغلو با شنیدن سخنان شاه می‌گوید: «ببین به چه روزگاری افتاده‌ام که شاه می‌خواهد مرا به عنوان مشاور در سرای خود نگهدارد!» از اینرو از دربار بیرون آمده و به راه خود ادامه می‌دهد. اما شاه بعد از رفتن کوراوغلو به وحشت می‌افتد و دنبال او قشونی می‌فرستد تا وی را به قتل رسانند. اما کوراوغلو از دسیسه‌ی شاه با خبر شده، خود را به دلیران چنلی بئل می‌رساند. کوراوغلو این بار هم‌زمان خود را مورد خطاب قرار داده و می‌کند:

«تا زمانی‌که ستمگران هستند، ما هم در برابرشان ایستاده‌ایم...!»

این رمز جاودانگی اسطوره‌ی کوراوغلو است. باز آفرینی کوراوغلو هنوز به پایان نرسیده است.

سیمای زن در داستانهای کوراوغلو^۱

یکی از زمینه‌های فرهنگی بسیار غنی و گسترده مردم آذربایجان که در آن سیمای غرور آفرین و زیبایی از زن به تصویر کشیده شده است داستانهای حماسی کوراوغلوست. در این داستانهای سراسر قهرمانی و حماسی، مبارزه برای دفاع از میهن، آزادی و آبادی کشور، با مبارزه برای تشکیل خانواده پیوند محکمی دارد. در مجموعه‌ی این داستانها، عشق، اصل بنیادین زندگی را تشکیل می‌دهد و مبارزه در راه میهن و مردم هرگز از عشق و زندگی به کنار نیست و خانواده‌های قهرمانان بر اساس میل و علاقه‌ی متقابل زن و مرد به وجود آمده‌اند. در این داستانها که جزوی گرانبها از فرهنگ شفاهی و فولکلوریک مردم آذربایجان به شمار می‌آیند زنان همدوش مردان در رزمها و بزمها زمینه ساز قهرمانی مردان در راه دفاع از میهن، آزادی و شخصیت انسانی می‌گردند.

کوراوغلو قهرمانی است برخاسته از میان مردم که مدافع منافع زحمتکشان و فقیران است و ترنم‌گر دلاوری و جوانمردی، همانگونه که آرزو و آرمان مردم زحمتکش است. بنابراین طبیعی است که مردم از او چهره‌ای ایده‌آل و آرمانی، ناجی انسانها سازند و بعید نیست بلکه انتظار اینست که دشمنان مردم نیز او را راهزن، آدمکش و حتی کافر بشمارند؛ ظالمان دشمن خونی - اش باشند و در پی نابودیش تلاش کنند و مردم رنج‌دیده در آرزوی زندگی جاوید برایش باشند. امروز می‌بینیم که نظر مردم به واقعیت پیوسته است و کوراوغلو همچنان زنده و جاوید است.

^۱ م. کریمی، سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان، تهران، ۱۳۸۲، (هرچند که شاید برخی جملات در اینجا تکراری به نظر آید، اما اشاره‌ای دوباره بد نیست).

برخورد دو نظر متضاد تاریخی اجتماعی سبب گشته است که داستان پر از حماسه و عشق جان بگیرد و افسانه و تاریخ بهم پیوندند تا بتواند آرمانهای خلق را جلوه گر سازد و نمونه‌ی بارزی گردد از انسانها، افسانه‌ای به همان صورتی که در آرمان مردم نهفته است: مردی دلآور، مدافع رنج‌دیدگان، تنومند و غیور، قوی و زیبا همراه با زنی دلاورتر، زیباتر، از خود گذشته‌تر و مهربانتر به نام نگار.

با اشاره‌ای مختصر که به داستانهای کوراوغلو رفت به بررسی سیمای زن در این داستانها می‌پردازیم. نخستین زنی که باید مورد بررسی قرار گیرد نگار خانیم همسر وفادار کوراوغلوست. سیمای او گاهی کوراوغلو را در سایه قرار می‌دهد و الحق داستانهای کوراوغلو بدون نگار قابل تصور نیست. او یار و همسر کوراوغلوست و مادری مهربان برای همه‌ی قهرمانان چنلی بئل. داستان عشقی - حماسی است. نگار دختر سلطان عثمانی است که قصر پر زرق و برق پدر، زندگی اشرافی آمیخته به تزویر و دورویی قلب حساس او را به تنگ آورده و از سوی دیگر آوازه‌ی کوراوغلو و جامعه‌ی آرمانی چنل بئل، شوق رسیدن بدان سرزمین را در دل او بیدار کرده است. او از تملق، چاپلوسی، زر و زور، فساد و قساوتی که در دربار می‌گذرد به جان آمده است و آرزو دارد در سرزمینی آباد و آزاد در کنار مردی آزاده و دلاور زندگی کند. پس نامه‌ای به کوراوغلو می‌نویسد و از او می‌خواهد که اگر جوانمردی است که آوازه‌اش همه جا را پر کرده است و دلاوری است که بیمی از سلطان ندارد بیاید و او را همراه خود ببرد و کوراوغلو نیز با لباس اوزانها (عاشیقها) بدانجا می‌آید و بعد از رزمی جانانه، نگار را بر ترک اسب خود می‌نشانند و به چنلی بئل می‌آورد. نگار، همسر کوراوغلو می‌گردد و جنگجویی دلآور؛ که کوراوغلو را از اشتباهات فراوانی مبرا می‌سازد و برای دلاوران آن سرزمین، مادری مهربان و راهنمایی آگاه می‌شود. او در تمامی جنگها، شمشیر به دست می‌گیرد و علیه دشمنان وطنش می‌جنگد.

نگار تنها زن چنلی بئل نیست بلکه زنان دیگری نیز هستند که هر یک با عشق و علاقه قدم به چنلی بئل گذاشته و تا دم مرگ در کنار مرد خویش می‌مانند. در هیچیک از داستانها به اختلاف بین زن و مرد بر نمی‌خوریم و رابطه‌ای متقابل بین زنان و مردان وجود دارد.

چنلی بئل جامعه‌ایست که مردمش از زن و مرد دشمن مشترک دارند: دشمن وطن، دشمن آزادی و دشمن مردم زحمتکش. جامعه‌ای است که بین قهرمانان تفاوتی نیست، همه از یک امتیاز برخوردارند و همه به یک هدف می‌جنگند. تعداد زنان نیز به تعداد مردان است که معروفترین آنها عبارتند از:

نگار خانیم نخستین زن چنلی بئل دختر حسن خان سلطان عثمانی از استانبول آمده و همسر کوراوغلو ست. تئلی خانم خواهر جعفر پاشا - پاشای ارزروم که همسر دمیرچی اوغلو

می‌گردد و همان زن قهرمانی است که برای رهایی عاشیق جنون از زندان برادر خویش، لباس مردانه می‌پوشد و به زندان حمله آورده نگهبانان را از پای در می‌آورد و عاشیق جنون را از زندان رها می‌سازد.

حوری خانیم دختر پاشای قارص که همسر ایواز می‌گردد.
محبوبه خانیم دختر پاشای روم با بللی احمد ازدواج می‌کند.
رقیه خانیم دختر علی قلی خان که همسری ممد گرجی اوغلو را می‌پذیرد.
لیلی خانیم برادرزاده پاشای روم با دلی حسن ازدواج می‌کند.
دنیا خانیم و بلغار خانیم دختران حسن پاشا هستند که اولی همسر عیسی باللی، دومی همسر دلی حسین می‌شوند.

و دختران دیگری که هر کدام راه چنلی بئل را در پیش می‌گیرند و با مردان مورد علاقه ی خود ازدواج می‌کنند. هر یک از این دختران داستانی دارند و گاهی برای آوردن آنها قهرمانان از چنلی بئل رهسپار سرزمین دشمن می‌شوند و بعد از ابراز دلاوریها موفق به فراری دادن دختر می‌شوند. داستانهای عشقی این زنان و مردان با حماسه‌های ملی میهنی نیز آمیخته است چرا که این زنان هیچ یک صرفاً باخاطر مرد، پا به این سرزمین نهاده‌اند بلکه مبارزه‌ی دلاوران چنلی بئل و آوازه‌ی تساوی و برابری زن و مرد در این سرزمین چنان شوری در دلشان آفریده است که اکثراً زندگی پر تجمل و آرامش پر از تزویر و قساوت را به کناری نهاده و زندگی توأم با بیم و امید و سرشار از عشق و مبارزه را بدان ترجیح داده‌اند. بسیاری از این زنان همواره لباس رزم بر تن داشته و در کنار همسران خویش در حمله به قلعه‌های دشمن شرکت کرده‌اند. این داستانهای حماسی که آفریده‌ی مردم آذربایجان است در حقیقت ترنم خواسته‌های آنان نیز می‌باشد و در حقیقت با خلق چهره‌های زنان نجیب و شرافتمند چنلی‌بئل به مبارزه با فرهنگی برخاسته‌اند که به زنان به دیده‌ی تحقیر می‌نگرند و به قابلیت‌های انسانی آنان ارج نمی‌نهند.

آنچه در این جا شایان توجه است اینکه اصل تک همسرگزینی در چنلی‌بئل، جزو اساسی - ترین روابط انسانی رعایت می‌شده است. هرچند که در این جامعه در کنار رزم‌های دلاورانه، بزمهای عاشقانه نیز جریان دارد اما هر کسی جایگاه خود را دارد و غیرت و ناموس همگان محترم شمرده می‌شود. همه‌ی مردان و زنان یک همسر دارند و بدان پایبند هستند. همه‌ی مردان و زنان چنلی بئل دل به عشق یکی دارند و دوش به دوش هم برای دفاع از میهن و حفظ نظام اجتماعی سر زمینشان سلاح به دست می‌گیرند.

در داستانهای حماسی کوراوغلو، نگار نماینده ی زنی است با تدبیر، که تدبیرش برنده تر از شمشیر کوراوغلو ست. او که دل به عشق کوراوغلو سپرده، به دلاوری و جوانمردی او نیز باور

دارد و در نهایت به آرمانهای او نیز پای بند شده و تا آخر عمر یار و همدم او باقی می‌ماند. نگار شریک و غمخوار زندگی پر از هیجان و مبارزه‌ی کوراوغلوست و یکی از حافظان و مدافعان نظام اجتماعی چنلی بئل. کوراوغلو مرد رزم است و گاه دچار اشتباهاتی می‌گردد و در کنار او نگار، زنی است که همه‌ی مسائل مبارزه را زیر نظر دارد، حتی مسائل روانی دلاوران از نظر تیزبین او پنهان نمی‌ماند. رهنمودهای دور اندیشانه‌ی نگار، دلاوران را از خطا باز می‌دارد و در حقیقت سیاست چنلی بئل در دست تدبیر اوست و دیگران مجری تدبیر اویند.

گاه کوراوغلو مرتکب خطا می‌گردد و نظام اجتماعی چنلی بئل دچار سردر گمی شده و تا حد اضمحلال پیش می‌رود. در این مواقع تدبیرهای خوب نگار از فروپاشی نظام ممانعت می‌کند. در داستان کچل حمزه، این مرد مکار برای افکار و اهداف شوم دشمن وارد چنلی بئل می‌شود. هرچند که قهرمانان، اجازه‌ی اسکان به کچل حمزه را نمی‌دهند اما کوراوغلو با توجه به دلرحمی خود و بیچارگی ظاهری کچل حمزه، او را در چنلی بئل اسکان می‌دهد و حتی او را مهتر اسبان خود می‌کند. کچل حمزه به اجرای اهداف شوم خود موفق می‌شود و با مناسب دیدن موقعیت، اسب دورآت را می‌دزدد. این امر چنان ولوله‌ای در چنلی بئل می‌اندازد که سرزنشها متوجه کوراوغلو می‌شود و او را به خود کامگی و ارزش ننهادهن به آرای دیگران متهم می‌سازند؛ طوریکه کوراوغلو مجبور می‌شود مشکلی را که خود ایجاد کرده است خود از میان بردارد. لذا به تنهایی به دنبال کچل حمزه به راه می‌افتد تا خطای خود را جبران کند. اما حوادث بعدی نیز به زیان کوراوغلو شکل می‌گیرند و کچل حمزه دورآت را می‌دهد و قیرآت را که اسبی برتر است می‌دزدد. چون کوراوغلو به چنلی بئل برمی‌گردد با خشم دلاوران روبرو می‌شود؛ بطوریکه عده‌ای مانند خود را در چنلی بئل به صلاح نمی‌دانند و دلیلشان را عدم احترام به آرای آنان توسط کوراوغلو ابراز می‌کنند. این برخوردها کار را به جایی می‌رساند که کوراوغلو می‌گوید: «من کسی را به زور بدینجا نیاورده‌ام هر کس می‌خواهد برود، کسی مانعش نیست. راه باز است و جاده دراز، اسب هم مال خودم است و ربطی به کسی ندارد». این سخنان کوراوغلو چنان به دلاوران چنلی بئل گران می‌آید که عده‌ای بار سفر می‌بندند؛ اما نگار جلوی آنان را می‌گیرد و مانع از فروپاشی چنلی بئل می‌گردد. نگار همه را به آرامش دعوت می‌کند و به انتقاد از کوراوغلو می‌پردازد. او از کوراوغلو قهر می‌کند و با رفتار خودش آتش به جانش می‌اندازد. او به کوراوغلو می‌گوید: کارت به جایی رسیده است که دلاوران این سرزمین را می‌گویند از اینجا بروند؟

پس از این برخورد نگار، کوراوغلو به بستر بیماری می‌افتد. باز نگار، دل کوراوغلو را به دست می‌آورد و او را از عشق و هدف سرشار می‌سازد و به مبارزه امیدوار می‌کند؛ بطوریکه

کوراوغلو تن به مبارزه‌ای بی‌امان داده، بساط خانها را در هم می‌ریزد و خون پادشاهان را می‌ریزد و قیرآت را به چنلی بئل می‌آورد و نظام چنلی بئل قوامی تازه می‌گیرد.

نگار، همواره مراقب کوراوغلو و تمامی دلاوران چنلی بئل است که مبدا خطایی از آنان سر بزند. در مجموعه داستانهای کورد اوغلو، چندین بار دچار خطا می‌گردد و نگار خطاهای او را اصلاح می‌کند. در داستان کورداوغلو نیز شاهد چنین وضعی هستیم. کوراوغلو با فرزند ناشناخته خود (همچون رستم و سهراب) روبرو می‌شود و دوبار توسط این جوان ناشناس مغلوب می‌گردد؛ اما با آمدن نگار، کوراوغلو قدرتی بی‌پایان می‌یابد و جوان ناشناخته را بر زمین می‌کوبد و خنجر را می‌گیرد تا سر از تنش جدا کند اما نگار فرا می‌رسد و جوانمردیها را به یاد او می‌اندازد و او را از کشتن جوان دلاور، به آرزوی پیوستن او به جمع دلاوران چنلی بئل باز می‌دارد و سپس معلوم می‌گردد که این جوان ناشناخته همانا فرزند خود کوراوغلوست.

نگار تجسمی از زیباترین زن آرمانی مردم آذربایجان است؛ نجابت، پاکدامنی، مهربانی، دلاوری و زیبایی نگار صرفاً می‌تواند آفریده‌ی ذهن خلاق و آرمانخواه ملتی باشد که قرن‌ها در سایه‌ی برابری زن و مرد به زندگی شرافتمندانه‌ی خود تداوم بخشیده‌اند.

مورد دیگری که در این داستانهای حماسی حائز اهمیت است، عدم داشتن فرزند توسط نگار است. نگار مادری است مهربان که از داشتن فرزند محروم است. این احساس مادرانه، در این داستانها چنان جاندار تصویر شده است که خواننده را متأثر می‌سازد. او که محروم از این نعمت خدا دادی است مهر مادریش را به فرزند برومند می‌بندد و ایوا را به فرزند می‌پذیرد. مهر مادری او به بین تمام قهرمانان ایل و وطنش تقسیم می‌گردد و نگار به سان مادری فداکار، مدبر و عاقل تجسم می‌یابد و الگویی می‌شود برای همه‌ی زنانی که در این جامعه‌ی آرمانی به مبارزه و زندگی دل بسته‌اند.

همه‌ی زنان چنلی بئل دل به عشق شوهرانشان دارند و جان بر کف اخلاص نهاده‌اند، تا در راه انسانها و وطن خویش فدا کنند و نظام اجتماعی برتری را پاسداری نمایند.

بخش عظیمی از فرهنگ مردم به صورت شفاهی است. خلاقیت اصلی یک ملت در ادبیات و فرهنگ شفاهی آن تبلور می‌یابد. سیمای زن نیز با آن ارزش واقعی‌اش در آفریده‌های مردمی خود می‌نماید. از آن جمله در داستانهای دده قور قود، کوراوغلو، عاشیق غریب، شاه اسماعیل، اصلی و کرم، عاشیق عباس و گولگز و صدها و صدها داستان دیگر که در حقیقت از متن زندگی مردم دارد واز سوی دیگر حرمانها، حسرتها، آرزوها، دلاوریها، آرمانها و خواسته‌های مردم در آنها به تصویر کشیده شده است. سیمایی را که از زن آفریده‌اند یا به عبارت دیگر سیمای همسران، مادران و خواهران خود را بدان گونه می‌آفرینند که می‌بینند. به همین دلیل سیمای واقعی زن

در فرهنگ و مدنیت آن ملت را در آفرینشهای شفاهی یا به عبارت دیگر فرهنگ فولکلوریک می‌توان دید.

کوراوغلونون استامبول سفری^۱



کوراوغلونون آدی بوتون عالمه یایلمیشدی. دونیانین هر طرفینده، اؤز خانیندان، پاشاسیندان، ظولم گؤره‌ن ایگید اوغلانلار چنلی بئله گلیب، اونون دسته‌سینه قوشولوردو. چنلی بئل ایندی دؤنوب باشقا عالم اولموشدو.

بیر قیامت واریدی گل گؤره‌سن. ائو تیکه ن، یورد سالان، مشق ائیله‌ین، جیدیرا چیخان، آت اوینادان... هرده‌ن مشق زامانی قلینجلار چکیلنده، چنلی بئل بیر یانار داغ اولوب، دؤرد اطرافا ایشیق سالیردی. هرده‌ن

بئله اولوردوکی بیر سو ایچیم ساعاتدا چن، دومان چنلی بئلی بورویوردو. گؤی گورولداییر، ایلدیریم چاخیر، یاغیش یاغیردی. بیر قیامت قوپوردوکی، لاپ عرصات محشر... آمماکی، چوخ چکمیردی، بیرده‌ن کوله‌ک ده یاتیردی، یاغیش داکسیردی، دومان دا چکیلیردی یئنه ده ککلیک لر اوخویور، قوشلار سس - سسه وئیردی. گؤیون اوزو آیزلییب آینایا دؤنوردو. قاری نه نه اؤز قورشاغینی اوزادیب، گؤیون اوزونه یئددی قلمله یئددی زینت ووروردو.

چنلی بئلین اؤز قانون - قایدالاری واریدی. ایش زامانی هامی ایشده، مشق زامانی هامی مشقده، کئف زامانی هامی کئفده اولاردی. ده‌لی لر دسته دسته داغین دؤرد طرفینده کئشیک چکردی.

دونیانین ائله بیر یئری یو خودوکی، کوراوغلونون آدی اورادا بللی اولماسین.

ائله بیر خان، ائله بیر پاشا یو خودوکی، کوراوغلونون آدی چکیلنده جانی گیزیلده‌مه‌سین. ائله بیر ایگید، ائله بیرده لی قانلی یو خودوکی، کوراوغلونون آدی چکیلنده اورهی آتلانماسین. بو سس - صدا گلیب استامبولادا چاتمیشدی.

استانبول کندلری نین بیرینده بللی احمد آدیندا یئنی یئتمه جاوان اوغلان واریدی. بللی احمدین بیغ یئرلری هله تزه‌جه ترله‌بیردی آمما گوجده، قووه تده روستم پهلوانا باج وئرمه‌زدی، اؤزوده چوخ گؤزو - کؤنلو توخ آدام ایدی.

^۱ محمد حسین تهماسبی، کوراوغلو، کؤچوره ن: م. کریمی، ۱۳۸۲، تهران.

عؤمرونده بیر دفعه ده اولسون الینه دوشه‌نی تک یئمه میشدی، کاسیجا سوفره‌سی همیشه دوستلارین قاباغیندا آچیق اولاردی.

بللی احمد کوراوغلونون صداسینی ائشیدیب، اونا مشتاق اولموشدو. ائله بیل کی، بیر آدم اونا «ایگید، ایگید قوللوغوندا اولمالیدیر» دئییردی. بللی احمد چوخ دوشوندو، چوخ داشیندی، چوخ اؤلچدو، چوخ بیچدی، چوخ گؤتور - قویدان سونرا بیر سحر چاریقلاری نین باغینی برکیدیب، چنلی بئله طرف یول باشلادی. آز گئندی، چوخ دایاندی، چوخ گئندی، آز دایاندی، بیر جومعه گونو گلیب استامبول چاتدی. ائله تزه‌جه بازارا گیرمیشدی بیرده گؤردو. جارچیلار چکیرلر. او ساعت بازارا ولوله دوشدو. بیر قاچ ها قاچ باشلادی کی، گل گؤره‌سن. بیر سواچیم ساعاتدا بوتون بازار - توکان قالدی باشینا. بللی احمدات - معطل دایانمیشدی بیرده باخدی کی، بودور، بیر چولاق تاجیر قیچینی چکه - چکه قاچیر. بللی احمد تنز اونون قاباغینی کسدی کی: - آی عمی، بو جاماعاتا نه اولوب؟ بونه قاچاقچ دیر؟

تاجیر آشاغیدان یوخارییا اونا باخیب دئدی:

- باجی اوغلو، گؤرونور کی، غریب آدمسان.

بللی احمد دئدی:

- بعلی، غریم. شهره ائله بو ساعات چاتمیشام.

تاجیر قیچینی سورویه - سورویه باشلادی دانیشماغا کی: بس خوتکار گئدیب مگه زیارتینه. هر جومعه گونونده - جومعه گونونه خوتکار قیزی نیگار مسجیده گئدیر. او، ائوده‌ن چیخاندا جار چکیب خبر وئریر کی، هامی داغیلیب ائوینه گئدسین. خوتکار اؤزو تا پشیریب کی، گرهک بیر نامحرم آدم نیگار خانیمین بویونو گؤرمه‌سین.

بللی احمد دئدی:

- یاخشی، بس توکانلاری نییه بئله آچیق قویورلار؟

تاجیر دئدی:

- بو داخوتکار قیزین امری دیر. بازاردان کئچنده توکانلارین هامیسی گرهک آچیق اولار. خوتکار قیزی ایسته‌دیگی توکانلاری گزیر، خوشونا گلن شئی‌لری سئچیر، سونرا اونون قوللوقچولاری گلیب تاجیرله سوودالاشیرلار.

تاجیر دیلی توتا- توتمایا بو سؤزلری دئییب، قاچاراق گؤزدن ایتدی.

بعلی، جارچیلارین سسی باشلادی یاخیلاشماغا. بللی احمد قالدی معطل کی، نه ائله- سین بورادا قالسین، بلکه توتولدو؛ قاچسین - هارایا قاچسین، هارادا گیزلنسین؟ اطرافا گؤز گزدیریب کی، یانیندا بیر سبزوات توکانی وار. «هر چه بادا باد» دئییب گوردی توکانا. قاپینی

چکيب اؤرتدو؛ اؤزوده تاختالارين آراسيندان باخماغا باشلادی. آز کئچدی، چوخ کئچدی، دسته‌نین اوجو آچیلدی جارچیلار کئچدی، گۆزه‌تچی‌لر کئچدی، جلادلار داکئچندهن سونرا بللی احمد باخدی کی، بودور، نیگار خانیم یئددی قلمله اؤزونه زینت وئریب، قیرخ اینجه بئل قیزین آراسیندا یوز ناز - غمزه ایله ساللا نا - ساللانا گلیر.

خوتکار قیزی توکان - بازارا تاماشا ائله‌یه - ائله‌یه گلیب بللی احمد گیزلنه‌نن توکانین قاباغینا چاتدی، بیردن دایاندی اوزونو قیزلارا توتوب دئدی:

بو نئجه اولان ایشدی؟ بوتون توکانلار قالب باشلی - باشینا. بؤیوک صرّافلار قیزیلارینی، جواهراتلارینی صاحبسیز قویوب گئدیبلر. بازاردا بیر دنه باغلی توکان یوخدو. بو سبزه وات توکانی نین قاپیلاری نییه اؤرتولولسون؟
یقین بورادا بیر سیر وار. من گرهک اورایا باخام.

بللی احمدین اورهی گوپولتو ایله قیریلیب دوشدو آياغینین آلتیناکی، ایندی خونکار قیزی گلیب اونو بورادا توتسا، الله بیلیر نه اولاجاق. جاماعات اونون حاققیندانه فیکیرله‌شه‌جک. یقین هامی دئییه جک کی، ائله خوتکار قیزینا باخماق اوچون اؤزو قصداً گریب بورادا گیزله نییمیش. آما داها ایش - ایشدهن کئچمیشدی نیگار خانیم قاباقدا، قیرخ اینجه بئل قیزدا دالدا باشلادیلار توکانا طرف گئتمه‌یه. بللی احمد بیر فیکیرلشدی کی، پیش تاختانین دالینا گریب گیزلنسن آما بونو اؤز غیره‌تینه سیغیشدیرا بیلمه‌دی. توکانین اورتاسیندا دیک دوروب گۆزله‌یه باشلادی. قیزلار توکانین قاپیلارینی آچدیلار نیگار خانیم ایچه‌ری‌یه گirdی. باخدی کی، توکانین ایچینده بیر جاوان یئنی‌یئتمه اوغلان دایانیب. نیگار خانیم قیزلارا قیشقیردی کی: - قیزلار بایاق بللی احمدی قامارلادیلار، دارتیب خوتکار قیزینین قاباغینا گتیردیلر. نیگار خانیم سوروشدو:

- دئ گۆروم کیم‌سن؟ بورادا نئيله‌ییرسن؟

بللی احمد دئدی:

- خانیم، والله من غریب، نابلد بیر آدامام. هئچ جمعیه‌سی بیر ساعات اولماز کی، بوشهره گلمیشم. ائله بازاردا گزیردیم، بیرده گۆردوم کی، قاچا- قاچ دوشدو. بیلمه‌دیم نه ائله‌ییم. بیر یئر تاپمادیم کی، گئدمه آخیردا قاچیب بورادا گیزلندیم.

نیگار خانیم گۆردوکی، اوغلان دوغرواندان غریب آداما اوخشییر. اؤزوده، دئییه‌سن، دله دوز آدام دئیل. بیر دفه ده اولسون گۆزلرینی قالدیریب اونون اوزونه دیک باخمیر. ائله باشینی آشاغی سالیب دایانیب. آنجاق یئنه ده اونو نئجه آدام اولدو غونو یوخلاماق اوچون دئدی:

- سن یالان دئییرسن، سن قصداً بورادا گیزله نییسن کی، بیزه باخسان و من بو ساعات سنی جلادلارا وئره جهیم.

بللی احمد دئدی:

- خانیم، من جلاددان - زاتدان قورخان آدام دئیم. من اؤلوم ده اولسا یالان دئمهرم. من سیزه باخماق اوچون بورادا گیزله نمه میشدیم. آمما دوغروسو، سیز کئچه نده گؤزلریمی ده یوممامیشدیم. قاپی نین دئشیییندهن باخیردیم.

نیگار خانیم باخدی کی، بودوغرودان یاخشی اوغلاندی.

دئدی:

- گؤروره کی، سن دوز آداما اوخشاییرسان. ایندی کی، دوغروسو دئدین، قورخما، سنه بیر شئی ائله مه یه جهیم. دئ گؤروم کیمن، نه چی سن، هاردان گلیب هارا گئدیرسن؟

بللی احمد دئدی:

- خانیم، والله من کند آدامیام. آدیما بللی احمد دئیهرلر. اؤزوم ده بو آفاق چنلی بئله گئدیرم. نیگار خانیم چنلی بئل آدین ائشیده نده فکیره گئتدی. قاش قاباغی بیر آزدا چاتیلدی سوروشدوکی:

- یاخشی، آی بللی احمد، دئییرلر او چنلی بئلده کوراولغو آدیندا آدام وار. بیر دئ گؤروم او نجه آدامدی؟

بللی احمد هر شیئی تئز باشا دوشن آدام ایدی. باخدی کی، نیگار خانیمین سؤزوندن ایشیق گلیر. او بیلیردی کی، چوخ قیزلار کوراولغونون حسرتین چکیر. ایندی خوتکار قیزینین بئله کوراولغونو سوروشماغیندان بللی احمد باشا دوشدی کی، بودا او دردی چکنلردن بیریدیر. یوخسا خوتکار قیزینین کوراولغو ایله نه ایشی اولای بیلر. تئز اؤزونو دوزه لدیب دئدی:

- خانیم، والله، کوراولغونون نجه آدام اولدوغونو من هله دئییه بیلمه رهم. چونکو اؤزوم هله اونو گؤرمه میشم. آمما ائشیتدیگیمه گؤره چوخ ایگید، چوخ دا مرد آدامدیر.

نیگار خانیم سوروشدو:

- یاخشی، ایندی کی سن کوراولغونو تانیمیرسان، بس چنلی بئله نییه گئدیرسن؟

بللی احمد دئدی:

- خانیم، بایاق عرض ائله دیم کی، مین دنه اؤلوم اولسا، گئنه ده من یالان دئمهرم. ایسته ییرسن منی آسدير، ایسته ییرسن کسدير. ایندی کی سن سوروشدون، من ده دوزونو دئییه جهیم. من کوراولغونون دسته سینه قوشولماغا گئدیرم.

نیگار خانیم فیکیره گئتدی. آز فیکیرلشدی، چوخ فیکیرلشدی، آخیردا کاغیز گۆتوروب نامه یازدی، آغزینی مؤهورله ییب بللی احمده وئردی، سونرا بیر آزدا یاخینلاشیپ دئدی:

- ایندی کی چنلی بئله گئدیرسن، بو نامه نی ده کوراوغلویا وئرسن. دئیهرسن کی، خوتکار قیزی نیگار خانیم وئردی.

سونرا اییلیب یاواشجadan اونون قولاغینا دئدی:

- دئیهرسن کی، نامه نی اوخوسون. اگر راضی اولسا اؤز وگلسین، راضی اولماسا جاواپینی سنینله گؤندرسین.

بللی احمد «باش اوسته» دئییب نامه نی جیبینه قویدو. سونرا باشینی قالدیریب دئدی: - خانیم، کوراوغلو بلکه نامه نین سندن اولماغینا اینانمادی. دئییرلر چوخ ناتاراز آدمادی. اؤزوده کی، هله منی تانیمیر.

نیگار خانیم قولوندان بازوبندی نی ده آچیب اونا وئردی. اوسته لیک بیر اوچ دا قیزیل وئردی کی، اؤزونه بیر آت آلسین، پیپادا گئتمه سین. ائله کی، بللی احمد بازو بندی ده، قیزیل-لاری یاخشيجا گیزلتدی، نیگار خانیم دئدی:

- آنجاق بو سیرری کوراوغلودان باشقا بیر آدام بیلسه، اؤزونو اؤلوموش بیل! مین جانین دا اولسا بیر ییلمدهن قورتا را بیلمز.

بللی احمد دئدی:

- خانیم، بایاق دئدیم کی، من اؤلومده ن قورخان آدام دئییلیم. آنجاق آرخاین اول! من بیر ایشی بوینوما گؤتوردوم، قورتاردی. منه بللی احمد دئیهرلر. منیم قانیم سئلله نر، سیرریم بللنمز. نیگار خانیم، اوردان گئری دؤنوب، قیرخ اینجه بئل قیزلاگئتمکده اولسون سنه کیمدن دئییم، بللی احمددن.

بللی احمد اوردان بیر باش اؤزونو آت مئیدانینا وئردی. تئز یهرلی، یویه نلی بیر آت آلیب میندی، آغامی الله ساخلا سین دئییب، چنلی بئلین یولونا دوشدو. گئجه نی گوندوزه قاتدی، گوندوزو گئجه یه قاتدی، بیر نجه گوندن سونرا گلیب چنلی بئلین اتکلرینه چاتدی.

هله اطرافا باخیب داغین یولونو آختاریردی کی، بیرده باخدی کی، دؤرد بیر اطرافینی دلیلر توتوبلار.

دئدی:

- ایه، نه اطرافیمی حلقه - معره که ائله ییسیز؟ تاجیر دئییلیم باج آلا سینیز، پاشا دئییلیم اؤج. من ده سیزین کیمی بیر آدامام. منه کوراوغلونو گؤسته رین، اونونلا ایشیم وار.

ده لیلردن بیر ی دئدی:

- سن قاباقجا سۆزونو بیزه دئی. اگر لازم اولسا بیزسنی اونون یانینا آپاراریق. بلکه ائله سنین جاوابینی اؤزوموز وئره جه ییک.

بللی احمد دئدی:

- اگر مینم جاوابیمی سیز وئره بیلسه یدینیز، داها کوراوغلونو سوروشمازدیم کی. من کوراوغلونو گۆرمه لی یم. غرض، د لیلردئدی، بللی احمد دئدی، آخیردا گۆردولر یوخ، بوندان هئچ بیر سؤز آماق مومکون دئییل، گۆرتوروب کوراوغلونون یانینا آپاردیلار. بللی احمد نیگار خانیمین نامه- سینی کوراوغلویا وئردی. کوراغلو نامه‌نی آچدی، اوخویوب گۆردوکی، خوتکار قیزی یازیر:

باشینا دؤندوگوم آی کوچ کوراوغلو

اگر ایگیدسن سه، گل آپارمنی.

حسرتیندن یوخدو، صبریم قراریم،

اینجیدیر سراسر آه و- زار منی.

چنلی بئل اوستونده اسره‌میش نرسن،

دوشمن قاباغیندا دایانان ارسن.

تامام د لیلره ایگید، سرورسن،

آختارسان، تاپارسان دوز ایلقار منی.

من خوتکار قیزی یام، نیگاردیر آدیم،

شاهلارا، خانلارامحل قویما دیم،

بیر سنسن دونیادا منیم مورادیم،

ایسته رم اؤزونه ائیله یارمنی!

ائله کی، کوراوغلو نامه‌نی اوخویوب احوالاتدان حالی اولدو، دلی مئهرتری چاغیردی کی:

- قیرآتی یهرله. من ایستانبولا گئده‌سی اولدوم.

دلیلر یئر به یئردن دئدیله: «کوراوغلو، دلی اولما، سنین ایستانبولدا نه ایشین وار؟ بیلیرسن

کی، پاشالار سنین قانینا یئریکله ییرلر. گندرسن، توتولارسن».

کوراوغلو دئدی:

- یوخ، بوینوما دئیین گلیب، گئتمه‌لی یم.

د لیلر دئدیله: «آخیر دئی گۆره‌ک نه اولوب؟ نییه گئدیرسن؟»

کوراوغلو نیگارین نامه‌سینی اوخودو. دلی حسن نامه‌دن خبردار اولاندان سونرا اوزونو دلیلره

توتوب دئدی:

- بو نامه دن سونرا گئتمه مک اولماز. کوراولغو کیمی اوغلانا ائله خوتکار قیزی کیمی بیر بوتلا لایقیدی.
آنجا ق کوراولغو، بو خطرلی، قورخولو سفردی. سن گل، بو سفره تک گئتمه. قوی بیزده سنینه گله ک.
کوراولغو بویئرده تئللی سازی باغرینا باسیب دئدی:
- یوخ، دلی حسن!

ایگید گره ک یار سئومه یه
اؤزو تک گئده، تک گئده...
موخنث قددین اگمه یه
اؤزو تک گئده، تک گئده...

قنیمینه قیلینج چالا،
اوره یینه تالان سالا،
دوشمنلر اوسته باش آلا
اؤزو تک گئده، تک گئده...
دولا پولاد یاراغینا،
دوشه ایگید سوراغینا
یوز تولکونون قاباغینا
اؤزو تک گئده، تک گئده...

نیگارین شیرین دیللی،
باغریما سانجیب میللی،
اوزاق - اوزاق منزیللی،
اؤزو تک گئده، تک گئده...

کوراولغویام، حاشا - حاشا
گیره ر خوتکارلا ساواشا،
قیر آت دؤشلمه یه پاشا،
اؤزو تک گئده، تک گئده...

کوراولغو سازلار دئیگی کیمی سؤزله ده دئدی کی:

- د لیلریم، نیگار خانیمی گتیرمه یه اؤزوم تک گئده جه یم. سیزقالین، چنلی بئلی قورو یون.
بونو دئییب کوراولغو قالخدی آیاغا. کوراولغونون بو ایگیدلیگی، بوقورخمازلیغی بللی احمدین
خوشونا گلدی دئدی:

- کوراوغلو، من کی نیگار خانیمی ائله گورموشم، سنی ده گورورم، او قیز سندن غئیریسینه حایفدیر:

های وئر یارین صداسینا
 وار کوراوغلو، وار کوراوغلو!
 گلیم اونون قاداسینا،
 وار کوراوغلو، وار کوراوغلو!
 آدی نیگار، اؤزو پیری
 وئرم سننه بو خبری،
 گورن او نسوز گلمه ز گتیری!
 وار کوراوغلو، وار کوراوغلو!

احمد دئییر کئچمک اولماز،
 هر بیر سویو ایچمک اولماز،
 بیر باخماقلا سئچمک اولماز
 دورما، آمان، وار کوراوغلو!

بللی احمد سؤزونو تامام ائله‌دی. کوراوغلو اوزونو دلی حسنه توتوب دئدی:

- من گئدیرم. دلیردن یاخشی موغایات اولارسان. بللی احمدی ده من گلینجه بورادا ساخلارسان.

دلی حسن او ساعات «گؤزاسته» دئییب، بللی احمدی قاراوول خانایا گؤنده‌ردی، اوستونه ده ایکی نفر قاراوول قویدو.

کوراوغلونون بئله بیر خاصیتی واریدی. اونا هر کیم بیر خبر گتیرسه، قاباقجا هامان آدمی توتوب ساخلاردی اؤزوغئدیپ ایشی یوخلاردی. اگر خبر دوز چیخدی، او آداما خلعت وئریب، حؤرمت ائده‌ردی. یوخ، اگر یالان چیخدی، اورتادا حيله - حيله میله اولدو، اوندا ایش قالاردی میصری قیلینجا.

کوراوغلو ائله دلی حسنه تاپشیر یقلارینی تزه‌جه وئریب قورتارمیشدی کی، دلی مئهر قیرآتی گتیردی. کوراوغلو قیلینجینی قورشادی، ششپیرینی گؤتوردو، ده لیلرله حالال - همت ائله‌یب، ترلان کیمی قیرآتین بئلینه سیچرادی، یولادوشدو.

ائله کی، قیرآت یویه‌نی بوش گؤردو، ائله بیل کی، اوخ اولدو، یایدان اوزولدو. دلیلر آنجاق چنلی بئلین گدیگینده اونون توزونو گؤردولر. قیرآت ایلدیریمدان قاناد تاختیب یولو آغزینا آلدی، داغلار آشدی، دره‌لر کئچدی، بیر هفته‌لیک یولو بیر گونه گلیب آخشام اوستو ایستامبولا

چاتدی. کوراولو ائله شهرین کناریندا بیر قاپینی دؤیدو. قاپی یا قوجا بیر آرواد گلدی. کوراولو آرواددان سوروشدو:

- آی آنا، غریبم، منی بو گئجه لیگه قوناق ائله رسن می؟
آرواد دئدی:

- نییه ائله مه رم؟ قوناق قونمايان ائوه اولوم قونسون، دوش گل. کوراولو دوشدو. قیرآتی تؤوله یه چکدی، اؤزوده ائوه گیریب بیر طرفده اوتوردو. آرواد چؤره ک گتیردی.
کوراولو یئمکده ن سونرا صؤحبت آچیب آروادین کیم اولدوغونو سوروشدو. آرواد دئدی:
- آی بالا، آمان - زامان گؤزومون آغی - قاراسی بیرجه اوغلو وار.
خوتکار قیزی نیگار خانیمین نار باغدایندا باغاندی.

کوراولو بوایشی یاخشی فال حئساب ائله ییب چوخ سئویندی دئییه سن ائله باجادان دوشن کیمی قیسمتین اوستونه دوشموشدو. اوردان - بوردان سؤز - صؤحبت سالیب اؤیره ندی کی، خوتکار اؤزوبورادا یوخدور. مگه زیارتینه گئدیپ. سونرا آرواددان سوروشدو کی:
- آی آنا، بس اوغلون ایندی هاردادی؟
آرواد دئدی:

خوتکار قیزی نیگار خانیم هر آیدا، اون بئشده بیر قیرخ اینجه بئللی قیزلارینان باغینا گزمه یه چیخیر. ایندی صاباح یوخ، اوبیری گون وعده سی دیر. باغا گزمه یه گله جک. اودورکی، اوغلان باغی یئر - یونده مه سالیر.
کوراولو ایله آرواد چوخ صؤحبت ائله دیلر. آمان نه قدره گؤزله دیلرسه، آروادین اوغلو گلیب چیخمادی. آخیردا آرواد دئدی:
- بالا، اوغلان گلمه دی؛ یقین گئجه نی باغدا قالا جاق. قوی یئر سالیم سن یات. یولدان گلمیسن، یورولموسان.

- نئینه ک، سالیرسان، سال.
آرواد باشلادی یئر سالماغا،
کوراولو باخدی کی، آرواد بونون یئرینی یوخاری باشیندا، اؤز یئرینی قاپی نین آغزیندا سالیر دئدی:

- سن ائله ائله مه، آنا، منیم یئریمی قاپی نین آغزیندا سال، آرواد گئتدی فیکره اصلینده آرواد ائله کوراولونون خوتکاردان، خوتکار قیزیندا سؤز - صؤحبت آچماغیندا، بیرده سیر - صیفتیندن، یارق - یاساغیندا بیر آز شگه دوشموشدو. ایندی ده بئله دئمهیی اونو لاپ قورخویا سالدی، دئدی:

- یوخ، بالا! من قوجا آروادم. گنجهلر تنز - تنز باییرا - باجاقا چیخیرام.
کوراوغلو دئدی:

- هیچ عیبی یوخدو. سن ائله منی آيا قلاييب داکئچه بیلرسن، قورخما، قابیرقالاریم سینماز.
آما بیردن، ایشدی، من چؤله زادا چیخمالی اولسام، سن گرهک خورد - خشیل اولاسان.
آروادین سؤزو کسیلدی چار - ناچار کوراوغلونون یئرینی قاپی نین آغزیندا سالدی.
کوراوغلو ائله یئرینه گیرجک گئتدی یوخویا. خورولتو دونیانی گؤتوردو. آما آروادین گؤزونه
یوخو گلمه دی کی، گلمه دی.

گئجه نین بیر عالمینده کوراوغلو اوپاندی. باخدی کی، آرواد اوپاقدی. سوروشدو:
- آی آنا، نییه یاتمیرسان؟
آرواد دئدی:

- نه بیلیم، آی بالا، یوخوم قاچیب.
کوراوغلو سوروشدو:

- آی آرواد، بلکه مندهن قورخورسان؟
آرواد دئدی:

- یوخ، آی بالا، قورخمورام. آنجاق ائله بئله...

کوراوغلو گؤردو یوخ، آرواد سؤزلو آداما اوخشاییر. دئدی:

- آنا، سن اولاسان، اوغلونون جانی، دوزون دی گؤروم نییه یاتمیرسان؟

آروادین دار-دونیا دا عزیز - خلف بیرجه اوغلو واریدی. اودورکی، بو آندین اوستوندهن کئچه
بیلمه ییب مسئله نی آچدی:

- والله، آی بالا... ائله بئله اوره ییمه داغداغا دوشوب کی، سن کیمسن، هئچ بیزیم یئرلرین
آداملارینا اوخشامیرسان.

کوراوغلو سوروشدو:

- یاخشی، آی آنا، سنین فیکرینجه من کیم اولای بیلهرم؟

- آی بالا، باخیرام سنه... نه بیلیم، والله... دئمه ییمه ده اوتانیرام... سن ائله دئییه سن روستم
پهلوانسان آخی.

کوراوغلو گولوب دئدی:

- یوخ، آنا تاپا بیلمه دین.

- اوندایقین عرب رئیحانسان.

کوراوغلو دئدی:

یوخ، گئنه تاپا بيلمه‌دین.

آرواد بیر آز فیکره مصطفی بهی دئییلسن کی؟

- یوخ، آنا، اودا دئییلیم.

آرواد بیر دورو خدو. سونرا قوناغینا باخدی:

- بالا، آندا، والله، آز قالیرام... آی بالا، بیردن سن او کوراوغلو اولارسان ها...

کوراوغلو گولوب دئدی:

- باخ، ایندی تاپمیسان.

آروادین سسی کسیلدی. کوراوغلو بیر - ایکی دفه اونو سسلدی گؤردو یوخ، سس یوخ‌دور.

آخیردا دوروب آروادین یانینا گلدی، گؤردونه... بوگون اؤلوبسن، دونن آرواد تیر - تاپ دوشوب

اؤزوندن گندیب. بیر آز سودان زاددان تۆکوب اونو آییلتدی آرواد ائله اؤزونه گله‌جک، دوردو

آیاغا، قاچسین، کوراوغلو اونون بيله گیندن توتدوکی:

- آی آنا، هارا قاچیرسان؟ من آدام - یئییه ن زاد دئییلیم کی، نییه مندن قورخوسان؟

آرواد دئدی:

- نییه سندن قورخورام؟ من چوخ ایگید آروادام کی، سنین آدینی ائشیدنده قورخودان باغیریم

چاتلاماییب سنین آدینی ائشیدنده پاشالار قورخویا دوشور، پهلوانلار گیزلنمک اوچون سیچان

دئشیگی آختاریلار. من بیر اؤزومدن گئتمیشم، چوخ گؤرورسن؟

- باخ، آنا، بو سیرری گرهک هئچ یئرده آچمایاسان یوخسا کوپه گیریب یئددینجی گۆیه

چیخسان، بالیق اولوب دریایا جومسان، گئنه الیمدن قورتاراییلمزسن.

آرواد دئدی:

- خئیر، آرخایین اول! سیرر آچماق نه‌دی؟ هئچ گؤره سن گئنددن ده بیر - ایکی آی سونرا

یورغان - دؤشکدهن دورا بيله‌جه‌یم، بیر سؤزده دانیشام؟

کوراوغلو گؤردو یوخ، آرواد بوندان یامان قورخوب، دئدی:

- آی آنا، دئییه‌سن، پاشالار، تاجیرلر منی بورادا چوخ پیس قلمه وئریبلر، اونلار مندن قورخماغا

حاقلی دیرلار. چونکی من کی وارام، اونلارین قاتیلی‌یم. آما دای سن نییه مندن قورخورسان؟

غرض، کوراوغلو آروادلا بیر خئلیک صؤحبت ائله‌دی، چنلی بئلدن، دلیلردن دانیشدی.

پاشالارلا، خانلارلا دوشمن اولدوغون دئدی. دانیشدی، گولدو، آروادین کئفینی آچدی اوندان

سونرا یئرینه گیریب تزه‌دن یاتدی.

آما آرواد یاتا بيلمه‌دی کی، یاتا بيلمه‌دی. فیکیر اونو یامان گؤتورموشدو، آخیردا چاغیریب

سوروشدوکی:

- آی بالا، بس آخیر هئچ بیر دئمه‌دین، سن بورایا نییه گلمیسن؟
کوراوغلو دئدی:

- آنا، بیر قاباقجا دئی گؤروم، سیرر ساخلایا بیلیرسن، یا یوخ.
آرواد دئدی:

- اولو بودو، ساخلارام، نییه ساخلامیرام؟ ایکینجیسینه قالان یئرده، من کیمه بوستان اکیدیگیمی
باشا دوشورم، قورخمدی!
کورا اوغلو دئدی:

- آنا، دوغروسو بودورکی، خوتکارین قیزی نیگارمنه نامه یازیب کی، گلم اونو آپارام. من ده اونون
اوچون گلمیشم.
آرواد دئدی:

- دوغرودان دانیگار خانیم ائله سنه یاراشان جاندی، الله موبارک ائله سین! آما آی بالا، بونو
سن نئجه آپاراجاقسان؟
- بو ایشده گرهک سنین اوغلون منه کؤمک ائله‌یه.
آرواد سئوینجک دئدی:

- او منیم اوغلومون الینین ایچینده. نییه ائله‌میر؟ سنه ده کؤمک ائله‌مه‌یب کیمه ائله‌یه‌جک؟
ان شالله صاباح کنچهر. او بیرسی گون نار باغیندان بیر باشی...
غرض، گنجهنی یاتدیلاز. سحر اولدو. کوراوغلو دوروب آتی یئمله‌دی، سولادی، راحتلادی، آروادا
پول وئردی کی، شئی - شوی آلیب یئمک حاضیرلا سین، هم ده گئدیب اوغلونوچاغیر سین.
کوراوغلو ائودن چیخیب بیر باش گلدی بیر اوستانین یانینا.

بیراوووج قیزیل وئریب، خوتکارین آدینا بیر مۆهور قازدیردی، قویدو جیبینه.
اورادان چیخیب، بیر دوعا یازانین یانینا گئتدی. دوعایازان چئشمگینی بورنونون اوجونا تاختیب،
أیلبشیر بیر سکی نین اوستونده موشتی گؤزله‌ییردی. کوراوغلو اونون یانینا گلیب دئدی:
- افندی، منیم بیر قوجا ننه وار. بودو، بیرنئجه آیدی کی، اؤلوم یورغان - دؤشگینده دی. هر نه
ائله بیریکسه ساغالمیر. ایندی منه سنی دئییلر. دئییرلر کی، سن چوخ یاخشی دوعا یازییرسان.
گئدهک منیم ننه مه بیر دوعایاز!

افندی جلد آياغا قالخدی. قلم داواتینی گؤتوروب، بیر الینده ایمانی، بیر الینده تومانی
دوشدو کوراغلونون یانینا.

گل ها گل گلیب یئتیشدیلر آروادین حیطینه. افندی باخدی کی، حیطده دوغرواندان بیر قوجا
آرواد وار، آما یامان الدهه آيا قدادی. خوره ک - زاد حاضیر لاییر. کوراوغلودان سوروشدو کی:

اوغلان، بس سن دئییردین کی، ننه ناخوشدو، ننه حیطده گزیرکی؟
کوراوغلو افندی نین لاپ یانینا گلیب دئدی:
- افندی، اگر جانینا حئیفین گلمیرسه، چیخارت کاغیز - قلمینی، خوتکار دیلیندن قیزی نیگار خانیمما بیرنامه یاز!
دوعایازان بیر آیری - آیری کوراوغلونون اوزونه باخیب دئدی:
- من هارا، خوتکار هارا، سن نه دانشیرسان؟
کوراوغلو الینی آتیب یا پیشدی اونون بیلده گیندن، دئدی:
- افندی، منی ناحاق قانا سالما! چیخارت کاغیز - قلمی، یاز!
دوعایازان دئدی:
- جانیم، من خوتکارین دیلیندن قیزینا نه یازیم؟ منیم ایشیم دئییل.
کوراوغلو دئدی:
- نه یازماغینی من دئییه جهیم. سن کاغیز - قلمینی چیخارت!
دوعایازانا باخدی، باشلادی دئمه یه:
- خوتکارین دیلیندن قیزی نیگارا یازکی، «بو نامه‌نی سنه وئرن آدام منیم چوووشومدور. منیم باریگاهیمدا منه اولان حؤرمت گرهک اونا دا اول».
افندی آلتدان - آلتدان کوراوغلو یا باخا - باخا نامه‌نی یازیب قورتاردی. تئز ایسته‌دی کی، آغیزینی باغلاسین. کوراوغلو دئدی: - باغلاما، وئر، گؤروم نه یازمیسان.
افندی نین رنگی قاچدی. باشلادی که که له مه یه، دئدی:
یوخ، هله قورتارمامیشام، سهوائله میشم، تزه‌دن یازاجام.
کوراوغلو اوخویوب گؤردوکی، افندی یازیب، «نیگار خانیم، بو آدام قولدوردو، اورایا چاتجاق توتوب آسدیرارسان!»
کوراوغلو بیر آیری - آیری اونا باخیب دئدی:
سن ائله بیلمه کی، من ساوادیزام. من دئدیم سن یازاسان کی، سیزین دیلینیزده اولسون. آل، دوزه‌لت! افندی قورخوسوندان کاغیزی جیریپ، تزه‌دن نامه‌نی یازیب کوراوغلویا وئردی.
کوراوغلو باخدی کی، ایندی دوز یازیب. قاییرتدیردیگی خوتکار مؤهورونو ده نامه‌یه ووروب جیبینه قویدو. سونرا دئدی: - افندی، من سنی بیر یاخشی آدام بیلیمیشدیم. سنه یاخشی حؤرمت ائله‌یه جکدیم. آما سن منی آیری شئییه وادار ائله‌دین من ایندی سنی بوردان بوراخابلمرم. گئدیپ انگل چیخاردارسان. سنی اؤلدورمک ده ایسته‌میرم. یازیغیم گلیر منیم بورادا ایکی ایشیم وار. بو ایکی گون سن بورادا قالارسان. اگر سس‌سیز، سمیرسیز قالدین،

گئندنده سنه ایکینجی دفه یازدیغین نامه یه گؤره زحمت حاققی وئره جهیم یوخ، راحت اوتورمادین اوندان بیر ینجی دفه یازدیغین نامه یه لاییق زحمت حاققی آلاجاقسان. بونو دئییب، کوراولو دوعایازانی قیرآتین یانینا سالدی، قاپینی دا باغلایب آچارینی جیبینه قویدو. اورادان بازارا گئدیب، بیر دست چووش پالتاری آلدی. گئییب، الینه ده بیر تسبیح آلدی، خوتکارین باریگاهینا طرف یولا دوشدو. قاپیچیلار اونون الینده خوتکارین مؤهورلو نامه سینی گؤرچک، ایکی قات اولوب، تورپاغا دوشدولر. قاپیلار تایی باتای آچیلدی کوراولو ائله قاپیدان باشلادی قیشقیرماغا کی:

– هانی نیگار؟... منیم قاباغیما چیخسایدی آياقلارینا سویوق ده یردی؟
 بوتون باریگاه اهلی قورخودان باشلادیلار زاغ – زاغ اسمیه کوراولو قیرخ قاپیدان کئچیب، نیگار خانیمین اوتاغی اولان باغا گیردی.
 نیگار خانیم قیرخ اینجه بئلی قیزلا پنجره نین قالاغیندا اوتوروب، باغا تاماشا ائله یردی.
 کوراولونو چووش پالتاریندا گؤرچک، قیزلاردان بیرینی گؤنده ردی، کی، گئتسین گؤرسون کیمدی، مطلبی نه دی؟
 قارواش کوراولونون یانینا گلدی.

– هانی نیگار؟ نییه منیم قاباغیما چیخمیر؟ بیلیم کی، من خوتکارین یانیندا گلیرم! قارواش اونو بیر اوتاغا آپاریب، اؤزو قاچدی نیگارا خبر وئردی. ائله کی نیگار قیرخ اینجه بئلی قیزلار اونون یانینا گلدی. کوراولو باخدی کی، بللی احمدین دئدیکلری دوغروایمیش. نیگار دوغرواندان ائله کوراولو یا لاییق نیگاردی. ایشاره ائله دی کی، قیزلار چیخسین، سنه دئیله سی گیزلی سؤزوم وار. قیزلار هامیسی چیخدی. ائله کی تک قالدیلار، کوراولو عبان، عمامه نی چیخاردیب بیر طرفه توللادی. نیگار باخدی کی، عمامه لی چووش دؤندو اولدو بیر ایگید اوغلان. کوراولو ایکی الینی دؤشونه قویوب، نیگار خانیم سالام وئردی. نیگار سالامی آلمادی. کوراولو گؤره ک نه دئدی:

سالام وئردیم، سالام آلامز،

گؤروم کسین سالام سنی.

آخجاسیز پولسوز آشیغام،

پولوم یوخدور آلام سنی.

گوللوباغلاردا گزهرسن،

جاهیل لار باغیرین ازهرسن،

یوخا کاغیذا بنزهرسن،

توتماز قلم، یازام سنی.
خزینه یوخ، آغزین آچام،
دؤولتم یوخ، تۆکه م ساچام،
علاج بودور، آلام، قاچام،
چنلی بئله سالام سنی.

هانسی داغلارین قاریسان؟
هانسی باغلارین باریسان؟
نیگار کوراوغلو یاریسان؟
بیلسین کل - عالم سنی.

نیگار خانیم باخدی کی، بو آدم عاشیق ایمیش، اؤزوده دئییه سن فیکری باشقادی. عشقندن،
محبّتدن دانیشیر. اوجادان بیر قهقهه چکدی، گولودو دئدی:
- سن بیر عاشیق، من بیر خوتکار قیزی سنینله منیم سوودام؟ سنین او وارین، کارین هاردایدی
کی، منی آلاسان.

نیگار خانیمین جاوابیندا آلدی کوراوغلو دئدی:

اوجا - اوجا داغلار باشی،
چنلی ده اولور، چنسیزده اولور.
جهد ائله بیر ایشده تاپیل،
سنلی ده اولور، سنسیزده اولور.
آغ اوزده بوسه تک گرهک،
آرنلر عیسی تک گرهک،
گۆزه لیر نیسا تک گرهک،
تئللی ده اولور، تئلسیزده اولور.

کوراوغلونون آتی گرهک،
دمیر، پولاد قاتی گرهک،
بیر ایگیدین ذاتی گرهک:
پوللودا اولور، پولسوزدا اولور.

نیگار خانیم گۆردوکی، بوچوخ کوراوغلو، کوراوغلو دئییر. باخدی کی، بللی احمدله گۆنده -
ردیگی بازو بنده اونون سازینین قولوندان آسیلیب. یقین ائله دی کی، بو کوراوغلو دو. آلا

گۆزلرینی دولاندیریپ بیر موشتیری گۆزویله اونا باخدی. دئییرلر کی، محبت گۆزده اولور. ائله کی، گۆزلر بیر - بیرینه ساتاشدی، اوره کله باشلادی دؤیونمه یه.

کوراوغلو یاخین گلیب اونون قولوندان توتدو. نیگار دئدی:

فیکرین نه دی؟

کوراوغلو دئدی:

چنلی بئلدن بورایا سنی آپارماغا گلیمیشم. دای فیکریم نه اولاجاق؟

نیگار دئدی:

- سن منی بو قدهر قوشونون ایچینده ن نجه چیخارا بیلرسن؟ ائله دئییه ک چیخارتدین، هارایا آپاراجاقسان.

کوراوغلو دئدی:

آلا گۆزلو نیگار، سنی

من چنلی بئله آپاررام.

آلیب قیر آتین ترکینه،

دؤنه رم یئله آپاررام.

مائلم گۆز و قاشینا،

دوشه رم ترساواشینا،

دوروب دولاننام باشینا

توتارام دیله آپاررام.

تولک، ترلان قورخماز ساردان،

کؤنول آیریلماز نیگاردان،

سنی زور ایله خوتکاردان

آلارام، ائله آپاررام.

سایمارام خوتکاری، خانی،

دوشمانا وئرمه م آمانی

میدان ایچینده آل قانی

دؤندررم سئله، آپاررام.

کوراوغلو گلسه داماغا،

ضربه دؤزمز سولطان، آقا،

قیر آتی قالدیررام داغا،

چارداقلی بئله آپاررام.

نیگار دئدی:

- ایگیدلیگیندن دم وورما، زورلایش اولماز. یاخشی سی بودورکی، جاماعات شوبهه لنمه مییش بو عبا - قبانى گئییب بورادان چیخ گئت. بوگون کئچر، صاباح من نار باغینا گزمه یه چیخاجاغام. قاقیردا بیلسن، منی اورادان گۆتوروب قاقیردارسان. کوراوغلو باخدی کی، نیگار عاغیللی سۆز دئییر. اورادان چیخیب بیر باش آروادین ائوینه گلدی باخدی کی، آروادین اوغلودا گلیب، اونو گۆزله ییر. خوش، بئش، اون بئش، آیلشدیلر. اوغلان اوزونکور اوغلویا توتوب، نه مطلبه گلدیگینی سوروشدو. کوراوغلو نیگاری گۆرندن سونرا ائله حالدا دئییلدی کی، سوآلا دیلله جاواب وئرسین. اودورکی، آلدی سازی، گۆره ک نه دئدی:

جاوان اوغلان اؤلکه نیزه اوز توتوب،
بیر قیز سوراغینا گلدیم، هاگلدیم.
عثمان گۆزه لینین دوشدوم عشقینه،
آچیق قاباغینا گلدیم، ها گلدیم.
قیر آتی چاپدیریپ یوللاردا یوردوم،
دوشمن قاباغیندا مردانا دوردوم.
اۆز آدیم روشندی، چنلی بئل یوردوم،
لاچین اویلاغینا گلدیم، ها گلدیم.
اسکیک اولماز کوراوغلونون غوغاسی،
دوشر پاشالارلا جنگی، داواسی،
استامبول شهرینده خوتکار بالاسی
نیگار سوراغینا گلدیم، ها گلدیم.

اوغلان دئدی:

- آی ایگید، سن بیر تک اوغلانسان، عثمانلی قوشونونون ایچیندن نیگاری نئجه چیخاریب آپاراجاقسان؟
کوراوغلو دئدی:
- سن منی باغا بوراخ، نئجه آپارماغیملا ایشین اولماسین.
اۆل اوغلان بیر آز چکیندی بویون اولماق ایسته مه دی.
- ائله کی بیر طرفدن آناسی، بیر طرفدن ده کوراوغلو اونو دیله توتوب، بیر اوج قیزیل وئریب یولا گتیردیلر، آخیردا راضیلاشدی.

گنجه‌نی یاتدی‌لار سحر کوراولغو یئریندن دوردو. قیرآتی یئمله‌دی. سوواردی اؤزوده یئدی، ایچدی، ائله کی هر شئی حاضر اولدو، دوعا یازانی تۆوله دن چیخاریب دئدی:
- افندی، سن دونن منه پیسلیک ائله‌مک ایسته‌دین. آما من سنه یاخشی‌لیق ائله‌یه‌جم.
گۆروره‌م، قوجا کیشی‌سن. بیل و آگاه اول، من کوراولغویام!
بونو دئییه‌نده دوعا یازانین رنگی آغاردی. باشلادی اسمه‌گه، توتوموش آداملار کیمی تیتره‌مه‌یه، کوراولغو دئدی:

- یاخشی، اسم! آل بوقیزیل لاری، آپار خرجه! آما ائشیدم، بیلیم کی، بوسیرری بیر آداما دئمیسن، اوندا وای حالینا. ایندی گئت!

دوعایازان قیزیل لاری جیینه قویوب، دالینا باخا- باخا قاپیدان چیخدی کوراولغو اونو یولا سالاندان سونرا قیر آتی میندی، اوغلانلا بیر لیکده نار باغینا گلدیلر. آتی بیر طرفده با غلادی، اؤزوده بیر نار کولونون دیینده آیلشیب، نیگارخانیمین یولونو گۆزله‌مه‌یه باشلادی آز کئچدی، چوخ کئچدی، کوراولغو بیرده گۆردو کی، بودو نیگارخانیم قیرخ اینجه بئل قیزلا گلیر.

کوراولغو تئز یایینیب، اؤزونو نار کولونون دالینا وئردی. قیزلار گلیب کئچدیلر هئچ بیر کور اولغونو گۆرمه‌دی، بیر آز گزیب دولاناندان سونرا نیگار یورولدو غونو بهانه ائله‌یب آیلشدی. قیزلارین دا هره‌سینی بیر طرفه ایشه گۆنده‌ریب، باغی خلوت ائله‌دی. کوراولغو پوسقودان چیخیب نیگارین یانینا گلدی سلام وئریب دئدی:

- نیگار خانیم، من حاضر.

نیگار سوروشدو:

- یاخشی، سن ایندی منی نه ایله چنلی‌بئله آپاراجاقسان؟ آتامین دریا کیمی قوشونوندان قور خمو رسان می؟

بیر قیلینج ایله، بیر آت ایله بو قدەر قوشونا نه ائله مک اولار؟

کوراولغو دئدی:

- نیگار خانیم، قورخما، قیر آتین اوستونه مینندن سونرا بیزه هئچ بیر زاوال یوخدو.

نیگار خانیم سوروشدو:

- بوقدەر قیرآت، قیرآت کی دئییرسن، آخر نجه آتدی کی، بیزیم ایکیمیزی بو قوشونون ایچینده ن چیخاریب آپارا؟

آلدی کوراولغو دئدی:

اوجا داغ باشیندا یئل کیمی اسهر.

دار گونومده منه اوره ک قیرآتیم.

بیر آیلیق منزلی بیر گونده کئچر.

کؤهلن بسله میشم، گرە ک قیر آتیم.

یوللارین توزونو گؤیه قالدیرار،

موخنّت اوستونو بیردن آلدیرار.

مئیدانین ایچینده دوشمن سالدیرار،

اولار یییه سینه دیرک قیر آتیم.

قوچ کوراولو قوناق اولسا یهره،

یاغی دوشمنلری سالار قهره،

آخورد اآرپانی قویماز سحره،

دارا دوشم، منه کؤمک قیر آتیم.

نیگار دئدی:

- ایندی کی، بوقدر تعریفله بیرسن، گنده ک بیر گۆره ک او نئجه آتدی؟

کوراولو نیگاری قیر آتین یانینا گتیردی. نیگار باخدی کی، آت دوغرودان دا یاخشی آتدی.

کوراولو یویه نی آغاجدان آچیب، ترلان کیمی قیر آتین بئلینه سیچرادی: نیگار ائله بیرجه بونو گۆردو.

کوراولو جلد ساغ الینی آتیب نیگاری دیک قالدیردی، آتین ترکینه باسدی. آت ایکی دال آیاقلاری اوسته قالخیب، باغین حصارینا طرف یؤنلدی.

نگار دئدی:

- بیر دایان گۆره ک! فیکیرله شک، مصلحتله شک.

کوراولو بایاق آتی حصاردان سیچرادیب چنلی بئله طرف اوز قویدو.

کوراولو، نیگار دا ترکینده قیر آتی سوزدوروب گئتمکده اولسون، سنه کیمدن دئییم، نیگار خانیمین قاراداشیندان.

ایستامبول خوتکارینین «بورجوسولطان» آدیندا بیر اوغلو وارایدی. ائله کی، خبر چاتدی، سس - کوی دوشدوکی، نیگاری گۆتوروب قاچدی. بورجوسولطان آتی مینیپ قوشونا های ووردو. قوشون آتلاننا قده بورجو سولطان اؤزو آتا بیر - ایکی قامچی ووروب، یولا دوزهلدی.

قیر آت یئلدن قاناد تاختیب اوچوردو. گل ها گل، گلیب بیرچمنزارا چیخدی. بیر طرفده کوراولو گئجه نی یاتمامیشدی، یوخوسوزدو، بیر طرفدن ده نیگاری بئله خلوت اوغورلاییب آپارماق اونا آغیر گلیردی. دوشوب آتی اوتلاغا بوراخدی: نیگاری دا گۆتوروب اوراداکی بولاغین

باشینا گلدی. نیگار نه قدره ائله دی کی، «گل گئده ک. قوشون بیزه گلیب چاتار سنی اۆلدوره لر، منی ده گئری قایتارار لار». کوراولغو دئدی:

- قورخما، بیزیم دالیمیز جا هئچ کس گله بیلمز.

نیگار گۆردو کی، یوخ، بو دئدیگیندن دۆنه ن آدام دئیل گئتمه یه جک کی، گئتمه یه جک. آخیردا راضیلاشیب اوتوردو. کوراولغو آتی یانچی دارائله ییب گۆی چمنه بوراخدی، سونرا نیگار خانیم دئدی:

- نیگار خانیم، من بیر آز یاتیم، سنین گۆزون آندا اولسون. ائله کی، گۆردون اوتدان آغزینی چکیب، آیقلارینی یئره دؤیوب ناراحتلیق ائله ییر، بیل کی، دوشمن گلیر اوندا منی تئز اویادارسان.

کوراولغو بونو دئییب، باشینی آلاگۆزنیگارین دیزینین اوسته قویوب یوخلادی. آرادان بیر آز کئچمیشدی، نیگار بیرده باخدی کی، قیرآت بیر حرکتده دی، بیر حرکتده دی کی گل گۆره سن. آیقلارینی یئره دؤیوب کیشنه ییر.

نیگار تئز کوراولغونو اویادیب دئدی:

- دور گۆر آت نییه ائله ائله ییر؟

کوراولغو دئدی:

- قورخما بیر شئی یوخدو. دوشمن گلیر.

بیرده باخدی لار کی، بودور اوزاقدان بیر آتلی ائله گلیر، ایلدیریم کیمی. نیگار اونو گۆر جک تانییدی گۆردو کی، بورجو سولطان دی، دئدی:

- قارداشیم گلیر.

کوراولغو دئدی:

- قوی گل سین، گۆره ک نه دئییر.

قالخیب آیاغا، جلو آتی میندی، نیگاری دا ترکینه آلیب گۆزله مه یه باشلادی.

بورجو سولطان گلیب چاتدی: نیگاری کوراولغونون ترکینده گۆر جک دئدی:

- قیزی وئر قولدور!

کوراولغو دئدی:

- خوتکار اوغلو، هیر سلنمه! آپارماق ایسته ییر سن، گل آپار، دای سؤیوش نییه سؤیور سن؟

ایندی بیر ایشدی اولدو.

بورجوسولطان بو سؤزو ائشیدی، بیر آزدا جورأتلندی. غضبله دئدی:

- نئجه کی، یعنی بیر ایشدی؟ من اونو سنین باشینلا بیر یئرده آپاراجام.

کوراوغلو گوله - گوله دئدی:

چوخ گۆزهل! من ده راضیام. آنجاق خوتکار اوغلو، دئییه سن تَلسمیسن، یَهَرین قاییشینی یاخشی برکیتمه میسن. اونو دوزه لت، سونرا داعوا ائله یه ک، بیردن ییخیلارسان، ائله رسن، نیگار خانیمین اورهی سیخیلار. بورجو سولطان آیلدی کی. یَهَرین قاییشینا باخسین کوراوغلو فورست وئرمه ییب، تنز اونون پئی سریندن یاپیشدی. بورجو سولطان نه قدهر اللشدیسه بوینونو اونون الیندن قورتارا بیلمه دی. کوراوغلو دئدی:

- خوتکار اوغلو، ایسته سم بو ساعات سنی یئره ووروب پارچا - پارچا ائله رم. آمما باخ، هئچ بیر شئی ائله میرم.

بوراخیرام کی، چیخیب گئده سن.

بورجو سولطان اونون الیندن قورتاراجاق آتینین باشینی چئویردی، غفلتاً دؤنوب اونا هوجوم ائله دی. کوراوغلو تنز آتی ساغا سیچراتدی. بورجو سولطان دؤنوب الینده کی نیزه نی کوراوغلویا آتدی. کوراوغلو نیزه نی گۆیده توتوب، اونون الیندن آلدی. اؤزنده آتین اوستونده دیک قالدیریب یئره آتدی. نیگار ایشی گۆره نده دئدی:

- کوراوغلو، گۆروره م هیرس لنمیسن، حاققین دا وار. آمما گره ک اونو منه باغیشلا یاسان، او منیم بیرجه قارداشیمدی. کوراوغلو بورجو سولطانی یئردن قالدیردی. اوزونو نیگارا توتوب دئدی:

آچیلیبدی سینهن گولو،

دؤنوبدور خنداننا، نیگار!

شیرنن تولکونون نه ایشی،

گیرهیدی مئیدانا، نیگار!

لعت نامردین بؤرکونه،

دوشه ر اؤزو اؤز ارکینه،

چکه رم قیرآت ترکینه

آپاررام بیر یانا، نیگار!

موخننتشدن داد ائله دیم،

دوست - آشنانی یادا ائله دیم،

نئجه قول آزاد ائله دیم،

قصد ائتمه دیم، جانا، نیگار!

گلمیشم بو یئرده قالام،

دوشمنلره قیلینج چالام،

سنی چنلی بئله سالام،

بیل مردی - مردانا، نیگار!

کوراوغلو یام بئل بو گنده،

میصری قیلینجی چکنده،

باشلاری یئر تئوکنده،

سوسایارام قانا، نیگار!

سونرا کوراوغلو بورجو سولطانی بوراخییب دئدی:

- گئت، سنی نیگارا باغیشلا بیرام. آما باخ، دئییرم، بیرده قاباغیما چیخسان اؤلدوره جهیم.

بونودئییب کوراوغلو تزه دن قیرآتی میندی. نیگارد ا ترکینده یولا دوشدو.

بورجو سولطان اوتانديغیندان نه گئری دؤنه بیلدی، نه ده کی، تک قاباغا گئده بیلدی. بیر یئرده

دالالانیب او قدر گؤزلهدی کی، قوشون گلیب چاتدی. تزه دن اونلاری دا گؤتوروب کوراوغلو

دالینا دوشدو.

کوراوغلو بیرده دؤنوب باخدی کی، اوزاقدان قوشون گلیر، قیر آتین باشینی دؤنده ریب

دایاندی، گؤزله مه یه باشلادی. نیگار گؤردو کوراوغلو داعوا ائله مک فیکرینده دی دئدی:

- کوراوغلو، گره ک منی گؤتوروب قاچما یایدین، ایندی ده آپاریرسان، دایانما سور، گئده ک!

آتامین قوشونو چوخدو، سن تکسن. اونلار لا باجارما زسان، داعوا ائله مه !

کوراوغلو دئدی:

- من سنی چنلی بئله بو جور آپارا بیلمه رم. سونرا دئییه لر کی، کوراوغلو گئدیپ خوتکارین

قیزینی اوغورلا ییب. من گره ک داعوا ائله ییم.

بوسؤزده قوشون گلیب چاتدی. کوراوغلو، نیگار خانیم دا ترکینده، میصری قیلینجی چکیب،

اؤزونو خوتکار قوشونونا ووردو. بونلار بورادا داعوا ائله مکده اولسونلار، سنه چنلی بئلده دلیردن

خبر وئریم.

دلی حسن چوخ گؤزلهدی، گؤردو کوراوغلو گلمه دی. دلیری ییغیب دئدی:

- کوراوغلو گلیب چیخمادی. بیردن اله کئچهر، توتولار، باشسیز قالاریق. دالینجا گئتمک

لازیمدی. دلیرین یاریسینی دلی مئهرله چنلی بئلده قویدو، قالان دلی لری گؤتوروب

کوراوغلونون دالینجا یولا دوشدو. گل ها گل، گلیب او واخت یئتیشدیلر کی، کوراوغلو تک ساغا -

سولا قیلینج ووردو. دلی لر نره چکیب اؤزلرینی قوشونا ووردولار. داعوا قیزیشدی دلیر بورجو

سولطانین قوشونونو آریا آلدیلار. کوراوغلو اطرافا گؤز گزدیردی. دلیره باخدی، کؤنلو آچیلدی،

اوره یی آتلاندی. آلدی گؤره ک نیگار خانیمانه دئدی:

باخ ایندی تئلی نیگاریم،
گلدی، د لیلیریم، گلدی...
خوتکار قیزی، گؤزه ل یاریم،
گلدی، د لیلیریم، گلدی...

دوشمه نه قیلینج چکمه یه،
باشلاری بیچیب تۆکمه یه،
پاشالار قددی بوکمه یه،
گلدی، د لیلیریم، گلدی...

قوربانام مردین آدینا،
دوستونو سالار یادینا،
بوگون سرکر ایمدادینا،
گلدی، د لیلیریم، گلدی...

الد شئشپری، قالخانی،
یاغی یا وئرمز آمانی،
اؤلدورمه یه بهی، پاشانی،
گلدی، د لیلیریم، گلدی...

ایگیدین کسمز غوغاسی،
همیشه اولار داعواسی،
کوراوغلونون قوچ آرخاسی،
گلدی د لیلیریم، گلدی...

کوراوغلونون نعره سینه دلی لر داهادا قیزیشدیلار. کوراوغلو بیر یاندان، دلی لر او بیر یاندان
خوتکارین قوشونونو ائله حالا سالدیلارکی، قیریلان قیریلدی، قیریلمایان دا قچیپ داغیلدی.
کوراوغلو ترکینده نیگار خانیم، باشیندا دلیلر چنلی بئله طرف یوللانندی. اوزاق یوللاری
کئچیب، داغلاری، یاماجلاری آشیب گلدیلر، چنلی بئله چاتدیلار. نیگار خانیم گؤردوکی،
چاتدیقلاری یئر اوجا داغلارین باشی، گوللو، چیچکلی بیر اویلاقدير. دئدی:

- کوراوغلو، چنلی بئل بودومو؟

جاوایندا آلدی قوچ کوراوغلو گؤره ک نه دئدی:

چیسکینلی داغلارین باشی.

نیگار، چنلی بئل بودو، بوا!

ایگیدلر آچان ساواشی

نیگار، چنلی بئل بودو، بو!

چکیب بریزگان سویدوغوم،

قفلله لری بوش قویدوغوم،

پاشالار گؤزو اویدوغوم،

نیگار، چنلی بئل بودو، بو!

اوست یانی داغ، تپه، دره،

موخنلر دوشر گیره،

مرد ایگیده اولان بره،

نیگار، چنلی بئل بودو، بو!

خوتکارلار باتا بیلمه ین،

جومردلر توتا بیلمه ین،

کؤکسونه باتا بیلمه ین،

نیگار، چنلی بئل بودو، بو!

اوجالاردان! اوجا داغی،

هرگیز گله بیلمه ز یاغی،

کواوغلونون اوواویلاغی،

نیگار چنلی بئل بودو، بو!

چنلی بئله های دوشدو. دلیر هامیسی آت مینیب، سیلاح گؤتوروب قاباغا چیخدیلار. آت

چاپان، اوخ آتان، قیلینج اوینادان، شئشپر هرله ین... چنلی بئلین آتکلری جیدیر مئیدانینا دؤندو.

نیگار خانیمی آتدان دوشوروب کجاوه یه میندیردیله، چنلی بئله چیخارتدیله.

شلیک باشلاندى، چالانلار، اوخیانلار بیر بیرینه قاریشدی کوراوغلو ایله نیگاری

مجلسین باشینا کئچیر تدیلر. سوفره آچیلدی دلیر کئفه باشلادی.

هامی نین کئفی ساز، هامی نین اوزو، گؤزو گولوردو، آما هئچ بیرى نین کئفی بللی احمدین

کئفینه چاتمازدی. او اؤزونو لاپ یئددینجی گۆیده بیلیردی. خلعت خلعت اوستونده یاغیردی

هره اؤز قووه سینه گۆره اونا بیر جور خلعت وئیریدی: نیگار کور اوغلودان سوروشدو:

آی کوراوغلو، بس سن نییه بللی احمده هئچ خلعت وئرمیرسن؟

کوراوغلو دئدی:

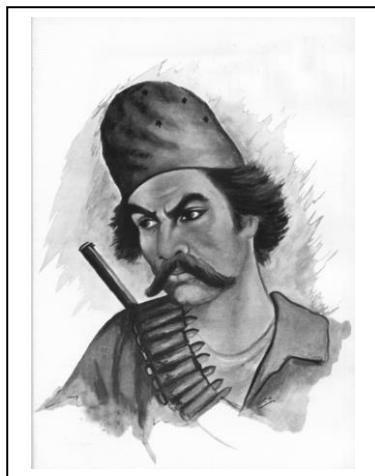
هله‌لیک خلعتیم اودکی، اونو آزاد ائله ییب ده لیلیگه گۆتورموشم. ائله کی، اؤزونو گۆستریدی، چنلی بئل دلیسی اولماغا لاییق اولدوغونو ثبوت ائله‌دی، مندن خلعت اوندا گۆره-جک، من خلعتی آنجاق ایگیده وئیرم. بللی احمد دئدی:

کوراولغو، من بورایا، آجلیقدان، قورخودان، اورکودن گلمه‌میشم. من ایگید اولماسایدیم ایدیما بللی احمد دئمزدیلر. انشا الله گون گلر، سندن اؤز خلعتیمی آلارام. هامی اونون بو سؤزونه احسن دئدی. مجلس تزه‌دن باشلانندی و کوراولغو بیر نیگارا باخدی، بیر دلیله باخدی، اورهی تئللندی. اوچ تئللی سازی دؤشونه باسیب دئدی: ایستامبولدان بوتایلیب گلمیشم، ایستامبولدا آرزومانییم قالمادی. چنلی بئل اوایلایم، قیرآت دایایم، آت مینمکده آرزومانییم قالمادی.

قیرآتی چکمه‌سم داغلار سؤکولمز،
برمندین چکمه‌سم ساغری اؤرتولمز،
قباغیمدان قاچان دوشمن قورتولماز،
قیصاص آلدیم، آرزومانییم قالمادی.

کوراولغویام، چنلی بئلده اوتوررام،
هارددا گۆزهل گۆرسم، آلام گتیررم،
ده‌لیلری مورادینا یئتیررم،
گۆزهلرده آرزومانییم قالمادی.

قاچاق نبی



از جمله داستانهای حماسی - قهرمانی آذر بایجان می‌توان «قاچاق نبی» را نام برد که حتی بسیاری از مردم آذربایجان، امروز با شنیدن عنوان قاچاق نبی ناراحت شده و اعتراض می‌کنند و مدعی‌اند که باید او را، «قوچاق نبی» یعنی «نبی دلاور و مبارز» خواند و این امر، نشانگر عشق و علاقه‌ی مردم به قهرمان خودشان می‌باشد و نبی، چهره‌ای حقیقی و تاریخی است که در برهه‌ای از زمان توانسته است خواسته‌های درونی مردم علیه ظلم و جور دیکتاتورها را تأمین نماید و مردم با ساختن داستانها، چهره‌ی او را با قهرمانان اساطیری خود ممزوج ساخته و در رده‌ی آنان قرار داده‌اند.^۱

بی‌تردید بر چهره‌ی واقعی نبی، مشخصه‌های بیشتری را اضافه کرده و سیمای ایده آل یک قهرمان مردمی بدان داده‌اند. در اسطوره‌های مردم، قهرمان مرگ نمی‌شناسد و در مشکلترین و دشوارترین موقعیت‌ها، نیروهای خارق‌العاده به کمک او می‌شتابد و این خواسته‌ی مردم است. و مردم دوست ندارند شکست یا مرگ قهرمان خود را باور کنند. اما داستان قاچاق نبی به دلیل نزدیکی زمانش به ما، فرصت اسطوره شدن نیافته است و تنها به عملکرد خوب، قدرت تفکر و عمل او پرداخته و سطح توانمندی او را بالا دانسته‌اند و هنوز لباس اسطوره بدو نپوشانیده‌اند.

داستانهای قاچاق نبی که امروزه عاشیقها با آب و تاب تمام در گوشه - گوشه‌ی آذر بایجان با ساز و آواز خود روایت می‌کنند یک سیمای تاریخی است که هنرمندان مردمی بدان بال و پر داده و مایه‌ی دلگرمی و امیدواری مردم در مبارزه با مستبدین و دیکتاتورها ساخته‌اند. یکصد سال پیش بود که فئودالها و زمینداران بزرگ بر جان و مال مردم مسلط بودند و دهقانان را به بیگاری و استثمار می‌کشیدند و همچون برده‌ای همراه زمین خرید و فروش می‌کردند. در این دوره، مبارزات مردم نیز در برابر زورگویی‌های آنان اوج می‌گرفت و مبارزه‌ی نبی، سمبل و نمونه‌ای برجسته از این مبارزات می‌باشد.

^۱ م. کریمی، قاچاق نبی، زنجان، ۱۳۶۹.

نبی در سال ۱۲۳۳ هجری شمسی (۱۸۵۴ م) در روستای موللو، از توابع قوبادلی در نخجوان به دنیا آمد. پدرش علی کیشی، مردی فقیر و بی چیز بود. از آنجائی که خود صاحب زمینی نبود در مزارع خانها و بیگها کار می کرد و با پول اندکی که دریافت می کرد زندگی سختی را می گذرانید. علی کیشی شب و روز کار می کرد، ولی با این وجود، همواره بدهکار بود. با خانواده اش با نان بخور و نمیر روزگار می گذرانید. او مجبور بود به خاطر فشار زندگی، پسران خود را به نوکری در خانه ی ثروتمندان بفرستد. نبی - پسر میانی او در خانه ی کربلایی جعفر نوکری می کرد. کربلایی جعفر، ضمن اینکه کار زیادی از نبی می کشید حتی آنقدر بدو نان نمی داد تا شکمش سیر شود و از هر نظر مورد آزار و اذیت قرار می داد. بنابراین نبی از همان دوران کودکی با درد و رنج آشنا شد و چهره ی زشت ظالمان را مشاهده کرده ، کینه ای عمیق از آنان در دل گرفت.

مبارزه ی نبی از اینجا شروع شد که رو در روی زورگویی کربلایی جعفر ایستاد. مبارزه انفرادی او به همینجا خاتمه نیافت زیرا چهره ی زشت استثمار را در تک تک چهره ی خانها و بیگها دید و رفته رفته مبارزه ی فردی وی حالت عمومی یافت و به دشمن تمامی بیگها و خانها تبدیل شد. حکومت وقت نیز که حامی فئودالها بود برای دستگیری و مجازات نبی دست به کار شد. بی تردید مبارزه ی نبی شامل حال حکومت نیز می گردد و دشمن سرسخت حکومت می شود. شیوه ی مبارزه - ی نبی، مورد حمایت و پذیرش توده ی مردم قرار می گیرد و دسته - دسته به وی می پیوندند و در جاهای دور از سیطره ی نبی، شیوه ی مبارزه ی وی مورد الهام مردم قرار می گیرد.

طولی نکشید که نام و آوازه نبی فرا گیر شد و بر زبانها افتاد. مردم از او طرفداری می کردند و به قیام وی می پیوستند.^۱ قیام نبی بیشتر از قیام دکابریستها که تحت پرچم سیاسی و ایدئولوژیهای مبارزی که تازه وارد صحنه های سیاسی شده بود مورد استقبال مردم قرار گرفت. و حکومت تزار از حرکت نبی در وحشت دائم به سر می برد. حکومت قاجار نیز بر این تلاش بود تا از پیشرفت قیام وی در خاک ایران جلوگیری کند اما حرکتهای اعتراضی این زمان از گنجه تا تبریز، حتی در کشورهای همسایه مانند ارمنستان و گرجستان به پشتوانه ی قیام نبی عمل می کردند. این مبارزات در روسیه به انقلاب سال ۱۹۰۵ و در ایران به انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ و در ترکیه به انقلاب سال ۱۹۰۸ انجامید. این انقلابها، ادامه ی منطقی حرکتهایی بود که قیام نبی آنها آغاز کرده بود. نبی بعد از مبارزات طولانی خود علیه فئودالها و بیگها و تزار روسیه در سال ۱۲۷۵ هجری شمسی (۲۵ اسفند) مصادف با ۱۸ مارس ۱۸۹۶ م به دست خائنی از طرف تزارروس ترور شد. اما آوازه ی این قهرمان توسط عاشیقها و خود مردم طی داستانها و

^۱ م. کریمی، قاجاق نبی، زنجان، ۱۳۶۹، مقدمه.

حماسه‌هایی که ساختند زنده ماند. مردم به پاس مبارزات حق طلبانه و آزادی خواهانه‌ی وی، اشعاری سروده و داستانها ساخته‌اند و همواره نام و راه و یاد او را گرامی می‌دارند، بطوریکه امروزه مجموعه‌ی این داستانها، شعرها و ترانه‌ها، بخش مهمی از گنجینه‌ی فولکلوریک ماست. امروز عاشیقها داستانهای نبی را حکایت می‌کنند و چهره‌ی مردمی وی را زیباتر و ایده‌آل‌تر ساخته و ترانه‌ها در وصف این قهرمان می‌سرایند. نویسندگان بزرگی چون سلیمان رستم، جلال برگشاد، احمد آقا موقانلی، ف، قاسم زاده و دیگران رمانها و داستانهای زیبایی را بر اساس زندگی و مبارزات نبی نوشته‌اند و فیلمها ساخته‌اند و آهنگسازان آذربایجانی ترانه‌های مردمی راجع به وی را در زیباترین شکل خود پرداخته و ارائه داده‌اند.

نبی قهرمانی است که در روستاهای مختلف، در مقابل خانها و بیگها حاضر شده و آنان را گوشمالی می‌دهد، خود در بالای کوهها زندگی می‌کند و دیوانها تشکیل می‌دهد به طوریکه مردم روستاهای دور و نزدیک شکایت پیش نبی می‌برند و نبی همراه با گروهش در آن روستا حاضر شده و در مقابل چشم همه‌ی مردم روستا، بیگ یا خانی که از او شکایت شده است مورد تنبیه قرار می‌دهد. مأموران، حاکمان شهرها از نبی می‌ترسند و سایه‌ی او را همواره بر سر خود احساس می‌کنند. نبی ابتدا هر خانی که شکایتی از او دریافت کرده باشد سیبیلش را می‌برد و می‌گوید: «کسی که سبیل را برید می‌تواند گوشت را نیز ببرد» دفعه‌ی دوم که از ظلم و بد رفتاری او شکایت شود، دستور می‌دهد گوشش را ببرند و کف دستش بگذارند و می‌گوید: «کسیکه گوشت را برید می‌تواند سرت را نیز ببرد».

او از انبارهای دولتی، ما یحتاج احتکار شده‌ی مردم را بیرون می‌کشید، راه کاروان تجار بزرگ را می‌بست و کالاهایشان را بین فقیران روستا تقسیم می‌کرد.

نبی در این کارزار تنها نیست، همسر وی هاجر همچون نبی بر اسب سوار شده، تفنگ به دست می‌گیرد و از حقوق توده‌ی مردم دفاع می‌کند. چندین بار نیز دستگیر شده به زندان می‌افتد اما نبی با سوارانش سر می‌رسد و هاجر و دیگر زندانیان را آزاد می‌کند. مبارزه‌ی نبی آن چنان بالا می‌گیرد که تزار روس جایزه‌ای را برای کسیکه او را زنده یا مرده تحویل دهد مقرر می‌سازد. اما دشمنان با استفاده از ترفندهای مختلف موفق به دستگیری و کشتن وی نمی‌شوند، هر چند که چند بار دستگیر می‌شود اما دوستانش به نجات او بر می‌خیزند.

داستانهای مختلفی که عاشیقها روایت می‌کنند ترانه‌های مردمی بسیار را نیز می‌خوانند، بسیاری از این ترانه‌ها، امروزه ورد زبان همه‌ی مردم آذربایجان، از دور افتاده‌ترین روستاها تا شهرهای بزرگ می‌باشد. این ترانه‌ها برخی از زبان نبی، برخی از زبان هاجر و بسیاری نیز از زبان عاشیقهاست که در بزرگداشت این قهرمان ملی می‌خوانند:

نبی نین بیغلاری ائشمه - ائشمه دی پاپاگی گولله دن دئشمه - دئشمه دی
نبی نین آتینی هئچ آت کئچمه دی هاجری اؤزوندن آی قوچاق نبی^۱
ترانه های گفته شده از زبان هاجر نیز زیباست:

گۆرولمیوب هئچ مذهبه، هئچ دینده
قولومدا قاندالاق، بوینومدا کونده
هئچ کافیر گۆرمه سین منی بوگونه
منیم بو گونومده گله سن، نبی!
قازامات دالینی دله سن نبی!^۲

تزار از بین بردن نبی را در صدر سرکوبهای خود قرار داده بود بطوریکه نمایندگان از طرف خود به قفقاز می فرستد تا عملیات علیه نبی و دسته اش را از نزدیک هدایت کنند و به حاکمان محلی کمک نمایند. آنان نیز از راههای مختلف وارد می شوند، حتی او را به دربار دعوت می - کنند و پیشنهاد مقام و منصب دولتی به وی می دهند اما نبی به مردم خود پشت نمی کند و نهایت مورد ترور آنان قرار می گیرد و جالب اینست که بعد از ترور وی، هجر رهبری دسته ی نبی را به گردن می گیرد و در حمله ای قهر آمیز، گنجه را به آتش و خون می کشد و مأموران تزار را بیچاره می کند.

ناکاشیده، سلاو چینسکی و تنی چند از فرماندهان و ژنرالهای روس برای سرکوب قیام نبی به آذربایجان می آیند؛ اما ناکام بر می گردند و طریق دیگر، ترور وی توسط افراد نفوذی و خائن به داخلی گروه بود که در نهایت این آرزوی خود را عملی کردند. بسیاری از محققین قیام نبی، معتقدند افراد گروه وی در قیامها و انقلابهای روسیه در سال ۱۹۱۷ شرکت داشته اند.

نبی در مبارزه ی خود، توجه زیادی به آگاهی مردم داشت و هر جا که قدم می گذاشت بعد از گوشمالی خان و بیگ آن روستا، مردم را در میدان جمع می کرد و برایشان سخن می گفت و هدف و شیوه ی مبارزه ی خود را برای مردم توضیح می داد. جالب است بدانیم که گروه وی در بالای کوهها به مطالعه ی تاریخ و استفاده از تجربیات اهمیت می دادند و ضمن آموزش تاریخ در پی آن بودند تا سیستم حکومتی مورد انتظار را بریزند که این تداوم به تشکیل احزاب در دهه های بعدی قفقاز گردید.

^۱ عاشیق داستانلاری، قاجاق نبی، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
^۲ م. کریمی، قاجاق نبی، همان.

قاچاق کرم

یکی دیگر از داستانهای حماسی - البته در موقعیتی پایین‌تر از قاچاق نبی - مربوط به یاغی پراوازه‌ی آذربایجان - «قاچاق کرم» است که در سالهای پایانی قرن گذشته بخشهایی از ایران، قفقاز و ترکیه عرصه‌ی فعالیت او بوده و امروزه داستانها و روایات شنیدنی از او بین مردم وجود دارد و عاشیقها با شعر و آواز از قهرمانی‌ها، از خود گذشته‌ها، جسارت و شهامت وی می‌خوانند. هرچند که از نظر موقعیت و شخصیت اجتماعی در رده‌های پایین‌تری از قاچاق نبی قرار می‌گیرد ولی داستانهای جسارت آمیز وی، نشان از پذیرش وی در میان توده‌های مردم دارد.

در اواخر سده‌ی ۱۹ در ایران، قفقاز و کشور عثمانی، به کوه زدن یکی از شیوه‌های مبارزه با نظامهای استبداد و دیکتاتوری بوده است. کسانی که از زورگویی مأموران حکومتی به تنگ می‌آمدند به صورتی دستشان آلوده به خون می‌شد راهی جز فراری بودن نداشتند. همین فراری شدن و به کوه زدن، عواقب بعدی را نیز به دنبال داشت و آن این بود که عده‌ی دیگری هم که از ستم و زورگویی‌ها به جان می‌آمدند او را پناه و حامی خود دانسته و بدو می‌پیوستند. و در مدتی، ارتشی از ناراضیان دور هم گرد می‌آمدند و به صورت گروهی با حرکت‌های ایذائی در برابر حکومت می‌ایستادند و مأموران را به انحاء مختلف از سر راه بر می‌داشتند. در اینجا بود که توده‌ی مردم وارد کار می‌شد و آنان که قدرت پیوستن بدو را نداشتند با بزرگتر و نیرومندتر نشان دادن چنین مبارزانی، داستانها می‌پرداختند و بدین وسیله از آنان حمایت می‌کردند. حرکت‌های آنان در ذهن توده‌های ستم‌دیده تبدیل می‌شد به قهرمانانی که در رؤیای مردم وجود دارند و تخیل مردم، آرزوهای مردم از آنان قهرمانانی می‌جسازد تا او را به مبارزه با ستمگران و مستبدان گسیل دارد و از حقوق توده‌های فقیر و ستم‌دیده حمایت کند و در اینجا است که قهرمانان حماسی ساخته و پرداخته‌ی روحیه‌ی مبارزه‌خواه مردم به میدان می‌آیند که چه بسا با واقعیت خودشان متفاوت باشد. قاچاق کرم نیز یکی از این یاغیان مردمی است که مردم بدو بال و پر داده و به عنوان قهرمان پرورده‌اند. متأسفانه در آذربایجان ایران هیچ نوشته‌ای از زندگی او منتشر نشده، در حالیکه کتاب چهارصد صفحه‌ای قاچاق کرم در باکو با تیراژ ۸۰/۰۰۰ نسخه در مدتی کمتر از شش ماه نایاب می‌شود. قابل ذکر است که در جمهوری آذربایجان محققان بسیاری مانند پور تسلا دزه، ب. مچدلیشویلی گرجی، آکوپ ماکاشیان ارمنی، دنیش کوزلوفسکی، و. کازاکوفسکی روس، نجف بیگ وزیراف آذربایجانی درباره‌ی ماجراهای زندگی وی آثاری را نوشته و منتشر ساخته‌اند و در نهایت فرمان عیوضلی، رومان قاچاق کرم را در سال ۱۹۸۷ چاپ کرده است.

باز یادآوری می‌شود که رمانهایی از این دست با استقبال بی نظیر مردم مواجه می‌شود همچنانکه رمان ۱۰ جلدی کلیدر درباره‌ی یاغی سبزواری گل محمد توسط محمود دولت‌آبادی با استقبال مردم مواجه شد و در اندک زمانی به چاپهای دوم و سوم و ... نیز رسید. رمانهای یاشار کمال مانند اینجه‌ممد، رمان سلیمان رحیم‌اف با نام شاهین قفقاز، رمان بوزآت بئلینده از جلال برگشاد نیز چنین سرنوشتی داشته‌اند. در حالیکه داستانهای قاچاق کرم اینچنین در میان مردم مورد استقبال قرار می‌گیرد در ایران تمامی نیروهای شوونیستهای فارس در جهت تخریب شخصیت او به کار گرفته می‌شود و انتشارات شیرازه^۱ تمام هم و غم خود را صرف وارونه جلوه دادن احساسات پاک مردم آذربایجان نموده است، در حالیکه بیشتر کسانی که کرم را از نزدیک دیده‌اند به جوانمردی، گذشت، جسارت و پاکی وی اعتراف کرده‌اند.

نجف بیگ وزیراف یکی از سرشناسترین نویسندگان آذربایجان که بین سالهای ۱۸۵۴ و ۱۹۲۶ زندگی می‌کرده و خود با کرم آشنا بوده و مراده نیز داشته است نخستین رمان را به صورت نمایشنامه درباره‌ی زندگی و ماجراهای او نوشته است که در سال ۱۹۱۲ در باکو چاپ شده است. این اثر در همان سال به زبان گرجی ترجمه شده و در تفلیس روی صحنه رفته است. حسین بیگ میرزا جمال‌اف همین داستان را در ۱۹۲۸ در شهرهای باکو، نخجوان و قازاخ روی صحنه برد. اسماعیل شیخلی که نمایش قاچاق کرم را در سال ۱۹۳۳ تماشاً کرده است تأثرات خود از این نمایشنامه را تحریر کرده است. شیخلی خود نویسنده‌ی رمانهای بزرگی همچون «گر دیوانه» می‌باشد.

قیام کرم زمانی رخ داد که همزمان با استیلای روسها بر قفقاز بود. بسیاری از مردم آذربایجان تحت انقیاد دیکتاتوری روس نیامدند و به صورتهای مختلف، مخالفت خود را با حکومت روس و تزار نشان دادند. رشد سرمایه‌داری و وجود استثمار عریان از توده‌های رنج‌دیده، آنان را برای مبارزه با زورگویان آماده می‌ساخت، تنها کافی بود یکی در برابر مأموران دولت سرکشی کند و رو در روی آنان بایستد آنگاه حمایت و جانبداری بسیاری از مردم را پشت سر خود می‌دید. در چنین زمانی بود که قاچاقها وارد کارزار شدند قاچاق نبی، قاچاق یوسف، قاچاق زاهد، قره تانری وئردی، قاطیر ممد، فرهاد، قانداغ نقی، قاچاق کرم، قاچاق یارعلی، دلی علی و دیگران مطرح شدند. برخی از این قاچاقها دارای اندیشه‌های مترقی و برنامه برای آینده بوده‌اند همچون قاچاق نبی. به هر صورت اعتراض و مقاومت این یاغیان در برابر مأموران تزار، آرزوی دیرینه‌ی مردم قفقاز را که تازه زیر سلطه‌ی تزار قرار گرفته بودند برآورده می‌جساخت. کرم نیز یکی از اینها بود. آنان هم با این سوی ارس و هم با آن سوی ارس آشنا بوده و هم‌زمانی

^۱ قاچاق کرم، انتشارات شیرازه، تهران، ۱۳۸۲.

باعث می‌شد رابطه‌ی تنگاتنگی با مردم داشته باشند. به همین خاطر این قاجاها - که متأسفانه در ایران ترجمه‌ی فارسی آنرا «دزد» دانسته‌اند در حالیکه معنای فراری صحیح‌تر است - در قفقاز، آذربایجان ایران و کشور عثمانی به راحتی در تردد بودند و از حمایت مردمی نیز برخوردار می‌شدند. نکته‌ی جالب دیگر اینکه حکومت این سه کشور نیز با هم همدست بودند و سعی می‌کردند به دیگری کمک کنند، از آن جمله می‌دانیم که سه دولت روس - ایران و عثمانی برای دستگیری یا کشتن نبی همکاری نزدیک داشته‌اند و در اسناد تاریخی می‌توان آنرا نشان داد.

کرم از دهات قره‌ضیاءالدین بود که همراه خانواده به گنجه رفته و در بخش قازاخ سکنی گزیده بود اما مبارزاتش تمامی ایالت‌های گنجه، گرجستان، ارمنستان، آناتولی و تمامی آذربایجان را فرا گرفته بود. روزنامه‌های دهه‌ی ۱۸۹۰ - ۱۸۸۰ از اخبار کرم و ماجراهای او می‌نوشته‌اند. او حدود ۲۷ سال در کوه‌ها مانده و جان مأموران روس را به لب رسانده بود. وی در حدود سالهای ۱۲۷۶ ه. ق ۱۸۵۹ میلادی به دنیا آمد و هنوز جوانی بیش نبود که در برابر مأموران روس مقاومت کرد و مجبور شد فرار کند بعد از ۲۷ سال زندگی پر از حوادث، جنگ و نبرد، فرارهای شبانه و بی‌پناهی، در نهایت به دولت ایران پناهنده می‌شود. او خود تصمیم به پناهندگی گرفته و راه دولتی را می‌پذیرد. قاجاق کرم طبق اسناد موجود تاریخی در مورخه ۱۴ رمضان ۱۳۰۶ / ۱۴ مه ۱۸۸۹ با ناصرالدین شاه ملاقات می‌کند. در روزنامه‌ی خاطرات ناصرالدین شاه این تاریخ مرقوم شده است.^۱

دکتر فوریه هم که در رکاب ناصرالدین شاه بود این ملاقات را چنین ارزیابی کرده است: «... قاجاق کرم که اصلاً ایرانی است و نام او در این حدود مشهور است، تاکنون اسباب زحمت کلی جهت نظامیان روسی شده است.»

کرم در یکی از برخوردهای اخیر خود با نظامیان روسی مجروح شده و به ایران پیش تیمور آقا حکمران ماکو گریخته و تیمور آقا هر قدر روسها در گرفتن او اصرار می‌ورزند جرأت به رها کردن وی نمی‌کند.

«کرم مخصوصاً با حکمران ایروان دشمنی دارد، گاهی به او نامه می‌نویسد و خود را به خاطر او می‌آورد و از احوال خود اطلاعاتی به او می‌دهد و می‌گوید که همین که حالش بهبود یافت خدمتش می‌رسد تا در عوض گلوله‌ای به مغزش بزند و انتقام خود را بگیرد...»^۲

^۱ روزنامه‌ی خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۴۹ ص ۱۱۶.

^۲ همان، ص ۱۰۶.

فرماندار گنجه به نام کنیاز ناکاشیدزه که در مبارزه با قاچاق نبی نیز شرکت داشته است قاچاق کرم را چنین توصیف کرده است:

«کرم ۲۵ سال دارد، بلند قامت و چهار شانه است. کله اش متوسط، صورت و چانه اش تمیز، گونه هایش سرخگون، سیل دراز و نازکش بور است. رنگ موی سرش خرمایی است. چشمان گرد نه چندان بزرگ بلوطی رنگ دارد...»^۱

تمامی رجال سیاسی ایران در زمان قاجار نسبت به قاچاق کرم اظهار عقیده کرده اند و او را می شناخته اند مثلاً اعتمادالسلطنه از پناه دادن به او ناخشنود بوده است. این در حالیست که ناصرالدین شاه برای پناه دادن او دلیل معقولی داشته است.^۲ ۲۴ روز بعد از پناه دادن او ناصرالدین شاه اظهار رضایت کرده و از سر به راه شدن قاچاق کرم راضی می شود.

کرم بعد از ورود به تهران در زمره ی تفنگداران خاصه ی همایونی در می آید اما جهت کنترل روح سرکش او احمدخان علاءالدوله و مهدی قلی خان مجدالدوله همواره او را تحت کنترل داشتند. بعد از مرگ ناصرالدین شاه، کرم به خدمت مظفرالدین شاه در می آید و لقب کرم خان به او داده می شود^۳ و اعتمادالسلطنه او را کرم بیگ صدا می زده است. البته یادآوری این نکته ضروری است که برادران دیگر کرم با وساطت اعتمادالسلطنه به ایران می آیند و از تفنگداران شاهی می گردند.

کرم ۱۲ سال در خدمت قاجاریان می ماند و در حق آنان فدا کاریها نشان می دهد از آن جمله کامران میرزا نایب السلطنه را از دست معترضین امتیاز نامه ی رژی در ۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹ در تهران نجات می دهد. شجاعت او را در این میدان اکثر مورخین و سیاستمداران نوشته اند. رژیم قاجار توانسته است قاچاق کرم را معتاد کرده و او را عاجز و در مانده کند بطوریکه در ۴۳ سالگی در ۱۳۱۹ هـ. ق / ۱۹۰۱ م سخته کرد و مرد.

به قول رحیم رئیس نیا نویسنده و محقق آذربایجانی: «کرم از آن انسانهایی است که فرصت آنرا پیدا کرده است که در بوته ی ذهن توده های مردم تصعید یابد و در جای انحصاری قهرمانان حضور پیدا کند. نیاز مردم ناتوان از دفع ظلم و زور به وجود قهرمانی که در برابر ظالمان و زورگویان سینه سپر کند و رشته های آنها را پنبه کند و از تمام دامهایی که بر سر راهش نهاده می شود جان سالم به در برد و هیبت ناپاکان را بشکند، واقعیتی است قابل درک. چنین مردمی تا در وجود فردی مایه های جسارت و دلاوری و تسلیم ناپذیری را سراغ می کنند،

^۱ عیوضلی، قاچاق کرم، باکی، ۱۹۷۶، ص ۲۷۷.

^۲ روزنامه ی خاطرات ناصرالدین شاه، کتاب سوم، ص ۷۸.

^۳ مهدی بامداد، تاریخ رجال، تهران، انتشارات زوار (بدون تاریخ)، ص ۱۶۶، جلد ۳.

خود او را از خصلتهای منفی می‌پالایند و صفات و قابلیت‌های قهرمانانه‌ی دلخواه را بدو می‌بخشند و بازش می‌آفرینند»^۱.

اکثر محققانی که در مورد قاچاق کرم به تحقیق پرداخته‌اند خصلتهای مردم پسندی همچون دست و دل بازی، بی‌باکی، چشم و دل پاکی را از کرم دیده‌اند که همین خصلتها کافی است تا از او قهرمان افسانه‌ای ساخته شود.

اسماعیل امیرخیزی از شنیده‌های خود در مورد قاچاق کرم چنین می‌نویسد: «کرم در حقیقت یکی از جوانمردان عصر خود بود، هرچه به دست می‌آورد بر بینوایان و بیچارگان می‌بخشید و در شجاعت و رشادت هم ضرب المثل بود»^۲.

مهدی بامداد که تازه نظر مثبتی نسبت به کرم ندارد می‌نویسد: «معروف است که هر چه از مردم می‌گرفته به دیگران بذل و بخشش می‌کرده و برای خود چیزی نگه نمی‌داشت»^۳.

به گواهی تاریخ همواره یایان و فراریان ناگزیر از مراعات احساسات و حساسیتهای مردم بویژه در مورد مسائل ناموسی بودند. یاغی‌ای که بی‌چشم و رو باشد یک روز هم نمی‌تواند در میان مردم مخفی شود. مهدی بامداد از مخالفان کرم همین مورد را از امتیازات بالای قاچاق کرم می‌شمارد.^۴

جالب است که ماکسیم گورکی نویسنده‌ی شهیر روس از دورا دور کرم را می‌شناخته و آوازه‌ی قهرمانی هایش به گوش او نیز خورده بود. او چنین می‌نویسد: «شنیده‌هایم درباره‌ی کرم چندان افسانه‌ای است که اگر اکنون خود وی زنده نبود به این که او حقیقتاً وجود خارجی دارد باور نمی‌کردم از روایات بسیاری که درباره‌ی کرم شنیده‌ام چنین برمی‌آید که او یک فرد انساندوست است و از هیچ خدمتی نسبت به دوستان خود فرو گذار نمی‌کند. او، قهرمان داستانها و حماسه‌هاست و با وجود زمختی و خشونت یک مجسمه‌ی عدالت به شمار می‌رود»^۵. باز یادآوری می‌کنیم که روزنامه‌های آن روز روس درباره‌ی اخبار قاچاق کرم می‌نوشت و او را با رهبران قیامهای دهقانی و قهرمانانی ملی ملت‌های مختلف همچون استپان رازین، پوگاف (روس)، فرا دیاولوی (ایتالیایی)، کارل مور و رابین هود مقایسه می‌کردند.^۶

^۱ قاچاق کرم، انتشارات شیرازه، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۴.

^۲ اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستار خان، تبریز، ۱۳۵۶، ص ۳.

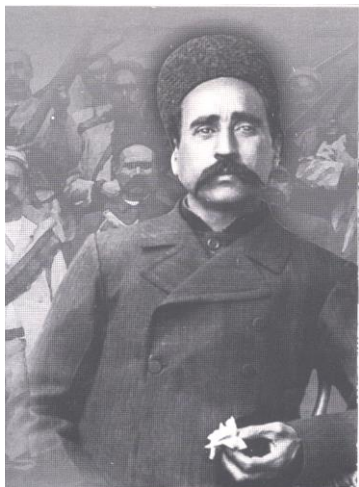
^۳ مهدی بامداد، همان، جلد ۳، ص ۱۶۵.

^۴ همان.

^۵ آذربایجان قهرمانلیق داستانلاری، باکی، ۱۹۸۰، ص ۷۰.

^۶ قاچاق کرم، تهران، ص ۲۷.

قوچاق ستار



ستارخان سردار ملی ایران یکی از قهرمانان مردمی آذربایجان است که رشادت و شهامت وی در تمام دوران انقلاب مشروطه ورد زبان همه‌ی ایرانیان و حتی تمامی روشنفکران جهان بود. نام او نه تنها در ایران، بلکه در مرزهای بیرون از ایران نیز با احترام یاد می‌شد و نام آذربایجان و فداکاریهای مردم غیور آن به همراه رهبر بزرگشان ستارخان، سخت به یکدیگر گره خورده بود. بی‌تردید ایران و آذر بایجان قهرمانی چنین ندیده است. بنابراین نام او نیز در ردیف قهرمانان تاریخی رقم می‌خورد و جالب آنکه سیمای مردمی او

باشکوه‌تر از چهره‌ی تاریخی اوست و داستانها، حماسه‌ها و اشعار و ترانه‌های مردمی زیادی درباره‌ی وی ساخته شده است. محاصره‌ی ۱۱ ماهه‌ی تبریز و مقاومت دلیرانه‌ی مردم در این مدت که باعث گردید استبداد طعم شکست را بچشد ستارخان همچون رهبری استوار و مقاوم هدایت مردم را به گردن گرفت و توانست لایق عنوان "سردار ملی" گردد.

علاوه بر اینکه در طول مدت انقلاب مشروطه، از زبان مردم دهها شعر و ترانه در سنگرهای مختلف و در شهرهای مختلف آذر بایجان خوانده می‌شد در طول همین صد سال گذشته، آثار پر حجمی به شعر، داستان، منظومه، قصه از قهرمانی‌های این فرزند صدیق آذربایجان خلق شده است اشعار و داستانهایی که سیمای سردار ملی را به صورت ساده و صمیمی و مردم وصف نموده اند. شاعران بزرگی همچون صابر، سهراب طاهر، بالاش آذر اوغلو، حکیمه بلوری و دهها و صدها شاعر ملی آذربایجان، هنر و ذوق شاعرانه‌ی خود را در وصف این قهرمان به کار گرفته‌اند. در کنار این همه اشعار رسمی، بهتر است نگاهی به ترانه‌های عامیانه‌ی^۱ مردم درباره‌ی ستارخان دل بسپاریم:

ستارخان گئییب قره نی،
با غلاییب بندی - بره نی،

^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، همان. / محمدرضا آذرلو، منظومه‌های آذری، همان.

قویمور کناران گله نی،
بارک الله قـالـلاج اوغلان،
مشروطه یه فـراج اوغلان.

و شعر دیگری که باقرخان را نیز در کنار ستارخان نام می‌برد:

تبریز اهلی اوچ ایل چکدی مشقت،
پامال اولدو آیاق آلتدا رعیت،
مشروطه نی آلدی آخیر دا میللت،
یا شاسین ستارخان ، میللت یاشاسین،
باقر خان آتلیسی جمله یاشاسین.

جالب اینجاست که داستانهایی که در مورد ستارخان گفته شده است در حقیقت حوادثی است که در دوران مشروطه بر سر او آمده و موضع‌گیری‌هایی است که او انجام داده است. داستان ستارخان یا قوچاق ستار چنین است که می‌گویند: صد سال پیش در ولایت قره‌داغ آذربایجان مردی زحمتکش، منصف و درست کار به نام حاجی حسن زندگی می‌کرد. او با دست رنج خود گذران خانواده اش را تامین می‌کرد.

او، صاحب چهار پسر بود: اسماعیل، ستار، غفار و عظیم.

در آن زمان در کشورما و همسایه مان روسیه استبداد حکومت می‌کرد. حکومت استبدادی روس همان تزار نامیده می‌شد و بخصوص آذر بایجانیانی که آنطرف آراز بودند بیشتر مورد ظلم حکومت روس بودند و به همین خاطر از میان آذربایجانیان آنسوی ارس (آراز) قهرمانانی چون «کرم»، «نبی» و «فرهاد» برخاسته در مقابل ظالمان ایستادگی کرده، مال ثروتمندان را گرفته و بین فقرا تقسیم می‌کردند. فرهاد که یکی از این قوچاقها که قاجاق نیز بودند دوست نزدیک اسماعیل برادر بزرگ ستار بود. فرهاد از طرف حکومت روسیه تحت تعقیب بود که فرار کرده و به ایران می‌آید و در منزل اسماعیل مخفی می‌شود.

روزی که فرهاد در خانه ی اسماعیل بود، حاکم قره داغ برای خود شیرینی در پیش حکومت روس، چند نفر از تفنگ چیان خود را به در خانه ی اسماعیل می‌فرستد. آنها خانه را محاصره کرده و به گلوله می‌بندند. در این حمله فرهاد کشته می‌شود و اسماعیل را دستگیر و به تبریز می‌فرستند.

در تبریز به حکم حاکم سر اسماعیل را می‌برند.

این کار برای حاج حسن و پسرش ستار خان گران می‌آید. حاج حسن می‌گوید: «ستار، تو باید خون اسماعیل را از حاکم ظالم بگیری!»

روزها گذشت، ماهها سپری شد و سالها طی شد تا ستارخان بزرگ شد و بالغ گردید. او دیگر جوانی رشید شده بود و همه بدو «قوچاق ستار» می‌گفتند.

مظفر الدین شاه در تبریز ولیعهد بود. او به همه‌ی کارها دخالت می‌کرد، به مال مردم تجاوز می‌کرد، به حیثیت مردم ارزشی قائل نبود. چون آدم درستی نبود افرادی هم که دورش جمع شده بودند آدمهای نادرستی بودند.

دور سر او عده‌ای «قاطرچی» جمع شده بودند. قاطرچی‌ها کسانی بودند که موقع ییلاق و قشلاق ولیعهد، قاطرهای مردم را گرد آورده و وسایل ولیعهد را بار آنها می‌کردند و حمل می‌کردند. آنان نیز در هر کاری دخالت می‌کردند و مردم را مورد آزار قرار می‌دادند. بسیاری از کارهای ناحق محمدعلی میرزا نیز توسط همین افراد انجام می‌گرفت.

روزی بین قاطرچی‌های قره‌داغ با میرزا مصطفی فرزند صمدخان درگیری پیش می‌آید. در نتیجه یکی از قاطرچی‌ها کشته می‌شود. صمد خان که از جنایت کاری آنان با خبر بود دو فرزندش مصطفی و احمد را پیش حاج حسن فرستاد تا وساطت کرده از خونریزی و اذیت فرزندانش جلوگیری کند. حاج حسن، مصطفی و احمد را به ستار می‌سپارد تا آنها را به تبریز برده و از اوضاع دور نگهدارد تا ببیند چکار می‌تواند بکند.

قاطرچی‌ها از این امر با خبر می‌شوند، همه گرد آمده باغی را که ستار و دو پسر در آنجا بودند به محاصره در می‌آورند و چون حمله می‌کنند و به نتیجه نمی‌رسند عراده‌ی توپ هم آورده و باغ را ویران می‌کنند و ستار هم زخمی می‌گردد و هر سه را دستگیر می‌کنند.

در این جریان مصطفی و احمد را می‌کشند و ستار را در نتیجه‌ی تلاشهای حاج حسن آزاد می‌کنند. اما ستارخان دیگر بعد از مرگ برادر و اینک دیدن زور گویی‌های قاطرچیان، نفرتش افزون می‌شود و هر جا که ممکن می‌بیند رو در روی ظالمان می‌ایستد و از مظلومان و مردم عادی دفاع می‌کند.

ستارخان را به همین بهانه‌ها دستگیر کرده و در نارین قلعه‌ی اردبیل زندانی می‌کنند اما بعد از دو سال توسط شخصی به نام هاشم از زندان فرار می‌کند.

بعد از فرار، تفنگ به دست گرفته و علیه حکومت یاغی می‌گردد. او مال طرفداران دولت را گرفته و بین فقرا تقسیم می‌کند. شهرت شجاعت و دلاوری ستار و طرفداری او از فقرا در شهر می‌پیچید.

رضا قلیخان یکانی از رشادت و جوانمردی ستار خوشش آمده و امنیت راههای خوی، مرند و سلماس را بدو می‌سپارد.

ستارخان با لیاقت از عهده‌ی این کار برمی‌آید.

بعداً به تهران آمده و همراه مأموران حکومتی به مشهد می‌رود و در این میان شجاعت و دلاوریها نشان می‌دهد روزی حاکم مشهد، ستار خان را مأمور دستگیری قاچاقچی‌ها و راهزنان ترکمن می‌کند. ستار خان این بار نمی‌تواند آنها را دستگیر کند حاکم ناراحت شده و به او پرخاش می‌کند ستار خان از این رفتار برآشفته و به تبریز برمی‌گردد.

ستار خان در کمک به مردم مضایقه نمی‌کند و در میان جوانان محبوبیت می‌یابد. رفته رفته نفرت او با حکومت به جایی می‌رسد که رو در روی مأموران حکومتی می‌ایستد. مردم تبریز که انقلاب را آغاز کردند او وارد دسته‌های مبارز گردید و با لیاقت‌هایی که نشان داد رهبر مردم شد و سردار ملی لقب گرفت. در این داستان، سیمای واقعی ستار خان ترسیم شده است ولی عاشیق‌ها یا داستان‌سراها، با آب و تابی که بدان می‌دهند و اشعاری که می‌خوانند جوانان را سرشوق آورده و قهرمانی‌های ستار خان را مایه‌ی تربیت جوانان می‌سازند.

البته داستانهای بی‌شماری از رشادتهای ستار خان ورد زبانهاست و هر کدام گوشه‌ای از رفتارها و زندگی ستار خان را هدف قرار داده است. در نهایت هم، این قهرمان بزرگ ملی، توسط پیرم خان ارمنی در باغشاه مورد حمله‌ی ناجوانمردانه قرار گرفته، ترور می‌شود و ستار خان از ناحیه‌ی پا زخمی شده و نهایتاً بعد از ۴ سال بستری، چشم از جهان برمی‌بندد.

اصلی و کرم



در میان داستانهای محبت، این داستان عشقی جای والایی برای خود دارد. موضوع اصلی داستان دوستی، نزدیکی و ایجاد رفاقت و مهربانی میان دو ملت آذربایجان و ارمنی است و در عین حال انتقاد از عقاید خرافی و کشمکشهای غیر اصولی مابین مذاهب و ادیان مختلف است. بنابراین تصادفی نیست که این داستان در میان مردم ارمنی نیز دارای ارج و قربی است.^۱

^۱ محمد رضا آنزلو، منظومه های آذری، تهران، ۱۳۵۴.

داستان بدین ترتیب است^۱ که زیادخان، حاکم گنجه و قاراکشیش که خزانه‌دار و وزیر اوست هردو در حسرت فرزند می‌سوزند و می‌سازند. در نهایت به این تصمیم می‌رسند که نذر و نیاز کنند، غذا بین فقرا تقسیم کنند، احسان بدهند، برهنگان را لباس دهند و گرسنگان را غذا تا بلکه صاحب فرزند شوند. ایندو - زیاد خان و قاراکشیش - عهد می‌بندند که اگر یکی صاحب فرزند پسر شد و دیگری دختر، آندو را به ازدواج هم درآورند. به هر حال نذر و نیازها به درگاه خدا قبول می‌افتد و ۹ ماه بعد زیاد خان صاحب پسر و قاراکشیش صاحب یک دختر می‌شوند. اسم پسر را محمود و اسم دختر را مریم می‌گذارند. ایندو جدا از هم بزرگ می‌شوند، مکتب می‌روند و تحصیل می‌کنند. تا ۱۵ - ۱۶ سالگی هنوز همدیگر را ندیده‌اند تا اینکه محمود روزی مریم را در باغ می‌بیند. یک دل نه، که صد دل عاشق مریم می‌شود و بین آندو معاشقه‌ای به شرح زیر رخ می‌دهد. پرنده‌ی باز از دست محمود پرواز می‌کند و در دست مریم می‌نشیند و مریم پرنده را می‌گیرد. محمود می‌گوید:

ای گوزهل قیز، صد آفرین اصلینه
آلا گوزلوم ترلانیمی گتیر وئرا!
منم او ترلانین اووچو - صیادی
آلا گوزلوم، ترلانیمی گتیر وئرا!

و مریم در پاسخ می‌گوید:

من بیلیرم بو ترلانین ایشینی
کرم ائيله، ترلانینی گل آپارا!
ترلان گره ک یئسین اوون دؤشونو
کرم ائيله ترلانینی گل آپارا!

بعد از همین دیدار نخستین و صحبتی کوتاه، آندو دل در گرو یکدیگر نهاده، خود را اصلی و کرم برگرفته از همین دو بند شعر - می‌نامند. مدتی می‌گذرد کرم بیمار می‌گردد و خبرش را به پدر او زیادخان می‌رسانند. پدر از درد فرزند بی‌خبر است اما صوفی - دایه‌ی محمود از عشق کرم به اصلی پرده برمی‌دارد و همه می‌فهمند که او عاشیق دختر قاراکشیش شده است. زیادخان قاراکشیش را به حضور می‌طلبد و مسئله را با او در میان می‌گذارد. او نیز خواستگاری زیادخان را می‌پذیرد و بدین ازدواج راضی می‌شود. قرارها گذاشته می‌شود. قاراکشیش سه ماه مهلت می‌خواهد تا تدارک لازم را برای عروسی آن دو مهیا سازد؛ اما از این فرصت استفاده

^۱ اصلی و کرم، تبریز، کتابخانه فردوسی، سیروس قمی، بدون تاریخ.
- اصلی و کرم، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.

کرده، زن و بچه‌اش را برداشته و از گنج‌خارج می‌شود. خبر رفتن او از گنج‌خارج، بعد از سه ماه معلوم می‌گردد. بیماری کرم اوج می‌گیرد، درد و اضطرابش افزون می‌شود و در نهایت بنا به مصلحت پدر و مادرش، همراه با دایه‌اش - صوفی برای یافتن اصلی به راه می‌افتد. بعد از این است که کرم ساز به دست می‌گیرد و عاشق می‌شود. شهر و دیارها را می‌گردد، همه جا را زیر پا می‌نهد و بدنبال اصلی و معشوقش شعر می‌سراید و در شعرسرایی و سازنوازی ماهر می‌گردد و چون از دل و جان در راه عشق و محبت مایه می‌گذارد کرم خدا نیز بر دل او افتاده و عاشق حق می‌گردد و بین مردم به «حق عاشیقی» مشهور می‌گردد.

قاراکشیش چون از گنج‌خارج می‌شود راه ارمنستان در پیش می‌گیرد، سپس به گرجستان می‌رود، از راههای صعب‌العبور به ارزروم داخل می‌شود. موضوع اساسی داستان را در این بخش، سیرو سفر کرم تشکیل می‌دهد. او ضمن سیر و سیاحت، اشعاری شیوا و مؤثر می‌سراید و با مردم به سخن در می‌آید. او نه تنها شعرش را خطاب به مردم می‌سراید، بلکه او کوهها، دره‌ها، باغها، راهها، رودها و... را مورد خطاب قرار داده و نشان از یار خود می‌گیرد، حتی رو به ویرانه‌ها می‌گذارد و شعر می‌سراید و ساز می‌زند و آواز می‌خواند. در این شعر سرایی‌ها، اوضاع اجتماعی - سیاسی دوران به خوبی مجسم شده است. او از درد زمانه می‌نالد، از ریاکاریها، دورویی‌ها سخن می‌گوید، از سرگذشت پیشینیان می‌گوید و در این شعرها، فلسفه‌ی حیات بازگشایی می‌شود. کرم در ضمن سفر، تجربیات خوبی به دست می‌آورد. یکی - دو بار موفق به ملاقات با اصلی می‌شود که اوج داستانها در همین ملاقاتهاست. اما ترازوی داستان همچنان ادامه دارد. اصلی و کرم به سخن می‌نشینند اما پدر اصلی - قاراکشیش، شب هنگام با توطئه و دسیسه آن دو را از هم جدا می‌کند. یک بار قاراکشیش، کرم را فریب می‌دهد و شب هنگام همراه با اصلی آنجا را ترک کرده و کرم را تنها می‌گذارد. بار دیگر کرم را دزد و سارق معرفی می‌کند و مردم را بدانان مشغول کرده، خود و اصلی از آنجا می‌گریزند. اما اصلی و کرم بار سوم همدیگر را در ارزروم ملاقات می‌کنند. پاشای آنجا چون هنر کرم را می‌بیند و از عشقش آگاه می‌شود، قاراکشیش را وادار به رضایت و ازدواج آن دو می‌کند. اما دگمه‌های اصلی طلسم می‌شود. شب زفاف اصلی و کرم نمی‌توانند دگمه‌های لباس را بکشایند. کرم، قوشماهای سوزناکی می‌خواند و دگمه‌ها شروع به باز شدن می‌کنند اما چون به آخرین دگمه می‌رسد، دگمه‌ی اول دوباره گره می‌خورد. کرم فغان بر می‌آورد، آه عمیقی می‌کشد که آه او شعله‌ای گشته و او را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند. اصلی نیز نمی‌تواند او را خاموش کند، خود نیز می‌سوزد...^۱

^۱ اصلی و کرم، به همت سیروس قمري، تبریز، بدون تاریخ.

اما در تحلیل ساختاری این داستان، مردم چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ شکی نیست آذربایجانیان و ارمنیان سده‌ها و هزاره‌ها در کنار هم زیسته، برخوردهایی بین آنان وجود داشته، در عین حال دوستی‌ها نیز عمیق بوده است ولی شاید اختلاف دین بین آندو گاه کار را مشکل‌تر ساخته است و آیا آفرینش چنین داستانی از طرف عاشیق‌ها و استقبال مردم از آن، نشانگر اعتراض مردم به چنین اختلافاتی نیست؟ اساس داستان اینست که این دو جوان در حالیکه با تمام وجود و باور خود به همدیگر علاقه دارند اما دین و دینداران مانع از وصال این دو عاشق و معشوق می‌شوند. در طول داستان می‌بینیم که هیچ مانعی در راه وصال این دو جوان تاب مقاومت ندارد و کرم همچون شیخ صنعان مایل به وصال دختر است. سوختنی چنین که در داستان شاهد آن هستیم دلیلش را در اعتقادات کهنه و کشیشان کهنه اندیش و نمایندگان ارتجاع می‌توان جست. تمام گناهان در این داستان متوجه قاراکشیش است. اوست که همواره با دروغ و تزویر در زیر پرده‌ی دین، اصلی و کرم را فریب می‌دهد. او حتی به وطن و سرزمین مادریش - که در دوران قرون وسطا وفاداری به وطن مفهوم و ارزش خاصی داشت نیز وفادار نمی‌ماند. او حتی به دوستش زیاد خان که عمری را در دوستی با او سر کرده بود وفا نگه نمی‌دارد. از توسل به انواع دروغها و حيله‌ها فروگذاری نمی‌کند، حتی در آخر داستان که اوج محبت این دو جوان را که یکی دختر خود اوست می‌بیند و چاره‌ای جز دادن دخترش به کرم پیش رو ندارد او را طلسم می‌کند و راضی به بدبختی و نابودی دخترش می‌شود اما به خاطر مسلمان بودن کرم، حاضر نیست دل به عشق بسپارد که این نیز برای حفظ آن آمده است. کرم در انتهای داستان، قاراکشیش را به اصلی چنین می‌شناساند:

آتان کشیش، کیلسالاری، کندی وار
 حيله گردی، بيلمک اولمور، فندی وار
 بیر دویمه‌نین هشتاد سگگیز بندی وار
 آپچیسین اصلی دن دویمه، من اؤلدوم.^۱

اما مردم که خالق این داستانند بارمز و رازهایی که در داستان می‌نهند به چنین اعتقادات خرافانی - تفاوت مذهب باعث جدایی انسانهاست - نفرت خود را از قاراکشیشها نشان می‌دهند - در انتهای داستان گورستانی که مخصوص ارمنیان است به تصویر کشیده می‌شود. از سنگ قبر این دو عاشق و معشوق گل‌های سرخ سربرآورده و به سوی یکدیگر آمده‌اند اما از قبر کشیش

^۱ افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰ ص ۲۳۲.

خاری بر می‌خیزد و از رسیدن گل‌های سرخ به هم ممانعت می‌کند. عاشیقه‌ها با خلق چنین تصاویری، کشیشانی این چنین را به لعنت ابدی محکوم می‌سازند.^۱

کرم با قهرمان دیگر داستانها از جمله شاه اسماعیل و عاشیق قریب و... متفاوت است. شاه اسماعیل برای رسیدن به وصال یار دست به شمشیر می‌برد و از شجاعت و دلاوری‌ش مدد می‌جوید، عاشیق قریب از هنر عاشیقی خود بهره می‌گیرد اما مانع اصلی در سر راه اصلی و کرم، انسانهای حيله‌گری هستند که در کسوت روحانی، باعث جدایی انسانها از یکدیگر می‌شوند و کرم سلاحی جز حسرت، ناله و فریاد، غم و کدر، نفرین و ناله ندارد. خطابه‌های نفرت بار او به قاراکشیش بسیار زیبا بیان شده است:

اوجا داغلار باشین قار آلدی گئتدی
 ترلانیلن مسکینینی سار آلدی گئتدی
 هرکیم کی یارسئودی یار آلدی گئتدی
 بیزیمکی ده قارا گلدی بئله باخ!
 او سلاحی جز ناله و فریاد ندارد و از سرنوشت سیاهش می‌نالد:
 ازل باشدان قارا یازی دیر یازیم
 بیر آه چکسم یارا یئتر آوازیم ...

کرم در تنهایی می‌سوزد و می‌سازد. او در میان درد و هجران غوطه می‌خورد و کسی از هیجانات و اضطرابات دلش باخبر نیست. او راهی جز گله و شکایت، آه و زاری ندارد:

بیر اود قالخدی اوره‌گیمدن آلیشدی
 اودتوتوبان جسمیم یاندی، آغلارام.
 ظالیم کشیش یئنه حيله ائیلهدی
 موردار حيله لرین قاندیم، آغلارام.

حکیم یوخ، لقمان یوخ، دردیمی قانا
 ارییبیدیر باغیریم، دؤنوبدور قانا
 آز قالیبیدیر کرم اودلانا - یانا
 اود توتدو بدنیم، یاندیم، آغلارام.

کرم هنرمندی ماهر، شاعری شیرین‌سخن، عاشیقی دلنواز و عاشقی از جان گذشته است او عاشق حق (حق عاشیقی) است، از حیث معنوی، انسانی صاف و پاکدل، انساندوست و صادق است. او جان خود را فدای وصال یار می‌کند. اما اصلی نیز دختری است پاک و معصوم، صادق و

پرشرم. او حیا و ناموس خود را بسیار دوست می‌دارد، عشق را می‌شناسد، قدر محبت می‌داند اما اسیر خرافات پدر و مادر خویش است، درد و هجران او یادآور لیلی است که توان اعتراض به رفتارهای ناشایست پدر و مادر ندارد. پدرش هر جا که دلش می‌خواهد او را می‌کشد و می‌برد. اصلی نیز ریشه‌ی این فاجعه‌ها را نمی‌بیند. او می‌پندارد روزگار و فلک غدار؟! است که او را دچار مصیبت کرده و هجران، سرنوشت اوست:

اصلی دییه‌ر، من ایسته‌رم اوره‌کدن
کشیش بیزی قورتارمادی کلکدن
شیکایت ائیلهرم قانلی فلکدن،
یازی یازان یازیب بئله ایشلری.^۱

هر دو جوان فدای ایده‌آلها و آرمانهای خویشند. مرگ این دو جوان در واقع مرگ جسمانی آنان است و محبت مردم و شنوندگان و خوانندگان این داستان، تازه بعد از مرگ جسمانی آندو زنده می‌شود. چهره‌ی صوفی - دایه و رفیق راه کرم نیز بسیار قابل توجه و تأمل است. او دوست صدیقی است که از عمق اضطرابات کرم با خبر است و در راه وصال این دو جوان از هیچ فداکاری و ایثار مضایقه‌ای ندارد و در نهایت نیز جان خود را در این راه می‌بازد. در داستان اصلی و کرم، عشق وطن و درد غربت در ترنم است. مفهوم وطن در زبان کرم و اصلی معنای خاص خود را دارد. هر دو از دوری وطن در عذابند، اما برای قاراکشیش، گویی وطن معنایی ندارد. کرم در دیار غربت چنین می‌نالد :

بولبولر اوخور گوللرده ،
مارالار گزیر چؤللرده ،
کرمم غریب ائللرده ،
اصلی خان اوچون آغلارام.

او هیچ وقت وطن خود را فراموش نمی‌کند و با یاد ایل و مردم و میهنش زنده است:

کرم دییه‌ر، عریان قالدی بدنیم
من اؤلنده کیملر بیچه‌ر کفنیم؟
آنام، له له، یادا دوشدو وطنیم
بیلن یوخدو، گؤرسه دئیدی یول منه.

کرم با کوهها و حتی پرندگان در پرواز، راه وطن می‌پرسد:

قاتار - قاتار گؤی اوزونده سوزورسوز

آیلن دورنام، ایلن خبر سوراییم.
بیزیم یورددان نه خبرلر بیلیرسیز؟
آیلن دورنام، ایلن خبر سوراییم!

قوشماهای کرم در حسرت وطن وقتی بیشتر مؤثر می افتد که دچار مشکلی می شود.
گاهی سوز دل او را و اضطرابات و هیجانات داخلی او را همراه با توفان محیط یکجا می بینیم.
وقتی به یاد وطن می افتد برف و کولاک بیداد می کند. چشم، جایی را نمی بیند. سرمای طاقت
فرسا، صوفی را از کرم می گیرد. صوفی تاب تحمل سرما و برف و کولاک را نداشته و می میرد.
سوز و ناله‌ی کرم در اینجا به اوج می رسد:

ارزرومون گدیینه واراند
اوندا دئدیم قدیر دولان امان هئی!
بیر طرفدن یاغمور یاغار، باد اسر
تومتوش هر یانیمی قارا دومان هئی!

در اینجا، دردهای او گویی درد مردم است که با زبان، کرم بازگو می شود:

ترک ائتمیشم آغیر - آغیر ائلیمی
ایمدن آلدیلار قونچا گولومی
اونونچون غربته سالدیم یولومی
ائللر آغلار، وطن آغلار، یول آغلار.^۱

موضوع وطن در این داستان بسیار مطرح می شود و کرم جای - جای داستان به یاد وطن
و مردم وطنش می افتد و گویی به بازگویی درد آنان می پردازد:

قارشی دوران قارلی داغلار
داغلار بیزیم داغلارمودو؟
آغ بیرچکلی قوجا آنام
اوغول دئییب آغلارمودو؟

اصلی نیز نه تنها از نظر هیجانات و اضطرابات درونی چیزی از کرم کم نمی آورد، از نظر
تعریف وطن و ایل و مردمش نیز همچون کرم حساس و وفادار است. اصلی در اشعار خود از
طبیعت زیبای آذربایجان، از کوهها، رودها، چمن زارها، باغها و بستانها تعریف می کند. او نیز با
طبیعت و کوهها به سخن می نشیند:

باشین اوسته شاهین - شونقار سسله نیر

^۱ اصلی و کرم، سیروس قمري، تئریز، بدون تاریخ، ص ۵۷.

آلویز داغی، هئچ اسکیلز دومانین؟

اتگینده قویون - قوزو بسله نیر

آلویز داغی، هئچ اسکیلز دومانین؟

اصلی از کوهها سخن می گوید، کوههایی که اجازه ی ورود به اشغالگران و یاغیان نمی دهد

سینه نده خارلانمیش نملی قار اولور

آلت یانیندا باغچا اولور، بار اولور

آلما اولور، هئیوا اولور، نار اولور

آلویز داغی، هئچ اسکیلز دومانین؟

اوجا - اوجا قاپان، یاستی دؤشون وار

شیرین - شیرین اؤتن ترلان قوشون وار

کرم کیمی نه بلالی باشن وار

آلویز داغی، هئچ اسکیلز دومانین؟^۱

در این داستان، وضع اجتماعی - سیاسی دوران و نگرش مردم نسبت به اعتقادات، وضع معیشتی مردم، اوضاع شهرها و راهها و... بخوبی تجسم یافته است. کرم در حالیکه به دنبال اصلی از راهها می گذرد با کوهها و دشتهای سخن می راند. او، در سر راه به ویرانه های برمی خورد که زمانی شهری آباد بوده و امروز بخاطر جنگهای فئودالها به ویرانه های تبدیل شده است:

اوچ یوز آتمیش چشمه لریم آخاردی

گوژه للریم سیرانگاها چیخاردی

هر خانیم اوچ یوز دوه سیغاردی

باخیرسانی خان یئرینده داشیما؟

حوادثی که در طی راهها بر سر کرم می آید و او در این برخوردها شعر می سراید فلسفه ی حیات، بینش اجتماعی، اوضاع سیاسی، وضع اقتصادی مردم زمانه تصویر می شود. در یک مورد، در گورستان به جمجمه های برمی خورد و با آن به صحبت می نشیند و از او چنین می پرسد:

توتماز ایدین بیر فقیرین الینی؟

سورماز ایدین یوخسوللارین حالینی؟

حرام - حلال قازاندیغین مالینی،

بو فانی دنیا دا تۆکموش گئدیرسن.

^۱ افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰، ص ۳۴۰.

داستان اصلی و کرم، داستان رفاقت، وفا، صداقت، دوستی، عصمت، پاکی و نجابت است. درد و رنج مردم در آن مترنم است. جدایی و هجران، فقر و مسکنت؛ بیچارگی و بدبختی مردم، حيله‌گری و تزوير طبقات بالای جامعه از زبان عاشق و معشوق بیان می‌شود. آندو فدای ناآگاهی، دو رویی و بی‌انصافی ارتجاع هستند و این بینوایی و درد از زبان هر دو - اصلی و کرم بازگو می‌شود.

داستان اصلی و کرم یکی از داستانهای عشقی است که در میان همه‌ی خلقهای ترک زبان - تورک، تورکمن، اوزبک، قزاق و... همچنین خلق ارمنی پخش شده و معروف است. عاشیقه‌های بسیاری در طول سده‌ها، این داستان را برای خلق تعریف کرده و اشعارش را با ساز و آواز خوانده‌اند. نخستین بار «م. الیاس» تاجر تبریزی اشعار اصلی و کرم را در کتابچه‌ای که در سال ۱۷۲۱ م نوشته است به همراه اشعار نسیمی، فضولی، قوسی، امانی و دیگران ثبت کرده است. در سال ۱۸۹۹ م. رادلف عالم مجار و ی. کونوسون دیگر محقق آثار آذربایجانی در مجموعه‌ای تحت عنوان «نمونه‌های ادبی طایفه‌های ترک» ۱۳۳ بند از اشعار مربوط به داستان اصلی و کرم را گردآورده‌اند. رادلف در این کتاب مقدمه‌ی عالمانه‌ای نوشته است. سلمان ممتاز ادیب بزرگ آذربایجان نیز تحقیقات جامعی در این باره به انجام رسانده و کرم را همچون ساری عاشیق، به عنوان یک شخصیت حقیقی مورد بررسی قرار داده است.^۱ برخی از ادیبان کرم را اهل گنجه دانسته‌اند و برخی دیگر او را از قاراباغ می‌دانند. در هر صورت اکثریت محققان اصلی و کرم، سرایش و آفرینش این داستان را به قرن ۱۷ میلادی می‌رسانند. یکی از محققان برجسته‌ی این عرصه، مختوم قلی قارایف در کتاب «محبته خالق آبیده سی» این داستان را در مقابله با ملیت‌گرایی ارزش‌گذاری کرده است تا فاصله‌ی آذربایجان و ارمنیان را به هم نزدیک سازد. در حالیکه ج. اوز تئلی داستان اصلی و کرم را کاراکتر افسانه‌وی دانسته و بیرون از دایره‌ی واقعیت به حساب آورده است. در سال ۱۹۶۸ نیز خ. یوسفاف ادیب آذربایجان در بررسی اصلی و کرم، آنرا افسانه‌ی آفتاب و ماه به شمار آورده و نتوانسته است تاریخ آفرینش آنرا پیش‌بینی نماید. اما این مؤلف تاریخ آفرینش این اثر را به دوران پیش از اسلام منسوب می‌دارد که در طول سده‌های متمادی ضمن تغییرات اساسی به شکل امروزی به دست ما رسیده است. با اینحال، او معتقد است با همه‌ی این تغییرات سوژه‌ی اصلی داستان تغییر نکرده و به فرم و شکل تازه‌ای به دست ما رسیده است. در هر صورت این عالم فرم اسطوره‌ای آنرا قبول دارد.^۲

^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۳۴۲.

^۲ افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، همان، ص ۳۴۳.

میرعلی سید سلامت^۱ اندیشمند آذربایجانی این داستان را تماماً جزو داستانهای اساطیری می‌شمارد و معتقد است سیماهای مختلف این داستان شخصیت‌های میتولوژیکی هستند از جمله قاراخان کس دیگری غیر از تانری نیست، زیادخان الهه‌ی روشنایی و قاراملک الهه‌ی ظلمت بوده؛ اصلی، نشانگر ماه و کرم نیز سمبل خورشید است. عالمان بسیاری از ذوق و هنر، اندیشه و علم خویش بر روی این اثر کار کرده و نظرات ارزشمندی ابراز نموده‌اند.^۲ ولادیمیر پراپ و آرتور کریستین سن و دیگران نظرات علمی و هنری جالبی در خصوص این داستان به میان آورده‌اند و موسیقیدان بزرگ آذربایجان اوزئییر حاجی بیگلی در سال ۱۹۱۳ با خلق اوپرای اصلی و کرم، توجه عالمیان را به خود معطوف ساخته است.

عاشیق قریب^۳

عاشیق قریب یکی دیگر از داستانهای عاشقانه (یا محبت داستانی) آذربایجان است که در میان دیگر ملل ترک زبان و دیگر ملتهای همسایه مانند ترکهای آناتولی، ترکمن، ازبک، گرجی، ارمنی و دیگران از شهرت خاصی برخوردار است. این داستان را عاشیقها با ساز و آواز اجرا کرده و از هنر موسیقی، شعر، رقص بدان می‌افزایند. این داستان در میان ملتهای آسیای میانه نیز معروف است. در این منظومه، علاوه بر هنر عاشیقی و داستان سرائی، اوضاع خاص قرون وسطا و طرز معیشت و نحوه‌ی اندیشه و احساس انسانها منعکس شده است و نشانگر دوران خاصی از تاریخ ملت ماست. غربت، دوری از وطن، ترک وطن برای کسب درآمد و مسائلی از این دست، بن‌مایه‌ی بسیاری از داستانهای معروف و درد عمومی مردم در مقطعی از زمان بوده است. این داستان نیز جنبه‌ی عمومی یافته و خواسته‌ها، نیازها، آرزوها و آمال مردم را بازتابانیده است.

عاشیق قریب از داستانهای برجسته و معروف در میان مردم است و ضرب‌المثلهای چندی در خور این داستان ورد زبانهاست. موضوع اصلی آن که هیجان اصلی داستان روی آن متمرکز شده است «رفتن عاشق به مراسم عروسی معشوقش با دیگری» در داستانهای ملل مختلف جهان وجود دارد و بنا به تحقیق فولکلورشناس معاصر پروفیسور «ن. ف. سومتسو» در داستانهای مردم یونان، آلمان، انگلیس، بلغارستان، دانمارک، فرانسه، پرتغال، چک، اسلواکی و دیگران وجود دارد و مهمتر از همه اینکه داستان معروف «اودیسه» از «هومر» داستانسرای بزرگ یونان، بر پایه‌ی چنین موضوعی بینانگذاری شده است و نکته‌ی جالب‌تر آنکه، همین

^۱ میرعلی سید سلامت، اصلی و کرم، تهران، ۱۳۸۴.

^۲ م. کریمی، اصلی و کرم، فصلنامه آذری، شماره ۱۳، ۱۳۸۵.

^۳ م. کریمی، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.

موضوع پیش از داستان عاشیق قریب در کتاب قدیمی تر دده قورقود- داستان با مسی بیرک به چشم می خورد. اصل داستان به این ترتیب است که رسول - قهرمان داستان، برای به دست آوردن سوگلی محبوبش مجبور می شود از وطن خود بیرون آمده و به تجارت و سیاحت بپردازد و در این راه با مشکلات متعددی روبرو گشته، فلذا مدت زمان این سفر بیش از ۷ سال طول می کشد. دشمنان رسول که اینک به عاشیق قریب معروف شده است و جزو رقیبان عاشیق قریب بودند برای به دست آوردن سوگلی قریب به حیل‌های مختلف از جمله دروغگویی متوسل می شوند و چنین خبری می سازند که عاشیق قریب مرده است. اما دختر که نامش شاه‌صنم است این خبر را باور نمی کند و در انتظار برگشتن عاشیق قریب می نشیند. چون سالها از این حادثه می گذرد دخترک را وادار به ازدواج می کنند. عاشیق قریب که از این واقعه با خبر می شود راه ۴۰ روزه را با کمک نیروهای خارق العاده ظرف ۲-۳ روز طی می کند و خود را به وطن می رساند و با لباس عاشیقی و به عنوان خواننده و عاشیق وارد مجلس عروسی می شود. نخست، کسی هویت او را نمی شناسد اما با هنرنمایی او، کم کم شناخته می شود و همه پی می برند که عاشیق کسی جز رسول - همان عاشیق قریب نیست. بنابراین رقیبان و دروغگویان رسوا می شوند و به سزای اعمالشان می رسند.^۱

چنین مضمونی در میان ملتهای مختلف وجود دارد و در داستانهای آذربایجان، چنین مضمونی با اختلافی کم و بیش در چندین داستان به چشم می خورد از جمله در داستان شاهزاده ابوالفضل می توان عین همین مضمون را یافت. گذشته از مضمون داستان، نام قریب تصادفی نیست بلکه کاملاً با مسما است و به اوضاع و شرایط سیاسی - اجتماعی زمان بستگی دارد. نام او تعمداً غریب انتخاب شده است زیرا در قرون وسطا غریبی از بلایای خانمانسوز مردم بوده است چونکه قهرمانان با جان و دل به وطن و میهن خویش دل بسته بوده اند بنابراین کوچ کردن آنها یا تبعید از وطن، عذاب و شکنجه ای دردناک به شمار می آمد. با این توصیف نام قریب، نمایانگر حالت عمومی سختی اوضاع اجتماعی به حساب می آید. در ترانه های عامیانه، بایاتی ها، افسانه ها و مثلها به غریب بودن، یکه و تنها بودن به وفور برخورد می کنیم و در داستانهای مردمی، غربت، حسرت، انتظار، معانی پر ارزش و مؤثری دارند. عاشیقها، سرزمینهای مختلف را زیر پا می نهند و در حالیکه سازی به دست دارند به ولایات مختلف سفر می کنند، با حوادث گوناگون مواجه می شوند و پس از آب دیده شدن و مبارزه با انواع مشکلات که در سر راه با آنها روبرو شده اند به وطن باز می گردند. سفرهای عاشیق واله، خسته قاسم، عاشیق قوربانی، علسگر، موللاً جومما و دیگران سرشار از حوادث شگفت انگیز و هیجان آمیز است. آنان

^۱ عاشیق قریب، سیروس قمري، تبریز، بدون تاریخ.

دیار به دیار، اوبه به اوبه، روستا به روستا می‌گردند، برای همزبانان خود داستان می‌سرایند، شعر می‌خوانند، شادیه‌ها می‌آفرینند، در عین حال پولی نیز به دست می‌آورند.

پدر رسول - "عاشیق قریب" - مرد ثروتمندی است ولی رسول چشم طمع به مال پدر ندارد. او روی پای خود می‌ایستد. پدر شاه صنم - که نامش خواجه صنعان است مردی ثروتمند و طمعکار است و کار را برای رسول سخت می‌کند زیرا برای ازدواج با دخترش، شرط می‌گذارد که رسول به عنوان شیربها، ۴۰ کیسه طلا به او بدهد. اما رسول این مقدار را ندارد و از پدر خود نیز نمی‌گیرد. او می‌بایست متکی به خود باشد. روند داستان نشانگر اینست که اگر عشقی پاک و درونی باشد هیچ مانعی همچون فقری، نا برابری اجتماعی و غیره نمی‌تواند وصال عاشق و معشوق را سد نماید. هنر وزینت مرد در مال و ثروت او نیست بلکه سخن، علم، عقل و کمال اوست. هنر و کمال او برتر از ثروت و پول است.

در هر حال فقر و بی پولی، رسول را وا می‌دارد تا وطن خویش را ترک گوید و برای کسب ۴۰ کیسه طلا راه غربت را در پیش بگیرد. برای خداحافظی پیش محبوبش شاه صنم می‌رود. شاه صنم ۴۰ کیسه طلا به دست آورده است. آنها را به رسول می‌دهد تا او نیز به پدرش داده و او را خواستگاری کند. اما این حرکت خوشایند رسول نیست. به او برمی‌خورد و با صلابت و متانت بیان می‌کند که او بایستی با دسترنج و لیاقت خویش این ثروت را تهیه کند. بنابراین می‌بینیم که قهرمان داستان به همان اندازه که ساده و صمیمی است همانقدر نیز با غرور و شهامت می‌باشد. در سیمای عاشیق قریب، سخاوت، مردانگی، وطن‌پرستی، اومانیسیم، عشقی با شکوه، صداقت و دیگر اعمال نیکو مقدس شمرده می‌شوند و عاشیق قریب تمثیل گر این خصوصیات است.

داستان از تبریز شروع می‌شود. مشخصه‌ی اصلی داستان جدایی از دیار، دوری از یار، حسرت وطن، غم و اندوه غربت است و عاشق از هجر می‌نالد، در حسرت دیدار یار می‌گرید و هر جا که پا می‌نهد بوی وطن نمی‌یابد. او بعد از جدانشدن از تبریز، حتی در زیباترین شهرها نیز به یاد وطن ناله سر می‌دهد:

کیمی‌میز وار بوردا بیزی دیندیره کیمسه‌نه یوخ حالیم یارا بیلدیره

قورخوم بودور توفان بیزی اؤلدوره رسول قالا بوردا یارالی، داغلار!^۱

در دیار غربت، اشعار سوزناکی توسط قریب خوانده می‌شود که البته این اشعار شرح حال تنها عاشیق قریب نیست بلکه زبان دل هزاران آذربایجانی افتاده در دیار غربت است که درساز عاشیق قریب نغمه‌گر می‌شود و معنای عمیق اجتماعی دارد. در بسیاری از شعرهایی که در این داستان توسط عاشیق خوانده می‌شود غربت و غریبی مترنم است:

^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۳۸.

آی جماعات، هنج کس قریب اولماسین
 قریبلرین ایشی آه و زار اولار.
 قریب دینسه یئر به یئردن قینارلار
 یئرلی دینسه ائلرینه جار اولار.

قریبین اوزونه قاپی آچیلماز،
 یاخشی اولسا یامانلاردان سئچیلمز.
 اوزو گولمز، قاش-قاباغی آچیلماز
 بوگئن دونیا، اونون اوچون دار اولار.

در برخی از صحنه‌های این داستان، به گونه‌ای دیگر سیمای کرم تصویر می‌شود و قریب نیز همچون کرم به ساز خود پناه می‌برد و گاه اشک بر چهره می‌ریزد. او در دیار غربت به یاد وطن، مادر، خواهر و سوگلی‌اش اشک حسرت می‌ریزد و اشعاری که بوی تند غربت می‌دهد بر ساز خود می‌اندازد. گاه این غربت رنگ اجباری بودنش را تندتر می‌سازد گو اینکه قهرمان دیگر امیدی به بازگشت به وطنش را ندارد:

آیریلدیم ائلیمدن، چیخدیم قربة
 آغلارام، سیزلارام، کیمسه یوخ منیم.
 قریب اولوب دوشدوم دیلدن دیلرله
 آغلارام، سیزلارام، کیمسه یوخ منیم.

گنج یاشیمدا ترک ائيله دیم وطنم.
 قوربت ائللر اولوب منیم مسکنیم
 گوژو یا شلی، گوژو یولدا صنمیم
 آغلارام سیزلارام، کیمسه یوخ منیم.^۱

شاه صنم محبوبه عاشیق قریب نیز سیمای برجسته‌ای از عشق و صداقت و دلدادگی است. او نیز همچون اصلی، زندگی خود را در طبق اخلاص نهاده و فدای محبت صاف و تمیز و صداقت عشق می‌کند. او هفت سال تمام بر دوری و جدایی قریب تحمل می‌آورد و متحمل عذاب و اذیت‌های بیحد می‌گردد. او نیز همچون دیگر داستانهای آذربایجان از هنر شعر برای بیان اضطرابات و هیجانات داخلی خویش سود می‌جوید حتی پیش مادر، زبان به گلایه می‌گشاید؛ مادر شاه صنم در جدایی این دو جوان مقصر بوده است او نیز همچون خواجه صنعان،

^۱ پاشا افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰، ص ۲۴۰.

رسول را به غربت فرستاده است. بنابراین گلایه‌ی شاه صنم از مادرش در عین حفظ اخلاق و پاکیزگی رفتار، بسیار منطقی و زیباست:

ساری لیقدا حیوانلاردان ساری‌یام،
اسمیم پاکدیر، لاپ سودان دا دورویام،
وئرمه‌سه‌ز ده من، قریبین یاری‌یام،
آنا، من یازیغی نه دیندیریرسن؟

شاه‌صنم نیز روزگار خوشی ندارد، او نیز در حسرت دیدار و وصال یار است. از وضعیت سنگینی که پدر برای آنان تکلیف کرده است رنج می‌برد و روزها را با عذاب و درد سپری می‌سازد. زندگی بدون قریب برای او سخت و تلخ‌بار است و گاه مرگ را پیش چشم خود تجسم می‌کند. البته شاه صنم همچون مردم قرون وسطا، گناه را به گردن قضا و قدر می‌اندازد و از سرنوشت خود می‌نالد و در عین حال امید به بازگشت قریب را از دست نمی‌دهد:

سن گؤر گیلن بیر قضانین ایشینی
آخیردیر دیده‌مین قانلی یاشینی
غسال لار دوزه‌نده قبیر داشینی
داشلار دوزولمه‌میش قریب گلئیدی!

گؤلرینده اوزمک اوچون سونام جان،
عشقین آتشینده یاندی سینه‌م جان،
بیر قاپیدان چاغیر ایدی: صنم جان!
ائلدن اوزولمه‌میش قریب گلئیدی!

من صنم، جاندان - باشندان کئچنده،
اجل کؤینه‌یینی منه بیچنده،
چاناق - چاناق زهرلری ایچنده،
گؤزلر سوزولمه‌میش قریب گلئیدی!

در این آه و ناله‌های فردی و شخصی می‌توان ناله‌ی اجتماعی را نیز مشاهده کرد. شاه صنم با سردادن ناله‌های سوزناک خویش ما را به دوران فئودالیزم می‌برد و از زندگی و موقعیت انسانها در آن شرایط باخبر می‌سازد. به هر حال پایان شب سیه سپید است و بعد از اینهمه جدایی و حسرت، روز وصال می‌رسد و دردها درمان می‌شوند؛ آنگاه حيله‌ی مکاران و دروغ ریاکاران برملا خواهد شد. وقتی عاشیق قریب به وطن بر می‌گردد و به شاه صنم می‌رسد آندو از گذشته‌ها می‌گویند و حيله‌ی فریبکاران را رو می‌کنند همانگونه که شاه صنم رو می‌کند:

سنی منه «اؤلدو» خبر وئردیلر،
جیهه رجییم دلیک - دلیک دلدیلر،
آزارلی دردلری جاننا سالدیلار
یار، سن گلدیگینی ایندی آنلادیم.

دوتدوم سنین اوچون ایلرله یاسی
آغلاتدیم دوستلاری، بوتون اوناسی،
موژده یله سیلیندی کؤنلومون پاسی،
یار، سن گلدیگینی ایندی آنلادیم.

اولموشدوم همیشه زیندان قوناغی،
آتماز ایدیم هئج طرفه آیاغی،
حاضیرایدی منده زهر چاناغی،
یار، سن گلدیگینی ایندی آنلادیم.

در این داستان، سیمای تک به تک قهرمانان همچون یک رمان معاصر آشکار می‌شود. سیمای مادر همچون دیگر منظومه‌های آذربایجان به صورت پاک و مقدس به تصویر کشیده شده است. مادر قریب برای سعادت فرزند خویش آماده‌ی همه گونه فداکاری و جانفشانی است و عمق محبت مادری را نسبت به فرزند خویش نشان می‌دهد. او برای سعادت و خوشبختی فرزندش همه گونه عذاب و اذیت را به جان می‌خرد و به زیبایی تمام تحمل می‌کند اما تحمل دیدن، حتی شنیدن ناراحتی فرزندش برای او سخت است. قلب و دل مادر، درد و رنج مادر، هیجان و اضطراب مادر، محبت و صداقت مادر در جای - جای داستان احساس می‌شود و تأثیر عمیقش را بر شنونده می‌گذارد؛ نام مادر قریب بانوست و اسم با مسمایی نیز دارد. او درد فرزند را خطاب به مردان و خانها بازگو می‌کند:

بیر سؤزوم وار آقالارا، خانلارا
گوژدن اولدوم اوغول - اوغول دئییه من!
قوربان اولوم خبر وئرهن جانلارا
گوژدن اولدوم اوغول - اوغول دئییه من!

من بانویام گئجه - گوندوز هئی‌لهرم،
هر کسدن قریبین ایگین ایی‌لهرم،
اوندان سونرا بو دونیانی نئیه‌لهرم؟
گوژدن اولدوم اوغول - اوغول دئییه من!

مادری که یک لحظه از یاد فرزندش جدا نمی‌شود آنگاه که خبر آمدن قریب را می‌شنود سر به آسمانها می‌ساید و خود را به مراد رسیده می‌داند و با اشعاری شاد، خوشحالی و سرور خود را به زبان می‌آورد:

چوخ گوژله‌دیم بو یئرلرین یازینی
اوغلومون اوچورتدوم من شاهبازینی
امانت ساخلادیم قریب سازینی
چوخ عجب گلیبدی قریبیم منیم.

یکی دیگر از سیماهای جذاب و دوست داشتنی داستان، خواهر عاشیق قریب است. او نیز از درد فراق برادر ناله سر می‌دهد:

فلک بیر داش سالدی، یاردی باشیمی
آغیا دؤنده‌ردی حلال آشیمی...

تمام خصوصیات زیبا و مثبت را در عاشق و معشوق - عاشیق قریب و شاه صنم - می-
بینیم حقیقت، صداقت، عدالت، زیبائی، انساندوستی، وفای به عهد، تجسم خود را در سیمای
قهرمانان می‌یابند.

در این داستان، همچون رمانهای معاصر، روحیه‌ی قهرمانان به تصویر کشیده می‌شود و
آنگاه رفتارشان نمایانگر باطن و درونشان می‌گردد. اشیاء، مکان، زمان و دیگر عناصر داستان
بخوبی تصویر می‌شوند، از جمله عاشیق قریب اهل تبریز است. تبریز با آن موقعیتی که در قرون
وسطا داشت تصویر می‌گردد، شهری است تجاری و دارای بازاری پررونق. چه بهتر که این
تصویر را از اشعار همین داستان بازگو کنیم:

تبریزین اطراف‌ی داغدی - مئشه‌دی،
ایچینه‌د اوتوران بیگدی - پاشادی،
سککیزمین محله، بئش مین گوشه‌دی،
چارسوسو، بازاری، یولو تبریزین.

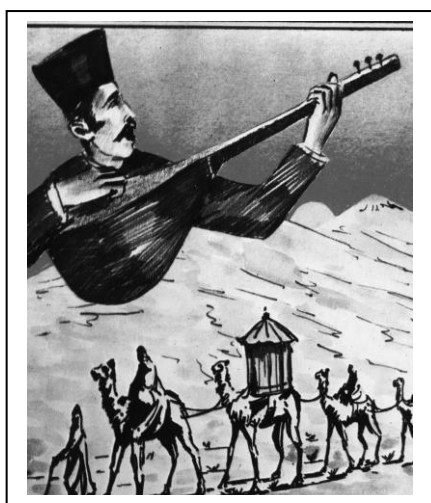
دویوسو گیلاندان اکیلیر گلیر،
قویونو موغاندان سئچیلیر گلیر،
هنددن، هندوستاندان تۆکولور گلیر،
دارچینی، میخکی، هئلی تبریزین.

پهلوانلار کیسوت گییه‌ر یاغلانیر،
گلن بزیر گانلار اوردا ساخلانیر
گونه‌د اوچ یوز آلتیمیش یوکو باغلانیر

گن‌دیر آل عثمانا مالی تبریزین.

همانگونه که می‌بینیم تبریز به عنوان مرکز تجارت و محل داد و ستد، شهر گردشگران و سیاحان تصویر می‌شود اما اصفهان جنبه‌ی منفی دارد از آن جمله راهزنان، گردنه‌گیرها اصفهانی هستند که مال و ثروت بازرگانان را به سرقت می‌برند. تبریز با آل عثمانی رابطه‌ی خوبی دارد و همه‌ی این تصویرها، اوضاع آذربایجان را در قرون وسطا عیان می‌سازد.

عباس و گولگز^۱



یکی دیگر از منظومه‌های عاشقانه در میان داستانهای عاشیقها، داستان عاشیق عابباس و گولگز است. این منظومه بخاطر بیان ایده‌ها و آرمانهای مردم و خلق صحنه‌های بدیع داستانی، جای‌الایی در میان عاشیقها دارد. واریانت‌های مختلفی از این داستان توسط عاشیقها روایت شده و گردآوری شده است. بنا به تحقیق پروفسور محمدحسین تهماسب، دو واریانت معتبر از این داستان در دست است که در یکی، شاه عباس صفوی به عنوان شاهی

عدالت گستر مطرح شده است که به کمک عاشق و معشوق می‌آید. داستان از این قرار است که پری خانم سوگلی عاشیق عابباس را به حرمسرای شاه برده‌اند و عاشیق عابباس سربه شورش برمی‌دارد و قیام به پا می‌سازد. سربازان او را دستگیر می‌کنند و پیش شاه می‌برند. شاه عباس وقتی از حقیقت و صداقت آن دو مطلع می‌شود آندو را آزاد کرده و به کام می‌رساند.

اما در واریانت دیگر، شاه عباس همان چهره‌ی تاریخی خود را دارد که زنان و دختران شهرها را گرد آورده و به زور شمشیر و نیزه برای خوشگذرانی شاه به حرمسرا می‌برند. مردان، پدران و برادران این زنان و دختران عصیان کرده و به کاروان شاه عباس هجوم می‌آورند و دختران را آزاد می‌کنند.

ناگفته نماند که تنها در این داستان نیست که شاه عباس دو چهره‌ی متفاوت از هم دارد بلکه در بیشتر داستانهای آذربایجان چنین تصاویری از این شاه ترسیم می‌گردد که در یکی

^۱ م. کریمی، منظومه های آذری، تهران، ۱۳۵۴.

عادل و شجاع می‌باشد و برای اطلاع یافتن از حال و روز مردم فقیر، لباس درویشی به تن می‌کند و شهر به شهر، کوچه به کوچه می‌گردد و به چشم خود حال و وضع مردم را بررسی می‌کند و چون به دربار بر می‌گردد دستور می‌دهد تا به رفاه مردم برسند و افراد سیاه جامعه را نیز به سزای اعمالشان می‌رسانند.

چهره‌ی دیگر شاه عباس، خشونت‌آمیز و ظالم است. او به خاطر منافع شخصی، خوشگذرانی خویش از هیچ ظلمی روی گردان نیست. بخاطر منافع شخصی است که تشکیلات مخوف و مخفی اطلاعاتی مانند شاهسون ترتیب می‌دهد تا چشم و گوش او باشند و مخالفان حکومت را به عرض سلطان برسانند و گاه خود به مقابله با مردم برخیزند. شاهسون در ترکی معنای شاه دوست می‌دهد و این قبیله دست ساخته‌ی شاه عباس دانسته می‌شود. به هر حال چنین سیمایی در فرهنگ مردم وجود دارد و بنا به نوشته‌ی پروفسور تهماسب واریانت‌هایی چند از این نوع ثبت و ضبط شده است. چنین وضعی در مورد سیمای اسکندر نیز وجود دارد. اسکندر مقدونی در داستانهای آذربایجان دو چهره‌ی کاملاً متفاوت دارد. در یک واریانت، اسکندر فیلسوفی جهان‌پسند، مهربان و عاقل است که هر کاری را بر اساس منطق انجام می‌دهد و به دنبال عدل و عدالت است. در این نقش، اسکندر گاهی مثل یک پیامبر به تصویر در می‌آید. اما در واریانتی دیگر، اسکندر اهریمنی است در لباس آدمیت. او حتی شاخ دارد و از هیچ ظلم و ستمی در حق مردم مضایقه ندارد. ناگفته نماند که اسکندر نامه‌ی شاعر بزرگ آذربایجان - نظامی گنجوی برگرفته از داستانهای مردمی آذربایجان است و به زیبایی تمام از این فرهنگ در تدوین این اثر بهره گرفته است.^۱

- داستان گولگز و عابباس براساس مبارزه‌ی وطن پرستانه‌ی مردم آذربایجان بر علیه حکومت و جور شاه عباس پایه‌گذاری شده است.^۲ وضع فلاکت بار مردم در این منظومه طوری ترسیم شده است که زحمتکشان جامعه از گرسنگی رنج می‌برند و قدشان در برابر ستم شاهی خم می‌گردد و انواع مالیات برگرده‌ی مردم سنگینی می‌کند. شاه عباس حتی در سرزمینهایی که فتح می‌کند با مردم با قهر و زور رفتار می‌کند و در مسیر راه خود، آبادیها را ویران می‌سازد، پلها را خراب می‌کند و به قتل عام مردم اقدام می‌کند. در این داستان چنین چهره‌ای از شاه عباس ترسیم گشته است بطوریکه قبیله‌ای به نام «چاقیرلی» به خاطر قیام علیه شاه، به کل قتل عام می‌شوند و کسی از این قبیله را زنده نمی‌گذارد.

۱. م. کریمی، نظامی گنجوی، تهران، ۱۳۸۲.

۲. ح. صدیق، عاشیق‌لار، همان.

طبیعی است که شاه عباس حداقل در آفریده‌های مردم عادی به صورت ستمگر و ظالم ترسیم گردد زیرا در زمان او، آذربایجان موقعیت برتر خود را از دست داد، پیش از او، تبریز پایتخت امپراتوری ایران بود و هزاران هزار صنعتگر، هنرمند، عالم و غیره در این شهر جمع شده بودند که با روی کار آمدن شاه عباس همه‌ی این بزرگان پراکنده می‌شوند. عده‌ای جلای وطن می‌کنند، عده‌ای به زور به پایتخت نوین شاه عباس - اصفهان کوچانده می‌شوند. عده‌ای نیز در زندانهای او بسر می‌برند. بنابراین این داستانها که قرن‌ها در دل مردم جا باز کرده، حرف دل مردم را بازگو کرده است. پس روحیات مردم، علاقه یا نفرت مردم در این داستانها به زبان رانده می‌شود. حتی لباس درویش پوشیدن شاه عباس نیز ترفندی بیش نیست. او، لباس درویشی پوشیده است تا دشمنان را خود به عیان ببیند و یا به دلیل خرافه‌پرست بودن بیش از حد شاه بوده است که چون منجمان بدو گفته بودند در فلان ماه، بالای آسمانی بر دربار نازل خواهد شد، او یکی از دشمنان خود، یوسف نامی را بر تخت خود می‌نشاند و خود به لباس درویش در می‌آید تا بلاها بر جان دشمنش یوسف برآید!! همین یوسف است که بنای عمران و آبادانی شهرها را می‌گذارد، هزاران کاروانسرا در جاده‌ها درست می‌کند، پلها می‌سازد، مساجد بر پا می‌کند و آبادانی بجا مانده از این دوران نه ساخته‌ی شاه عباس که ساخته‌ی یوسف شاه است.^۱

در این داستان مأموران شاه عباس در شهرها، قصبه‌ها، حتی روستاهای دور افتاده نیز به جان مردم می‌افتند و جار می‌کشند که هر کسی در خانه دختر، عروس یا زنی دارد که بین ۱۲ تا ۲۰ سال دارند باید خود را به مأموران و فرستادگان شاه عباس معرفی کنند. این مأموران دختران جوان را از دست پدران، برادران و شوهرانشان گرفته و به حرمسرای اصفهان می‌برند. چنین وضعی را مردم، هرگز تحمل نمی‌کنند. در برابر این ظلم و نامردی، مردم بجان آمده عصیان می‌کنند و نمی‌توانند دختران خویش را که از ترس مأموران حق بیرون آمدن از خانه نداشتند در حرمسرای شاه ببینند.^۲

سیاحت‌نامه‌ی جهانگردان و غربیان در این باره، حقایقی را برملا ساخته است. سیاح و جهانگرد معروف هلند در قرن ۱۱ - «یان استریش» در زمانی که در شهر گنجه بوده و خود شاهد صحنه بوده است در سیاحت‌نامه‌ی خویش به قلم می‌کشد.^۳ او نشان می‌دهد در سرزمینهایی که تحت سلطه‌ی سلطان صفوی بودند مأموران دولتی دختران جوان را اسیر گرفته و روانه‌ی دربار می‌سازند. دهقانانی که بدهکار اربابان و خانها بودند دخترانشان بزور

^۱ اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، ۱۳۱۴.

^۲ همان، ص ۲۴۹.

^۳ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۴۵.

- میرزا فتحعلی آخوندزاده، تمثیلات، ترجمه قره جه داغی، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۶۲.

گرفته می‌شد و به دربار هدیه فرستاده می‌شدند. او حادثه‌ای اتفاق افتاده در شماخی را می‌نویسد که بالغ بر ۵۰۰ دختر جوان و زیبا را گردآورده بودند و مأموران بعد از انتخاب، دختران بی گناه را در میان آه و ناله‌ی والدین روانه‌ی اصفهان می‌کنند. او همچنین نوشته است که آنانکه پول و ثروتی دارند می‌دهند و دختر خویش را پس می‌گیرند و آنانکه ندارند مجبور می‌شوند دختران خویش را اسیر کنند.

در این داستان، نفرت مردم به چنین اعمالی از طرف شاه عباس نشان داده می‌شود.
- گولگز پری خواهر باتمان قلیچ، یکی از پهلوانان توفارقان است. عاشیق عباس نیز از هنرمندان عاشیق این شهر است که در یک حادثه‌ی عاشقانه به دیدار گولگز موفق می‌شود و یک دل نه، که صد دل عاشق هم می‌شوند. عاشیق عباس به دنبال گولگز و خانواده اش به تبریز می‌آید.

شاه عباس از زیبایی گولگز خبرها می‌شنود. یکی از اوباشان خود، دلی بجان را مأمور می‌کند تا او را به حرمسرای شاه بیاورد. عاشیق عباس به تبریز می‌آید ولی دلی بجان پیش از او در تبریز حاضر شده و گولگز پری را اسیر کرده و به طرف اصفهان رهسپار می‌شود. عاشیق به دنبال آنان راه می‌افتد و در میانه‌ی راه به کاروان می‌رسد. او، از هنر ساز و سخن خویش بهره می‌گیرد و اشعارش را خطاب به گولگز پری می‌سراید. البته این داستان بعد از عاشیق عباس توسط عاشیقهای بعدی ساخته و پرداخته شده است و اشعار خود عاشیق عباس به تناسب در میان داستان گنجانده شده است.

این داستان، در بردارنده‌ی عشق عمیق بین عاشق و معشوق و ابراز تنفر از کسانی است که در سر راه وصال دو جوان سد بر پا می‌کنند. در این داستان همزمان با نشان دادن هیجانات درونی و محبت و دلبستگی دو جوان نسبت به هم، عشق و علاقه‌ی آنان به مردم و وطنشان نیز به تصویر کشیده می‌شود. و این علاقه به حدی بر زبان آورده می‌شود که دیگر از هیجانات و اضطراب های فردی و شخصی بیرون آمده و عمومیت پیدا می‌کند. در حقیقت، این اشعار عاشیق عباس توفارقانی است که وضع عمومی مردم را ترسیم می‌کند.

شاه عباس به صورت سلطانی غدار و ستمگر، عیاش و بولهوس ترسیم شده است و در مقابل او، عاشیق عباس، مردی ساده و پاک که با هنر عاشیقی خود به مبارزه با شاه قدرتمند برمی‌خیزد. او سلاحش علیه ظلم و بیدادگری فقط هنر ساز و سخنش می‌باشد. تصویری که از بردن گولگز پری از تبریز به اصفهان در این داستان پرداخته شده است نشاندهنده‌ی قدرت شاه عباس است. کاروانی بزرگ با نگهبانان فراوان از تبریز راه می‌افتد. ساربانان آنرا دلی بجان بر عهده دارد. گولگز پری نیز در صفوف اول کاروان جای داده شده است. مبارزه‌ی عاشیق عباس

در این داستان بسیار زیبا و دوست داشتنی است. او، همراه کاروان به راه می‌افتد و در طول راه با خواندن سوزناک‌ترین اشعار عاشقانه، ظلم و جور که بر مردم روا داشته می‌شود به زبان می‌آورد. شکایت از زمانه، نارضایتی از چرخش فلک، مضمون اساسی این اشعار را تشکیل می‌دهد:

هانی بو اؤلکه‌ده عدالت، دیوان؟
یوخ کیمسه، ائیله‌سین دردیمه درمان،
هنچ اینصافا گلمز بی‌انصاف ساربان،
ساربان چکر، مایا بوزلار، نر گئده‌ر.

من گزمیشم آلچاق ایله اوجانی،
یار یولوندا قوربان دئدیم بو جانی
ویرانه قویدولار آذربایجانی
عباس آغلار، گولگز کیمی یار گئده‌ر.

همانگونه که مشاهده می‌شود عاشیق عباس به دنبال گولگز پری براه افتاده است و اشعارش را در مورد او بر زبان می‌آورد اما در عین حال وضع اجتماعی - عمرانی خراب آذربایجان را نیز بر زبان می‌راند. کاروانی که از تبریز راه افتاده گوهرهای تابناک آذربایجان را به اصفهان می‌برد و آذربایجان به ویرانه‌ای تبدیل می‌گردد. این اشعار، دیگر گویای اضطرابات و امیال فردی نیست بلکه وضع و روزگار همه‌ی ملت و میهن او را عیان می‌سازد، برای همین هم است که چنین اشعاری از عاشیق عباس ورد زبانها می‌شود و در میان مردم کوچه و بازار خوانده می‌شود زیرا دردی که در این اشعار به زبان می‌آید درد دل همه‌ی مردمی است که زنان، دختران و خواهرانشان چنین زورگویانه اسیر می‌شوند و تسلیم شاه ظالم می‌گردند:

یئنه آرتدی من فقیرین آلمی،
چرخ فلک ترسه چکدی قلمی،
گؤز یاشینا غرق ائیلهرم عالمی،
قطره سولار عمان اولموش، آی اولموش.

مجلیسیمه صراحی‌لر دوزولدی،
گؤزوم یاشی قابدان قبا سوزولدی،
آغلا عباس، الین یاردان اوزولدی،
بوگون آخر زمان اولموش، آی اولموش.

عاشیق عباس عاشقی تنها، بی کس و یار مانده است، سوگلی اش را از او گرفته‌اند و برای شاه می‌برند. او نمی‌تواند با شاه رو در رو بایستد بنابراین از زمانه می‌نالد، لعن و نفرین می‌فرستد:

من عابباسام سؤیله‌مهرم هئچ یالان
اؤلیمه، اؤلکه‌مه سالدیلار تالان،
خوجا، دلی‌بجان، الله وردئریخان
قویما، دلی‌بجان یاریم آپاردی.

عاشیق عابباس در اصفهان با شاه عباس روبرو می‌شود. شاه از نامزدی بین عباس با گولگز پری مطلع می‌شود اما نمی‌تواند چشم از گولگز فرو بندد. دستور می‌دهد عاشیق عباس را حبس کنند. او را در چاه می‌اندازند اما عباس عاشیق حق و عاشقی جانباز است که اراده‌ای محکم و قلبی صادق دارد و از هیچ شکنجه و آزاری ناله سر نمی‌دهد اما از دست دادن گولگز برای او سخت‌تر از همه چیز است. بنابراین شکنجه‌ها را تحمل می‌کند زهرش را نوش می‌کند و دردش را تحمل، شاه عباس وقتی استقامت او را می‌بیند دست به هزاران دوز و کلک، حيله و تزویر می‌یازد. لباس گولگز پری را به زنی سالخورده می‌پوشاند و به حرمسرا می‌برد و با عاشیق عباس رو در رو می‌گذارد. گولگز قلبی رو به عاشیق عباس کرده و از او ابراز انزجار می‌کند و دوست داشتن شاه عباس و ترجیح دربار به کلبه‌ی عاشیق را بر زبان می‌آورد اما عاشیق، عارف است و عاشق؛ مکاری شاه عباس را رو می‌کند. شاه عباس چاره‌ای نمی‌یابد و دستور می‌دهد او را به دار بکشند. جلاد آماده می‌شود اما سلاح عاشیق ساز است و سخن:

دوروم دولانیم باشینا
آلا گوزلو یار گئدیرم.
اؤلسم بویونا صدقه
قالسام انتظار گئدیرم.

گولگز پری نیز انسانی والا، عاشقی صادق است که تحمل مرگ سوگلی اش را ندارد. چون عباس را به پای دار می‌برند او، خود را بر روی عباس می‌اندازد و اعلان می‌کند که مرا نیز همراه او بکشید. عباس دل و جرأت می‌یابد اما نگاه به اطراف که می‌اندازد خونین جگر و دل سرد می‌گردد. دلش می‌گیرد، غربت و بی کسی بر او اثر می‌کند، به یاد وطن و ملتش می‌افتد. به یاد باتمان قلینج برادر گولگز می‌افتد که او را دلداری داده بود و گفته بود که در هر گرفتاری، یارو یاور او خواهد بود. اما حالا او کجاست؟

شاه حؤکمویله خان اوستونه خان گئدهر
آغلا دیده‌م، یاش یئرینه قان گئدهر

قول بوشالدى، ديل دولاشدى، جان گندهر
آخر آپاردیلار دارا، گلمه‌دى.

عاشیقى كه همه چیز خود را از دست داده است یا به عبارت بهتر، همه چیز او را از دستش گرفته‌اند و خود را به پای دار می‌برند، این کمال جسارت و وطن‌دوستی اوست كه باز از ملتش، وطنش دفاع می‌کند. مهمترین مضمون این داستان وطن‌پرستی و انسان‌دوستی است. عاشیق عباس از توفارتان تا تبریز می‌آید و از تبریز تا اصفهان، کاروان شاه عباس را همراهی می‌کند و در طول راه، لحظه‌ای ساکت نمی‌ماند. ساز می‌زند و آواز می‌خواند. در طول راه با دیدن طبیعت شعر می‌سراید و می‌خواند و چون از وطن دور می‌شود درد هجران با درد دوری از وطن، غربت رنگین‌تر می‌شود:

آیری دوشدوم وطنیمدن، ائلیمدن
بولبولومدن، گولشه‌نیمدن، گولومدن
من نه دئدیم سن اینجیدین دیلیمدن؟
حسرت قالدیم من، درمه‌دیم گولوم یار!

عابباس دییه‌ر ترک ائيله‌دیم ائلیمی
بیر درمه‌دیم آغ سینه‌دن گولومی
آرا دا وار چرخ فلک اؤلومی
قوی جمالی گوروم، اوندان اؤلوم یار!

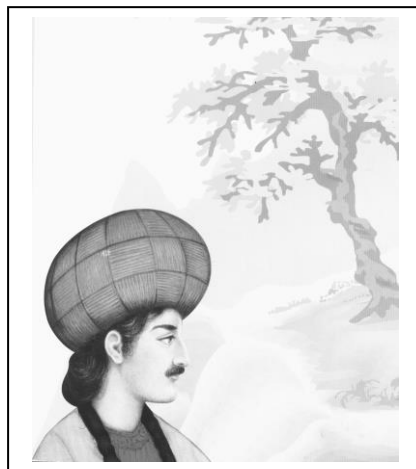
گذشته از عاشیق عباس و گولگز و شاه عباس، چهره‌های دیگری نیز در این داستان شرکت دارند مانند دلی‌بجان، قنبر، باتمان قیلیچ و دیگران. قنبر یکی از چهره‌های مثبت این داستان است كه در کنار عاشیق و برای آزادی و عدالت مبارزه می‌کند. عباس در تبریز با قنبر آشنا می‌شود و دوستی آن دو ادامه می‌یابد و كمك‌های فراوان به عباس می‌کند. قنبر دوست وفاداری است كه در راه دوست، جان خود فدا می‌کند و وقتی مأموران شاه عباس، گولگز را دستگیر کرده و به اصفهان می‌برند او نمی‌تواند ساکت بنشیند. اوّل از همه او به عاشیق خبر می‌رساند:

باشینا دؤندویوم، قوریان اولدوغوم،
عباس، آپاردیلار یارینی سنین!
آلیشیب اودونا بوریان اولدوغوم،
عباس، آپاردیلار یارینی سنین!

این داستان یکی از منظومه‌های عاشقانه‌ی آذربایجان است كه در طول صدها سال زبان به زبان گشته و عاشیق‌های مختلف آنرا روایت کرده‌اند و در طی این روایتها، آنرا صیقل داده، جلا بخشیده‌اند و

امروزه یکی از شیواترین داستانها به شمار می‌آید. هر چند که در میان منظومه از اشعار عاشیق عباس توفارقانلی استفاده می‌شود ولی گاه عاشیقهای روایت کننده، خود نیز اشعاری بر آن افزوده‌اند.

شاه اسماعیل و گولزار^۱



شاه اسماعیل صفوی یکی از چهره‌های نادر در زمینه‌ی ادبیات، هنر و سیاست دنیاست. او ۱۵ سال بیشتر نداشت که حکومتی مقتدر را بنا نهاد، امپراتوری بزرگی به وجود آورد و از دهها کشور ملوک‌الطوایفی، حکومتی مقتدرو یکپارچه ساخت. او علاوه بر جنگاوری و سیاستدانی، انسانی بسیار هنرمند و شاعری پرقریحه، خطاطی زبردست و نقاشی ماهر بود. او نابغه‌ای بود که روزگار همانند او را کمتر به یاد دارد. او خط را بسیار خوب می‌نوشت و آثار بی‌بدیش زینت‌بخش بسیاری از موزه‌ها

و کتابخانه‌ها است. در نقاشی هر چند که بسیاری از مورخین و تذکره‌نویسان از مهارت و زبردستی او نوشته‌اند ولی راقم هنوز اثری را مشاهده نکرده است. اما در زمینه‌ی شعر، خدمات ارزنده‌ای به تاریخ ادبیات آذربایجان کرده و مجموعه‌ای را آفریده است که در حقیقت می‌توان روزگار او را نقطه‌ی عطفی در تاریخ ادبیات آذربایجان شمرد. او خود شعر می‌سرود و ۳ اثر جاودانه - دیوان، ده نامه، نصیحت نامه - به یادگار نهاده که در حد خود یکی از شاهکارهای ادبیات به شمار می‌آید.^۲ علاوه بر این او دهها شاعر ترکی‌گوی در سر تا سر امپراتوری خود را دور خویش گرد آورده و به ادبیات و فرهنگ رونق فراوان داده است. دربار او محل آمد و شد دهها شاعر شیرین سخن بوده است. ملک‌الشعرا حبیبی، کشوری تبریزی، صادقی افشار، امانی، قربانی و دیگران با دربار در رابطه بوده‌اند. نکته‌ی جالب‌تر اینکه شاه اسماعیل خود ساز می‌زد و از هنر عاشیقی بهره‌ی فراوان داشت. آواز فرمهای شعری عاشیقی مثل گرایلی، قوشما به وفور استفاده کرده و اشعارش در این سبک و سیاق در دیوانش جای خاصی دارد و دو عاشیق -

^۱ م. کریمی، منظومه‌های آذری.

^۲ م. کریمی، شاه ختایی، تبریز، ۱۳۵۹.

شاعر معروف زمان امانی و قربانی از نزدیکان شاه جوان به حساب می‌آمدند و نزد او از احترام خاصی برخوردار بوده‌اند. مورخین نیز از هنر ساز و عاشیقی شاه اسماعیل داد سخن داده‌اند، از جمله در عالم آرای عباسی از ساز نواختن شاه اسماعیل در میداین جنگ نوشته است. پس بی‌جا نیست که در میان مردم از محبوبیت فراوان برخوردار باشد و بویژه شاعران مردمی - همان عاشیق‌ها در وصف این شاه جوان، داستان‌ها بسرایند و بدینگونه احترامش را نگهدارند.

داستان‌های عاشیقی که درباره‌ی شاه اسماعیل در بین مردم وجود دارد واریانتهای مختلفی را می‌توان عنوان کرد. برخی داستان‌ها، بیشتر رنگ عاشقانه دارند و برخی مانند شاه اسماعیل و عرب زنگی رنگ حماسی دارند، ولی در مجموع داستان‌های شاه اسماعیل را می‌توان در ردیف منظومه‌های عاشقانه - حماسی آذربایجان جای داد. شاه اسماعیل چهره‌ی محبوب مردم است و داستان‌هایش در میان مردم با وسعت بیشتری گسترده شده است و به خاطر قهرمانی‌هایی که برای رسیدن به معشوق از عاشق سر می‌زند و در کنار روابط عاشقانه، برخوردهای مبارزه جویانه و شمشیر زنی نیز وجود دارد، این داستان‌ها را از داستان‌های عاشقانه جدا می‌سازد. شاه اسماعیل برای رسیدن به یار دست به شمشیر می‌برد و به مبارزه‌ی خونین با دشمنان می‌پردازد. از اینگونه داستان‌ها که عاشقانه - حماسی از آنها نام می‌بریم در آذربایجان فراوان است که می‌توان داستان‌های ذیل را برشمرد:^۱

نوروز و قن‌دار

طاهر و زهره

لطیف شاه

شاهزاده سیف‌الملوک

محمد و گول اندام

و ...

گفتیم شاه اسماعیل شاهی محبوب در بین مردم بوده است. حال اضافه می‌کنیم که علاوه بر شاعری و هنر دوستی او، تشکیل امپراتوری مستقل ایران و غیره دلیل دیگری هم بر این محبوبیت می‌بایست به حساب آورد و آن، تلاش شاه جوان برای برقراری عدالت و مساوات بین مردم است. او با توجه به اعتقادات مذهبی و بویژه به دلیل شکست در جنگ چالدران در برابر عثمانی‌ها، رو به انزوا آورد و در اجتماع فئودالی زمانه اصلاحاتی پدید آورد تا امنیت و آسایش توده‌ی مردم را فراهم آورد. سالهای آخر عمر هرچند که در جوانی رخت از جهان برپست، در سکوت و آرامش گذشت و تا می‌توانست برای آبادانی و عمران شهرها همت گماشت. بنابراین

^۱ عاشیق داستانلاری، شاه اسماعیل، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.

دلیل منطقی برای ساختن دهها داستان در مورد او را می‌توان همین عملکردهای او برشمرد. بنابراین در میان علل اصلی محبوبیت شاه اسماعیل می‌توان عوامل زیر را مطرح کرد:

۱) تلاش شاه جوان در برقراری نخستین امپراتوری بزرگ بعد از اسلام

۲) هنر شعر و داشتن دیوانهای مختلف

۳) توجه به شعر عاشیقی و جذب چندین عاشیق معروف به دربار

۴) سرودن فرمهای شعری عاشیقی توسط خود شاه

۵) تلاش وی در جهت آسایش و رفاه مردم

۶) بروز رشادت و شهامت بی‌مانند از شاه

علاوه بر محبوبیت شاه در میان مردم، عاشیقها نیز او را بسیار دوست داشته و دارند، حتی غزلهای عروضی او را در ساز می‌نوازند.

در داستانهایی که برای شاه اسماعیل در طول قرنهای گذشته ساخته شده است چهره‌ی تاریخی او فراموش نشده است. در این داستانها، قزلباشها رشادت و شهامت از خود بروز می‌دهند، حتی جنگ چالدران در این داستانها گنجانیده شده است و گاه غلوهایی در این زمینه انجام می‌گیرد از جمله اینکه شاه اسماعیل در این جنگ اسیر می‌گردد و... در این داستان تاجلی خانیم سوگلی شاه به تصویر در می‌آید و پدر او عبدی بیگ یکی از سرداران شجاع اوست که در این جنگ ضمن نشان دادن جنگاوریها و دلاوریها به شهادت می‌رسد. شاه جوان از شهادت عبدی بیگ متأثر می‌شود و چنین به تاجلی خانیم پاسخ می‌دهد:

ایسته‌دیییم، سن ایدین، آلاّه گتیردی

اودلو کؤنلوم اوسته کولوم یئتیردی

دوشمنی نی آرالیق‌دان گؤتوردی

عبدی بیگدن اوّترو، تاجلی، آغلارام.

تاجلی خانیم در این داستان شمشیر به دست گرفته و همراه قوشون شاه اسماعیل با دشمنان وطنش به جنگ برخاسته است. تاجلی نیز در این جنگ زخم شدیدی برداشته و همراه با برادرش دورموش خان - که او نیز یکی از سرداران قوشون شاه اسماعیل است پیش شاه اسماعیل می‌آیند و چون شاه را غمگین می‌یابند می‌گویند:

ایرانبین شاهی سان، تورکیستان خانی،

مرشد کامیل‌سن، جهانین جانی،

عبدی بیگین اولدو شاهین قوربانی،

سیمایی که از شاه اسماعیل در این داستان پرداخته شده است شاهی عدالت گستر است که با فئودالهای محلی و زورگویان و ستمگران به مبارزه می‌پردازد و استبداد و دیکتاتوری را سرکوب می‌کند. همین خصوصیتی که به شاه اسماعیل زینت داده‌اند در حقیقت بیانگر خواسته‌های مردم است یعنی مردم حداقل چنین دوست دارند که شاه عادل، آزادی خواه و عدالت گستر باشد تا مردم در سایه ی چنین حکومتی بتوانند با آرامش خاطر و آسایش زندگی کنند و حقوقشان زیر پای خانها و فئودالها لگدمال نشود. چنین داستانهایی در میان داستانهای آذربایجان فراوان است و حتی شاعران مثنوی‌سرای آذربایجان مانند نظامی گنجوی در خلق آثارشان از این داستانها بهره‌ها گرفته اند.^۱

داستان حماسی - عشقی دیگری وجود دارد به نام «نوش آفرین خانیم» که پدرش حاکمی غدار و ظالم است و نوشاپری طرفدار مردم فقیر و بی‌چیز که حقوقشان توسط پدر خود وی پایمال می‌گردد. او دوستدار پسری فداکار از میان همین مردم فقیر است و عشق او را بر آن می‌دارد که به مردم بپیوندد. نوش آفرین طرفدار مردم گشته و همچون مردم تحمل اینهمه استبداد و زورگویی را ندارد. بنابراین به کمک مردم می‌شتابد و با همدستی مردم، پدر خود را از تخت برانداخته و خود جانشین پدر می‌گردد. اما در این داستان، قهرمان مردم، شاهی عدالت خواه و عاشقی مبارز و فداکار است. شاه اسماعیل دل به یکی می‌سپارد و گولزار را از بین تمام زیبا رویان برمی‌گزیند و در عشق خویش وفادار می‌ماند. پدر شاه اسماعیل، همه ی دختران ایل و تبار را در باغی گرد می‌آورد تا فرزندش یکی را از میان آنان برگزیند و به زنی بگیرد. شاه اسماعیل زبان می‌گشاید :

حوری‌لر، پرلر ییغیلیب باغا

هئچ بیرسی بو گولزارا بنزمه!

و باز در ادامه می‌گوید :

کیمیسی آل گئییب، کیمی قیرمیزی ،

کیمیسی سونبول دریر، کیمی نرگیزی،

هامیدان گوچکدی وزیرین قیزی ،

اودا کی هئچ بو گولزارا بنزمه!

^۱ م. کریمی، نظامی گنجوی، تهران، ۱۳۸۲، انتشارات اندیشه نو.

شاه اسماعیل برای آوردن گلزار به راه می‌افتد اما در سر راه خود با دو دختر جنگاور روبرو می‌شود یکی «پری» نامی است که یگانه خواهر ۷ برادران و دیگری عرب زنگی. اما شاه جوان در عشق خود نسبت به گلزار پایدار است و به آن دو دختر زیبا اعتراف می‌کند که سوگلی جدا افتاده‌ای دارد که به دنبال او می‌رود و هوس دیگری ندارد. آری، شاه اسماعیل از مجنون، کرم، قریب و عباس متفاوت است زیرا قدرت شمشیر زدن دارد و برای رسیدن به سوگلی اش از موانع می‌گذرد و با دشمنان جنگ می‌کند.

عرب زنگی که دختر بسیار زیبا و متینی است راه را بر شاه اسماعیل می‌بندد. اما شاه جوان در مباحثه با او می‌گوید:

چوخ دانیشما، عرب، دویموشام جانا
داعوا ایسته‌ییرسن گیره‌ک مئیدانا
سییررم قیلینجی، بولاشار قانا
یول وئر عرب، یول وئر، اینجیتمه منی!

عرب زنگی نیز در این داستان چهره‌ای متفاوت از دیگر دختران ایل دارد. او دختر است که در زندگی طعم تلخ سختی‌ها را چشیده، رنجها برده و همواره به دنبال مردان بی‌غیرت، عیاش و بی‌ناموسی است که در پی ارضاء هوسهای زودگذر خویشند و در این راه زنان و دختران را فدای خوشگذرانی‌های خود می‌کنند. عرب زنگی هر جا که چنین مردی می‌یابد به سزای اعمالش می‌رساند و از دم تیغ می‌گذراند. او، در کنار جاده، پناهگاهی برپا کرده و تمامی کاروانهای تجارتي که از آن راه می‌گذرند زیر نظر می‌گیرد، هر که را مغلوب سازد می‌کشد و هر کس که بر او غالب شود با او ازدواج خواهد کرد. او اینک با شاه اسماعیل رودررو می‌ایستد. عرب زنگی زبان به رجزخوانی می‌گشاید:

اوغلان، مئی ایچیمیسن، یوخسا دا بنگی،
قورخودان سارالیب اوزونون رنگی،
هله ائشیتمه‌دین عرب زنگی،
چوخ سنین کیمی لر باش وئریب گئده‌ر.

در جواب او، شاه اسماعیل چنین می‌گوید:

بیرسن گل باخ قایناغیما، جوشوما
ال وورا بیلمزسن ترلان قوشوما
باخ شاه اسماعیلین نر ساواشینا

یول وئر عرب، یول وئر، اینجیتمه منی!^۱

عرب زنگی با شرطی به مبارزه با شاه اسماعیل می‌پردازد. او می‌گوید اگر شاه اسماعیل بر او غلبه کند تا آخر عمر دوست و یاورش بوده و در غمها شریک و سنگ صبورش خواهد بود و چنین نیز می‌شود. عرب زنگی در بسیاری از مشکلات بدو کمک می‌کند و از گرفتاریها رها می‌سازد، حتی برای خواستگاری گلزار از پدر ستمگرش پیش او می‌رود و این دو عاشق و معشوق را به هم می‌رساند و خود نیز تا آخر عمر بدانان وفادار و صادق می‌ماند.

دوست صادق و وفادار از جمله موضوعاتی است که در اکثر منظومه‌های آذربایجان وجود دارد. دوستی که وقتی قهرمان به سفرهای دور و درازی می‌پردازد او همدم قهرمان است و همواره قهرمان را در سختی‌ها و گرفتاریها یاری می‌رساند همانگونه که عرب زنگی در این داستان ترسیم شده است. در داستان دیگری به نام «شاهزاده ابوالفضل» دختری به نام رعنا خانم یار و مددکار قهرمان می‌گردد و در راه رسیدن او به اهداف و سعادت یاری می‌رساند. در ابتدای داستان، رعنا خانم عاشق شاهزاده ابوالفضل می‌شود. او، سعادت زندگی و عمر پر بار خود را فدای عشقش می‌سازد و چون می‌شنود که ابوالفضل دل در نزد یار دیگری دارد منقلب می‌گردد. دچار بحران روحی عجیبی می‌شود اما حق را به ابوالفضل و وفاداری او می‌دهد و می‌گوید که خود عشق را تجربه کرده و بنابراین ابوالفضل را به عشقش می‌رساند و خود فدا می‌گردد. ابوالفضل عاشق سرسخت گل ناز است. او چنان عاشقی است که در مبارزه برای وصال یار، بند از بندش می‌گسلند و تکه پاره‌اش می‌کنند اما رعنا خانم او را شفامی‌دهد، تیمار می‌کند و چون سالم و تندرست می‌گردد او را به خانه‌ی گلناز می‌برد. ابوالفضل نیز همچنان وفادار است و رعنا خانم از اینکه این دو عاشق و معشوق را بهم رسانده نفس راحتی می‌کشد. اما ابوالفضل دیگر کسی را ندارد و بعد از خواندن اشعاری چند، حلالیت می‌طلبد و با نوشیدن زهر به زندگی خویش پایان می‌دهد:

آنام یوخدو سینه‌سینی داغلا سین،
آتام یوخدو فراغیمدا آغلا سین،
قوی کنیزلر گؤزلریمی با غلا سین،
حلال ائیله، داخی من گئده ر اولدوم.

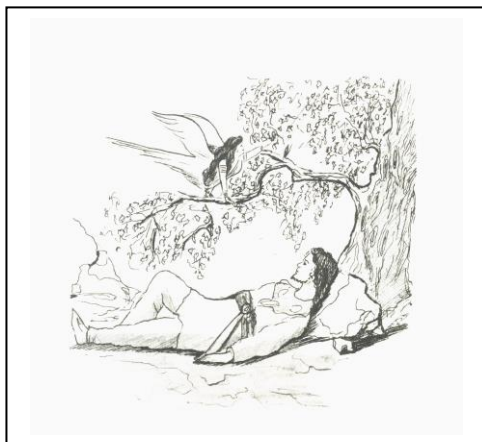
^۱ آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۵۵.

در این داستان رعنا خانیم را می توان با عرب زنگی مقایسه کرد. اینان هردو عاشق می-شوند اما مانع سعادت سوگلی خود نمی-شوند بلکه خود را فدای عشق می-کنند. این جنبه هر چند که در داستانهای آذربایجان فراوان به چشم می-خورد در میان ادبیات ملل دیگر کمتر همتایی دارد. اینان کارشان تنهابه عشق ساده محدود نمی-شود بلکه عشق آنان را به فداکاری، از خود گذشتگی و ایثار رهنمون می-گردد.

داستانهای عشقی - حماسی، هم از داستانهای عشقی مجزا هستند و هم از داستانهای حماسی. فرق بین داستان های کوراوغلو و شاه اسماعیل در اینست که در داستانهای کوراوغلو، قهرمانی در مرتبه‌ی اول قرار گرفته و عشق و محبت در مرحله دوم ایستاده است اما در داستانهای شاه اسماعیل، قهرمانی در رده دوم و بعد از عشق و محبت قرار دارد. همچنین است فرق آن با داستانهای عاشقانه. در این داستانها، عشق حرف اول و آخر است و قهرمان برای وصال یار، اسلحه‌ای به دست نمی‌گیرد بلکه اواز کمالات دیگری مانند هنر ساز و سخن برخوردار است.

از چهره‌های درخشان در داستانهای شاه اسماعیل می‌توان عزیز خوجا را مطرح ساخت. او پیری جهان‌دیده است که در ناملایمات زندگی، شاه اسماعیل را تسلی می‌بخشد و راه نشان می‌دهد. او، فردی خیرخواه و انسان‌دوست است که شاه اسماعیل را از چاه نجات می‌بخشد و در چند مورد دیگر نیز به کمک او می‌شتابد.

آپاردی سئلر سارانی



یکی از شیرین ترین داستانهای عاشقانه-ی آذر بایجان «سارا و خان چوپان» می‌باشد. این منظومه، تاریخی بس دراز دارد و سراز ادبیات اساطیری در می‌آورد اما هر زمان به رنگی در آمده و با توجه به اوضاع زمان، لباس زمانه را پوشیده است. آخرین لباس سارا مربوط به جدایی قفقاز از آذربایجان جنوبی است در زمان فتحعلی شاه قاجار. اما تردیدی نیست که این

داستان در طول سده‌های گذشته و بلکه هزاره‌های گذشته ساخته شده است. افسانه‌هایی همچون «آراز و اژدها»، «دختر رود» که قبلاً در صفحات گذشته بدان پرداختم همین داستان با نگرش‌های ابتدایی است. اما منظومه‌ای که عاشیق‌ها روایت می‌کنند تداوم همان افسانه و در لباس زمانه‌ی تقسیم آذربایجان به دو قسمت شمالی و جنوبی است:^۱

منظومه چنین آغاز می‌شود زن و شوهری خوشبخت در روستایی در جوار رود ارس زندگی می‌کنند و تنها دخترشان سارا، نمونه‌ای از زیبایی، عفت، صداقت و انسانیت و وفاداری است. سلطان و گلنار روزگار خوشی داشتند و در منطقه در خوبی و خوشبختی شهره بودند اما گلنار بیمار می‌گردد و هنگام مرگ به شوهرش وصیت می‌کند که بعد از من ازدواج کن اما با کسی ازدواج کن که برای سارا مادری کند و مادری خوب و مهربان باشد. گلنار مُرد اما سلطان هرگز ازدواج نکرد، برای سارا هم پدر شد و هم مادر. پسری خوب، دلاور، زیبا و غیرتمند در روستا به نام «خان چوپان» بود که از کودکی با سارا دوست بود و وقتی بزرگ شدند دل به هم دادند اما خان چوپان که مسئولیت نگهداری دامهای روستا را به گردن گرفته بود مجبور بود با گرم شدن هوا، گله را به ییلاق ببرد و تابستان را دور از موطن خویش باشد. بنابراین دو نامزد از هم جدا می‌شوند و خان چوپان به ییلاق می‌رود. در این هنگام حاکم منطقه‌ای از بالای آراز به روستای آنان آمده و سارا را در سرچشمه می‌بیند و یک دل نه، که صد دل عاشق سارا می‌گردد. ابتدا به صحبت با سارا می‌پردازد و سارا مطرح می‌کند که او نامزد خان چوپان می‌باشد و در عشق خود خیانت نمی‌کند. حاکم دستور می‌دهد پدر سارا - سلطان را دستگیر کرده و پیش او بیاورند. حاکم از سلطان خواستگاری سارا را می‌کند و سلطان بدو می‌گوید که سارا نامزد خان چوپان است و بهتر که چشم از او ببندی. حاکم که چاره‌ای نمی‌یابد دستور می‌دهد دست و پای سلطان را ببندند و سارا را روی اسب می‌بندند تا به زور او را با خود ببرد.

سلطان از حاکم می‌خواهد حداقل اجازه دهد که پدر و فرزند با هم خداحافظی کنند. این کار صورت می‌گیرد و سلطان به دخترش اشاره می‌کند که: دخترم، حاکم خان نمی‌تواند و فادار تو باشد خان چوپان نیز ترا نمی‌بخشد، کاری کن که من هم رو سفید باشم. سارا نیز دختری است که نمی‌تواند عهد و پیمان خود با خان چوپان را بشکند بنابراین به پدر قول می‌دهد. کاروان حاکم راه می‌افتد در حالیکه سارا اشکریزان همراه کاروان می‌رود و سلطان با پاهای خسته به دنبال آنان به جایی می‌رسند که آب ارس همواره خروشان است و نمی‌توان از آب عبور کرد. می‌بایست از روی پل بگذرند که در این موقع سارا خود را به رود می‌اندازد و آب سارا را با خود می‌برد و از دست حاکم نجات می‌یابد.

^۱ م. کریمی، آپاردی سنلر سارانی، ارك، تبریز، نمره ۴۲.

حاکم دستش از همه جا کوتاه می‌شود. اما تابستان که تمام می‌شود خان چوبان به روستا برمی‌گردد، سراغ سارا را می‌گیرد. دیگر سارایی نیست. پیش سلطان می‌رود و از ماجرا خبردار می‌گردد. گویند خان چوبان سوار بر اسب شد و بر خانمان حاکم و لوله انداخت، دربارش را در هم ریخت، قشونش را تار و مار کرد و خود حاکم را به دست سیل آراز سپرد و خود دیگر آواره ی بیابانها و کوهها شد و امروز هم ترانه‌های سارا را، به مانند سمبل وفاداری این دختر آذربایجانی زمزمه می‌کنند.

گئدین دئیین خان چوبانا
گلمه سین بو ایل موغانا
گلسه باتار ناحق قانا
آپاردی سئلر سارانی
بیر اوجابویلو بالانی

از صحنه‌های جالب این منظومه، گفتگوی صادقانه‌ای است که بین دو عاشق و معشوق رد و بدل می‌شود. خان چوبان از عشقش به سارا چنین می‌گوید:

مغان اولکه‌سینده شان - شوهره‌تین
بیلیرسن یاییلیب ائلره سارا
او دور کی اوره‌ییم باغلانیب سنه
دؤنسه ده گوژ یاشیم سئلره سارا.

بیر گوژه‌ل سن چوخدور سنده لیاقت
هر گوژه لده اولماز بئله متانت
سنده اولان پاک محبت، صداقت
آخرمنی سالار چؤللره سارا!

خان چوبانین قالیب مئیلی دالینجا
صوبج و مسانهار، لیلی، دالینجا
مجنون تک گزیرم لیلی دالینجا
داستان اولوب دوشوم دیلله سارا!

و سمبل وفاداری، متانت و زیبایی در پاسخ عشق پاکش چنین می‌گوید:

صداقتله یا شامیشام دونیادا
 اویمامیشام فتنه فعله خان چوبان
 حقیقت تانیان ، شریعت بیلن،
 تورا دوشمز هله هله خان چوبان.

گۆزه‌لده گره‌کدیر عصمت و عفت
 ایگیتده گره‌کدیر ناموس و غئیرت
 هر کسده اولما سا بئله علامت
 تهمت اولار بوتون ائله خان چوبان.

توتولمارام هر اووچویا - صیادا
 ساخلارام سیریمی وئرمهرم یادا
 عهد و پیمان ثابت اولسا دونیادا
 سارا دۆزه‌ر هر موشکیله خان چوبان.

افکاری که توسط روایان این داستان به شنوندگان منظومه منتقل می‌شود و تأثیری که انتظار دارد در شنوندگان به وجود آورد عبارتست از حفظ شخصیت و حفظ حرمت خود، خانواده و ایل و تبار. چرا که آدم بد، باعث شرمساری و سرافکندگی ایل است و انسانهای والا، مایه‌ی افتخار و سربلندی ملت. وقتی سارا و خان چوبان با این بینش دل به هم سپرده‌اند ، هیچ کس را در میانه‌ی آنان راهی نیست. همینطور هم پول و جلال حاکم نمی‌تواند تردیدی در دل سارا پدید آورد، حتی زورگویی او نیز کار ساز نیست و این شعر جواب دندان شکن سارا به چنین حاکمی است:

بئله ایشلر بیزیم ائللرده اولماز،
 ائل قایداسین من ترک ائده بیلمه‌رم.
 کیریگیم نشتردی بد باخان گۆزه،
 نه هورکی، نه قورخی هه‌ده بیلمه‌رم.

آلدانمارام نه دولته - وارا من،
 خان چوبانی ائتمه‌م باختی قارا من،

سارا دییهر چکیلسم ده دارا من،
عهدیمه خیانت ائده بیلمهرم.

در این جریان، پاسخ سلطان به حاکم نیز جالب توجه است او در عین پاسخ قاطع به او، همواره انسانیت را مد نظر دارد. او، توجه کامل به اعتقادات مردم و طنش دارد و بی توجه به این مسائل تصمیم نمی گیرد، مال و مکت، زور گویی و ظلم هم او را از راهی که در پیش گرفته است منحرف نمی کند و پاسخ او به حاکم اینست:

هر کیمی آییرسان اؤز ایسته گیندن،
دؤنر گونو آه و زاره حاییفدی.
صداقتلی، محبتلی بیر اینسان،
قسمت اولسا نابکاره، حاییفدی.

آدام گرهک حق پایینا شاد اولا
زور دئمهیه، ایسته ر قو هوم - یاد اولا
ائل ایچینده آدی یاخشی آد اولا
آرخا دورا ستمکاره، حاییفدی.

من سلطانام شریعتدن چیخمارام
ییخمامیشام سینیق کؤنول ییخمارام
بو دنیا دا یوخسوللوقدان قورخمارام
خائین اولسام دوز ایلقاره، حاییفدی.

و چنین پدری، نصیحتش به یگانه دخترش وفاداری به عهد و پیمان است و عدم تمکین به خائن و ستمگر. سارا نیز همین کار را می کند:

دوغرو عهد و پیمانیله
یاد ائیله سین ائلرمنی
نامرده قیسمت اولونجا
قوی آپارسین سئلرمنی.

منظومه‌ی قول محمود

منظومه‌های آذربایجان، داستانهای متشکل از نظم و نثری هستند که توسط عاشیق‌ها اجرا و روایت می‌شوند. در اینجا می‌خواهیم به مسئله «بوتا و ثرمک» که در بسیاری از منظومه‌های آذربایجان وجود دارد پردازیم و این منظومه را برای همین منظور انتخاب کرده‌ایم. در منظومه‌هایی که مسئله «بوتا و ثرمک» مطرح می‌شود بدین معنی است که فردی در خواب پیمانه از دست شاه مردان - حضرت علی (ع) می‌گیرد. این شراب مست کننده نیست بلکه آگاهی دهنده است. بعد از نوشیدن این باده، سه روز و سه شب از خواب بیدار نمی‌شود و چون بیدار شد آینده را می‌داند و صاحب هنر می‌گردد، یعنی بی آنکه استادی دیده باشد و مکتبی رفته باشد می‌تواند ساز را در اوج زیبایی بنوازد، هنر شاعری بر او الهام می‌شود بطوریکه در سخنرانی سرآمد همه می‌گردد و از اینها گذشته، عشق دختری بر دلش می‌افتد و دختر را در خواب می‌بیند و تمام مشخصات دختر - اینکه اهل کجاست، پدرش کیست و قیافه‌ی او را نیز می‌بیند و جالب‌تر آنکه همین بوتا به دختر نیز داده می‌شود، یعنی در همان موقع، دختر مورد نظر، قهرمان ما را در خواب می‌بیند و همین آگاهی به او نیز می‌رسد، بنابراین هر دو به دنبال هم، سدها را می‌شکنند و در نهایت به هم می‌رسند.

عاشیق قربانی، عاشیق عباس و دهها عاشیق دیگر که داستانهایشان سر زبانهاست چنین بوتایی گرفته‌اند و عاشیق حق گشته‌اند. و هنر عاشیقی - نوازندگی، خوانندگی و شاعری - را از مولا و پیرشان حضرت علی (ع) گرفته‌اند. اما منظومه‌ای که اینک بدان می‌پردازیم هر چند که بوتا گرفته و از هنر عاشیقی برخوردار شده است اما تا امروز دیوانی از او به دست نیامده است و می‌توان نتیجه گرفت که این داستان، ساخته‌ی عاشیق‌هاست و گر نه عاشیقی به نام قول محمود وجود نداشته است و این در حالیکه که راوی داستان وقتی از قول محمود سخن می‌راند او را اهل تبریز می‌شناساند.

منظومه قبل از اینکه روایت شود، عاشیق چند - بیش از یکی - اوستادنامه که حاوی نصیحت و اندرزهای پدرانه است می‌خواند و سپس از تبریز می‌گوید که اولین شهر تجاری دنیا بوده است و تاجری برای اینکه صاحب فرزندی شود نذر و نیاز می‌کند، فقیران را دستگیری، گرسنگان را سیر و محتاجان را به نان و نوایی می‌رساند و بعد از این احسان، صاحب پسری می‌شود که زیبایی، عقل و هوش، دانایی او زبانزد همه می‌شود و وقتی بزرگ می‌شود، خواجه احمد دیگر پیر شده و فرزندش کار او را پی می‌گیرد و به تجارت می‌پردازد و هر از چندگاهی به سفرهای دور و دراز می‌پردازد.

روزی با کاروانی که از مصر برمی‌گشت در راه به خواب می‌رود چنان خوابی می‌رود که هرچه بیدارش می‌کنند بیدار نمی‌شود. سیدی نورانی بالای سرش می‌آید جامی بلورین بطرفش دراز کرده و می‌گوید: - پسرم محمود، این باده را از دست من بگیر و بنوش!

جواب می‌دهد: - آخی آقا، قربانت گردم، در شریعت ما باده خوردن حرام است.

سید نورانی دستی بر سرش کشیده و می‌گوید: - این باده از آنهایی نیست که تو می‌گویی. این باده حلال است و قسمت هر کسی هم نمی‌شود.

قول محمود پیمانه گرفته و سر می‌کشد. آنگاه، مولا دو انگشت خود را «یاریمیشاق»^۱ می‌کند و بدو می‌گوید: پسرم نگاه کن، بین کجا را می‌بینی؟

قول محمود گفت: - شهر زیبایی می‌بینم.

مولا گفت: آنجا مصر است دیگر چه می‌بینی؟

گفت: - در آنجا قصری را می‌بینم که دختری در ایوان ایستاده است.

مولا گفت: او، نگار، دختر محمد شاه است. خداوند تعالی ستاره‌ی بخت شما را با هم آفریده است. آن دختر از آن تست. برو، او را بگیر. همچنانکه او را به تو نشان دادم، ترا نیز به او نشان داده‌ام. نترس، هر مشکلی پیش آمد مرا صدا بزن، به دادت می‌رسم.

قول محمود از خواب هراسان بر خاست، خبری از مولا نبود. باز هم گرفت و خوابید و سه روز از خواب برنخاست. کاروان راه می‌افتد و قول محمود در حالیکه بی‌هوش افتاده بود دوستانش او را سوار اسبی می‌کنند و می‌بندند و به تبریز می‌آورند. او در تبریز به هوش می‌آید.

پدر و مادرش دور سرش جمع می‌شوند و از او می‌پرسند: پسرم بگو ترا چه شده است؟

قول محمود می‌گوید: پدر، مادر، من نمی‌توانم دردم را به این راحتی بگویم، برایم ساز بیاورید. پدر و مادر تعجب می‌کنند که او کجا ساز زدن را یاد گرفته است؟ به هر حال برایش سازی می‌آورند و او با شعر، آنچه بر سرش آمده است روایت می‌کند و می‌گوید که باید به مصر رود:

آتا، آنا، منی حلال ائیله‌یین
اودآلمیشام یانا - یانا گئدیرم.
مولامین الیندن باده ایچمیشم
منیم دردیم گلمز سانا گئدیرم.

^۱ یاریمیشاق کردن یعنی دوانگشت را از هم باز کردن و در مقابل طرف مقابل قرار دادن. طرف خطاب از بین دو انگشت شاهد دنیای دیگری می‌گردد که به وی نشان داده می‌شود.

همه دور سر او می ریزند، یکی می گوید دیوانه شده است، دیگری می گوید او را مار گزیده است و همه از دورش دور می شوند. قول محمود از پدر و مادر خداحافظی می کند و راه مصر را در پیش می گیرد. قول محمود در اینجا باشد تا به سراغ نگار برویم. او نیز همین خواب را دیده است و به چهل دختر کمر باریک دور سرش تعریف کرده است و آنان را به شهر می فرستد که بروید و اگر پسری با این مشخصات دیدید پیش من آورید.

قول محمود از لحظه‌ای که از تبریز جدا می شود همواره به یاد وطن می افتد و از وطن تعریف می کند و غریبی و بی کسی خود را مضمون اشعارش می سازد و معمولاً در راه، مردم دورش گرد می آیند و از او شعر و ترانه‌ای طلب می کنند و او نیز از راهی که در پیش گرفته است و عشق یاری به دل دارد سخن می گوید. قول محمود به مصر می رسد و به دیدار معشوق موفق می شود اما پدر دختر که شاهی است وزیری دارد که دختر شاه - نگار را برای پسرش در نظر گرفته است بنابراین سد راه قول محمود می شود. قول محمود را دستگیر کرده و سعایت پیش شاه می برند که این عاشیق بی سر و پا، عاشق دختر شاه شده است و شاه دستور می دهد او را به دریا بیندازند. قول محمود را با کشتی به وسط دریا برده و طعمه‌ی آبها می سازند اما چون به شهر برمی گردند می بینند قول محمود آنجاست. آری او، عاشیق حق است و این حيله‌ها بر او کارگر نیست. شاه که چنین می بیند راضی می شود دخترش را بدو شوهر دهد و وزیر را به زندان اندازد.

مجموعه‌ی داستان همین است که گفتیم. اما اصولاً برای آفریدن هیجان، قول محمود را در مناظره‌ای - مشاعره‌ی دو عاشیق - با یک عاشیق دیگر رو در رو می گذارند و به یک مسابقه می پردازند که معمولاً قهرمان داستان، برنده بی‌برو برگرد این میدانهاست. از این گذشته گفتگوی قهرمانان با هم و یا گفتگوی تمامی پرسو ناژها همراه با شعر و آواز و نوازندگی می باشد که شنوگان از موسیقی نیز بی بهره نمانند. داستانهایی از این دست در فرهنگ شفاهی مردم و در زبان و سینه‌ی عاشیقها فراوان است.

منظومه‌ی غلام حیدر

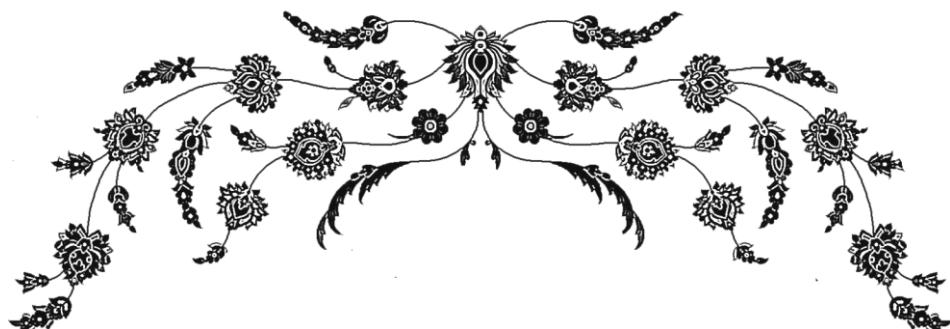
یکی دیگر از خلاقیت‌های بدیع عاشیق‌ها، این خنیاگران سرگشته و پررمز و راز سرزمین آتش، منظومه‌ی غلام حیدر است که با مضمونی از عشق و رزم که اصولاً با تقدیر ملت آذربایجان گره خورده و ترنم‌گر حسرتها، آرزوها، دلتنگی‌ها و شادی‌ها شده است. غلام حیدر، در پی جُستن پدر، گام در ناآشنایی‌های راه می‌نهد و در فردا‌های فرارویش دل در زلف نگاری می‌بندد و شکيبا و قهرمانانه با رذالته‌ها در می‌افتد و انوار تابناک معنویت مرادش - شاه مردان مولا علی(ع) مددکار و یاورش در رسیدن به نیکی و سعادت می‌گردد. داستان در زمان شاه عباس صفوی اتفاق می‌افتد. در این داستان، شاه عباس سیمایی عادل و عدالت‌پرور دارد و برای آگاهی از درد و غم مردم لباس درویشی می‌پوشد و به میان مردم می‌رود. برای نخستین بار، علیرضا ذیحق این داستان را روی کاغذ آورده و با مقدمه‌ای عالمانه و زیبا به چاپ سپرده است. پردازنده‌ی عالم این داستان، برزبان زیبا و متن داستان چنان اثر زیبایی بخشیده است که اثری هر چند کوچک را در خور نخستین و توجه ارائه داده است. مؤلف این اثر را در سال ۱۳۷۶ به سرمایه‌ی خویش چاپ و منتشر ساخته است.

منابع و مأخذ:

- ۱) افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- ۲) ح. صدیق، عاشیق‌لار، تهران، ۱۳۵۵.
- ۳) م. کریمی، عاشیق‌لار ادبیاتی، پیک آذر، ۱۳۸۱.
- ۴) چایلی، صمد، دیلن سازیم، تبریز، ۱۳۷۸.
- ۵) بهرنگی، صمد، مجموعه مقالات، تبریز، ۱۳۴۷.
- ۶) فرزانه، محمد علی، بایاتیلار، تبریز، ۱۳۴۴.
- ۷) دده قورقود، به همت محمد علی فرزانه، تهران، ۱۳۵۸.
- ۸) ح. صدیق، هفت مقاله، تهران، ۱۳۵۵.
- ۹) محمد رضا کریمی (آذرلو)، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۰) شوکوراف، آقایار، دده قورقود میتولوژیسی، باکی، ۱۹۹۹.
- ۱۱) عباسخانی، روح الله، سیرت‌پورهز در آذربایجان، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۲) م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، جلد ۲، زنجان، ۱۳۸۴.
- ۱۳) آذربایجان ادبیات تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
- ۱۴) عاشیق قوربانی، دیوان، باکی، ۱۹.
- ۱۵) کاظم اف، پروفیسور غضنفر، قوربانی، کوچورن ناصر احمدی، تبریز، ۱۳۸۰.
- ۱۶) ممتاز، سلمان، ائل شاعیرلری، باکی، ۱۹۲۷.
- ۱۷) عباس و گولگز، به همت منظوری خامنه، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۸) عاشیق داستانلاری، خسته قاسم، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۰.
- ۱۹) نقابی، محمد علی، خسته قاسم، تبریز، ۱۳۷۳.
- ۲۰) سیامی، حسین، خسته قاسم، تبریز، ۱۳۷۳.
- ۲۱) سجادی قاراخانلو، محمد، خسته قاسم، تبریز، ۱۳۸۴.
- ۲۲) کلیات استاد شهریار، به همت پروفسور دکتر حمید محمد زاده، تهران، ۱۳۶۷، جلد ۳.
- ۲۳) واله وزرنگار، به همت جواد در بندی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲۴) جواد در بندی، عاشیق‌لار دونیاسی، تبریز، ۱۳۸۳.
- ۲۵) هئیت، دکتر جواد، آذربایجان ادبیاتی تاریخینه بیر باخیش، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۶) م. کریمی، سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲۷) م. کریمی، کوراوغلو حماسه سی، تهران، ۱۳۸۲.

- (۲۸) دقوقی، ابراهیم، کرکوک بایاتیلاری، ۱۹۸۴.
- (۲۹) حقی، بهروز، جهان بینی حماسه کوراوغلو، برلن، ۱۳۶۷.
- (۳۰) رئیس نیا، رحیم، کوراوغلودر افسانه و تاریخ، تبریز، ۱۳۶۸.
- (۳۱) مجله تورک ادبیاتی، مختلف نمره ۱۱۰، استانبول، ۱۹۸۶.
- (۳۲) منشی، اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، تهران، ۱۳۶۲.
- (۳۳) پتروسفسکی، دولت صفویه در سده های ۱۶ و ۱۷.
- (۳۴) تاریخ آذربایجان، آکادمی علوم آذربایجان، ۱۹۸۰.
- (۳۵) تاریخ عثمانی، اسماعیل حقی اوزون چارشیلی، آنکارا، جلد ۳، ۱۹۵۴.
- (۳۶) تهاسیب، محمد حسین، کوراوغلو، کؤچورن م. کریمی، تهران، ۱۳۸۲.
- (۳۷) م. کریمی، قاچاق نبی، زنجان، ۱۳۶۹.
- (۳۸) عاشیق داستانلاری، قاچاق نبی، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۰.
- (۳۹) قاچاق کرم، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۸۰.
- (۴۰) روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۶۹.
- (۴۱) عیوضعلی، قاچاق کرم، باکی، ۱۹۷۶.
- (۴۲) بامداد، مهدی، تاریخ رجال، تهران، (بی تا)، انتشارات زوار.
- (۴۳) امیر خیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز، ۱۳۵۶.
- (۴۴) آذربایجان قهرمانلیق داستانلاری، باکی، ۱۹۸۰.
- (۴۵) سیروس قمری، اصلی و کرم، تبریز، کتابخانه فردوسی، بدون تاریخ.
- (۴۶) اصلی و کرم، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۰.
- (۴۷) سید سلامت، میر علی، اصلی و کرم، تهران، ۱۳۸۴.
- (۴۸) سیروس قمری، عاشیق قریب، تبریز، کتابخانه فردوسی، بدون تاریخ.
- (۴۹) م. کریمی، نظامی گنجوی، تهران، ۱۳۸۲.
- (۵۰) آخوندوف، فتحعلی، تمثیلات، ترجمه قره جه داغی، تهران، ۱۳۵۳.
- (۵۱) م. کریمی، شاه خطائی، تبریز، ۱۳۵۹.
- (۵۲) عاشیق داستانلاری، شاه اسماعیل، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۰.
- (۵۳) م. کریمی، آپاردی سنلرل سارانی، روزنامه ارگ، تبریز.
- (۵۴) فصلنامه آذری، ماهنامه پیک آذر، هفته نامه های امید زنجان، بهار زنجان،
- (۵۵) امیر ارسلان نامدار، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۰.
- (۵۶) امیر ارسلان، تبریز، کتابخانه فردوسی، بدون تاریخ.
- (۵۷) ساعی، عاشیق حسین، امیر ارسلان، تبریز، ۱۳۸۲.
- (۵۸) حسین کوردشبهستری، انتشارات زر قلم، تبریز، ۱۳۸۰.

- (۵۹) اسکندر پاشاهین ناغیلی، تبریز، ۱۳۸۰.
- (۶۰) یکانی زارع، پرویز، آذربایجان ائل ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۸.
- (۶۱) یزدانی، عزیز، عاشیق علسعگر، تبریز، ۱۳۸۰.
- (۶۲) عزتی، سخاوت، عاشیق‌لاردان، تبریز، ۱۳۸۰.
- (۶۳) بزرگ امین، اکبر، یازا عاشیق‌قام (عاشیق شعرلری)، ارومیه، ۱۳۷۹.
- (۶۴) فیض الهی وحید، حسین، آذربایجان معاصر عاشیق‌لاری، تبریز، ۱۳۶۹.
- (۶۵) بزرگ امین، عباس، گۆزه للیک نغمه کاری، ۲ جلد، تهران، ۱۳۷۰.
- (۶۶) عثمان افندی، کتاب دده قورقودون فلسفی ادراکی، کوچورن امیر عقیقی بخشایشی، قم، ۱۳۸۰.
- (۶۷) آذربایجان عاشیق داستانلاریندان، توپلایان: بهرام اسدی، قنبر حقیری، ارومیه، ۱۳۸۲.
- (۶۸) آذربایجان قهرمانلیق داستانلاری، بهروز سلطانیپور، تهران، ۱۳۶۹.
- (۶۹) سید سلامت، میر علی، مقدمه ای بر بررسی کتاب دده قورقود، تهران، ۱۳۶۶.
- (۷۰) سید سلامت، میر علی، اصلی و کرم، تهران، ۱۳۸۴.
- (۷۱) جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتالوژیسی، ۴ جلد، باکی، ۱۹۹۴.
- (۷۲) ادیسی، حبیب، آذربایجان عاشیق‌لاری و ائل شاعیرلری، تهران، ۱۳۵۸.
- (۷۳) جعفر زاده، عزیزه، آذربایجانین عاشیق و شاعیر قادینلاری، باکی، ۱۹۹۱.
- (۷۴) فیض الهی وحید، حسین، اللی عاشیق، اللی نغمه، تبریز، ۱۹۷۰.
- (۷۵) پروفیسور مرسل حکیم اف، عاشیق شعرى نین نوع لری، باکی، ۱۹۸۷.
- (۷۶) محراب، محمد، آدلیم بایاتیلار، استانبول، ۱۹۹۵.
- (۷۷) قاسم اف، ح، بایاتیلار، آذر نشر، باکی، ۱۹۵۶.
- (۷۸) م. کریمی، کوراوغلو حماسه سی، تهران، اندیشه نو، ۱۳۸۲.
- (۷۹) اوزون، انور، کوراوغلو، استانبول، ۱۹۹۷.
- (۸۰) فواد، محمد، کوراوغلو، استانبول، ۲۰۰۱.
- (۸۱) یاغجی، اؤنر، کوراوغلو، یشاییشی و شعرلری، استانبول، ۲۰۰۰.



فصل ششم



ناغیل لار

ادبیات شفاهی مردم آذربایجان (فولکلور) ادبیاتی زوال ناپذیر، گسترده، غنی و بسیار متنوع است. فولکلور آذربایجان از نظر غنا و گستردگی اش نظر فولکلورشناسان جهان را جلب کرده و بسیاری از این محققان، این ساحه از ادبیات ما را از غنی‌ترین و با شکوه‌ترین ادبیات جهان دانسته‌اند. فولکلور از روز نخست خلقت همراه انسان خلق شده و همراه انسان تکامل و تکوین یافته است. در ادبیات شفاهی مردم می‌توان به وضوح کامل، گذشته، زندگی، آداب و رسوم، ایده‌ها و آرمانها، خواسته‌ها و نیازها، دوستی و محبت، نفرت و دشمنی او را در هر مقطع از برش زندگی مشاهده کرد. از فولکلور هر ملتی می‌توان تاریخ و اندیشه‌ی او را دریافت، حوادثی که از سر گذرانده، مبارزه اش علیه ظلم و بی‌عدالتی، شکستها و پیروزیهایش را دریافت. در آغاز قرن ۲۱، هنوز براین اعتقادیم که فولکلور ما گنجینه‌ای دست نخورده و بدون تحریف باقی مانده است. فولکلورمان به انواع مختلف، به صورت نثر و نظم، به شکلهای مختلفی تقسیم شده است، معما، شعر، ضرب المثل، مثل، و دیگر فورمهای خلاقیت‌های ادبی است. وقتی به ساحه‌های قصه و داستان می‌رسیم در همه‌ی انواع آن با ادبیاتی غنی‌تر و پر بارتر روبرو می‌شویم. در زندگی مردم، حوادث مختلفی روی داده و تجربیات زبان به زبان و ایل به ایل و نسل به نسل گشته است. تنها وقایع مهم نیست که چنین سرنوشتی دارد بلکه سخنان برخاسته از تجربیات و حوادث که به صورت ضرب‌المثل گفته شده است سالها و قرن‌ها را در نور دیده و دیگران نیز آنرا با تجربه تأیید کرده و جزو فرهنگ مردم شده است. هر ضرب‌المثلی، هر اصطلاحی که امروزه ورد زبان مردم است با کنکاش و تدقیق در آن می‌توان ریشه‌ای را پیدا کرد که نه تنها از یک حادثه‌ی مهم، بلکه از صدها تجربه‌ی یکسان به وجود آمده است. هر داستانی نمونه‌های فراوان داشته و فکر و اندیشه‌ی نسل‌ها را بهم پیوند داده است و هر بایاتی که می‌شنویم گویای تجربه‌ای و حادثه‌ای است که در دنیای فکر انسانها و احساس آنان جای گرفته، سالها و قرن‌ها زمزمه شده، بر خاطره‌ها نشسته، صیقل وجلا یافته و امروز به دست ما رسیده است.

پشت هر بایاتی، هر ضرب المثل و هر اصطلاحی قصه‌ای وجود دارد، بنابراین دنیای قصه، بسیار وسیع و گسترده است. هر چند که تا امروز دهها اثر در زمینه‌های مختلف گردآوری شده و اندیشمندان بسیاری عمر خود را در این زمینه صرف کرده اند باز به جرأت می‌توان گفت که هنوز در برابر این گنجینه، کار اندکی صورت گرفته است. باز هم تأکید داریم

گردآوری فولکلور بویژه قصه‌ها، امری ساده نیست اما واجب و ضروری است. معتقدیم فولکلور چیزی است که فقط به گذشته مربوط نمی‌شود بلکه امروز هم این فرهنگ آفریده می‌شود، استفاده می‌شود و هر روز غنی‌تر و غنی‌تر می‌گردد و تنها مربوط به گذشته‌ها نیست.

موضوع قصه‌ها نیز بسیار گسترده، متنوع و مختلف است و بسیاری از انواع آن هنوز گردآوری نشده و مورد بررسی و تدقیق علمی قرار نگرفته است. هنوز بسیاری از افسانه‌ها، قصه‌ها و داستانهایی که ظرفیت اساطیری دارند جمع‌آوری نشده‌اند. در دنیای قصه‌ها نیز می‌توان به مسئله‌ی آفرینش جهان، تغییر و تحول فصول سال، باد، آب، آتش، خاک، و غیره برخورد کرد، هنوز هم جای تحقیقات در زمینه‌های الهه‌ها: الهه‌ی آفرینش، الهه‌ی آتش، الهه‌ی باد و دیگر الهه‌ها خالی است. افسانه‌هایی که انسان در لباس حیوانات به سخن در آمده و قصه‌هایی از دنیای دوره‌های مختلف تکامل بشری، از توتمیسم، شامانیزم و دنیای باورهای کهن هنوز بر جای مانده‌اند. افسانه‌های دیوپری و جن و... هنوز ناشناخته مانده‌اند. دومیرویل دیوانه‌سری که در راه شناخت عزرائیل و از میان برداشتن فاجعه‌ی مرگ انسانها وارد میدان شده و صدها داستان دیگر در این زمینه، هنوز مورد کنکاشهای علمی قرار نگرفته‌اند. انسان ابتدایی از آسمان غره، از رعد و برق ابرها می‌ترسید، او سعی می‌کرد علت باریدن برف و تگرگ را بداند، باد چگونه بوجود می‌آید؟ صدها سؤال وجود داشت که انسان ابتدایی هنوز پاسخ آنها را نمی‌دانست و در روند تلاشها برای یافتن جواب بود که سیستم باورها را به وجود آورد. گاه جنبه‌ی قدسیت به حیوانات (توتمیسم) بخشید، ارواح را به دو بخش خیر و شر تقسیم کرد و در رابطه با این دنیا به اندیشه رفت (شامانیزم) تا راه حلی برای سلطه بر شر و پیروزی خیر بیابد. در این مسیر باورهای ابتدایی، پدید آمد. هنوز هم که هنوز است نظریه‌های علمی قابل قبول برای همگان درباره‌ی دیو و پری و دیگر موجودات خارق‌العاده و نیروهای ما فوق طبیعی به وجود نیامده است، هنوز هم دنیای افسانه‌ها و قصه‌ها فکر بسیاری از اندیشمندان را به تکاپو و می‌دارد، هنوز هم دنیای جن و پری طرفدارانی دارد، هنوز هم دریچه‌های اوهام بسته نشده است. امروز داستانهایی می‌شنویم که شباهتهای فراوان با اسطوره‌های موجود در کتاب دده قورقود دارد، داستانها و حکایات فراوان وجود دارد که با چهره‌های تاریخی پیوند دارند. قصه‌های فراوانی موجود است که سیمای اسکندر مقدونی را تمثیل می‌کند او را در دو سیمای متفاوت: در یکی دشمنی است شاختارو و وحشی و در دیگری سیمای پیغمبری آرام و آرامش ده می‌بینیم. قصه‌های فراوان درباره‌ی عدالت پروری و یا ریاکاری انوشیروان ساسانی داریم. همچنین قصه‌های بی‌شماری درباره حوادث دور زندگی

بهرام گور، شاه عباس، نادرشاه و دیگر شخصیتها و قهرمانان تاریخی سراغ داریم. داستانهای پیامبران از جمله حضرت سلیمان، یوسف، یونس و... با هوسی مضاعف در بین مردم روایت می‌شود. در بسیاری از داستانها، شاه عباس چون درویشی در میان مردم می‌چرخد تا وضع آنان را از نزدیک مشاهده کند. در بسیاری از داستانها و قصه‌ها قهرمانان اصلی شاهان، وزیران و سرداران هستند. آری قصه‌ها و داستانها از همه نوع و مربوط به همه‌ی اصناف جامعه وجود دارد. در این قصه‌ها، مردم عادی، آهنگر، درویش، شکارچی، بنا، معمار، نقاش و... زندگی می‌کنند. هر طبقه‌ای دارای رفتاری خاص و بینشی خاص است. حسن کچل قهرمان بسیاری از قصه‌ها است. او گاه شاهی، سلطانی و یا وزیری را دست می‌اندازد، او فرد آگاه و سخندانی است که دشمنان خلق را به سخره می‌گیرد، مورد استهزا و خنده‌ی مردم عامی قرار می‌دهد و به عنوان نماینده‌ی مردم زحمتکش عمل می‌کند. تنبل احمد نشان می‌دهد که گردانندگان کشور نادانانی بیش نیستند و صرفاً به خاطر زور و زر یا عوامل ناباب بر سریر قدرت نشسته‌اند. بی‌تردید در هر قصه‌ای حکمتی نهفته است و قهرمانان توده‌ها در پی یافتن این حکمتها هستند.

قصه‌هایی که درباره‌ی حیوانات و جانوران است بسیار گسترده و وسیع است. هر جانوری دارای خصلتهای خاصی است و ویژگی‌های بخصوص دارد. روباه با مکاری و حيله گریش مشخصات طبقه‌ی خاصی از جامعه را دارد و آن طبقه را تمثیل می‌کند. گرگ در عین جسارت و زرنگی، بسیار پخمه و نادان است و بسیار زود به تله می‌افتد. او نیز طبقه‌ای از جامعه را به نمایش می‌گذارد. شیر، شتر، مار، کلاغ، بز... هر یک از جانوران نماینده‌ی طبقه و صنف خاصی از جامعه‌اند.

ناگفته پیداست که تشابه بین قصه‌های ملتهای امری طبیعی است و عوامل متعددی در این مورد دخیلند. از دیگر سو، یک قصه در داخل یک ملت هم می‌تواند واریانتهای مختلفی داشته باشد. اما جالب اینجاست که برخی از قصه‌های آذربایجان در میان ملتهای مختلف وجود دارد از آن جمله باید «گوزله فاطما» یا «فاطمه باجیم» را عنوان کرد که در عین حال واریانتهای مختلفی از آن موجود است و در بین ملتهای مختلف نیز این قصه با اسامی دیگری وجود دارد. همین قصه در میان ملتهای اروپا وسیعاً منعکس شده و تحت عنوان «سیندرلا» موضوع کتابها، فیلمها، کارتونهای متعددی گشته است و مورد استقبال مردم نیز قرار گرفته است همین قصه در کشور خودمان ایران، بین قوم پارس نیز با نام «ماه پیشونی» که البته ساده و خلاصه شده است - وجود دارد. واریانت زنگانی این قصه را با هم بخوانیم:

فاطمه باجیم^۱

بیری وار ایدی، بیری یوخودو، آلاهدان سونرا بیر کس یوخودو! قدیم زامانلاردا بیر گؤزهل و عاغیللی قیز واریدی فاطمه آدیندا. فاطمه چوخ گؤزهل ایدی اونا گؤره اونا گؤیچک فاطمه دئیهردیله. گؤیچک فاطمه عئینی حالداچوخ مئهریبان بیر قیزی. هامییا کؤمک ائدهردی.

هامی دا اؤزونه باجی بلیب فاطمه باجی دا دیهردی. فاطمین آناسی نوخوشلاییر و اؤلور. فاطمین بیر ساری اینهیی و بیر خوروزو واریدی. اوشاقلیقدان اونلاریلان اوینایاردی. فاطمین آتاسی نئجه زامانندان سونرا آیری بیر آرواد آلیر. بو آروادین بیر قیزی دا واریدی، اونون دا آدی فاطمه، آما چوخ بداخلق و کیفیر ایدی.

اؤگئی ننه، گؤیچک فاطمایا گون وئریب، ایشیق وئرمیردی. گونده اونا کؤتک ووروب، یامان دئییب، چتین ایشلری اونا دئییردی. اؤگئی ننه گونده بیر باتمان یون و بیر جهره وئرهردی فاطمایا ائودن ده چؤله چیخاردیب دئیهردی: بونلاری آییبر گتیر. هله ساری اینهیی ده اوتاراردی. گئجه لر شام باشیندا دا بیر قورو چؤرهک قاباغینا آتاردی آجیندان اؤلمه سین. آما اؤز قیزینا یاغلی پیلوو پیشیریپ، یئییب - ایچهردیله؛ اؤز قیزینا گولدن آغیر دا دئمهدی.

گونلرین بیر گونو، اؤگئی ننه بیر باتمان یون وئریب فاطمه باجییا، ائودن اوتورور ائشیگه. تووله دن ساری اینهیی ده چیخاردیب وئریب اونا کی: آپار بونودا یای! بیر قورو چؤرهک آتیر اوستونه کی: - بودا سنین ناهارین.

گؤیچک فاطمین ساری اینهیی عادی بیر اینک دئییل ایدی. او آدام دیلی بیلردی. فاطمین آناسی اؤلنده بو اینک و خوروزو قیزینا جاهاز وئرمیشدی. فاطمه بونلاری چوخ سئوه-ردی؛ اونلاردان یاخشی موغایات اولاردی. ساری اینک یونو اوداردی و حاضیر ایپی چیخاریب فاطمایا وئرهردی.

فاطمه او گون ده ائودن چیخیب، یون و جهره نی دالینا آلیب یولا دوشدو. داغ دؤشونه چاتیپ یئره اوتوردو. بیردن - بیره یئل اسمیه باشلادی. یئل اونون یونونو گؤتوروب آپاریر، فاطمادا اونون دالیجا قاچیر، شیرین دیل ایله یئل یالواریر:

قانادینا قوربان یئل بابا!

منیم یونومو سال بابا!

یئل یونو آپاریب بیر قارینین ائوینه سالیر. فاطمه قارینین ائوینه چاتیر. قاپینی یاواشجا

چالیر. دئییر:

^۱ راقم این داستان را از زبان سرکار خانم طاهره پرگاریان در زنجان ضبط کرده و نخست در نشریه آذری شماره ۸ در قسمت ائل دیلی و ادبیاتی چاپ گردید.

- ننه جان! یئل منیم یونومو بورایا گتیردی. ایجازه وئر گۆتوروم آپاریم. قاری ننه دئییر: جان ننه، گل گۆر هاردادی، گۆتور آپار.

فاطمه دئییر: ننه جان، ایشین اولسا، من کۆمک ائده بیلهرم. قاری ننه دئییر: جانیم سنه قوربان، منیم ائو - ائشیگیمه یئتیشن یوخدور؛ باجاریرسان، بورا بیر سوپورگه چک. فاطمه باجی تئز سوپورگه نی گۆتوروب ائوی سوپورور، هر یانی تمیزله ییر و دئییر: - ننه جان داها نه ایشین؟

قاری ننه دئییر: قیزیم، منیم باشیمی یویوب، تمیزلییه بیلرسن؟ فاطمه، قاری نین باشیندا بیتلرین یووا قویدوغونو گۆرور. اونون باشینی دا یویوب، داراق چکیر. قاری دئییر: قیزیم، ننهوین ائوی تمیزدی یوخسا منیم؟ فاطمه دئییر: ننه جان، البتده کی سنین ائوین تمیزدی. قاری سئوینیر و دئییر: سنین ننه ن گۆزهل دیر، یوخسا من؟ فاطمه: نه دخلی وار، سن چوخ گۆزهل سن.

قاری ننه: اونداس، گل قیزیم، بودا سنین یونلرین، آل گئت. آما یولوون اوستونده اوچ بولاق گۆره جکسن. بیرینجی بولاقدا چیمرسن، ایکینجی بولاقدا باشین یویوب، قاش - گۆزووه چالارسان، اوچونجو بولاقدا سوبوندان دا یاناقلاریوا و دوداقلاریوا چکرسن.

فاطمه یولا دوشور. بیرینجی بولاقدا چیمیر، ایکینجی بولاقدا توکلرین، قاشین، گۆزون یویور، و اوچونجو بولاقدا یاناقلارینا و دوداقلارینا چکیر. بدنی آغ آپلاق اولور، آی کیمی پاریلدیر، زولفلری و قاش - گۆزو قاپ قارا شوه کیمی قارالیر، دوداقلاری دا قیپ - قیرمیزی آما کیمی قیزاریر. ائله گۆزه ل اولور کی آیا دئییر: سن چیخما من چیخیرام.

فاطمه گلیر اینک و خوروزون یانینا، گۆرور، یونلار سارینیپ حاضیردیر. آخشام اوستو ائوه ساری دؤنور. آما کنده داخل اولاندا، کند اهلی تۆکولورلر اونون گۆزه للیگیندهن حئیرتده قالیرلار و فاطمه او قدر گۆزه ل اولموشدور کی هامینی مات آپارمیشدی. ائوه یئتیشیب، اؤگئی ننه اونو گۆرجک یئریندن چاشیر: - ایندییه قدر هاردایدین. نئجه اولدو سن بئله گۆزه ل اولدون؟

فاطمه باشینا گلدیگینی دئییر. اؤگئی ننه فیکیره دالیر. اؤز - اؤزون دئییر: صاباح اؤز قیزیمی بو ایشه گۆنده رهرم.

صاباحی، اثرته ده پیلوو پیشیریر، تازا چۆره ک یاپیر، بیر دسمالا باغلایب بیر پونزا پئندیر ایله قیزی نین قولتوغونا وئیر، یولا سالیر. قیز داغ اته یینه چاتیر، یورولموشدور، اوزالانیر، یوخوسو توتور. اویانیر گۆرور، گون گلیب گون اورتانین یئرینه. ناھارینی یئیر. باشلیر یونلاری اییرمه یه. بیردن - بیره یئل قووزانیپ قیزین یونونو الیندن آلیب آپاریر. فاطمه (کیفیر فاطمه) چیغیریر:

- آهای یئل، ذلیل اولاسان یئل، قاناتین سینسین، منیم یونومو هارا آپاریرسان؟
یئل یونو آپاریب هامان قارینین باجاسیندان سالیر ائوینه. قیز قاپییا چاتیب، باشلیر
چالماغا، آز قالیر قاپینی یئریندن چیخارتسین. چیغیریر:
- آهای قاری آرواد، تئز اول، منیم یونومو گتیر وئر! یوخسا هر نه گؤرسن اؤز گؤزوندن
گؤرموشن.

قاری ننه دئییر: بالا چوخ چاخناشما. گل بیر ایچه ری، منه ده کؤمکلیک ائله. کیفیر
فاطمه: واه واه، بو خرابه ده منیم نه ایشیم وار. هریان کیفیر، هریان پیس دیر. بورا نه دی؟
قاری: بالام، منیم ائویم تمیز دی، یوخسا سنین ننهوین ائوی؟
کیفیر فاطمه: واه واه، منیم ننهوین ائوی گول کیمی دیر، هر یاندان تمیز دی.
قاری: گل، یونلاریوی گؤتور گئت. آمما یولووون اوستونده اوچ بلاق گؤره جکسن. بیرینجی
بولاقدا باشیوین توک لرین و قاش - گؤزوو یو، ایکینجی بولاقدا چیم! اوچونجو بولاقدا
دوداقلاریو و یاناقلاریو سورت!

قیز چیخیر گلیب بیر - بیر بولاقلاردا قاری دئدیگی کیمی یویونور. آمما اونون بدنی کیفیر
ایدی، لاپ کیفیر اولور، قاش - گؤزو آغاریر، یاناقلاریلا دوداقلاری قارالیر، اولور خورتانین بیر.
کیفیر فاطمه دیلینین و رفتارینین پیس لیگی اوچون داها کیفیرلشیر. گلیب کنده
چاتاندا، هامی اوندان قاپیر. آدی اولور: کیفیر فاطمه. دوغروندان کیفیر! فاطمانین ننه سی
قیزی نی گؤردوکده ایکی الی اولور، بیر باشی. او قدەر اؤزونو ووردو تا هوشدان گئتدی. هوشا
گلدیکده دوشدو گؤیچک فاطمانین جانینا. ووردو، ووردو، او قدەر ووردو داها یورولدو. گئجه
اولدو. گیردی یئرینه یاتماغا. مگر یوخوسو گلدی؟ ایلان وورموش آدم کیمی هئی اؤزونو
قیوریلدی. بو فیکره گلیب چاتدی کی، فاطمانی اینجیتمک اوچون اونون خوروزونو و اینه یینی
اؤلدورسون. آمما بونلار فاطمانین جاهازی ایدی. اؤزونو نوخوشلوقا وورور، زاریلدیر، اینیلدیر. اری
سوروشور: نه یین دی؟

آرواد دئییر: بدنیمین هر یانی آغیر. حکیم دئییب: سنین درمانین تکجه ساری اینه یین اتی دیر.
کیشی دئییر: اولسون، بونون کی ایشی یوخ، کوچه باشیندا قصابدان ساری اینک اتی
آلارام، یی توختا.

آرواد: یوخ، هر ساری اینه یین اتی اولماز، گرکه اؤز اینه ییمیزین اتی اولما. گؤیچک فاطمه
بونو ائشیدجک آغلادی. قاجدی تووله یه ساری اینه یین باشینی قوجاقلاییب تومارلادی. ساری
اینک دیله گلیب دئدی:

- آغلاما، قوی منیم باشیمی کسینلر. من بیر ایش گۆره‌رم اتیمی هئچ کیم یئیه بیلمز. هامی‌نین آغزینا آجی اولارام. آمما سنین آغزینا دادلی اولارام. یادیندا قالسین کی منیم سوموک‌لریمی دیققتله ییغیشدیر، آخیریمن آلتیندا قویلا. هر واخت بیر چتین‌لییه دوشدون، گل منه دی.

اینه‌یین باشین کسدیلر. آروادین حالی دوزه‌لدی. اینک اتی‌نی بیشیردیلر؛ آمما هئچ کیم یئیه بیلمه‌دی. هامی‌نین آغزینا آجی اولدو.

نچه گون کئچدی. شاهین اوغلونا توی توتوردولار. شاه اوغلو ائولنمک ایستیردی. هله بیر قیز سچه بیلمه‌میشدی. توی - بایرام توتوردو بلکه قیزلار بیر یئره توپلانیب چالیب اوینایالار و شاه اوغلونا گۆزل بیر قیز سچه بیله‌لر. توی باشلاندى. فاطمانین آنالیغی دا تازا پالتارین گئیینیب، قیزی‌نی دا بزه‌ییب - دوزه‌ییب اؤزویله تويا آپاردی. فاطما اونلارا قوشولماق ایسته‌ینده، اؤگئی ننه اونا کۆتک ووروب آپارمايیر هئچ، بلکه ائوده ده چوخلو ایش باشینا تۆکوب ایشله‌مه‌یه مجبور ائدیر. بیر چاناق دارى یئره سپیب: من گله نه قده ر بونلاری بیر - بیر ییغارسان. بیر کوپ ده قویوب دئییر: بونودا آغلاماقدان گۆز یاشیلا دولدورارسان. آرواد گۆتوروب تويا گئدیر.

فاطمه ائوده قالیب باشلادی آغلاماغا. بیردن اینه‌یین سؤزو یادینا دوشدو. دوروب گئدیر آخیرین آلتیندان سوموک‌لری چیخاردیب اونولا درد دیل ائله‌ییر. اورهک سۆزلرینی اونا دئییر. یئنه قاری نین یادینا دوشور. اونون تۆکونو گتیریب یاندیریر. قاری ننه حاضیر اولور. او دا فاطمایا کۆمک ائتمک ایسته‌ییر. اللرینی بیر - بیرینه وورور. بیر آغ آت گلیر، اوستونده ده آغ پالتار حاضیر اولور. اینه یین سوموک‌لری ده اشرفی - قیزلا چؤنور. فاطما پالتاری گئیینیر. قیزیل آیاق قابلاری آياغینا تاخیر. قاری‌نین دئدیگینه گۆره بیر جیبینه کول، بیر جیبینه اشرفی تۆکور. آتا مینیر یولا دوشسون، قاری دئییر:

- تويا یئتیشدین اوینایاجاقسان. آنالیغا دؤنده جیبیندن کول سپ، خالقا طرف اوینایاندا اشرفی سپ. فاطما یولا دوشوب شاهین قصرینه چاتیر. قراوولار بئله گۆزل قیز گۆرمه‌میشدیلر. مات - مبهوت قالدیلار. بارماقلارین دیشله‌ییب اونا تعظیم ائتدیلر. فاطما ایچهری گیریب رقصه باشلادی. بوتون آروادلارین ایکی گۆزو واریدی ایکیسی‌نی ده بورج آلیب اونون اویناماسینا باخیردی‌لار. او آنالیغینا دؤنده گۆزلرینه کول سپدی، شاه اوغلونا دؤنده اشرفی داغیتدی. آنالیغی گۆزلرینی توتوب اوغوشدوروردو و داها فاطمانی گۆرموردو. بیر زامان گۆزلرینی آچدی کی قیز اویناییب گئتمیشدی.

فاطمه قاچیب ائوده اوتوردو. پالتارلارینی چیخاردیب سوموک‌لرین یانیندا قویلا دی و اوتاقلاری سوپورمه‌یه باشلادی. قاری ننه ائوده فاطمایا کۆمک‌لیک ائدیر. خوروز باشلادی دارینی

دئله مەیه. چاناغی دا قارینین گتیردیگی اؤزگه داری ایله دولدوردولار. کوپو ده تمیز سو ایله دولدوروب ایچینه بیر اوووج دوز تۆکدولر. اودا اولسون گۆز یاشی.

آخشام آروادینان قیز گلدیلر. فاطما سوروشدو:

- ننه توی نجه ایدی؟ منه ده تعریف ائدین گۆروم.

آرواد باشلادی قارقیشلاماغا کی:

- اتی تۆکولموش بیر قیز گلدی، یامان اوینادی. هامییا قیزیل اشرفی تۆکدو، آمما بیزه

ساری کول سوووردو.

صباحی گون یئنه تویا گتتمک ایسته دیلر. یئنه فاطمانی ائوده قویوب یولا دوشدولر. فاطما

یئنه ده قاری ننه نین توکون یاندیردی. اینه یین سوموکلری قیزیلا دؤندو. پالتار حاضر اولدو. بو

دؤنه پالتارلارین رنگی لاپ گۆزل و ات دا هامان رنگده. پالتارلاری گئییب، قیزیل آیاق قابلاری

آیاغینا تاختیب تویا گتتدی. دونن کی کیمی اویناییب هامینین اوره یین آلدی. قاییدیش باشدا،

بیر بولاق باشیندا ال - اوزونو یوماق ایسته دی. آندان ائنیب، یوماغا باشلایاندا آیاق قابی نین بیر

تایی سوپا دوشدو. سو گۆتوروب آپاردی. فاطمانین عجله سی اولدوغوندان آیاق قابی نین تایین

تاپا بیلمه ییب الی بوش ائوه قاییتدی.

شاهین اوغلو دا فاطمانی تویدا گۆروب بیه نیشیدی. اونون پالتارین، اشرفی سپمه سین و

قیزیل آیاق قابلارین گۆرموشدو. صباحی گون سو قیراغیندا ال - اوزونو یوووردو کی بو قیزیل

باشماغین تایین تاپیر. آیاق قابی اوستونده ده فاطمانین آدی یازیلیمیشدی. شاه اوغلو آیاق

قابینی نۆکرلرینه وئردی تا گئدیپ او قیزی تاپسینلار. نۆکرلر ائولری قاپی - قاپی چالیب

فاطمانی آختاریرلار. ائوده اولان قیزلارین بیر - بیر آیاقلارینا باخیب بو باشماغی گئیدیریرلر.

آما هئچ بیرین آیاغی بو اینجه لیکده دئییل.

فاطمانین ننه لییی اؤز قیزی فاطمانی قاپییا چیخاردیر. گۆچک فاطمانی تندیرده دوستاق

ائدیر، اوستونه بیر داش قویور. نۆکرلر آروادین ائوینه گلیرلر. آیاق قابی نی کیفیر فاطمانین آیاغینا

تاختماق ایسته ییرلر، آما اونون آیاقلاری ائله ینککه دی کی آیاغینا اولمور. نۆکرلر دئییر:

- بو ائوده آیری بیر قیز یوخدو؟

آرواد آند ایچیر کی بورادا منیم قیزیمدان ساوای بیر قیز یوخدور. بو حالدا خوروز آتیلیر

دام اوسته، اوخویور:

قو قو قولو، قو قو

قو قو قولو، قو قو

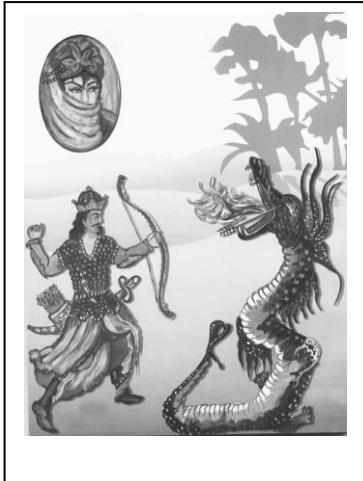
فاطمایا باجیم تندیرده

آیاقلاری کندیرده
اؤز شووقیله نالقیش تیکیر.
نؤکرلر خوروزا باخیب دندیلر: بو خوروز نه دئییر؟
آرودا بیر داش آتیب دئییر: لال اول کیش!
نؤکرلر تازا یولا دوشموشدولر کی خوروز یئنه باشلادی:
قووقولو، قووقو
فاطمما باجیم تندیرده
آیاقلاری کندیرده
اؤز شووقیله نالقیش تیکیر.

بو دفه نؤکرلر ائوه دؤنور. تندییرن قاپیسین آچیب گؤرورلر بیر تیکه جواهر پارچاسی بیر قیز، اورادا اوتوروب آیاقلاری کول ایچینده، گول تیکیر. فاطمانی تندیردن ائشیگه چیخاردیرلار. آیاقلارینی تمیزلیرلر. آیاق قابینی آياغینا توتورلار، گؤرورلر ائله بودور گئییر. نؤکرلر فاطمانی گؤتوروب سئوینجک شاه قصرینه آپاریرلار. شاه اوغلو اونو گؤرک سئوینیپ اونونلا توی ائله مک ایسته ییر.

یئددی گون یئددی گنجه چال - چاغیر اولوب، توی توتورلار. گؤیچک فاطما آنالیغی و اؤگئی باجیسینی دا باغیشلا ییر. اونلار ایللر بویو شاد و سالامات یاشاییرلار. سیزده ساغ و سالامات قالین.

امیر ارسلان نامدار^۱



امیر ارسلان از داستانهایی است که درباره‌ی یکی از سلاطین سلجوقی، آلپ ارسلان ساخته شده است اما سیمای وی از حالت تاریخی به درآمده و به افسانه‌ها پیوسته است. این داستان بسیار شیرین و طولانی است و مردم معتقدند این داستان را نباید تا آخر خواند یا گوش داد زیرا بد شگون می‌دانند و ممکن است خواننده یا شنونده جادو شود.

امیر ارسلان که پدرش سلطان آذربایجان بود و توسط پطروس شاه کشته شده بود می‌خواهد سلطنت پدر را به دست آورد و انتقام پدر را بگیرد.

پطروس شاه دختری دارد بسیار زیبا که مه‌لقا می‌نامندش. و دو وزیر هم دارد یکی نیک اندیش که شمس وزیرش می‌نامند و دومی اهریمن صفت که قمر وزیر نام دارد. روزی عکس مه‌لقا به دست امیر ارسلان می‌افتد و یک دل نه، که صد دل عاشق دختر می‌شود و برای به دست آوردن دختر، لباس شاهی از تن در آورده و لباس عامی می‌پوشد و وارد کشور پطروس شاه می‌گردد. از آنطرف قمر وزیر اطلاع می‌دهد که امیر ارسلان به قلمرو کشور پطروس شاه وارد شده است. آماده باش صادر می‌شود و عکس امیر ارسلان همه جا پخش شده و برای سر ا و جایزه تعیین می‌کنند. الماس خان یکی از سرداران پطروس شاه است که شامگاهان مردی غریب را می‌بیند. به او دستور ایست می‌دهد اما امیر ارسلان به راه خود ادامه می‌دهد و در نتیجه‌ی اصرار الماس خان، نبرد آغاز می‌شود. امیر ارسلان شمشیر می‌کشد و با سپاه الماس خان در گیر می‌گردد. اما قمر وزیر به کمک امیر ارسلان رسیده و با نیروی جادویی خود، الماس خان و سربازان او را به سنگ تبدیل می‌کند. او همراه امیر ارسلان به قهوه‌خانه‌ی خواجه کاووس می‌رود. امیر ارسلان مدتی بود که در قهوه‌خانه‌ی خواجه کاووس شاگردی می‌کرد. قمر وزیر که دلباخته‌ی مه‌لقا بود و در عین حال چشم طمع به خزانة‌ی پطروس شاه دوخته بود نقشه می‌چیدند تا از طریق امیر ارسلان به آرزوهای خود برسند. قمر وزیر به امیر ارسلان می‌گوید که مه‌لقا گاهی برای تماشای نمایش به نمایش‌خانه

^۱ امیر ارسلان نامدار، انتشارات زرقلم، تبریز، ۱۳۸۰.
(- امیر ارسلان، کتابخانه فردوسی تبریز، بدون تاریخ.

ی شهر می‌آید. توهم بیا و او را ملاقات کن. مه‌لقا نیز عکس امیر ارسلان را دیده و یک دل نه، صد دل عاشق او شده بود.

مه‌لقا با اجازه‌ی پدر به تماشاخانه می‌آید و امیرارسلان برای پذیرایی، سینی به دست و شرابی در سینی به پیش مه‌لقا می‌رود. دو عاشق و معشوق همدیگر را می‌بینند. مه‌لقا او را به قصر خود دعوت می‌کند. قمر وزیر آدرس قصر مه‌لقا را می‌دهد. شبانگاه با طنابی از دیوار بالا رفته و وارد قصر می‌شود. قمر وزیر از طرف دیگر، نامزد مه‌لقا را که یکی از سرداران پطروس شاه بنام امیر هوشنگ بود با خبر می‌سازد. امیر هوشنگ بطور ناگهانی وارد قصر مه‌لقا می‌گردد و امیر ارسلان را همراه مه‌لقا می‌بیند. شمشیر می‌کشد و به طرف امیرارسلان حمله می‌کند. در این نبرد امیر هوشنگ کشته می‌شود.

امیر ارسلان سرمست از ملاقات با مه‌لقا به سر کار خود برمی‌گردد اما قمر وزیر ساکت نمی‌نشیند. مه‌لقا را جادو کرده و در باغی به طناب می‌بندد. روزی امیرارسلان برای دیدن مه‌لقا به باغ او وارد می‌شود اما قمر وزیر به صورت اژدها در می‌آید. امیر ارسلان تیری می‌اندازد تا اژدها را نابود کند. قمر وزیر متوسل به جادو شده و امیر ارسلان بیهوش می‌گردد. وقتی به هوش می‌آید که خود را وسط کویری بی آب و علف می‌بیند. پیاده به راه می‌افتد آنقدر می‌رود تا پس از روزها پیاده‌روی به شهری می‌رسد. سراغ مه‌لقا را می‌گیرد و در راه وصال مه‌لقا که در دست دیوهایی اسیر شده بود به نبرد با دیوان می‌پردازد و در نهایت با کمک شمس وزیر نیک اندیش که جادوهای قمر وزیر را نقش بر آب می‌کند، به مه‌لقا می‌رسد و سرزمین و سلطنت کشور خود را نیز به دست می‌آورد.

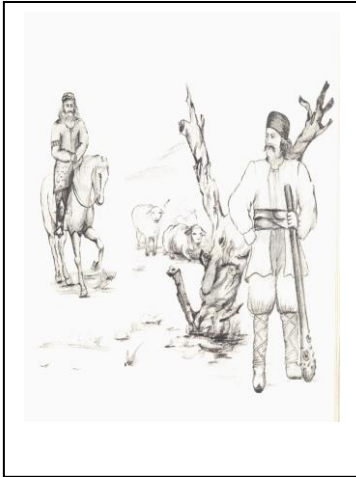
اینک امیر ارسلان نیز به صورت منظومه در آمده و عاشیقه‌های چندی، این منظومه را نیز با ساز و آواز روایت می‌کنند از جمله عاشیق حسین ساعی، منظومه‌ی امیر ارسلان را روایت کرده و به صورت کتابی مستقل در تبریز (انتشارات زر قلم، ۱۳۸۱) به چاپ رسانده است.^۱ گفتگوهای قهرمانان در این منظومه به شعر آمده است از جمله وقتی امیرارسلان از مادرش، اصل و نسب و نام پدرش را می‌پرسد چنین می‌گوید:

ارسلانام ازلیندن وaram من
دوشمانین گؤزونه باتان خارام من
ظالمی یا ندیران سؤنمز قورام من
دوز دئ گؤروم منیم آتام کیم ایدی؟

و یا امیرارسلان در دیدار با مه‌لقا، با شعر و ساز با هم به گفتگو می‌پردازند.

^۱ عاشیق حسین ساعی، امیر ارسلان، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۱.

داستان حسین کورد شبستری^۱



این داستان منظومه نیست یعنی عاشیقه‌ها آن را روایت نمی‌کنند هرچند که امروزه برخی از عاشیقه‌ها برای این داستان نیز اشعاری گذاشته و به صورت منظومه در آورده اند. همینطوری که برای داستان امیر ارسلان اشعاری وارد کرده‌اند و همراه با ساز و آواز روایت می‌کنند.

داستان حسین کورد شبستری داستانی پهلوانی است که با توان بدنی فوق العاده‌اش، قشون شاه عباس را در هم می‌شکند و شکست می‌دهد. این داستان بسیار شیرین و طولانی است که در شبهای زمستان، وقتی خانواده‌ها دور هم گرد می‌آیند و شب چره به وسط می‌آید یکی از افراد به روایت این داستان و یا خواندن

کتاب آن که به زبان ترکی نوشته شده است می‌پردازد. داستان از این قرار است:

شاه عباس در پایتخت خود اصفهان نشسته است و پهلوان خود فرخ را به تبریز می‌فرستد و به او دستور می‌دهد که چون حاکم تبریز، ماهها ست از دادن باج و خراج طفره رفته است برو باج و خراج را بگیر و حاکم آنجا را دستگیر کرده پیش من بیاور.

حاکم تبریز نیز پهلوانی دارد به نام مسیح. وقتی نامه‌ی شاه عباس در دربار حاکم تبریز خوانده می‌شود مسیح حاکم را امیدوار می‌سازد که ملالی نیست، بگذار تکلیف فرخ را در میدان مبارزه‌ی تن به تن روشن کنیم. میدان برای نبرد فرخ و مسیح آماده می‌شود. مسیح به دلیل اینکه فرخ میهمان است دست به روی او بلند نمی‌کند و اجازه می‌دهد ابتدا فرخ بر او حمله آورد سه روز تمام از صبح تا شامگاه فرخ و مسیح با هم نبرد کردند اما هیچیک پیروز نشد. قرار شد بعد از ۱۰ روز نبرد را از نو آغاز کنند.

شامگاه که مسیح در اطراف شهر می‌گشت با حسین آشنا می‌شود و بعد از اتفاقات جالبی، حسین قدرت خود را نشان می‌دهد و از مسیح می‌خواهد او را برای نبرد با فرخ ببرد. در یک حادثه- ای زیبا، نبردی تن تن بین حسین و فرخ در می‌گیرد و حسین فرخ را شکست می‌دهد. حسین در تبریز می‌ماند و اسب «قارا قایتاق» را از مسیح می‌ستاند و حاکم، بهترین لباس و سلاح را برای او تهیه کرده و سردار قشون خویش می‌سازد.

^۱ حسین کورد شبستری، انتشارات زر قلم تبریز، ۱۳۸۰.

در حادثه‌ای دیگر، حسین سوار کشتی می‌شود و تمام غذای اهل کشتی را خورده و به خواب می‌رود. ملوان چون چنین می‌بیند به ساحل نزدیک شده، حسین را در حالیکه در خواب بود از کشتی پیاده می‌کنند و خود به راه ادامه می‌دهند. ماهیگیری در آن اطراف بوده که دلش به حال پسرک می‌سوزد و سوار اسب کرده به خانه‌ی خود می‌برد و به عنوان مهمان نگه می‌دارد. خودش و زنش او را تیمار می‌دارند و بعد از بیدار شدن آذوقه‌ی یک ماهه آنان را در یک روز می‌خورد و تمام می‌کند. ماهیگیر تمام اثاث خانه را می‌فروشد و برای او لباس تهیه می‌کند. اما حسین این خوبیها را فراموش نمی‌کند. او در آن شهر بسر کار می‌رود و در مغازه‌های مختلف شاگردی می‌کند اما کارهایی که انجام می‌دهد نیروی بدنی فوق‌العاده‌اش همه را به شگفتی وا می‌دارد.

در آن شهر نیز عده‌ای اراذل و اوباش آمده بودند و با آزار و اذیت مردم، جان همه را به لب رسانده بودند. اینان افراد و پهلوانان کورد بودند که به هر جا می‌رفتند مفت می‌خوردند و می‌نوشتند و پولی نمی‌دادند و هر چه می‌خواستند از دکانها بر می‌داشتند. حاکم آنجا ۷ پسر داشت که هر روز یکی از پسرانش به میدان می‌آمدند و با اینان نبرد می‌کردند و کشته می‌شدند. آنروز هفتمین فرزند حاکم خود را برای نبرد آماده می‌کرد.

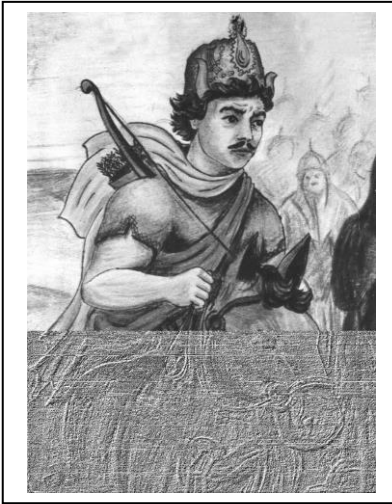
چون حسین کورد داستان را شنید به میدان آمد و پسر حاکم را در آنجا دید. بدو گفت که میدان را ترک کند و بدو بسپارد و او بجایش با پهلوانان کورد نبرد کند. اما پسرک حاضر نشد میدان را ترک کند حسین کورد او را کتکی مفصل زد و روانه‌ی خانه کرد. میدان آماده‌ی نبرد بود. پهلوانان آمدند، حسین کورد هر یک را بر سر خود بلند می‌کرد و زمین می‌کوفت بطوریکه بقیه وقتی چنین دیدند از میدان فرار کردند.

پسر حاکم به خانه رفت و ماجرا را تعریف کرد. حاکم نخست باورش نشد و دستور داد تا حسین کورد را نزد او آورند. قرار شد فردای آن روز حسین کورد با رئیس پهلوانان کورد به نبرد پردازد. آنروز رئیس پهلوانان به میدان آمد و با حسین کورد روبرو شد. حسین کورد او را چنان بر زمین کوبید که زمین لرزید و دیگر پهلوانان پا به فرار گذاشتند و به اصفهان پیش شاه عباس پناه بردند.

داستان چنین به پایان می‌رسد که وقتی شاه عباس داستانهای دلاوری حسین را می‌شنود مایل می‌گردد که او را از نزدیک ببیند. حسین وقتی چنین می‌شنود خود رهسپار اصفهان می‌گردد و در نهایت شاه عباس او را به سرداری قشون خود بر می‌گزیند.

اما چرا او را حسین کورد نامیده‌اند؟ برای اینکه وقتی می‌خواست به اصفهان برود برای اینکه شناخته نشود لباس کردی پوشیده و خود را کورد می‌نامد.

اسکندر پادشاهین ناغیلی^۱



بیری وار ایدی. بیری یوخ ایدی. بیر پادشاه وار ایدی. بو پادشاهین یاشی قیرخی کئچمیشدی.

اما هله ائولنمه میشدی. او. ائله بیر آداملا ائولنمک ایسته ییردی کی اؤزوندن گوجلو، قوچاق، هم ده عقل لی اولسون. نه قدر آختاریردی بئله- سینی تاپا بیلیردی.

شاهین بو مقصدینی هامی بیلیردی. گونلرین بیرینده بیر دنیا گؤرموش قوجا شاهین یانینا گئدیپ دئدی:

- ای پادشاه. سنین آختاردیغین قیز، روم شاهینین قیزی دیر. گئت اونو آل. پادشاه وزیر، وکیلی چاغیریب قوجانین سؤزلرینی اونلارا سؤیله دی. تدبیر ایسته دی. وزیر دئدی:

- پادشاه ساغ اولسون. بورادا ائله بیر چتین ایش یوخدور. ائلچی گؤنده ره ریک گئدیپ قیزی ایسته سینلر.

پادشاه دئدی:

- بیردن قیزی وئرمه دیلر. اوندا؟

وزیر دئدی:

- پادشاهیم. سنین آدین - سنین یئددی اقلیمه معلومدور. آدینی ائشیدنده پادشاهلار یاتا بیلیر لر. کیمین جرأتی چاتار کی سنین قاباغینا چیخا بیلسین؟ وئرمه سه اونون تورپاغینی آت تورباسیندا داشیییب دریایا تۆکهریک.

بلی، وزیرین تدبیرینی هامی بگندی. همان گون وزیر اؤز آداملاری ایله روما یولا دوشدی. آز گئدیپ، چوخ گئدیپ چاتدیلار همین شهره: ادب - ارکانلا ائلچی داشینین اوستونده اوتوردولار. خدمتچیلر خبر آپاردیلار کی بس هانسی پادشاهین آداملاری ائلچی داشینین اوستونده

^۱ اسکندر پادشاهین ناغیلی، تیریز، یاران، ۱۳۷۴.

اوتوروبلار. روم پادشاهی امر ائله‌دی گئدیپ ائلچیلری گتیردیلر. ائلچیلر احوالاتی دانیشیب پادشاهین قیزی‌نی ایسته‌دیلر.

پادشاه امر ائله‌دی قیزی گتیردیلر. احوالاتی، آتاسی اونا سؤیله‌یب دئدی:

- قیزیم، ایندی سنین فکرین نه‌دیر؟

قیز دئدی:

- مهربان آتا، سن منی هر کسه وئرسن راضی اولارام. ائلچی گلن وزیر دئدی:

- قیزیم، شرطلرینی دئ گووروم نه‌دیر؟

قیز دئدی:

- بیرینجی شرطیم اودور کی او آداملا گره‌ک آت مینیپ، اوخ آتام. ایکینجی شرطیم اودور کی قلینج ووروب گوله شم. اوچونجی شرطیم ده بودور کی گره‌ک او منیم سئواللاریمآ جواب وئره.

ائلچیلر راضی اولدولار. قیزین سؤزلرینی گئدیپ اؤز پادشاهلارینا سؤیله‌دیلر. پادشاه بو خبری ائشیدن کیمی جین ووردی بیئینه کی قیزین آیاغینا گئدیپ اونونلا گوله‌شم، منه نه دئیهرلر؟ یاخشی سی بودور، قوشون چکیب دعوا ائله‌ییم.

وزیر دئدی:

- شاهیم. دعوا ائله‌یب قوشونو قیردیرماغین نه خیری وار، اول جه گل قیزین تکلیفی نی یئرینه یئتیره‌ک. اگر باش توتماسا، اوندا دعوا ائله‌ریک.

پادشاه دئدی:

- آی وزیر/ منه/ یاراشماز. دوروب گندم قیزین آیاغینا وزیر دئدی:

- شاهیم. گل سن تغییر لباس اول. گئت دئ منی پادشاه گؤندردی کی اول جه منیمله آت مینیپ اوخ آتسین. اگر منه غالب گلسه سونرا پادشاه اؤزی گلر.

بو تدبیر پادشاهین عقلینه باتدی. همین گون تغییر لباس اولوب بیر دسته آداملا دوشدی یولا. گلیب چیخدی روما. قیزا خبر گؤندردی کی گلسین.

بلی، قیز حاضرلانیپ آلتدان گئیینیپ اوستدن قفل لاندی. اوستدن گئیینیپ آلتدان قیفیلاندی، الینه اوخ، قالدخان آلیب. بئلینه قلینج باغلادی. بیر دسته آداملا گلدی پادشاهین یانینا. دئدی:

- منی ایسته‌ین سنسنمی؟

پادشاه دئدی:

- یوخ، باجی، منی پادشاه گۆندهردی. گۆرسون سنین منه گوجون چاتارمی. اگر گوجون چاتسا، اوندا پادشاه اۆزو گلهجک. یوخسا هر خیردا ایشلردن اۆتری پادشاه بورا گلمز.

قیز ایستهدی قایتسین. فیکیرلشدی کی جماعت نه بیلیر احوالات نه یئردهدیر. هامی دئییهجک، یقین قورخدی. میدانا او قدر آدام ییغیلیمیشدی کی اینه آتسایدین یئره دوشمزدی. بلی، هر ایکیسی میداندا آت چاپدیلا. هیچ بیر ی او بیریندن قاباغا کئچه بیلمهدی. آتین اوستونده اوزوگون ایچیندن اوخ کئچیردی. سونرا باشلادیلار بیر - بیرینه قلینج وورماغا. گۆردولر قلینجدان دا بیر شئی چیخمادی. ال آتیب قورشاق توتدولار. باشلادیلار گولشمگ. چوخ چتینلیکله پادشاه قیزین کمریندن یاپیشیب ووردو یئره. پادشاه دئدی:

- ایندی سۆزون نه دیر؟

قیز دئدی:

- سۆزوم یوخدور. اما دی گۆروم سن کیمن؟

پادشاه آجیب احوالاتی سؤیلهدی کی ائله سنی ایستهین من اۆزومم.

قیز دئدی:

- اوندا اوچونجو شرطیمی ده یئرینه یئتیررسن. سونرا راضی لیق وئرهم.

پادشاه دئدی:

- نه دی شرطین؟

قیز دئدی:

- دنیادا ان گۆزل نه دیر؟

پادشاه دئدی:

- ان گۆزل کۆنول سئوهندی.

بو سۆز قیزین خوشونا گلدی. قیز راضی لیق وئردی.

بلی. احوالات قیزین آتاسینا معلوم اولدو. ادب - ارکانلا یئددی گون یئددی گئجه توی ائله ییب، قیزی وئردیلر پادشاه.

پادشاه قیزی آلاندا دوققوز آی، دوققوز گون سونرا بیر قشنگ اوغلو اولدو. اما بو اوشاق گۆردوگونوز اوشاقلاردان دگیلدی. بیز گۆرموشوک کی اوشاق ایل به ایل بوی آتار، یئکه لر. اما بو، ساعت به ساعت بؤیویوردو. گوجه، عقلده هیچ کیم اونو نلا باجارمیردی.

اوشاغین آدینی اسکندر قویموشدولار. اسکندری اوشاقلیقدان بیرجه عیبی وار ایدی. اونون تپه سیندن بیر بونوز چیخمیشدی. اودور کی باشینا شیش پاپاق قویاردی کی بونوزو

گورونمہ سین۔ بلی، دایہ لر اسکندری بویودوب بویا - باشا چاتدیر جدیلار۔ اسکندر بوتون علملرین سرّینی تمام - کمال اؤیرہ نیب علمی بیر آدام اولموشدور۔ ایش بئلہ گتیردی کی اسکندریں آتاسی اؤلدو۔ گتیریپ اوغلونو یئرینده پادشاه قویماق ایستہ دیلر۔ پادشاهین پاخیل وزیرلریندن بیر دئدی:

بیزیم دده - بابا قاعده میز وار۔ گرہک قوش اوچورداق۔ کیمین باشینا قونسا اونو دا پادشاه سئچہک۔
بئلہ ده ائلہ دیلر۔ قوشو اوچورتدولار۔ قوش دوز گئدیپ قوندی اسکندریں باشینا۔ گتیریپ آتاسینین یئرینده اونو پادشاه قویدولار۔ اسکندر ائلہ بیر پادشاه اولدو کی آدی - سانی هر یئرہ یاییلدی و بوتون پادشاهلار اونون آدینی ائشیدنده تیر- تیر تیتیریدیلر۔ اسکندر ائلہ کی آتا سینین یئرہ ینده اوتوروب پادشاهلیق ائلہ دی، اونون شهرینده هر هفته بیر دلک اؤلدوردو۔ هیچ کیم سرّدن خبر توتا بیلمیردی۔

اسکندر هر دفعه بیر دلک چاغیریپ باشینی قیرخدیرانندان سونرا اؤلدور تدوروردی۔
شهرده دلک قالمامیشدیر۔ پادشاه بیر گون یئنہ وزیرینی یانینا چاغیریپ دئدی:
- وزیر۔ باشیمی توک باسیپ۔ بیر دلک تاپ گتیر۔

وزیر دئدی:

- قبلہ عالم ساغ اولسون۔ شهرده دلک قویوسان کی چاغیریم؟
پادشاه دئدی:

- بیلمیرم۔ هاردان اولور- اولسون تاپ گتیر۔

وزیر علاج سیز قالیب گئندی کئندن بیر دلک تاپدی۔ دلگی فکر گؤتوردو۔ بیلیردی کی او را گئده نین هیچ بیر قاییتیمیر۔ اما سببینی بیلمیردی۔ دلگین واری - یوخی بیر قوجا آناسی وار ایدی۔ آناسی ایله حلاللاشیپ۔ دوشدی وزیرین قاباغینا گلدی پادشاهین یانینا۔ بیر تهر الی اسه - اسه اونون باشینی قیرخدی۔ گؤردو باشینین اورتاسیندا بوینوز وار۔ دلک ائلہ کی پادشاهین باشینی قیر خیب قورتاردی۔ گؤردو اونو دا اؤلدورمک ایستہ یرلر۔ پادشاها یالواردی کی قوجا بیر آنام وار۔ منی اؤلدورسه نیز اونا باخان اولمایاجاق۔ منی اونا باغیشلایین۔
اسکندر دئدی:

- اگر بو سرّی کیمہ دئمہ سن سنی اؤلدورمہرم۔ ایشدی بیر آدام بو سرّی بیلسه او گونو باشینی بدنیندن آییراجاغام۔ دلک آند - امان ائلہ دیکدن سونرا اونو بوراخدیلار۔

دلک بیر هفته، بئش هفته بو سرّی ایچری وئریپ اودوردو۔ فکر اونو ساپ - ساری سارالتمیشدی۔ آناسی نه قدر یالواردی کی اوغول دردین نہدی۔ بئلہ سارالیپ - سولورسان؟
اوغلی دئدی:

- آنا، بو سَرّی هیچ کیمه دئییه بیلیرم.

آخردا دلک گۆردو سَرّ قارنینی جیریر. اونا گۆره چۆله گندیب بیر چوخور قویو تاپیر. اوزونو چوخورا توتوب اوچ دفعه یاواشجادران دئدی: «اسکندرین بوینوزو وار، بوینوزو». سونرا چوخورو یئنه تورپاقلا دولدوردو. آرادان بیر نجه آی گئچدی. همین چوخوردان چوخلو قارغی بیتدی. وقت اولدی کی بیر چوبان گلیب بوردان کئچنده همین قارغی - لاردان کسبب توتک قاییردی. باشلادی چالماغا. هانسی هاوانی چالديسا. ائله توتگدن سس گلدی کی: اسکندرین بوینوزو وار، بوینوزو. چوبان قالدی معطل کی بو نه سَرّدی. گونلرین بیرینده اسکندره خبر گتیردیلر کی هر یئره یاییلیب کی اسکندرین بوینوزو وار. ایش او یئره چاتیب کی چوبانلارین توتگینده بو هاوانی چالیرلار. اسکندر بو سۆزلری ائشیدن کیمی امر ائلهدی دللگی الی - قولو باغلی گتیرسینلر. جالدارلار او ساعت اوغلانی تاپیب گتیردیلر. شاه دئدی:

- اده، ظالم اوغلو، سن دئدین من بو سَرّی هیچ کیمه دئمیه جگم. بس نجه اولدو، هامی بیلیر؟
دلک آند - امان ائلهدی کی بو حقه هیچ کیمه بیر سۆز دئمیه میشم.

پادشاه دئدی:

- دوزونو دئ.

دلک دئدی:

- پادشاه ساغ اولسون. گۆردوم بو سَرّ بیر درد اولوب قارنیمی ییرتیر. آخردا گندیب مئشهده بیر چالا قازدیم. اگیلیب بو سۆزلری او چالایا دئدیم. سونرا دا اوستونو تورپاقلادیم. بوندان سونرا هیچ کیمه بیر سۆز دئمیه میشم.

پادشاه باشا دوشدو کی احوالات نه یئردهدی. او گوندن اونون آدی قالدی بوینوزلو اسکندر.

اسکندر غضببندن اود توتوب یانیردی. وزیرینی چاغیریب دئدی:

- وزیر، قوشونو حاضرلا. اوزاق بیر سفره چیخاجاغام. ائشیتیمیشم ظلمتده دیریلیک سویو وار. کیم اونو ایچسه اؤلمور. همیشه ساغ قالیر.

وزیر اسکندرین خاصیتی نی بیلیردی دئییه هیچ نه دئمیهدی: همین گوندن تدبیر تۆکوب حاضرلیق گۆردو. اونون تورپاغیندا نه قدر بیلجی آداملار، دنیا گۆرموش قوجالار واردیسا اسکندر هامی - سینی ییغیب مصلحت - مشورت ائلهدی. هیچ بیر ی او را گئتمک اوچون بیر یول تاپا بیلمهدی.

هره بیر سۆز سؤیلهدی. اسکندر دئدی:

- یاشی اؤتموش، دنیا گۆرموش قوجالاردان بورا گلمه میش داها کیم قالیب؟

دئدیله: فلان یئرده اوچ یوز یاشیندا بیر قوجا وار. یئریندن ترپه‌نه بیلیمیر. پامبوغون ایچینده ساخلا بیرلار. بیرجه اونا دئمه‌میشیک. اسکندر دئدی:

- وزیر، دور گئده ک او قوجانین یانینا. اسکندرله وزیر گئدیپ قوجانی تاپدیله. احوالاتی اونا سؤیله دیلر. قوجا دئدی:

- اوغول ظلمت دونیاسینا هر آدم گئده بیلمز. اسکندر دئدی:

- قوجا. بس من نئجه؟ گئده بیله‌جگم، یا یوخ؟ قوجا دئدی:

- اوغول، گئده‌جکسن، اما قاییداندان سونرا اؤزقلینجی‌نین آلتیندا اؤله‌جکسن. اسکندری فیکیر گؤتوردو. اما اؤز - اؤزونه دئدی کی اؤلسم ده گئده‌جگم. اسکندر قوجادان ظلمتین یولونو سوروشدو. قوجا دئدی:

- اوغول، او را یئددی ایل، یئددی آی گئجه - گوندوز یول گئده‌جکسن. یولدا ایلان - چایانا؛ اژدها لارا راست اولاجاقسان. گئدیپ بیر یئره چیخاجاقسان کی اورادان او طرفه آتار یینیز گئتمیه‌جک. دوشوب آتارین نالینی سؤکر سینیز. سونرا گئدیپ بیر قارانیق داغا چیخاجاق سینیز. اوردا بیر بولاق وار. اؤزونه بیر اؤلو بالیق گؤتوره‌رسن. او بولغا چاتاندا اؤلو بالیغی آتارسان سویا. اگر دیریلسه اونا بیل‌گین کی دیریلیک سویونو تاپیبسان.

اسکندر قوجانین یانیندان چیخیپ قوشونو، دم - دستگاهی ایله باشلادی ظلمته طرف گئتمگه. آز گئتدیله، چوخ دایاندیلار. چوخ گئدیپ آز دایاندیلار، گلیب بیر صحرالیغا چیخدیله. بورادا او قدر ایلان - چایان، اژدها وار ایدی کی آددیم آتما غا یئر یوخ ایدی. قوشون باشلادی بونلاردی قیرا - قیرا بالاجا بیر جیغیر آچیب گئتمگه. اما ایلان - چایان قوشونون تمام یاریسینی ووروب اؤلدوردو. بیر تهر اؤلوم - ظولومله بورادان چیخیپ گئتدیله. ایندی ده قاباق لارینا قالین مئشه‌لیکلر چیخدی. ائله یئجه آتارلاردان، دوه‌لردن دوشوب بیر آز مئشه ده راحت‌لنمک ایسته - ییردیله کی بیرده گؤردوله هر طرفدن شیرلر، پلنگلر، آبی‌لار، قوردلار، قوشلار، بوتون وحشی حیوانلار بونلارا هجوم ائله‌دی. قوشونون چوخ حصه‌سینی یئدیله. اسکندر گوردو کی بورادان تئز چیخما سالار تمام قیریلیب قورتاراجاقلار. گئجه‌نین باشلادیله گئتمگه بیر خیلی گئندن سونرا گلیب بیر داغین باشینا چیخدیله نه قدر آتارلاری آیقلاری یئریندن قویموردی. ائله بیل کی میخ لامیشدیله. او ساعت قوجانین سؤزو یادلارینا دوشدو. آتارلاردان دوشوب نال لارینی سؤکدوله.

تزه‌دن آتلانیب باشلادیلار گئتمگه. گندیب چیخدیلار بیر ائله یئره کی گۆردولر هر طرف تمام ظلمتین ایچینده دی. گۆز - گۆزو گۆرمور. اسکندر بیر تهر اورانی - بورانی آختاریب بیر بولاق تاپدی. تئز بالیغی سویا سالدی. او ساعت بالیق دیریلیب باشلادی اوزمگه.

اسکندر بارماغینی دیشله‌دی که بورا ظلمت دونیاسیدی، بو بولاق دا ظلمت سویودی. تئز اووونو دولدوروب دویونجا سودان ایچدی. تزه‌دن آتلانیب باشلادیلار گئری قاییتماغا. ائله کی اسکندر ظلمت دنیاسیندان چیخدی. گۆردو کی اون بئش یاشیندا بیر اوغلان اولوب، اؤزوده تمام قوشلارین حیوانلارین اوتلارین، چیچکلرین، آغاجلارین، هر شئیین دیلینی بیلیر. بو ایشه اسکندر بیر طرفدن سئوینیردی، بیر طرفدن ده غمگین اولوردو. چونکی قوجا دئیشدی کی سن دیریلیک سویونو ایچسن ده اؤله‌جکسن. اورادا اسکندر ایچدیگی سودان باشقا بیر بولاق دا وار ایدی کی آب حیات او بولاقدا ایدی و اسکندر اوندان ایچه بیلیمه‌میشدی.

بونلار بورادان یول باشلاییب گلدیلر، ائله بیر یئره چیخدیلار کی هر طرف داش - قایا ایدی. یامان یورولموشدولار. اسکندر پادشاه دینجلمک اوچون بیر یئر آختاریردی. آخر دا بؤیوک بیر قایانین دیبینده یاتماق ایسته‌دی. باخدیلار کی پادشاهین اوستونه گون دوشور، نیزه‌لرینین قلینج‌لاری نین اوونو یئره سانجیب باشلارینی بیر - بیرینه سؤیکه دیلر. اوستونه تیرمه شالدان اؤرتوک آتدیلار. کؤلگه اولسون. بو سس - سمیره اسکندر یوخودان آییلدی. گۆزلرینی آچیب گۆردو کی نیزه دن، قلینج دان بونا چادر قوروبلار. او ساعت بارماغینی دیشلیدی کی قوجا دئیهن سؤز دئیهن دوز چیخاجاق. منیم اؤلوموم یاخینلاشیب. ائله بو فکرله دوروب چادرین آلتیندان چیخماق ایسته‌ییردی. بیردن گوی گورولدادی، ایلدیرم چاخدی. اینیلتی گورولتو ایله اسکندرین باشی نین اوستونده کی قایا اوچوب دوشدو چادرین اوستونه. اسکندر قایانین آلتیندا قالیب ازیلدی بوتون قوشون تۆکولوب قایانین آلتیندان اسکندری یاریم جان چیخارتدیلار. اسکندر بیر آه چکیب وصیت ائله‌دی کی منیم مئییتیمی آپاراندا قاباقجا عالیم‌لری، حکیم‌لری سونرا قوشونومو، داها سونرا ایسه خونچالاردا لعل - جواهرات، قیزیل، گوموش توتان آدمالاری جرگه ایله دوزرسینیز.

وزیر خبر آلدی کی شاهیم بونلارین معناسی نه‌دیر؟
شاه دئدی:

- من آدمالارا و آناما دئمک ایسته‌ییرم کی یاخشی حکیم‌لر، لقمانلار دئنس منده، قوشون دئنس منده. وار - دولت دئنس، عقل - باجاریق دئنس او دا منده. اما بو شئیلرین هیچ بیرسی منی اؤلوم دن قورتارا بیلیمه‌دی. اودور کی غم یئمه!

وزیر وکیل، قوشون اهلی اونون مئیتینی گۆتوروب قایتیدیلار اؤز وطنلرینه . چونکه اسکندر وصیت ائله‌ینده دئمیشدی کی من هارادا اؤلسم ده، اؤز تورپاغیمدا دفن ائله‌یرسینیز. بوتون شهر اهلی باشندان - آياغا قارا گئیندی چوخ بؤیوک جاه - جلال‌لا، اسکندری کجاوه یه قویوب، آپاردیلار بادییرماغا. اما غریبه بیر احوالات اولدو: اؤلونون قولونو نه قدر تابوتون ایچینه قویوردیلارسا، یئنه ده او ائشیکه چیخیردی. اووجو دا آچیق قالمیشدی. بو احوالاتا هامی تعجب ائدیردی. آخردا گئدیپ بونو اسکندر ظلمت دونیاسی‌نین یولونو گۆسترن قوجایا دئدیلر. قوجا دئدی:

- اوغلو، گئدین اونون اووجونا یئردن بیر خیشما تورپاق تۆکون. اونون گۆزو تورپاقدان دویماییبیر.

بلی، قوجا دئدیگی کیمی گلیب یئردن بیر خیشما تورپاق گۆتوردولر. مئیتین اووجونا تۆکن کیمی اووجونو یوموب قولونو چکدی تابوتون ایچینه. سونرا آپاریب بادیردیلار. اسکندرین آناسی اوغلونون اؤلومونه دوزه بیلیمیردی. هر گون گئدیپ قبرین اوستونه دوشه- نیب زار - زار آغلاییردی. گونلرین بیرینده آرواد، قبرین اوستونه دوشه‌نیب آغلایاندا یئرین آلتیندان سس گلدی کی ای انسان، آخی سن آغلاماقدان بیزی دنگ ائله‌دین. دئی گۆره‌ک هانسی اسکندری ایسته‌یرسن؟ آرواد دئدی:

- من اسکندر پادشاهی ایسته‌یرم. بو دفعه اسکندر جواب وئردی کی آنا، من ائله بیلیردیم کی دونیادا تکجه اسکندر پادشاه منم. اما اونو بیل کی بورادا مندن ده آشاغیدا یئرین یئددی قات تکینده او قدر اسکندرلر یاتیر کی هیچ سای - حسابی یوخدو. اونلار مندن ده قوچاق، مندن ده عقللی پادشاهلار اولوبلار. دور گئت ایشینین دالینجا. آغلاماقدان بیر شئی چیخماز. اسکندرین آناسی اوغلونون بو سؤزلرینی ائشیدندن سونرا دوز گلدی ائولرینه.

اُچان خالچا

بیری واردی. بیری یوخودی. کئچمیش زمانلاردا بیر قارنین احمد آدلی نوه‌سی واردی. اونلار چوخ کاسیب دولانیردیلار. قاری هر گون بیر جوراب توخویوب ساتار قازاندیغی پولو نوه- سینه وئهردی کی گئدیپ یئمک آلسین. یئنه بیر گون بیر جوراب ساتیب پولونو نوه‌سینه وئردی کی چۆره‌ک آلسین. احمد بازارا گئندده آدمالارین بیر ایتی برک دؤیدوکلرینی گۆردو. یازیق ایت گاه اورا قاچیر، گاه بورا. هیچ کیمین اونا رحمی گلمیردی.

احمد ایره لی دوروب دئدی:

- ای جماعت. بو یازیق حیوان سیزه نئیله ییب اونو دؤیورسونوز؟ آلین چؤره ک پولومو وئیریم سیزه، ایتی وئیرن منه!

آداملار احمدین پولونو آلیب ایتی وئردیلر اونا. احمد ایتی گؤتوروب قاییتدی ائولرینه. قاپیدان ایچری گیرنده، ننه سی گؤردو نوه سی الی بوش گلیر. یانیندا دا بیر ایت کوچوگی وار. اودور کی دئدی:

- آی بالا. بس چؤره ک آلمادین؟

احمد دئدی:

- آی نه نه. یولدا گؤردوم بو ایتی دؤگوب اؤلدورولر. چؤره ک پولونو وئریب ایتی آلدیم. آرواد گؤردی دینمکله هئج نه چیخما یاجاق. علاجی کسلیب بیر سؤز دئمهدی. بیر آز آجیغی سویویاندان سونرا، یئنه بیر جوت جوراب ساتیب پولونو وئردی نوه سیننه. برک - برک تاپشیردی کی بو دفعه چؤره ک سیز قاییتسان وای حالینا. احمد دینمز - سؤیلمز پولو آلیب گئتدی بازارا. ایندی ده گؤردو کی بازاردا بیر پیشیگی دویورلر. ایره لی دوروب آداملاردان سوروشدی کی بو یازیق پیشیگین تقصیری نه دیر کی اونو دؤیور سوز؟

دئدیلر:

- قصاب دکانیندان ات آپاریب.

احمد دئدی:

- آی انسانلار. آج اولسانیز، سیز ده ائله ائلییه ر سینیز. چؤره ک پولو آلیب پیشیگی وئردیلر احمده. احمد ایندی ده پیشیگی گؤتوروب گلدی ائولرینه. قاری گؤردو نوه سی گلیر اما قوجاغیندا چؤره ک عوضینه پیشیک گتیریر. اودور کی احمدی محکم دانلاییب دئدی:

- گؤرورسن یئمگه چؤره ک تاپمیریق. هله گئدیب ایت - پیشیگی ده گتیریرسن. احمد گؤردو ننه سی دوز دئییر. آند ایچدی کی بو دفعه داها هیچ نه آلمایاجاق.

قاری دئیینه - دئیینه ساتدیغی جورابین پولونو وئردی نوه سیننه. اؤزونه ده تاپشیردی کی اگر بو دفعه الی بوش قاییتسان وای حالینا. احمد پولو آلیب گئتدی بازارا. چؤره کدن اتدن آلیب قاییتدی ائولرینه. آخشام چؤره کلرینی یئیپ بیر آزدا ایت - پیشیگه وئریب، یاتدیلار. احمد گئجه فکرلشدی کی یاخشی من بو حیوانلاری گتیرمیشم اؤزوموز یئمگه چؤره ک تاپمیریق اونلار نه وئره جگم، بیردن عقلینه گلدی کی صاباح ایتله - پیشیگی گؤتوروب مئشه یه آ پارارم. بلکه قورتدان - قوشدان بیر شی تاپیب یئدیلر. احمد بو فکرله مئشه یه آپاردی. بونلار او قدر یول گئتدیلر کی آخردا گلیب چیخیدیلر بیر هوندور داغین باشینا. احمد گؤردو کی داغین تپه سینده

اوچ دئو بیر - بیرله دعوا ائلییر. احمد بونلاری گۆرهن کیمی ایسته‌دی قاچسین. بیردن ایت هوردی. دئولر سس ائشیدیب اونو توتدولار. احمد قورخوسوندان بیلمه‌دی نئیله‌سین. دئولرین بؤیوگی دئدی:

- ای اوغلان قورخما بیزیم شرطیمیزی کس. سنینله ایشیمیز اولماز.

احمد دئدی:

- نه اوسته دعوا ایلیرسینیز؟

دئو دئدی:

- بیز اوچ دیو ایکی قیمتلی شئی تاپمیشیق. بیرری سحرلی خالچا. بیرری ده سحرلی اوزوکدور. خالچانین اوستونده دوروب دئییه‌سن «ای سحرلی خالچا منی فلان یئره آپار» او ساعت اوچا - اوچا آپاراجاق. اوزوکدن ده نه دیلک ایسته‌سن حاضر اولاجاق. بو ایکی شئی اوچ دئوین آراسیندا بؤله بیلیمیریک.

احمد فکرلشدی کی بو دئولرین الیندن قورتارماق اوچون بیر یاخشی فن ایشلتسین.

دئدی:

- آی دئو قارداشلار. سیز او شئی‌لری قویون منیم یانیمدا من بو داغین باشیندان بیر داش آتیم. سیز اوچونوز ده گئدین اونون دالینجا. کیم داشی تئز گتیرسه خالچا اونون، اوزوک ایکینجی گلنه‌نین، کیم لاپ آخردا گلسه داها اؤز بختیندن کوسسون. دئولر راضی اولدورلار.

احمد بیر یئکه داشی داغ آشاغی یووار لادی. داش تپه‌سی آشاغی ائله گئدیردی کی ایلدیریم کیمی دئولر داشین دالینجا قاچیر دیلار. ائله دیولر بیر آز آرالانان کیمی احمد اوزوگی بار ماغینا تاخیب. ایتی - پیشیگی خالچانین اوستونده اوتوردوب دئدی:

- ای سحرلی خالچا بیزی بو ساعت آپار ائویمیزه!

او ساعت خالچا گۆیه قالخیب اونلاری گتیردی ائولرینه. احمد ائولرینه چاتان کیمی اوزونو بارماغینداکی اوزوگه توتوب دئدی:

- ای سحرلی اوزوک، سندن بیر عمارت ایسته‌ییرم کی بیر کرپیجی قیزیلدان بیر کرپیجی گوموشدن اولسون، اؤزوده او قدر هوندور اولسون کی باشی بولوتدان نم چکسین.

او ساعت بیردن گۆردو کی اونون ایسته‌دیگیندن ده قشنگ بیر عمارت حاضر اولدو. احمدین نه‌سی بو ایشه معطل قالدی ائوین تعریفی هر یئره یاییلدی. خبر گئدیب پادشاه دا چاتدی.

پادشاه وزیرینی چاغیریب دئدی:

- وزیر، دئییرلر کی احمد آدلی اوغلانین بیر عمارتی وار کی منیم ساراییم اونون یانیندا
تویله یه اوخشاییر. بو دوز دورسه؟

وزیر دئدی:

- بلی. من ده ائشیتیمیشم.

پادشاه دئدی:

- نه ائده ک بو ائوی اونون الیندن چیخاراق.

وزیر دئدی:

- ای پادشاه. بو سرّی اؤیره‌نمک اوچون گرەک بیر کوبه گیرەن قاری تاپاق. اولجه ایشی اونا
حواله ائدهک. گۆرهک نه چیخیر.

پادشاه امر ائلدی او ساعت بیر کوبه گیرەن قاری گتیردیلر. پادشاه باخیب گۆردو بو ائله بیر
قاری دیر کی اوزونه باخاندا آدامین زهله‌سی گئدیر. گۆزلری چپ، آغزی ایری، قیچلاری توپال،
بئلی دونقار، قاش - قاباغیندان دا زهرمار تۆکولور.

پادشاه دئدی:

- وزیر بو کی شیل - کوتون بیریدیر. دوز یئرده یئرییه بیلیمیر. عقلیم کسمیر کی بونون الیندن
ایش گله.

قاری دئدی:

- ای پادشاه. سن منیم سیر - صفتیمه باخما. گۆردوگوم ایشه باخ. دئی گۆروم منی نه اوچون
چاغیر ییسان؟

پادشاه دئدی:

- قاری دئییرلر کی منیم تورپاغیمدان اوز اقلاردا ائله بیر عمارت وار کی ساراییم اونون یانیندا
تویله یه اوخشاییر. سنی چاغیر ماقدامقصدیم اودور کی اولجه اورانی تاپ، سونرا دا اونون
سرّینی اؤیره‌ن گۆرهک او ائوی نه ایله تیکدیر یبلر. اؤزوده ائله بیر تدبیر تۆک کی ائوی اونون
الیندن چیخارداق.

قاری دئدی:

- ساغ اولموش. بئله ایشلر منیم الیمده سو ایچیمی کیمی بیر شئیدیر. گونو بو گون تاپارام.
قاری شاهین یانیندان چیخیب دوز ائوینه گلدی. گیردی کوپون ایچینه. یوکونو بوردی.
نریلتی - گورولتو قالخدی. گۆیه. قاری کوپون ایچینده هر یئره دوران ایلیردی. بیر ده گۆردی
اوزاقدان بیر ائوگۆرونور. ائله بیل گون چیخیب هر یئره ایشیق سالیر. کوپو سوردی او طرفه
گلیب شهرین کناریندا خرابه‌لیکده اندی یئره. کوپدن چیخیب اؤزونه یئتمیش یئردن سیقال

وئردی. بیر الینه عصا، بیر الینه تسبیح آلیب، گلدی همین عمارتین قاباغینا. گۆردو احمدین ننهسی پنجره دن ائشیگه باخیر. قاری پنجره نین قاباغیندان کئچنده بیر آیاغینی بوش قویوب تاپپیلتی ایله ییخیلدی یئره. باشلادی یالاندان آه وزار ائله مگه. احمدین ننه سینین قاری یا یازیغی گلدی. گلیب قارینی یئردن قالدیریب ائوینه آپاردی. ائله قاری دا بونو ایسته ییردی.

احمدین ننه سی دئدی:

- آی باجی هارا گئدیردین؟

قاری شیرین دیلینی ایشه سالیب دئدی:

- من کاسب آروادام هیچ کسیم یوخدور. ائله سنین کیمی انصافلی آدمالارین سفره لریندن آرتیق قالان قیرینتیلاری وئریلر، بیر تهر دولانیرام. آجیندان قیچیمدا طاقت قالمامیشدیر دییه باشیم هرلندی ییخیلدیم.

احمدین ننه سینین قاری یا یازیغی گلدی. گتیریب اونا یئمک وئردی. قاری دویونجا یئییب دویاندان سونرا، یاغلی دیلینی ایشه سالیب. شیرین - شیرین ائله صحبتلر ائتدی کی آروادین خوشونا گلدی. کوپ قاریسی گۆردی فرصتدی اودور کی دئدی:

- آی باجی گۆرورم اوره گی آچیق آداما اوخشاییرسان، سوروشماق عیب اولماسین، گۆره سن بو جاه و جلالی سنین نوه نئجه دوزلدیب؟

احمدین ننه سی دئدی:

- آی باجی، سؤز اؤز آرامیزدا قالسین. گۆرورم آغزی بوتون آداما اوخشاییرسان. اودور کی سریمیزی بیرجه سنه دئییرم. نوه مین بارماغینداکی اوزوک سئحرلیدیر. اوندان هر نه ایسته سن او ساعت حاضر اولور. بو یئره سالدیغیمیز یاشیل خالچانین اوستونه چیخیب دیئه سن کی ای سحرلی خالچا. منی فلان یئره آپار. خالچا او ساعت قوش کیمی اوچوب آدمای اورا آپارار. بوتون بو جاه و جلالی همین خالچا ایله اوزوگون سایه سینده دوزلتمیشیک.

قاری ایسته دېگینه چاتمیشدی دییه داها شیرین - شیرین صحبت ائیلهدی. آخشام

اولدی احمد گلدی. اما قاری گئتمک ایسته مدی. یالاندان باشینی توتوب دئدی:

- یامان باشیم آغرییر. بو گئجه وقتی من نئجه گئده جه گم؟

احمدین ننه سی دئدی:

- آی باجی، نه چوخدی یئریمیز. بو گئجه بیزده یاتارسان. صباح یاخشی اولوب گئده رسن.

ائله قاری دا بونو ایسته ییردی. او ساعت آروادی قوجاقلایب او اوزوندن بو اوزوندن اؤپوب دئدی:

- باجی، گۆرورم سنی خوشبخت اولاسان. قالمیشدیم فکرده کی بو باش آغریسی ایله گئجه وقتی هارا گئدیم.

گنجه یاتماق وقتی گلنده قاری یئرینی قاپنین آغزیندا سالدیردی. احمد ایله ننه‌سی ده هره‌سی ائوین بیر طرفینده یاتدی‌لار. گنجه‌نین بیر وقتی کوپ قاریسی دوروب اونلارین بورونونا بیهوشدارو ایلتدی. اوغلانین بارماغیندان اوزوگی چیخارتدی. سحر لی خالچا ائوین یوخاری باشیندا یئر سالینمیشدی. قاری چیخدی خالچانین اوستونه اوزوگه دئدی:

- ای سحرلی اوزوک. کوپومو گتیر یانیم. احمدله ننه‌سی قالسین بوردا. بو عمارتله برابر منی آپار اؤز پادشاهیمیزین تورپاغینا.

قارنین آغزیندان سؤز چیخان کیمی بیر ده گۆردو کی خالچا قالخدی گۆیون اوزونه. بیرگۆز قیریمیندا چاتدی اؤز پادشاهینین تورپاغینا. اوزوکله خالچانی گۆتوروب گئتدی پادشاهین یانینا. بونلارین سحرلی اولدوغونو همین ائوین ده سحرلی اوزوکله تیکیلدیگینی سؤیله‌دی. پادشاه وزیر یی ده گۆتوروب، گئتدی عمارته باخماغا.

گۆردو دوغروندان بئله بیر عمارت هیچ بیر پادشاهین تورپاغیندا یوخدور. بونلار بوردا قالسینلار، گۆره‌ک احمدین باشینا نه گلدی. احمد یوخودان آییلیب بیر ده گۆردو له‌له کؤچوب یوردو قالیب، قوجا ننه‌سی ایله اؤز کهنه ائولرینده جیریق حصیر اوستونده اوزانیلار. او ساعت باشا دوشدو کی بوتون بو ایشلری ائله‌ین گنجه کی قاریدیر. احمدله ننه‌سی یئنه اول کی کیمی جوراب توخویوب ساتماقلا بیر قارنی آج بیر قارنی توخ دولاندیلار. قاری عمارتی آپاراند ایتله پیشیک حیطده اولدوغونا گۆره اونلاری آپارمامیشدی. بیر گون ایتله پیشیک بیر - بیرینه دئدیلر:

هیچ انصاف دئییل کی احمد بیزی اولومدن قورتاردی اما بیز اونا دار گونده کمک ائتمه - یک، گره ک نئجه اولورسا - اولسون، سحرلی اوزوگی، خالچانی تاپیب گتیره‌ک. ایتله پیشیک ائله همین گون باشلادیلار یول گئتمگه. ایتله پیشیک بو گئتمکله دوز قرخ گون یول گئتدیلر. چاپلار کئچدیلر، داغلار آشدیلار، آخردا گلیب چاتدی‌لار بیر کرپیجی قیزیلدان. بیر کرپیجی گوموشدن اولان سرایین اولدوغو اؤلکه‌یه.

ایتله پیشیک دوز گئتدیلر پادشاهین ائوینین قاباغینا. آینادان قاپیدان نه قدر بویاندیلارسا ایچری گیر مگه یئر تاپمادی‌لار. گۆردیلر پادشاه یاتیپ اوچان خالچا دا تختین قاباغیندا یئر سالینیب. اما اوزوک اونون بارماغیندا یوخدور اوزوگون بیر نشانه‌سی وار ایدی کی همیشه گون کیمی ایشیق وئردی. پیشیک گۆردو کی پادشاه نفس آلدیقجا آغزیندان ایشیق چیخیر. او ساعت بیلدیلر که اوزوک دیلینین آلتیندادیر.

پیشیک او طرف بو طرفه بویلاندی، بیرده گۆردو کی بیرسیچان قاپی نین آلتیندان چیخیب قاچدی. تئز آتیلیب سیچانی توتدی. سیچان گۆزونون یاشینی آخیدیپ یالوارا - یالوارا دئدی:

- سنی آند وئیریم آنانین سودونه، منی یئمه. بالالاریم وار، آجدیرلار. اونلارایئمک آپاریرام. پیشیک دئدی:

- سنینله بیر شرطیم وار. اونو ائله سن سنی یئمهرم. گرەک سن قاپی نین آلتیندان بیر دئشیک آچاسان. ایکیمیز ده اورادان گیرەک ایچری. پادشاهین دیلینین آلتیندا بیر اوزوک وار. اونو چیخاردیب وئره سن منه. سونرا سنینله ایشیم اولماز. سیچان الینی گۆزونون اوستونه قویوب دئدی: - باش اوسته.

سیچان او ساعت دیشی ایله قاپی نین تخته سیننی کسب بیر دئشیک آچدی. پیشیکله گیردیلر ایچری. پیشیک دوز دیرماشیب جفده نی یوخاریدان آچدی. قاپی نین آراسینی آچیق قویدو. گۆردولر پادشاه تختین اوسته فیسا - فیسلا یاتیر. پیشیک تئز یئردن خالچانی قاتلاب وئردی ایته. سیچان تختین اوسته او طرف بو طرفه هوپانیب چیخدی پادشاهین سینه سینین اوستونه. یاواشجا قویروغونون اوجونو پادشاهین بورنونون دئشیگینه سالدی. پادشاه آسقیردی. اوزوک آغزیندان سیچراییب یئره دوشدو. پیشیک اوزوگی گۆتوروب سیچانا راضی لیق ائله ییب چیخدی ائشیکه. ایت خالچانی پیشیک ده اوزوگی گۆتوروب، گلدیلر احمدین یانینا. اوزوگی وئردیلر اونا. احمد ایتله پیشیکدن چوخ راضی قالدی. اونلارین باشینی سیغاللادی سونرا سحر لی اوزوگی بارماغینا تاختیب دئدی:

- ای سحرلی اوزوک قیزیل کریجلی عمارتی سندن ایسته ییرم. سۆز احمدین آغزیندان چیخان کیمی بیرده گۆردو ننه سی ایله همین عمارتین ایچینه دیر. او گئندن ایتله پیشیک عمارتین دورد طرفینی گۆزله ییب. هنده ورینه هیچ کسی بوراخمادیلار.

احمد ننه سینه دئدی:

- ننه. گۆردونمو یاخشی لیق ایتمز؟ من وقتی ایله ایتله پیشیکه یاخشی لیق ائله میشدیم. ایندی ده اونلار عوضینی چیخدیلار.

خئیره سؤیله مز

بعضی آداملار هر نه سوروشسان اناسنا پیس خبرلر وئره لرلر. خئیر سۆز آغیزلاریندان چیخماز. بونلار «خیره سؤیله مز» آدام دئیهرلر. بیر گون بیر «مشهد» دن قاییت میشدی کند اهلی پئشوازا گلمیشدیلر. هامی خوش گلدین دئییر زیارت قبول دئیه الینی سیخیردیلار. بیر زامان گۆردو بیر مشهور خئیره سؤیلمز شخص لردن بیر قاباغا گلیر. ال وئریب اؤپوشندن سونرا مشهددن گلن آدام اؤز یانیندا دئدی: من بوندان هر کیمی سوروشسام دئیه جک کی اؤلوب دور،

یاخشی سی بودور بیر قره ایتیمیز وار اونو سوروشوم. دئسه ده اؤلوب دور، جهنمه جن، اهمیتی یوخدور. بو منظور ایله دئدی:

- فلانکس بیزیم بیر قره ایتیمیز وارایدی اونه حالدادیر؟

خئیره سؤیلهمز غمگین قیافه توتاراق جواب وئردی کی:

- اؤلدودا...

مشهدی کیشی اوره گینده گولومسه نه رک، گئنه سوروشدو.

- اء...نه جور اولدو اؤلدو؟

خئیره سؤیلمهز دئدی:

- واللہ او ساری اینه گیز موندار اولاندان سونرا اونون اتیندن یئمیشدی اودور کی اؤلدو.

مشهدینی بیر آز نیگرانلیق باسدی دوباره سوروشدو:

- اینه ک نییه اؤلدو بس؟...

خئیره سؤیلهمز بیر آه چکیب دئدی:

ائج... صاحبسیز مال اوجور اولاردا... رحمتلیک آنان مرحوم اولاندان سونرا داها اینه گه

باخان اولمادی اؤلدودا. مشهدی نین بدنه سیلکه لندی.

- ای وای دئدی... آنام اؤلوب دور؟ اونون کی بیر زادی دگیلیدی.

خئیره سؤیلهمز کدرلی حالدا:

- واللہ نه دئییم... اوغلانلار یزین قویویا دوشوب اؤلمه گینی ائشیدنده بیردن ائله یازیغین باغری

چاتدادی... بئچارا...

مشهدی کیشی ایکی الی باشینا ووراراق:

- اوغلانلار قویویا دوشدولر؟... اونلار قویوباشیندانه قاییریر دیلار؟

خئیره سؤیلهمز بیر آز دوروقسوناراق:

- ائی بابا... نه قدهر کی رحمتلیک آنالاری ساغ ایدی اوشاقلاری قویمازدی ائودن ائشیگه

چیخسینلار. اما...

مشهدی کیشی باشینی، ساققالینی یولوب آغلایاراق سوروشدو کی:

- توفاقین داغیلسین بوخبرلرین ایله... دئی گؤروم بیزیم ائوده ساغ قالان وار یا یوخ؟

خئیره سؤیلهمز دئدی:

- واللہ من بوندان آرتیق بیرزاد بیلیمیرم. آنجاق ایندی گلنده گؤردوم کی سیزین کوچه

قاپیزی پالچیقلا ییبلار، ایکی نفر حیه طیزه سامان بوشالديرلار.

شاه عباس و درویش حسین



بیری واریدی، بیری یوخیدی، اصفهان شهرینده بیر پینهچی واریدی کی شاه عباسا چوخ بنزه یردی. شاه عباس دا بونو بیلیردی بیر گون شاه عباس تصمیم توتورکی درویش لباسیندا تبریزه گئدی، اورانیــن وضعیتین دن، مأمورلارین خلق ایله رفتارلاریندان خبردار اولسون. اما گئچمیش ده شاهلار پایتختلریندن اوزاخلاشایدیلار، مخالفلری باش قووزاییــب، تاج وتخته صاحب اولاردیلار. اودورکی شاه عباس وزیرینه دئدی کی منیم سفریم مومکوندور کی اوزونا چکسین،

اساسلی بیر فیکیر ائتمک لازیمدیر. شاه ایله وزیر بئله مصلحت گؤردولر کی شاهین دوشمانلاری اونون غثیت ائتدیگیندن خبردار اولماماقلاری اوچون او پینهچی نی گتیریب سرایدار قالسین. آنجاق شاهین خصوصی ایشلرینه ابدأ دخالت ائتمه سین.

وزیرین امری ایله بیر آروادا بیر مقدار یاغلی کؤکه وئردیلرکی نذیر عنوانی ایله بازارا آپاریب، پایلا سین او کؤکه لردن بیرینه بئهوش داری وورولموشدو، اونو پینهچیه وئردی. پینهچی یئمک همین آشدی. وزیرین آداملاری تنزلیکله اونو بیر پالازا بورویوب سالدیلار. دؤرت نفر گؤزهل کنیزده اونون اطرافیندا دوروب اونا یئلپیک ایله یئل وورماغا مشغول اولدولار.

شاه عباس بئله گؤردوکده درویش لباسی گئییب، آز گلدی، چوخ گلدی بیر مدتدن سونرا تبریزه یئتیشدی. بیر گون گزه گزه یولو گجیل قاپیسینا دوشدو. قدیم زمان گجیل قاپیسیندا بیر قبرستانلیق واریدی اونون اطرافیندا گئیش و آچیق بیر یئر اولدوغونا گؤره بیر طرفینده درویشلر معرکه توتار بیر طرفینده میمون اوینادان، ایلان اوینادان، کندیربازلوق ائیلن، کؤهنه شئی - شوی ساتان وسایره بوکیمی بساطلار قورولارمیش. شاه عباس گؤردو بیر نفر درویش معرکه قوروبدو. بودا آریا گیرهرک بیر عرفانی شعر ی خوش سس ایله اوخوماغا باشلادی. سونرا دا دؤره ده کیلردن دؤوران ییغدی. تماشاجیلار شاه عباسین سؤزلریندن و سسیندن خوشلاری گلدیگی اوچون آرتیق پول وئردیلر. شاه عباس دا او پوللارین هامیسی

گتیریب او درویشین کشگولونه تۆکدو. او درویش کی آدینا درویش حسین دئییردیلر دئدی: بابا درویش بو پوللاری سنه وئریبدیلر سن ده گۆتورمه لیسن. شاه عباس کی اؤزونو درویش عباس آدی ایله تانیئتدیریدی، دئدی: یوخ معرکه نی سن قورموشدون سنه ده یئتیشر. درویش حسین دئدی بس گل یاری بۆلک. درویش عباس دئدی یوخ من بیر شاهی دا گۆتور مه رم. درویش حسینین اوندان خوشو گلدی. دئدی: بابا درویش ائله بیل کی سن بو شهرده غریب سن. دئدی: بلی درویش.

دئدی: بس ائله سه بو گئجه نی منه قوناق اول. درویش عباس دا قبول ائدیب درویش حسینین ائوینه گلدی. گئجه شام یئدیگدن سونرا درویش عباس دئدی: درویش حسین منیم عادتیمدی گئجه لر چیخیب شهری دولانارام و شهرین خلوت لیگیندن لذت آپارارام. درویش حسین دئدی اوجور اولسا من ده سنینله گلر م کی تک قالمیاسان.

بئله لیک له ایکی درویش ائودن چیخیب گزه - گزه بازارا طرف گلدیلر. بازارین ایچی قاراللیق ایدی. بیرده گۆردولر کی بیر یئردن بیر ایشیق گۆرونور و اوایشیقدا بیر نچه نفر الله-شمه ده دیرلر.

درویش عباس دئدی: گئدهک گۆرهک اونلار نه قاییریلرلار. درویش حسین دئدی قارداش آغریماز باشیمیزانییه ساققیز سالاخ. بیزه نه واردی اونلار یا دارغادیلار یا اوغرو. هر حالدا بیزه خطردن سوایی بیر شئی یوخدور.

درویش عباس دئدی من گرهک گئدهم بونلارین ایشلریندن باش چیخاردام. سن گلیرسن گلمه. درویش حسین هر نه دئدی: جانیم، گوزوم گل بو داشلاری تۆک اته گیندن، قبول ائمه-دی. درویش حسین گۆردو یاخشی ده ییل کی قوناغینی اورادا تک قویا. ناچار قالاراق اونو نلاگلیب، او آدمالارا یاخینلاشدیلار. گۆردولر ایکی نفر بیر زرگار (زرگر) توکانی نین قاپیسینی سیندیریب بیر بۆیوک کیسه قیزیل ائشیکه چیخارایب اوچ حصه یه بۆلمکده دیرلر. درویش عباس دئدی: بونلار کیمدیر؟ درویش حسین دئدی بونلارین بیر ی دارغا غفار و بیر ی ده دارغا شاگردی ابراهیم دی، سسین چیخارتما. اونلار بیزیم بورادا اولدوغوموزو بیلسه لر اؤلوموموز یقین دیر.

دارغا غفار قیزیللاری اوچ بۆلدوکدن سونرا ابراهیمه دئدی. بو پایلارین بیرینی آپاریب قاضی نین ائوینه، بیرینی ده حاکمین ائوینه تحویل وئره رسن. بو بیر ی ده منیم پایممدی. سنه ده اؤز پاییمدان بیر زاد وئهرم.

ابراهیم دئدی آخی دارغا باشی بیز بو بازارین دارغاسیییق، بو بدبختلر بیزه پول وئریلر کی اونلارین، حجره لرین گۆزه تلیهک کی اوغرو آپارماسین. ایندی آلاها خوش گئتمز کی بیز اؤزوموز

اونلارین ماللارینی اوغورلویاق. اونلار بیزیم اومیدیمیزه گئدیب ائولرینده راحت یاتیدیلار. سحر دئمز لری کی سیز بو بازاردا ایدیز نجه اوغرو گلیب توکانی کسپ، سیز بیلمه میسیز.

دارغا دئدی آخماق - آخماق دانیشما سفنج کیشی. اونلار گئدیب حاکیمه یاقاضیا شکایت ائده جک لر اونلارین دا پایینی بودور قابقدان یوللو یورام دا... ابراهیم گئنه ده دئدی - آخی دارغا باشی بئله ایش یاخشی ایش ده بیل، انصاف سیز لیقدی...

دارغا باشی حیر صله نیب دئدی:

- آرتیق دانیشسان وئره رم بوینون وورارلار. بو سؤزلر سنه یئتیشمز. یاللاه گؤتور آپار، تنز یئتیر کی ایندی سحر آچیلار.

ابراهیم اطاعت ائده رک اوچ کیسه نی باغلیب دالیسینا آتاراق گئتدی. ابراهیم بازاردان چیخاندان سونرا درویش عباس اوجادان بیر اؤسگوردو. درویش حسینین اوره گی نین بندی لاپ قیریلدی الینی اونون آغزینا توتاراق دئدی:

- آلاه سنین ائوین ییخسین، توافغین داغیلسین، نه قاییریرسان؟ بیزی اؤلومه وئرمک ایسته ییرسن؟ اما شانس گتیردیلر کی دارغاباشی ملتفت اولمادی. اکینجی دفعه درویش عباس لاپ اوجادان اؤسگوردو. درویش حسین اؤزونو درویش عباسین اوستونه سالاراق آغزینی برک - برک توتوب دئدی:

- ائوین ییخیلسین سن دلی سن، نه سن، نه ایش گؤرورسن؟

اما داها ایش ایشدن کئچمیشدی. دارغا اونلارین سسلرینی ائشیدیب بیر فیشقا چالیدی. قراوللار تۆکولوب درویشلری توتدولار. دارغا دئدی کی:

- هان... پس سیز سیز کی هر گئجه گلیب بوتوکانلاری کسیر سیز، یاخشی الیمه دوشدوز. درویش حسین یالوارماغا باشلادی کی: واللاه، باللاه بیز اوغرو دئییلیک. آند ایچدی کی بیزیم هئچ زاددان خبریمیز یوخدو. درویش بابانین بیر ییک، آنجاق بو آخماق اوغلو آخماق بیزی ائودن ائشیکه چکیب، بازارا گتیردی کی بیر آز دولاناق... یوخسا بیز اوغرو دئییلیک. درویش عباس دئدی:

- یوخ آغا، بویالان دئییر. بوتوکانلاری بیز کسیریک، بیزیم ایشیمیز ائله اوغورلوقدو. درویش حسین آجیق لی حالدا قایدیب دئدی:

- کیشی سن مگر دلی سن؟ بیز نه وقت توکان کسمیشیک، نییه یالاندان بیزه گناه دوزه - لدرسن؟

سونرا دؤنوب دارغا باشینا دئدی:

- آغا واللده بویالان دئییر، بیزیم اصلا روحوموزون دا بوایشلردن خبری یوخدو. درویش عباس قایدیب دئدی:

- آغا بودرویش یالان دئییر توکانلارین هامیسینی بیز کسیریک. بیزیم ائله ایشیمیز بودور. درویشلرین ایکیسینی ده سورویوب، حکومت حبسخاناسینا آپاردیلار. سحر دارغا قضیهنی حاکمه و قاضیا دئدی کی: ایکی نفر آدام توتמושوخ، بیرری دلی کیمین بیر زاددی، اؤزواندایچیرکی توکانلاری بیز کسیریک. دئدیلر. یاخشی اولدو بونلاری دارا چکیریک خالقین ظننی ایتر، داهای بیزه بدگمان اولمازلار.

اما ائشیدین درویشلردن ائله کی درویشلرین ایکیسینی بیر زیندانا سالدیلار درویش حسین دوشدو درویش عباسین جانینا، اوکی وار ووروب، یورولاندان سورا دئدی:

- فلان، فلان اولموش بیز نه وقت توکان کسمیشدیک کی اؤزون دردسره سالدین کی هئج، منی ده یازیق، بیچاره ائله دین، گناهسیز یئرله اولوم آیاغینا گتیردین، بالالاریمی یئتیم قویدون.

درویش حسین دئییب - دئییب قیزیشاندان سونرا گئنه ده دوروب درویش عباسی سالدیردی کؤتک آلتینا، اه تینی دیشله بیردی. درویش عباس دا هئج زاد دئمیردی.

القصة سحر چاغی ایکیسینی ده گؤتوروب حاکیمین و سورا دا قاضی نین یانینا آپاردیلار. درویش عباس دئدی:

- آلاهدان گیزلین دئییل، سیزدن نه گیزلین، توکانلاری بیز ایکیمیز کسیردیک. درویش حسین هر نه آند ایچدی دئدیلر یوخ اؤز یولداشین دئییر، دانماغین فایداسی یوخدو. درویشلری دوباره زیندانا قایتاردیلار. قرار اولدوکی کندلرده، شهرده جار چکسینلرکی بیر گون هامی گلیب، شهرین مئیدانیندا ییغیشسینلار کی ایکی نفر چوخ زبردست اوغرونو دارا چکه جکلر.

اما درویش عباس زیندانا قایتدیقدان سونرا بیر کاغاز وزیر آلاهدا وئردی خانا یازیب قضیهنی شرح وئردی و سفارش ائله دی کی تئزلیک ایله اونلارین هامیسینی اصفهانا ایسته سین. بیرمی دانه قیزیل سیککه سی ده کؤره گینده گیزلتمیش ایدی چیخاردیب بیر نفر قراوولا وئردی دئدی بو قیزیللارین اونو سنین، اونونودا بیر امین آداما وئر بو کاغازی تئزلیک ایله وزیر آلاهدا - وئردی خانا یئتیرسین.

وزیر کاغازی آلان ساعات ال - آیاغا دوشوب فوری بیر رسمی فرمان یازدی، ایکی چاپار ایله تبریزه یولاسالدی کی حاکیمه یئتیرسینلر. چاپارلار گئجه گوندوزه سالیب کاغازی تبریز حاکیمینه یئتیردیلر. حاکیم کاغازی آچیب گؤردوکی وزیر آلاهدا وئردی خان شاه عباسین طرفیندن یازیب دی کی: ائشیتیمیشم نچه وقت ایددی تبریزده اوغورلوق تاپیلیمیش و گئجه لر

توکان بازاری کسیر میشلر وسیز ایندی اوغرولاری تاپمیسیز تغزلیک ایله اؤزون وقاضی و اوغرولاری توتانلاری، اوغرولارلا بیرلیکده اصفهانا گۆنده رین. هم اوغرولار بورادا جزالینه یئتیشسین، هم ده دؤولت خدمتگذارلاری خلعت لرینی آلسینلار.

حاکیم چوخ شاداولوب قاضیادا خبر وئردی: صاباح بئش یوز آتلی گۆتوروب دارغاباشینی و ابراهیمی داگۆتوره رک اوغرولار ایله بیرلیکده اصفهانا ساری یولا دوشدولر.

درویش حسین ایشین پیسلیگینی سئچدیکده داها اصفهاندا داردان آسیلماغینی یقین گۆردوکده یومولوب اللرینی درویش عباسین بوغازینا قویاراق بوغماق ایسته دی. حاکیمین امری ایله درویش حسین قوللارینی آغیر زنجیر ایله باغلادیلار ال - آیاغینا بوخوو ووردولار. حاکیم دئدی بو درویش عباس گۆرونورکی دوز آدامدی اونو ائله آچیق قویون راحت دولانسین خلاصه بومنوال ایله یول گلیب، قطع منازل، طی مراحل ائده رک اصفهانا بیر آغاج قالاناجان یئتیشدیلر. حاکیم دستور وئردی کی گئجه نی اورادا قالب یورغونلوقلارینی چیخاردیب وتوز - تور پاقلارینی تمیزله ییب، صاباح تئردن شهره گیرسینلر. قافله دوشدو، هامی وسائل لرینی تمیزله مه گه باشلادیلار. درویش عباس دا گئجه قارانیقدا دولانا - دولانا اوزاخلاشیب شهره طرف قاچدی و اؤزونو دربارا یئتیردی.

اما ایندی سیزه کیمدن دئییم، اوشاه عباسین یئرینده اوتوران پینه چی دن دئییم. پینه چی شاهین سرایندا ایپک یورغان دوشه یین اوستونده هوشا گلدیکده اگنینه کی فاخر لباسلاری، اؤزونو قوتوکی ایله دوزه لمیش یورغان، دوشک - بالیشلارین ایچینده قویلانمیش حالدا، بیر شاهانه عمارت ایچینده گۆردوکده گۆزلرینی سیغارلاییب، آچدی. ائله بیلدی کی یوخو گۆرور. بوزمان اطرافیندا کی گۆزل کینزلر اونون آییلدیغینی گۆردوکده، «قوربان سلام، سحریز خئییر» دئییه تعظیم ائتدیلر.

پینه چی بیر - ایکی دفعه بسم الله دئدی کی اگر بونلار اجنه اولسالار قاچسینلار. اما قاچان اولمادی، عکسینه اولاراق قیزلار گلیب آل - آیاغینی اوودولار، ایکی حوری کیمی قیز، قیزیل آفتافا - لگن ایله سوتؤکوب ال - آیاغینی یویوب، یوموشاق حوله لر ایله قورولادیلار. پینه چی مات قالمیشدی، هامی قوربان - قوربان دئییه تعظیم ائدیردیلر. اؤز - اؤزونه دئییردی کی بونلار یوخو دا اولسا چوخ شیرین یوخودو. یاخشی سی اودورکی لذت آپاریم هر نه اولور اولسون. بو زمان جور به جور خوره کلر ایله دولو اولان نئچه مجمعی گتیردیلر. پینه چی او خۆره - کلری او وقتا کیمی نه گۆرموش، نه ده حتتا آدلارینی ائشیتیمیشدی. گۆرمه میش آداملار کیمی اؤزونو سالدی خۆره کلرین اوستونه، بیلمیردی کی آغزینا قویسون یا گۆزونه تپسین. بو

زمان بیر سرکرده ایچری گیریب تعظیم ائله ییب دئدی: قبله عالم! صدر اعظم اذن دخول ایسته ییر. پینه چی دئدی «سرده زن» ایستیرلر؟ کیم ایسته ییر؟

سرکرده دئدی: قوربان جناب وزیر شرفیات اولماق اوچون اجازه ایسته ییر. پینه چی ائله بیلدی کی ائو صاحابی گلیب «اجاره» ایسته ییر. دئدی: دئنه پولوم یوخدو، بیرده هله آی باشی اولمویوب کی...

وزیر کی پرده نین دالیسیندا دورموشدو گؤردو چوخ یوبانسا ایش خارابلاشاجاق، ایچری گیریب سلام و تعظیم ائله دی. پینه چی وزیرین دم - دستگاهین گؤردو کده اؤزونو ایتیریب جلد آیاغا قاوزانیب دئدی: قوربان بنده ایله فرمایشین وار؟ وزیر اولجه اشاره ائلدی کی قیزلار و سرکرده گئتسینلر. سورا دئدی: قبله عالم ساغ اولسون حتماً گئچن گئجه ناراحت یاتمیسین، بنده وزیر آلاهی وئردی خانام. اجازه بویور ساز کنیزلر گلیب بیر آز چالیب اویناسینلار، بلکه بیر آز حالیز دوزه له.

پینه چی بیر آز وزیره باخیب بیرقاه - قاه چکیب گولدو. سورا دئدی عیبی یوخدور گل سین - لر چال سینلار .

وزیر اللرینی بیر - بیرینه چالیدی قدا پرده لر کنارا گئدیب قیرخ اینجه بئل قیز هره سی نین الینده بیر جوهره موسیقی آلتی و بیر عده سی ده اوینویا - اوینویا دم توتوب موزیک سسی گؤیه قووزاندی. اوینایانلار سوزه - سوزه پینه چی نین قاباغیندا اویوز - بویوزا گئچیردیلر، بیر - بیریندن گؤزل ایدیلر. پینه چی بیلمیردی کی هانسینا باخسین. آنجاق آخماق - آخماق گولور و آغزی نین سویو آخیب ایپه ک پالتارلاری نین دؤشونو ایسلادیردی

او گوندن پینه چی ایشین نه اولدو غوندان باش چیخاردا بیلمدیگینه گؤره داها اصلا فیکیرلشمه دی، اؤز یانیندا دئدی ایندی کی من شاهانه بیر وضعیتده ناز و نعمت ایچینده غرقم هر نه اولورسا اولسون. من اؤز کئفیمده اولمالیام. هر گئجه ایکی کنیز بیر - ساغیندا، بیر - سولوندا یاتاردی. آخیرینجی گون کی شاه عباس سراپا وارد اولدو اتفاقاً ائله او گونده حرمخانا خواجه لریندن بیر ایش اوچون اونون یانینا گلدیگی اوچون، پینه چی شاهین حرمخاناسی اولدوغوندان خبردار اولموش دور. او خواجه نین واسطه سیله بیلیمیشدی کی اونون هر گئجه گؤردویو گول اوزلو کنیزلردن علاوه حرمخانه آدلی بیر یئرده نه قده رگؤزل - گؤزل خانیملار دا وارا میمش. اوگون دستور وئرمیشدی کی حرملردن بیر - حضورنا گل سین. شاهین سئوگیلی حرملریندن بیر - قوللوقا گلیمیشدی، اما نه جور اولسا حرملر بؤیوک آداملارین قیزلاری اولدوقلارینا گؤره دوشونجه لری ده چوخ ایدی. یئیشن کیمی پینه چی نین رفتاریندان، دانیشیغیندان شککه دوشموش و بیلیمیشدی کی بو پادشاه ده بیلیر. اونا گؤره ده بیر نفر ال

آلتیندان وزیرین ائوینه گۆندهریب قضیه‌نی خبر وئرمیشدی عین حالدا اؤزوده شاها دال بادال شراب ایچدیره‌رک صحبت ایله گئجه نی گئچیردیدی. وزیر سفارشی آلان کیمی دوروب ائو پالتاری ایله سرایا قاچدی. ائله اوزمان دا شاه عباس درویش پالتاریندا سرایا گیرمیشدی. وزیر شاه‌ی گۆردوکده تعظیم ائتدی. شاه پینه چی نین هاردا اولدو غونو سوروشدوقدا وزیر اوتاغی نشان وئردی، شاه گلیب پرده‌نین دالیسیندان باخیب حرمینی اوردا گۆردوکده قانی جوشه گلدی. حرمینه اشاره ائلدی کی ائشیگه چیخسین.

قیز شاه عباسی درویش لباسیندا گۆردوکده تانییب، پینه‌چیدن اجازه ایسته‌یه‌رک ائشیگه چیخدی، وزیر بیر آز بئهوش داری داواسی وئردی. قیز ایچری گلیب داوانی خلوتجه بیر پیالایا تۆکوب شراب ایله دولدوروب پینه‌چیه وئردی. پینه‌چی ایچن کیمی دالیسی اوسته آشدی. شاه عباس ایچری گیریب امر ائلدی پینه چی نین اؤز پالتار لارینی گئیدیریب آپاریب توکانینا قویسونلار. اوطرفدن تبریز حاکیمی نین آداملاری بیر زمان گۆردولر کی درویش عباس یوخدو. هریانی آختاردیلار تاپیلما‌دی. حاکیمه خبر وئردیلر. حاکیمین ایکی الی اولدو بیر باشی کی ایندی صاباح من شاها نه دئیه‌جگم؟
درویش حسین دئدی:

- من سیزه دئمه‌دیم بو ظالیمین اوغلو سیزین باشیزا بۆرک قویاجاق. آنجاق ائله من بئچارانی بدبخت ائله ییب، اؤزو قاچیب قورتاردی. حاکیم امر ائلدی آتلی لار تۆکولوب هر یانی گزیب، درویشی تاپیب گتیر سینلر آتلیلار تۆکولوب شهری کوچه به کوچه آختاردیلار. بازارا گلنده گۆردولر بیر پینه چی توکانی آچیخدی، بیر نفرده یاتیبدی، چیراغ یاندریدیلار گۆردولر همان درویش عباس دی. اما پینه چی لباسی گئییب دیر.
- وزیر قویما وورسونلار! منیم سرکرده‌لریم هانی؟
دوباره وورماغا باشلادیلار کی:

- آخماغین بیرى آخماق وزیر کیمدی؟ سرکرده کیمدی، یوخو گۆروبسن خئیر اولسون.
پینه‌چی دلی کیمین آیاغا قالخیب دئدی سیز کیمسیز نه جرئت ایله منیم سرايما گیرمیسیز؟
بس منیم سرکرده‌لریم هاردا دیلار؟ هئچ بیلیرسیز من کیمم، من قبله‌ی عالمم یئر اوزونون ظل-
الهی یام...

آتلیلار داها گولمک‌لرینی ساخلایا بیلیمیردیلر. اللرینی آغیزلارینا تپییب، گولوردولر. دئدیله‌ر آی کیشی یوخودا نه گۆروردون، دوش قاباغا گئده ک واکتیمیز یوخدو.
پینه‌چی دئدی هارا گئده‌ک؟ دئدیله‌ر

- یولداشین درویش حسینین یانینا بو دفعه آغیر زنجیرلر سنین کی‌دیر.

پینه چی دئدی:

- درویش حسین کیمدی؟ زنجیر نه‌دی؟

دئدیله:

- درویش حسین همان دیر کی گئجه‌لر بیرلیکده گئدیپ خالقین توکانینی کسیردیز.

پینه چی دئدی

- من اوغروده ییلم.

دئدیله:

بس نییه به ایندیه دک درویش حسین دئیردی بیز اوغرو ده ییلیک سن دئیردین کی یالان دئیر بیز تو کانلاری کسیر دیگ. ایندی بویول دئیرسن «نه حمام نه تاس؟» یاللاه دوش قاباغا گۆره ک.

خلاصه پینه چینی سورویه - سوزویه اوردویا گتیردیله و آغیر زنجیر لر بویونونا سالیب، آیا خلارینی باغلادیله، پینه چی چیغیریدی کی:
- آخی هانسی اوغرولق، هانسی توکان کسمک... واللله منیم خبریم یوخدو.
درویش حسین دئیردی:

- هه... ایندیه دک من دئیردیم بیزیم خبریمیز یوخدو، سن دئیردین یوخ، ائله بیزیم ایشیمیزدی! بیز توکانلاری کسیردیک ایندی نه اولدو سؤزون ده ییشدیردین؟ عاغلین باشان گلدی. اما داها سوووشوب ایندی داها بو قارا او قارالارا بنزه مز. سن ده دانسان من دئیرم کی بیزیم ایکیمیزین ایشیمیزدی سحر تزدن حاکیمین امری ایله اوردو آتلاندی و گلیب سراپا چاتدیله. شاه عباس اونلارین انتظاریندا ایدی. امر ائتدی کی وارد ائله سینلر. پادشاه ایکی دوستاقلاری گۆردوکده سوروشدو کی بونلار کیمدی؟ حاکیم تعظیم ائده رک عرض ائله دی کی:
- قوربان بونلار همان تبریزین مشهور اوغرولاریدی.

پینه چی باشلادی آغلاماغا کی: من اوغروده ییلم... منیم روحومون داخبری یوخدو.

درویش حسین قاباغا آتیلیب دئدی:

- قوربان بویالان دئیر بیز او یوق. تبریزین توکانلاری نین هامیسنی بیز ایکیمیز کسمیشیک اما بیرجه خواهیشیم وار. اودا بودور کی منی اوغورلوغا سالان بو یولداشیم دیر. اجازه وئرن من اؤزوم اؤز الیم ایله بونو بوغوم آجیغی جانیمدان چیخسین.

شاه دئدی کی بیر ساتور گتیرین وئرن بودرویشین الینه. درویش حسین ساتورو ائله ووردو کی پینه‌چی نین باشی گۆیده فیر لاندی. سونرا درویش حسین دؤنوب شاها دئدی کی: ایندی قوربان وئرن منیم ده بویونمو وورسونلار.

شاه دئدی:

- هله تلسمه واقتیندا...

سورا حاکیمدن سوروشدوکی: قضیه نه جور دو تعریف ائله...

حاکیم دئدی:

- قوربان بوایکی نفر نئچه وقت ایدی کی تبریز اهالسینی زاراگتیرمیشدیلر. ایندی خدمتیزده

باغلی دوروبلار بیرى جزاسینا یئتیشیب، او بیرسی قالیر. شاه دئدی:

- احسن

سونرا ایکی نفر سرکرده لرینه دئدی کی حاکیمی آپارین راحتلایین، یورغوندور. حاکیم شاد

اولدو. سر کرده لر اونو چیخاردیب حیطده قورولان اوچ دار آغاجی نین بیرى نین آلتیندا ساخلادیلار.

حاکیم دئدی نه ائله مک ایسته ییر سیز شاه بویوردو منی راحتلایین دئدی لر بوندان آرتیق

راحتلاماق اولماز. طنابی بوغازینا سالیب یوخاریا چکدیلر.

سورا شاه قاضی دن خبر آلدی، قاضی دئدی:

- قوربان بیز شریعت مأمورو بوق وظیفه میز بودور کی بوجور ملعونلاری توتوب جزالرینه یئتیره ک.

شاه امر ائتدی اونودا آپاریب راحت له سینلر.

سورا دارغادان بیر نئچه سؤز سوروشدو ودستور وئردی کی اونودا آپاریب راحتلا سینلار. شاه

درویش حسین ایله ابراهیمدان سوروشدو کی سیزده راحتلا شماق ایسته ییر سیز؟

هر ایکسی دئدی لر کی هر چند بیز اؤلدورولمه لی بیگ، لاکین اولجه بیر از راحتلا شاق

یاخشی اولار. شاه امر ائتدی اونلاری اوبیری لرین یانینا آپار سینلار اگر اونلارین وضع لریندن

خوشلاری گلسه اونلاری دا اورادا راحتلا سینلار.

ابراهیم ایله درویش حسینی حیطه گتیردی لر اونلار دار آغاجلارینی گؤردو کده قیشقیردی لر کی:

- قوربان غلط ائله میشیک، بیز چوخدا راحتیق. بوندان آرتیق راحا تلا شماق ایسته میریک.

شاه گولوب دئدی: درویش حسین من همان درویش عباسام کی سنه بیر بئله دردسر دوزه-

لتمیشم ایندی سنی تبریزه حاکیم و ابراهیمی دا تبریزده دارغا ائلدی م گئدین خالق ایله عدالت

وانصاف ایله رفتار ائله یین. بیزیم ده سؤزوموز بورادا باشا چاتدی. اونلار یئدی لر، ایچدی لر، قارا یئرده

گئچدی لر. سیزده یئیین، ایچین مطلب و مرادیزا یئتیشین.

ملک محمد^۱



بیری واریدی، بیری یوخودو. آلاهدان
سونرا هئچ کس یوخودو. بیر پادشاه
واریدی، اونون دا اوچ اوغلو واریدی بیری
ملک جمشید، بیری ملک خورشید و بیری
ده ملک محمد.

پادشاهین بیر باغی واریدی کی نه انی بللی-
ایدی، نه بویو. هر آغاجدان، هر میوه‌دن باغدا
تاپیلاردی. بیر آما آغاجی واریدی قیزیل آما
گتیره‌ردی. بیر قوجا باغبان دا واریدی بوباغا
یاخشی یئتیشردی. بیر گون باخیر گؤرور قیزیل

آمالاردان بیری دریلیب‌دیر، تله سیک قاچیر پادشاهین یانینا و دئییر:

- قبله‌ی عالم ساغ اولسون، یامان دیمه‌سین. بیر سؤزوم وار آمان وئرسز، دییه‌رم.

پادشاه بیغلارین، ائشیب دئییر: دانیش گؤره‌ک نه وار؟ قوجا باغبان قورخا قورخا دئییر
کی قیزیل آمالاردان بیرینی دریلر. آما بیلیم‌م کیم دریب. چوخ مومکون کی بیر اوغرو
گلیب دریب. پادشاه اوغلانلارینی چاغیریر و اونلاردان ایستیر بیرایش گؤرسونلر بلکه اوغرونو توتا
بیلدیلر. بؤیوک اوغلو، ملک جمشید دئییر:

- آتا جان، ایذن وئرسن، من بوگنجه باغدا کئشیک وئریب، اوغرونو توتوب، ساباح قوللوغونوزا
گتیره‌رم.

پادشاه ایذن وئریر. ملک جمشید اگلنجه قورور، پلو - چلو، کباب حاضرلاییب، یئییر -
ایچیر، زامان کئچیر، آنجاق گؤزلری قیزیشیب یوخویا دوشور. بیر زامان او یانیر، گؤرور کی قیزیل
آمادان بیری ده دریلیب! بیر باشی اولور، ایکی الی! آتاسی نین یانینا گئدیر پادشاه، اوغلونون
باش آیا غینی سوزوب، نه اولدوغونو بیلیر. ملک جمشید اوتانیر و باشینی قووزایا بیلیم‌ر.

^۱ راقم این سطور، ۱۸ قصه از ملیک محمد را از زبان مادرم گردآوری کرده‌ام که در فرصتی مناسب جهت چاپ آماده خواهم ساخت.

ملک خورشید، پادشاهین ایکینجی اوغلو، پادشاهین الیندن اؤپور و دئییر: - آتا جان ایذن وئر، بو گئجه من کتشیگ وئریم، اوغرونو توتوم.

شاه اومودسوز ملک خورشیده باخیب ایذن وئیر. او گئجه ده ملک خورشید کتشیگ دایانیر، آنجاق گئجه یاریسی، اونودا یوخوآپاریر. سحر چاغی اویانیر، گؤرور قیزیل آلمادان، بیر باشقاسی دا دریلیب. کور - پئشمان آتاسی نین یانینا گئدیر. داها سؤز یئری قالمامیشدیر. پادشاهین کیچیک اوغلو، ملک محمد پادشاهین قارشیندا دیزه کؤچوب دئییر:

- آتا جان. ایذن وئر بیر گئجه ده من کتشیگ چکیم. اولسون کی اوغرونو توتا بیلدیم.

شاه ایذن وئیر. ملک محمد گئدیر باغا. گئجه یاریسی گؤرور داها یوخو آمانینی کسیب. خنجر چکیب بیر بارماغین چیرتیر و یاراسینا دوز سپیر. داها یوخو حارام اولور. بیر زامان قولاغینا بیرسس گلیر. آیاغا قالخیر، گؤرور بیر دئو گلیب، الین آتیب قیزیل آلمانی درمهدهدیر. ملک محمد قیلینجینی چکیر دئوین قوللارینی وورور. دئو آلمانی بو شلاییب قاچیر. ملک محمد آلمانی گؤتوروب آتاسی نین یانینا گلیر و باشینا گله نی سؤیله ییر.

پادشاه دئییر: - احسن سنه اوغول. آنجاق سنین لیاقتین واردیر. قارداشلاریوی چاغیر و بیرگه دئولرین یوردونا گئدیپ قیزیل آلمالاری آلین گلین.

ملک محمد «باش اوسته» دئییب، قارداشلارینی چاغیریر. دئوین ایزینی توتوب، یولا دوشورلر، آز گئدیرلر، اوز گئدیرلر، دوز گئدیرلر بیر قویونون باشینا. "قویو، دئولرین دونیاسینا بیر یول دور". ملک جمشید دئییر:

- منی ساللایین، گئدیم قویونون ته هینده دئوین باشین کسیم، آلمالاری دا تاپیم گتیریم. ایپی ملک جمشیدین بئلینه باغلیرلار و قویویا ساللا ییرلار. هله چوخ کئچمه میشدی کی گؤرورلر چیغیریر:

- چکین یوخاری، چاتلادیم، پاتلادیم.

قارداشلاری تئز یوخاری چکیرلر. ملک خورشید دئییر:

- منی قویویا ساللایین، من گئدیپ دئولرین باشینی کسرم، قیزیل آلمالاری را تاپیب گتیره رم. ایپی ملک خورشیدین بئلینه باغلیرلار و قویویا ساللاییرلار.

هله چوخ کئچمه میشدی کی هارای چکیر:

- چکین یوخاری، چاتلادیم، پاتلادیم.

نوبه چاتیر، بالا قارداش ملک محمد. ملک محمد دئییر:

- ایندی منی قویویا ساللایین، چیغیر سام، باغیر سام کی چاتلادیم، پاتلادیم، منی یوخاری چکمه یین! آنجاق اوچ گوندن سونرا گلین قویو باشینا. ایپ ترپه نرسه، بیلین کی من دیری یم.

یوخ، ترپشمهسه، بیلین من اؤلموشم. ایپی ملک محمدین بئلینه باغلیرلار. آشاغی ساللایرلار، ملک محمد گؤرور چاتلاییر، پاتلاییر، سه سین چیخمارمیر. بیر آز دا آشاغی ساللایرلار، گؤرور آز قالیر دوغرانیب کسילה. یئنه ده سسین چیخمارماییر. آياقلاری یئره چاتیر گؤرور بیر یئکه باغدی، نه گؤزهل. هر طرف گولدو، چیچکدی. بولبولر اوخور. بیر یا نیقلی سس ده گلیر. قاباغا گئدیر، گؤرور بیر قیزوار، ائله گؤزهلدیر کی آی پارچاسی، آما یئرده اوتوروب و بیر دئو ده باشینی اونون دیزی اوسته قویوب، یوخلاییدیر. ملک محمد ایرهلی گئدیر. قیز اونو گؤروب دئییر: سن بوردا نئینه ییرسن؟ بورا نئجه گلمیسن؟ قوش بوردا توک تۆکور؟ سن کیمن؟

- من ملک محمد، قورخما، من سنی بوردان قورتارام، تکجه منه یول گؤستر. اونون عؤمور شوشه سی هایاندادی؟

قیز، دئوین عؤمور شوشه سین اوجا بیر رف اوستونده اولدوغونو گؤستردی و دئدی:
- شوشه نی یئره وورسان بو دئو اؤلر، آنجاق چیغیر ار و سندن ایسته یرکی بیر داها، یئره چالاسان، گؤزله، بونو تکرار ائتمیه سن یوخسا، دورار و داها اؤلمز.

ملک محمد اوخو قویدو کامانا. جان شوشه سین توشلاییب بیر اوخو ووردو، سالدی یئره. دئو یوخودان آییلیب، اوجا سسله قیشقیردی: الین قوروسون آی اده، بیر یول دا اونو وور یئره. آما ملک محمد بو ایشی گؤرمه دی. گؤی گورولدادی، ایلدیریم شاخدی، دئو یئره سه ره- له نیب اؤلدو. قیز قورتولوب قاچدی ملک محمد یانینا. آما او بیر ی اوتاقلاردا آیری قیزلار دا واریدی کی دئو لرین الینده اسیر ایدیلر. بیر - بیر گئدیب اولاری دا آزاد ائتدیلر. سونرا گلدیلر قویونون آلتینا. ملک محمد، قیزلارین بیرین بئلینه، ایپی باغلادی، قارداشلاری یوخاری چکدیلر. سونرا ایکینجی قیزی یوخاری چکدیلر. اوچونجو قیز ملک محمدی چوخ سئیردی دئدی:

ملک محمد، اگر منی ده اوسته یوللاسان، قارداشلارین ایپی کسر و سن داها یوخاری چیخا بیلمزسن. یادیندا اولسون کی بیر آزادان سونرا ایکی قوچ گله جک. بیر ی آغ، بیر ی قارا. ایکی آما وار بیر ی آغ، بیر ی قیر میزی. آغ آلمان ی آغ قوچا آتارسان و قیر میزی آلمان ی قارا قوچا. اوندا آغ قوچ سنی ایشیقلیق دنیا سینا گتیره و بیر - بیر یمیزی گؤره ریک.

اوچونجو قیزی دا یوخاری چکدیلر، آما قیز دئمیشکن، ایپی کسدیلر داها ملک محمدی یوخاری چکمه ییب، قویودا قویدولار. ملک محمد قویودا قالسین، گؤره ک قارداشلار نه ائتدیلر؟
ملک جمشید و ملک خورشید، اوچ قیزیلان پادشاهین یانینا گئدیب یالان - پالان توخودولار. ملک محمدین ایتمه گیندن دانیشدیلار. شاه، قیزلارین هر بیرینی بیر اوغلونا وئردی، آما اوچونجو قیز قارا گئییب یاس ساхлаماغا باشلادی. عهد ائتدی قیرخ گون قاراسینی

چیخارماییب، بو زامانا دک ملک محمد گلیب چیخماسا، او اؤز آتا یوردونا دؤنه جکدیر. آخی اودا بیر شاه قیزی دیر!

ملک محمد گؤزلهدی، بیردن قوچلارین سسینی ائشیتدی. گؤردو بیر جوت یئکه قوچ گلیر، بیر آغ، بیر قارا. آلمالاری آلدی الینه، آنجاق تله سیک اولدوغو اوچون ترسینه ووردو، آغ آلمانی قارا قوچا و قیرمیزی آلمانی آغ قوچا ووردو. آتیلیب میندی قره قوچا. قره قوچ ملک محمدی چیپدی یئره. ایکی قوچ دا آرادان چیخدیلار. ملک محمد دوشدو قارا دونیا.

ملک محمد گؤزلرینی اووا - اووا یولادوشدو، آغ - قارانی چتین لیکله سئچیردی. بیر قارینی گؤردو. اونا دئدی:

- قاری ننه، اولسا، منه بیر گئجه لیک پناه وئر!

قاری دئدی: - اولسون اوغلو، من ده تکم، آلاهدان سونرا هئج کیمیم یوخدور. گل گئده ک بیزده قال!

قاری ننه ملک محمدین یئرین سالیر. اؤزوده بیر بوجاقدا یاتیر. صاباح اولور ملک محمد یوخودان دورور. سو ایسته ییر. قاری نین بیر پیلا سویو واریدی. اونودا ملک محمد وئیر. ملک محمد آلیر سویو ایچمه یه، گؤرور سو ایگله نیبیدیر. دئییر:

- قاری ننه، نییه سویوز یوخدور؟ اولما بولاق بوردان چوخ اوزاقدیر؟

قاری بیر درین آه چکدی. دئدی:

- یوخ بالام، سو بولاغی یاخیندادیر، آنجاق نچه مدت اولارکی بیر اژدها بولاغین آغزین توتوب، هفته ده بیر جوان آپاریب اونا قوربان وئیریک. اژدها یئریندن قالخیر اونو یئمیه، بیر زینه سو گلیر، بیزده قاب - قاجا غیمیزی دولدو روروق. صاباح دا شاهین ایکینجی اوغلونو قوربان وئره یه ییک. اونون آداخلی سی اولان قیزدا، اونو تک قویما ییب ایکسی با هم قوربانلیق اولاجاقلار.

ملک محمد دورور آیاغا، قاریدان سوروشور:

- سیزین شهرده بیر دمیرچی وار، منه بیر قیلینج دوزه لده؟

قاری دئییر: واردی بالام.

قاری دمیرچی نی گؤسته ریر. ملک محمد بیر قیلینج دوزه لتدیریب، گئدیر شاهین یانینا:

- من ایشیق دونیادان گلیمش. بوردا غریبه ایم. ایذن وئیرین بوگون من اژدهانین یانینا

گئدیم. اونون آشینا سوقاتیم.

شاهلا وزیر چوخ سئوینیرلر. یئمک - ایچمک گتیریب، دئییرلر:

- سنی دنیا مالیندان بینیز ائده ریک، تکجه بیزی بو اژدهادان قورتار.

ملک محمد یولادوشدو، گلیر بولاق باشینا. گؤرور. بؤیوک بیر اژدها بولاق باشیندا یاتیب، قیلینجی چکیب حمله اندیر. اژدها آیاغا قالخیب ملک محمدی قانینا یلشدیرمه یه چالیشیر. آنجاق ملک محمد اژدهانی تیکهله ییب اؤلدورور. موشتولوق چاتیر شاه، سو یولو آچیلیر. مشعل لر یانديريرلار. شنلیک مجلسی قورورلار. شاه دئییر:

- ملک محمد، سنی مین یاشا، ایندی هر نه ایسته ییرسن، ایسته.

ملک محمد دئییر: - تکجه ایشیق دونیاسینا گنتمک آرزوسوندا یام. اولور سامنه بیر یول گؤسترین. شاه امر ائتدی سیمرغ گتیر سینلر، ملک محمدی ظولمات دونیاسیندان ایشیق دونیا یا آپارسین. نچه پارچات و بیر تولوق سو وئیرلر، دئییرلر: سیمرغ ات ایسته ینده بیر تیکه بو اتدن، سو ایسته ینده بو تولوقدان سو وئره رسن. سیمرغا قوللوق ائت آجما سین، یوخسایولدا قالارسیز.

ملک محمد میندی سیمرغون بنلینه. سو ایسته ینده، ملک محمد اونا سو وئردی، ات ایسته - ینده بیر تکیه ات وئردی. ایشیق دونیا یا یاخنیلا شیردی لار کی سیمرغ ات ایسته دی. آمما ات قورتولمو شدو. خنجر کی چکیب بودوندان بیر تیکه کسب، سیمرغا وئیر. سیمرغ گؤرور بوات شیرین دی. بیلیر کی اینسان اتی دی. اوتما ییر، آغزیندا ساخلا ییر. ایشیق دونیاسینا چاتارکن، سیمرغ یئره قونور. ملک محمد یئره انیر سیمرغدان ساغ اوللا شیب دایانیر. سیمرغ دئییر: دوش یولا گؤروم.

ملک محمد دئییر: من هله لیک یورغونام.

آما سیمرغ مطلبی انیر. آغزیندان اتی چیخاردیب ملک محمدین بودونا یاپیشدیریر. آیاغی دوزه لیب، آیاغا قالخیر. آما سیمرغ قانادیندان اوچ توک قوپاردیب ملک محمد وئیر و دئییر: - ها چان ایشین گیره دوشه بونلارین بیرینی یانديرارسان، من تئز خدمتیوه چاتارام و مو شکولووی حل ائده رم.

بونو دئییب، اوچور گئدیر.

ملک محمد اؤز وطنینده اؤزونو غریب گؤرور. گؤرور کی جاماعات قارا گئیینیلر. شهر باشندان دیبه یاسلی دیر. علتی نی سوروشور. دئییرلر:

- ایندی قیرخ گون اولار کی شاهین اوغلو ایتگین دوشوب، شاهیمیز یاس توتوب، بیزلرده قارا گئیینمشیک.

ملک محمد دوشونور نه خبردی. هله مهر و محبت اؤلمه ییب دیر. گئدیر بازارا، بیر زرگر یانیندا شاگیرد اولور.

ملک محمد قالسین بورادا، گؤره ک قیزدان نه خبر؟

اوجونجو قیز، ملک محمد ین سئو گیلیسی ۴۰ گون گۆزله ییب، داها خبر گلمیر. شاها سۆزیوللاییر: قبله ی عالم ساغ اولسون، ایندی وعدهمیز باشا چاتیپ ایذن وئر سهنیز داها من اؤز وطنیمه دؤنوم.

شاه دئییر: قیزیم من ملک محمدین عطرینی سندن آلیردیم ایندی سن گئدیرسن گئت آنجاق نه ایسته ییرسن مندن ایسته، سنین آتان دا شاه دیر، اونا لاییق اولسون. قیز فیکیرله شیر نه ایسته ییم کی بیر اوخلایکی نیشان ووروم. بلکه بیلدیم ملک محمد قاییدیپ گلیب دئییر:

- آتاجان، سیزین ساغلیغیز بیزه هم تۆؤحفه دیر، هم هدیه.

شاه چوخ اصرار ائتدیکده، قیز دئییر:

- من بیر دییرمان ایستیرم کی بوغدا تۆکم، قیزیل دارتا، آرپا تۆکم گوموش دارتا...

شاه مأمورلارینی بازارا گۆنده ریر، گئتسینلر گۆرسونلر بئله بیر زاد تاپا بیلرلر!؟

گلیرلر بیر زرگرین توکانینا کی ملک محمد اوردا شاگردلیک ائدیردی. اوستا اونلارا دئییر:

- من بئله بیر دییرمان گۆرمه میشم، دوزه لده بیلمه رم.

آما ملک محمد دئدی: دایانین، من بئله ده ییرمان دوزه لده رم. صاباح گلین آپارین.

اوستا حیرصه نیر: اوغلان یئکه - یئکه دانیشما، منی ده اؤلومه وئره رسن، ظارافات ائلیرسن؟

سن ایکی گونلوک بیر ناشی سان، دییر منی هاردان دوزه لده جکسن؟ بوغدا دارتیپ قیزیل

اون وئرسین، آرپا دارتیپ گوموش اونو وئرسین!

ملک محمد دئییر: اوستا، سنین ایشین اولماسین، سن پولون آل، من صاباحا دییرمانی اونلارا وئره رم.

ملک محمد چیخدی چۆله سیمرغون توکونویاندیردی. سیمرغ حاضیر اولدو. ملک محمد

ماجرانی دانیشدی. سیمرغ دئدی:

- اوره ک سۆزوو دوشوندوم. گۆزلریوی یوم! من ایندی دییر منی حاضیرلارام. قیزا گۆنده ر.

ملک محمد گۆزونو یومدو. آچدیقدا گۆردو دییرمان گۆزونون اؤنونده دیر. گۆتوروب گتیریر

توکانا. اوستا دا چوخ ناراحاندکی من نییه عاقلیمی وئردیم بئله بیر جوانا؟ سویون یوخودو،

چۆره یین یوخودو؟ بیر گۆردو ملک محمد گلیر، دییرمانی آپاریرلار. قیز بونو گۆردو کده اینانیر

کی ملک محمد دیری دی و وطنه قاییدیبدیر. شاها دئییر:

- مهربان آتا، من بیر تویوق ایستیرم کی قیزیل یومورتلا سین.

شاه یئنه مأمورلارینی گۆنده ریر زرگرین یانینا. اوستا بئله بیر تویوغون اولمادیغینی

دئدیکده، ملک محمد دئییر: صاباح گلین آپارین!

یئنه ملک محمد چؤله چیخیب، توکویانديرير، سيمرغ گلير. تويوغو گتير ير ملک محمد تويوغو شاهين مأمورلارينا وئرير. مأمورلار قيزين يانينا گئديب تويوغو وئريرلر. قيز دئير:

من ايندى زرگرين اؤزونو گؤرمک ايسته ييرم. مأمورلار گئديب ملک محمدی گتيريرلر. شاه گؤردو اؤزاوغلو دور. قيزينان اوغلونون اينی وئردی بير - بيرينه. قيرخ گون، قيرخ گئجه توی توندولار. ملک جمشيد، ملک خورشيد ده گلديلر. ملک محمد اونلاری باغيشلادی. شنلیک ائتديلر. يئديلر. ايچديلر مدّ - مورادينا يئتيشديلر. گؤيدن اوچ آلما دوشدو، بيری منيم، بيری سنين، بيری ناغيل ديه نين!

قورد ناغیلی

دئيرلر بير ايگيد کيشی نين بير ايگيدجه ده اوغلو وار ايميش. بير گون قيش فصلی بو اوغلان آیری بير کندن قاييدارکن بير دسته قوردا راست گلير. قورد قيشدا چوخ خطرلی اولار. بایدا قارينلاری توخ اولدوغونا گؤره آدام ايله ايشلری اولماز. اما قيشدا آجليقدان انسانا هوجوم گتيره لر و معمولاً ده تک اولمازلار. اونلار اولجه دالی آياقلاری ايله قاری، آدامين باش - گؤزونه سوووروب، کيربخديرار و بير لحظه غفلتدن استفاده ائده رک آدمی پارچالارلار. قورد تک اولسا اونون عهدده سيندن گلیمک چتين اولماز. بو زمان چاکتی چيخارديب قوللارينا دولاييب قوردون آغزينا وئره رک هميشه سفرده گؤتورولن آغاجلاری ايله اونون باشينا تاپدا ياراق اؤلدوره لر. و کنده بو جوړه قوردا غالب گلن لر آز دگيلر. الغرض: ايگيد و قورخماز جوان قوردلاردان بئشی نی اؤلدورور اؤزوده احتمالاً بير آز يارالانير. بو خبری آتایا وئردیک ده آتا دئيرکی:

- يوخ، منيم اوغلو يارالانماز، يارالانسا او منيم اوغلو اولاييلمز کندلی لر تعجب له سوروشور لارکی:

سنين اوغلون بئش قوردو اؤلدوروب نه اوچون سن اونون يارالانديغینی قبول ائده بيلميرسن؟ آتا دئيرکی:

- قولاق وئرین من اونون داستانینی دئييم گؤرون کی من حاقلیيام يا يوخ؟ آتا بو جوړه صحبت به باشلاير.

- جوان چاغلاريم دار بيزيم يئرده عجيب بير حادثه اوز وئره دی. اودا بو ایدی کی اؤلو، اؤلوب قويلانان گئجه سی بير حئیوان گليب، قبری قازيب اؤلونو چيخارديب يئیه ردی.

گونلرین بیر گونو ووردو منیم ایگیتلیکده چوخ مشهور اولان داییم اولدور. منیم ده داییمین جنازه سی چرخاردیلیب یئییلسه منیم اوچون چوخ باش آلچاقلیق اولایلردی. اودورکی دئدیم داییمین قبری نین یانیندا منیم اوچون بیر چوخور قازدیلار. گنجه سییرما قیلیج آلدیله چوخورا گیریب گیزلندیم.

گنجیله یاری لاری بیر قوردا بنزهر بیر حئیوانین قبره یاخینلاشیب آیاق طرفدن قبری سؤکمه گه باشلادیغینی سئچیب، قیلیج آلدیله اونون اوستونه یومولدوم. او حئیوان دا منی ساه ائتدی که ده (سئچدی که ده) منیم اوستومه آتیلدی اونون ضربه سیندن یا اینکه خوفدان، قده ره منیم آلیمدن چیخیب بیر طرفه توللاندی. قورد ایله من توتاقلاشدیق اولوم تهلهکه سینی قاباقدا گوردو که ده وار گوجوم ایله جانیمی ساخلا ماغا چالیشیردیم. ساعت لرله بیر - بیریمیز ایله قوجاقلاشیب سوروشدو که. گاه اومنی، گاه دا من اونو آلتا باسیردیق. بدنیم نئچه یئردن یارالانمیشدیر.

بو چکیشیب، سوروشمه هاوا ایشیقلا ناجان دوام تاپدی آز قالیردی کی من اونا زور گلیب باشینی یئره چیرپیپ داغیدام کی بیردن قیشقیردی کی:
- ائوین ییخیلسین! منی اولدورمه، من بیر قیزام گنجیله لر قورد دونونا گیریم. بئله لیک من اوندان آل چکیب، قورد دونونو چرخاردیب یاندریدقدان سونرا، اونون لا ائوله ندیم و بو اوغلان او ائولمه نین ثمره سی و او آروادین بالاسی دیر. اودور کی دئییرم قوردان اولانا قورد نئیلر؟

ایکینجی داستان

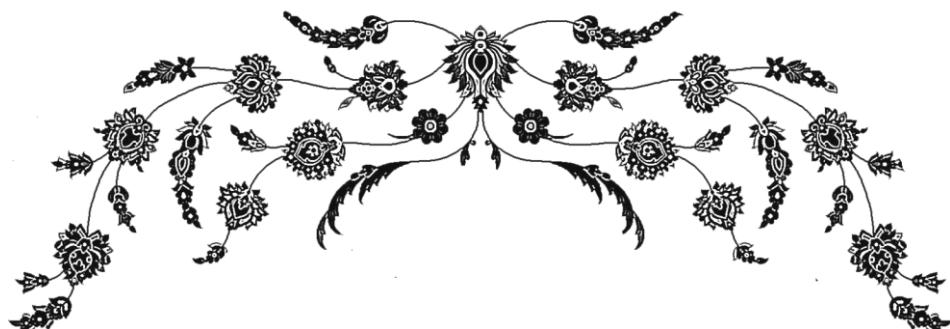
دئیهرلر بیر زمان کنده گنجیله لر قورد گلیب اوشاقلاری آپارارمیش. کند اهالیسی کندین اطرافین دا گنجیله لر سحره تکین کئشیک چکردیلر اما گننه ده بو ایش دوام تاپار و گنجیله بیر اوشاق یوخ اولارمیش.

کندلی لرین بیر ی بو باره ده اؤز آروادینا ظنین اولور. گنجیله آییق قالاراق، گودوب آروادین یئریندن ائشیگه چیخماسینی گؤرور. کیشی ده اونون دالیسینجا دوروب اونو بوسور. گؤرورکی آرواد قالاغین ایچینه گیردی اما بیر آز سونرا قلاق دان بیر قورد چیخیب دوواردان آتیلیب گئتدی. سحر ایشیقلا نندا ایسه گوردوکی قورد قایدیب گلیب، قالاغا داخل اولدو و آز مدتدن سونرا ایسه آرواد قلاق دان چیخیب گلیب یئرینه گیردی. سحر آرواد کهریزه سو گتیرمه گه گئندن دن سونرا، قالاغا گیریب اونون قورد دونون تاپیب گتیریب، تندیری یاندریب، یانار تندیرین ایچینه آتیر. دونون یانماق ایسی کهریزه آروادین بورنونا ده دیدیکده سه یینگی یئره

چیرپیب، شئییه چکه- چکه ائوه قاچیر. اما داها دون یانیب قورتارمیش و آرواد ایسه راحتلیغا چیخمیشدیر.

منابع و مأخذ:

- (۱) فصلنامه آذری، سایى ۸.
- (۲) امیر ارسلان نامدار، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۳) حسین کوردشبستری، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۴) ساعی، عاشیق حسین، امیر ارسلان، تبریز، ۱۳۸۲.
- (۵) امیر ارسلان، تبریز، کتابخانه فردوسی، بدون تاریخ.
- (۶) اسکندر پادشاهین ناغیلی، فریدون پور حسین، تبریز، ۱۳۷۰.
- (۷) بهرنگی، صمد، دهقانی، بهروز، افسانه‌های آذربایجان، تبریز.
- (۸) احمد افشار، آذر، افسانه‌های آذربایجان.
- (۹) جاوید، سلام الله، آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر، تهران، ۱۳۵۸.
- (۱۰) فرمانبر جهادی، شهین، افسانه‌های عامیانه آذربایجان، تبریز، ۱۳۷۳.
- (۱۱) کلهر، فریبا، گیل گمیش، تهران، ۱۳۷۵.
- (۱۲) یکانی زارع، پرویز، آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۷.
- (۱۳) تبریزی ممی (محمد رحیمی)، مللک محمد ناغیلی، تبریز، ۱۳۸۰.
- (۱۴) ارگون، نزهت، خلق ادبیاتی آنتالوژیسی، استانبول، ۱۹۳۸.
- (۱۵) طلعت اونای، داستان احمد حرامی، استانبول، ۱۹۴۶.
- (۱۶) جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتالوژیسی، ۴ جلد، باکی، ۱۹۹۴.
- (۱۷) افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- (۱۸) هئیت، جواد، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران، ۱۳۷۸.
- (۱۹) ولی یئف، واقیف، آذربایجان فولکلورو، باکی، ۱۹۸۵.



فصل هفتم



آتالار سۆزو

ضربالمثل یا «آتالار سۆزو» جمله‌ای کوتاه به نظم و یا نثر است اکثراً در بردارنده‌ی پند و نصیحت و یا به عبارت بهتر تجربه‌های انسانهای گذشته است. این جمله‌ی کوتاه که در قدیم به عنوان فلسفه و نتیجه زندگی مردم به شمار می‌آمده است می‌تواند برای آیندگان راهگشای و رهنمون باشد. ایجاز و کوتاهی لفظ، سادگی و روانی آتالار سۆز و عمق اندیشه‌های بکار رفته در آن هر شنونده‌ای را به افکاری عمیق فرو برده و او را به اندیشه وادار می‌دارد. این تجربه‌ها به سادگی به دست نیامده، بلکه در طول سده‌ها، شاید هزاره‌ها، صدها و هزاران مورد یکسان مشاهده شده، از سر گذشته و نتیجه آن در یک جمله‌ی آهنگین بیان شده است.

ضربالمثل جاری در زبان هر ملت و قومی، نماینده‌ی افکار و روحیات آن ملت و بهترین منبع پژوهش در حیات فرهنگی و اجتماعی آن ملت است. این مثلها، گنجینه‌هایی سرشار از تشخیص و تمیز و موقع شناسی ملت به شمار می‌آیند که به مرور و در طول تاریخ و بر اساس تجارب انسانهای دنیا دیده ضبط شده و در یادها و خاطره‌ها مانده است و شاید تعداد معدودی از آنها در زبان شاعران و نویسندگان ثبت شده است. این ضربالمثلها منبعی لایزال برای شاعران و نویسندگان بوده و هست و آنانکه بیشترین استفاده را از این گنجینه کرده‌اند در حقیقت توان آنرا داشته‌اند که زبان خود را به مردم نزدیک سازند و از همین روست که آثار نظامی گنجوی، صائب تبریزی و شهریار چون نقل و نباتی شیرین ورد زبان مردم است. حیدر بابای شهریار که اثری کوچک و کم حجم است بیشترین بهره را از اصطلاحات و ضربالمثلها کرده و به همین خاطر هم امروزه ورد زبان توده‌ی مردم از عوام تا خواص است.

ضربالمثل، منطق گوینده را چندین برابر کوبنده تر و گویاتر کرده و بحث و گفتگوی طولانی را کوتاه می‌سازد. به ندرت می‌توان شعری کلاسیک را در میان ضربالمثلها یافت بلکه این ضربالمثلهاست که در زبان شاعران گویا شده و دوباره به مردم برگشته است. فرهنگ آذربایجان از این لحاظ بسیار غنی و گسترده است و در طول سده‌ها و هزاره‌ها هزاران ضرب-المثل ساخته شده است که نمونه‌هایی را می‌خوانید:

«ضربالمثل» یا «آتالار سۆزو» جمله‌ی کوتاهی است به نثر یا نظم که مشتمل بر جنبه‌های اخلاقی و پندهای اجتماعی، سیاسی که برای راهنمایی نوع بشر مفید می‌باشد. مثل در ادبیات، یکی از صنایع ادب است که اکثر شعرا و نویسندگان به اندازه‌ی وسع خود از آن بهره گرفته‌اند. مثل دو خاستگاه ۱- مردمی ۲- دیوانی دارد. اکثر ضربالمثلها خاستگاه مردمی دارند

و در بین توده‌ی مردم دهان به دهان گشته، از نسلی به نسلی و از عصری به عصر دیگر منتقل شده و در پروسه‌ی انتقال صیقل یافته و زبانی شیوا بخود می‌گیرد. خالق اصلی این ضرب‌المثلها مردمی ناشناخته اند، ولی گاهی مضامین عالی اجتماعی و انسانی توسط شاعران در یک بیت یا حتی یک مصرع چنان بیان می‌شود که می‌تواند جای ضرب‌المثل را بگیرد. برخی از شاعران و نویسندگان نیز چنان تسلطی بر بیان مردم دارند که ضرب‌المثلها را از مردم گرفته و در فرم و قالب و آهنگی شیوا بیان می‌کنند و در اثر کثرت استعمال، ورد زبان مردم می‌شود.

«کتاب امثال سلیمان» یکی از قدیمیترین ضرب‌المثلهای مشرق زمین است که از قول حضرت سلیمان جهت آموزشهای اخلاقی، اجتماعی و اکتساب ادب و معرفت، عدالت و انصاف بیان شده‌اند.

کتاب «جامع‌التمثیل» از محمد حبله‌رودی علاوه بر جامع‌التمثیل، کتاب دیگری به نام «مجمع‌الامثال» نیز در همین زمینه دارد. حبله‌رودی در مقدمه‌ی جامع‌التمثیل مطرح می‌سازد که ترکان ضرب‌المثلهای خود را گرد آورده‌اند اما تازیان و فارسان هنوز در این زمینه کار نکرده اند. همو اضافه می‌کند که جامع‌التمثیل را به دستور شاه عباس صفوی و از زبان ترکی گردآوری شده است از جمله در ۱۴۰۰ سال پیش در کتیبه‌های اورخون و یئنی سئی صدها ضرب‌المثل ترکی نوشته شده است. دیوان لغات‌الترک که ۱۰۰۰ سال پیش به رشته‌ی تحریر درآمده بالغ بر ۳۰۰ ضرب‌المثل ترکی را در خود دارد. محمود کاشغری توانسته است این ضرب‌المثلها را گرد آورده و به زبان عربی نیز تشریح کند. بعد از دیوان لغات‌الترک، قدیمی‌ترین اثری که امثال و حکم ترکی را گرد آورده کتاب گرانسنگ دده قورقود می‌باشد. در همان ابتدای کتاب، دهها ضرب‌المثل پر مغزو آموزنده ذکر شده است، در متن کتاب نیز صدها ضرب‌المثل آمده است.

قوتادقو بلیک نیز که از قدیمیترین آثار ترکی است (۱۰۰۰ سال پیش نوشته شده است) ضرب‌المثلهای فراوانی را به نظم دارد. یوسف خاص حاجب توانسته است بسیاری از ضرب‌المثلها را به اوزان عروضی از نو بیان کند. از این گذشته شاعران بزرگ آذربایجان همچون قطران تبریزی، نظامی گنجوی، خاقانی شروانی و دیگران صدها ضرب‌المثل را از زبان و فرهنگ ترکی آذربایجان به فارسی ترجمه کرده و در اشعار خود وارد کرده و به ادبیات فارسی هدیه داده‌اند. نمی‌توان از خدمت نظامی گنجوی در این زمینه به راحتی گذشت. پروفیسور حمید آراسلی در تحقیق گرانسنگ خود نشان داده است که نظامی گنجوی صدها ضرب‌المثل آذربایجانی را به کسوت زبان فارسی در آورده است. این روند وام دهی ادبیات ملتهای همسایه از فرهنگ غنی آذربایجان در این ساحه بهره می‌برند.

عته‌الحقایق کتاب دیگری است که در ۹۰۰ سال پیش نوشته شده و حاوی صدها ضرب المثل ترکی است. اما شاید به جرأت می‌توان گفت که کار جمع‌آوری ضرب‌المثل‌های ترکی در زمان صفویان رونق گرفته و چندین مجموعه در این زمینه تألیف شده است. کتابی تحت عنوان «آتالار»^۱ که حدود ۵۰۰ سال پیش، به رشته‌ی تحریر در آمده و حاوی مقدار متنابهی از ضرب‌المثل‌های ترکی است.

در ادبیات دیوانی و ادبیات آشیق‌ها بخش‌هایی تحت عنوان «پندنامه»، «اندرزنامه»، «اوستاد نامه» و غیره هزاران امثال و حکم ترکی موجود است. در آناتولی نیز از ۵۰۰ سال پیش همت برای گردآوری ضرب‌المثل‌ها آغاز شده است از جمله دانشمندی به نام «شناسی» سپس دانشمند دیگری به نام «احمد بیگ پاشا» سپس احمد مدحت افندی و دهها عالم و ادیب به جمع‌آوری ضرب‌المثل‌های کهن را گردآوری کرده است. «دهری دیلچین» نیز کتاب «آتالار سؤزو» را گردآوری کرده است. در قرن بیستم گردآوری آتالار سؤزو در عثمانی راه و روش علمی را در پیش گرفته و دهها اثر ارزشمند نوشته شده است.

در جمهوری آذربایجان نیز با استفاده از امکانات آکادمیک دهها کتاب در این زمینه نوشته شده است. در آذربایجان ایران، عالمان زیادی بر روی ضرب‌المثل‌ها کار کرده و دهها کتاب گردآوری کرده‌اند. ناگفته نماند که بعد از انقلاب اسلامی، تمامی نشریاتی که صفحاتی را به زبان و ادبیات ترکی اختصاص داده‌اند همواره در هر شماره‌ای ستونی را به فولکلور آذربایجان اختصاص داده‌اند و بیشتر از همه به ضرب‌المثل‌ها جای داده‌اند. در اینجا می‌توان به کارهای ارزشمند: دکتر سلام‌الله جاوید در نگارش دو جلد کتاب فولکور آذربایجان، اوستاد یحیی شیدا در نشریه‌ی فروغ آزادی، عبدالکریم منظوری خامنه در مجله‌ی وارلیق و مجله‌ی تخصصی ائل دیلی و ادبیاتی (آذری) اشاره کرد. عالمانی هم که به نگارش و تألیف اینگونه کتابها پرداخته‌اند می‌توان دکتر حسین فیض‌الهی وحید، یعقوب قدس، زهره وفایی و دیگران اشاره کرد. ضرب-المثل‌ها بخشی از ادبیات شفاهی آذربایجان هستند که گنجینه‌ای غنی و پربار در برابر ما گذاشته‌اند. زبان ترکی از نظر وسعت و گسترش آتالار سؤزو شاید در بین خلق‌های جهان حرفی برای گفتن دارد. این ضرب‌المثل‌ها دارای ویژگی‌های خاصی هستند که به تعدادی از این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

- ۱- کم حجم و پرمحتوا بودن مثل
- ۲- خوش آهنگ و خوش وزن بودن و یا قافیه دار بودن آن
- ۳- بیطرف بودن و متضاد بودن ضرب‌المثل‌ها

^۱ حسین فیض‌الهی وحید، آتالار سؤزو، عقلمن گوزو، تبریز، ۱۳۶۶، ص ۱۲.

۴- مجازی و حقیقی بودن ضرب‌المثلها

ضرب‌المثل «پالازا بورون، ائللین سورون» در حقیقت، شنونده را به انجام کاری تشویق می‌کند و در ضرب‌المثل «ائل اوچون اولماسفیل، نه وصی اول نه کفیل» شنونده را از کاری منع می‌کند، یا در ضرب‌المثل «آزیاشا - آزادیاشا» و یا ضرب‌المثل «با خدین یا رین یار دگیل، ترکیق قیلماق عار دگیل» دستور مستقیم به انجام یا عدم انجام کاری را می‌دهد. اما خوش آهنگی ضرب‌المثلها عامل عمده ای است که حفظ کردن آنها برای عموم آسان کرده و به راحتی در میان مردم رد و بدل می‌شود و در ذهنها باقی می‌ماند.

دوشمان سنی داشینان، سن دوشمانی آشینان!

سؤز وار گلر کئچر، سؤز وار دلر کئچر!

ناگفته پیداست که بسیاری از ضرب‌المثلها شکل صنفی و اقلیمی و ... دارند. همچنین ضرب‌المثلها چه بسا در میان ملتهای مختلف به صورت یکسان استفاده شود و مشابهت زیادی بین ضرب‌المثلها بتوان یافت. مسلم است که چنین شباهتی در بین ملتهای همسایه و هم تاریخ بیشتر به چشم می‌خورد.^۱

(*) صبرایلن حالوا پیشر ای قورا سندن،

بسله سن اطلس اولار توت یارپاغیندان.

(*) قیسمت اولسا گلر یمن دن، قیسمت اولماسا دوشر دهن دن.

(*) قوی دئسینلر حسن بیگین چوستی وار کیم نه بیلیر آلتی یوخدی، اوستی وار.

(*) آت آت اولونجا، صاحبی مات اولار.

(*) آت اولر مئیدان قالار، ایگید اولر شان (آد) قالار.

(*) آت ایگیدین قارداشیدیر، سیلاح اونون یولداشیدیر.

(*) آتین وارکن یول تانی، آغان وارکن ائل تانی.

(*) آج آمان بیلمز، توخ زامان.

(*) آجی بادام، هنرسیز آدم.

(*) آخماق سورهر دؤورانی، عاقل اونون حئیرانی.

(*) آستا وور، اوستا وور

(*) آج نه یئمه ز، توخ نه دئمه ز؟

^۱ ظفرخواه، ع، آتا - بابالار دئییبلر، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۷۰
(- وفایی، زهره، ضرب‌المثلر، تبریز، ۱۳۷۴.

- (*) اجل گلدی جهانا، باش آغریسی باهانا.
- (*) اکن بیچر، گلن کۆچر.
- (*) ائل بیر اولسا داغ اویناداریئربندن،
- سۆزبیر اولسا ضربی کرهن^۱ سیندیرار
- (*) ایران بودی، یاریسی سودی - آلسان دا بودی، آلماسان دا بودی.
- (*) ایگید اودور آتدان دوشه آتلانا،
- ایگید اودور هر عذابا قاتلانا.
- (*) اوجاغین یارا شیغی اودون - ائوین یاراشیغی قادین.
- (*) اوما - اوما، دؤندی موما.
- (*) بازار باققال سیز، منشه چاققال سیز اولماز.
- (*) بالالی ائو بازاردی - بالاسیز ائو مزاردی.
- (*) بیزاومود اولدوق دازا، داز اؤزون قویدو نازا.
- (*) بیر یازار، بیر پوزار.
- (*) بیریشلر، اون بیریشلر.
- (*) بیر ایتیر، بیر بیتیر.
- (*) تاتسیز تورک اولماز، باش سیز بؤرک.
- (*) جاوانلیقدا قوجالیغا گوج ساخلا- پوللوگونده، پولسوز گونه پول ساخلا
- (*) جوان مست اولار، قوجا سوست اولار.
- (*) چاخماق قارا داشدان، محبت ایکی داشدان.
- (*) چالادا گول بیتمز- جاهیله سؤز ییتمز.
- (*) دنیز سویو کیمی دیر، نه ایچمه لی، نه کئچمه لی!
- (*) دوست اوزدن، دشمن گؤزدن بللی اولار.
- (*) دیل بیلن نؤکر، بال شکر تۆکر،
- دیل بیلیمه ن نؤکر آبیری تۆکر.
- (*) زاهید منی آلداتما جهنمده اود اولماز،
- اونلارکی یانارلار، اودو بوردان آپارارلار.
- (*) سن راضی، من راضی؛ نه غلط ائلییر قاضی؟
- (*) سو آخار، یولونوتا پار.

- (*) سۆز، سۆزی گتیره؛ آرشین بئزی.
- (*) اؤرتولوبازار، دوستلوغوپوزار
- (*) اؤلدى وار، دؤندى يوخ!
- (*) عدالت اولماساير يئرده، اينسان دوشر درده.
- (*) ائششگى پالان ساخلار، دولتى يالان.
- (*) فاللا اينما نما، فالسيز دا قالما.
- (*) فلک سيللى سين يئمه ين باش
- الينى دمير سانار، يومروغون داش.
- (*) قاچانى قوممازلار، ييخيلانى وورمازلار.
- (*) قارداش قارداشى پيچاقلار، سونرا دؤنر قوجاقلار.
- (*) قوجانين بيليگى، جوانين بيله گى.
- (*) من گئديرم مرنده، تاماشادى گلنده،
- بيزيم ميللت يوخلويوب اويا اجاق اؤلنده.
- (*) گؤزه لليك واردان اولار! اولماسا، هاردان اولار؟
- (*) گؤيده پارلاسا دا نه قدير اولدوز
- گونش دير عالمه نور و ئره ن ياليز.
- (*) يوز دفعه اؤلچ، بير دفعه بيچ.
- (*) نه آغيز يا نديران آشدى نه باش سينديران داشدى.
- (*) نه بيچينين بيچهرم، نه آيرانين ايچهرم.
- (*) نه اومارسان با جيندان؟ باجين اؤلور آجيندان.
- (*) نه قوبارسان انگووه، شيره سى چيخار رنگووه.
- (*) نه عاصى اول آسيل، نه پخمه اول باسيل.
- (*) نه ديريه هاى وئره، نه اؤلويه پاي.
- (*) يا غيش ياغار داش اوسته،
- هر نه دئسن باش اوسته.
- (*) يولدا يولداش، ائوده قارداش.
- (*) اولماسايدى عالمده سارساقلار،
- آج قالاردى يقين كى يالتاقلار.
- (*) آرمود كالدى يئمك اولمور،

- هر سۆزی آچیب دئمک اولمور.
- (*) خبرچی یالانچی اولار، یالانچی خبرچی.
- (*) دره‌نی تپه‌نی سئل بیلر، یاخشی - یامانی ائل بیلر.
- (*) آدین نه‌دیر: رشید، بیرین دئ، بیرین ائشید.
- (*) آریا اکن بوغدا بیچمز.
- (*) آلاّه وئردی خیدیرا، خیدیر یئیّه قودورا.
- (*) آنامین آشی، تندیرین باشی.
- (*) آیدا، ایلده بیر ناماز، اونودا شیطان قویماز.
- (*) آنادان آیریلان قوزونو قورد یئیّه ر.
- (*) ائششه‌گی پالان ساخلار، دولتی یالان.
- (*) اوّلمه ائششه‌ییم یونجا بیتینجه، آریا گؤوه‌ریب توربا تیکینجه.
- (*) تازییا دئییر: توت! دووشانا دئییر: قاچ!
- (*) جاوانلیقدا قفس، قوجالیقدا هوس.
- (*) حئیف دئییل مرد ایگیدلر قوجالا
- ناشی طبیب گله اوندان باج آلا! (نامرد گلیب مرد ایگیددن باج آلا؟)
- (*) داما - داما گول اولار، آخا - آخا سئل اولار.
- (*) زیر - زیر مالالایق دئییل کی، پالاندوزلوق بیلیک ایسته‌ییر.
- (*) سویون آخا نیندان، آدامین یئره باخنیندان.
- (*) ظالیمین چراغی سحره کیمی یانماز.
- (*) عاغیل باشدا اولار، یاشدا یوخ.
- (*) نیسییه، گیرمز کیسییه.
- (*) منه وئره ن وار اولسون، مندن آلا ن یوخ اولسون.
- (*) هاردان گلیسن؟ - چین - ماچیندان
- (*) ائله تۆکولور قول قیچیندان.
- (*) یاخشیلیق ائله آت دریایا،
- بالیق بیلمه‌سه، خالاق بیلر.

بایاتی‌ها^۱

بایاتی‌ها یکی از مواد ادبیات شفاهی مردم آذربایجان است که بطور بسیار وسیعی در میان مردم رایج بوده و در طی قرن‌ها، نسل به نسل و دهان به دهان گشته و قرن‌ها به موجودیت خود ادامه داده و تا حال باقی مانده است. جمع‌آوری و تدقیق بایاتی‌ها برای شناخت حیات اقتصادی و فرهنگی، حوادث تاریخی، آداب و رسوم، خواستها و آرزوها و اعمال مردم، امکانات بیشتری به ما می‌دهد.

همان طوری که آثار بدیع کلاسیک، محصول مبارزات زندگی اجتماعی می‌باشد، ادبیات غنی شفاهی نیز بازتابی از مبارزات محیط اجتماعی و شرایط زندگی اجتماعی بوده است. بایاتی‌هایی که در دست داریم، فقط آنهایی هستند که از زبان مردم جمع‌آوری شده‌اند، حال آنکه در مناطق مختلف آذربایجان و در زمانهای مختلف، نوشته‌ها و دست‌نوشته‌های بسیاری از بایاتی‌ها موجود است که برای تدقیق و شناخت بایاتی‌ها از منابع مهمی هستند. توسط دوستداران فولکلور در عرض قرن‌ها، در صفحات کتابهای قدیمی، پشت جلد کتابها و حواشی صفحات، بایاتی‌هایی جمع‌آوری و نوشته شده‌اند. از این گذشته ادیبان و هنرمندان آذربایجانی، فی‌المثل موسیقی دانان برای تنظیم تصنیف‌هایی برای موسیقی، بایاتی‌هایی را به میل و علاقه - ی خود جمع‌آوری کرده و یادداشت کرده‌اند. مهمتر از همه اینکه حتی شاعران بزرگ و توانای آذربایجان در ساختمان بایاتی شعر سروده‌اند. این شاعران برای رساندن پیام خود به مردم، فرم بایاتی را انتخاب کرده و مضامین عمیق اجتماعی - سیاسی را در این قالب ریخته‌اند تا به صورت زمزمه‌ای در دهان مردم جاری شود، به عنوان مثال به دو بایاتی از معجز شبستری که مسایل اجتماعی را بصورت طنز بسیار زیبا و جالب در شکل بایاتی بیان کرده، توجه کنید:

بیز گئدیروخ مرنده،
تماشادی گلنده،
بیزیم میلت یو خلیوب،
اویانا جاق اؤلنده.

انگلیسر ایمانسیز،
ایتالیان قرآنسیز،

^۱ م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، همان، ص ۸۷.

بیزه ایگنه وئرمه سه،

قالاجیوق تومانسیز.

که مضامین عمیق اجتماعی بچشم می خورد.

تعداد بایاتی‌ها در آذربایجان بالغ بر دهها هزار می‌باشد که تا کنون توسط پژوهندگان مختلف جمع آوری و چاپ شده است، از آن جمله در ایران آقای محمدعلی فرزانه کتابی بنام بایاتیلار بسال ۱۳۴۴ در تبریز بچاپ رسانیدند و مطالب مفیدی در پیرامون بایاتی عرضه داشتند. ولی بایاتی‌هایی نیز هستند که بصورت مدون و نوشته بدست ما رسیده است که توسط آسیه ممدآوا جمع آوری و در باکو چاپ شده است.^۱ که در این مقاله سخنی پیرامون همین بایاتی‌ها و مقایسه آنان از نظر می گذرد.

برای ترتیب دادن بایاتیهای مدون از سال ۱۹۶۰ نسخه‌های مختلفی که در آنها بایاتی نوشته شده بود، جمع‌آوری شده و تعداد ۹۲ منبع که عبارت بود از کتابهای قدیمی ودست‌نوشته‌های مختلف، بدست آمد و بدین ترتیب با نشر مجموعه بایاتیلار، ورقی بر ادبیات شفاهی مردم اضافه شد. ارزش این بایاتیها به این خاطر بیشتر است که اولاً تاریخ بایاتی را در ادبیات ما مشخص می‌کند و در ثانی این بایاتیها به متن اصلی نزدیکتر می‌باشد. این بایاتیها با توجه به دست‌نوشته‌ها و تاریخ نگارش آنها مربوط به قرنهای ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ می‌باشند. قدیمیترین منابع بدست آمده، کتاب «لمع‌الدمشقیه» نوشته «محمد ابن ملکی» در نیمه دوم قرن ۱۶، کتاب «شرح عوامل» از «حسام‌الدین توقاتی» در قرن ۱۷، دو جنگ نوشته شده در نیمه دوم قرن ۱۸، کتاب «حدایق» از «اسدالله بردعی» در قرن ۱۸، جنگ نوشته شده در قرن ۱۹ و... می‌باشد. نظریان را با چند نمونه روشن می‌کنیم.

در نسخه‌ی دست نویس کتاب «شرح عوامل» از «حسام‌الدین توقاتی» بسال ۱۶۷۷م.

(۱۰۸۸هـ.) چنین قید شده است:

قارشیدا گول انباری،

درمیشم گول عنبری،

هجران قویماز گوز آچام،

درد قویماز گولم باری،

این بایاتی به اعتبار مندرجه از نظر فرم و مضمون بسیار غنی است. گونه‌ی دیگر این بایاتی که از زبان مردم جمع آوری شده است:

من عاشیق گول انباری،

گول اکدیم گول عنبری،

^۱ بایاتیلار، به کوشش و مقدمه آسیه ممدآوا، باکو، ۱۹۷۷.

سیزده وار بیر دسته گول،
بیزده وار گول آنباری،

ویا:

من عاشیق گول انباری،
گول اکدیم گل عنبری،
ظالم دوشمن قویمادی،
دویونجا گولم باری،

همانطوری که مشاهده شد، این بایاتی اولین بار که بصورت نوشته بوده، از نظر فرم و مضمون بسیار غنی و با مهارت تمام گفته شده، ولی ضمن دهان بدهان گشتن، مضمون و مندرجه آن بخواست مردم تغییر و تحول یافته است.

درجنگی که در سال ۱۸۰۱م (۱۲۱۶هـ) نوشته است، این بایاتی موجود است:

باغیندا اوزوم قارا،
یئمه‌گه اوزوم قارا،
ایستیریم دوستا وئرم،
الیم بوش اوزوم قارا،

مضمون اجتماعی این بایاتی بسیار غنی است؛ آشکار از زمانه شکایت می‌کند. گونه‌ی دیگر همین بایاتی که از زبان مردم جمع آوری شده است، از نظر مضمون ضعیف‌تر از بایاتی قبلی است:

عزیزیم اوزوم قارا،
باغیمدا اوزوم قارا،
یار یانینا گئدیرم،
الیم بوش ، اوزوم قارا.

در این بایاتی نیز مضمون آن از حالت اجتماعی به شکل خواست فردی درآمده است، در بایاتی نوشته شده در یک جنگ دیگر:

عاشیتقام باغدا دارا،
زو لفونی باغدا دارا،
بولبولی گولدن اؤتری،
چکیدیلر باغدا دارا،

مضمون اجتماعی در این بایاتی بافرم خاصی محافظت شده و حالتی کاملاً طبیعی دارد. گونه‌ی دیگری که شفاهاً جمع آوری شده، شکل زیر را بخود گرفته است:

عزیزیم گونده دارا،
زو لفونی گونده دارا،
سنندن الیم اوزمرم،
چکسه‌لر گونده دارا.

که در اینجا مضمون اجتماعی جای خود را به اعتراض شخصی داده و به بیان احساسات فردی چون صداقت و عهد به وفا تغییر یافته است.

در متن بایاتی‌ها جویبار زندگی مردم طنین انداز است.

ما سندی معتبرتر از فولکلور که ساخته‌ی خود مردم است، برای شناخت احساسات، اضطرابات، هیجانات، موقعیت اجتماعی مردم در دورانه‌های مختلف دردست نداریم. شاختن فولکلور در حقیقت کنکاش و جستجویی است در احوال مردمی که باری از محنتهای روزگار بر دوش دارند.

فولکلور تجلی روح خلاق مردم است و هنری است که توانسته در عرض قرنهای متمادی، نیازهای معنوی و روحی مردم را اقناع و بر دفتر دلها حک شود. اوضاع اجتماعی زمان در خلال ترانه‌های عامیانه منعکس شده است. اگر غبار قرن‌ها را از روی این ترانه‌ها بزداییم، عصیانهای خلق علیه ستمگران، نارضایتی عمیق مردم از دوران و زمامداران، اعتراض علیه خرافات منجمد را آشکار خواهیم دید. مردم خواسته‌های قلبی، احساسات رقیق، حسرت‌های جانگداز و غم‌های جانسوز خود را در بایاتی‌ها ترنم کرده‌اند.

بایاتی ساخته احساسات مردمی است که قرن‌ها زیر استثمار بیدادگران و زورمندان کمرشان خم شده و حسرت آرزوها بدلشان مانده است. توده‌ی مردم زندگی خود را با زبان ابتدایی و در کلامی موزون بیان کرده اند، زمانی بنا به اقتضای زمان مجبور به ترک وطن شده، در غربت افتاده، وصال یار میسر نشده، خرافات، آسایش را از او گرفته و لذت از زندگی و عشق را بروی حرام کرده، فقر و بی‌چیزی پر و بال او را شکسته و جز غم و درد چیزی نصیبش نشده است، از زمامداران جز زور و قدرت و از خرافه‌ها جز دروغ و ریا چیزی ندیده است. بنا بر این، این اعتراض‌های خود را در ترانه‌ها مجسم کرده و ناله و ضجه‌هایش را در قالب‌های ابتدایی بایاتی ریخته است.

غم‌ها، آرزوها، حسرت‌ها، دردهای نهفته، اعتراض‌های فردی و اجتماعی، عصیانهای در سینه مانده، نفرتهای خانمان برانداز... در این دو بیتی‌ها جاری شده است. وقتی در یک بایاتی صدای خشم و نفرت بر علیه ستمگری و نارضایتی از زمانه موج می‌زند و یا اعتراض علیه

خرافات مذهبی و احکام خشک دینی بگوش می رسد، در واقع خشم و نفرت میلیونها انسان و ناله و ضجه‌های میلیونها مردم ستمدیده و رنج کشیده است که در این دو بیتی‌ها خلاصه شده است.

بایاتی فقط یک دو بیتی ساده نیست، بلکه شعری از هفت دکه ناب درد و رنج، حسرت و ماتم، غم و شادی و ایثار است. مضامین مختلف این بایاتی‌ها جالب توجه و بسیار دلنشین است، مثلاً در بایاتی زیر:

من عاشیق‌قام، یوز قاندى،
اللى قاندى، یوز قاندى،
کعبه یخماق بیر ائودى،
کؤنول ییخماق یوز قاندى.

ویران کردن زیارتگاه مقدس مسلمانان یعنی کعبه، آنقدرها هم گناه و جنایتی نیست، بلکه ویران کردن تنها یک خانه است، ولی شکستن قلب برابر با صد خون نشان داده شده است. در بایاتی‌هایی که از زبان مردم جمع آوری شده، به مؤلفان بایاتی‌ها مانند «عاشیق» و «عزیزی» برمی‌خوریم، لیکن در میان بایاتی‌های مدون علاوه بر نام اینها، به مؤلفان دیگری از جمله «شریف»، «قربان»، «احمد»، «حسرتی»، «ذیلی»، «علی»، «عبدالله»، «ضابط»، «تنها»، «نبی»، «زید» و غیره برمی‌خوریم که مسلماً این افراد، عاشیقهای سراینده‌ی همین بایاتی‌ها بوده‌اند، ولی ما اینک اطلاعاتی از زندگی و احوال آنها در دست نداریم. به چند نمونه توجه کنید:

سیر ائتدیک سایی جانی،	بیانی، سایی جانی،
شریف پیشکش گؤنده‌ردی،	جانانا سایی جانی.

«تنها» یی اؤزگه‌شانا،	زلفی اوزدی اؤزگه‌شانا،
بلبرین زنبوری یام،	گئتمه‌رم اؤزگه‌شانا.

باغیریم باشی آغ یارا،	تیف اولدون آغ یارا،
محشری دور «قربان»-ین،	یار قالاندا اغیارا.

قارشیدا ساری گؤردوم،	ترلانی ساری گؤردوم،
ضابط یارین میل ائیلر،	رقیبه ساری، گؤردوم،

عاشقین «نبی» دور آدی، غم منی نه بودادی،
آد منیم، یار اؤزگه نین، نیلیم نابود آدی؟

«زیاد» ام باشدان یارا، آرتیبدی باشدان یارا،
منی حسرت یاراتدی، یارادان باشدان یارا.

«ذیل» یی یارا قاندر، تیف باغریم یاراقاندر،
آتما غمزه خدنگین، دگمه سین یارا، قاندر.

از اینها گذشته شاعران بزرگی بوده اند که افکار خود را در قالب بایاتی ریخته و شاهکارهایی بوجود آورده اند، به عنوان مثال معجز شبستری را مثال می زنیم که طرف خطاب او مردم بیسواد وطن اوست، او می خواهد تا مردم عامه را بیدار کند. اکثر مضامین شعری او درباره رفع حجاب از زنان، درس خواندن زنان، بریدن از تمام خرافات و غیره است. او باید روشی انتخاب کند تا سخنش بر مردم مؤثر باشد و ساختمان بایاتی که در میان مردم با وسعت زیادی گسترش یافته، برای این منظور مؤثر می باشد و در همین قالب بایاتی، زنان را به درس خواندن، دخالت در امور اجتماعی و رد افکار تحقیر آمیز فرا می خواند، از این حیث مضمون بایاتی های مدون بسیار سنگین و زیباست.

در بایاتی ها به افکار و اندیشه، احساسات و تجربیات مردم برمی خوریم همچون بایاتی زیر:

من عاشقام نه دن داد، مرغ آغزیندان نه دن داد،
دوه اؤز بارین چکر، زنگی ائیلرندن داد؟
مضامین بایاتی ها بسیار وسیع و موارد مختلفی دارد. بایاتی عاشقانه ی زیادی هست که درجه ی محبت عاشق را نشان می دهد:

سن منیم مرشدیم یار، آچ قوینون اوشودوم یار،
سن درد دئ من ایسه جان، قوی سسین ائشیدیم یار،
در بایاتیهای عاشقانه، محبت صاف و صادقانه از کعبه، مکه و مدینه ارزشمندتر بحساب آمده است:

عاشقام او یار منیم، غم باغریم او یار منیم،
مکه مدی مدینه مدی، کعبه مدی او یار منیم.

در بایاتی زیر که مربوط به قرون وسطایی است وبا توجه به قدرتی که دین در آن دوران داشت، عاشقها چنین سؤالاتی را مطرح می‌کنند:

عاشق یارادان هانی؟ بایقو یارادان هانی؟

عالمی حق یاراتدی، حق یارادان هانی؟

تعداد بایاتی‌هایی که شکایت‌های حیات اجتماعی و فردی را ایفا می‌کنند، از حد شمارش بیرون است:

فلکی دیندیرئیدیم، بیلمزینی بیلدیرئیدیم،

منه یازی یازاندان، قلمین سیندیرایدیم.

بایاتی‌هایی که حسرت وطن و عشق ملت را ترنم می‌کنند، کم نیست:

من عاشق وطن ساری، آغ ساری، وطن ساری،

بختور کاغذ، باشین، گئدیرسن وطن ساری،

بایاتی‌های نصیحت آمیز و پر از پند و اندرز نیز بسیار پر اهمیت و جالب توجه است:

اوغلوم چکیل یالاندان، یالان، یامان ایلاندان،

ایلان ووران ساغالار، ساغالمازسان یالاندان،

بعضی از بایاتی‌ها حتی حالت ضرب‌المثل بخود گرفته‌اند که برزبان مردم جاری هستند. در میان بایاتی‌ها به نام آذربایجان و دوستی آن با سایر ملت‌های کشورهای خاور نزدیک و اسم جاهای فراوان مثل دریاها، رودخانه‌ها، کوها و... برمی‌خوریم، مثلاً شکی، مغان، بغداد، داغستان، قاراباغ، قوبا، شیروان، آواز، سهند، ساوالان، تبریز، شام، مرند، روم، خلخال، علمدار و... در بایاتی‌ها زیاد بکار رفته است:

زلفووی باغدا دارا، باغدا یو، باغدا دارا،

بیر یاخشی همدام ایچون، ارزروم گز، بغداد آرا.

من عاشقام قاراباغ، شکی، شیروان، قاراغ،

تهران گلستان اولسا، یاددان چیخماز قاراباغ.

این بایاتی‌ها همانند سیاحی جاندار است که تمام اراضی و مناطق آذربایجان را زیر پا گذاشته و با طبیعت و زیبایی‌های آن آشنا شده است. بایاتی‌ها با وسعت بسیار زیادی در میان مردم رواج دارد و سخن در مورد آن بسیار است. باید بحث‌های فراوان در جنبه‌های مختلف آن بمیان آید تا مجهولات فراوان ادبیات آذری حل و فصل گردد، بایاتی‌ها و دیگر ترانه‌های عامیانه می‌تواند امروز برای شاعران منبعی غنی بحساب آید و ادبیات با استفاده از توانمندی‌های زبان

مردمی، مخاطبان خود را بیابد، در اینصورت است که شعر بسان آیه‌ای نازل شده بر زبان مردم جاری خواهد شد و مردم همواره آنرا بصورت زمزمه‌ای زیر لب خواهند داشت.

بها‌سبز داشدی دنیا، چوروک آغاشدی دنیا
کیمه دئییم دردیمی، بوتون قان یاشدی دنیا.

آتین قارا، زیل قارا، میندین گئتدین ایلقارا،
سن ایلقاردان گلینجه، آنان گئیدی زیل قارا.

آغ آما، قیزیل آما، بوشقبا دوزول آما،
چیرکین آل اصیل اولسون، بد اصیل گۆزل آما!

من عاشقام گلزارا، بلبل گئدهک اوینا،
یولون دوشه گولزارا، مسکنیم دی میانا،

من سئودیم، زارا گل‌دیم، سن اوخو من آغلاییم،
قویما گله گول زارا. بلکه بختیم اوینا.

عزیزیم ائله باغلا، اومودون ائله باغلا،
عزیزیم نه‌دن باغلار، ائل گولنده سن ده گول،

نه بیتهر، نه دن باغلار، آغلاسا، سن ده آغلا.
آکمه نامرد زمی‌سین، نه بیتر نه دن باغلار.

عاشیق مین آیه ده‌یر، باشیم مینایه ده‌یر،
آی وار بیر گونه ده‌یمز، گون وار مین آیه ده‌یر.

عزیزیم مزه داغلار، یار گلر گزه داغلار،
قویمارام نامرد گزه، باغریوی ازه داغلار!

عزیزیم اویان داغلار، یاتمیشان اویان داغلار،
بو یان ظلمت خانادی، نئجه دی اویان داغلار؟

من عاشیق او گونئیلر، او گونلر، او گونئیلر،
یار یارا قووشاندا، بایرامین اوگون ائیلر.

عزیزی یم هر آیلا، هر اولدوزلار، هر آیلا،
دریادا بیر گل بیتیب، سوسوزندان هارایلا.

قارا آت نالی نئیلر، قاراقاش خالی نئیلر،
سنین تک یاری اولان، دولتی - مالی نئیلر؟

بو داغلار قانلی داغلار، لاله لی قانلی داغلار،
یخیلمیش عاشق اوسته، ائل آغلار، قانلی دا، آغلار.

آرازی گئچنده وار، سویوندان ایچن ده وار،
توتما نامرد آدینی، اوره یی گئچنده وار.

من عاشیقام آخشاملار، گون باتار، آی آخشاملار،
هر کس ائوینه گندهر، غریب هاردا آخشاملار؟

عزیزیم سری نئیلر، یئل آسر سرین ائیلر،
ایکی دوستون آراسین، بیر دشمن سرین ائیلر.

من عاشیق، یارا سیزلار، قان آخار، یارا سیزلار،
یارالی نین دردینی، نه بیلسین یاراسیزلار؟

عزیزیم آز اؤلدورر، سورمه لی گؤز اؤلدورر،
ایگیدی قیلیچ کسمز، طعنه لی سؤز اؤلدورر.

عزیزیم کاساد اولماز، مرد الی کساد اولماز،
یوز نامردین چۆره یین، دوغراسان کاسا، دولماز.

داغلار داغیمدی منیم، غم اویناغمیدی منیم،
دیندیر مه قان آغلارام، یامان چاغیمدی منیم.

توت آغاجی دئییلیم، هر گله نه اییلم،
اییل اوزوندن اوپوم، من اوژگه سی دئییم.

عزیزیم سو دایاندی، سو دوردو، سو دایاندی،
دردیمی سویا دئدیم، آلیشدی سو دا یاندی.

داغلاری گزدیم گلدیم، داشینی دوزدوم گلدیم،
یاری بی وفا گؤردوم، الیمی اوزدوم گلدیم.

آراز کیمی آخارام، یاندایرارام یاخترام،
گؤزلرینده گؤزوم وار، حسرت ایله باخارام.

دیشلرین اینجی دن دی، دورردن دی، اینجی دن دی،
اؤزون عجب گؤزلسن، دیلین جان اینجیدن دی.

سؤز دئدین آلدی منی، چؤللره سالدی منی،
دیلین شاهمار ایلاندی، نه دئدیم چالدی منی.

ائیوان گللو اولایدی، گل سنبللو اولایدی،
کاشکی سئودیم گؤزل، شیرین دیللی اولایدی.

بایاتی نین آخری، شیشه ساخلار چاخیری،
غم یئممه دلی کؤنلوم، یار سنین دیر آخری.

بوداغدان آتیلایدیم، قول اولوب ساتیلایدیم،
بی وفا یار الیندن، اؤلئیدیم قورتولایدیم.

او شیرین سؤزلریندن، او آلا گؤزلریندن،
بیلستیدیم آیریلیق وار، اؤپردیم گؤزلریندن.

قیزیل گل اولمواییدی، سارالیب سولمواییدی،
بیر آیریلیق، بیر اؤلوم، هئچ بیر اولمواییدی!

آپاردیلار گولومو، ائلهدیلر ظلمو،
نه قویدولار دانیشام، نه کسیدیلر دیلیمی.

آل کمری بئل باغلا، ساچیلار ینی تئل باغلا،
نه یادا سیررینی وئر، نه نامبرده بئل باغلا!

آخشاملار آی آخشاملار، شمع لر یانار آخشاملار،
اؤلوی ائوینه گئدهر، غریب هاردا آخشاملار؟

آمان فلک، داد فلک، هئچ اولمادیم شاد فلک،
ایچیرتدیگین زهردن، اؤزون ده بیر داد فلک!

آرازی آییر دیلار، قومونان دویوردولار،
من سندن آییرلمازدیم، ظولمونن آییردیلار.

ایمده وار باغلاما، من گئدیرم آغلاما،
گندیب گله بیلمه سم، نامرده بئل باغلاما!

آراز اوستده، بوز اوستده، کباب یانار کؤز اوستده،
قوی منی اؤلدورسونلر، دانیشدیغیم سؤز اوستده.

انسان انسان اولسا دا سئچیلیمیش جان اولسا دا،
یوخسول، انسان ساییلماز، حتا لقمان اولسا دا.

آغ آلما، قیزیل آلما، بوشقابا دوزول آلما،
اصیل آل چیرکین اولسون، بو اصیل گؤزهل آلما!

اووچی الینده اوخدی، اوخون حسابی یوخدی،
مین دوست آداما آزدی، دشمنین بیرری ده چوخدی.

باغا گیردیم ازلدن، دسته تو تدوم خزلدن،
بولسئیدیم وفان بودی، اینانمازدیم ازلدن.

باخچامیزا ساری گل، یاری غنچه، یاری گل،
گئج آچدین تنز سولدون، اولمایایدین باری گل.

بوردان بیر آتلی گئتدی، آتین اویناتدی گئتدی،
گون کیمی شفق سالدی، آی کیمی باتدی گئتدی.

پنجره دن باخدی یار، چیخدیم گۆردوم یوخدی یار،
نه منده بیر جان قویدو، نه اؤزونده اختیار.

پنجره ده پرده من ، دوشدوم یامان درده من،
اؤرگتدین سینه ن اوسته، یاتانمیرام یئرده من .

تبریز اوستی میانا، گول سونبوله دایانا،
اوخو بولبولوم، اوخو، بلکه یاریم اویانا.

چؤلده چیچک آلا دیر، گؤزل سئومک بلادیر،
ایسته سن ده قیز ایسته، قیز ییخیلماز قالادیر.

حسینی یم گوله ناز،	بولبول ائیلر گوله ناز،
فلک سنین الیندن،	آغلایان چوخ، گولن آز.
سن قافدان قافا گلدین،	خوش گلدین صافا گلدین،
نه من اؤلدوم قورتاردیم،	نه سن انصافا گلدین.
داغلاردا اکدیم لا لا،	اله آلدیم پیالا،
هئج گؤرونوب دونیادا،	ظولم ائوی آباد قالا؟
ساماوار آلیشیدیر،	ماشاش گتیر قاریشیدیر،
یاریم مندن کوسویدور،	اونو منله باریشیدیر،
دام اوسده دیر دامی میز،	قوشادیر ایوانیمیز،
سن اوردان باخ، من بوردان،	کوراولسون دوشمانیمیز.
ساوالان نارسیز اولماز،	باغلاری بارسیز اولماز،
طبیعتین رسمی دیر،	گؤزهل جفاسیز اولماز.
دریادا - سودا یاندی،	سو دوردی، سو دایاندی،
عشق اودونا سو سپدیم،	آلیشدی سو دا یاندی.
ساوالان قارسیز اولماز،	باغلاری بارسیز اولماز،
آزادلیق اؤلکه سی نین،	لالاسی قانسیز اولماز.
سو گلر آرخا نه وار،	گلمیری خالقان نه وار،
یاریم مندن کوسویدی،	بیلیمیرم خالقان نه وار؟
شمالدان بیر یئل اسدی،	صبری - قراریم کسدی،
ساغ گؤزوم سنه قوربان،	سول گؤزوم منه بسدی.

صباح اولدو اویانندیم، درده - غمه بویا ندیم،
داش اولسایدیم ایریدیم، انسان ایدیم دیانندیم.

عاشیق یارالی قویمما، اووچو یارالی قویمما،
اوخون سینه‌مه قالدی، اؤلدور، یارالی قویمما.

عاشق ناچار آغلاما، گوندی کئچر آغلاما،
و قاپینی باغلایان، بیرده آچار آغلاما!

نامرده شاه اولمارام عاشیق‌م مرده منی،
گتیردین درده منی، قوربان کس مرده منی.

عاشق‌م گوله - گوله، گون چیخدی گوله - گوله،
دوشمن ائویمی - ییخدی، اوزومه گوله - گوله.

عزیزی‌م، ازلدن ، باغ توتولدی خزلدن،
فلکین چرخ‌ی دؤنسون، گولمه‌میشم ازلدن.

عزیزی‌م اویان گول، اویان بولبول، اویان گول،
کؤنلوم فغان ائیله‌یر، نه یا تی‌بسان اویان گول.

عزیزیم باش ای‌مه‌رم، آغاجی یاش ای‌مه‌رم،
اوزانیب جان دا وئ‌رسم، نامرده باش ای‌مه‌رم.

عزیزیم خوش قلمدن، گؤز بادام، قاش قلمدن،
دؤنمه‌رم سئوگی‌لیمدن، آیریلسا باش بدندن.

عزیزیم دالدا گزر، بولبول‌لر دالدا گزر،
مردلر قاباقدا دورار، نامردلر دالدا گزر.

عزیزیم داشا دگر، گیرپیگین قاشا دگر،
یئمه نامرد چۆره یین، آخیردا باشا دگر.

عزیزی یم دولان گز، بورون درده دولان گز،
نامرده بویون ایمه، گئت قوربتده دولان گز.

عزیزیم قوزی قوربان، قوچ قوربان، قوزی قوربان،
مردین ناپاک توکونه، نامردین یوزی قوربان.

عزیزی یم گول الیر، آغ بیلکلر، گول الیر،
دریا جا عقلین اولسا، یوخسول اولسان گولرلر.

عزیزی یم گونده من، کؤلگه ده سن گونده من،
ایلده قوربان بیر اولار، سنه قوربان گونده من.

قارا داغین دوزی وار، دوزلرینده قوزی وار،
ایکی کۆنول بیر اولسا، کیمین اوناسۆزی وار؟

قالالار آی قالالار، لاچین اوردا بالالار،
آنا بالاسین و ئرمز، مگر گوجلہ آلالار.

قرنفیل قوتودا دی، خومار گۆز یوخودا دی،
غم یئمه دلی کۆنلوم، مطلب وئرن خودا دی.

گون گلر باتار گئدر، دور نالار قاتار گئدر،
وفالی یا جان قوربان، وفاسیز آتار گئدر.

گۆیده اولدوز ساییلماز، چی یومورتا سویولماز،
ایکی سئوگی بیر اولسا، بیر - بیریندن آیریلماز.

گئندهرم اوتورمارام، طعنه سؤز گؤتورمه‌رم،
یوز ایل غرتده قالسام، سندن ال گؤتورمه‌رم.

باغیریم باشی آغ یارا، تیف اولدین آغ یارا،
محشری دور «قربان»ین، یار قالاندا اغیارا.

قارشیدا ساری گؤردوم، ترلانی ساری گؤردوم،
ضابط یارین میل ائیلر، رقیبه ساری، گؤردوم،

عاشیقین «نبی» دورآدی، غم منی نه بودادی،
آد منیم، یار اؤز گه‌نین، نیلیم نابود آدی؟

«زیاد» ام باشدان یارا، آرتیبدی باشدان یارا،
منی حسرت یاراتدی، یارادان باشدان یارا.

«ذیل» ی یارا قاندر، تیف باغیریم یارا قاندر
آتما غمزه خدنگین، دیمه‌سین یارا، قاندر.

از اینها گذشته شاعران بزرگی بوده‌اند که افکار خود را در قالب بایاتی ریخته و شاهکارهایی بوجود آورده‌اند، به عنوان مثال معجز شبستری را مثال می‌زنیم که طرف خطاب او مردم بیسواد وطن اوست، او می‌خواهد تا مردم عامه را بیدار کند. اکثر مضامین شعری او درباره رفع حجاب از زنان، درس خواندن زنان، بریدن از تمام خرافات و غیره است. او باید روشی انتخاب کند تا سخنش بر مردم مؤثر باشد و ساختمان بایاتی که در میان مردم با وسعت زیادی گسترش یافته، برای این منظور مؤثر می‌باشد و در همین قالب بایاتی، زنان را به درس خواندن، دخالت در امور اجتماعی و رد افکار تحقیرآمیز فرا می‌خواند، از این حیث مضمون بایاتی‌های مدون بسیار سنگین و زیباست.

در بایاتی‌ها به افکار و اندیشه، احساسات و تجربیات مردم برمی‌خوریم همچون بایاتی زیر:

من عاشیق‌قام ندن داد، مرغ آغزیندان نه دن داد،
دوه اؤز بارین چکر، زنگین ائیلر نه‌دن داد؟

مضامین بایاتی‌ها بسیار وسیع و موارد مختلفی دارد.
بایاتی عاشقانه‌ی زیادی هست که درجه‌ی محبت عاشق را نشان می‌دهد:
سن منیم مرشدیم یار، آچ قوینون اوشودوم یار،
سن درد دئی من ایسه جان، قوی سسین ائشیدیم یار،
در بایاتیهای عاشقانه، محبت صاف و صادقانه از کعبه، مکه و مدینه ارزشمند تر بحساب آمده است:

عاشیق‌قام او یار منیم، غم باغیریم او یار منیم،
مکه‌مدی مدینه‌مدی، کعبه‌مدی او یار منیم.
در بایاتی زیر که مربوط به قرون وسطایی است وبا توجه به قدرتی که دین در آن دوران داشت، عاشیقها چنین سؤالاتی را مطرح می‌کنند:
عاشیق یارادان هانی؟
بایقو یارادان هانی؟
عالمی حق یاراتدی،
حقی یارادان هانی؟
تعداد بایاتی‌هایی که شکایت‌های حیات اجتماعی و فردی را ایفا می‌کنند، از حد شمارش بیرون است:

فلکی دیندیرئیدیم،
بیلمزینی بیلدیرئیدیم،
منه یازی یازاندا،
قلمین سیندیراییدیم.
بایاتی‌هایی که حسرت وطن و عشق ملت را ترنم می‌کنند، کم نیست:
من عاشیق وطن ساری،
آغ ساری، وطن ساری،
بختور کاغیز، باشین،
گئدیرسن وطن ساری،

بایاتی‌های نصیحت‌آمیز و پر از پند و اندرز نیز بسیار پر اهمیت و جالب توجه است:

اوغلو م چکیل یالاندان،
یالان، یامان ایلاندان،
ایلان ووران ساغالار،
ساغالمازسان یالاندان،

بعضی از بایاتی‌ها حتی حالت ضرب‌المثل بخود گرفته‌اند که بر زبان مردم جاری هستند.
در میان بایاتی‌ها به نام آذربایجان و دوستی آن با سایر ملت‌های کشورهای خاور نزدیک و
اسم جاهای فراوان مثل دریاها، رودخانه‌ها، کوه‌ها و.... بر می‌خوریم، مثلاً شکی، مغان، بغداد،
داغستان، قاراباغ، قوبا، شیروان، آواز، سهند، ساوالان، تبریز، شام، مرند، روم، خلخال، علمدار و...
در بایاتی‌ها زیاد بکار رفته است:

زولفووی باغدا دارا،
باغدا یو باغدا دارا،
بیر یاخشی همدم ایچون،
ارزروم گز، بغداد آرا.

من عاشیق‌ام قاراباغ،
شکی، شیروان، قاراباغ،
تهران گلستان اولسا،
یادادان چیخماز قاراباغ.

این بایاتی‌ها همانند سیاحی جاندار است که تمام اراضی و مناطق آذربایجان را زیر پا
گذاشته و با طبیعت و زیبایی‌های آن آشنا شده است.

بایاتی‌ها با وسعت بسیار زیادی در میان مردم رواج دارد و سخن در مورد آن بسیار است و
باید بحث‌های فراوان در جنبه‌های مختلف آن بمیان آید تا مجهولات فراوان ادبیات ترکی
آذری حل و فصل گردد، بایاتی‌ها و دیگر ترانه‌های عامیانه می‌تواند امروز برای شاعران منبعی
غنی بحساب آید و ادبیات با استفاده از توانمندی‌های زبان مردمی، مخاطبان خود را بیابد، در
اینصورت است که شعر بسان آیه‌ای نازل شده بر زبان مردم جاری خواهد شد و مردم همواره
آنها بصورت زمزمه‌ای زیر لب خواهند داشت.

باهاسیز داشدی دونیا
چوروک آغاشدی دونیا

کیمه دئییم دردیمی
بوتون قان یاشدی دنیا

آتین قارا، زیل قارا
میندین گئتدین ایلقارا
سن ایلقاردان گلینجه
آنان گئیدی زیل قارا.

آغ آما، قیزیل آما
بوشقابا دوزول آما
چیرکین آل اویل اولسون
بد اویل گوژهل آما

سایالار^۱

بخشی از فولکلور مردم آذربایجان، باقیمانده‌ی آداب و رسومی است که در زمانهای دیرین بخشی از آیین پرستش و عبادات مردم بوده است. سایالار در حقیقت اشعاری است که در بطن خود - هرچند که ادیان ملت عوض شده اما لباس مذهب پیشین خود را بکلی ندریده است و هنوز در عمق خویش آثار آیین و رسوم پیش از اسلام را نگه داشته است

این آیین، مانند همه‌ی ادیان و آیینهای نخستین بشری، بر اصل طبیعت پرستی، ستایش حیوانات و گیاهان و دیگر عناصر سودرسان طبیعت استوار است. پس از اسلام، آداب و مراسم دینی ترکان، خواه ناخواه جای خود را به آیین و رسوم اسلامی داد ولی بسیاری از مظاهر و نشانه‌های فرهنگی را با کمی تغییر در ظاهر حفظ کرده است. سایالار بخشی گرانبها از اشعار فولکلوریک است که مستقیماً از آبخور دین کهن ترکان سیراب شده اند و امروزه هم به عنوان یادگاری از باورهای پیشین اجدادمان برای ما باقی مانده است. سرود خوان سایالار را سایاچی نامند. سایاها سرودهای مقدسی هستند که سایاچی در ستایش یاوران مقدس حیاتشان یعنی حیوانات اهلی، خورشید، کوه، زمین، آب، باران، ستارگان، گیاهان، درختان و... می‌سراید.

^۱ کتاب ارزشمند "سایالار، کهن‌ترین سروده‌های مقدس مردم آذربایجان" که امروزه چاپ شده است در اصل مجموعه‌ی مقالاتی بود از ح. صدیق، که اینجانب در سال ۱۳۵۷ در تبریز در انتشارات "ایشیق" که متعلق به بنده بود و با سرمایه‌ی خویش منتشر نمودم و اضافاتی نیز بر آن افزودم. این کتاب با نام "سایالار" منتشر شد.

در میان خادمان هنرهای زیبای آذربایجان مانند عاشیقه‌ها، دراویش، رقاصه‌ها، نقاله‌ها می‌توان از سایاچی‌ها نیز نام برد. سایاچی‌ها در دهات و میان کوه نشینان زندگی می‌کنند و در اواخر زمستان و آغاز بهار به داخل اوبه‌ها و درخانه‌ها می‌روند و با حرکات خاصی در حالی که دوچوب در دست دارند و آنها را بهم زنان نوعی رقص می‌کنند و می‌گردند، سرودهای سایا را می‌خوانند و آرد، گندم، جو، پنیر، بره، پول و جز آن جمع می‌کنند.

سایاچی در این مراسم، اول از همه، مردم را ندا در می‌دهد و از آمدن خود بمیان آنها آگاهشان می‌کند:

سالام علیک سای بیگلر!
بیر - بیریندن یئی بیگلر!
سایاچی گلدی، گؤرون!
سالامین وئوردی، آلین! ..

و بعد آغاز به بازگو کردن سرودهای سایا می‌کند «سایایی که خواب است، که جایگاهش تخته سنگها و کوهستانهاست و حرفهای زیبایش، خفتگان را بیدار می‌کند».

در سرتاسر این سرودها، به چشم‌اندازها و صحنه‌های جالب و جاندار از زندگی خانه بدوشی خلق بر می‌خوریم - مردمی که زندگیشان بسته بوجود حیوانات اهلی بود. - در میان این حیوانات، بخصوص گوسفند و بز جای والایی دارند. در سایاها خانه‌های بی‌گوسفند به رودخانه‌های خشکیده تشبیه می‌شود و به چوپان توصیه می‌گردد که گوسفند را از خود مرنجاند، او را در شوره زارها سرگردان نکند و خوب و شایسته بچراند تا عروسان سپید بازو گردهم آیند و آنها را بدوشند، کره‌های سرشار بگیرند، اعضاء خانواده را شاد کنند، مردم او به و ده را خوشحال سازند، با روغنش پلو، با پشمش تشک، با دنبه‌اش آش، از شیرش پنیره و ماست از پوستش پوستین و جهیز برای دختران و غیره درست کنند.

آرزو می‌کنند که گوسفندان سرشارشان دستکم صدسال بزید و چشمانش کور شود کسی که به چشم بد بآنها نگاه می‌کند، زیرا در سایه‌ی این گوسفند، صاحبش بایک دختر زیبای سیاه چشم و سیاه زلف طرح دوستی می‌ریزد، مثل بیگ زندگی می‌کند، کمر زرین می‌بندد و در کوشک‌ها می‌نشیند.

به گوسفند توصیه می‌شود که از گله جدا نماند و گرنه طعمه‌ی گرگ می‌شود، نامردی نکند و نگذارد بچه‌های قد و نیم‌قد خانواده از گرسنگی و بی‌غذایی تلف شوند. اگر چوپان را از خود رنجیده بیند، پستانهایش را پرشیر کند و باهاش آشتی کند.

چوپانی که ابرهای آسمان لحافش، تپه‌ها بالشش، تخته سنگها مشت‌های آهنینش، چوبدستی بزرگ دادرشش، سگ نگهبان گله همراه و یورش و گرگ سیه دهان دشمن خونیش است.

چوپانی که سخت نگهبانی گله می‌کند و می‌کوشد هر سال دو برابر بر گله بیفزاید. چنین چوپان را روی سفید و روزگار خوش و کوهستانی رامشگاه باد!

سایاچی در سرودهایش، نژاد گوسفند را از «برگ کیمیا» می‌داند و سایاهای خود را باز مانده از «آدم آتا» و موسی پیغمبر را از سایاچی‌ها می‌شمارد.

«احمد جعفر اوغلو» که در ترکیه بیش از همه عمر خود را در راه شناساندن آثار فولکلور آذربایجان صرف کرده است، اصطلاح «آدم آتا» و جزء دوم آنرا که ددهم قورقود نیز منصف بدان است منسوب بخدایی می‌داند که مردم کهن این سرزمین بر وجود او باور داشتند.^۱

به هر رو، مسلم است که این سرودها منسوب به آیین‌های کهن مردم آذربایجان ست و پس از اسلام تحریفات فراوانی یافته و چه بسا تکه‌هایی که محو شده و برخی اصطلاحات که رنگ تازه‌ای گرفته است.

نیز بی‌گمان است که مراسم دین شامان در اوایل اسلام و تا اواخر سده‌ی چهارم هجری رواج داشته است.

این نظر را تأثیر عمیق آداب و آیین‌های شامانیستی در کتاب جای گفتگو ثابت می‌کند و از جمله می‌توان بجای پای سایاها در آنجا فراوان برخورد.

مثلا در داستانهای دده قورقود، مانند سایاها، عناصر چهارگانه و مظاهر طبیعت ستوده می‌شوند، از حیوانات اهلی بخوبی و شکوه و ستایش یاد می‌شود.

یکی از قهرمانان این کتاب، چوپانی است «قاراجا چوبان» که گله‌های «قازان» را می‌چراند. این قهرمان با صداقت، به تنهایی با ششصد چپاولگر مسلح، با تنها فلاخن خود که از چرم گوساله‌ای دوساله درست شده و در هر بارسنگی به وزن دوازده من پرتاب می‌کند و آنرا چون گردو خاکستر می‌پراکند و زمین را سه سال مدام از گیاه سترون می‌کند؛ به مقابله و مبارزه می‌ایستد و اجازه نمی‌دهد که آنها حتی به «بره‌ای لاغر» هم دست درازی کنند.

«کتاب دده قورقود کتاب اساسی ترکان آذربایجان، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی تدوین شده است، ولی در جای جای آن به آداب و رسوم و اصطلاحات خاص شامانی برمی‌خوریم که می‌توان گفت ملهم از سایاها هستند نه سایاها متأثر از آنها»

^۱ مجموعه «رشید رحمتی آرات ایچین» آنکارا ۱۹۶۶ ص ۱۶۲ - ۱۵۵. مقالات وی در خصوص سایاها علاوه بر تالیفاتش در مجله‌ی «دانشکده‌ی الهیات استانبول» سال ۱۹۵۸ و مجله‌ی «آذربایجان یورت بیلگیسی» ش ۳۵ و ۳۶ نیز درج شده است.

علاوه بر سند مزبور، برخی از آداب و مراسم عهد دین شامان تا عصر حاضر هم در میان مردم نگهداری شده است.

مثلا در آغاز بهار، در، شخصی خود را به طرز خاصی با برگ و شاخه‌های گیاهان می‌آراید و به در خانه‌ها رفته و این شعر را می‌خواند:

قیشدان چیخدیق، یازا گیردیک

وئرین! وئرین!

بولوتلارا کؤینک آلاق!

یا در هنگام بی‌بارانی، مراسمی به عنوان «چومچه خاتین» انجام می‌گیرد بدین گونه که قاشق چوبی یا چمچه‌ی بزرگی را به قد آدم با البسه و برگ و شاخه‌های درختان می‌پوشانند و به در خانه‌ها می‌روند و این شعرها را می‌خوانند:

چومچه خاتین نه ایستر؟

شیرهاشیر یاغیش ایستر.

الی - قولو خمیرده،

بیرجه قاشیق سو ایستر

چاخ داشی، چاخماق داشی،

یاندی اوره‌گیم باشی،

آلاه بیر یاغیش گؤندهر

گؤیرتسین داغی - داشی

آلاداغین بولودو

یئتملرین اومودو

آلاه بیر یاغیش گؤندهر

آرپا - بوغدا قورودو

و یا وقتی که باران بیش از اندازه ببارد، باز با آداب یاد شده، این شعرها را می‌خوانند:

گتیر، گتیر ها گتیر، گتیر!

قیزیل قایا دیبیندن

بیر قیرمیزی گون گتیر

کچل قیزی قوی ائوده

ساجلی قیزی گتیر گتیرها گتیر گتیر!

گونوم گئدیب سو ایچمه‌گه

آبی دونون دگیشمگه
آدومان قاچ، قاچ!
سنی قایادان آسارلار
بوینونا دامغا باسارلار
قارا توویوغون قانادی
کیم ووردو کیم سانادی؟
گون گتیرمگه گئتمیشدیم،
ایت بالددیزیم دالادی
یاغ وئرین یاغلاماغا
ایپ وئرین باغلاماغا
وئره‌نین اوغلو اولسون
وئرمیه‌نین قیزی اولسون
بیر گؤزوده کور اولسون

و همچنین در برخی از بازی‌های بومی درباری «کوسا اویونو» که دکتر سلام الله جاوید در «نمونه‌های فولکلور آذربایجان»^۱ از آن یاد کرده می‌نویسد:

«نزدیکیهای جشن بهار، یکنفر را به عنوان کوسا Kosa انتخاب کرده، لباسی پشت و رو به تنش می‌کنند، یک کلاه کاغذی بزرگی بسرش می‌گذارند، از دور و برش زنگ می‌آویزند، بدر خانه‌ها می‌روند، دست می‌افشانند و پای می‌کوبند و این شعرها را می‌خوانند:

آی کوسا، کوسا گل‌سنه	گلیب سالام وئرسنه
چومچه‌ی دولدورسانا	کوسانی یولا سالسانا

آی اویروغو - اویروغو ساققالی ایت قویروغو
کوسام اویون ائیلر قوردونا قویون ائیلر ...»

چنانکه ملاحظه می‌شود، همه‌ی سرودها و شعرهایی که در این مراسم خوانده می‌شوند، در واقع خطهای پراکنده و نامنظمی هستند از سرودهای سایا^۲ که از یکپارچی آنها گفتگو دارند. در این مراسم حتی گاهی سرنا، دف و دهل نیز می‌نوازند و شکل‌های گربه، روباه، و غیره درست می‌کنند.

^۱ آذربایجان فویکولوروندان نمونه لر، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۷۳.

^۲ رک، دکتر شوکرو ائلچین: «آنداولو کؤی اورتا اویونلاری» چاپ آنکارا ۱۹۶۴ ص ۳۴ - ۳۲.

بطوریکه از مجموعه‌های چاپ شده فولکلوریک ترکیه‌ای معاصر مستفاد می‌شود، عین و شبیه این مراسم در میان مردم مناطق گوناگون آسیای صغیر نیز موجود است. مثلاً در «آناتولو» نوعی از بازی‌های ملی بنام «سایا گزمه‌سی» هم اکنون رواج دارد که در آن جوانان دهکده‌ها در اواخر زمستان گردهم می‌آیند و برخی از سروده‌های سایا را بطرز خاصی اجرا می‌کنند. شکی نیست که این مراسم، همه بازمانده‌ی آداب و رسوم خاص آیین شامان است که مردم در برابر مقدسان خود به عمل می‌آوردند.

علاوه بر مراسم فوق که در ایام بخصوصی اجرا می‌شوند، در بسیاری از ترانه‌ها و سخنان موزون عامیانه نیز به تابلوهای زنده‌ای از آداب و آیین کهن شامان برمی‌خوریم. مثلاً این دوزگو یا قوشماها:

اوشودوم ها اوشودم	داغدان آلمانا داشیدیم
آلماجیغیم آلدیلار	منه ظلولوم سالدیلار
من ظلولومدان بئزارام	درین قویو قازارام
درین قویو، بئش کئچی؟	هانی بونون ائرکجی؟
ائرکج قازاندا قاینار،	قنبر یانیندا اوینار ... الخ

در نظر اول، این دوزگو از انواع بسیار متاخر متلهایی است که برای سرگرمی بچه‌ها و تقویت حافظه‌ی آنها روی اصل تداعی معانی ابداع می‌شوند لکن، اندک توجه به چند خط آخری که اینجا یاد گردید، باب تحقیقات را براه دیگری باز می‌کنند:

ائرکج قازاندا قاینار
قنبر یانیندا اوینار

مسلماً این دو خط و دنباله‌ی دوزگو یادآور آیین‌هایی است که «بز را توی دیگ می جوشاندند و «قنبر» در اطراف آن می رقصید، همان قنبر که که می‌رفت هیزم فراهم آورد، خار می‌رفت توی رانش و پنج انگشتش نقره‌ای بود.» این کوچگر شامانیست که اینک می‌خواست با بومیان یا «تات»ها درآمیزد، «پنج انگشت نقره‌ای را می‌داد به تات، از او ارزن می‌گرفت، می‌پاشید جلو پرنده، پرنده هم به او پر می‌بخشید.» که بپر و برو همانجا که آئینت را محترم می‌دارند. و او «پر

می کشید که بپرد و «در حق» را باز کند، اما می دید که در حق قفل است و کلیدش در گردن شتر راهوار ...»

در خط‌های دیگر، دوز گوسرا به قوچی سوار می شود و به راه ناهموار خلخال می راند و در انجام دوزگو، برای برطرف ساختن گرسنگی و ناآرامی اسبش پی جو می گردد. اما جو راجز در دخترخان که قالیبافی هم بلد است، در کسی دیگر سراغ ندارد.^۲

در جای دیگر می گوید: «ما مال اینجا نبودیم، به زمان ما سخن گو که زبان «اورمو» است.^۳ چنانکه ملاحظه می شود، میان این خط‌های پراکنده، ارتباط و وابستگی مستقیمی با حیات اولیه و آیین‌های پیشین مردم آذربایجان موجود است.

متأسفانه حوادث گوناگون سده‌های پرفراز و نشیب، اجازه نداده که این دوزگوها یا سخنان موزون به طور کامل و سالم بدست ما برسد و به مرور اعصار و قرون و گذشت نسلها و در مکانهای مختلف، تفرع حاصل کرده‌اند و بصور گوناگون در آمده‌اند تا جایی که در ظاهر بنظر می رسد هر روایت جدا از هم و یک سرود مستقل است، در صورتی که فی الواقع همه یکی و دنبال یکدیگرند.

این نظر را نه اینکه وزن هماهنگ و یکنواخت و شیوهی بیان واحد کلیه‌ی روایات این نوع سروده‌ها، بلکه مکرراتی هم که در همه ی آنها موجود است، ثابت می کند.

گاهی هم این خط‌های مکرر و رویهم دوزگوها شباهتهای عجیبی با سایاها دارند و بعضی وقتها بنظر می رسد که این دوزگوها فقط خط‌های پراکنده‌ای از سایاها هستند و در هر صورت می توان این نظر را ارائه کرد که این سروده‌های تکراری نیز مانند سایاها بازگو کننده‌ی آیین‌های کهن مردم آذربایجان ست.

* قنبر گنده رادونا، تارغی باتار بودونا، قارغی دگیل، قامیش در، بئش بارماغی گوموشدور، گوموشو وئردیم تاتا، تات منه داری وئردی، دارینی سپدیم قوشا، قوش منه قاناد وئردی، قانادلاندم اوچماغا، حاق قاپیسین آچماغا، حاق قاپیسی کیلیددیر، کیلیدی دوه بویوندا ... صمد بهرنگی - بهروز دهقانی، تاپماجالار - قوشماجالار، تبریز، ۱۳۴۷.

^۲ ببیم گنیردی بیر جوت قوچ، بیری جبران بیری بوز، میندیم بوزون بویوندا، سوردوم خالخال بولونا ... - آتیم نیبه کیشنیر سن؟ - آریا ایچون کیشنیرم - آریانی کیمدن تاپاق؟ - خان قیزی خاندان آلاق، خان قیزی قالی توخور، ایچینده بولبول اوخور.

^۳ بیز بورالی دگیلدیک، گل اوخو بیزیم دیلی، بیزیم دیل اورمودیلی ... بعضی از روایات این دوزگوها همراه برخی مثلثای متأخر و تاپماجاهای آذری در سال ۱۳۴۵ جمع آوری و در تبریز بعنوان « مثلها و چیستانها » چاپ شده است.

^۴ برای اینکه شکی نماند که دوزگوها هم مانند سایر اقسام سخنان موزون از حیات اولیه و خانه بدوشی مردم تغذیه میشود، چند خط دیگر از آنها را می آوریم : ... هنیوانین آغاجلاری، بار گنیرمز باشلاری، ووردوم یاشی اوزولدو، اتل پایلاغا دوزرلدو، اتل پایلاغا گلینجه، بوغدلاری درینجه، قوجا باشی کسدیلر، قیندیرغادان آسدیلر، قیندیرغا قیلینج باغی، ایچینده قورد - قوش یاغی، قورد - قوش یاغی درماندیر، جانیم سنه قورباندیر ...

در اتیمولوژی «سایا» محققان به راههای دراز و گمراه کننده‌ای کشانده شده‌اند. برخی‌ها این کلمه را همان «سایه»ی فارسی دانسته‌اند و دلیل آورده‌اند که هم اکنون خوابگاه شتران و پناهگاهها را «سایا» می‌نامند!

باید این کلمه را از ریشه‌ی «سایماق» به معنای شمردن دانست که معنای اصلی آن «احترام کردن، ستایش کردن و درود فرستادن و به حساب آوردن» است که مثلاً می‌گویند «فلانی سایلیر» که یعنی تفوق و احترام بخصوصی دارد و با نفوذ است و اصطلاحاتی نظیر سایینی (احترام و ستایش) نیز از این ریشه است. در متن سرودها هم ریشه کلمه بجای صفت بمعنای «محترم» بکار رفته:

سلام علیک سای بیگلر

بیر - بیریندن یئی بیگلر

آنچه مسلم است، اینست که معنای «شمارش کردن» که اینک «سایماق» در مفهوم آن بکار می‌رود، متأخر و جدید است و اصل معنای این کلمه همان «ستایش کردن و بحساب آوردن» و عبارت دیگر با حرفهایی تعریف و ستایش کردن کسی یا چیزی بوده است و این حرفها را که در خدمت مقدسان بکار می‌رفت «سایا» که درست معنای «سرود ستایش» می‌دهد می‌نامیدند. شکی نیست که پیش از آنکه ملل و قبایل ترک سواحل یئنی سی را ترک گویند و در پی چراگاههای خوب و مکانهای با صفا، راهی مناطق غربی گردند، آداب و مراسمی داشتند که با آیین‌ها و رسوم بسیاری از ملل همسایه یکی بوده که پس از تحرک و تشکل هر یک از آنها، فرهنگشان در طریق بخصوصی افتاده و رشد کرده و تکامل یافته و تفرعات حاصل نموده و از همدیگر جدا گشته‌اند.

بنابراین، شاید بتوان گفت که کلمات «سایا» ی آذری و Dzaya ی مغولی و Taya ی آلتای و غیره با یکدیگر هم‌ریشه‌اند ولی ابداً نمی‌توان پذیرفت که سایای آذری از ریشه ی «سایماق» نیست و از Dzaya که شکلهای گوناگون در لهجه‌های مختلف دشت گبی دارد، به معنای «مقدرات، سرنوشت و تقدیر الهی» ست!

سرودهای سایا و کلمه ی سایا نمی‌تواند منسوب به دربارهای عثمانی هم باشد چرا که آذربایجان که موطن سایاهاست (زیرا دیگر جاها و از جمله آناتولو این سرودها را نمی‌شناسد) دوری بسیاری با دربارهای عثمانی دارد و اگر بنا بود که این سرودها مخلوق و آفریده‌ی آنان باشد، بنابراین، چرا که یک نفر از مردم ترکیه‌ی مرکزی کنونی نمی‌دانست سایا یعنی چه؟

برخی‌ها خدایی بنام سایاچی قادر مطلق و آفریننده‌ی جهان و مردم از سایاها بیرون می‌آوردند نیز پای خدا و پیغمبری در میان نیست. یعنی یهوه و الله دانستن «شامان سایاچی» هم

ادعای پوچی ست و بلکه سایاها بازمانده ای از سرودهای آیین کهن مردم آذربایجان ست بنام دین شامان که مانند همه‌ی آیینهای ابتدایی اقوام و ملل دنیا بر پایه‌ی طبیعت پرستی و احترام و ستایش مظاهر سودرسان طبیعت بوده است.

مردمی را بیاد بیاوریم که به حال خانه بدوشی در کوهستانهای با صفا و سر سبز آذربایجان اسکان گزیده‌اند، حیاتشان بسته به وجود گله‌ی گوسفند، اسب، شتر، بز، چشمه‌های پاک، زمین‌های پربرکت و سبز و ابرهای سرشار و سالم است. همه‌ی این دوستان صادق و با وفای خود را به خدمتکاری خویشتن می‌گمارند و آنگاه در ستایش صداقتشان و جلب بیشتر یاوریشان، سایا می‌سرایند.

اشتهار نیافتن این سرودها در جهان علم، نتیجه‌ی بزرگترین قصوری ست که عالمان و محققان فن اعمال کرده‌اند و روی آنها مطالعات دقیق و سالم به عمل نیاورده‌اند.

سلام علیک سای بیگلر،
بیر - بیرندن یئی بیگلر!
سایا گلدی گورونوز
سلام وئردی آلینز.
بیر قویونلا بیر گئچی،
سایاچیا وئرینیز^۱

سایا، یاخشی سایادیر
یئری - یوردو قیادیر
اونون گؤزه ل سؤزلری
یاتانلاری اویادیر

سیز سایادان قورخمورسوز
صفا یوردا قونمورسوز
صفا اولسون یوردونوز!
اولاماسوسین قوردونوز!
آج گئتسین آوانینز!
توخ گل سین چوبانینیز!

^۱ زهره وفایی، سایالار، تبریز، نشر زینب پاشا، ۱۳۸۲.

بو سایا یاخشی سایا
هم چشمه یه هم چایا،
هم اؤلکره هم آیا،
هم یوخسولا هم بایا!

- بوسایا کیمدن قالیب!
- آدم آتادان قالیب
آدم آتا گلنده
موسی چوبان اولاندا
قیزیل اؤکوز دوراندا
قیزیل بوغدا بیتنده
دونیا بونیاد تاپاندا
شیشکلینیز اثرکج دیر
اونون دؤردو اولودور
داغلاری، دره لری،
داشلاری، بره لری،
اوتورون قویون ساغین،
بول اولسون کره لری

قویون گلیر، یول اولسون،
یولون ساغی، سول اولسون
یاخشی قویون اوتارین
سودو - یاغی بول اولسون

قویون وار کره گزهر،
قویون وار کوره گزهر.
گئده ر داغلاری اوتلار،
گلر اؤلری بزهر

قویون باخار داغلارا،
سئل تک آخار داغلارا
آراندان دؤنن سورو،
یایدا چیخار داغلارا

کره‌سینی قویونون،
کور‌ه‌سینی قویونون،
آجلیقدان بیز گزه‌ریک
دؤوره‌سینی قویونون

سورونون گؤزو قویون،
دولان گل دوزو قویون
ایلدن بیر اکیز گتیر،
سئویندیر بیزی قویون،

داغلاری یئندی قویون،
دولاشدی بندی قویون
سود - قایماغی بول ائله
سئویندیر کندی قویون:

نم^۱ اوشیشک قویون،
یونو بیر دؤشک قویون
بولامانی تئزیئتیر،
بولامانی بول ائله

قیریلدی اوشاق قویون
نم قومرال تات قویون
ایلدن ایله آرت قویون
بالالار اؤلمکده‌دیر،

۱ نم یا جانیم در سایاها به حیوانات اهلی خطاب می شود. جانیم متاخرتر است.



گل اولما نامرد قویون
ننم قویون قاراسی
قیرخلیغی پولادپاراسی
یاز گونونون دلمه‌سی

در مورد سایاها گفتیم و برخی را نیز آوردیم اما آنچه گفتن آن ضروری است اینکه هنوز تحقیقات عالمان در این زمینه به نتیجه‌ی واحدی نرسیده است بنابراین لازم است انواع دیگر آنرا نیز گردآوری کنیم و سپس با در دست داشتن همه‌ گونه‌های آن و نظریات مختلف به بررسی همه جانبه بپردازیم. خانم زهره وفایی که به گردآوری انواع مختلف مواد فولکلوری پرداخته است انواعی از سایاها را نیز گرد آورده است. هر چند که نامبرده به هیچیک از نظرات توجه واقعی نکرده است اطلاعات او عامیانه و در عین حال صادقانه است که نمی‌توان با برچسب غیر آکادمیک از روی آن گذشت. نامبرده به پنج نوع سایا معتقد است که چوبان سایاسی را که مورد نظرایشان است به تمامی بررسی کرده‌ایم اما به سایاهای نوع دیگر، به آوردن نمونه‌هایی از کتاب کوچک او اکتفاء می‌کنیم. بایام یا تکه سایاسی:

سایا سایانی دئییه‌ک...
گتیر کیشمیشی یئییه‌ک
سایا گلدی گؤرو نوز
سلام وئردی آلینیز
سایا یاخشی سایادی
یاتانلاری اویادی

سایا سایانی دئییه‌ک...
گتیر کیشمیشی یئییه‌ک
بیزه هاموسو بیردی
سیزه هانسینی دئییه‌ک؟
باهار گونو سئیراندی
الی گونو سایی اوتور
قارماقلا گوزی گوٲور

اللی گونون گئجه‌سی
ساغمال سوبای گئجه‌سی

سایان یاغیش یاغماسی
سارماشیق اوت بیته‌سی
قوزو تکه توتاسی
چپیش ائتمه‌ک آتاسی
کره‌سیندن آغیندان
ائل لرین خوش چاغیندان

سایا سایانی دئییه‌ک
گتیر کیشمیشی یئییه‌ک
قارشیمیزدا لاله‌زار
نه دن چکر ناله، زار
بوغلن تا‌زا یازی
داهی چکمه لاله‌زار

اولدوقینا ائتمه عار
گلین الین قیسمادار
وئر سا یاچی نین پایین
اوغلون اولسون سنه یار

وئر سایاچی نین پایین
اوستوندن یئتیر چایین
بایرام گونو باغیشلا
قیش دان قالان اون تاییین.
بوگلین اوغلان دوغسون
یوز اللی دوخسان دوغسون
آدلارین علی قویسون

علی سنه یاردیم‌دی
سایا چیه آردیم‌دی
سایا سایا سایادان
تکه‌م گلیر هاوادیان
تکه‌مه آر خالیق وئر
خانیم ائوین آوادیان
تکه‌مین خانلیقی وار
خانلیقی قانلیقی وار
بوگله‌ن خان یانیندا
بش اونلوق دونلوقی دار
گلین گلین قیز گلین
الی ایاقی دوز گلین
اینجه لری دوز گلین
قابینا چَره تکه
بو تکه آریق تکه
تکه‌م آی آختا تکه

دابانی جیریق تکه
بوینوندا نوختا تکه
تکه م گئتدی خانلیغا
اوز قویدی یامانلیغا
کیشی ائوی دور بورا
جان دئییه سن هر چورا
اوجا قینین توستو سو
چیخیری بورا بورا
باردا شانی قورارسان
فئتیر یئیب دورارسان
توکه سن تورباجیغا
سفره دن قالان شورا

تکهم آجیندان اولدی
آتدیلار سامانلیغا
تکهم گئتدی مرنده
تماشادی گلنده
یاخشی آدام چوخ یاشار
وای پیسه دی اؤلنده.
کول تکه نین باشینا
قیناناسی اؤلنده.

قورخوری ساختا تکه
تکه م تکه م ناز ائدهر
ائللره آواز ائدهر
بایرامی پئشواز ائدهر
خیریلدایان کؤپکدی
ایسته دیغیم اورتکدی
بایرام گونو سئویندیر
پای وئردیغین کؤینکدی
جانیم باشلی بوز کوچک
قویونا یئری دئییه سی

الی خینالی قیزلار
قویونلار یولون گوزلر
خیردا خیردا گلین لر
الرینده چاناقلار
بره نین یولون گوزلر
ساغام ساغام دئیرلر

بو اوغلومون دئییه سی
بو قیزیمین دئییه سی
ساری سویو قالاندا
بوز کوپکه توکله سی

بیر سوری سال او یلاغا
بیرین ائیله بئش قویون

یولداشیم سایا چالاق
خوش گونو بوردا قالاق
ایره تی ائو ائو اولماز
گل بورا دال دالاناق
دئیاق سایانی چالاق
گلیندن بیر پای آلاق
وئرمه سه بایراملیغی...

سایا سایانی دئییه ک...
گتیر کیشمیشی یئییه ک
سایا گلدی گؤرو نوز
سلام وئردی آیینیز
سایا یاخشی سایادی
یاتانلاری او یادی

سایا سایانی دئییه ک
گتیر کشمیشی یئییه ک
بیزه هاموسو بیردی
سیزه هانسینی دئییه ک
بهار گونو سئیراندی
اللی گونو سای اوتور
قارماقلا گوزی گوتور
اللی گونون گئجه سی
ساغمال سوبای گئجه سی

چؤلده گزه ن گؤزلر

قارا گۆزلوجیران دی
تکم تکم آغلاما
قول قیچیوی باغلاما
بوگون صباح بایرامدی
گل تکه می اینجیتمه
چوخ پیه ده باغلاما
بایراما دای نه قالدی
نه قالدی، آی نه قالدی
بیر اللی جه گون قالدی
کیمیادان توپراقدان
بیزلرده ده گتیرون
شیشلیگیندن یاغیندان
بیر بالاقاب ساغیندان
سایان یاغیش یاغماسی
سارماشیق اوت بیته سی
قوزو تکه توتاسی
چپیش ائتمه ک آتاسی

یاغ وئره نین دوغدوقی
اوغلانلار اوغلان اولسون
پای وئرمیه نین قیزی
اودا قوتور قیز اولسون
قوتورونا قورد دوشسون
کره سیندن آغیندان
ائل لرین خوش چاغیندان
اونا درمان تاپماسین

باخ چیخیب داغا جیران
چئنینده دارغا جیران

خوش گلدین صفا گئتدین
بیزیم بويا زاجیران

گئئتیر یور قون آرینه
بیر کاسا ایران جیران

اولدوقینا ائتمه عار
قالانین وئر سایایه
ساییم سایالار جیران
قیش دان قالان قوورما
قونشولارا سوورما
گلین آتی یانديرما
قویولارا دولدورما
یئتدی اوغلان ایستهرم
بیرجه دنه قیز گلین
بیرجه دنه قیز گلین

گلین تئز اول پای گتیر
سایاچی نی یولا سال
قارداشیندان قالانی
آداشیندان قالانی
علی سنه یاردیم دی
ننه باجی دان قالانی
یاریولدش دان قالانی
دویور سایا چالانی
قارا وئرین آغ وئرین
قاب دولوسو یاغ وئرین
قیسا میسا گله نین
قیسنا جاغی دار اولسون
باسا باسا گله نین
باسما جاغی برک اولسون

بو تکه نظر تکه
قاپلاری گزه تکه
گزه ئیه ن آروادلارین

بو تکه آریق تکه
دابانی جیریق تکه
تکه مه بیر پای گتیر
توکلرینی سای گتیر
تکه می تئر سال یولا
اؤزونه بیر پای گتیر
پایین وقتینده گتیر
یوباناجاق چای گتیر
فرلی گئچی فرلانیر
دول آروادی قیرلانیر

چانقیر چانقیر چالیری
پای قونشودان آلیری
گلین اوشاق ییغیشین
های بودورق سالیری

فیرلی گئچی فیریلدیر
پیس قئین آنا مریلدیر
پاییمیزی تئز گتیر
دام نوغدانلار شریلدیر.

بو تکه آختا تکه،
بوینوندا نوختا تکه
یایدا قول دک ساتیلیر
سایا سایانین باشی

سایا بیلمه‌ین ناشی
سایا بیلکم یاخشی دی

غریب یئرین یولداشی
سایلماز چایین داشی
بیلینمز سایا یاشی
یئننی ایللیز بول اولسون
تندیر آشی دُویماشی
توی اولسون بوردا گله‌ک
توی دوگوسونو یئیک
سایا سایانی دیئه‌ک
گئتیر کیشمیشی یئه‌ک

بوتکه یاریش تکه
قونشولاردان کوسموشدون
بایرام دی باریش تکه
تکه م مین اوپون ائده‌ر
قوزونو قویون ائده‌ر
ییغار گیلان دوگوسون
قیزلارین توپون ائده‌ر

تکه م تکه م اوچ قویون
بیزیم داغی گنج قویون
ارین گؤزنودن سالاق
بیرین ائیله بئش قویون

سایا گئدیر گؤرونوز
اونو یولا سالیز سیز
پاییز آرتسین ایل به ایل
ساغ سلامت قالیز سیز

سیزین جانیز ساغ اولسون
پاییز بوغدا یاغ اولسون
هامینیز ائل لیگینجه
داماغینیز چاغ اولسون

قویون دئیهر:

من هیچ اوتدان دویمارام
پاییز اولدو چورون چوپون قویمارام
هر بیر ائوی گلین کیمی بزه رم
آغیر آغیر خلی لریم وار منیم
گوللو گوللو خالجا لاریم وار منیم

گئچی دئیر:

آدییم عبدالکریم دی
قوال چَگَه ن دَریم دی
قیشا الله کریم دی
شیطان شیطان بالالاریم وار منیم
قلبی قلبی قایالاریم وار منیم
اینک دئیهر:

من دوغاندا مله رم
مله دیک جه داغی داشی ده لهرم منیم
قورودلاری گوندن گونه سرهرم
جیران جیران دانا لاریم وار منیم
اوکوز دئیر:

من آغامان نؤکرم
اوچ آی قیشی سرطویه ده بیکارام
یاز اولاندا چاییر چیمن سؤکرم
آغلی قیرمیزیلی بوغدا کرهم

آغیر آغیر خامالاریم وارمنیم
گوللو گوللو بوغدا لاریم وار منیم
اوجا - اوجا تایالاریم وار منیم.
گامیش دئیهر:

پاییز سامانلیق قورون
یاز اولاندا دیشی بئله میندیرین
جوتله مه سه م وورون منی اؤلدورون
چوخ دولو سامان لیق لاریم وار منیم
درین درین دریا لاریم وارمنیم
ائششک دئیهر:

هر حیوان دان فقییرم
لئحه باتسام داغدان داشدان آغیرام
قورد گؤرنده اوز ییه می چاغیرام
کره نی دن یوغون سسیم وار منیم
د وه دئیهر:

هیچ حیوان گؤتورمز منیم یوکومو
ایگیت اوغلان گرک چکه ایپیمی
عربستان ایچر منیم سوتومو
اوزاق اوزاق منزل لریم وار منیم.

یاس سایاسی (آغی لار)

سایاهای عزاداری ملودی خاصی ندارند. معمولاً حزن انگیز خوانده می شوند. سایاچی این سایاها همان صاحبان عزا می باشند که به نوبت یا با هم آنرا می خوانند زنان معمولاً روسری ها را باز نموده و موها را پریشان کرده و این سایاها را می خوانند. نام دیگر سایای عزا «آغی» می باشد. البته اگر آغی ها را سایاچی بخواند جهت صاحب عزا خفت بزرگی به حساب می آید و باید که صاحبان عزا خود با حزن و اندوه فراوان این سایاها را بخوانند؛ لذا سایاچی ها در مجالس عزا چندان کاری ندارند مگر اینکه سایاها را به یاد خوانندگان آن بیاورند. سایاهای عزا تنها

سایاهایی هستند که زنان هم آنرا می‌خوانند. مزد سایاچی در این مراسم شام و نهار یا نان عزا و حلوی دوشاب است. سایاهای عزا بسیار مختلف می‌باشند چرا که به نسبت احوال مرده متفاوت است. برای مردهای پیر به یک نوع - جوانان به نوعی و کودکان به نوعی خوانده می‌شود. لذا سایاچی‌ها قبل از ورود به مجلس باید کاملاً از نوع و احوال فرد متوفی آگاهی یابند. سایای زیر در مراسم عزاداری پسران جوان ناکام خوانده می‌شود:

سایا سایا گلینیز
قارا قارا گئینیز
گلدیگیز یاس یئیریدی
گل اگلش یاس یئیریدی
آچ اوره گیمین باشین
یارا یارا یئیریدی

منیم اوغلوم ایکی ایدی
بیری طاووس توکید
بیری باش کاکل ایدی
سینه م اوستی یئیریدی

سایا سایا گلینیز
قارا قارا گئینیز
مَه لَه جیرانیم مه‌له
بالام دا دوشمز اله
من مله‌دیم گلمه‌دی
سن مه‌له بلکه گله.

قارا قارا گئیئنیز
سایا سایا گلینیز
غمیم غم دن باش اولدی
ازبریم قارداش اولدی
یوللاردا منه یولداش
بیرجه کسیک باش اولدی

غمیم غمیوه قربان
دردیم دردیوه قربان
قیزیل گول پرپر اولدی
درمه میش پرپر اولدی

گوزهل آدین دیلیمده
بیر عومور ازبر اولدی

سایا سایا آی ننه
گئین قارا آی ننه
اوغلو اولن ننه وای
گونو دؤنن ننه وای.
قارا گونیوی تابلا
گونو سؤنن ننه وای
قول قاناتسیز ددهم وای
کهر آتسیز ددهم وای
یالنیز یالنیز نه گزیر؟
توی باراتسیز ددهم وای

داغلار بیزدهن آرالی
داغلار باشین قارآلی
آغلاماقدان بودردن
ایشیق گوزوم قارالی

سایا سایا گلینیز
سایا سایا گلینیز
یاس پالتاری گئینیز
ائلین یامان چاغیدی
دومان یانان چاغیدی

الـر آچـیق گۆز یولدا
آناوین اؤلن چاغیدی.

گل اوغول نامرد اولما
آتان ایچون درد اولما
قوجا ددهن یازیق دی
قاری ننه یازیق دی

حناسی الـرینده
دوزمه سی قوللاریندا
قیرمیزی شال باشیندا
کسیلمیش بیرچکـلری
دوزولموش بیرچکـلری
آداخلی گۆزو یولدا
گلین دولاقـی قولدا
گل اولما نامرد اوغول
غمیز- غصه نیز آزالسین
ناسازلاریز سازالسین
سایا سایانین باشی
کؤچهن بونون قارداشی
وئرکؤچه ین یولوندا
سایایه تورتا آشی

سایا سایا گلینیز
مهله دئنه سوزومه
یوکی ییغـدیم دوزونه
پرده چکـدیم اوزونه
آلله منه پای وئردی
گئنه وئردیم اؤزونه.

آمان آمان گلینیز
قارا قارا گئینیز
یاندیم اللّهم، یاندیم
یاندیم باللّهم یاندیم
عالم بیر دؤنه یانسا
من دؤنه دؤنه یاندیم

یاتمیشدیم اویاندیم
گؤز یاشیما بولاندیم
داغ اولسایدی اریردی
انسان ایدیم دایاندیم

سایا سایا گلینیز
قارا قارا گئینیز
گلدیگیز یاس یئری دی
آلما نارس یئریدی
تویون عزالی اولدی
قلبیم یارالی اولدی

تازا گلینهم آمما
باشیم قارالی اولدی
پوزولدی توی اساسی
یوخ دردیمین چاراسی
نشانه تویدان قالدی
بیر اگنیمین قاراسی
گؤزوم قالدی بویوندا
گلسین منه قاداسی.

آمان آمان یاس دی یاس

توی آینامی باسدی پاس
اوغول اولدون هارالی؟
سنی گؤردوم یارالی
قره توپراقا قویدوم
آلا گؤزلو مارالی

عؤمور اوزون، گولمه‌دیم
غم توزونو سیلمه‌دیم.
جوان گؤیرچینیم سن
هاچان اوچدون بیلمه‌دیم.

سایا سایا گلینیز
دومان داغلار گؤرونوز
چوخ آغلایان یوخ گولن
گؤزله آغلار گؤرونوز

غمیم غمیزه قوربان
دردیم دردیزه قوربان
آخر یاس اولسون سیزه
وئرمن الیزه قوربان

قالان لاریز ساغ اولسون
گلین اوزون آغ اولسون
چیخارت یاس پالتارلارین
هامیزا سون داغ اولسون.

سایا سایانی دئییه‌ک
یولا سالین بیز گئده‌ک
بایرام گونو قاییداق

ائلیزی توپلو گؤره ک
قویونلاری بویلو گؤره ک.

غمیز غصه سیز آزالسین
ناسازلاریز سازالسین
سایا سایانین باشی
کؤچه ن بونون قارداشی
وئرکوچه ن یولوندا
سایایا تورتا آشی.

یاغیش سایاسی (چومچه خاتون)

سایای باران باز سایاهایی ریتیمیک می باشد و همیشه کار سایاچی ها بوده است. موقع خواندن این سایا زمانی است که باران نباریده باشد و دشت و صحرا گرفتار خشکسالی شده باشد. در این حال سایاچی در حالی که چمچه ای چوبی (قاشق بزرگ) بدست دارد و آن را با برگ های سبز آراسته است شروع به خواندن سایای باران نموده و به در خانه روستائیان رفته و مزد خود را می گیرد. همراهان سایاچی نیز دو تکه سنگ به دست گرفته و با کوفتن آنها به هم ریتم مخصوص سایا را می آفرینند. اگر در موقع خشکسالی به سایاچی دسترسی نباشد جوانان دهکده چومچه را بدست گرفته و با خواندن سایای باران از خدا طلب باران می نمایند.

سایای باران با چومچه خاتون به شرح ذیل خوانده می شود:

چومچه خاتون نه ایستر؟
شیر ها شیر یاغیش ایستر.
الی قولو خمیرده
بیرجه قاشیق سو ایستیر

چاخ داشی چاخماق داشی
یانندی اورگیم باشی
بیچین لرین یولداشی
اکین لرین یولداشی

قالاخ قالاخ خرمن لِر
هانی چایین نم داشی؟
چاخ داشی چاخماق داشی
یانندی آلمالار باشی
یانندی هئیوالار باشی

هئیوالار ساری ساری
دوزله ییر ساپا قاری
آی بولوت لارسیز تاری
گلین بوکنده ساری.

بوکند بیگلر کندی دیر
ایگید خیی لِر کندی دیر
داغلار قوراخ قوراخ دی

چاخ داشی چاخماق داشی
سایاچیه پای داشی.
امجگی قورو اینک
گلین سایانی دئیک
الله بیر یاغیش یئتیر
بال قئیماقی بیز یئیک
امجگی قورو اینک
گلین سایانی دئیک

اوت علف سویا بنددی
چای چیمن گؤیه بنددی
گؤی لِر بولوتا بنددی

بولوت لار آی بولوتلار
اکین چیه اومودلار
دارینی سپدیم سپدیم
شوخوم لاییب یئر اکدیم
گؤی گؤزو قورو باخیر

شَنه سینیه چکدیم
امجکگی قورواينک
گلین سایانی دئیک
سایا یاخشی سایادی
اونون ایشی پایادی
قارا بولوت چاقاشا
اوشاقلار آی اویناشا

گل سنی سويندیرک
اوندا سنی دیندیرک
سایا سایا نه ایستر
الله دان یاغیش ایستر
پای وئره نین الینده
آل قیرمیز ناریش ایستر
پای وئرمهین قبرینی
چوخ یوخ، بیر قاریش ایستر.

داغلار قوراخ قوراخ دی
تیکان توراخ توراخ دی
تیکان نهیه کاریم دی
منه لازم اوراخ دی

چاخ داشی چاخماق داشی

هانی گویون یولداشی
یاندی داغلارین باشی
الله بیر یاغیش گوندر

آلا داغین بولودو
اکین چی نین اومودو
الله بیر یاغیش یئتیر
آرپا بوغدا قورودو

چاخ داشی چاخماق داشی
سایا چیه پای داشی
اولدیقیندان پای وئرن
علی اولسون یولداشی
وار اولان الین قیسان
یاستیقی میسمار داشی
وئرن ال الله الی
الره یاریم علی
ایسته دیقی یاغیش دی.

چای لار آخین شاقا شاق
نهره چالاق لاقا لاق
کره قئیماق سیزین کی
آیرانا بیزده قوناق.

امجگی قورو اینک
گلین سایانی دئیک
سایا ائلین یولداشی
پیس گونلرین قارداشی
آی الله یاغیش گوندهر

گؤیرتسین داغی داشی

سایاچی پایا باغلی
پای وئرهن یایا باغلی
یای حاصیلی سو ایستر
حاصیل لار چایا باغلی.

سوگلسین داشا داشا
چایلاردان آشا آشا
موشتولوقون من وئریم
یانقین یادا یولداشا
گوؤی اوزونده باش باشا
قارا بولوت چاقاشا
یاغا یاغیشین دوزی
اوشاقلار آی اویناشا.

امجگی قورو اینک
گل سنی سویندیرک
اوندا سنی دیندیرک
سایا سایا نه ایستر
الله دان یاغیش ایستر
پای وئرهنین الینده
آل - قیرمیز ناریش ایستر
پای وئرمه ین قبرینی
چوخ یوخ، بیر قاریش ایستر.

یاغیش کسمه سایاسی (سایای بند آمدن باران)

این سایا نیز توسط سایاچی و یا اهالی روستا و کشاورزان در موقعی خوانده می‌شود که باران بیش از حد باریده و موجب خرابی محصول و جاری شدن سیل گردد. برای خواندن این سایا معمولاً به روی تپه‌ها و یا بام‌ها و جاهای بلند می‌روند. یاغیش کسمه سایاسی، به شرح ذیل خوانده می‌شود.

گتیر گتیر های گتیر!
قیزیل قایا دیبیندن
بیر قیر میزی گون گتیر
بیر قیر میزی گون گتیر
کچل قیزی قوی ائوده
ساچلی قیز گتیر گتیر!
گتیر گتیر های گتیر!
گون گدیب سو ایچماقا
آل دونون دگیشماقا
دومانلار قاچین قاچین
گونشین یولون آچین
توتوب سنی آسارلار
بوینووا دامغا باسارلار
قارا تویوق قاناتی
کیم ووردی کیم سانادی؟

ایت بالدیزیم دالادی
دالادی قانلار آخدی
گلین یارا مایاغ یاخدی
گلین یارا مایاغ یاخدی

بیر یاغ وئیرین یاغلیاق
دستمال وئیرین یاغلیاق
وئره نین اوغلو اولسون
ارککلی توخلو اولسون

بوغداسی چوخلو اولسون
وئرمه یینن قیزی اولسون
اوز- گؤزو پوخلو اولسون
آروادی قوخلو اولسون.
بیرجه گۆزی کوراولسون
قاپیسیندان آخان سیل
آزارلی آزار اولسون.

سایاهای مجالس

مضمون این سایاها از هر نوع می تواند باشد: روباه - دام - کوسه - (آدم بی ریش) - بیوه زن - آدم خسیس - بهار - زمستان - دختران قالیباف - متن های ادبی باستانی - تاریخ باستانی و بومی...

نام دیگر سایاهای مجلس قوشماجاست. بیشتر این سایاها را کودکان می خوانند. اما این بدان معنا نیست که مفهوم آنها کودکان است، بلکه همگی شامل مفاهیم عمیق و انسانی و گاه عرفانی است. اما چه حکمتی دارد که از این سایاها را کودکان خوانده اند. نمی توان حدسی زد. چرا که گاه این سایاها بر اساس اسطوره های تاریخی است و نباید که با حدس و گمان آنها را تعبیر و تفسیر نمود. تعداد ابیات این سایاها از شش الی شصت می تواند باشد. در برخی از مناطق تغییراتی در آنها دیده می شود. اما وزن آنها کماکان سایایی است. خوانندگان این سایاها طلب مزد و « پای » نمی کنند بلکه در مجالس و در بازیهای دسته جمعی خوانده می شود گاه در شبهای زمستان و در قهوه خانه های روستا سایاچی این سایاها را می خواند و اطرافیان به میل خود به وی هدایا و مزدی می دهند.

چند نوع از این سایاها در ذیل آورده می شود:

بی بی م گئتیر بیر جوت قوچ
بیری جیران بیری بوز
میندیم بوزون بوینونا
سوردوم خالخال یولونا
خالخال یولو داشلی دی

کسک آتین اوزونه
اوکیم دی کسک آتان
کسکی آتماسینلار

الیمی پیچاق کسیب دی
دسته پیچاق کسیب دی
یاغ گتیرین یاغلیاق
دستمال وئرین باغلیاق
دستمال قالیب یولوندا
بابام مکه یولوندا
مکه یولو بوز لودی
دوره‌سی یارپوزلودی
او یارپیزدان درییدیم
گردنیمه سריیدیم
دور آیدیم اویناییدیم
اویناماقین وقتی دگیل
قیزیل گولون تختی دگیل
قیزیل گولو دره‌لر
مخمل اوسته سره‌لر
قیزلار اونو اکرلر
مثقال ایله چکرلر.

بی‌بیلی قوچ های بی‌بیلی قوچ
بی‌بی م گتیر بیر جوت قوچ
قرآنین در سین اوخور.
بیری جیران بیری بوز
میندیم بوزون بوینونا
سوردوم خالخال یولونا

خالخال یولو داشلی دی
کسک آتین اوزونه
اوکیم دی کسک آتان
کسکی آتماسینلار
قایادا یاتماسینلار
قایادا بیرجه قوش وار
بوینوندا یوز ناققیش وار
یوز قاققیش بیر قوش ایدی
قایادا قونموش ایدی
شاه اوغلو گۆرموش ایدی
اوخ ایله وورموشیدی
اوخ مندن هزار بئزار
کتان کوینکلر یازار
گل اوخو بیزیم دیلی
بیزیم دیل اورمودیلی
اورمودان گلن آتلار
آرپانی ییه ر چاتلار
آرپانین گۆیون یئدیم
شاهیما شیروان دئدیم
شاهییم شیروان ایچینده

قاوالی چالا گئتدیم باغا
باغداکی قیزلارینان اویناماقا
ال آتدیم بؤیوک قیزین ممه سینه
بالا قیز گئتدی دئدی ننه سینه
ننه سی بیر داش آتدی
دگدی قابیرقاما
قابیرقامی توتا توتا
گئتدیم خانا

خان دئدی:
آی قاشی قارا
گؤزو قارا
نه دوشموسن بو چؤلره
وئرهم سنی ایگیت لره
باغلالتدیرام سؤیوتلره
یوگوتدورم آق ایتلره
امر ایله دی:
اوزون اوزون اوزاتدیلار
حُکم گلدی:
«آران دا»یه آنین جَه
قوجا باشی کسدیلر
قیندیرقادان آسدیلار
قیندیرقا قلیچ یاغی
ایچینده قوردوقوش یاغی

قوردوقوش یاغی درماندی
جانیم سنه قربان دی.
جان نه دی یولداش نه دی
یولداش جاندان اینجه دی
باجادان باخدیم ایشیق ایدی
چنگه سی دولو عاشیق ایدی

بیر کیشی منیم دوستوم ایدی
گئتدی بازارا گلمه دی
یا یلیغیمی وئرمه دی
یا یلیغیمین اوجو قره
گؤندردیم پیغمبره
پیغمبردن گلینجه

ووردوم صاندیق آچیلدی
لعل مرجان سئچیلدی
مرجانلار میلی میلی
گل اوخو بیزیم دیلی

جان دئدی جانان گلدی
یادیم شامان گلدی
شامان آتالار سؤزی
آتام آتالار سؤزی.

سینیق قول آی سینیق قول
سویا گئدهر سینیق قول
سودان گلر سینیق قول
ائو ایشین چوخ گورنده،
ساللام قالار سینیق قول
ایپ آتماقا گئدنده
اوت درماقا گئدنده
سو چکماقا گئدنده

اشعار کودکانه

بخشی از ادبیات شفاهی مربوط به اشعار و مواد فولکلوریکی می‌گردد که از آن کودکان به شمار می‌آید. بی‌تردید ادبیات کودکان را نه خود کودکان، بلکه بزرگان و بویژه مادران برای تربیت و پرورش روح و ذهن کودکان خود می‌آفرینند، اما این بخش از ادبیات به عنوان ادبیات کودک محسوب می‌شود. جالب است بدانیم که بخش عظیمی از ادبیات شفاهی آذربایجان منحصر به اینگونه ادبیات گشته است. رد پای کودکان را در تاپماجاها، متل‌ها، قوشماها، اشعار بی‌شماری از ادبیات شفاهی می‌توان دید که در اینجا به نمونه‌های زیبایی از آن برمی‌خوریم.

با این اشعار ساده‌ای که در ذیل می‌آید، اعداد را برای کودکان یاد می‌دهند. البته برای کودکانی که مجبور به یاد گرفتن زبان فارسی هستند با زبان ساده‌ای می‌آموزند:

بیر ایکی - بیزیم کی

اوچ دؤرد- قاپونی اؤرت
بئش آلتی - سماور آلتی
یئدی سگیز - فرنگیز
دوققوز - اون،
قیر میزی دون
اون بیر اون ایکی،
ارمنی بورکی.

اول لر تنبل لر
سود وئرمه سن اولر لر
دوم لری دؤیور لر
سوم لری سؤیور لر
چهارم لری چارتار لار
پنجم لری پنجه لر
ششم لر شیشر لر
خانم ساواشسا
یئرلرینه ایشهر لر.

یک، یکّه دانیشما
دو، دونبالاق آشما
سه، سفیه دانیشما
چهار، چادرای آشما
پنج، پنجره دن باخما
شیش، شیشمه سن الله!
هفت، هفده بیجار سان
هشت، هشده بیجار سان
نه، نوغول ساتانسان
ده، دخیل ساتانسان.

با لاجا قیزیم دورچای قوی
ائومیزی سوپور نهار قوی
منیم آدیم حلمه‌دی
مراغا دان گلمه‌دی
مراغا آلما باغی
مراغا دا بابام وار
توپ ساققالی آقام وار.

آل آله دویمه ده له
گلین گئداق بابام گيله
بابام منه باشماق آلا
بیر تای منه
بیر تای سینه

الیمی پیچاق کسب دی
دسته پیچاق کسب دی
یاغ گتیرین یاغلیاق
دستمال وئیرین باغلیاق
دستمال قالیب یولوندا
بابام مکه یولوندا
مکه یولو بوز لودی
دوره‌سی یارپوزلودی
اویار پیزدان درییدیم
گردنیمه سریدیم
دور آیدیم اوینایدیم
اویناماقین وقتی دگیل
قیزیل گولون تختی دگیل
قیزیل گولودره‌لر
مخمل اوسته سره‌لر

قیزلار اونو اکرلر
مثقال ایله چکرلر.

گئتدیم خاننا
هاوالاندیم اوچماقا
حق قاپوسین آچماقا
قانادلاریم اوزولدی
ائل اوبایا دوزولدی
حیوانین آغا جلاری
بارگتیرمز باشلاری
ووردوم باشی اوزولدی
ائل اوبایا دوزولدی
ائل یایلاقا گلینجه
بوغدالاری دهرینجه
بیزیم دیل اورمو دیلی
اوروم دان گلن آتلار
آرپا تاپماز گول
آتلی گلر قیز ایستهر
قیز دئیر باغیریم چاتلار.

آی تشتی تشتی تشتی
ووردی گیلانی گئچدی
ایکی خوروز ساواشدی
بیری قانا بولاشدی
قان آخدی چایا دوشدی
چایدان بیلدیرچین اوشدی
بیلدیرچین بللی بللی
گل اوخو بیزیم دیلی
بیزیم دیل اورمودیلی

اورمو بوردان اوزاق دی
دریا اونندان قباقل دی
اورمودان آتلی گلر
آتلیلار چاتلی گلر
آتلا رییه ر آرپانی
یئمه سه چیخار جانی

تانباران دینقر دینقر دینقر
کبریتی وئردیم خمیر آلدیم
تانباران دینقر دینقر دینقر
خمیری وئردیم چوره ک آلدیم
تانباران دینقر دینقر دینقر
چورکی یئدیم قوت آلدیم
تانباران دینقر دینقر دینقر

زری زوبییدا
ایکیسی بیر بویدا
زری ساواشیدی
زوبییدا قاشیدی
گویه ایب آتیدی
دیواردان آشیدی

باشماقی دوشیدی
زیغابله شیدی
بیر سیله ووردی
گؤزو بررشیدی
ایماقی دگدی
بارداقی آشیدی
شوربا جالانیدی
زوبییدا یانیدی

نئیله یه ک؟
ساققیز آلاق چئینه ک
آجان لارا وئرمه یه ک
آجان منیم داییم دی
آروادی زن داییم دی
اوغلو منیم آداخلیم
قیزی منیم تاییم دی.

پیشیکلر پیشیکلر
سیزی قرسین تانری پیشیکلر
بیریری ده اوسار
دالیسینا قوزار
وئریر سلامی
دالیسینا قوزار
بیریری یان باجادان
وئریر سلامی
بیریری قورخودوری
یازیق خالامی
پیشیکلر پیشیکلر
ساری پیشیکلر
سیزی قیزسین تازی پیشیکلر

آغاج دیبینه چالیر لار آلمانی
آلمانین سسی اویدیر فاطمانی
فاطمه سن الله دور گئداق باغچایا
آتیلاق دوشاق باغچا داکي طاقچایا

آغاج دیبینه چالیر لار حیوانی
حیوانین سسی اویدیر لیلانی

لیلا سن الله دور گئداق باغچایا
آتیلاق دوشماق باغچاداکی طاقچایا

آغاچ دیبینده چالیر لار آلچانی
آلچانین سسی اویادیر خجّه نی
خجّه سن الله دور گئداق باغچایا
آتیلاق دوشماق باغچاداکی طاقچایه.

کئچل کئچل بامیه

گئتدی حکیم خانیه
حکیم خانا باغلی دی
کئچلین باشی یاغلی دی
کئچل دئیر وای باشیم
قازاندا قاینار آشیم
آشیمی ایچه ن اولایدی
باشیما سیچان اولایدی.

اینه اینه اینه دی
اوجو دویمه دویمه دی
بربرین جی برین گئدیر
شاهماجی شاطیر گئدیر

میندیم ائششگه
ساغ قیچی سیندی
میندیم قاطرا
سول قیچی سیندی
میندیم ماشینا
بنزین قورتولدی
گئتدیم نه هارا

گئئتدیم ائومیزه
دیوار ییخیلدی
قالدیم آلتیندا
یقەم قور تولدی.

عم اوغلی! بعلی!
بیزیم تیوق سیزدهدی؟
بعلی!
کیش ایله گلسین! گلگیری
وور قیچی سینسین!
سینمیری
سال تندیره! یانمیری
قمچی نی گئتیر!
باشماقی دوشدی
زیغا بله شدی
بیر سیله ووردی
گوزو بررشدی
آیماقی دگدی
بارداقی آشدی
شوربا جالاندی
زوبیدا یانندی
ایش شک آنقیرما
زری اویانندی.

سینا مالار

«سینامالار» یا «کلثوم ننه سۆزلی» اعتقادات مردمی است که بیشتر به خرافه و موهومات می ماند و در طول سالیان دراز دهان به دهان گشته و تا امروز باقی مانده است. برخی از این اعتقادات و سیناماها امروز هم در بین مردم وجود دارد مثلاً وقتی کسی عطسه می کند می-

گویند باید صبر کند و ورد بخواند و گرنه ممکن است حادثه‌ی بدی اتفاق بیفتد. اگر دو بار عطسه کرد نه تنها صبر کردن لازم نیست بلکه باید شتاب هم به خرج دهد. همانگونه که می‌بینیم این عقیده در بین مردم هنوز هم وجود دارد و معتقدان زیادی دارد. این اعتقادات بسیار گسترده است و در هر حال در رفتار و کردار انسانها تأثیر خود را گذاشته است.

برخی از محققان این ساحه، در پی یافتن دلایلی برای چنین اعتقاداتی هستند و معتقدند هر چند که این سینامها در نگاه اول افکاری سبک و دور از عقل بنظر می‌آیند اما وقتی عمیق تر به مسئله نگاه کنیم و زمینه‌های اجتماعی آنها در نظر آوریم به این باور خواهیم رسید که مفید بوده اند اما شاید امروز این زمینه‌های اجتماعی دیگر رفع شده باشد و به همین خاطر به صورت خرافه به نظر آید. مثلاً می‌گویند وقتی نان سنگک می‌خری مواظب باش که همراه سنگک، سنگ به خانه نیاوری و از سنگ تنور بدان نجسبیده باشد وگرنه فردی از خانواده فوت می‌کند. مشخص است که این نظر، خرافه‌ای بیش نیست اما چه بسا زمینه‌ی اجتماعی داشته است. از جمله معتقدند که قبلاً شنهای تنور نان پزی را از رودخانه و با هزار زحمت به نانوایی می‌آوردند اگر با هر سنگی چند شن کم شود نانو را با مشکل مواجه خواهد کرد پس چنین سخنی گفته شده است تا رعایت حال شود.

می‌گویند کسی که ناخن بلند دارد فرزند شیطان است. مسلماً این سخن برای کودکان گفته شده است تا توجه کنند و زیر ناخنشان میکروب جمع نگردد. باز گفته می‌شود «شبها زیر درخت نخواب چون اجنه‌ها به سراغت می‌آیند» بعید نیست که مردم و پیشینیان به تجربه دریافته بودند که برای دستگاه تنفس خوب نیست و امروز پی برده‌ایم که درختان شب هنگام گاز کربنیک تولید می‌کنند. بنابراین این اعتقادات که تحت عنوان سینما وجود دارند گاهی معانی حکیمانه و منطقی داشته باشند. در هر صورت توجه و تلاش برای پی بردن به منطق چنین اعتقاداتی می‌تواند در شناخت پدران و اجدادمان، ما را یاری کند. بنابراین با نگاهی کوتاه تعدادی از سینامها را آورده و بررسی دقیق و علمی آنها به صاحبان اندیشه وا می‌گذاریم.

۱) اتی آجی آدمی میغ میغا سانجماز

۲) اجنه دمیردن قورخار.

۳) احسان یئمکلرین قابینی یومازلار.

۴) احسان یئمه یی حرام ائيله مه، پیس اولار.

۵) احسان قابی سینسا، پیس اولار.

۶) اسنه ینده بیرى نین اوزونه باخما.

۷) ال اوستده خال، الی آچیقلیق نشانه‌سی دیر.

- ۸ (الریوی بارماقلاما، غم گتیره ر.
- ۹ (اؤز گه نین پایین یئمه، یوخسا دیلینده پای چیخار.
- ۱۰ (اوتاننین اوغلو اولماز.
- ۱۱ (اوزه ر ریگی سالاندا آلاولاسا، بللی اولار کی بد نظر وار.
- ۱۲ (اوشاق یوخودا گولنده، ملک لر اونو دانیشدیریرلار.
- ۱۳ (اوشاق یوخودا آغلاسا، شیطان اونو آلدادیر.
- ۱۴ (اووجون قاشینسا، الیوه پول گله جک دیر.
- ۱۵ (اؤوی ایکی آدام سوپورسه، پیس اولار.
- ۱۶ (ایگنه نی بوقجایا سانج، شیطان (اجنه) اونو آچماسین.
- ۱۷ (آتین نالی برکت گتیره ر، ائوینده ساخلا.
- ۱۸ (آچاری سسلندیرمه، ائوده داعوا دوشر.
- ۱۹ (آغلایان دلی، تئز ساها لار.
- ۲۰ (باتیق قاشیق یئره دوشسه، قوناق گله جک.
- ۲۱ (باشماقلارین اوست - اوسته دوشرسه، دالینجا غیبت ائدیرلر.
- ۲۲ (بورج وئره نده ساغ الین ایله وئر،
- ۲۳ (توت آغاجین کسمه، ائل مالی دیر (توت آغاجی سیّد اولار، کسمزلر)
- ۲۴ (توکونو یاندیرما، باشین آغرییار.
- ۲۵ (جمعه لر دیرناق توتان وارلی اولار.
- ۲۶ (دیرناغیوی بیر - بیرینه چالما، داعوا دوشر.
- ۲۷ (دیزلریوی قوجاقلاما، غم گتیره ر.
- ۲۸ (سیغیر چینی قفسه سالما، پیس اولار.
- ۲۹ (سینان قاب درد - بلانی آپارار.
- ۳۰ (سو جالانسا، آیدینلیق دیر.
- ۳۱ (سؤیود آغاجی اکمک، دوشر - دوشمه زی وار.
- ۳۲ (قاریاغندا گون چیخسا قورد بالالار.
- ۳۳ (یاغیش یاغاندا گون چیخسا، اینک بالالار.
- ۳۴ (قارنین سه عیرسه، قونشون آجدیر.
- ۳۵ (قوناغین باشماغینا دوز تۆک، تئز گئده ر.
- ۳۶ (گلین اویناسا، اوجوزلوق اولار.

۳۷) گئجه پیچاق چکمه، دمیر اوزانار.

۳۸) گیردکان آغاجی آلتیندا یاتما.

۳۹) مسافرین دالیسیجا سو سپ، سلامت قاییدار.

آلقیشلار

- آغ گونه چیخاسان.

- آلاله اوره ییوه گۆره وئرسین.

- آلاله قولووا قودرت، سوفروه برکت وئرسین.

- آناوین سودو، آتاوین چۆره یی سنه حلال اولسون.

- آیدینلیغا چیخاسان.

- نامرده محتاج اولمایاسان.

قارقیشلار

- آدین باتسین - کور اولاسان!

- آلیشیب یا ناسان. - لال اولاسان!

- آنان مه لر قالسین. - راحت گون گۆرمیه سن

- آرخان یئره گلسین. - سئل آپارسین سنی.

- بابالیم بونونا. - تیفاغین داغیلسین.

- بیلدیگین درده دوشه سن. - اوره یی نین باشی یانسین

- جان وئرنده سو وئره نین اولماسین. - اوزون قارا اولسون

- چولاق اولاسان. - وطن اوزونه حسرت قالاسان

- چۆره ک آتلی اولسون، سن پیادا. - وورغون وورسون سنی.

- دیلین قوروسون. - یامان درده دوشه سن!

- ائوین ییخیلسین. - یئتیم قالاسان!

- الین قوروسون - ذلیل اولاسان!

- فریادین عرشه دایانسین. - کول باشینا!

- گئده رگلمز یولا گئده سن. - آرزین گۆزونده قالسین!

- گۆزونه اوخ باتسین. - اوجا غین سؤسون!

- گونون قارا اولسون. - پیس درده دوشه سن!

- قارا یئره گیره سن.
- اومودون کسلیسین!
- ایگید اؤله سن!
- یئدیغین بورنونان گلّسین!

اشعار کودکان

یکی دیگر از مواد فولکلوریک اشعاری است که برای کودکان می‌خوانند تا کودکان آنها را یاد گرفته و زودتر زبان بازکنند و در جمع قادر به سخن‌گویی شوند. این شعرها اصولاً ساده، آهنگدار و دارای مفاهیم ساده‌جای هستند اما در عین حال دارای منطقی قوی می‌باشند که کودک در طول این شعر با علت و معلولهایی آشنا می‌شوند و دلایل منطقی حوادث و موضوعات را یاد می‌گیرد. برای مثال به دو شعر از این گونه توجه کنید:

قاری چیخدی بوز اوسته

یخیلدی (یانی) اوسته

دئدی: سن نه ظالیمسان آی بوز؟

بوز دئدی من ظالیم اولسایدیم گون منی اریتمز ایدی

دئدی: گون سن نه ظالیمسان؟

بولوت دئدی من ظالیم اولسایدیم یاغیش مندن یاغمازدی

دئدی: یاغیش سن نه ظالیمسان؟

یاغیش دئدی من ظالیم اولسایدیم اوت مندهن بیتمز ایدی

دئدی: اوت سن نه ظالیمسان؟

اوت دئدی من ظالیم اولسایدیم قویون منیم باشیمی قیرتماز ایدی.

دئدی: قویون سن نه ظالیمسان؟

قویون دئدی من ظالیم اولسایدیم قصاب منی اؤلدورمز ایدی

دئدی: قصاب سن نه ظالیمسان؟

قصاب دئدی من ظالیم اولسایدیم قری (قاری) ننه‌نین ایتی منیم کلّه - پاچامی گؤتوروب

قاچماز ایدی

دئدی: ایت سن نه ظالیمسان؟

قری دئدی من ظالیم اولسایدیم سیچان منیم توربا - داغار جیغیمی د لمزیدی

دئدی: سیچان سن نه ظالیمسان؟

سیچان دئدی من ظالیم اولسایدیم، پیشیک منی یئمز ایدی

دئدی: پیشیک سن نه ظالیمسان؟

پیشیک دئدی: ظالیمام بابا ظالیمام. یوک اوستویایلاغیمدی. کورسو اوستو قیشلاغیمدی.
سامانلیق اویناغیمدی.

اوشودم های اوشودوم
داغدان آرمید داشیدیم
آرمیدیمی آلدیلار
منه ظولوم سالدیلار
من ظولومدان بئزارام
درین قویو قازارام
درین قویو بئش گئچی
هانی اونون اثرکگی
اثر کک قازاندا قئینه ر
قنبر بوجاخدا اوینار
قنبر گئدیپ اودونا
قارغی باتیب بودونا
اه ییلدیم چیخارتماغا
بیر ده نه گوموش تاپدیم
گوموشو ساتدیم تاتا
تات منه داری وئردی
دارینی سپدیم قوشا
قوش منه قانات وئردی
قاناتلاندیم اوشماغا
حق قاپیسین آشماغا
حق قاپیسی کلید دی
کلید دوه بویونوندا
دوه گیلان یولوندا
گیلان یولو سر به سر
ایچینده میمون گزه ر
میمونون بالالاری

منی گورجک آغلادی
تومانینا قیغلادی

قاخیشلار

قاخیش عبارتست از نوعی قار قیش که به صورت سؤالی مطرح می شود، بجای آنکه او را نفرین کند که: کور شوی! می گوید: کوری؟
قاخیشهای متداول عبارتند از:
گوزون گوزمور؟
اوتانیب اریمیر سن؟- اوتانیب اریمیر.
اردمین تۆکولسون!
دیلی یوخدور دانیشا.
دیلینی پیشیک آپاریب.
جانی چیخیر ایشله مه یه.
آلاه عقیل پایلایاندا بیلیمیرم بو هاردا قالمیشدی.
هوشون باشیندا دئییل.

آندلار

- آلاها آندا اولسون!
- بالام جانی!
- جانیم اوچون!
- جدیم حقی!
- دوز- چوره ک حقی!
- قور آن حقی!
- قور آنا آندا اولسون!
- ایشیق حقی!
- سن اؤل!
- آنامین روحونا آندا اولسون
- یالان دئسم دیلیم قوروسون.
- عزیز جانینا آند اولسون.

- من اولوم!

- ساباحا ساغ چیخمایام!

نازلامالار

عزیزیم یاراسینا
قاشلارین قاراسینا
قوی آنان قوربان اولسون
اورهیین یاراسینا

بالاما قوربان اینک لر
بالام هاچان ایملک لر؟
بالاما قوربان ایلانلار
بالام ها چان دیل آنلار؟

قالالار آی قالالار
قالادان یول سالالار
آنا بالاسین وئرمز
بلکه گوجلّه آلالار

سود دیبی، قایماق دیبی
قوربانین اولسون بی بی
سود یالا، قایماق یالا
قوربانین اولسون خالا

لای - لای لار

لای لای دئدیم یاتاسان
قیزیل گوله باتاسان
قیز یل گولون ایچینده
شیرین یوخو تاپاسان.

لای لایینام گول بالام
تئل لری سونبول بالام
کپه نکدن، سرچه دن
یوخوسو یو نگول بالام.

لاى لاى بئشىگىم لاى لاى
ائویم ائشىگىم لاى لاى
سن گئت شیرین یوخویا
چکیم کئشىگین لاى لاى.

لاى لایینام اؤز بالام
لاى لاى بالام گول بالام
قاشی قارا گؤز بالام
دیلین بالدان شیرین دیر
دود اغیندا سوز بالام.

لاى لاى دیلین دوز بالام
من سنه قوربان بالام
دیل آج گینن تئز بالام
قان ائیلهمه کؤنلومو
من اؤتوروم سن دانیش
گل منه بیر گول بالام.
شیرین - شیرین ستؤز بالام.

لاى لاى دئدیم بویونجا
داغ باشیندا قالام وار
باش یاسدیغا قویونجا
اوره ییمده یارام وار
یات سن گول یاتاغین
خالقین دؤولتی - واری
باخیم سنه دویو نجا.
منیم ده بیر بتالام وار.

لای لای دئدیم آغلاما
لای لای دئدیم اوجادان
اوره یمی داغلاما
سسیم گلمیر باجادان
بوئیو بیر قوچ ایگیداول
تا نری سنی ساخلا سین
منه اومید باغلاما.
چچکدن، قیز یلجادان.

داغلارین لالاسینا
لای لای دئدیم گونده من
گؤزلرین قاراسینا
کؤلگه ده سن، گونده من
آنالار قوربان اولسون
ایلده قوربان بیر اولار
اؤز کؤرپه بالاسینا.
سنه قوربان گونده من.

بالا عؤمرون چوخ اولسون
گؤیلون، گؤزون توخ اولسون
سنه لایلا چاغیریم
دوشمن لرین یوخ اولسون.

تاپماجالار

تاپماجایا چیستان نیز یکی دیگر از موضوعات ادبیات شفاهی است که جای خاصی دارد. تاپماجایا بیلمه جه یا باغلاما جهت گسترش و توسعه ی فکر کودکان بسیار مناسب و مفید است و تفریح خوبی نیز به شمار می آید. تاپماجای خاصی در داستانها نیز دارد چرا که در بسیاری از داستانها، پادشاه دختر خود را به ازدواج کسی در می آورد که بتواند پاسخ تاپماجای او را بدهد. گاه عاشیقلار با اشعار تاپماجا گونه هایی به مناظره می پردازند. اما اصل تاپماجا برای

تقویت هوش و فکر کودکان و نوجوانان است و در شب‌نشینی‌ها و دور هم جمع شدن‌ها استفاده می‌کنند و از آنجائی که بیان تاپماجاها به شعر است کودکان خیلی زود یاد می‌گیرند. تاپماجاهای آذربایجان بسیار فراوان، روان و متنوعند و تمام علوم زمان را می‌توان از خلال آنها آموخت و در حقیقت بسیاری از علوم ساده که برای کودکان مفید و لازم است توسط تاپماجاها بیان شده تا با یافتن جواب و شنیدن شعر آهنگی، شادی و خوشحالی نصیب آنان گردد.

در میان ملتهای مختلف محققانی بوده‌اند که در این زمینه صاحب تخصص بوده و تحقیقات ارزنده‌ای در این زمینه به انجام رسانده و یا چیستانها را گردآوری کرده‌اند. از میان این محققان باید نخست از عالم بزرگ روس سادو و نیگوف نام برد که مجموعه چیستانهای روسی را گردآورده و در سال ۱۹۵۹ در مسکو به چاپ رساند. در ایران نیز وزارت فرهنگ و هنر تلاش بی‌وقفه‌ای به انجام رساند تا چیستانهای فارسی را گردآوری کند که از آن میان صادق هدایت در این ساحه زحمات زیادی متحمل شده و خدمات ارزنده‌ای ارائه داده است و نباید صمد بهرنگی و بهروز دهقانی فراموش گردد که کتاب «متلها و چیستانها» را در اوج خفقان شاهنشاهی به چاپ رساندند. در این کتاب ۳۴۱ تاپماجای آذربایجان به همراه ترجمه‌ی فارسی گردآوری و ارائه گردیده است. دکتر سلام جاوید نیز در کتاب «نمونه‌هایی از فولکلور آذربایجان» بالغ بر ۴۰۰ تاپماجا گردآورده است. البته بعد از انقلاب، محققان بی‌شماری در آذربایجان، تاپماجاهای ترکی را جمع‌آوری، بررسی و چاپ نمودند.

اصولاً در ماههای زمستان که شبها طولانی است مردم بعد از زحمت و تلاش روزانه دور هم گرد می‌آمدند و به تفریح و بحث می‌گذراندند. بویژه در دهات آذربایجان که با برفهای سنگینی، راه روستاها از شهرها مسدود می‌گردید دیگر سیر و سفری در کار نبود و در روستا ماندگار می‌شدند و در شبهای طولانی با فرهنگ خاص خود - استفاده از ساز و هنر عاشیقها، بازیهای مختلف، داستان گفتن و معما گفتن و غیره خود را سرگرم می‌کردند. معما یا چیستان مجلس گرم‌کن بود و مایه‌ی تفریح جمع می‌شد و بویژه برای کودکان وسیله‌ای جهت تعلیم و تربیت به شمار می‌آمد.

بی‌تردید موضوع تاپماجاها رابطه‌ی مستقیم با حوزه زندگی و فعالیت مردم دارد طرز معیشت، وسایل زندگی، امکانات مادی و معنوی مردم در این تاپماجاها متبلور است. به تاپماجای زیر توجه کنید:

اونه دی کی: اوجا دامدان آلچاق داما قار یاغار؟

توجه کودک معطوف خواهد شد به اینکه برف سفید است و غیر از برف چه چیزی سفید است؟ بی‌شک می‌توان آرد را نام برد و آنچه آرد را از بام بالایی به بام کوتاه‌تر می‌باراند می‌تواند

«الک» باشد. با این منطق، کودک توانسته است با طرز کار الک آشنا شود و ذهنش فعال شده بتواند با این مثال، به توصیف الک بپردازد.

تاپماجاها انواع دیگری نیز دارند. این تاپماجاها در هنر عاشیقی به باغلاشما معروف است و نوع دیگری از آن «یاهاالمالار» نام دارد. یاهاالما نیز به نظر می‌رسد نوعی تاپماجا است اما اگر دقت شود در خود کلام، جواب معما گفته می‌شود مثل:

دوه بالاسی کوئشه ک

بونو تاپمایان ائششک

که معلوم است بچه‌ی شتر را کوششک گویند. اینک به تعدادی از تاپماجاها توجه کنید.

(۱) آغ آتیمی ناللادیم

کوردوستانا یوللادیم

(مکتوب)

(۲) اود دا یاغماز

سودا بوغولماز

(بوز)

آغاجلارین اوزولی

(۳) بیر آغاجیم وار

اوتوز باتمان اوزومی

ایلدن ایله گتیره ر

(اوروجلوق)

قاراسین یئسن حلال

آغین یئسن حرامدیر

اوردان چیخدی قالخانی

(۴) بوردان ووردوم بالتانی

(گون)

یئرین - گوئیون سلطانی

آنام بیر اوغلان دوغدی

(۵) بیزه بیر قوناق گلیب خیلی زماندیر

اوج یوز یاشی وار هنوز جواندیر

قیرخ سگگیز قیزی وار ماه تاباندیر

اون یکی اوغلی وار اوچی عوامدیر (ایل، هفته، آی)

باشماغی نارینجی ایدی

(۶) حاجیلار حاجی ایدی

(مارال بوینوزی)

س بونه آغاجی دی

سوالماز یاپراق آچوب

(پول)

بؤیوک ایش گۆره ر آلاله دگل

(۷) دونیانی گزه ر آدام دگل

دامدان دوشر قیر یلماز

(۸) سویا دوشر ایسلا نماز

- آت اوستونده سسلنمز یئره دوشر پاسلانماز (قیریل)
- ۹) اوزون - اوزون قمیشلر گنجه بیزه گلیمیشلر (اریشته)
- اوققه دئیر اوینامیشلار خورد و خمیر اولموشلار. (اوزهرریک)
- ۱۰) ایلمه - ایلمه ایلمه سی ایلمه خاتین دوپمه سی
- هر کیم اونو تاپماسا یئدی ایلین خسته سی (اوزهرریک)
- ۱۱) بیز ایدیک، بیز لر ایدیک اوتوز ایکی قیزلاریدیق (اوتوز ایکی دیش)
- أزیرلردیک، اوزولردیک بیر تاقچایا دوزو لردیک (قاریشقا)
- ۱۲) باشینی کسرم قانی یوخ یومور تاسی نین سانی یوخ (نار)
- ۱۳) حاجیلار حاجا گنده ر جهد ائده ر گنجه گنده ر
- بیر یومورتا ایچینده یوز اللی جوجه گنده ر (نار)
- ۱۴) دیرمانا دن گئدیر گئدین گؤرون نه گئدیر
- تیکیلمه میش چووالدا چکیلمه میش اون گئدیر (ایگده)
- ۱۵) ساری دی زعفران ده ییل یازیلی دی قورآن ده ییل (سیگله)
- ۱۶) من گئدیرم، او گئدیر (کؤلگه)
- ۱۷) من گئدیرم، اوقالیر (ایز)
- ۱۸) گنجه ده گنده ر جمال بهی
- گونوزده گنده ر جمال بهی
- هئچ یورولماز جمال به ی (چای)
- ۱۹) آخشام یاخدیم چوخودو
- سحر باخدیم یوخودو (اولدوزلار)
- ۲۰) خانیم اویاندی
- جاما دایاندی
- جام سیندی
- قانا بویاندی (نار)
- بیر قوشوم وار، جانی یوخ شوسه دن کئچر
- قانادی وار، قانی یوخ شوسه نی سیندیرماز.
- اوچار اوزاق یئرله (ایشیق)
- ائله چوخدور سانی یوخ. (طیاره - اوچاق)

ایکی قارداش وار
اؤلونجه بیر بیرینی گۆرمز (گۆزلر)

بـــــورادا اولماز
تـــــرازیدا دورماز
اوندان شیرین زاد اولماز (یوخو)

آجاق دئییل، یارپاقلاری وار
کۆینک دئییل تیکیلیب
آدام دئییل، دانیشار.
(کیتاب)

خنجر ایله دلیک دلیک
درده دواسی وار بونون
اوردان چیخدی قالخانی
سرده صفاسی وار بونون
آنام بیر اوغلان دوغدی
بوردان ووردوم بالقانی
یثرین - گۆیون سولطانی
(گون)

گۆرنه جفاسی وار بونون
(شان - بال)
باشینا شلمه باغلادی
اوشاقلارین ییغدی آغلادی
(ساماوار)

بیر آغاجیم وار اوتوز یارپاغی
(اییده)

بیر اوزوقارا، بیر اوزوآغ

بوردا وورارام قیلینجی
فلکده اوینار اوجی
(ایلدیریم)

بیر اوتاقدایکی هاوا
(یومورتا)

هانسی میوه دی کی
یئتکینلیکیده ده شیرین؟
(گنجه - گوندوز)

(اوشاق)

قننادی وار اوچمازیـرده ده قاچماز

(بالیق)

دده مین بیر دونووار
قاتلا ماق اولماز
ایچی دولوا شرقی دی
ساناماق اولماز
(گوئی - اولدورلار)

داغی - دره نی آشتار
دونیا لاری دولاشار
آناسینا چاتاندا
سسسیز اونا قووشار
(چای)

ایلیم ایلیم ایلمه سی
ایلمه خاتون دو یلمه سی
گئدهن لک لک، گلن لک لک
هتر کیم بونو تاپماسا
بیر قیچ اوسته دوران لک لک
یئددی ایلین خسته سی
(قاپی)
(اوزهرریک)

حربه - زوربا

حربه - زور با گونه ای تهدید به حساب می آید که البته همراه با اصطلاحات خاصی کاربرد دارد. زمانی است که تهدید کاملاً علنی و مستقیم است مانند:
اولسون دا.
گوهرریک.

منه بیر سؤز دئیهنین آغیزینی جیرارام.

چکیل اویانا!

سن اود اولسان دا، اؤزونو یاندیرا بیلمزسن.

اما بسیاری مواقع همراه با اصطلاحات خاصی است که در حقیقت روپوشی بر سخنان مستقیم گذاشته می شود:

- الیندن گله نی قیرخ قاباچک!

- اوزه رلیک کولو اولموشوق. (یعنی طرف مقابل سگ است زیرا سگ موقع دیدن این علف، روی آن شاش می کند).

دوعالار

مثل همه ی ملتها و مسلمانان، آذربایجانیان نیز دست به دعا برمی دارند و برای فرزند، پدر و مادر، همسایه، دوست و غیره دعای خیر می کنند:

آللاه سنی ساخلا سین

آللاه اوره یینجه وئرسین.

الین آغریماسین.

الرین وار.

قادان آلیم.

قادان جانیم.

آللاه قادا - بالانی سندن اوزاق ائله سین

سنی گؤروم پیر اولاسان.

اوزون گولسون

آز ایشله ییب، چوخ ییه سن.

آلله سلامت ائله سین.

البته در برابر دعا، لعنت ها نیز وجود دارند:

- آللاه سنه لعنت ائله سین.

- نهلته گل میش

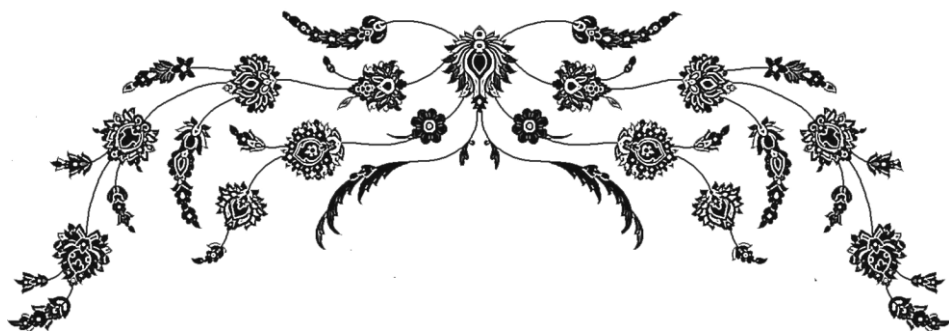
- گور با گور اولموش

- تون به تون دوشموش

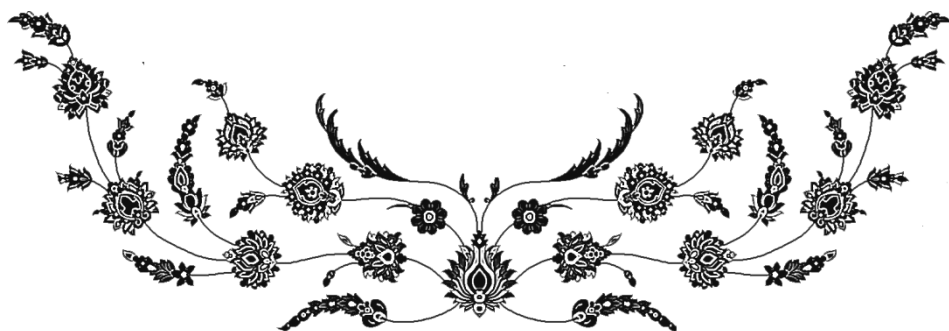
منابع و مآخذ:

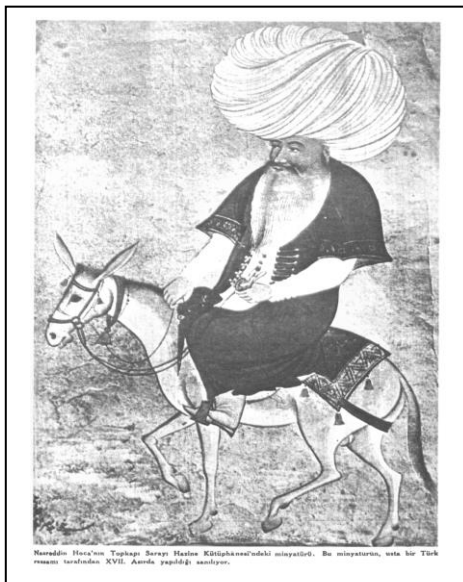
- (۱) صدیق، حسین محمدزاده، سایالار، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۲) فیض الهی وحید، حسین، آتالار سؤزو، عقلین گؤزو، تبریز، ۱۳۶۶.
- (۳) ظفرخواه، ع، آتا - بابالار دئییلر، تبریز، ۱۳۷۰.
- (۴) وفایی، زهره، ضرب‌المثل‌لر، تبریز، ۱۳۷۴.
- (۵) محمد اوا، آسیه، بایاتیلار، باکی، ۱۹۷۷.
- (۶) م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۷) مجموعه، رشید رحمتی آرات اوچون، آنکارا، ۱۹۶۶.
- (۸) دده قورقود، به همت محمدعلی فرزانه، تهران، ۱۳۵۸.
- (۹) فرزانه، محمد علی، بایاتیلار، تهران، ۱۳۵۸.
- (۱۰) ائلچین، شوکرو، آنادولو کؤیوالری، آنکارا، ۱۹۶۴.
- (۱۱) بهرنگی، صمد، دهقانی، بهروز، متلها و چیستانها، تبریز، ۱۳۴۷.
- (۱۲) جاوید، سلام الله، آذربایجان فولکلوروندان نمونه لر، ۲ جلد تهران، ۱۳۵۸.
- (۱۳) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاسی، ۲۰ جلد، بیرینجی جلد، باکی، ۱۹۸۱.
- (۱۴) قافقازبالی، علی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، بیرینجی جلد، ارزروم، ۲۰۰۲.
- (۱۵) رشدیه، میرزا حسن، امثال لقمان، ح. م. صدیق، تهران، ۱۳۸۰.
- (۱۶) کلظمی قره بلاغ، عبدالله، آتا- بابالار سؤزو، تهران، ۱۳۸۰.
- (۱۷) آذر پویا، آذربایجان خلق ترانه‌لری، ۲ جلد، تبریز، ۱۳۷۹.
- (۱۸) آقا محمدی، محمد، فرهنگ مردم ابهر، زنجان، ۱۳۷۴.
- (۱۹) جاوید، سلام الله، آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر، ۲ جلد تهران، ۱۳۵۸.
- (۲۰) ظهوری، صمد، شعر صنعتی ایران تورکجه ادبیاتیندا، تبریز، ۱۳۶۲.
- (۲۱) ایمرانی، رافیق، آذربایجان موسیقی تاریخی، کؤچورن مجید تیموری، تبریز، ۱۳۸۲.
- (۲۲) امیر خانی، الیاس، قوپوزون دیلک‌لری، تبریز، ۱۳۷۸.
- (۲۳) پریزاد، محرم، آتالار سؤزونون انکشافی، تبریز، ۱۳۸۰.
- (۲۴) حسین اولدوز، بایاتیلار، تبریز، ۱۳۶۱.
- (۲۵) حسینچی قره‌آغاجی، جعفر، بایاتیلار، تبریز، ۱۳۶۴.

- ۲۶) نبی یثف، آزاد، ائللین عزیز گونلری، باکی، معاریف نشریاتی، ۱۹۹۹.
- ۲۷) هئیت، جواد، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۸) یوسفی، محمد حسن، ائل سؤزلری، تهران، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۷۷.
- ۲۹) حکیم اف، مرسل، خالقیمیزین دئییملری، باکی، معاریف نشریاتی، ۱۹۸۸.
- ۳۰) ائلچین ولی یثف، ولایت، اؤزوموز و سؤزوموز، تبریز، ۱۳۷۷.
- ۳۱) پایه گذار، نصیر، باللی بایاتیلار، تبریز، ۱۳۸۰.
- ۳۲) جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتالوژیسی، باکی ۱۹۹۴.
- ۳۳) ولی یثف، واقیف، آذربایجان فولکلور و، باکی، ۱۹۸۵.
- ۳۴) وفایی، زهره، آلفیشلار، قارقیشلار، تبریز، ۱۳۷۸.
- ۳۵) تقی زاده، انشاءالله، حیات نغمه لری، تهران، ۱۳۸۰.
- ۳۶) محراب، محمد، آدلیم بایاتی لار، استانبول، ۱۹۹۵.
- ۳۷) قاسم اف، ح، بایاتیلار، باکی، ۱۹۵۶.
- ۳۸) محمدزاده صدیق، حسین، عاشیقلار، تهران، نوپا، ۱۳۵۱.
- ۳۹) محمدزاده صدیق، حسین، قوپوزنوازان دلسوخته ی آذربایجان، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۸.
- ۴۰) محمدزاده صدیق، حسین، هفت مقاله پیرامون فولکلور مردم آذربایجان، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۸.
- ۴۱) ساهر، حبیب، آرزی و قمبر، ترجمه ی ح. م. صدیق، تهران، مازیار، ۱۳۵۳.



فصل هشتم



پیرامون هجو، طنز، لطیفه و...^۱ و موضوعات مختلف

طنز و فکاهه، بداهه‌پردازی (هزلیات)، هجو و نقد بخش گسترده‌ای از ساحه‌ی وسیع شعر و ادب هر ملتی را تشکیل می‌دهد از جمله ادبیات آذربایجان و دیوان شاعران بزرگ ما همچون مولوی، نظامی، نسیمی، واقف و... مشحون از سخنان ظریف و حاکی از شوخ طبعی و یا انتقاد برنده است. کمتر اثری می‌توان یافت که در آن نمونه‌هایی از نظم و نثر شوخ طبعانه، هنر آمیز، حاضر جوابی و طنزگونه یافت نشود. سلسله مقالاتی که در پی می‌آید اشاره بدینگونه آثار در ادبیات آذربایجان خواهد بود هرچند که تلاش ما همچون گنج‌نیدن بحری در کوزه است.

در ادبیات آذربایجان شاعرانی داریم که با جسارت تمام رو در روی دربار پر طمطراق سلاطین ستمگر قد کشیده و دلاورانه جان باخته‌اند تا شاید پرده‌ی ظلمت، جاهلیت و رذالت را بدرد و بسیاری از شاعران ما در حاضر جوابی و تمسخر سلاطین و تحقیر ظالمان و افشای چهره‌های چرکین آنان در خدمت مردم خود و آگاهی آنان بوده‌اند. تعداد بسیاری از شاعران نیز در لطیفه ساختن و ظریفه پرداختن ید طولانی داشته‌اند، موشکافانه خرده گیری کرده، زیرکانه به نکته سنجی نشست‌اند با استفاده از کنایه و ایهام و مجاز و استعاره، ذم بمایشبه المدح و دیگر صنایع ادبی گفتنی‌ها را گفته‌اند، به «در» گفته‌اند تا «دیوار» بشنود. برخی از این هنرمندان حال را به گذشته برده و در لباس تاریخ به حسابش رسیده‌اند و گاهی گذشته را به حال آورده‌اند تا عبرت دیگران باشد.

شکی نیست که هجو و طنز و لطیفه و... نمی‌تواند با تراژدی، درام و شعر حماسی پهلوی بزند با اینحال یکی از اصیل ترین، مبارزترین و بخاطر سپردنی‌ترین انواع سخن است.

^۱ م. کریمی، هجو، طنز، لطیفه و... در ادبیات آذربایجان، امید زنجان، شماره‌های ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳۷۳.

هجو هجا عیب کردن و شتم کردن معنی شده است و برخی ادیبان آنرا نقدی گزنده که گاه به سر حد دشنام‌گویی می‌رسد دانسته‌اند. هیچیک از بزرگان شعر و ادب قصد بدزبانی و دشنام-گوئی نداشته‌اند، بیشتر آنان از آنجائی که نمی‌توانستند حق را گستاخانه بیان نمایند باخنده و مزاح گفته‌اند. هجو گویان اصیل ظالمان، ستمگران و ... را هجو گفته‌اند. آنان مردم را دوست می‌دارند ولی بر این باورند که باید آن دسته از مردم را که گرفتار بی‌بصیرتی و نا آگاهی‌اند با بیان حقیقتی که آمیخته باخنده و شوخی هشیار ساز است به حقیقت خواند.

منتقدی که رفتار دیگران را مورد نقد قرار می‌دهد می‌بایست خود را برای بر خورد و انتقاد دیگران از او آماده سازد. کسی که برای خود حق انتقاد قائل است نمی‌تواند این حق را از دیگران سلب نماید.

نویسنده هزل و هجو باید با مسائل روز جامعه در گیر شود، رخدادهای با چشمان باز بنگرد، با ذوق انتقادی و روح ظریف بسنجد و آنگاه با استعداد هنری خود آنرا بپروراند و طوری به مردم ابلاغ کند که او را متوجه نقصانها و کمبودها و معایب سازد و در عین حال از ماهیتی هنری نیز سرشار باشد.

مبنای طنز شوخی است و خنده؛ اما خنده‌ای تلخ و گاه دردناک. تأثیر این سرزنش و سر کوفت بیشتر از پند و نصیحت‌های خشک و خمیازه آور است. پند و اندرز تأثیری زودگذر و موقتی دارد اما نکته سنجی‌ها نیشدار استهزاءآمیز بر درون انسان مؤثر می‌افتد، با ایجاد بیم، خطاکاران را متوجه خود می‌سازد و معایب و نواقص فردی که بر اجتماع نیز مؤثر است بر طرف می‌سازد.

کاش می‌دانستیم که نکته‌ای بجا و سنجیده، مؤثر تر از هزار مشمت در تربیت دارد! زندگی باید سرشار از شادیه‌ها، ایمان و هدف باشد، در این راستا باید از پلیدیها و فساد بدور بود، قیافه عبوس و اخمو خوشایند هیچکس نیست. زندگی شاد و پر از تلاش زیباست و باید این خنده‌های طنز خنده‌های علاقه و دلسوزی باشد. این خنده کارد جراحی باشد نه چاقوی آدم کشی. زخمها را بشکافد، چرکها را بیرون بریزد، عفونتها را بزداید و بیماری را بهبود بخشد. چنین طنزی زیبا، مؤثر، ماندنی و مفید است.

چهره‌های کمیک آذربایجان

لطیفه‌ها و حکایات شیرینی برای سرگرمیها و عبرت آموزی گفته می‌شوند در میان مردم به شخصیت‌های برجسته‌ای تعلق دارد که هنوز زندگی واقعی آنان زیر پرده‌ی ابهام قرار دارد و بسیاری از این حکایات حتی ممکنست امروزه ساخته شوند اما به این چهره‌های محبوب مردم

نسبت داده می شوند. این چهره‌ها عبارتند از: ملا نصرالدین، بهلول و قره قوش. البته در مورد هر سه چهره‌ی شناخته شده، شرح حالی نیز نوشته اند اما اختلاف این نوشته‌ها در حدی است که گویی نمی‌توان به سندیت آنان اطمینان یافت مثلاً همین ملا نصرالدین که معروفترین این شخصیت هاست حتی مقبره‌ی او در آناطولی زیارتگاهی معروف است اما هستند کسانی که او را همعصر هارون الرشید می دانند. عده‌ای دیگر او را همان خواجه نصیرالدین طوسی، دانشمند نامی و وزیر با تدبیر هلاکوخان می شمارند. برخی ملانصرالدین را از شاگردان حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌دانند. اما مقبره‌ای در نزدیکی قصبه‌ی بوری حصار در شرق آنکارا و مقبره-ای دیگر در نزدیکی آغ شهر از توابع قونیه منتسب به ملانصرالدین می‌باشد. امروزه مجسمه‌ی وی نیز در ترکیه در معرض تماشای عموم گذاشته شده است. این شخصیت، در بین تمام ملل جهان شناخته شده است که نه تنها در آذربایجان، بلکه در ترکیه نیز امثال و لطایف فراوانی توأم با هزل و طنز و در عین حال پراز حکمت و عبرت بدو نسبت می‌دهند. در کشورهای بالکان مانند یوگسلاوی، بوسنی و غیره که زمانی جزو امپراتوری عثمانی بوده‌جاند از حکایات ملا نصرالدین شایع است. در میان کشورهای ترک زبان آسیای میانه، حتی در هندوستان نیز لطایف ملا نصرالدین وجود دارد و جالب آنکه بسیاری از حکایات این شخصیت کمیک به زبانهای مطرح دنیا ترجمه شده و از اروپا تا آمریکا کتابهای بسیاری از لطایف و حکایات وی وجود دارد، اما بی‌تردید در آذربایجان شناخته شده‌تر از هر جای دیگر دنیاست و مشهورترین مورد امتثال مردم است.

در تواریخ، ملانصرالدین را عالمی معرفی کرده‌اند که در دوران حاکمیت سلجوقیان ۴۷۷ الی ۶۹۹ در روم - ترکیه‌ی فعلی زندگی کرده و در قونیه سکونت داشته است. اما بیشتر منابع ایرانی، ملا نصرالدین را همعصر امیر تیمور (۸۰۷ - ۷۳۶ هـ) دانسته‌اند و برخی او را همصحبت امیر تیمور نیز شناخته‌اند اما شمس‌الدین سامی در اثر «قاموس الاعلام» او را همعصر امیر تیمور، همچنین همعصر حاجی بکتاش ولی عارف معروف متوفی ۷۳۸ هجری معرفی کرده است.^۱ او، به واسطه‌ی فرزاندگی، حاضر جوانی و بذله‌گویی‌هایش در میان عامه‌ی مردم محبوب و دوست داشتنی است. بی‌تردید اینهمه حکایات و لطایفی که به ملانصرالدین نسبت داده‌اند مطالبی هستند که ارتباطی با ملانصرالدین نداشته است بلکه بعدها بتدریج به نام او گفته شده و یا نوشته شده‌اند و در حقیقت به وی چسبانده شده‌اند. آنچه مهم و ارزشمند

^۱ آخرین تحقیقات نشان می‌دهد ملانصرالدین همان شیخ محمود نصرالدین‌الخویی است که با نام اخی انورن نیز شهرت دارد. (م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، چ ۳، تبریز، نشر اختر، ۱۳۹۵)

می‌باشد گفته‌هایی است که بدو نسبت داده می‌شود و بخشی از فولکلور مردم آذربایجان به شمار می‌آید. آنچه مسلم است طبع طنز پذیر و میل به هزل و مزاح و خنده در وجود هر انسانی موجود است و حقایق انتقادی - اجتماعی را در قالب شوخی و در لفافه‌ی خنده بهتر مورد پذیرش و قبول مردم قرار می‌گیرد، بنابراین انتقاد رفتارهای گاه ناشایست و بی‌تدبر مردم در قالب همین لطیفه‌ها و حکایات به شدیدترین وجهی مورد نقادی قرار گرفته‌اند. در این حکایات، از یک سو جباران و ستمگران حاکم مورد نقد قرار گرفته و مضحک‌ی مردم گشته‌اند و یا به گونه‌ای برای اصلاح رفتار خود تحریک و ترغیب شده‌اند و از دیگر سو فرمانروایان عادل و نیک اندیش و مردم نواز مورد لطف و مرحمت قرار گرفته‌اند. بی‌تردید بررسی همین داستان‌ها از نظر آموزشی و تربیتی نیز حائز اهمیت هستند.

لطایفی که به ملا نصرالدین منسوبند دارای اندرزهای حکیمانه و برخوردار از هنر هزل و طنز می‌باشند و ضمن نشان دادن لبخندی بر لبان مستمعین، در تصحیح رفتار و کردار مؤثر است. چهره‌ی دیگر از این شخصیت‌ها، بهلول است که گاهی به بهلول داننده و گاه به بهلول دیوانه بیان دارد و بتواند از تیر غضب و خشم حاکمان و مردمان فرار کند. حکایاتی که به بهلول بسته‌اند به اندازه‌ی ملا نصرالدین کمیک و طنز آمیز نیست بلکه بیشتر از حکایات ملا نصرالدین خشک و سرد، اما حکیمانه‌تر است و مزاح و شوخی کمتری را داراست. بهلول را از شاگردان امام جعفر صادق (ع) شمرده‌اند و در بسیاری از حکایات، رابطه‌ی او با خلیفه هارون‌الرشید مطرح گشته است.

سومین شخصیت کمیک آذربایجان که لطایف و حکایات عبرت آمیز را بدو نسبت می‌دهند قراقوش است. امام سیوطی در رساله‌ی خود با نام «الفاشوش فی احکام قراقوش» نام او را بر زبانها انداخته و محمد بن تعزى الناصرى در کتاب خود «تجوم الزاهره فی ولایه القاهره»، قراقوش را وزیر صلاح‌الدین ایوبی معرفی و شناسانده است. تحقیقات اخیر در ترکیه نشان می‌دهد که نام اصلی او بهاء‌الدین و ملقب به قراقوش بوده است که مردی خیر، نیکو روش و مصلحت اندیش بوده است که امام سیوطی در حقیقت در رسایل خود تهمت‌هایی را بدو بسته است ولی علیرغم این برچسبها، قراقوش در بین مردم، چهره‌ای محبوب، عالم و دوست داشتنی است.

فراموش نباید کرد که بدیهه پردازی مردم آذربایجان، بویژه تبریزیان در دنیا معروف است و طنازان آذربایجانی به عنوان مکتبی فرهنگی بدان پرداخته‌اند. "تبریز دوه‌لری" از موضوعاتی است که کمتر بدان پرداخته شده است و تنها چند مقاله در این عرصه به میدان آمده است که جای خالی آن هنوز پیدااست.

لطیفه‌ها

انسان همواره خواستار تفریح و خوشی است و تلاش دارد تا روزگار را به خوشی و خرمی بگذرانند. در این میان علاوه بر رقص و آواز و موسیقی، داستانهای کوتاه خنده دار نیز مردم را به خود مشغول می‌دارد. این مشغولیت تا جایی است که بسیاری از شاهدان و سلاطین همواره تلخک یا دلقک‌هایی را در دربار خویش می‌پروراندند تا موجبات خنده و شادی سلطان و اطرافیان را فراهم آورد. از دیگر سو، برخی از چهره‌های بزرگ، دردهای اجتماعی را در قالب خنده بیان می‌داشته‌اند و در حقیقت با گفتن لطیفه‌ها، ضمن آنکه مردم را به خنده می‌آوردند با بیان نکته‌هایی از رفتارهای اجتماعی، آنان را به فکر وامی‌داشتند از آن جمله ملانصرالدین، بهلول و دیگران را می‌توان نام برد. اما از سوی دیگر افرادی نیز بوده‌اند که همواره عمر را به بطالت و مسخرگی گذرانده و در میان جماعت به «دبیه» معروف بوده‌اند. در آذربایجان بویژه در تبریز، تعدادی از این «دبیه»‌ها وجود داشته‌اند مانند عباچی اوغلو، ساری قولوخان، فاراقلی خان، اصغر قلیلیفتی، عسگرانی، حسین فیشقانی و دیگران - فراموش نکنیم که برخی از این دبیه‌ها در شرایط سخت و اوضاع خفقان کشور، از مردم و اعمال مردم در برابر ظالمان دفاع کرده‌اند، از آن جمله در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ بعد از سرکوب مردم آذربایجان توسط رژیم ستم شاهی، برخی از این چهره‌ها حتی از طریق لودگی توانسته‌اند روحیه مقاومت را در مردم زنده کرده و ژنرالهای شاهنشاهی را به مسخره بگیرند. ژنرالهای شاهنشاهی از دست اینان در امان نبوده‌اند.

عاغلی باشیندا اولان ائوله‌نر؟

- روزی ملا می‌گفت: می‌خواهم پسر مرا صاحب خانه کنم. با دختری ازدواج کند. دنیا را چه دیدی، شاید فردایی نباشد.

مردم اعتراض می‌کنند: ملا، پسر تو هنوز خیلی بچه است، بگذار چند سالی بگذرد و عقل به سرت آید و آنگاه....

ملا: ساکت! به چیزی عقلتان نمی‌رسد دخالت نکنید. آخه اگر عقل او برسد مگر زن می‌گیرد؟

- روزی مردمی نزد ملا آمدند: ملا، گاو می‌خواسته از خمره آب بخورد سرش در خمره گیر کرده است و بیرون نمی‌آید. چه کنیم؟

ملا: - بروید سر گاو را ببرید.

مردم همین کار را کردند اما سر گاو بیرون نیامد. دوباره پیش ملا رفتند و گفتند: ملا، سر گاو بیرون نمی‌آید.

ملا: تاکی من باید به شما یاد بدهم؟ حالا بروید خمره را بشکنید!

- یکی دوان دوان پیش ملا آمد و گفت: ملا، مزدگانی بده، صاحب پسر شدی.

ملاگفت: اگر صاحب پسری شدم شکر خدا، به توجه؟

- شبی ملا همراه پسرش از خیابانی می گذشتند. عیارانی را می بینند که قفل دکانی را می

برند و مشغول دزدی هستند. پسرش می پرسد: پدر، اینجا چه می کنند؟

ملا: - رباب می نوازند.

پسر ملا: - پس صدای رباب به گوش نمی رسد.

ملا: - صدای آن فردا صبح به گوشها خواهد رسید.

اعتقادات مردم

مردم معتقدند که:

- اگر روز شنبه استحمام کنند مریض می شوند.

- پس از غروب آفتاب نباید آب بخورند، که این حق اموات است.

- پس از غروب آفتاب نباید چیزی به همسایه داد.

- روزشنبه ناخن گرفتن شگون ندارد.

- اگر کسی، شب موی سر شانه کند، موی بختش می ریزد.

- نباید طرف غروب زباله ی خانه را جمع کرد که دولت و مال از خانه خواهد رفت.

- نبایه طرف غروب، در خانه، چیزی را با چاقو تراشید، که آدم بدهکار می شود.

- شب خانه را روفتن خوب نیست.

- شب به همسایه الک دادن خوب نیست.

- سگی را که زوزه بکشد باید کشت.

- اگر کسی خوابی ببیند، باید همان روز روایت کند و گرنه «فیریشه - firishta» را کشته است!

- اگر سگ پی در پی پارس کند، بلا می گذرد.

- کشتن جغد گناه است.

- گرفتن پرستو خوب نیست.

- اگر کسی با یک اسب «چیل (ابلق - سیاه سفید) روبرو شود، باید از راه رفته باز گردد، وگرنه

به مراد خود نخواهد رسید.

- وقتی زن آبستن جلو خرگوش یا شتر توقف کرده باشد، اگر بچه در شکمش بجنبد، دهن گشاد بدنیا خواهد آمد.

- و اگر در مقابل مرده بجنبد، شور چشم خواهد شد(!)

- و اگر در مستراح بجنبد، دهانش بدبو خواهد شد(!)

- باید ناخن و مو را در کاغذی پیچید و به سوراخ دیواری گذشت، تا صاحبش پریشان حواس نشود.

- روزی که عروس به خانه‌ی داماد می‌رود، اگر در راه با خرگوش روبرو شود باید به خانه‌ی پدرش برگردد و سه روز آن جا بماند، وگرنه سیاه بخت می‌شود.

- اگر کسی گل آتش را در آب سرد فرو کند، دیوانه می‌شود.

- در چشمه باید حتماً از کف دست آب خورد، خم شدن در آن گناه است.

- اگر کسی «kut» (پاره نانی که در تنور از گرده نان جدا می‌شود) بخورد، پول پیدا خواهد کرد.

- اگر خمیر از دست آدم بپرد، مهمان به خانه خواهد آمد.

- اگر گربه سرو دستش را بلیسد مهمان بد طینتی به خانه خواهد آمد.

- اگر نمک توی کفش مهمان بریزی، زودتر خواهد رفت.

- پس از رؤیت هلال ماه نو، اگر به کسی نگاه کنی ممکن است بمیرد مگر آنکه پس از دیدن آن شخص، چشم بر زمین دوزی.

- ارباب ها («بیگ»ها) از اولاد حوریان بهشتند، رعیت‌ها از اولاد ننه حوا(!)

- پس از غروب آفتاب رختخواب‌ها را باید، از جایی که هستند، یکی یکی برداشت.

- در چهار شنبه‌ی آخر سال دیوارهای خانه را با خطوط کج و معوجی به «حصار» می‌اندازند.

- در همین روز، همه از بزرگ و کوچک استحمام می‌کنند چون معتقدند مویی در بدن است که جز این روز، در هیچ وقت دیگری خیس نمی‌شود.

- در این روز از جوی آب پریدن خوب است. و قب پریدن این‌ها را می‌گویند:

آتیلیم - دوشوم چرشنبه،

یئمیشه قاتیم چرشنبه!

آغریلیغیم - اوغورلوغوم

باشیمین آغریسی،

دیشیمین آغریسی،

تؤکولسون، قالسین بورادا.

گیاهان دارویی

آذربایجان از نظر اقلیمی چنان است که تنوع گیاهی و درختی سرشاری دارد و در عین حال که میوه‌های درختی و مزرعه‌ای فراوان دارد از نظر وجود گیاهان دارویی، موقعیت ویژه‌ای را داراست و «تورکه داوا» که با استفاده از گیاهان بومی به دست می‌آید کاملاً شایع است. بسیاری از این گیاهان، فقط در دشتها و کوهپایه‌های آذربایجان شناخته شده است و غیر از آن در هیچ منطقه‌ی دیگر از ایران دیده نشده است. از آن جمله گیاه معروفی به نام «قوچ اوتی» در کوهپایه‌های آذربایجان وجود دارد که دم‌کرده‌ی آن برای سرطان بسیار مفید است و بسیاری از مبتلایان بدان، با استفاده از این گیاه به بهبودی کامل دست یافته‌اند. از گیاهان صحرایی می‌توان: پنجه‌ر، قازآیغی، گول آقا، پارپینه، کیریش، گومران، قالقان، چالی، یولقون، گه‌ون، ائی، اوه‌لیک، ساققیز اوتو، چوبان کیریتی، اوزه‌رلیک، ختمی، امن کومه‌یی، بات بات، بویما ده رن، بیزوشا، چؤل نعناسی، یارپیز، شووه رن، کهلیک او تو، چاشیر، قارقاصابینی، دوه دابانی، یوووشان، قره گیل، یئل قووان، چؤل‌مک، پیتراق، سوپور گه، اوچ یار پاق، ایت بورنو، قوش اوزومو، سارما شیق، گیلئیوانا، بوغ بوغو، چؤل قارپیزی و... که برخی از این علف‌ها برای حیوانات و خورد و خوراک دامها مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخی برای از بیماریها مفید است که آنها را می‌جوشانند یا عرق می‌گیرند و مورد استفاده قرار می‌دهند.

جالب است بدانیم که بوته‌ای تحت عنوان یوغورت وجود دارد که دارای ساقه ای بلند است که وقتی ساقه را بشکنی از وسط آن مایعی مانند ماست بیرون می‌آید و به عنوان مایه‌ی ماست از آن استفاده می‌شود. به همین خاطر هم ماست را به نام این گیاه یعنی یوغورت می‌نامند که در زبانهای لاتین نیز عیناً از زبان ما گرفته شده است. محل رشد این علف، دامنه‌های کوههاست. در برخی مناطق نیز به ماست «قاتیق» گویند که از قاطی کردن مایه‌ی ماست همین یوغورت به شیر جوشیده به دست می‌آید.

علفهای دیگری نیز وجود دارد که صرفاً برای خوراک دام به عمل می‌آورند از آن جمله یونجه (انواع و اقسام دارد) را می‌توان نام برد. از برگ برخی درختان و گیاهان برای بیماریهای ساده مانند اسهال و... استفاده می‌کنند. علفهایی نیز هستند که گل‌هایشان قابل استفاده است مانند بیزووشا، بنؤوشه، نوروز گولو، لالا، ختمی، په‌په‌نک،

- سبزیهای خوردنی نیز در آذربایجان فراوان است مانند که وریا، سوزی، ریحان، مرزه، نعناع، تورپ (انواع و اقسام دارد) بادمجان، کئشیر یا یئر کؤکو، بامادور، یئر آلم، فرنگی آلم، یاشلغم و...

گل‌های فراوان نیز در حیاط خانه‌ها و باغها به عمل می‌آورند مانند قیرمیزی گول،

از میوه‌های شالیزاری می‌توان از قارپیز، قوون، کالاک، مکه، گونه با خان، شاماما، کؤکه گولو، از گیاهان گران قیمتی مانند زعفران، توتون... نام برد.

- درختان زیادی در آذربایجان وجود دارند که سنجد، زردآلو، بادام، گردو، قره آغاج (نارون)، توت، سؤیود، قله مه (سپیدار)، سیب و...

- داروها و ادویه‌های آذربایجان عبارتند از: ایسی اوت، ساری کؤک، زنجفیل، دارچین، هلیله، هنل، زرنیخ، راسیخ، گوئی داش کات کبود، زهی (زاج سفید)، آجی بادام، سدر،

اندازه گیریها و مقیاسها^۱

اوزان در آذربایجان با کمی اختلاف با دیگر جاهای ایران و جهان، حالت بومی دارد که برخی از آنها عبارتند از: با تمان (من)، چره ک، پونزا، پئنجه، میثقال، گیرونکه، قند داشی، پوت، اندازه گیری طول با آغاج - ۶ کیلومتری در نظر گرفته می‌شود بعداً آرشین ۱۱۰ سانتیمتر را گویند، قولاج - از نوک انگشت تا آرنج، قاریج، از نوک انگشت وسط یا نوک انگشت کوچک، اندازه گیری زمان: سحر چاغی، گون آراسی، گون اورتا، آخشام، گئجه، گئجه یاریسی (تقریبی)، سحر تئزدن، گون آتاند، ایکیندی (بین ظهر و عصر)، اوباشدان - گون باتاند، قاش قره‌لنده، دان اولدوزو چیخاندا، ایشیقلا ناند، شافاق آتاند؛

فصیل لر: یاز، یای، گوز، قیش

ماههای قمری: اوروجلوق، قوربان آیی،

ماههای شمسی: اسفند (بایرام آیی)، لئیشان آیی، قووس آیی (آذر)،

قالی

یکی از هنرهای باستانی آذربایجان - یا بهتر بگوئیم ترکان، قالی یا فرش است که از مهمترین هنرهای دنیای کهن بوده و ارزش و اعتبار خود را تا امروز نیز حفظ کرده است. قالی نه تنها یک هنر، بلکه صنعتی دیرین به حساب می‌آید که با گذشت زمان از نیازهای اولیه مردم برای پوشش خانه‌ها، زین اسبها تا تزئین مبلمان خانه‌ها پیش رفته است. قالی‌های آذربایجان امروزه نه تنها زینت‌بخش زیر پای مردم، بلکه تزئین کننده دیوارها، انواع تزئینات و مبلمان‌هاست. به اذعان بسیاری از محققان دنیای هنر و صنعت، قالی از اساسی‌ترین کارهای ترکان بوده است. شاهد مدعای ما صدها کتاب و مقاله‌ای است که در سراسر جهان از زیبایی و

^۱ امید زنجان، ۱۳۷۶. در سمپوزیوم سه روزه‌ای که در بندر شرفخانه‌ی تبریز در سال ۱۳۷۶ برگزار شد میزگرد علمی بسیار ارزشمندی در مورد ریاضیات آذربایجان برپا شد که در آنجا این مبحث مورد بحث قرار گرفت. ر.ک: امید زنجان- گزارشی از سمپوزیوم.

لطافت و هنر فرش آذربایجان - یا به عبارت بهتر ترکان نوشته شده است. قالی با تاریخچه‌ای بالغ بر هزاران سال، از آسیای میانه تا آسیای صغیر - حتی مصر، با سرانگشت هنرمندانه‌ی ترکان بافته شده و امروز در تمامی موزه‌های دنیا به عنوان هنر ترکانه در منظر جهانیان خود می‌نماید.

قالی از اصلی‌ترین کارهای ترکان در طول هزاره‌ها بوده و برای پوشش زیرپای مردم، زین اسب، تابلوی دیواری، مبلمان خانه‌ها پیش رفته است. باستان‌شناس بزرگ روس - سرگی ایوانویچ رودنکو مرکز پیدایش این هنر را در آسیای میانه و در میان ترکان دانسته است که از هزاره‌های پیش از میلاد به عنوان صنعت - هنر ترکان رواج داشته است. جالب توجه این است که در قالی‌پازیریک - که برخی از آریا پرستان آن را یک هنر پارسی می‌دانند دارای حروفی می‌باشد که امروزه به حروف الفبای گوگ تورک شناخته شده است.^۱ با این کشف، که تصاویر آن را در همینجا می‌بینید بسیاری از ادعاها، فقط در حد ادعای بدون دلیل باطل می‌گردند. بنا به نوشته‌ی رودنکو، قالیهای ترکان در سده‌های پنجم و سوم پیش از میلاد در چین، هند، یونان و روم مورد توجه بوده است. بعد از اسلام، قالی ترکان تا قلب اروپا نیز راه یافته و امپراتوری ترک سلجوقی این هنر را در بیشتر مناطق تحت نفوذ خود رایج ساخته و هنر ترکی را وسعت بخشیده است. هنرشناس برجسته‌ی این عرصه - مارتین لوتید Martin Loytved قالی یافته شده در قونیه را دارای ارزش تاریخی و ملی دانسته و این قالی را از هنرهای سلجوقیان دانسته است. سلجوقیان در پیشرفت هنر و هنر صنعت قالی‌بافی تلاشهای ارزشمندی انجام داده و این صنعت - هنر را در تمامی قلمرو امپراتوری سلجوقیان پراکنده‌اند. مورخان بزرگ چینیان، هندیان، یونانیان و رومیان، حتی مورخین بزرگ اعراب از جمله ابو جعفر محمد طبری و ابن بطوطه از قالی‌های ترکان بسیار داد سخن داده‌اند.

سخن در این زمینه را به مجالی دیگر وامی‌نهیم و به اشاره‌ای کوتاه بسنده می‌کنیم. قالی ترکان ایران در مناطق مختلفی مانند خود آذربایجان مانند تبریز، اردبیل، زنجان بافته شده و علاوه بر آذربایجان در مناطق ترک‌نشین مانند گولوستان (سرزمین دریاچه‌ها)، استانهای مرکزی ایران مانند شیراز، کرمان، اصفهان، که با نامهای قشقایی، شاهسون، افشار، خلیج، توزکمن، قارا پاپاق معروفند. مناطق معروف آذربایجان نیز عبارتند از تبریز، هریس، اردبیل، قره‌داغ، موغان و غیره. قالی‌های آذربایجانی به دوگروه تبریز شامل تبریز، بخشایش، گرجه، گرؤوان، دؤرد فصیل، اووچولوق، افشان، لچک تورنج

^۱ پرفسور دکتر نریمان گورگونا کیزی اوغلو، تورک دونیاسیندا اورتاق موتیولر، آنکارا، ۱۹۹۵، س ۲۷.

گروه اردبیل عبارتند از: شیخ صفی، شاه عباسی، سرابی، زنجان، میر، آچما - یومما و...^۱ قالی هنری بس بزرگ و گسترده بوده و از فرهنگ و تمدن ملتها سخن می‌گوید و جای آن در کتاب مفصلی خواهد بود که امید است دوستداران این هنر، با نگارش چنین کتابی بخش دیگر از ادبیات فرهنگی شفاهی آذربایجان را رو کنند.

لباس

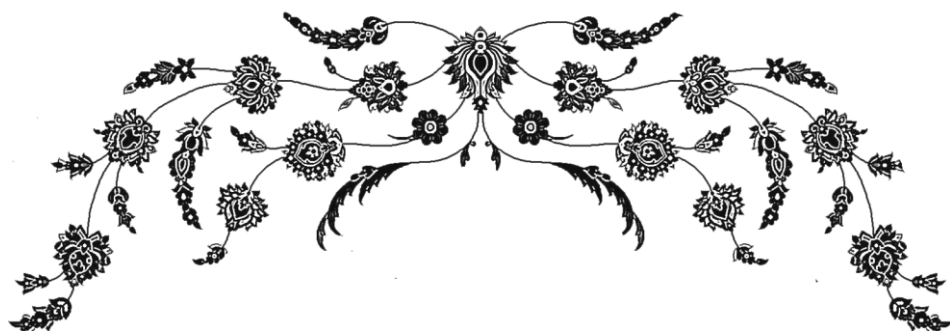
نوع پوشش بدن انسانها نیز بخشی از فرهنگ مردم به شمار می‌آید. ترکان ملتی سلحشور، زحمتکش، دلاور و جنگجو بودند و در مناطقی زندگی کرده‌اند که با انواع سختی‌های طبیعی، تاریخی و انسانی روبرو بوده و در اقلیم‌های جغرافیایی متنوعی زیسته‌اند. لذا دارای لباس‌های متنوعی نیز بوده‌اند. همچنین برای مراسم مختلف از جشن و شادمانی، تا سوگواری و عزاداری دارای لباسهای مختلفی بوده‌اند. انسان در سنین مختلف دارای لباسهای مختلف است. تنوعی این چنین در میان سایر ملتها شاید کم بوده باشد. نحوه‌ی پوشش مردم، نشانگر آداب و سنن، فرهنگ و تمدن آن ملت است. ترکان که دارای قدمتی طولانی در دامداری و کشاورزی بوده‌اند تولیدکننده‌ی انواع منسوجات نیز بوده و اثر آن را در شهرهای ترک‌نشین ایران نیز می‌توان دید. آذربایجان از قدیم‌الایام در سر راه جاده ابریشم بوده و با توجه به اقلیم کوهستانی آن دامداری و کشاورزی نیز دارای ماهیت پیشرفته‌ای بوده است. تولید البسه‌های گوناگون در آذربایجان از شهرت فراوان برخوردار اسن و همین موقعیت را امروزه نیز حفظ کرده است.

بررسی لباسهای مرسوم در میان مردم آذربایجان فرصتی بسیار و دقتی فراوان و زمانی بسیار نیاز دارد. اما نگفتن آن در اینجا دلیلی بر این نیست که جزو فرهنگ مردم نیست. پرفسور رحمتی آرات ۶ جلد کتاب ارزشمند در باب پوشش ترکان نوشته و تازه ادعا نکرده است که همه‌ی جوانب این مساله را باز کرده است. ما با گفتن این سخنان می‌خواهیم به ضعف‌های اثر خود، این کتاب سرپوش بگذاریم تا در فرصتی دیگر بدان بپردازیم.

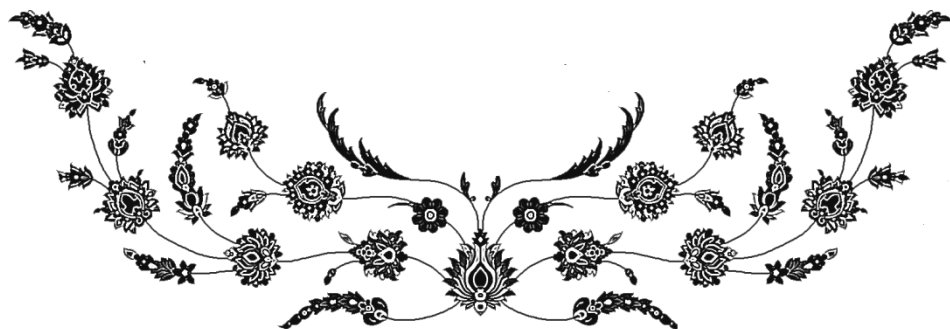
^۱ علی قافقازیالی، ایران تورکلری، ارزروم، ۲۰۱۰، ص ۳۶۳.

منابع و مواخذ :

- آذربایجان فولکلور و آنتالوژیسی، ۴ جلد، باکی، ۱۹۹۹.
- محمد آقا محمدی، فرهنگ مردم ابهر، ابهر، ۱۳۷۴.
- ظفر خواه، ع، آتابالار دئییلر، تبریز، یاران، ۱۳۷۰.
- بابایف، ۱، افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- علی قافقازیالی، ایران تورکلری، ارزروم، ۲۰۱۰.
- پرفسور دکتر نریمان گورگونا کیرزی اوغلو، تورک دونیاسیندا اورتاق موتیولر، آنکارا، ۱۹۹۵.
- هفته نامه‌ی امید زنجان، شماره های مختلف.
- ماهنامه‌ی پیک آذر، زنجان، شماره‌های مختلف.



فصل نهم



ماه‌نی لار

ترانه‌های عامیانه یکی از مواد فولکلوریک آذربایجان است که شاید قدمت برخی از این ماه‌نی‌ها در ارتباط تنگاتنگی با اسطوره‌ها، داستانهای بسیار کهن و افسانه‌های قدیمی باشد و برخی نیز آنچنان موضوعاتی دارند که گویی در هوای امروز تنفس می‌کنند. بخش عظیمی از هنرموسیقی آذربایجان در همین ماه‌نی‌ها متبلور گشته است. برخی از این ماه‌نی‌ها ساخته‌ی مستقیم هنرمند و برخی نیز، شاعر شناخته شده‌ای دارند اما به دلیل استفاده بیش از حد مردم و استقبال بی‌شائبه از آن، شاعر اصلی در سایه مانده است چرا که مردم به دلخواه خود در ترکیب و واژگان آن دست برده‌اند و آنگونه که موافق ذوق و احساس آنان است به کار گرفته‌اند. حجم عظیمی از ترانه‌ها در کل آذربایجان مشترک است و این ترانه‌ها از دور افتاده‌ترین روستاها تا شهرهای بزرگ آذربایجان ورد زبان مردم است. مردمی که از طلوع آفتاب تا غروب آن در دشت و صحرا مشغول تلاش جهت کسب معاش هستند آوای دل‌حزین خود را نیز آواز می‌دهند، چوپانی که گله‌ای را در دامنه کوه رها کرده است خود زیر سایه‌ی درختی نشسته احتمالاً نی بر لب نهاده و درد دلش را با آوای آن بیرون می‌ریزد، روستائینی که چند نفری با هم مشغول لگدزدن نمد هستند نغمه‌ای دسته جمعی سر می‌کنند تا اولاً هماهنگی بین هر بار پا زدنشان به وجود آید ثانیاً زمزمه‌ای نیز کرده باشند. زنی که پشمی و دوکی در پیشخوان خانه نهاده و مشغول نخ‌ریسی است چه بسا به یاد روزهای شیرین و یا غمین زندگیش اشعاری زمزمه می‌کند. همه اینها با این کار خود، ترانه‌جای را ساز می‌کنند که دیگران نیز در همان موقعیت‌ها از آن استفاده خواهند کرد و چه بسا کلماتی، مصرع‌هایی و ابیاتی بر آن بیفزایند و یا آهنگ آنرا روانتر، شیواتر و زیباتر سازند. هر بار که کس دیگری همان تجربیات را از نو می‌آغازد بر تجربیات پیشینیان می‌افزاید و رفته رفته بعد از چند نسل، ترانه‌های زیبا تحویل فرزندان داده می‌شود. بعد از گذشت زمانی، این آفریده‌ها بر فرهنگ و ادبیات آن مردم افزوده شده است. جامعه‌ای که در آن خانواده‌هایی دور هم زندگی می‌کنند برای رفع نیازهای خود روابطی با هم برقرار می‌کنند و از تجربیات همدیگر استفاده می‌کنند. ابراز علاقه، دوستی، خویشاوندی، عروسی، عزاء، خوشی‌ها و ناخوشی‌های همدیگر را درک می‌کنند و به نحوی در این مسائل به تشریک مساعی می‌پردازند و این تشریک مساعی است که آداب و مراسم را به وجود می‌آورد. بسته به موقعیت و اوضاع، زمزمه‌ای شادی آور و یا حزین به صورت فردی و جمعی بر پا می‌شود که در آن روحیات و احساسات مردم بیان می‌شود. دلشکسته‌ای که رنجور از درد زمانه به

گوشه‌ای خزیده و حرف دل خود را نجوا می‌کند، مادر غمزده‌ای که از درد فرزند زمزمه‌ای زیر لب دارد. غمین پدری که از دست دادن فرزندان مرثیه می‌خواند، غریبی که برای کسب مایحتاج زندگی از یار و دیار جدا گشته و غم جدایی بر دلش سنگینی می‌کند؛ آن دیگری که سرمست از جام وصال، نغمه‌های شادی سر می‌کند و دیگری خود را برای مقابله با سختی کسب وصال، سرود غرورانگیز فتح سر می‌دهد، شاید هجران کشیده‌ای نیز به نجوای غمگنانه دل پر دردش آواز می‌خواند؛ همه و همه با آرزو و هدفی خاص و موافق با روحيات خود، متفاوت و خصوصیات و موقعیت‌های متنوع؛ ترانه‌های متنوع و متفاوتی نیز خواهد داشت. این ترانه‌ها حرف دل هزاران انسانی است که در گوشه گوشه‌ی اجتماع و وطن پهناور آذربایجان زندگی می‌کنند، خاصه آنکه این ترانه‌ها مختص امروز نیست بلکه دهه‌ها و سده‌ها از عمر آنها می‌گذرد و در زبان مردم در این مدت زمزمه گشته است. گویی حرف دل این همه مردم، نسل در نسل در این ترانه‌ها متجلی شده است. اگر هم کمی با حرف دل زمزمه‌گر متفاوت باشد با ذوق و احساس خود تغییراتی در آن می‌دهد و خصوصی‌اش می‌سازد و به مرور صیقل و جلا می‌یابد. با گذشت سالیان دراز، این ترانه ممکن است از اصل ابتدایی خود تغییر یافته و متفاوت گردد. پس هر ترانه‌ای یاد آور هزاران خاطره است و شاید روحيات هزاران انسان در آن خوابیده باشد. هرگاه ترانه «کوچه‌لره سو سیمیشم- یار گلنده توز اولماسین» به صدا در می‌آید اشک در چشمان پدر بزرگها حلقه می‌زند، پدر و مادرهای امروزی به تجدید خاطرات گذشته رو می‌کنند و جوانان نیز آن را نجوا می‌کنند. گویی احساسات سه نسل موجود در آن ترانه متجلی است. وقتی خواننده‌ای می‌خواند: «وطن باغی آل - الواندير، یوخ ایچینده خاری بولبول...» ما را به گذشته‌ای دور می‌برد، کفایت فقط بخشی از کلمات و آهنگ آن برایمان آشنا باشد در آن صورت همراه خواننده زمزمه اش خواهیم کرد و سپس در تنهایی مان چه بسا کلماتش را تغییر دهیم یا بر آن بیفزاییم. همین رفتارها و انطباق احساسات با آهنگها و کلمات است که آنرا جزو فرهنگ یک جامعه می‌سازد و ترانه‌ای عامیانه خلق می‌شود و چقدر این فرهنگ، غنی، متنوع و گسترده است با هزاران ترانه، هزاران آهنگ و هزاران شعر و سخن. ترانه غمگنانه‌ی "ساری گلین" دل کدام مرد و زن سا لخورده‌ی آذربایجانی را نلرزانده است و امروز کدام زن و مرد میانسال و جوانی است که هنگام شنیدن آن، دل به آوای غمگین این ترانه نسپارد؟ ترانه "سودان گلن سورمه لی قیز" با آن آهنگ روان و زیبایش دل کدام جوانی را نر بوده است؟ «آپاردی سئلر سارانی» چه کسی را غمگین نساخته است؟ و "آی پری باخ بری باخ" کدام پیر و جوانی را جلب نکرده است؟ کدام دختر دم بختی است که با شنیدن "آذربایجان مارالی ... " بر ناز و غمزه اش نیفزوده است؟... صدها و صدها از این ترانه‌ها در بین مردم ما وجود دارد و مایه-

ی زندگی، سر زنده بودن و امید وارانانه بودن مردم ماست. بر اساس هر ترانه‌ای داستانه‌ها و روایت‌ها شنیده‌ایم، به خاطره‌ها گوش داده‌ایم، با ایفاها و صدا های گوناگون شنیده‌ایم، و در هر یک، حزن و اندوه یا شادی و غرور احساس کرده‌ایم. مجموعه‌ی این ترانه‌ها بخشی از فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم آذربایجان است و می‌دانیم که چنین غنا و گستردگی در میان ملل دنیا بی‌مانند است. بر این غنای ماهنی‌هایمان می‌نازیم. در باروری، رواج و حتی آفرینش این ترانه‌ها، عاشیق‌ها نقش بسزایی دارند. برخی از این ترانه‌ها سروده‌ی همین عاشیق‌هاست و یا در باز آفرینی آنها دخیل بوده‌اند. بسیاری از این ترانه‌هایی که درشأن و تعریف قهرمانان این مردم، همچون کورواوغلو، نبی، ستارخان، صمد و دیگران از زبان عاشیق‌ها شنیده‌ایم و امروزه هر کس زمزمه‌اش می‌کند. مگر بسیاری از این ترانه‌های امروزی سروده‌ی عاشیق قربانی، عاشیق عباس و عاشیق عل‌سگر نیستند؟ چه بسیار ترانه‌هایی که سروده‌ی همین عاشیق‌هاست اما با گذشت زمان نام سراینده‌ی آنها فراموش شده است. بایاتی‌ها نیز سرچشمه‌ی زلالی برای ترانه‌های عامیانه و آهنگهای عامیانه است و بسیاری از این بایاتی‌ها در آهنگهای معروف خوانده می‌شوند و خوانندگان بر اساس ذوق و خواسته خویش بایاتی دلخواه را بر اساس موضوعی خاص به لباس آهنگی دلنشین در می‌آورند. اوضاع اجتماعی - فرهنگی در هر مقطعی از زمان، ترانه‌های خاصی را می‌طلبد در همین چند دهه گذشته ترانه‌های مربوط «آراز»، «هجران» و از این زمره مضامین ورد زبان مردم گشته است و درد کل جامعه را فریاد می‌کنند. در صد سال گذشته ترانه‌های مربوط به جدایی و حسرت تمام ذهن و ذوق مردم آذربایجان شده است. آرزوها، حرمانها، دردها، شادیها، پیروزیها و حرف دل مردم در این ترانه‌ها تبلور یافته است. خالق آنها نیز همین مردمند.

موسیقی آذربایجانی با سابقه‌ای کهن در میان توده‌ی مردم جایگاه خاصی دارد و با زندگی مردم ارتباطی ناگسستنی یافته است. ترانه‌های عامیانه در تمامی شئون زندگی مردم نفوذ یافته، نه تنها در آداب و رسوم عام به کار گرفته می‌شود بلکه در اوقات تنهایی و انزوا و زندگی فردی نیز زمزمه می‌گردد. در عروسیها، جشنها، اعیاد مذهبی و ملی، هنگام کار و فعالیت، زمان کاشت و برداشت، هنگام سیروسفر، ترانه‌های شاد و گاه غمگین در زبان مردم جاری می‌شود و احساسات فردی و گروهی را مترنم می‌گردد. این ترانه‌ها، ساخته‌ی یک نفر، یک شاعر، یا یک خواننده نیست، بلکه در طول سده‌ها و هزاره‌ها توسط هزاران نفر زمزمه شده و هر کسی از هنر و احساس خود بر آن افزوده است. بنابراین احساس هزاران هزار انسان در آن مترنم است.

آهنگ و موسیقی این ترانه‌ها نیز در طول سده‌های متمادی تغییر و صیقل یافته و جلای امروزی آن حاصل تلاش، احساس و اندیشه‌های هزاران ساله‌ی هزاران انسان است. شاید نتوان موسیقی و ترانه‌های عامیانه‌ای با این وسعت، تنوع و غنا را در میان هیچ ملت دیگری یافت. این ترانه‌ها و موسیقی فولکلوریک طول سده‌ها و دهه‌های گذشته نسل به نسل، سینه به سینه منتقل شده و در یک سده‌ی گذشته نسبت به گردآوری و ثبت آن توسط برخی از بزرگان موسیقی این سرزمین همت گماشته شده است صد سال پیش آهنگساز نابغه‌ی آذربایجان - اوزئیر حاجی بیگلی - همت گماشت تا ترانه‌های معروف را از زبان مردم جمع‌آوری کرده و دسته‌بندی نماید. او، بر اساس بسیاری از این ترانه‌ها توانست آنرا به شکلی نوین طرح ریزی کرده و در موسیقی مدرن نیز از آنها بهره‌گیرد. حاجی بیگلی علاوه بر خدمت ادبی گسترده و شایان توجهش در آذربایجان، قله‌ی موسیقی آذربایجانی را فتح کرده و با خلق آثار کلاسیک و اپراهای حیرت‌انگیز خود مانند کوراوغلو، شیخ صنعان، لیلی و مجنون و دیگران، موسیقی آذربایجان را به دنیا معرفی ساخته و مقام ارزشمند موسیقی ما را در میان ملتهای جهان مشخص سازد.

از دیگر بزرگان موسیقی آذربایجان که توانسته‌اند در گردآوری و انتظام ترانه‌های عامیانه‌ی مردم آذربایجان خدمات شایسته‌ای به انجام رسانند می‌توان از خواننده‌ی فراموش‌نشده‌ی جبار قاریاغدی اوغلو نام برد که در این زمینه کارهای فوق‌العاده‌ای به انجام رسانده و ترانه‌های عامیانه‌ی بسیاری را از خطر فراموشی نجات داده است و پروفیسور بولبول مغنی بزرگمان با گردآوری این ترانه‌ها در دو جلد کتاب «آذربایجان خالق ماهنیلاری» و به همت فیکرت امیراف و سعید رستم‌اف که آنها را به نت کشیده‌اند این ترانه‌ها را از ورطه‌ی نابودی نجات داده‌اند. آنان این ترانه‌ها را با موسیقی اصیل و مدرن آذربایجان جلایی دیگر داده و دوباره به میان ملت‌مان برده‌اند.

بی‌تردید، آن‌انکه روی موسیقی اصیل آذربایجان و ترانه‌های مردمی کار می‌کنند کار سترگ و در عین حال حساس را پذیرا گشته‌اند و کوچکترین خطای آنان می‌تواند اصالت موسیقی ما را زیر سؤال برد. بنابراین آنان می‌بایست ضمن دریافت ماهیت دقیق این ترانه‌ها از تغییر‌ناپذیران و موسیقی‌آن‌پرهیز کنند. در موسیقی حزن‌انگیز برخی از این ترانه‌ها نمی‌توان هر ترانه‌ی عامیانه‌ی دیگری از جمله بایاتی را وارد کرد. هر چند که بایاتی‌ها اساس موسیقی آذربایجان هستند اما دسته‌بندی آنان کار هر کسی نیست و هر بایاتی را نمی‌توان در یک ترانه‌ی مشتمل بر بایاتی‌ها خواند. با ابراز تأسف از بهم زدن بسیاری از ترتیبیات بایاتی‌ها در یک سری موسیقی‌ها، نمی‌توان از این موضوع گذشت و نسبت بدان بی‌تفاوت ماند. زیبایی موسیقی ما در

هماهنگی مضمون مترنم است و خوانندگانی که این ترتیب را برهم می‌زنند اصالت موسیقی عامیانه‌ی ما را در هم می‌ریزند.

شکی نیست که هنر نعمت بزرگی برای انسان است که علاوه بر جسم، روح و روان آدمی را جلاداده و از ناپاکی‌ها می‌رهاند و امیدی تازه در وی می‌آفریند. موسیقی از جمله هنرهایی است که در قلهٔ دیگر هنرها قرار گرفته و تأثیر فوری آن مورد تأیید همهٔ عالمان این فن است. موسیقی هنری است که دیگر هنرها از بهره‌گیری از آن اوج می‌گیرند. شعر و سخن با توسل به موسیقی است که دلچسب، زیبا و آهنگین گشته، بردل می‌نشیند و مورد قبول واقع می‌شود. دیگر هنرها نیز از این موهبت بی‌نصیب نیستند. موسیقی، خاطره‌ی هر ملتی است و این خاطره‌ها با موسیقی ماندگار و زیبا می‌گردد.

موسیقی آذربایجان در تمام زندگی مردم این سرزمین رخنه کرده و در آداب مراسم ما نیز خودی می‌نماید و تنوع و گستردگی موسیقی آذربایجان نشانگر غنای فرهنگی و تاریخ دیرین این مردم و این مرز و بوم است. موسیقی عاشیقی و موغام که ریشه در موسیقی فولکلوریک مردم آذربایجان دارد در طی تاریخ کهن و دیرین مردم ما با مردم همگام گشته و تا امروز ارتباط خود را با مردم قطع نکرده است و همانگونه که شاهدیم علیرغم محدودیتهای فراوان که بیش پای موسیقی اصیل آذربایجان وجود دارد این موسیقی همچنان پیش می‌رود و خود را در عرصه‌های ملی و بین‌المللی عرضه می‌کند و روز بروز طرفداران بیشتری را به خود جلب می‌نماید. امروز از موسیقی بعنوان وسیله‌ی درمان جسمی و داروی روحی استفاده می‌کنند و در میان ملتها نسبت به موسیقی درمانی اهمیت خاصی داده می‌شود. شاعر بزرگ آذربایجان پروفیسور بختیار وهاب زاده در غزلی زیبا موسیقی آذربایجانی و موغام را چنین مطرح می‌سازد:

دشاوره کلدرده یانیب داشلاری سیندیردی موغام

حقه دوشمن اولانی، حقه تاپیندیردی موغام

چوخ کیتابلار اوخودوم ظن ائله دیم بختیارام

منه چوخ مطلبی آهسته جه قانیدیردی موغام .

موسیقی آذربایجانی، سند هویت ملت آذربایجان است و صفحه‌ای فراموش نشدنی از ادبیات این سرزمین و این ملت بزرگوار است. ترانه‌های عامیانه یا «ماهنی‌لار» فراز و نشیب تاریخ ملت ما را بیان می‌سازد. زمانی که دشمنان بر این دیار یورش آورده‌اند، ترانه‌های مقاومت مردم در برابر ستمگران و زورگویان، بیگانگان و استیلارگران بلند شده است. وقتی بخشی از این سرزمین بر اثر بی‌لیاقتی شاهان و حاکمان از تنه‌ی اصلی آذربایجان جدا گشته است ترانه‌های عامیانه از جمله «آپاردی سنلر سارانی» زمزمه‌گر گشته و روح و احساس مردم را ترنم کرده

است. چرا اینهمه ترانه درباره ی هجران، جدایی، دوری و غم غربت در ترانه‌های ما مترنم است؟ چرا آواز، سمبلی از عامل جدایی یک ملت اینهمه ورد زبان مردم گشته و در هزاران ترانه و ماهنی تغمه‌گر شده است حسرت، نسیگیل و جدایی مهمترین موضوع ترانه‌های عامیانه‌ی مردم ماست و در این موسیقی سراسر حماسی مردم آذربایجان، تنها موضوع غمگینانه‌ی آیریلیق طنین انداز است. موسیقی ما و ترانه‌های عامیانه ما نه تنها براساس تاریخ ملت ما ساخته شده- اند بلکه احساس و اندیشه‌ی مردم ما نیز در آنها مترنم است. دشمنی با این موسیقی، بی تردید دشمنی با احساسات، آرزوها، آمال و آرمانهای خلق ماست.

البته اگر پارا از ترانه‌های عامیانه بیرون بگذاریم و تاریخ موسیقی آذربایجان را به صورت گذرا از نظر بگذرانیم تورقی اندک در تاریخ موسیقی ضروری می‌نماید و می‌بایست اشاره‌ای کنیم به مجسمه‌ی اوزانی که قوپوزی در دست دارد و این مجسمه مربوط به هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد است. آنگاه اشاره به مقام شامخ موسیقی در میان سومریان و به مرور در میان همه‌ی مدنیت‌های ترک و بویژه آذربایجان ضروری است، حتی به وجود آوردن آلات موسیقی از جمله قوپور، تارو دیگر آلات نشانگر قدمت موسیقی در این سرزمین است. عبدالقادر مراغه‌ای موسیقی دان قرن هفتم هجری در کتاب مقاصدالاحان «ساز و تار را از ادوات اصلی موسیقی در آسیای میانه و آناتولی می‌شناسد و سپس اولیا چلبی در اثر «سیاحتنامه»ی خود، «علی‌خان تبریزی» را مبدع اصلی می‌شناساند و آقای روح‌الله خالقی شش تار را از ساخته‌های رضالدین شیرازی از اهالی آذربایجان می‌داند و در درویشعلی در «رساله ی موسیقی» طنبور را از آذربایجان معرفی می‌کند.

از قرن ۱۹، حیات ادبی و صنعت موسیقی آذربایجان پیشرفت زیادی کرده و در نتیجه‌ی آشنایی نزدیک با فرهنگ و تمدن غرب و علم و هنر، موسیقی آذربایجان نیز رشد قابل توجهی کرد و در این میان هنرمندان و روشنفکران این سرزمین همچون آخوندزاده، میرزا شقیع واضع، قاسم بیگ ذاکر، حسن بیگ زردابی، سیدعظیم شروانی، نجف بیگ وزیر اف، میرزا کاظم بیگ، میرمحسن نواب، تاثیر بسزایی داشته‌اند. بطوریکه و. وینوگرافد موسیقیدان سرشناس روس در اوایل قرن بیستم می‌نویسد: هنرمندان آذربایجان، موسیقی خود را نه تنها در وطن خود، بلکه در سایر ممالک خاوری شناسانده‌اند. جا دارد از مجالس موسیقی و ادبی قرن ۱۹ که در شهدای شوسا، با کی و غیره تشکیل می‌شد و مجالس فراموشان، مجلس خاموشان به رهبری موسیقی‌شناس معروف میرمحسن نواب وبا عضویت حسنعلی‌خان قره‌باغی، مشهدی عیسی، جبار قاریاغدی اوغلو، فاطمه خانیم کمینه و مجلس انس به رهبری خورشید بانو ناتوان و با عضویت م. ر. فنا، م. ا. نورس، ا. ح. یوز باشی و دیگران فعالیت گسترده‌ای داشته و در پیشرفت و رشد موسیقی آذربایجان نقش عمده‌ای داشته‌اند یادآوری شود.

آلات موسیقی آذربایجان با آنکه در میان ملت‌های دیگر مانند ایرانیان، اعراب، هندیها و غیره وجود دارد اما امکانات آلات آذربایجانی با سرپنجه توانای هنرمندان این سرزمین توانمندی و توانایی خاصی را یافته است که دیگر ملت‌های نامبرده صاحب آن نیستند.

موسیقی آذربایجان از آغاز قرن بیستم به همت بزرگان این موسیقی به صورت علمی در مؤسسات تازه تأسیس یافته تدریس گردید. در زمان تزار، موسسه «جمعیت موسیقی امپراتوری روس» در باکو شعبه‌ای داشت که به آموزش موسیقی همت می‌گماشت اما در سال ۱۹۲۰ کنسرواتور شهر باکو تأسیس شد اما اوزئییر حاجی بیگلی پیشنهاد داد تا موسیقی ملی آذربایجان در این کنسرواتور تدریس گردد و از این پس موسیقی آذربایجانی به صورت علمی تدریس گشت و چندی نگذشت که آکادمی عالی موسیقی آذربایجانی در سال ۱۹۲۱ تأسیس گشت. حاجی بیگلی سرپرستی آن را به عهده گرفت و صدها و هزاران موسیقی‌دان را به خدمت گرفت بطوریکه در عرض چند سال، موسیقی آذربایجان در میان ملت‌های آسیا، موسیقی شناخته شده‌ای گردید و توانست بر موسیقی شرق تأثیرگذار باشد. ضمن شکوفایی صنعتی در ساختن آلات موسیقی و تکامل این صنعت، دستگاه‌های موسیقی نیز به رشته‌ی تحریر در آمد و تمامی دستگاه‌های موسیقی آذربایجان نوت نویسی شد کاری که در مشرق زمین و در میان ملت دیگری جز آذربایجان سابقه‌ای نداشت.

باچنین تاریخی در خشان، امروزه نمی توان بایاتی‌ها را بدون علم و بدون توجه به آفرینش و مضمون آنان در هر آهنگ و منظومه‌ای خواند. گردآوری ترانه‌های عامیانه نیز، تخصص خاص خود را می‌طلبد و ما در اینجا به متون عامیانه وفادار مانده و تعدادی از این ماهنی‌ها را تقدیم عزیزان می‌کنیم. فراموش نباید کرد که در پس هر ماهنی و ترانه‌ای، هزاران خاطره، احساس و تاریخ خوابیده است. به ترانه‌هایی چند که برای هر آذربایجانی آشناست دل می‌سپاریم:^۱

قوی گولوم گل‌سین

من عاشقم زیره سن،

زعفرانسان، زیره سن

اوگونه قوربان اولوم،

سن قاپیدان گیره سن.

ناغارات:

قوی گولوم گل‌سین، آی ننه،

قوی یاریم گل‌سین، آی ننه،

^۱ آذربایجان ماهنیلاری، آذر پویا، ۲ جلد، تبریز، ۱۳۷۹.

قاپیدا دوران اوغلانا،
ایرحمین گلسین ننه.
هئی!...

قارا باغین دوزو وار،
دوز لرینده قوزو وار،
ایکی کؤنول بیر اولسا،
کیمین اونا سؤزووار؟!
ناغارات.

گون دوغماسا آی باتماز
دردلی لر گئجه یاتماز،
عالم منی آتسا دا
سئوگیلیم منی آتماز.
ناغارات.

گۆزه‌لیم سنسن

گۆزه‌لیم، سنسن گۆزومون نوری،
جنتده یوخدور سنین تک حوری.
اۆلدوردومنی یاریمین جووری،
اونامن وورولدوم،
اونامن یار اولدوم.

ناغارات:

سئوگیلیمه دگمه، دگمه، دگمه، دگمه،
گولومون بوتاسین آگمه، آگمه، آگمه.

اوجا داغ باشیندا جئیران یول ائیلر،
اوره ییم باشینا پیکان یول ائیلر.
سئون سئودیگینه جان قوربان ائیلر،
اونامن وورولدوم،
اونامن یار اولدوم.

ناغارات.

اوجا داغ باشیندا لا لهلر،
گول - چیچک اوستونه دوشر ژالهلر،
گولدن اؤتروبولبول ائدر نالهلر.
اونا من وورولدوم، اونا من یار اولدوم

اؤلری وار خانا - خانا

اؤلری وار آی آمان، خانا - خانا
من کول اولدوم آی آمان، آی آمان، یانا - یانا،
یا یلیغینین یانی بوت،
سالدی منی آی آمان، آی آمان یانار اودا.

اوبالاری آی آمان، اویماق - اویماق،
یالان سؤزدور آی آمان، آی آمان، یاردان دویماق،
اوزو گول، لبلری قایماق،
یالان سؤزدور آی آمان، آی آمان، یاردان دویماق.

هئچ اولماز میبش آی آمان، آی آمان، یاردان دویماق،
یالان سؤزدور، یالان سؤزدور یاردان دویماق.

نبی

بوز آت سنی سر تووله ده باغلارام،
آند ایچیرم سنی مخمل چوللارام،
آی بوز آت چوللارام.
اگر منی بو داعوادان قورتارسان،
قیز یلدان، گوموشدن سنی نالارام،
آی بوز آت نالارام.
نبی نین بیغلاری ائشمه - ائشمه دی،
پاپاخی گولله دن دئشمه - دئشمه دی،

دئشمه - دئشمه دی.
نبی نین بوز آتین بیرآت کئچمه دی،
قوی سنه دئسینلر آی نادان، نبی!
توفنگین هاوادا اوینادان، نبی!
اوینادان نبی!
گون گلبیدیر گون اورتانین یئرینه،
هَجَر خانیم قالخیب آتین بئلینه،
آتین بئلینه!
اشرفی میرواری دوزوب تئلینه!
قوی سنه دئسینلر آی قاقاق نبی!
هَجَری اؤزوندن آی قوچاق نبی!
آی قوچاق نبی!

آناجان

آناجان باغریمی قان ائيله میشم من،
گؤزلریمی گریان ائيله میشم من،
بیر آلاگؤزلو یارین عشقی یولوندا
اؤز جانیمی قوربان ائيله میشم من.

ناغارات:

آناجان آغرین آلیم،
آناجان باشینا دؤنوم،
قوی دولانیم من، من، من، من،
منیم اوز سئوگیلیمه،
حیران اولوم من، من، من، من،
گولو - خندان کیمی دیر یارین لبلری،
جئیرانا بنزر اونون آلا گؤزلری،
ایکی کلمه دانیشیب آیریلدی مندن،
قلبیمه نور آلدی شیرین سؤزلری.

ناغارات.

آنا جان عشق اودونا یانمامیشام من،
هله ده بیر تجربه آلامیشام من،
نه یامان اولور یاردان آیری دوشنده،
بلکه ده یاخشی - یامان قانمامیشام من.

گیردیم یارین باغچاسینا

گیردیم یارین باغچاسینا چیچکلر آچمیش،
او یار منیم اوره گیمه عطیرلر ساخمیش.

ناغارات:

گل، گل، گل، گل گؤزه لیم گل،
بیر گؤروم سنی،
اگر قسمتیم اولارسان،
آلارام سنی.

یار یولوندا داغلار کئچدیم، سولاردان ایچدیم،
مین بیر گؤزل گوردوم آی قیز، سنی سئچدیم.
گنج یاشیمدا بیر قیز سئودیم، منیم اولمادی،
سنی گوروب سئودیم، آی قیز غمیم اولمادی،

چال - اوینا

گؤی گؤللرده اوزر قازلار،
لاچین(آی) ووروب، توکونو توزلار.
دسته - دسته گلیر قیزلار،
گلیر(آی) نازلانا - نازلانا.

ناغارات:

مهربانیم گول اوغلان، دور اوینا، چال - اوینا.
قشنگ اوغلان گؤزل قیز، دور - اوینا.
گؤزل اوغلان، قشنگ قیز، چال - اوینا.
دوست باغیندا آچیلیمیش گول، ساریلمیشدیر گوله بولبول
قیزلار سانجمیش تئلینه گول،
گلیر(آی) نازلانا - نازلانا.

ناغارات.

دوست باغیندا بیتر آلچالار،
تئز چیچکله یر، یتر آلچالار.
تویلار یمیزدا بئله قایدا وار:
قیز لار اوینار، اوغلان لارال چالار،
اوغلان لار اوینار، قیز لارال چالار.

ساری بولبول

وطن باغی آل - الواندیتر،^۱
یوخ ایچنده خاری بولبول،
عؤمور سورمه‌لی دوراندیر،
سسین گل‌سین باری بولبول.
سسین گل‌سین، ساری بولبول،
ساری بولبول، ساری بولبول.

اوخو قوشلار دیله گل‌سین،
خوش نفسین ائله گل‌سین،
یاریم گوله - گوله گل‌سین،
من چالاندا تاری، بولبول.
ساری بولبول، ساری بولبول.

گئیمیش دونون یاشیل چؤلر،
هوسیندن آچیب گولر
تؤکوب شیرین - شیرین دیلر
گل اویاداق یاری، بولبول.
ساری بولبول، ساری بولبول.

^۱ بعضاً ماهنی نین بیرینجی بندي « طاهر و زهره » داستانیندان گؤتوررولموش بو سؤزلرله اوخونور :
« سحرین گولشن چاغیندا، نه گزیرسن باغی، بولبول، / اوخودون عاغلیم آپاردین، / اولدون منه یاغی، بولبول. »

بولبول، سنين ايشين قاندى^۱
عاشقلر اودونا ياندى،
ندن هر يئرین الواندى،
كؤكسون آلتى سارى، بولبول.
سارى بولبول، سارى بولبول.

گول اوغلان

ائولرى كؤندهلن يار،
بیزه گول گؤندهرن يار،
گولون يارپیزا دؤنسون،
بیزدن اوز دؤندهرن يار.

آدى بییر گول،
سـؤـؤـزـو بولبول،
ساچی سونبل گول اوغلان؛
دور گل ، من سنه قوربان.

قاپیدا دوران اوغلانا
گول اوغلانا، گول اوغلانا،
بوینونو بوران اوغلانا،
گول اوغلانا، گول اوغلانا،
ایرحمین گل سین، ننه،
گل سین، ننه، گل سین، ننه،
قوی منی آلسین، ننه،
آلسین، ننه، آلتسین، ننه،
آی ننه، هئی!...

آلما وئرسم آلمازسان،
سن آلمادان قالمازسان.

^۱ بو بند ده « طاهر و زهره » داستانیندیر.

هانسی باغین گولوسن،
ایگله دیکجه سولمازان؟

آدی بیر گول،
سؤزو بولبول،
ساچی سونبول گول اوغلان،
دور گل، من سنه قوربان.

ناغارات:

آی قارا چوخا،
بؤز پاپاق،
چیت آر خالیق گول اوغلان
آتینی یان چک
توپ قارا بیر چک
هامیدان گوئیچک، گول اوغلان، گول اوغلان، هئی!...

داغلاردا چیچک

داغلاردا چیچک درهرم ساتارام،
بیر اوزو گوئیچک هاردان تاپارام؟

ناغارات:

هارای یار الیندن،
او قارا تئلریندن،
اگر اذن وئرسن، بالا،
اؤپهرم گؤزلریندن.

باغلاردا پسته دررم ساتارام،
بیر بویو بسته هاردان تاپارام؟

ناغارات:

باغلاردا خرما درهرم ساتارام،
بیر ساچی بورما هاردان تاپارام؟

سونا بولبولر

سو آتدیم هارا دگدی، سونا بولبولر،
ایم دیوارا دگدی، سونا بولبولر،
دیلیم - آغزیم قوروسون، سونا بولبولر،
نه دئدیم یارا دگدی، سونا بولبولر.

ناغارات:

ائله یار، یار دئییرلر،
هئچ منی دئمیرلر،
آی سونا بولبولر.
ائله بیل یار دئییلر،
هئچ منی دیندیرمیرلر،
آی سونا بولبولر.

دریادا گمیم قالدی، سونا بولبولر،
بیچمه دیم زمیم قالدی، سونا بولبولر،
چوخ چکدیم یار جفاسین، سونا بولبولر،
منه درد - غمیم قالدی، سونا بولبولر.

ناغارات.

اود توتوب آلیشارام، سونا بولبولر،
هر درده قاریشارام، سونا بولبولر،
یاریمین میلی اولسا، سونا بولبولر،
کوسموشم، باریشارام، سونا بولبولر.

ساری گلین

ساجین اوجون هؤرمزلر،
گولو غنچه درمزلر،^۱
ساری گلین.

^۱ بو مصراع نین باشقا صورتی بنله دیر: « گولو سولو درمزلر ».

بو سئودا نه سئودادیر،
سنی منه وئرمز لر،
نئینیم، آمان - آمان،
نئینیم، آمان - آمان،
ساری گلین.

بو دره نئین اوزونو،
چوبان قایتار قوزونو
قوزونو.

نه اولا بیر گون گؤرم،
نازلی یاریم، اوزونو؛
نئینیم، آمان - آمان،
نئینیم، آمان - آمان،
ساری گلین.

عاشیق ائلر آیرسی،
شانا تئلر آیرسی،
آیرسی.

بیر گونونه دؤزمزدیم،
اولدوم ایلر آیرسی؛
نئینیم، آمان - آمان،
نئینیم، آمان - آمان،
ساری گلین.

اوچ تئللی دورنا

اؤلرینین دالی سئیران،
سئیرانگاهدا گزیر جئیران،
حوسنون گؤره ن اولور حیران،
اوچ تئللی، دورد تئللی، بش تئللی دورنا.

ناغارات:

سن هارالی سان هارالی دورنا؟
اووچو الیندن یارالی دورنا،

سن گئتسن باغلار سارالی، دورنا.
یارالی، یارالی، یارالی دورنا.

اؤلرینین دالی تپه،
یاغیش گلیر سپه - سپه،
اویادیرام اؤپه - اؤپه،^۱
اوج تئلی، دورد تئلی، بش تئلی، دورنا.
ناغارات.

اؤلرینین دالی قایا،
قایادان باخارلار آیا.
گؤیده دورنا گلمز سایا،
اوج تئلی، دورد تئلی، بش تئلی دورنا.

سودان گلن سورمه لی قیز

سودان گلن سورمه لی قیز،
چوخ اینجیدیر کوزه سنی، بالا،
چوخ اینجیدیر کوزه سنی،
آی جمالین شعله سالیر،

گلمیه سن گؤزه سنی، بالا
گلمیه سن گؤزه سنی.

کوزه نی بوینوندان آشیر،^۲
ساجین دابانا دولاشیر، بالا،
ساجین دابانا دولاشیر.
نه گئیسن سنه یاراشیر.

^۱ بندین سون ایکی مصراع سی ائل آراسیندا بئله ده اوخونور :

« اویادیرام اؤز یاریمی / اوزلریندن اؤپه - اؤپه »

^۲ بو بند وار خیاللی محمدیندیر. (۱۹۸۱ - ۱۸۸۵) .

گلمیه سن گؤزه سنی، بالا،
گلمیه سن گؤزه سنی.

کوزه سویو شربت اولار،
بولاغ اوسته صحبت اولار، بالا،
بولاغ اوسته صحبت اولار.
منسيز سنه زحمت اولار.
گلمیه سن گؤزه سنی، بالا.
گلمیه سن گؤزه سنی.

آپاردی سئلر سارانی

آرپا چایی آشدی - داشدی،
سئل سارانی آلدی قاجدی،
آلا گؤزلو قلم قاشلی.^۱

ناغارات:

آپاردی سئلر سارانی،
بیر آلا گؤزلو بالانی.

گئدین دئیین خان چوبانا،
گلمه سین بوایل موغانا،
موغان باتیب ناحق قانا.

ناغارات:

آرپا چایی درین اولماز،
آخار سویو سرین اولماز.
سارا کیمی گلین اولماز.

آی بری باخ

پنجره دن داش گلیر،

^۱ بو مصراع « جوت باجیسی گوزو یاشلی » کیمی ده او خونور.

آی بری باخ، بری باخ.
خومار گوژدن یاش گلیر،
آی بری باخ، بری باخ.
سنی منه وئرسه لر،
آی بری باخ، بری باخ.
هر گوژره نه خوش گلیر،
آی بری باخ، بری باخ.

پنجره نین میللری،
آی بری باخ، بری باخ.
آچیب قیزیل گوللری،
آی بری باخ، بری باخ.
اوغلانی یولدان ائیلر
آی بری باخ، بری باخ.
قیزین شیرین دیللری،
آی بری باخ، بری باخ.

پنجره نی باغلاما،
آی بری باخ، بری باخ.
من گئدیرم آغلاما،
آی بری باخ، بری باخ.
گئدیب یئنه گلرم،
آی بری باخ، بری باخ.
اؤزگه یه بئل باغلاما،
آی بری باخ، بری باخ.

خمار اولدوم

من گلمیشم سنه قوناق،
جئیران، منه باخ، باخ!

مارال، مننه باخ، باخ!
بیشیر مننه بیر قایقاناق!
آی قیز مننه باخ، باخ!
گۆزه ل، مننه باخ، باخ!

ناغارات:

خومار اولدوم، خومار اولدوم،
خومار اولدوم، خومار،
کتان کؤینک، نازیک بدن،
گۆردوم بیحال اولدوم، بیحال اولدوم،
بیحال اولدوم، بیحال.

گئتدیم گۆردوم بولاقدادیر،
جئیران، مننه باخ، باخ!
مارال، مننه باخ، باخ!
آل - اوزونو یوماقدادیر.
آی قیز مننه باخ، باخ!
گۆزه ل، مننه باخ، باخ!

ناغارات.

گئتدیم گۆردوم باغدا یاتیب،
جئیران، مننه باخ، باخ
مارال، مننه باخ، باخ!
آی قیز، مننه باخ، باخ!
قارا تئلر گوله باتیب،
گۆزه ل، مننه باخ، باخ!

قالادا یاتمیش ایدیم

قالادا یاتمیش ایدیم
توپ آتدیلا ر اویانمادیم،
سس ایله، آوازیله اویاتدیلا ر.

قیزلارا گئتمه دئدیم
 دایان، دئدیم، دایانمادی.
 صحبت ایله، سازایله دایاندیلار.
 چالیدیلار، اوخودولار،
 اوینادیلار، شاد اولدولار.
 ائتدیلر مست منی باده ایلن
 عشوّه ایله، نازایله آیتدیلار.^۱
 قیشا یالواردی پاییز:
 بولبول اوخوت، اوخوتمادی،
 باهارایله، یازایله اوخوتدولار.

سوسن سونبول

سوسن سونبول، آی گولوم، بیتیرمیشم،
 من یاریمی، آی گولوم، ایتیرمیشم.
 آی گولوم، ایتیرمیشم.
 عؤمرو باشا، آگولوم، یئتیرمیشم.
 آمان گولگز، آبالام، یاریم هانی؟
 آگولوم، یاریم هانی؟

ناغارات:

آغ اوزده خالین، آگولوم،
 اومه جمالین، آی گولوم،
 یانیدردی منی، آی گولوم،
 نه دیر خیالین،
 آی گولوم، نه دیر خیالین؟
 یار الیندن باده ایچدیم،
 مطلبیمه، آبالام، من یئتیشدیم،
 آی گولومه، من یئتیشدیم.

^۱ بو مصراع بنله ده او خونوب: «سوزو ده، صحبتی ده اوز اتدیلار».

کجاوه سین من اؤزوم بزمیشدیم.
آمان گولگز، آبالام، یاریم هانی؟
آگولوم، یاریم هانی؟

آذربایجان مارالی

آی قیز، گزمه آراالی
کؤنلوم سندن یارالی،
گؤز لرینه حیرانام،
آذربایجان مارالی.

ناغارات:

سن بولاق اوسته گلنده،
قیقاجی باخیب گولنده،
آل دین صبری - قراری،
آذربایجان مارالی.

من قوربانام گؤز لره،
شیرین - شیرین سؤز لره،
بیر قوناق گل بیز لره،
آذربایجان مارالی.

اوگونو قوربان کسهرم،
گلمه سن سندن کوسهرم،
گزمه سندن آراالی،
آذربایجان مارالی،

گئده ک قیرخ قیز یایلاغینا،
جئیران، جویور او یلاغینا،
ائنک عیسا بولاغینا،
آذربایجان مارالی.

تورش سو اولسون اویلاغیمیز،
گوژه ل شوشا یایلاغیمیز،
سن اولاسان قوناغیمیز،
آذربایجان مارالی.

کوچه لره سوسپمیشم

کوچه لره سوسپمیشم،
یار گلنده توز اولماسین،
ائله گلسین، ائله گئتسین،
آرا لیقدا سؤز اولماسین.

سماوره اود سالمیشام،
استکانا قند سالمیشام،
یاریم گئدیب، تک قالمیشام،
نه عزیزدیر یارین جانی!
نه شیریندیر یارین جانی!

سماوری آلیشیدیرین،
ماش وئیریم، قاریشیدیرین،
یاریم مندن کوسوب گئدیب،
اونو منله باریشیدیرین.

قارا گیله

گلمیشم اوتاغینا اویادام سنی،
قارا گیله، اویادام سنی.
نه گوژل خلق ائله ییب یارادان سنی،
قارا گیله، یارادان سنی،
گوژوروب، من قاچارام آرادان سنی.
قارا گیله، آرادان سنی.

قیزیل گول اسدی،
صبریمی کسدی،
سیل گؤزون یاشین،
قارا گیلله،
آغلاما، بسدی.

تبریزین کوچه‌لری دولان با دولان،
قارا گیلله، دولان با دولان،
سن کی، منی سئومه‌دین، گئت آیری دولان،
قارا گیلله، گئت آیری دولان،
نه منه قیز قحط‌دیر، نه سنه اوغلان،
قاراگیله، نه سنه اوغلان.

آغاج اولاییدییم،
یولدا دوراییدییم،
سن گلن یولا؛
قاراگیله،
کؤلگه سالاییدییم.

منابع و مأخذ:

- ۱) ایمرانی، رافیق، آذربایجان موسیقی تاریخی، مجید تیموری، ۱۳۸۲.
- ۲) آذر پویا، آذربایجان خلق ترانه‌لری، ۲ جلد، تبریز، ۱۳۷۹.
- ۳) دمیرچی، حسن، آذربایجان مقام‌لاری، تبریز، ۱۳۷۹.
- ۴) اوزیر حاجی بیگلی‌نی خاطیرلارکن، ۴ جلد، باکی، ۱۹۸۲.
- ۵) افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- ۶) جاوید، سلام الله، آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر، ۲ جلد تهران، ۱۳۵۸.
- ۷) یکانی زارع، پرویز، آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۷.
- ۸) هئیت، جواد، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران، ۱۳۷۷.
- ۹) کومسیون، آذربایجان فولکلورو آنتالوژیسی، باکی، ۱۹۹۶.
- ۱۰) قاسم اف، ح، بایاتیلار، باکی، ۱۹۵۶.
- ۱۱) ادیسی، حبیب، آذربایجان عاشیق‌لاری و ائل شاعرلری، تهران، ۱۳۵۸.

کتابنامه

۱. احمد آذر افشار، افسانه‌های آذربایجان، تهران، ۱۳۶۸.
۲. بهرام اسدی، دده قورقود داستانلاری، ۴ جلد، ارومیه، یاز، ۱۳۸۲.
۳. قنبر حقیری و بهرام اسدی، ایران عاشیق‌لاری، ارومیه، ۱۳۸۴.
۴. عاشیق حسین ساعی، اصلی و کرم، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۱.
۵. عاشیق حسین ساعی، قاجاق نبی، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۳.
۶. عاشیق بولوت جوادی، ائل عاشیقی، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۱.
۷. عاشیق حسین ساعی، شاه اسماعیل خطائی، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۷۹.
۸. عاشیق حسین ساعی، کوراوغلی، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۱.
۹. عاشیق حسین ساعی، عاشیق علسعگر، تبریز، انتشارات زر قلم، ۱۳۸۱.
۱۰. میر مهدی سیدزاده، کوراوغلی، حاضرلایان عبدالکریم منظوری خامنه، تبریز، ۱۳۵۸.
۱۱. الیاس امیر خانی، دده قورقود سؤزو، تبریز، ۱۳۷۹.
۱۲. پروفیسور غ. کاظم اف، قوربانی، کؤچورن ناصر احمدی، تهران، انتشارات ژوفا، ۱۳۸۰.
۱۳. دکتر اکبر برزگ امین (عاشیق جنون) یازا عاشیق‌قام (عاشیق شعرلری)، ارومیه، ۱۳۷۹.
۱۴. زهره وفایی، سومرلرین موسیقی سی، تبریز، انتشارات زینب، ۱۳۸۲.
۱۵. عزیز یزدانی، عاشیق علسعگر، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۸۰.
۱۶. دکتر سلام الله جاوید، آذربایجان فولکلوروندان نمونه لر، ۲ جلد تهران، انتشارات فرزانه، ۱۳۵۸.
۱۷. آزاد مولود اوغلو نبی یثف، ایل آخیر چرشنه، کؤچورن بهرام اسدی، ارومیه، ۱۳۸۲.
۱۸. حسین فیض الهی وحید، آتالارسؤزو، عقیلی گؤزو، تبریز، ۱۳۶۶.
۱۹. عثمان افندی، کتاب دده قورقودون فلسفی ادراکی، کؤچورن امیر عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات بخشایش، ۱۳۸۰.
۲۰. دده قورقود کیتابی، حسین محمد خانی (گونیلی)، تهران، ۱۳۷۸.
۲۱. سخاوت عزتی، عاشیق‌لاردان عاشیق‌لار، تبریز، انتشارات وفاجو، ۱۳۸۰.
۲۲. ابولقاسم نباتی، دیوان اشعار ترکی، تصحیح و تحشیه: دکتر ح. م. صدیق، تبریز، اختر، ۱۳۸۵.
۲۳. صمد ظهوری، شعر صنعتی ایران تورکجه ادبیاتیندا، تبریز، ۱۳۶۲.
۲۴. فریدون پور حسین، پاسلی قیلینج (آذربایجان ناغیل لاری) تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۷۰.
۲۵. ع. ظفر خواه، آتا، بابالار دئیپ لر، تبریز، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۸۰.
۲۶. جواد دربندی، عاشیق واله و زرنگار، تهران، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۸۰.
۲۷. عبدالله کاظمی قره بلاغ، آتا، بابالارسؤزو، تهران، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۸۰.

۲۸. افشین پرویزی (صمد بهرنگی)، تاپاجالار، قوشماجالار، تبریز، ۱۳۵۷.
۲۹. صمدچایلی، دیللن سازیم، تبریز، نشر محق، ۱۳۷۷.
۳۰. عبدالکریم منظوری خامنه، عباس و گولگز، تبریز، انتشارات یاران ۱۳۶۹.
۳۱. عاشیق حسین ساعی، توفارقانلی عباس، تبریز، زر قلم، ۱۳۸۱.
۳۲. فریدون پور حسین، اسکندر پاشاهین ناغیلی (آذربایجان ناغیل لاری)، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۷۰.
۳۳. میرزا حسن رشديه، امثال لقمان، به کوشش ح. م. صدیق، تهران، انتشارات ژوفا، ۱۳۷۹.
۳۴. زهره وفايي، ضرب المثل لر، تبریز، انتشارات طاهرزاده، ۱۳۷۴.
۳۵. محمد علی نقابی، عاشیق خسته قاسم، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۷۳.
۳۶. عاشیق حسین ساعی، لیلی و مجنون، تبریز، زر قلم، ۱۳۸۰.
۳۷. شهین فرمانبر جهادی، افسانه‌های عامیانه آذربایجان، تبریز، انتشارات تلاش، ۱۳۷۳.
۳۸. فربیا کلهر، گیل گمیش، تهران، سروش، ۱۳۷۵.
۳۹. عاشیق حسین ساعی، خسته قاسیم، تبریز، زر قلم، ۱۳۸۰.
۴۰. گئورک بورکهارت، گیل گمیش، ترجمه دکتر داود منشی زاده، تهران، ۱۳۷۸.
۴۱. آذربایجان عاشیق داستانلاریندان، بهرام اسدی و قنبر حقیری، ارومیه، یاز، ۱۳۸۲.
۴۲. محمد آقامحمدی، فرهنگ مردم ابهر، زنجان، ۱۳۷۴.
۴۳. پروفیسور رافیق ایمرانی، آذربایجان موسیقی تاریخ، کؤچورن مجید تیموری، تبریز نشر اختر، ۱۳۸۲.
۴۴. آذر پویا، آذربایجان خلق ترانه لری، ۲ جلد، تبریز، مهران نشر، ۱۳۷۹.
۴۵. آنا، دده قورقود، کؤچورن علی کریمی، زنجان، ۱۳۸۲.
۴۶. محرم پریزاد (سورگون)، آتالار سؤزونون انکشافی، تبریز، انتشارات زینب، ۱۳۸۰.
۴۷. سلیمان رحیم اف، آینالی، باکی، ۱۹۴۶.
۴۸. ح. م. ساوالان، آپاردی سنلر سارانی، تهران انتشارات روزن، ۱۳۵۷.
۴۹. آذربایجان ناغیل لاری، قهرمانلیق داستانلاری، بهروز سلطانپور، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۹.
۵۰. دده قورقود بویلاری، تهران، ۱۳۸۱.
۵۱. ددم قورقود، ترجمه بهزاد بهزادی، تهران، نشر نخستین، ۱۳۸۱.
۵۲. پرویز یکانی زارع، آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، اندیشه نو ۱۳۷۷.
۵۳. جوانشیر فر آذین، پژوهشی در اسطوره دده قورقود، تبریز، نشر دانیال، ۱۳۸۱.
۵۴. مجید عبداللهزاده، اصیل بایاتیلار، تبریز، یاران، ۱۳۷۶.
۵۵. سیروس قمری، لیلی و مجنون، تبریز، یاران، فردوسی، ۱۳۷۴.
۵۶. حسین محمد خانی (گونئیلی)، مئشین کندی نین تاریخی، دبلری، گلیر یوللاری و...، تهران، ۱۳۷۸.
۵۷. عبدالکریم منظوری خامنه، محبت داستانلاری، تبریز، یاران، ۱۳۶۴.
۵۸. سیروس قمری، لیلی و مجنون، تبریز، فردوسی، بی‌تاریخ.

۵۹. تبریزی ممی (محمد رحیمی) ملک محمد ناعیلی، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۰.
۶۰. حسین فیض الهی وحید، آذربایجان معاصر عاشیق‌لاری، تبریز، یاران، ۱۳۶۹.
۶۱. الیاس امیر خانی، قوپوزومون دیلک لری، تبریز، ۱۳۷۸.
۶۲. احد ناصری بیله سوار، دشت مغان در گذرگاه تاریخ، [بی جا]، [بی تاریخ].
۶۳. جمشید محبوبی، نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب، تکاب و شاهیندر، تهران، ۱۳۷۰.
۶۴. عباس بزرگ امین، عاشیق علسعگر گۆزه للیک نغمه کاری، ۲ جلد، تهران، نشر خیام و مهران، ۱۳۷۰.
۶۵. حسین ساعی، یوسف و زلیخا، تبریز، زرقلم، ۱۳۸۲.
۶۶. جعفر زاده، عزیزه، آذربایجانین عاشیق، شاعر قادینلاری، باکی، ۱۹۹۱.
۶۷. ارگون، نزهت، خلق ادبیاتی آنتالوژیسی، استانبول، ۱۹۳۸.
۶۸. حاجیف، عباس، ادبیات شوناسلیغین اساسلاری، باکی، ۱۹۹۹.
۶۹. حاجیف، واله، آذربایجان فولکلور و عنعنه لری، باکی، ۱۹۹۲.
۷۰. حاجیف، واله، فولکلوروموزون افق لری، باکی، ۱۹۹۱.
۷۱. ولی یثف، واقیف، قاینار سۆز چشمه سی، باکی، ۱۹۸۱.
۷۲. وفایی، زهره، آلقیشلار، قارقیشلار، انتشارات زینب، تبریز، ۱۳۷۸.
۷۳. واضع، میرزا شفیع، نغمه لر، یازیچی نشریاتی، باکی، ۱۹۸۷.
۷۴. فیض الهی وحید، حسین، اللی عاشیق، اللی نغمه، تبریز، ۱۳۷۰.
۷۵. اوزون، انور، کوراوغلو، ترابزون، ۱۹۹۷.
۷۶. ولیدی توغان، اوغوز داستانی، استانبول، ۱۹۸۲.
۷۷. تومسن، ویلهلم، اورخون ویثنی سئی یازیتلاری، آسکارا، ۱۹۹۳.
۷۸. تقی زاده، انشاءالله، حیات نغمه لری، اندیشه نو، تهران، ۱۳۸۰.
۷۹. تربیت، محمدعلی، دانشمند آذربایجان، تبریز، ۱۳۷۲.
۸۰. طلعت اونای، داستان احمد حرامی، استانبول، ۱۹۴۶.
۸۱. تقی یثف، ش، رحیملی، ۱. بایرام زاده، س، گونئی آذربایجان، باکی، ۲۰۰۰.
۸۲. شوکورلو، الیا، قدیم تورک یازیلی آبیده لری نین دلی، معاریف نشریاتی، باکی، ۱۹۹۳.
۸۳. شاه اسماعیل خطائی، اثر لری، آذر نشری، باکی، ۱۹۷۵.
۸۴. پایه گذار، نصیر، باللی بایاتیلار، فروغ آزادی نشریاتی، تبریز، ۱۳۸۰.
۸۵. اؤزدک، رفیق، تورکون قیزیل کیتابی، اختر نشریاتی، تبریز، ۱۳۸۱.
۸۶. اؤزدک، رفیق، تورک لرین آلتین کیتابی، استانبول، ۱۹۹۰.
۸۷. ممتاز، سلمان، آذربایجان ادبیاتی قاینقلاری، یازیچی، باکی، ۱۹۸۶.
۸۸. کلیات کوراوغلی، انتشارات فردوسی، تبریز، بی تاریخ.
۸۹. کؤچرلی، فریدون، آذربایجان ادبیاتی تاریخی، ۲ جلد، باکی، ۱۹۷۸.

۹۰. کومیسسیون، آذربایجان فولکلور و آنتالوژیسی، باکی، ۱۹۹۶.
۹۱. قوجا تورک، وصفی ماهیر، تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۶۴.
۹۲. کتاب دده قورقود، فرهاد زینالف، صمد علیزاده، باکی، ۱۹۸۸.
۹۳. کاپلان، محمد، تورک ادبیاتی اوزه رینه آراشدیرمالار، استانبول، ۱۹۸۷.
۹۴. جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتالوژیسی، ۴ جلد، علم نشریاتی، باکی، ۱۹۹۴.
۹۵. فرزانه، محمد علی، بایاتیلار، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۵۷.
۹۶. حصاری، میر هدایت، آذربایجان فولکلوروندان نمونه لری، تهران، ۱۳۷۰.
۹۷. افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی، معاریف نشریاتی، باکی، ۱۹۹۲.
۹۸. دهقان، مهدی، نازلما، تبریز، ۱۳۷۹.
۹۹. پروفیسور دکتر مرسل حکیم اف، عاشیق شعری نین نوع لری، باکی، ۱۹۸۷.
۱۰۰. محراب محمد، آدلیم بایاتیلار، آذر نشر، باکی، ۱۹۹۵.
۱۰۱. قاسم اف، ح، بایاتیلار، آذر نشر، باکی، ۱۹۵۶.
۱۰۲. پاشایف، غضنفر، کرکوک فولکلورو آنتالوژیسی، باکی، آذربایجان دولت نشریاتی، ۱۹۸۷.
۱۰۳. پاشایف، س، آذربایجان خالق افسانه لری، باکی، ۱۹۸۵.
۱۰۴. ولی یثف، واقف، آذربایجان فولکلور، معاریف نشریاتی، باکی، ۱۹۸۵.
۱۰۵. آخوند الحان، آذربایجان خالق یازینی اؤرنک لری، سمیع تئرجان، آنکارا، ۱۹۹۴.
۱۰۶. علی بیگ زاده، علم الدین، آذربایجان خالقلاری نین معنوی مدنیت تاریخی، گنجلیک نشریاتی، باکی، ۱۹۹۸.
۱۰۷. آتسیز، تورک ادبیاتی تاریخی، عرفان یابین ائوی، استانبول، ۱۹۹۷.
۱۰۸. آلپ تکی، علی برات، خالق حیکایه لری نین موتیف یاپیسی، آنکارا، ۱۹۹۷.
۱۰۹. آل ییلماز، چنگیز، اورخون یازیتلاری نین سؤز دیریمی، ارزروم، ۱۹۹۴.
۱۱۰. آراسلی، حمید، عاشیق یارادیجیلیغی، باکی، ۱۹۶۰.
۱۱۱. آراسلی، نوشابه، عارف اردبیلی و اونون فرهاد نامه سی، باکی، ۱۹۷۹.
۱۱۲. آرات، رشید رحمتی، اسکی تورک شعری، آنکارا، ۱۹۶۵.
۱۱۳. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، ۲ جلد، باکی، ۱۹۶۰.
۱۱۴. آذربایجان محبت داستانلاری، م. ح. تهاسیب، ت. فرضعلی اف، ا. عباسف، ل. سیدف، باکی، ۱۹۷۹.
۱۱۵. ف. قاسم زاده، قاچاق نبی، تبریز، نشر ائلناز، بی تاریخ.
۱۱۶. حسین اولدوز، بایاتیلار، تبریز، تلاش، ۱۳۶۱.
۱۱۷. عبدالرحمان اونق، حماسه گوراوغلی، ۲ جلد، تهران، انتشارات بنفشه، ۱۳۸۱.
۱۱۸. میرعلی سید سلامت، مقدمه ای بربررسی کتاب دده قورقود، تبریز انتشارات آشینا، ۱۳۷۶.
۱۱۹. فضل الله رشید الدین همدانی، اوغوزنامه، چئویرن، ر.م. شوکور اووا، تبریز انتشارات ائلدار، ۱۳۸۲.
۱۲۰. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، ۲۰ جلد، باکی، ۱۹۸۱.

۱۲۱. م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان تبریز، انتشارات ایشیق، ۱۳۵۸.
۱۲۲. م. کریمی، قاچاق نبی، زنجان، انتشارات ستاره، ۱۳۶۹.
۱۲۳. م. کریمی، زبان ترکی در بوته زبانشناسی تطبیقی، زنجان، انتشارات زنگان، ۱۳۷۸.
۱۲۴. م. کریمی، مقدمه ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، زنجان، انتشارات زنگان، ۱۳۷۸.
۱۲۵. سید سلامت، میرعلی، اصلی و کرم، تهران، ۱۳۸۴.
۱۲۶. آزاد نبی یثف، ائللین عزیز گونلری، باکی، معاریف نشریاتی، ۱۹۹۹.
۱۲۷. هئیت، جواد، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران، ۱۳۶۷.
۱۲۸. یوسفی، محمد حسن، ائل سؤزلری، تهران، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۷۷.
۱۲۹. ائلچین، قولی یثف، ولایت، اؤزوموز و سؤزوموز، تبریز، ۱۳۷۷.
۱۳۰. حکیم اف، مرسل، خالقمیزین دئییم لری، باکی، معاریف نشریاتی، ۱۹۸۸.
۱۳۱. اسلام انسلیپودییاسی، آذربایجان ماده سی، استانبول، ۱۹۷۹.
۱۳۲. ابوالقازی بهادرخان، شجره تراکمه، محرم ارگین، ترجمان ۱۰۰۱ تمل اثر، استانبول، ۲۰۰۲.
۱۳۳. رسول زاده، محمد امین، ایران تورک لری، تورک یوردی، سای ۱.
۱۳۴. صفرلی، خ. یوسف اف، قدیم و اورتا عصرلر آذربایجان ادبیاتی، معاریف نشریاتی، باکی، ۱۹۸۲.
۱۳۵. ارگین، محرم، دده قورقودکیتابی، استانبول، ۱۹۸۰.
۱۳۶. ائلچین، شوکور، خالق ادبیاتینا گیریش، آنکارا، ۱۹۹۳.
۱۳۷. ادریسی، دکتر حبیب، آذربایجان عاشیقلاری و ائل شاعرلری، تهران، ۱۳۵۸.
۱۳۸. عنان، عبدالقادر، ماناس داستانی، استانبول، ۱۹۹۲.
۱۳۹. چنگیز آیتماثف، ماناس، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۸۱.
۱۴۰. یاغجی، اؤنر، کوراوغلو، یاشاییش و شعرلری، گون یایینجیلیک، استانبول، ۲۰۰۰.
۱۴۱. فؤاد، محمد، کوراوغلو، استانبول، ۲۰۰۱.
۱۴۲. اوزون، انور، کوراوغلو، استانبول، ۱۹۹۷.
۱۴۳. رئیس نیا، رحیم، کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز، انتشارات نوبل، ۱۳۶۸.
۱۴۴. حق، بهروز، جهان بینی حماسه کوراوغلو، برلن، ۱۳۶۷.
۱۴۵. تهماسب، محمد حسن، کوراوغلو، کوچورن م. کریمی، تهران، اندیشه نو، ۱۳۸۲.
۱۴۶. م. کریمی، کوراوغلو حماسه سی، تهران، اندیشه نو، ۱۳۸۲.
۱۴۷. صدیق، حسین، سایالار، تبریز، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۸.
۱۴۸. محمد زاده صدیق، حسین، یادمانهای ترکی باستان، تهران، ۱۳۸۰.
۱۴۹. کاشغری، محمود، دیوان لغات الترک، ترجمه محمد زاده صدیق، تبریز، اختر، ۱۳۸۴.
۱۵۰. محمدزاده صدیق، حسین، سیری در رساله های موسیقایی، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۷.
۱۵۱. محمدزاده صدیق، حسین، هفت مقاله پیرامون ادبیات و فولکلور مردم آذربایجان، تهران، ۱۳۵۵.

۱۵۲. سید عظیم شیروانی، دیوان اشعار ترکی، تصحیح و تحشیه: دکتر ح. م. صدیق، تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۷.
۱۵۳. ملا محمد فضولی، دیوان اشعار ترکی، تصحیح و تحشیه: دکتر ح. م. صدیق، تبریز، اختر، ۱۳۸۳.
۱۵۴. ملاپناه واقف، دیوان اشعار ترکی، تصحیح و تحشیه: ح. م. صدیق، تبریز، اختر، ۱۳۸۸.
- ۱۵۵ (قافقازیالی، علی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲، جلد، ۱.
- ۱۵۶ (آرات، رشید رحمتی، اسکی تورک شعری، آنکارا، ۱۹۶۵.
- ۱۵۷ (توین بی، آرنولد، تاریخ تمدن، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۵۸ (آتسیز، نهال، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۴۰.
- ۱۵۹ (کاباکلی، احمد، تورک ادبیاتی، ۴ جلد، استانبول، ۱۹۸۸.
- ۱۶۰ (یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۶۱ (دیاکونف، ۱. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۶۲ (متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۶۳ (آذربایجان انسیکلوپدیاسی، جلد ۱۰ - ۱، باکی، ۱۹۷۷ - ۱۹۸۷.
- ۱۶۴ (آذربایجان تاریخی، باکی، ۱۹۶ - ۱۹۶۴.
- ۱۶۵ (آذربایجان فیلولوگیا مسئله لری، باکی، ۱۹۹۱.
- ۱۶۶ (آیدا، ۱، اتروسکلر تورک می ایدی، آنکارا، ۱۹۷۴.
- ۱۶۷ (حکمت، اسماعیل، آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۲۸.
- ۱۶۸ (اوگال، بهاء الدین، بؤیوک هون ایمپریاسی، باکی، ۱۹۹۲.
- ۱۶۹ (بانارلی، نهاد سامی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۴۸.
- ۱۷۰ (زهتابی، محمدتقی، ایران تور کلری نین اسکی تاریخی، تبریز، ۱۳۷۹.
- ۱۷۱ (زهتابی، محمدتقی، ایسلاما قدهر ایران تور کلری نین ادبیاتی، تبریز، ۱۳۸۰.
- ۱۷۲ (سومر، فاروق، اوغوزلار، استانبول، ۱۹۹۹.
- ۱۷۳ (تگین، طلعت، اورخون یازیتلاری، آنکارا، ۱۹۸۸.
- ۱۷۴ (جعفر اوغلو، احمد، تورک دیلی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۹.
- ۱۷۵ (ساندروز، ج.ج.، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۷۶ (نامیق اورخون، حسین، اسکی تورک یازیتلاری، آنکارا، ۱۹۹۴.
- ۱۷۷ (قارالی اوغلو، سید کمال، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۳.

- (۱۷۸) بابایف، ۱، افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
- (۱۷۹) صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۸.
- (۱۸۰) سید اف، م، آذربایجان خالقی نین سوی کؤکونو دوشونرکن، باکی، ۱۹۸۶، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۴.
- (۱۸۱) .(نور، رضا، تورک تاریخی، استانبول، ۱۹۲۵.
- (۱۸۲) م. کریمی، ادبیات باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
- (۱۸۳) محمدرضا آذرلو، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.
- (۱۸۴) کاشغری، محمود، دیوان لغات الترك، ترجمه بسیم آتالای، آنکارا، ۱۹۹۹.
- (۱۸۵) کاشغری، محمود، دیوان لغات الترك، ترجمه محمد زاده صدیق، تبریز، ۱۳۸۴.
- (۱۸۶) محمد زاده صدیق، حسین، یادمانهای ترکی باستان، تهران، ۱۳۸۰.
- (۱۸۷) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، تهران، ۱۳۴۳.
- (۱۸۸) صدیق، سیما، اسطوره‌های مصر، تهران، دنیای دانش ۱۳۵۶.
- (۱۸۹) هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه ۱۳۶۸.
- (۱۹۰) پسندی حکم‌آبادی، محمد، قوپور، ساز آفرینش، تبریز، ۱۳۸۴.
- (۱۹۱) عاشیق داستانلاری - لیلی ومجنون، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۱۹۲) عاشیق داستانلاری، آپاردی سئلر سارای، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۱۹۳) عاشیق داستانلاری، قاجاق نبئی، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۱۹۴) عاشیق داستانلاری، شاه اسماعیل، تبریز، انتشارات زرقلمه ۱۳۸۰.
- (۱۹۵) عاشیق داستانلاری، خسته قاسم، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۱۹۶) عاشیق داستانلاری، توفارقانلی عباس، تبریز، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۱۹۷) عاشیق ساعی، حسین، دیوان خسته قاسم، انتشارات زرقلم، ۱۳۸۰.
- (۱۹۸) سیامی، حسین، خسته قاسم، تبریز، ۱۳۷۳.
- (۱۹۹) عزتی، سخاوت، عاشیق‌لاردان ایشقلار، تبریز، وماجو، ۱۳۸۰.
- (۲۰۰) نقابی، محمد علی، خسته قاسم، تبریز، تلاش، ۱۳۷۳.
- (۲۰۱) محمد خانی (گوئتیلی)، حسین، دده قورقود کتابی، تهران، ۱۳۷۸.
- (۲۰۲) حقیری - قنبر، اسدی - بهرام، ایران آشیق‌لاری، اورمیه یاز، ۱۳۸۴.
- (۲۰۳) ظفر خواه، ع، آتابابالار دئییب لر، تبریز، یاران، ۱۳۷۰.

- (۲۰۴) وفایی زهره، ضرب المثل لر، تبریز، طاهر زاده، ۱۳۷۴.
- (۲۰۵) کلهر، فریبا، گیلگمیش، تهران، سروش، ۱۳۷۵.
- (۲۰۶) فرمانبر جهادی، شهین، افسانه‌های عامیانه آذربایجانی، تبریز، انتشارات تلاش، ۱۳۷۳.
- (۲۰۷) صدیق، حسین، سایالار، تبریز، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۸.
- (۲۰۸) کاظم اف، غ، قوربانلی، کؤچورن ناصر احمدی، تهران، زوفا، ۱۳۸۰.
- (۲۰۹) سید زاده، میر مهدی، کوراوغلو، کؤچورن، عبدالکریم منظوری خامنه، تهران، ۱۳۵۸.
- (۲۱۰) امیر خانی، الیاس، دده قورقود سؤزو، تبریز، ۱۹۹۹.
- (۲۱۱) ساعی، عاشیق حسین، امیرارسلان رومی، تبریز، زرقلم، بدون تاریخ.
- (۲۱۲) دده قورقود داستانلاری، معاصر لندیره ن: بهرام اسدی، ۴ جلد، اورمیه، انتشارات یاز، ۱۳۸۲.
- (۲۱۳) محمدزاده صدیق، دکتر حسین، آشنایی بارسالات موسیقی، تهران، ۱۳۷۹.
- (۲۱۴) باقراف، ناطیم، موسیقی نین ایلکین نظریه سی، کؤچوره ن جسین آرش، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۷۶.
- (۲۱۵) دمیچی حسن، آذربایجان موغاملاری، تبریز، انتشارات شانلی، ۱۳۷۹.
- (۲۱۶) آذربایجان خلق ترانه‌لری، ترتیب انده ن: آذربویا، تبریز، مهران نشر، ۱۳۷۹.
- (۲۱۷) ن. کولوسووا، مقدمه ای برشناخت موسیقی، ترجمه علی اصغر چارلاقی، تهران، ۱۳۵۶.
- (۲۱۸) بهروز دیبازر، تار آذربایجانی، تبریز، انتشارات تلاش، ۱۳۷۲.
- (۲۱۹) ع. ظفرخواه، فولکلور خزانه سی، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۷۹.
- (۲۲۰) م. عبداللّاه زاده، اصیل بایاتیلار، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۷۶.
- (۲۲۱) وفایی، زهره، پشه‌لر، تبریز، انتشارات زینب، ۱۳۷۹.
- (۲۲۲) مشهدی قلی قزل، آتالر ناقلی، تهران، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۸۲.
- (۲۲۳) غلام حیدر داستانی، علیرضا ذیحق، تبریز، ۱۳۷۶.
- (۲۲۴) ایمرانی، رافیق، آذربایجان موسیقی تاریخی، کؤچوره ن: مجید تیموری فر، تبریز، انتشارات اختر، ۱۳۸۲.
- (۲۲۵) مجله‌ی دده قورقود، باکی، ۲۰۰۲، نمره ۱، انتشارات صدا.
- (۲۲۶) میر هدایت حصاری، آذربایجان فولکلورو، تهران، ۱۳۷۹.
- (۲۲۷) فرنگیز حاجی ستاری، یوردومون ده یرلی سؤزلری، تهران، انتشارات قطره، ۱۳۸۲.
- (۲۲۸) آذربایجان فولکلورو آنتالوژیسی، ۴ جلد، با کی، ۱۹۹۹.
- (۲۲۹) محمد آقا محمدی، فرهنگ مردم ابهر، ابهر، ۱۳۷۴.

- ۲۳۰) احمد تکلیفی چاپشلو، ادبیات عامه درگز، مشهد، انتشارات سخن گستر، ۱۳۷۹.
- ۲۳۱) بهرنگی، صمد. دهقانی، بهروز. افسانه‌های آذربایجان، تهران، نشر نامک، ۱۳۸۲.
- ۲۳۲) سلطانپور، بهروز، آذربایجان ناغیللاری و قهرمانلیق داستانلاری، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۹.
- ۲۳۳) منظوری خامنه، عبدالکریم، عاشیق قوربانی و پری خانیم، تبریز، انتشارات یاران، ۱۳۶۹.
- ۲۳۴) حصاری، میر هدایت، قصه‌های شیرین آذربایجان و مشابیهات آنها در اروپا، تهران، انتشارات تابان، ۱۳۷۹.
- ۲۳۵) حاجی بیگوف، عزیز، آذربایجان خلق موسیقی سی نین اساسلاری، به همت کریم مشروطه چی، تهران، انتشارات دنیا، ۱۳۶۷.
- ۲۳۶) جاوید، سلام اله، تاپماجالار، تبریز، ۱۳۵۸.